

به نام خدا

دیکشنری ۱۲۰۰۰ واژه ضروری آزمون های زبان انگلیسی

تهیه کننده : روح الله یوسفی رامندی

شماره تماس : ۰۹۱۰۰۴۲۹۵۵۴ - ۰۹۳۸۳۱۷۱۵۳۴

مورخ : ۱۳۹۷/۱۱/۲۴

موفق و سر بلند باشید.

حرف اول الفبای انگلیسی ، حرف اضافه مثبت	
A	
abaft	به سمت پاشنه ، پشت ، بطرف عقب
abandon	ترک کردن ، ترک گفتن ، واگذار کردن ، تسلیم شدن ، رها کردن ، تبعید کردن ، واگذاری ، رهاسازی ، بی خیالی
abase	پست کردن ، تحقیر نمودن ، کم ارزش کردن
abash	شرمنده کردن ، خجالت دادن ، دست پاچه نمودن
abate	فروکش کردن ، کاستن ، تخفیف دادن ، رفع نمودن ، کم شدن ، اب گرفتن از (فلز) ، خیساندن (چرم) ، غصب یا تصرف عدوانی ، بزور تصرف کردن ، کاهش ، تنزل ، فرو نشستن
abbess	رئیس صومعه زنان تارک دنیا
abbey	دیر ، صومعه ، خانقاه ، نام کلیسای وست مینستر
abbot	راهب بزرگ ، رئیس راهبان
abbreviate	کوتاه کردن ، مختصر کردن ، خلاصه کردن
abdicate	واگذار کردن ، تفویض کردن ، ترک گفتن ، محروم کردن (از ارث) ، کناره گیری کردن ، استعفا دادن
abdomen	شکم ، بطن
abdominal	وریدهای شکمی ، ماهیان بطنی
abduct	ربودن ، دزدیدن (شخص) ، ادم دزدیدن ، از مرکز بدن دور کردن
abduction	عمل ربودن (زن و بچه و غیره) ، ربایش ، دور شدگی ، (پزشکی) دوری از مرکز بدن ، قیاسی ، قیاس
abed	در بستر ، در رختخواب
aberrant	گمراه ، منحرف ، بیراه ، نابجا ، کجراه
aberration	خطا ، عدم دقت هندسی سیستمهای اپتیکی (علم اپتیک) ، خبط ، گمراهی ، کجراهی ، انحراف ، (پزشکی) عدم انطباق کانونی
abet	برانگیختن ، جرات دادن ، تربیت کردن ، تشویق (به عمل بد) کردن ، معاونت کردن (در جرم) ، تشویق ، تقویت ، ترغیب (به کار بد)
abeyance	بی تکلیفی ، وقفه ، تعلیق
abhor	تنفر داشتن از ، بیم داشتن از ، ترس داشتن از ، ترساندن ، ترسیدن
abhorrence	تنفر ، بیزاری ، انزجار ، وحشت
abhorrent	متنفر ، منزجر ، بیمناک ، ناسازگار ، مکروه ، زشت ، شنیع ، مغایر
abidance	سکنی ، ایستادگی ، دوام ، ثبات قدم ، رفتار برطبق توافق

abide	ایستادگی کردن ، پایدار ماندن ، ماندن ، ساکن شدن ، منزل کردن ، ایستادن ، منتظر شدن ، وفا کردن ، تاب آوردن
ability	شایستگی ، توانایی ، لیاقت ، صلاحیت ، قابلیت ، استطاعت
abject	فرومایه ، سرافکنده ، مطرود ، روی برتافتن ، خوار ، پست کردن ، کوچک کردن ، تحقیر کردن
abjure	سوگند شکستن ، نقض عهد کردن ، برای همیشه ترک گفتن ، مرتد شدن ، رافضی شدن
able	توانابودن ، شایستگی داشتن ، لایق بودن ، مناسب بودن ، آماده بودن ، ارایش دادن ، لباس پوشاندن ، قوی کردن ، توانا ، لایق ، آماده ، با استعداد ، صلاحیت دار ، قابل ، مطیع ، مناسب ، (حقوق) دارای صلاحیت قانونی ، پسوندی برای ساختن صفت به معنی دارای قدرت ، شایسته
able-bodied	دارای جسم توانا
ablution	شستشو ، ابدست ، غسل
abnegate	ترک کردن ، انکار کردن ، بخود حرام کردن ، کف نفس کردن
abnegation	چشم پوشی ، کف نفس ، انکار ، رد ، فداکاری
abnormal	استثنائی ، نابهنجار ، انرمال ، غیر عادی ، ناهنجار
abolish	برانداختن ، از میان بردن ، منسوخ کردن
abominable	مکروه ، زشت ، ناپسند ، منفور
abominate	ناپسند شمردن ، مکروه دانستن ، تنفر داشتن ، نفرت کردن
abomination	حجت ، زشتی ، پلیدی ، نفرت ، کراهت ، نجاست ، عمل شنیع
aboriginal	بومی ، اصلی ، سکنه اولیه ، اهل یک اب و خاک
aborigines	سکنه اولیه یک کشور ، جانوران و گیاهان بومی
abort	صرف نظر کردن ، سقوط کردن موشک یا هواپیما ، ناموفق ، سقوط کردن ، عدم موفقیت در انجام ماموریت ، بچه انداختن ، سقط کردن ، نارس ماندن ، ریشه نکردن ، عقیم ماندن ، بی نتیجه ماندن
abortion	سقط جنین ، بچه اندازی ، سقط نوزاد نارس یا رشد نکرده ، عدم تکامل
abortive	مسقط ، رشد نکرده ، عقیم ، بی ثمر ، بی نتیجه
abound	فراوان بودن ، زیاد بودن ، وفور داشتن ، تعیین حدود کردن ، محدود کردن
about	درباره ، گرداگرد ، پیرامون ، دور تا دور ، در اطراف ، نزدیک ، قریب ، در حدود ، در باب ، راجع به ، در شرف ، در صدد ، نزد ، در ، بهر سو ، تقریبا ، بالاتر ، (علوم نظامی) فرمان عقب گرد
above	در بالا ، بالای سر ، نام برده ، بالاتر ، برتر ، مافوق ، واقع در بالا ، سابق الذکر ، مذکور در فوق
aboveboard	اشکارا ، پوست کنده ، علنی
abrade	سنگ زدن ، ساییدن ، خراشیدن ، زدودن ، پاک کردن ، حک کردن ، (مجازی) سر غیرت آوردن ، برانگیختن ، تحریک کردن
abrasion	خراشیدگی ، خوردگی ، سائیدگی ، سونش ، شست و ساب ، ساییدن ، فرسایش ، سوهان کردن ، خردشدن در اثر ضربه ، خراش ، سایش ، سائیدگی
abrasive	پاک کننده ، ماده ساینده ، ساینده ، تراشنده ، سوزش آور ، سایا
abridge	کوتاه کردن ، مختصر کردن
abridgment	خلاصه ، اختصار ، مجمل

abroad	پهن ، گسترش یافته ، وسیع ، بیرون ، خارج از کشور ، ممالک بیگانه
abrogate	از میان برده ، ملغی ، از میان بردن ، باطل کردن ، منسوخ کردن ، لغو کردن
abrupt	تند ، پرتگاه دار ، سرآشویی ، ناگهان ، ناگهانی ، بیخبر ، درشت ، جداکردن
abscess	ورم چرکی ، ماده ، دمل ، ابسه ، دنبل
abscission	ریزش ، برش ، جدایی ، دریدگی ، قطع پوست و گوشت
abscond	گریختن ، فرار کردن ، در رفتن ، رونشان ندادن ، روپنهان کردن ، پنهان شدن
absence	نبودن ، غیبت ، حالت غیاب ، فقدان
absent-minded	حواس پرت ، پریشان خیال
absolute	مطلق ، غیر مشروط ، مستقل ، استبدادی ، خودرای ، کامل ، قطعی ، خالص ، ازاد از قیود فکری ، غیر مقید ، مجرد ، (در هندسه فضایی اقلیدس) دایره نامحدود
absolutely	به طول مطلق ، مطاقاً ، کاملاً ، مستبدانه
absolution	بخشش ، امرزش گناه ، بخشایش ، عفو ، بخشودگی ، تبرئه ، برائت ، انصراف از مجازات ، منع تعقیب کیفری
absolve	بخشیدن (گناه) ، امرزیدن ، عفو کردن ، کسی را از گناه بری کردن ، اعلام بی تقصیری کردن ، بری الذمه کردن ، کسی را از انجام تعهدی معاف ساختن ، پاک کردن ، میرا کردن
absorb	مکیدن ، درکشیدن ، دراشامیدن ، جذب کردن ، فراگرفتن ، جذب شدن ، کاملاً فرو بردن ، تحلیل بردن ، مستغرق بودن ، مجنوب شدن در
absorption	جذب ، درکشی ، دراشامی ، فریفتگی ، انجذاب
abstain	ممتنع ، خودداری کردن (از) ، پرهیز کردن (از) ، امتناع کردن (از) -
abstemious	مرتاض ، ممسک در خوردن و نوش و لذات ، مخالف استعمال مشروبات الکلی ، پرهیزکار ، پارسامنش
abstinence	خودداری ، ریاضت ، پرهیز از استعمال مشروبات الکلی
abstract	ربودن ، بردن ، کش رفتن ، خلاصه کردن ، چکیده کردن ، جداکردن ، تجزیه کردن ، جوهر گرفتن از ، عاری از کیفیات واقعی (در مورد هنرهای ظریف) نمودن ، خلاصه ، مجمل ، خلاصه کتاب ، مجرد ، مطلق ، خیالی ، غیرعملی ، بی مسمی ، خشک ، معنوی ، صریح ، زبده ، انتزاعی ، (اسم) معنی ، تجریدی ، مطلق (عدد)
abstruse	پنهان ، پیچیده ، غامض
absurd	پوچ ، ناپسند ، یاوه ، مزخرف ، بی معنی ، نامعقول ، عبث ، مضحک
Abu Dhabi	شهر ابوظبی
Abuja	آبوجا
abundant	بسیار ، فراوان ، وافر
abuse	سوء مصرف ، سوء استعمال ، بد بکار بردن ، بد استعمال کردن ، سوء استفاده کردن از ، ضایع کردن ، بدرفتاری کردن نسبت به ، تجاوز به حقوق کسی کردن ، به زنی تجاوز کردن ، ننگین کردن
abusive	سوء استفاده ، سوء استعمال ، شیادی ، فریب ، دشنام ، فحش ، بد زبانی ، تجاوز به عصمت ، تهمت ، تعدی ، ناسزاوار ، زبان دراز ، بدزبان ، توهین آمیز
abut	نزدیک بودن ، تماس بودن ، مجاور بودن ، متصل بودن یا شدن ، خوردن
abysm	بسیار عمیق ، بی پایان ، غوطه ور ساختن ، مغاک

abysmal	ژرف ، گردابی ، ناپیمودنی
abyss	بسیار عمیق ، بی پایان ، غوطه ورساختن ، مگاک
academic	تحصیلی ، آموزشگاهی ، مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن علمی ، عضو فرهنگستان ، طرفدار حکمت و فلسفه افلاطون
academician	عضو فرهنگستان ، عضو انجمن دانش ، عضو اکادمی
academy	فرهنگستان ، دانشگاه ، آموزشگاه ، مدرسه ، انجمن ادباء و علماء ، انجمن دانش ، اکادمی ، نام باغی در نزدیکی آتن که افلاطون در آن تدریس میکرد است ، مکتب و روش تدریس افلاطونی
acarpous	بی بر ، بدون میوه ، بی ثمر
accede	دست یافتن ، رسیدن ، راه یافتن ، نائل شدن ، نزدیک شدن ، موافقت کردن ، رضایت دادن ، تن دادن
accelerate	شتاباندن ، تسریع کردن ، تند کردن ، شتاب دادن ، بر سرعت (چیزی) افزودن ، سرعت دادن ، سرعت گرفتن ، تند شدن ، تندتر شدن
accentuate	با تکیه تلفظ کردن ، تکیه دادن ، تاکید کردن ، اهمیت دادن ، برجسته نمودن
accept	قبول شدن ، پذیرفتن ، پسندیدن ، قبول کردن
access	اضافی ، دستیابی ، در دسترس بودن ، دست یابی ، تقریب ، اجازه دخول ، راه دسترس ، مدخل ، وسیله حصول ، افزایش ، الحاق ، اضافه ، (پزشکی) بروز مرض ، حمله ، اصابت ، (حقوق) دسترسی یا مجال مقاربت ، (در مسیحیت) تقرب به خدا
accessible	قابل دسترس ، دستیابی پذیر ، در دسترس ، قابل وصول ، نزدیک (شدنی) ، آماده پذیرایی ، خوش برخورد ، دست یافتنی
accession	قابلیت دسترسی ، نزدیکی ، ورود ، دخول ، پیشرفت ، افزایش ، نیل (بجاه و مقام بخصوص سلطنت) ، جلوس ، (پزشکی) شیوع ، بروز ، (حقوق) تملک نماء ، شییء اضافه یا الحاق شده ، نمائات (حیوان و درخت) ، تابع وصول ، الحاق حقوق ، شرکت در مالکیت
accessory	پیرامونی ، لوازم کمکی ، متعلقات ، معین ، همدست (حقوق) ، معاون ، شریک (جرم) ، نمائات و نتایج (در جمع) ، لوازم بدکی ، (حقوق) تابع ، لاحق ، فروغ و ضمانت ، منضامات ، لوازم فرعی ، دعوی فرعی
accident	حادثه ، سانحه ، واقعه ناگوار ، مصیبت ناگهانی ، تصادف اتومبیل ، (پزشکی) علامت بد مرض ، (منطق) صفت عرضی ، شییء ، (در نشان خانوادگی) علامت سلاح ، (دستور زبان) صرف ، عارضه صرفی ، اتفاقی ، تصادفی ، ضمنی ، عارضه (در فلسفه) ، پیشامد
acclaim	تحسین ، ادعا کردن ، افرین گفتن ، اعلام کردن ، جارکشیدن ، ندا دادن ، هلهله کردن ، فریاد کردن ، کف زدن
acclimate	به اب و هوای جدید خو گرفتن ، مانوس شدن
acclimatize	خو دادن یا خو گرفتن (انسان) ، خو گرفتن (جانور و گیاه به اب و هوای جدید)
acclivity	فراز ، سربالائی
accolade	سر بالایی ، فراز ، سختی ، مراسم اعطای منصب شوالیه یا سلحشوری و یا شهبواری ، (موسیقی) خطاتصال ، اکولاد ، خط ابرو (به این شکل " { } ")
accommodate	تطبیق دادن ، همساز کردن ، جا دادن ، منزل دادن ، وفق دادن با ، تطبیق نمودن ، تصفیه کردن ، اصلاح کردن ، آماده کردن (برای) ، پول وام دادن (بکسی)
accompaniment	مشایعت ، ضمیمه ، (موسیقی) ساز یا اواز همراهی کننده
accompanist	موسیقی (همراهی کننده با اواز یا سازی چون پیانو

accompany	همراه بودن(با) ، سرگرم بودن (با) ، مصاحبت کردن ، ضمیمه کردن ، توام کردن ، (موسیقی) دم گرفتن ، همراهی کردن ، صدا یا ساز را جفت کردن (با)
accomplice	همدست ، (حقوق) شریک یا معاون جرم
accomplish	انجام دادن ، بانجام رساندن ، وفا کردن(به) ، صورت گرفتن
accord	جور کردن، وفق دادن، آشتی دادن، تصفیه کردن، اصلاح کردن، موافقت کردن (با)، قبول کردن، سازگاری، موافقت، توافق، هم آهنگی، دلخواه، طیب خاطر، مصالحه، پیمان، قرار، پیمان غیر رسمی بین المللی
according	موافق ، مطابق ، بروفق
accordion	اکوردئون
accost	مخاطب ساختن ، مواجه شدن(با) ، نزدیک شدن(بهر منظوری) ، مشتری جلب کردن(زنان بدکار در خیابان) ، نزدیک کشیدن ، در امتداد چیزی حرکت کردن(مثل کشتی)
account	شمردن، حساب کردن، محاسبه نمودن، (حق) حساب پس دادن، ذکر علت کردن، دلیل موجه اقامه کردن(با for)، تخمین زدن، دانستن، نقل کردن حساب، صورت حساب، گزارش، بیان علت، سبب حساب، شرح، مسئول بودن
accountant	ذی حساب ، حسابدار
accounting	اصول حسابداری ، بررسی اصل و فرع
accouter	آماده ء جنگ کردن ، مجهز کردن ، ملبس کردن
accouterment	وسایل ، اسباب ، (علوم نظامی) تجهیزات ، لباس ، ساز و برگ
accouterments	تجهیزات ، لباس
accoutre	با تجهیزات آماده نمودن
Accra	شهر اکرا
accredit	اعتبار نامه دادن ، استوار نامه دادن(به) ، معتبر ساختن ، اختیار دادن ، اطمینان کردن(به) ، مورد اطمینان بودن یا شدن ، برسمیت شناختن(موسسات فرهنگی) ، معتبر شناختن
accretion	رشد پیوسته ، بهم پیوستگی ، اتحاد ، یک پارچگی ، افزایش بهای اموال ، افزایش میزان ارث
accrue	افزایش یافتن ، انباشتن ، افزوده شدن ، منتج گردیدن ، تعلق گرفتن
acculturation	فرهنگ پذیری
accumulate	روی هم گذاشتن ، جمع کردن ، جمع شده ، جمع شونده ، اندوختن ، رویهم انباشتن
accuracy	دقت و صحت ، درجه دقت ، درستی ، صحت ، دقت
accurate	درست ، دقیق ، صحیح
accuse	لعننت کردن ، نفرین کردن
accursed	نفرین شده ، ملعون و مطرود
accusation	تهمت ، اتهام
accusatory	مفعولی ، اتهامی
accuse	متهم کردن ، تهمت زدن
accustom	عادت دادن ، آشنا کردن ، آشنا شدن ، معتاد ساختن ، معتاد شدن ، عادت ، خو گرفتن ، انس گرفتن
acerbity	ترشی ، دبشی ، درشتی ، تندی

acetate	نمک جوهر سرکه ، استات
acetic	جوهر سرکه ای ، سرکه مانند ، ترش
ache	درد گرفتن ، درد کردن ، درد
achieve	دست یافتن ، انجام دادن ، بانجام رسانیدن ، رسیدن ، نائل شدن به ، تحصیل کردن ، کسب موفقیت کردن (حقوق) اطاعت کردن (در برابر دریافت تیول)
achievement	تحصیل ، دست یابی ، انجام ، پیروزی ، کار بزرگ ، موفقیت
achillean	شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی
achilles	اشیل یا اخیلوس قهرمان داستان ایلیاد هومر
achilles tendon	زردپی اشیل
achromatic	اکروماتیک ، رنگ پذیر ، بی رنگ ، رنگ ناپذیر ، (موسیقی) بدون ترخیم ، بدون نیم پرده ء میان اهنگ
acid	ترشا ، ترش ، حامض ، سرکه مانند ، دارای خاصیت اسید ، جوهر اسید ، (مجازی) ترشو ، بداخلاق ، بدجنسی ، جوهر ، محک
acidify	اسید کردن ، ترش کردن ، حامض کردن
acidulous	میخوش ، ملس ، (مجازی) کج خلق
acknowledge	تایید کردن ، اعلام وصول کردن ، شماره اعلام وصول ، اعلام نشانی کردن ، قدردانی کردن ، اعتراف کردن ، تصدیق کردن ، وصول نامه ای را اشعار داشتن
acknowledgment	شماره اعلام وصول ، اعلام معرف اعتراف ، سپاسگزاری ، تشکر ، اقرار ، تصدیق ، قبول ، خیر وصول (نامه) ، شهادت نامه
acme	اوج ، ذروه ، قله ، منتها (درجه ء) ، سر ، مرتفعترین نقطه ، (پزشکی) بحران ، نقطه ء کمال
acoustic	صوت شناختی ، به طریقه صوتی ، صوتی ، اوا شنودی ، وابسته به شنوایی ، مربوط به صدا ، مربوط به سامعه
acoustics	صوتشناسی ، اوا شناسی نسبتهای صوتی ، قابلیت شنوایی ، صوت شناخت ، علم صوت ، صوت شناسی ، علم اوا شنود ، علم عوارض شنوایی ، علم اصوات ، خواص صوتی ساختمان (از نظر انعکاس صدا)
acquaint	اشنا کردن ، آگاه کردن ، مسبوق کردن ، مطلع کردن
acquiesce	تسلیم شدن ، تن در دادن ، راضی شدن ، رضایت دادن ، موافقت کردن ، آرام کردن
acquiescence	رضایت ، تن در دادن ، موافقت
acquire	کشف و تعیین محل هدف با رادار ، به دست آوردن ، تعیین ، گرفتن ، بدست آوردن ، حاصل کردن ، اندوختن ، پیدا کردن
acquisition	کشف ، تحصیل ، تملک ، فراگیری ، اکتساب ، استفاده ، مالکیت
acquisitive	فراگیرنده ، جوینده ، اکتسابی ، اکتساب کننده
acquit	ابراء ، تبرئه کردن ، روسفید کردن ، برطرف کردن ، ادا کردن ، از عهده برآمدن ، انجام وظیفه کردن ، پرداختن و تصفیه کردن (وام و ادعا) ، ادای (دین) نمودن ، برائت (ذمه) کردن
acquittal	تبرئه واریز ، برائت ذمه ، رو سفیدی
acquittance	مفاصا ، برائت ، رهایی ، بخشودگی ، سند ترک دعوی
acreage	وسعت زمین به جریب
acrid	دبش ، گس ، سوزاننده ، (مجازی) زننده ، تند خو
acrimonious	تند ، زننده ، سوزان

acrimony	تندی ، شدت ، رنجش
acrophobia	ترس از بلندی
across	سرتاسر ، از این سو بان سو ، درمیان ، از عرض ، از میان ، از وسط ، از این طرف بان طرف
act	کنش ، فعل ، کردار ، حقیقت ، امر مسلم ، فرمان قانون ، تصویب نامه ، اعلامیه ، (حقوق) سند ، پیمان ، رساله ، سرگذشت ، پرده نمایش(مثل پرده ء اول)، کنش کردن ، کارکردن ، عمل کردن ، جان دادن ، روح دادن ، برانگیختن ، رفتارکردن ، اثرکردن ، بازی کردن ، نمایش دادن
action	اژیروش ، فرمان حاضر به تیر ، جنگ عملیات ، کنش ، کردار ، فعل ، اقدام ، رفتار ، جدیت ، جنبش ، حرکت ، اشاره ، تاثیر ، اثر جنگ ، نبرد ، پیکار ، اشغال نیروهای جنگی ، گزارش ، وضع ، طرز عمل ، (حقوق) اقامه ء دعوا ، جریان حقوقی ، تعقیب ، بازی ، تمرین ، سهم ، سهام شرکت
actionable	قابل تعقیب قانونی
active	اکتیو ، اژیور ، کارگر ، موثر ، عامل ، هدف فعال ، خط مشی فعال ، نظامی کادر ، یکان کادر ، کاری ، ساعی ، حاضر بخدمت ، دایر ، تنزل بردار ، با ربح ، (دستور زبان) معلوم ، متعدی ، مولد ، کنش ور ، کنش گر ، فعال ، کنشی
activist	طرفدار عمل
activity	سازمان ، ماموریت ، عمل ، وظیفه ، قسمت ، یکان ، کنش وری ، فعالیت ، کار ، چابکی ، زنده دلی ، اکتیوایی
actor	بازیگر (در روانشناسی اجتماعی) ، بازیگر ، هنرپیشه ، (حقوق) خواهان ، مدعی ، شاکی ، حامی
actress	هنرپیشه ء زن ، بازیگرزن
actual	فعلی ، واقعی ، حقیقی
actuality	واقعیت ، فعالیت ، امر مسلم
actually	واقعا ، بالفعل ، عملا ، در حقیقت
actuarial	احصائی ، اماری
actuary	متخصص بیمه ، امارگیر ، مامور احصائیه ، (م) دبیر ، منشی
actuate	بکار انداختن ، مسلح کردن مین ، به کار انداختن سیستم انفجاری مین ، به عمل واداشتن ، عمل کردن ، بکار انداختن ، تحریک کردن ، برانگیختن ، سوق دادن ، نشان دادن
acuity	تیز فهمی ، تیز هوشی
acumen	تیز هوشی ، تیز فهمی ، فراست
acute	تیزرو ، نوک تیز ، (پزشکی) حاد ، بحرانی ، زیرک ، تیز نظر ، شدید (موسیقی) تیز ، زیر ، (سلسله ء اعصاب) حساس ، (هندسه) حاد ، تیز ، زاویه ء حاد ، زاویه تند
ad	پیشوندی است لاتین به معنی(به) ، حرف اضافه لاتینی بمعنی (به) مانند ad-hoc که به معنی(برای این منظور خاص) میباشد
ad hoc	تک کاره ، فاقد عمومیت
ad infinitum	به همین ترتیب تا بی نهایت ، به سمت بی نهایت ، بی نهایت ، تا بی نهایت ، الی آخر
adage	مثل ، امثال و حکم
adamant	جسم جامد و سخت ، مقاوم ، یکدنده ، تزلزل ناپذیر
adapt	سازوار کردن ، وفق دادن ، موافق بودن ، جور کردن ، درست کردن ، تعدیل کردن ، اقتباس کردن

add	زیاد کردن برد ، اضافه کنید ، افزودن ، اضافه کردن ، زیاد کردن ، جمع کردن ، جمع زدن ، باهم پیوستن ، با خود ترکیب کردن (مواد شیمیایی)
add up	جمع کردن
addendum	ضمیمه ، ذیل ، افزایش ، الحاق
addiction	اعتیاد
Addis Ababa	شهر آدیس آبابا
addition	افزایش ، اضافه ، لقب ، متمم اسم ، اسم اضافی ، ضمیمه ، (ریاضی) جمع (زدن) ، (شیمی) ترکیب چندماده با هم
additional	اضافی ، افزوده
addle	چرکی ، باطلاق ، کثافت ، سختی ، گرفتاری ، آدم بی کله ، گندیده ، فاسد ، ضایع کردن ، فاسد کردن ، ضایع شدن ، فاسد شدن ، رسیدن ، عمل آمدن ، گیج کردن ، خرف کردن
address	درست کردن ، مرتب کردن ، متوجه ساختن ، قراول رفتن ، دستور دادن ، اداره کردن ، نظارت کردن ، خطاب کردن ، عنوان نوشتن مخاطب ساختن ، سخن گفتن ، عنوان ، نام و نشان ، سرنامه ، نشانی ، آدرس ، خطاب ، خطابه ، نطق ، عریضیه ، طرز خطاب
adduce	ایراد کردن ، اقامه کردن ، تقدیم کردن
adept	زیر دست ، ماهر ، استاد ، مرد زبردست
adequate	کافی ، تکافو کننده ، مناسب ، لایق ، صلاحیت دار ، بسنده ، رسا ، متساوی بودن ، مساوی ساختن ، موثر بودن ، شایسته بودن
adhere	چسبیدن ، پیوستن ، وفادار ماندن ، هواخواه بودن ، طرفدار بودن ، وفا کردن ، توافق داشتن ، متفق بودن ، جور بودن
adherence	الصاق ، هواخواهی ، تبعیت ، دوسیدگی ، چسبندگی
adherent	بهم چسبیده ، تابع ، پیرو ، هواخواه ، طرفدار
adhesion	چسبیدگی ، الصاق ، طرفداری ، رضایت ، موافقت ، اتصال و پیوستگی غیر طبیعی سطوح در آماس ، آمیزش و بهم آمیختگی طبیعی قسمتهای مختلف ، (حق) الحاق ، انضمام ، قبول عضویت ، همبستگی ، توافق ، الحاق دولتی به يك پیمان ، کشش
adieu	خدا حافظ ، خدانگهدار ، بخدا سپردیم
adjacence	نزدیکی ، مجاورت ، قرب جوار
adjacency	نزدیکی ، مجاورت ، قرب جوار
adjacent	هم جوار ، (علوم نظامی) نزدیک ، مجاور ، همسایه ، همجوار ، دیوار بدیوار
adjourn	بتعویق انداختن بازی ناتمام ، بوقت دیگر موکول کردن ، خاتمه یافتن (جلسه) ، موکول بروز دیگر شدن
adjudge	با حکم قضایی فیصل دادن ، فتوی دادن (در) ، داوری کردن ، محکوم کردن ، مقرر داشتن ، دانستن ، فرض کردن
adjudicate	فتوی دادن ، حکم کردن ، مقرر داشتن ، فیصل دادن ، داوری کردن ، احقاق کردن
adjunct	افزوده ، ملازم ، ضمیمه ، معاون ، یار ، کمک (د) فرع ، قسمت الحاقی ، صفت فرعی
adjuration	تحلیف ، سوگند ، قسم ، لابه ، التماس
adjure	سوگند دادن ، قسم دادن ، لابه کردن ، به اصرار تقاضا کردن (از)



adjust	مرتب کردن مهره شطرنج ، تطبیق دادن ، تصفیه نمودن ، میزان کردن ، تعدیل کردن ، تنظیم کردن ، تسویه نمودن ، مطابق کردن ، وفق دادن ، سازگار کردن
adjustment	تصفیه ، سازگاری ، تطبیق ، (حقوق) تسویه ، اصلاح ، (مکانیک) میزان ، الت تعدیل ، اسباب تنظیم
adjutant	یار ، کمک ، مساعد ، یاور ، (علوم نظامی) اجودان ، معین
administer	اداره کردن ، تقسیم کردن ، تهیه کردن ، اجرا کردن ، توزیع کردن ، (حقوق) تصفیه کردن ، نظارت کردن ، وصایت کردن ، انجام دادن ، اعدام کردن ، کشتن ، (موسیقی) رهبری کردن (ارکستر) ، مدیر ، رئیس ، (حقوق) مدیر تصفیه ، وصی
administration	اداره امور یکانها ، اداره کردن ، اجرا کردن ، اداره و کل ، حکومت ، اجرا ، الغاء ، سوگند دادن ، (حقوق) تصفیه ، وصایت ، تقسیمات جزء وزارتخانه ها در شهرها ، فرماری
administrative	اداری ، اجرایی ، مجری
administrator	فرمدار ، رئیس ، (حقوق) مدیر تصفیه ، وصی و مجری
admire	پسند کردن ، تحسین کردن ، حظ کردن ، (م) مورد شگفت قرار دادن ، در شگفت شدن ، تعجب کردن ، متحیر کردن ، متعجب ساختن
admissible	قابل قبول ، قابل تصدیق ، پذیرفتنی ، روا ، مجاز
admission	تنفس ، مکش ، پذیرش ، قبول ، تصدیق ، اعتراف ، دخول ، درآمد ، اجازه ورود ، ورودیه ، پذیرانه ، بار داد
admit	قبول کردن ، بستری کردن ، پذیرفتن ، راه دادن ، بار دادن ، راضی شدن (به) ، رضایت دادن (به) ، موافقت کردن ، تصدیق کردن ، زیربار (چیزی) رفتن ، اقرار کردن ، واگذار کردن ، دادن ، اعطاء کردن
admittance	ادمیتانس ، پذیرش ، ورود ، هدایت ظاهری
admonish	نصیحت کردن ، پند دادن ، آگاه کردن ، متنبه کردن ، وعظ کردن
admonition	سرزنش دوستانه ، تذکر ، راهنمایی
ado	بمعنی (کارداشتن) پرمشغله بودن ، گرفتاری
adolescent	نوجوان ، بالغ ، جوان ، رشید
adopt	قبول کردن ، اتخاذ کردن ، اقتباس کردن ، تعمیم دادن ، نام گذاردن (هنگام تعمیم) ، در میان خود پذیرفتن ، به فرزندی پذیرفتن
adoration	ستایش ، پرستش ، عشق ورزی ، نیایش
adorn	زیبا کردن ، قشنگ کردن ، ارایش دادن ، زینت دادن ، بازر و زیور ار استن
adrenaline	هورمن قسمت مرکز غده فوق کلیه که بالا برنده خون و فشار خون است
adroit	زرنگ ، زیر دست ، زیرک ، ماهر ، چابک ، چالاک ، تردست ، چیره دست
adulation	پرستش ، ستایش ، چاپلوسی
adult	بالغ ، بزرگ ، کبیر ، به حد رشد رسیده
adult	بالغ ، بزرگ ، کبیر ، به حد رشد رسیده
adulterant	ناسره ، چیز تقلبی ، مایه تقلب و فساد ، متقلب ، پست تر کننده ، استحاله دهنده
adulterate	تقلب کردن ، جازن ، قلابی ، زنازاده ، حرامزاده ، چیز تقلبی ساختن (مثل ریختن آب در شیر)
adumbrate	مبهم کردن ، سایه افکندن بر ، طرح (چیزی را) نشان دادن

advance	پیش رفتن ، پیش افتادن ، پیش افتادگی ، پیشروی بسوی دروازه ، راهیابی به دور بعد پیشروی (شمشیربازی) ، پیش پرداخت ، مقدم ، پیشروی کردن ، ترقی کردن ، پیش پرداخت ، عالی ، پیش برق (موتوری) ، ترقی مساعده ، وام ، پیشروی ، پیشرفت ، پیش بردن ، جلو بردن ، جلو رفتن ، ترقی دادن ، ترفیع رتبه دادن ، تسریع کردن ، اقامه کردن ، پیشنهاد کردن ، طرح کردن ، مساعده ، پیشروی ، پیشرفت ، پیش بردن ، جلو بردن ، جلو رفتن ، ترقی دادن ، ترفیع رتبه دادن ، تسریع کردن ، اقامه کردن ، پیشنهاد کردن ، طرح کردن ، مساعده دادن ، مساعده
advanced	پیشرفته ، ترقی کرده ، پیش افتاده ، جلو افتاده ، عالی ، جلویی
advantage	فایده ، صرفه ، برتری ، بهتری ، تفوق ، مزیت دادن ، سودمند بودن ، مفید بودن
advent	ظهور و ورود (چهار یکشنبه قبل از میلاد مسیح)
adventitious	نابجا ، عارضی ، خارجی ، الحاقی ، اکتسابی ، غیر موروثی
adventure	سرگذشت ، حادثه ، ماجراجویی ، تجارت مخاطره آمیز ، در معرض مخاطره گذاشتن ، دستخوش حوادث کردن ، با تهور مبادرت کردن ، دل بدریا زدن ، خود را بمخاطره انداختن ، خطر احتمالی
adversary	دشمن ، مخالف ، رقیب ، مدعی ، متخاصم ، ضد ، حریف ، مبارز ، هم آورد
adverse	مخالف ، مغایر ، ناسازگار ، مضر ، روبرو
adversity	بدبختی ، فلاکت ، ادبار و مصیبت ، روز بد
advert	عطف کردن ، توجه کردن ، مخفف تجارتي کلمه advertisement
advertiser	آگاهی دهنده ، اعلان کننده ، اعلان
advertising	تبلیغ ، اعلان ، آگهی
advice	ابلاغیه ، اندرز ، رایزنی ، صوابدید ، مشورت ، مصلحت ، نظر ، عقیده ، پند ، نصیحت ، آگاهی ، خبر ، اطلاع
advise	مشاوره کردن ، مستشاری ، نصیحت کردن ، آگاهانیدن ، توصیه دادن ، قضاوت کردن ، پند دادن ، رایزنی کردن
adviser	مستشار ، رایزن ، مشاور ، راهنما ، رهنمون
advisory	مشورتي
advocacy	مدافعه ، دفاع ، وکالت
advocate	دفاع کردن ، طرفداری کردن ، حامی ، طرفدار ، وکیل مدافع
aegis	سپر ، پرتو ، ظل
aerial	انتن هوایی رادیو ، هوایی
erie	لانه آ پرند بر روی صخره آ مرتفع ، اشیانه آ مرتفع ، خانه آ مرتفع
aeronaut	هوانورد ، خلبان
aeronautics	دانش هوانوردی
aerostat	بالن یا سفینه فضائی
aerostatics	مبحث مطالعه آ اجسام ساکن و مایعات و گازها در هوا
aesthete	طرفدار صنایع زیبا ، جمال پرست
aesthetic	وابسته به زیبایی ، مربوط به علم (محسنات) ، ظریف طبع
affable	مهربان ، دلجو ، خوش برخورد ، خوشخو

affair	امر ، کار و بار ، عشقبازی(با جمع هم میاید)
affect	عاطفه ، نتیجه ، احساسات ، برخورد ، اثر کردن بر ، تغییر دادن ، متاثر کردن ، وانمود کردن ، دوست داشتن ، تمایل داشتن(به) ، تظاهر کردن به
affectation	وانمود ، تظاهر ، ظاهر سازی ، ناز ، تکبر
affected	ساختگی ، امیخته با ناز و تکبر ، تحت تاثیر واقع شده
affective	عاطفی ، موثر ، محرک ، نفسانی
affidavit	سوگندنامه ، گواهینامه ، شهادت نامه ، استشهاد
affidavy	سوگندنامه ، گواهینامه ، شهادت نامه ، استشهاد
affiliate	مربوط ساختن ، پیوستن ، آشنا کردن ، درمیان خود پذیرفتن ، به فرزندی پذیرفتن ، مربوط ، وابسته
affiliation	وابستگی ، پیوستگی ، خویشی
affinity	خویشاوندی سببی ، قرابت سببی ، میل ترکیبی ، همریشگی ، قرابت ، وابستگی ، پیوستگی ، قوم و خویش سببی ، نزدیکی
affirmation	اظهار قطعی ، تصریح ، تصدیق ، اثبات ، تاکید
affirmative	بله ، تصدیق امیز ، اظهار مثبت ، عبارت مثبت
affix	پیوستن ، ضمیمه کردن ، اضافه نمودن ، چسبانیدن
afflict	رنجور کردن ، ازدن ، پریشان کردن ، مبتلا کردن
affliction	رنج ، رنجوری ، پریشانی ، غمزدگی ، مصیبت ، شکنجه ، درد
affluence	فراوانی ثروت ، فراوانی ، وفور
affluent	سرشار ، ریزابه ، ریزنده ، رودخانه ای که به داخل رودخانه بزرگتر یا دریاچه بریزد ، فراوان ، دولتمند
afford	دادن ، حاصل کردن ، تهیه کردن ، موجب شدن ، از عهده برآمدن ، استطاعت داشتن
affront	اشکارا توهین کردن ، روبرو دشنام دادن ، بی حرمتی ، هتاکی ، مواجهه ، رودررویی
Afghan	قسمی لحاف ، زبان افغانی ، افغان
Afghanistan	افغانستان
aficionado	هواخواه
afire	شعله ور ، در حال سوختن
afoot	پیاده ، در جریان ، برپا
aforesaid	مذبور ، فوق الذکر
afraid	هراسان ، ترسان ، ترسنده ، ترسیده ، از روی بیمیلی(غالباً با of میاید) ، متاسف
afresh	از نو ، دوباره
African	افریقای
African -American	افریقای - آمریکایی
Afrikaans	زبان آفریکانز
aft	قسمت انتهایی هواپیما ، در پس کشتی
after	پس از ، بعداز ، در عقب ، پشت سر ، در پی ، در جستجوی ، در صد ، مطابق ، بتقلید ، بیادبود

aftermath	عواقب بعدی ، پس آیند
afternoon	بعدازظهر ، عصر
afterthought	پس اندیشه ، فکر کاهل ، چاره اندیشی برای کاری پس از کردن آن
again	دگر بار ، پس ، دوباره ، باز ، یکبار دیگر ، از طرف دیگر ، نیز ، بعلاوه ، از نو
against	در برابر ، درمقابل ، پیوسته ، مجاور ، بسوی ، مقارن ، برضد ، مخالف ، علیه ، به ، بر ، با
agape	در حال دهن دره ، مبهوت ، متعجب بادهان باز ، درشگفت ، عشق الهی
age	خستگی ، کهنه کردن ، سرد و سخت کردن فولاد ، رده بندی سنی اسبها ، عمر ، پیری ، سن بلوغ ، رشد (با of) ، دوره ، عصر ، پیرشدن ، پیرنما کردن ، کهنه شدن (شراب)
agency	واسطه ، نماینده ، عامل ، اژانس ، شعبه ، دایره ، کارگزاری ، وکالت ، گماشتگی ، ماموریت ، وساطت ، پیشکاری ، دفتر نمایندگی
agenda	دستور جلسه ، لیست کارهایی که میبایست در جلسه به آنها رسیدگی شود
agent	ارگان ، عنصر ، عامل اطلاعاتی ، عامل شیمیایی خرج (مواد منفجره) ، فرستنده (در تله پاتی) ، عامل (در شیمی) ، کاگزار ، واسطه ، پیشکار ، نماینده ، گماشته ، وکیل ، مامور ، عامل
agglomerate	همجوش آتشفشانی ، توده کردن ، همبسته ، کلوخه ، توده ، انبوه ، گرد کردن ، جمع کردن ، انباشتن ، گرد آمدن ، متراکم شدن ، جوش آتشفشانی
agglomeration	کلوخه شدن ، انباشتگی ، تراکم ، توده ، انبار
agglutination	هم چسبی ، عمل چسباندن ، (پزشکی) التیام زخم ، (دستور زبان) ترکیب لغات ساده و اصلی بصورت مرکب
aggrandize	بزرگ کردن ، افزودن
aggravate	بدتر کردن ، اضافه کردن ، خشمگین کردن
aggravation	تبدیل به بدتر ، سخت کردن ، سختی ، شدت ، تهییج ، مایه تشدید جرم
aggregate	مصالح دانه ای ، مصالح دانه بندی ، کلوخه ، مصالح سنگی ، ارقام کلی ، مجموعه ، جمع آمده ، جمع شده ، متراکم ساختن ، (ج ش) بهم پیوسته ، انبوه ، تراکم ، مجموع ، جمع کردن ، جمع شدن ، توده کردن
aggress	نزدیک شدن ، نزدیک کردن ، حمله کردن (به) ، مبادرت کردن (به)
aggression	تجاوز ، حمله ، تخطی
aggressive	تجاوز کارانه ، حمله ور ، پرخاشگر ، متجاوز ، مهاجم ، پرپشتکار ، پرتکاپو ، سلطه جو
aggressor	متجاوز ، مهاجم ، حمله کننده ، پرخاشگر
aggrieve	ازردن ، جور و جفا کردن ، غمگین کردن
aghast	مبهوت (از شدت ترس) ، وحشت زده ، مات
agile	چابک ، زرنگ ، فرز ، زیرک ، سریع الانتقال
agility	چالاکي ، چابکی ، تردستی ، زیرکی
aging	پیرسازی ، کهنه کردن ، سالخوردگی ، سالخورده ، کهن
agitate	بهم زدن ، بکار انداختن ، تحریک کردن ، تکان دادن ، آشفتن ، پریشان کردن ، سراسیمه کردن
agitator	همزن ، آشوبگر ، اسباب بهم زدن مایعات ، آتش زا
agnostic	عرفای منکر وجود خدا

ago	پیش ، قبل (در حالت صفت همیشه دنبال اسم میاید ، صادر شدن ، پیش رفتن
agog	نگران ، مشتاق ، بیقرار ، در جنبش ، در حرکت
agone	پیش ، قبل ، گذشته
agrarian	زمینی ، ملکی
agree	خوشنود کردن ، ممنون کردن ، پسندامدن ، اشتهی دادن ، مطابقت کردن ، ترتیب دادن ، درست کردن ، خشم(کسیرا) فرونشاندن ، جلوس کردن ، نائل شدن ، موافقت کردن ، موافق بودن ، متفق بودن ، همراهی بودن ، سازش کردن
agreement	قرارداد ، سازش ، موافقت ، پیمان ، قرار ، قبول ، (دستور زبان) مطابقه ء نحوی ، معاهده و مقاطعه ء ، توافق
agricultural	فلاحتی ، زراعتی ، کشاورزی
agriculture	فلاحت ، زراعت ، کشاورزی ، برزگری
ah	اه ، افسوس ، اویخ
ahead	پیش ، در امتداد حرکت کسی ، رو جلو ، سر جلو
aid	دستیار ، معاون ، کمک کردن ، یاری کردن ، مساعدت کردن ، پشتیبانی کردن ، حمایت کردن ، کمک ، یاری ، حمایت ، همدست ، بردست ، یاور ، مدد کار
aide	کمک کردن ، یاری کردن ، مساعدت کردن ، پشتیبانی کردن ، حمایت کردن ، کمک ، یاری ، حمایت ، همدست ، بردست ، یاور
aide-de-camp	اجودان مخصوص
AIDS	بیماری ایدز ، بیماری سیدا ، سندرم نقص ایمنی اکتسابی
ailment	بیماری مزمن ، درد ، ناراحتی
aim	دانستن ، فرض کردن ، ارزیابی کردن ، شمردن ، نائل شدن (به) ، به نتیجه رسیدن ، قراول رفتن ، قصد داشتن ، هدف گیری کردن ، نشانه گرفتن ، حدس ، گمان ، جهت ، میدان ، مراد ، راهنمایی ، رهبری ، نشان ، هدف ، مقصد ، هدف کلی
air	دم ذوب کاری ، هوای دم ، فضا ، هوایی ، هر چیز شبیه هوا (گاز ، بخار) ، نسیم ، جریان هوا ، نفس ، شهیق ، استنشاق ، (مجازی) نما ، سیما ، اوازه ، آواز ، اهنگ ، بادخور کردن ، اشکار کردن
aircraft	هواپیما ، طیاره
airline	کوتاهترین مسافت بین دو نقطه‌ی کره‌ی زمین ، خط مستقیم هوایی ، شرکت هواپیمایی
airport	دریچه هوا ، هواکش ، فرودگاه
airy	هوایی ، هوا مانند ، باروح ، پوچ ، واهی ، خودنما
akin	وابسته ، یکسان
alabaster	مرمر سفید ، رخام گچی
alacrity	چابکی ، نشاط
alarm	الارم ، زنگ خطر ، اژیر خطر ، اعلام خطر ، اژیر ، هشدار ، آگاهی از خطر ، اعلان خطر ، اخطار ، شیپور حاضر باش ، اشوب ، هراس ، بیم و وحشت ، ساعت زنگی ، از خطر آگاهانیدن ، هراسان کردن ، مضطرب کردن
alarms	هشدار دهنده‌ها

alarum	هشدار ، آگاهی از خطر ، اخطار ، شیپور حاضرباش ، اشوب ، هراس ، بیم و وحشت ، ساعت زنگی ، از خطر آگاهانیدن ، هراسان کردن ، مضطرب کردن
Albania	کشور آلبانی
Albanian	زبان یا مردم البانی
albeit	اگرچه ، ولو اینکه
albino	زال ، ادم سفید مو و چشم سرخ ، شخص فاقد مواد رنگ دانه
album	جای عکس ، البوم
alchemist	کیمیایگر ، کیمیاشناس
alchemy	علم کیمیا ، کیمیایگری ، ترکیب فلزی با فلز پست تر
alcohol	الکل ، هرنوع مشروبات الکلی
alcoholism	می بارگی ، میخواری ، اعتیاد به نوشیدن الکل ، تاثیر الکل در مزاج
alcove	تورفتگی ، شاه نشین ، الاجیق
alder	توسه ، راز دار ، توسکا
alderman	کدیور ، عضو انجمن شهر ، کدخدا ، (انگلیس) نام قضات ، نام مستخدمین شهرداری ، عضو هیئت قانون گذاری یک شهر
Algeria	الجزایر
Algerian	الجزایری
Algiers	(شهر) الجزایر
alias	نام جانشین ، نام مستعار
alibi	غیبت هنگام وقوع جرم ، جای دیگر ، بهانه آوردن ، عذر خواستن
alien	بیگانه ، خارجی ، (مجازی) مخالف ، مغایر ، غریبه بودن ، ناسازگار بودن
alienable	قابل انتقال ، قابل فروش ، انتقالی
alienate	انتقال دادن ، بیگانه کردن ، منحرف کردن
alienation	ناهمبستگی (در امار) ، از خود بیگانگی (الیناسیون) ، انتقال مالکیت ، بیگانگی ، بیزاری
aliment	رزق ، قوت لایموت ، قوت دادن ، غذا دادن
alimentary	غذایی ، رزقی
alimony	خرجی ، نفقه
alive	در قید حیات ، روشن ، سرزنده ، سرشار ، حساس
alkali	قلیا ، ماده ای با خاصیت قلبایی مثل سودمحرق ، فلز قلبایی
all	همه ، تمام ، کلیه ، جمیع ، هرگونه ، همگی ، همه چیز ، دار و ندار ، یکسره ، تماما ، بسیار ، بمعنی (غیر) و (دیگر)
allay	ارام کردن ، از شدت چیزی کاستن
allege	اقامه کردن ، دلیل آوردن ، ارائه دادن
allegiance	تابعیت ، تبعیت ، وفاداری ، بیعت
allegory	تمثیل ، حکایت ، کنایه ، نشانه ، علامت
alleviate	سبک کردن ، آرام کردن ، کم کردن

alley	کوچه ، خیابان کوچک
alliance	پیوستگی ، اتحاد ، وصلت ، پیمان بین دول
alliteration	آغاز چند کلمه پیاپی با یک حرف متشابه صورت
allocate	منظور کردن ، تقسیم کردن ، تخصیص دادن ، اختصاص دادن ، معین کردن
allocated	اختصاص یافته ، تخصیص داده شده
allot	تخصیص دادن ، معین کردن ، سهم دادن
allotment	مستمری ، سهمیه ، منابع اختصاصی ، توزیع ، سهم ، جیره ، تسهیم ، بخش ، تقسیم ، تخصیص ، سرنوشت ، تقدیر
allow	رخصت دادن ، اجازه دادن ، ستودن ، پسندیدن ، تصویب کردن ، روا دانستن ، پذیرفتن ، اعطاء کردن
alloy	همبسته کردن ، همبسته ، بار(در فلزات) ، درجه ، ماخذ ، الیاژ فلز مرکب ، ترکیب فلز با فلز گرانبها ، (مجازی) الودگی ، شائبه ، عیار زدن ، معتدل کردن
allude	اشاره کردن ، اظهار کردن ، مربوط بودن به (با to) ، گریز زدن به
allure	بطمع انداختن ، تطمیع کردن ، شیفتن
allusion	گریز ، اشاره ، کنایه ، اغفال
alluvial	ابرفتی ، رسوبی ، ته نشینی ، مربوط به رسوب و ته نشین
alluvion	ابرفت ، رسوب ، ته نشین
ally	پیوستن ، متحد کردن ، هم پیمان ، دوست ، معین
almanac	زیج ، سالنامه ، تقویم سالیانه ، تقویم نجومی ، نشریه و اطلاعات عمومی
almost	تقریبا ، بطور نزدیک
aloft	روی دکل ، سطوح بالا ، در بالای زمین ، در نوک ، در هوا ، در بالاترین نقطه و کشتی ، در فوق
alone	تنها ، یکتا ، فقط ، صرفا ، محضا
along	همراه ، جلو ، پیش ، در امتداد خط ، موازی با طول
aloof	دور ، کناره گیر
already	پیش از این ، قبلا
also	نیز ، همچنین ، همینطور ، بعلاوه ، گذشته از این
altar	قربان گاه ، قربانگاه ، مذبح ، محراب ، مجمره
alter	تغییردادن ، عوض کردن ، اصلاح کردن ، تغییر یافتن ، جرح و تعدیل کردن ، دگرگون کردن ، دگرگون شدن
alteration	تعویض کردن ، تغییر ، تبدیل ، دگرش ، دگرگونی
altercate	ستیزه کردن ، مشاجره کردن
altercation	ستیزه ، مجادله
alternate	راه کار فرعی ، تعویض ، یک در میان آمدن ، متناوب کردن ، متناوب بودن ، بنوبت انجام دادن ، (هندسه) متبادل ، عوض و بدل
alternative	شق دیگر ، پیشنهاد متناوب ، تناوبی ، دیگر ، چاره
although	اگرچه ، گرچه ، هرچند ، با اینکه
altitude	بلندی (از سطح دریا) ، ارتفاع از سطح دریا ، فرازا ، بلندی ، ارتفاع ، فراز ، منتها درجه ، مقام رفیع ، منزلت

alto	صدای التو ، صدای اوج
altruism	خودنگهداری ، همگونه گرایی ، نوع دوستی ، بشردوستی ، غیرپرستی ، نوع پرستی
altruist	نوعدوست
altruistic	نوعدوستانه
always	همواره ، همیشه ، پیوسته ، همه وقت
am	هستم ، اول شخص
amalgam	الیاژ جیوه باچند فلز دیگرکه برای پرکردن دندان و آینه سازی بکار میرود ، ترکیب مخلوط ، ملقمه
amalgamate	امیختن ، توأم کردن (ملقمه فلزات با جیوه)
amass	گرد آوردن ، توده کردن ، متراکم کردن
amateur	غیرحرفه ای ، دوستدار هنر ، آماتور ، غیرحرفه ای ، دوستانار
amatory	عاشقانه ، عشق انگیز
amazing	متحیر کننده ، شگفت انگیز
amazon	زنانی که در آسیای صغیر زندگی میکردند و با یونانیان می جنگیدند ، زن سلحشور و بلندقامت ، رود آمازون در امریکای جنوبی
ambiance	نقوش و تزئینات اطراف یک تابلو نقاشی ، محیط
ambidextrous	ذوالیمنین
ambience	نقوش و تزئینات اطراف یک تابلو نقاشی ، محیط
ambiguous	بابهام ، تاریک (از لحاظ مفهوم) ، دو پهلو ، مبهم
ambitious	جاه طلب ، بلند همت ، ارزومند ، نامجو
ambivalence	توجه ناگهانی و دلسردی ناگهانی نسبت بشخص یا چیزی ، دمدمی مزاجی ، دارای دو جنبه
ambivalent	دوجنبه ای ، دمدمی
amble	یورغه رفتن (اسب) ، راهوار بودن ، یورغه
ambrosia	افسانه) خوراک خدایان که زندگی جاوید بانها میداده ، مائده ء بهشتی ، شهد ، عطر
ambrosial	بسیار مطبوع
ambulance	بیمارستان سیار ، بوسیله امبولانس حمل کردن ، امبولانس
ambulate	راه رفتن ، حرکت کردن ، درحرکت بودن
ambulatory	گردشی ، گردنده ، سیار
ambush	کینگاه ، دام ، سربازانی که درکمین نشسته اند ، پناه گاه ، مخفی گاه سربازان برای حمله ، کمین کردن ، در کمین نشستن
ameliorate	بهبتر کردن ، اصلاح کردن ، چاره کردن ، بهتر شدن ، بهبودی یافتن
amenable	تابع ، رام شدنی ، قابل جوابگویی ، متمایل
amend	اصلاح کردن ، بهتر کردن ، بهبودی یافتن ، ماده یا قانونی را اصلاح و تجدید کردن ، ترمیم کردن
amendment	ضمیمه ، ملقمه ، تصحیحات ، اصلاح ، تصحیح ، (حقوق) پیشنهاد اصلاحی نماینده ء مجلس نسبت به لایحه یا طرح قانونی ، ترمیم
amenity	سازگاری ، مطبوعیت ، نرمی ، ملایمت



American	امریکایی ، ینگه دنیایی ، مربوط بامریکا
American Samoa	ساموآ آمریکا
americanism	اصطلاح امریکایی ، رسم امریکایی
amiable	شیرین ، دلپذیر ، مهربان ، دوست داشتنی
amicable	موافق ، دوست ، دوستانه
amiss	نادرست ، غلط ، بیمورد ، بد ، کثیف ، گمراه ، منحرف ، منحط
amitosis	یک نوع تقسیم سلولی ، تقسیم مستقیم یاخته
amity	رفاقت ، مودت ، روابط حسنه ، حسن تفاهم
Amman	شهر عمان
amnesia	ضعف حافظه بعلت ضعف یا بیماری مغزی ، فراموشی ، نسیان
amnesty	گذشت ، عفو عمومی کردن
amok	اموک (جنون ادم کشی) ، ادمکشی کردن ، لذت بردن از ادم کشی ، مجنون ، شخص عصبانی و دیوانه ، در حال جنون
among	میان ، در میان ، در زمره ، از جمله
amongst	در میان ، از جمله ، در زمره
amoral	غیراخلاقی ، بدون احساس مسئولیت اخلاقی
amorous	عاشق ، شیفته ، عاشقانه
amorphous	بیشکل ، غیر بلوری ، پوک ، بینظم ، بی شکل ، بی نظم ، بدون تقسیم بندی ، غیر متبلور ، غیر شفاف ، (زیست شناسی) دارای ساختمان غیر مشخص
amortization	استهلاک کردن ، استهلاک وام ، استهلاک (سرمایه و غیره)
amortize	کشتن ، بیحس کردن ، خراب کردن ، (حقوق) بدیگری واگذار کردن ، وقف کردن ، مستهلک کردن
amount	سرزدن ، بالغ شدن ، رسیدن ، مبلغ ، مقدار ، میزان
amour	عشق ، محبت
ampere	آمپر ( واحد شدت جریان برق ).
ampersand	امپرسند
amphibian	وسيله اب و خاکی ، دوزیستان ، ذو حیات
amphibious	امفی بی ، خاکی و ابی ، دوجنسه ، ذو حیاتین
amphitheater	امفی تئاتر ، سالن ، تالار
ample	فراخ ، پهناور ، وسیع ، فراوان ، مفصل ، پر ، بیش از اندازه
amplify	وسعت دادن ، بزرگ کردن ، مفصل کردن ، مفصل گفتن یا نوشتن ، (برق) افزودن ، بالابردن ، بزرگ شدن ، تقویت کردن (صدا) -
amplitude	دامنه (نوسان) ، فزونی ، فراخی ، فراوانی ، استعداد ، میدان نوسان ، فاصله زیاد ، دامنه ، بزرگی ، درشتی ، انباشتگی ، سیری ، کمال
amply	بطور فراوان ، بطور بیش از حد
amputate	بریدن ، جدا کردن ، زدن ، قطع اندام کردن
Amsterdam	شهر آمستردام
amulet	دوا یا چیزی که برای شکستن جادو و طلسم بکار میرود

amusement	سرگرمی ، تفریح ، گنجی ، گمراهی ، فریب خوردگی ، پذیرایی ، نمایش
amygdala	بادامه (در مغز) ، لوزه
anachronism	بیموردی ، (در تاریخ نویسی) اشتباه در ترتیب حقیقی وقایع و ظهور اشخاص ، نابهنگامی
anachronistic	نابهنگام ، بیمورد (از نظر تاریخ وقوع)
anagram	قلب ، تحریف ، (بدیع) مقلوب ، تشکیل لغت یا جمله ای از درهم ریختن کلمات یا لغات جمله ء دیگر
analgesic	دردنشان
analogous	مانند ، قابل مقایسه ، قابل قیاس ، مشابه ، متشابه
analogy	همترائی ، تمثیل ، (منطق) قیاس ، مقایسه ، شباهت ، همانندی ، (ریاضی) تناسب ، توافق
analyse	تجزیه کردن ، تحلیل کردن ، (مجازی) موشکافی کردن ، جدا کردن ، جزئیات را مطالعه کردن ، پاره پاره کردن ، تشریح کردن ، (شیمی) با تجزیه آزمایش کردن ، فرگشایی کردن
analysis	انالیز ریاضی ، تشریح ، فراکافت ، بازکافت ، موشکافی ، تفکیک ، جداگری ، فرگشایی ، کاوش ، استقراء ، شی تجزیه شده ، کتاب یا موضوع تجزیه و تحلیل شده ، (ریاضی) مشتق و تابع اولیه ، انالیز
analyst	تحلیل گر ، استاد تجزیه ، روانکاو ، فرگشا
analyze	تجزیه کردن ، تحلیل کردن ، کاویدن ، (مجازی) موشکافی کردن ، جدا کردن ، جزئیات را مطالعه کردن ، پاره پاره کردن ، تشریح کردن ، (شیمی) با تجزیه آزمایش کردن ، فرگشایی کردن
anarchist	سامان ستیز ، هرج و مرج طلب ، آشوب طلب
anarchy	بی حکومتی ، بی قانونی ، هرج و مرج ، بی ترتیبی سیاسی ، بی نظمی ، اغتشاش ، خودسری مردم
anathema	هر چیزی که مورد لعن واقع شود ، لعنت و تکفیر ، مرتد شناخته شده از طرف روحانیون
anatomical	تشریحی ، وابسته به کالبد شناسی
anatomy	اناتومی ، ساختمان ، استخوان بندی ، تجزیه ، مبحث تشریح ، کالبدشناسی
ancestry	دودمان ، نبار
anchor	لنگر انداختن ، (مجازی) محکم شدن ، بالنگر بستن یا نگاه داشتن ، انکر ، هر کدام از ۸ مربع کوچک روی میز بیلیارد کارامبول ، بلوک (کوهنوردی) ، تکیه گاه ، لنگر ، لنگر کشتی
anchorage	مهاربندی ، تکیه گاه ، لنگر اندازی ، باج لنگرگاه
ancient	باستانی ، دیرینه ، قدیمی ، کهن ، کهنه ، پیر
ancillary	فرعی ، معین ، کمکی ، کمک ، دستیار ، تابع ، مستخدم بومی ، مربوط به کلفت
and	جمع منطقی ، و (حرف ربط) ، ضرب منطقی
Andorra	کشور آندورا ، شهر آندورا
Andorra la Vella	آندروا لا وِلا
Andorran	اهل آندورا
anecdote	حکایت ، قصه ء کوتاه ، امثال ، ضرب المثل
anemia	کم خونی ، فقر الدم
anemic	کم خون ، ضعیف

anemometer	بادسنج
anesthesia	بی‌هوشی ، هوش بری
anesthetic	داروی بی‌هوشی ، بی‌هوشانه ، داروی بی‌هوشی ، بی‌هوش کننده ، کم کننده ء حس
anew	از نو ، دوباره ، بطرز نوین ، از سر
angelic	فرشته ای ، وابسته به فرشته
anger	براشفتگی ، خشم ، غضب ، خشمگین کردن ، غضبناک کردن
angle	زاویه ، کنج ، قلاب ماهی گیری ، باقلاب ماهی گرفتن ، (مجازی) دام گستردن ، دسیسه کردن ، تیزی یا گوشه هر چیزی
anglophobia	بیزاری و ترس از انگلیسها
anglo-saxon	انگلساکسن ، نژاد انگلیسی و ساکنسونی
Angola	کشور انگولا
Angolan	اهل آنگولا
angry	اوقات تلخ ، رنجیده ، خشمناک ، دردناک ، قرمز شده ، ورم کرده ، دژم ، براشفته
Anguilla	جزیره ای انگویلا
anguish	دل‌تنگی ، اضطراب ، غم و اندوه ، دل‌تنگ کردن ، غمگین شدن ، نگران شدن ، نگران کردن
angular	گوشه دار ، گوشه ای ، (مجازی) لاغر ، زاویه ای
anhydrous	بی آب
animadversion	قوه ء ادراک ، ملاحظه ، مراقبت ، مشاهده ، اعتراض ، تذکر و اعلام خطر ، انتقاد
animadvert	خرده گرفتن ، اعتراض کردن ، متوجه شدن ، تعیین تقصیر و مجازات (بوسیله ء دادگاه) نمودن
animal	حیوان ، حیوانی ، جانوری ، مربوط به روح و جان یا اراده ، حس و حرکت
animalcule	جانور نرّه بینی ، جانور کوچک ، حیوانک
animate	سرزنده ، باروح ، جاندار ، روح دادن ، زندگی بخشیدن ، تحریک و تشجیع کردن ، جان دادن به
animated	باروح ، سرزنده
animosity	دشمنی ، عداوت ، شهادت ، جسارت ، کینه
animus	نرینه روان (یونگ) ، اراده ، قصد ، نیت ، روح دشمنی و غرض ، عناد
Ankara	شهر آنکارا پایتخت ترکیه
ankle	قوزک پا
annalist	وقایع نگار ، تاریخچه نویس
annals	تاریخچه ، وقایع سالنامه ، سالنامه ، اخبار سال ، برنامه سالنامه ء عشاء ربانی
anneal	نرم کردن فلز به وسیله حرارت دادن و سرد کردن اهسته در کوره ، پخت ، تابش ، گرم کردن ، پختن (اجر) ، حرارت زیاد دادن و بعد سرد کردن (فلزات) ، (مجازی) سخت و سفت کردن ، بادوام نمودن
annex	پیوست (اداری) ، ضمیمه کردن ، پیوست ، پیوستن ، ضمیمه سازی
annexes	ضمائم ، پیوست ها

annihilate	نابود کردن ، از بین بردن ، خنثی نمودن
anniversary	سوگواری سالیانه ، جشن سالیانه عروسی ، مجلس یادبود یا جشن سالیانه ، جشن یادگاری
annotate	حاشیه نوشتن ، یادداشت نوشتن ، تفسیر نوشتن ، (با on یا up) تفسیر کردن
announce	آگهی دادن ، اعلان کردن ، اخطار کردن ، خبر دادن ، انتشار دادن ، اشکار کردن ، مدرک دادن
annual	سالیانه ، یک ساله
annuity	مستمری سالیانه ، پرداختهای سالانه ، حقوق یا مقرری سالیانه ، گذراند
annul	لغو کردن ، باطل کردن ، خنثی کردن
annunciation	آگهی ، اعلام ، بشارت ، (با حرف بزرگ) عید تبشیر (عید ۲۵ مارس مسیحیان)
anode	قطب مثبت باطری ، اند (قطب مثبت) ، (برق) قطب مثبت (در پیل الکتریکی) ، الکتروود مثبت ، اند
anodyne	ارام کننده ، تسکین دهنده ، دوی مسکن
anoint	روغن مالی کردن ، تدهین کردن
anomalous	غیر عادی ، خارج از رسم ، بیمورد ، مغایر ، متناقض ، بی شباهت ، غیر متشابه
anomaly	غیر عادی ، خلاف قاعده ، غیر متعارف ، بی ترتیب
anonymity	گمنامی ، بینامی
anonymous	بی نام ، دارای نام مستعار ، تخلصی ، لادری
another	دیگری ، جدا ، علیحده ، یکی دیگر ، شخص دیگر
answer	پاسخ دادن ، جواب دادن ، از عهده برآمدن ، ضمانت کردن ، دفاع کردن (از) ، جوابگو شدن ، بکار آمدن ، بدرد خوردن ، مطابق بودن (با) ، جواب احتیاج را دادن
antagonism	مخالفت ، خصومت ، هم اوری ، اصل مخالف
Antananarivo	شهر آنتاناناریوو
antarctic	جنوبگان ، مربوط به قطب جنوب ، قطب جنوبی ، قطب جنوب
Antarctica	قطب جنوب
ante	بالا بردن ، نشان دادن ، توپ زدن ، پیشوندی است بمعنی "پیش" و "قبل از" و "در جلو"
antecede	سابق یا اسبق بودن ، (از لحاظ مکان و زمان و مقام) برتری جستن ، پیش رفتن ، جلوتر آمدن
antecedent	پیشین ، پیشی ، سابق ، مقدم ، مقدمه ، سابقه ، (دستور زبان) مرجع ضمیر ، دودمان ، تبار
antechamber	اطاق کفش کن ، پیش اطاقی
antedate	پیش از تاریخ حقیقی تاریخ گذاشتن ، پیش بودن (از) ، منتظر بودن ، پیش بینی کردن ، جلو انداختن ، سبقت
antediluvian	وابسته به پیش از طوفان ، پیش از طوفان نوح ، ادم کهن سال ، ادم کهنه پرست
antemeridian	پیش از ظهر
antemundane	مربوط به پیش از آفرینش جهان ، پیش از جهانی
antenatal	مربوط به قبل از تولد ، قبل از ولادتی
anterior	پیشین (قدامی) ، جلو(ی) ، قدامی

anteroom	طاق انتظار ، کفش کن
anthem	سرودی که دسته جمعی در کلیسا میخوانند
anthology	گلچین ادبی ، منتخبات نظم و نثر ، جنگ
anthracite	ذغال سنگ خشک و خالص ، انتراسیت
anthropocentric	معتقد باینکه انسان اشرف مخلوقات و مرکز ثقل موجودات است
anthropoid	میمون ادم نما ، شبه انسان
anthropologist	انسان شناس
anthropology	علم انسان شناسی ، مبحث روابط انسان با خدا
anthropomorphic	شبهه انسان ، دارای شکل انسان
anthropomorphous	دارای شکل ادم
antibiotic	پادزی ، مانع ایجاد لطمه بزندگی ، جلوگیری کننده از صدمه به حیات ، مربوط به انتی انتی بیوزیس ، ماده ای که از بعضی موجودات ذره بینی بدست میاید و باعث کشتن میکروبهای دیگر میشود
antibody	پادتن (انتی بادی) ، پادتن
antic	غریب و عجیب ، بی تناسب ، مسخره ، وضع غریب و مضحک
antichrist	ضد مسیح ، دجال
anticipate	پیش بینی کردن ، انتظار داشتن ، پیشدستی کردن ، جلو انداختن ، پیش گرفتن بر ، سبقت جستن بر
anticlimax	پاداوج ، بیان قهقرایی (مثل " زنم مرد ، مالم را بردند و سگم هم گم شد " ) ، بیانی که هرچه پیش می رود اهمیتش کمتر میشود ، بیان قهقرایی نمودن
anticyclone	واچرخه ، گردباد هوایی
antidepressant	داروی ضد افسردگی
antidote	تریاق ، پادزهر ، ضد سم ، پازهر
antigen	پادزا ، ماده ای که در بدن ایجاد عکس العمل علیه خودش میکند ، مواد تولید کننده ء پادتن ، پادگن
Antigua and Barbuda	آنتیگوا و باربودا
antilogy	تناقض مطالب
antipathy	احساس مخالف ، ناسازگاری ، انزجار
antiphon	سرودی که بوسیله سراینندگان کلیسا در جواب دسته ء دیگر خوانده میشود ، سرود برگردان
antiphony	انعکاس یا جواب سرود و موسیقی ، تهلیل خوانی ، سرود تهلیلی ، جواب
antipodes	ساکنین نقاط متقابل در روی زمین
antiquary	باستان جو ، عتیقه جو ، عتیقه شناس
antiquate	کهنه کردن ، برانداختن ، منسوخ کردن ، از رسم روز بیرون انداختن
antiquated	کهنه ، منسوخ ، متروک ، قدیمی
antique	کهنه ، عتیقه ، باستانی
antiseptic	دوای ضد عفونی ، گندزدا ، ضد عفونی ، تمیز و پاکیزه ، مشخص ، پلشت بر ، جداگانه ، پادگند

antislavery	مخالف بردگی
antispasmodic	ضد انقباض و تشنج ، ضد اختلاج
antistrophe	(در تراژدی های یونانی) حرکت از چپ بر راست نمایشگران هنگام آواز دسته جمعی ، صنعت تجنیس
antithesis	پادگذاره ، ضد و نقیض ، تضاد ، تناقض
antitoxin	ماده ضدسم ، ضد زهرابه ، دفع سم
antonym	کلمه متضاد ، ضد و نقیض ، متضاد
anvil	اهن کرسی ، مقر ، روی سندان کوبیدن ، استخوان سندانی
anxiety	ارنگ ، تشویش ، دل واپسی ، اضطراب ، اندیشه ، اشتیاق ، نگرانی
anxious	دلواپس ، ارزومند ، مشتاق ، اندیشناک ، بیم ناک
any	کدام ، (در پرسش) چه نوع ، چقدر ، (در جمله مثبت) هر ، از نوع ، هیچ نوع ، هیچگونه ، هیچ
anybody	(در جمله منفی و پرسش) هیچ کس ، کسی (در جمله مثبت) هرکجا ، کسی
anymore	بیش از این ها ، دیگر
anyone	هرکس ، هر چیز ، هر شخص معین
anything	هرچیز ، هرکار ، همه کار (در جمله مثبت) چیزی ، (در پرسش و نفی) هیچ چیز ، هیچ کار ، بهر اندازه ، بهر مقدار
anyway	در هر صورت ، بهر حال
anywhere	هرجا ، هر جا
apart	جدا ، کنار ، سوا ، مجزا ، غیر همفکر
apartheid	نفاق و جدایی بین سیاه پوستان و سفید پوستان افریقای جنوبی
apartment	آپارتمان
apathy	بی حسی ، بی عاطفگی ، خون سردی ، بی علائقی
ape	میمون ، بوزینه
aperture	گشایش ، روزنه دید ، شکاف دید ، دهانه یا سوراخ ، روزنه ، گشادگی
apex	نقطه اوج ، کاکل ، نوک سر ، نوک ، سر ، اوج ، راس زاویه ، تارک
aphasia	عدم قدرت تکلم (در نتیجه ضایعات دماغی) ، آفازی
aphorism	سخن کوتاه ، کلام موجز ، کلمات قصار ، پند و موعظه
apiary	کندوی عسل
aplomb	حالت عمودی ، (مجازی) اطمینان بخود ، اعتماد بنفس
apocalyptic	وابسته به کتاب مکاشفات یوحنا
apocryphal	دارای اعتبار مشکوک ، ساختگی ، جعلی
apogee	زاویه انحراف ثقل موشک ، (هندسه) اوج ، نقطه اوج ، ذروه ، اعلی درجه ، نقطه اوج کمال
apolitical	دارای شخصیت غیر سیاسی ، بی علاقه بامور سیاسی ، غیر سیاسی
apologist	مدافع ، پوزش خواه ، نویسنده رساله دفاعی
apology	پوزش ، عذرخواهی (رسمی) ، اعتذار ، مدافعه

apostasy	رده ، ارتداد ، ترک ایین ، ترک عقیده ، برگشتگی از دین
apostate	از دین برگشته ، مرتد
apostle	فرستاده ، رسول ، پیغامبر ، حواری ، (در کلیسا) عالیترین مرجع روحانی
apothecary	داروگر ، داروساز ، داروفروش
apothegm	کلمات قصار ، کلام موجز ، امثال و حکم
apotheosis	ستایش اغراق آمیز ، رهایی از زندگی خاکی و عروج باسمانها
appall	ترساندن ، وحشت زده شدن
appalling	ترسناک ، مخوف
apparatus	اپارات ، شعبه حزب ، شعبه زیرزمینی و مخفی فعال ، اسباب ، الت ، دستگاه ، لوازم ، ماشین ، جهاز
apparent	ظاهری ، مشهود ، پیدا ، آشکار ، ظاهر ، معلوم ، وارث مسلم
apparently	ظاهرا
apparition	صورت وهمی ، ظهور ، خیال ، روح ، تجسم ، شبح ، منظر
appeal	پژوهش ، توسل ، چنگ زدن ، جاذبه ، درخواست ، التماس ، جاذبه ، (حقوق) استیناف
appear	ظاهر شدن ، پدیدار شدن
appearance	ظهور ، پیدایش ، ظاهر ، نمایش ، نمود ، سیما ، منظر
appease	ارام کردن ، ساکت کردن ، تسکین دادن ، فرونشاندن ، خواباندن ، خشنود ساختن
appellate	استینافی
appellation	نام ، اسم ، لقب ، نامگذاری ، وجه تسمیه
append	افزودن ، الحاق کردن ، اوچختن ، پیوست کردن
appendage	ضمیمه ، پیوست ، دستگاه فرعی
appertain	وابسته بودن ، مربوط بودن ، متعلق بودن ، اختصاص داشتن (با to)
apple	نوعی ریز کامپیوتر که توسط شرکت کامپیوتری APPLE ساخته شده است ، مردمک چشم ، چیز عزیز و پربها ، میوه ء سیب دادن
applicable	قابل اجراء ، قابل اطلاق ، اجرا شدنی ، کاربست پذیر
applicant	سریاز داوطلب ، درخواست دهنده ، تقاضا کننده ، طالب ، داوطلب ، متقاضی ، درخواستگر
application	برنامه کاربردی ، تقاضای کار ، به کار گماردن استخدام کردن ، به کار بردن ، اعمال ، درخواست نامه ، پشت کار ، استعمال ، کاربرد ، استفاده
apply	صدق کردن ، بکار بردن ، بکار بستن ، بکار زدن ، استعمال کردن ، اجرا کردن ، اعمال کردن ، متصل کردن ، بهم بستن ، درخواست کردن ، درخواست دادن ، شامل شدن ، قابل اجرا بودن
appoint	مامور کردن ، نصب کردن به کار ، تعیین کردن ، برقرار کردن ، منصوب کردن ، گماشتن ، وا داشتن
appointed	انتصابی ، مامور
appointment	گمارش ، تعیین ، انتصاب ، قرار ملاقات ، وعده ملاقات ، کار ، منصب ، گماشت
apportion	بخش کردن ، تقسیم کردن ، تخصیص دادن
opposite	درخور ، مناسب ، بجا ، مربوط

apposition	عطف بیان ، بدل ، کلمه ء وصفی
appraise	ارزیابی کردن ، تقویم کردن ، تخمین زدن
appreciable	قابل تحسین ، قابل ارزیابی ، محسوس
appreciate	قدردانی کردن (از) ، تقدیر کردن ، درک کردن ، احساس کردن ، بر بهای چیزی افزودن ، قدر چیزی را دانستن
apprehend	دستگیر کردن ، بازداشت ، دریافتن ، درک کردن ، توقیف کردن ، بیم داشتن ، هراسیدن
apprehensible	قابل فهم
apprehension	بازداشت ، جلب ، دریافت ، درک ، فهم ، بیم ، هراس ، دستگیری
apprehensive	بیمناک ، نگران ، درک کننده ، باهوش ، زود فهم
apprentice	شاگردی کردن ، کارآموز
apprenticeship	دوره کارآموزی ، شاگردی ، تلمذ ، کارآموزی
apprise	برآورد کردن ، تقویم کردن ، قیمت کردن ، مطلع کردن ، آگاهی دادن
apprize	خبر دادن
approach	رسیدن ، ضربه برای نزدیک شدن به هدف گلف ، مسیر فرود ، داخل گفتگو شدن مسیر نزدیک شدن هواپیما به باند فرود تقرب ، رویکرد ، برخورد ، شیوه ، برداشت ، نزدیک شدن ، نزدیک آمدن ، معبر ، مشی
approbation	تصویب ، قبولی ، موافقت ، پسند
approbatory	تحسینی ، تحسین امیز
appropriate	اختصاص دادن ، برای خود برداشتن ، ضبط کردن ، درخور ، مناسب ، مقتضی
approval	اجازه ، تصدیق ، تصویب ، موافقت ، تجویز
approve	تصدیق کردن ، تایید کردن ، تصویب کردن ، موافقت کردن (با) ، آزمایش کردن ، پسند کردن ، روا داشتن
approximately	تقریبا
appurtenance	جزء ، ضمیمه ، دستگاه ، اسباب ، جهاز ، حالت ربط و اتصال ، متعلقات
apropos	بجا ، بموقع ، شایسته
aptitude	استعداد ، گنجایش ، شایستگی ، لیاقت ، تمایل طبیعی ، میل ذاتی
aquatic	وابسته به آب ، جانور یا گیاه ابزی ، ابزی
aqueduct	اباره ، کانال یا مجرای اب ، قنات
aqueous	اب ، ابدار
aquiline	عقابی ، دارای منقار کج (شبیبه عقاب)
Arab	عرب ، عربی ، تازی
arabesque	اسلیمی ، عربانه (شیوه تزئینی اسلامی) ، نقش عربی یا اسلامی ، کاشی کاری سبک اسلامی
arable	قابل کشتکاری ، قابل زرع ، زمین مزروعی
arbiter	حکم ، داوری کردن ، قاضی ، داور
arbitrary	استبدادی ، دلخواهی ، دلخواه ، ارادی ، اختیاری ، دلخواه ، مطلق ، مستبدانه ، قراردادی
arbitrate	داوری کردن ، حکمیت کردن (در) ، فیصل دادن ، فتوی دادن



arbitration	تحکیم ، نتیجه ء حکمیت ، رای بطریق حکمیت ، داوری
arbitrator	داور ، میانجی ، فیصل دهنده
arbor	قناجاق ، محور ، چمن ، علفزار ، باغ میوه ، تاکستان
arboreal	درختی ، دارزی
arborescent	درخت وار ، شاخه مانند
arboretum	باغ ، کشاورزی
arboriculture	درختکاری
arcade	طاقگان ، دالان ، پیاده روی سرپوشیده ، گذرگاه طاقدار ، طاقهای پشت سرهم
arcane	محرمانه
arch	طاق ، چفت ، چفته ، چفد ، کمان ، بشکل قوس باطاق در آوردن ، ناقلا ، شیطان ، مودی ، اصلی ، پیشوندی بمعنی ' رئیس ' و ' کبیر ' و ' بزرگ ' باستان شناسی
archaeology	کهنه (منسوخ) ، کهنه ، قدیمی ، غیر مصطلح (بواسطه قدمت)
archaic	کهنگی ، قدمت ، انشاء یا گفتار یا اصطلاح قدیمی
archaism	فرشته ء مقرب ، فرشته ء بزرگ
archangel	اسقف اعظم ، مطران
archbishop	معاون اسقف
archdeacon	صورت ازلی ، طرح یا الگوی اصلی ، نمونه اولیه
archetype	مجمع الجزایر
archipelago	مهندس معمار ، رازی گر ، معماری کردن ، مهراز
architect	بایگانی کردن ، ضبط اسناد و اوراق بایگانی
archive	بایگانی
archives	گرم ، سوزان ، تند و تیز
ardent	گرمی ، حرارت ، تب و تاب ، شوق ، غیرت
ardor	دشوار ، پر زحمت ، پراالتهاب ، صعب الصعود
arduous	عرصه ، پهنه ، محوطه ، سطح ، حوزه ، منطقه ، مساحت ، فضا ، ناحیه
area	کشور آرژانتین
Argentina	آرژانتینی
Argentinian	گویش عامیانه ، زبان ویژه ء دزدان ، لهجه ء ولگردان
argot	بحث کردن ، گفتگو کردن ، مشاجره کردن ، دلیل آوردن ، استدلال کردن
argue	شناسه ، بحث ، مباحثه ، نشانوند ، استدلال
argument	آواز یکنفره
aria	کم اب ، خشک ، بایر ، لم بزرع ، خالی ، بیمزه ، بیروح ، بی لطافت
arid	برخاستن ، بلند شدن ، رخ دادن ، ناشی شدن ، بوجود آوردن ، برآمدن ، طلوع کردن ، قیام کردن ، طغیان کردن
arise	

aristocracy	اریستوکراسی ، اشراف سالاری ، حکومت اشرافی ، طبقه اشراف
aristocrat	عضو دسته اشراف ، طرفدار حکومت اشراف ، نجیب زاده
arm	شاخه های لنگر ، قدرت پرتاب توپ ، چاشنی کشیدن اماده انفجار کردن ، رسته (رزمی و پشتیبانی رزمی) ، دست (از شانه تا نوک انگشت) ، بازو ، شاخه ، قسمت ، شعبه ، جنگ افزار ، سلاح ، اسلحه ، دسته و صندلی یا مبل ، مسلح کردن
armada	بحریه ، نیروی دریایی ، ناوگان
armed	مسلح شده ، مسلح ، مجهز ، جنگ اماد
Armenia	ارمنستان
Armenian	ارمنی، زبان ارمنی ، فرهنگ ارمنی
armful	یک بغل ، یک بسته ، بار اغوش
armistice	متارکه و جنگ ، صلح موقت
armory	اسلحه خانه ، قورخانه ، زراد خانه ، (آمریکایی) کارخانه و اسلحه سازی
armpit	چاله تکیه گاه ارنج در تیراندازی ، زیر بغل
army	ارتش (یکان) ، نیروی زمینی (نیروهای مسلح) ، ارتش ، لشکر ، سپاه ، گروه ، دسته ، جمعیت ، صف
aroma	ماده و عطری ، بوی خوش عطر ، بو ، رایحه
aromatic	عطری (در رده بندی بوها) ، معطر ، بودار ، گیاه خوشبو
around	گرداگرد ، دور ، پیرامون ، در اطراف ، در حوالی ، در هر سو ، در نزدیکی
arousal	انگیختگی
arouse	بیدار کردن ، برانگیختن ، تحریک کردن
arraign	احضار نمودن (بمحکمه) ، (حقوق) با تنظیم کیفر خواست متهمی را بمحاکمه خواندن
arrange	مرتب کردن ، ترتیب دادن ، اراستن ، چیدن ، قرار گذاشتن ، سازماندهی
arrangement	ارایش ، ضمیمه قرارداد ، حل و فصل ، تسویه ، روش و ترتیب ، تصرف ، تنظیم ، مقررات ، تدبیر ، قول و قرار ، اصلاح ، ترتیب ، نظم ، قرار ، (تهیه) مقدمات ، تصفیه
arrant	بدترین ، بدنام ترین ، ولگرد ، اواره
array	اراستن ، درصف آوردن ، منظم کردن ، صف ، نظم ، ارایش ، ارایه ، رژه
arrear	بدهی معوق ، به عقب ، درپشت ، بدهی پس افتاده ، پس افت
arrears	پرداختهای معوق
arrest	توقیف شخص ، سد کردن ، ممانعت کردن ممانعت ، سد ، دستگیر کردن ، جلب کردن ، جلوگیری از سقوط (کوهنوردی) ، حکم توقیف ، حکم ضبط ، بازداشت ، توقیف کردن ، بازداشتن ، جلوگیری کردن
arrhythmic	بی نواخت ، (در شعر) بی وزنی ، (پزشکی) نامنظمی ضربان نبض
arrival	حضور در خدمت ، فرستی ، ورود ، دخول
arrive	وارد شدن ، رسیدن ، موفق شدن
arrogance	گردنفرازی ، خودبینی ، تکبر ، نخوت ، گستاخی ، شدت عمل
arrogant	گردن فراز ، متکبر ، خودبین ، گستاخ ، پرنخوت

arrogate	ادعای بیجا کردن ، غصب کردن ، بخود بستن
arroyo	بستر نهر ، آبگند
arsenal	تخشایی ، قورخانه ، زرادخانه ، انبار ، مهمات جنگی
art	هنر ، فن ، صنعت ، استعداد ، استادی ، نیرنگ
artery	رشته ، شریان ، شاهرگ ، سرخرگ
artesian	وابسته بشهری درفرانسه
artesian well	چاه ارتزین
artful	حیله گر ، نیرنگ باز ، ماهرانه ، صنعتی ، مصنوعی ، استادانه
arthurian	افسانه آرتور
article	شیئی ، بصورت مواد در آوردن ، تفریح کردن کالا ، متاع ، چیز ، اسباب ، ماده ، بند ، فصل ، شرط ، مقاله ، گفتار ، حرف تعریف (مثل the)
articles	ماده ها (مواد) – فصول – کالاها موضوعات- شروط
articulate	شمرده سخن گفتن ، مفصل دار کردن ، ماهر در صحبت ، بندبند
artifact	محصول مصنوعی ، مصنوع
artifice	استادی ، مهارت ، هنر ، اختراع ، نیرنگ ، تزویر ، تصنع
artisan	صنعتگر ، صنعتکار ، افزارمند
artist	هنرور ، هنرپیشه ، صنعتگر ، نقاش و هنرمند ، موسیقیدان
artistic	هنرمندانه ، باهنر ، مانند هنرپیشه و هنرمند
artless	بی هنر ، بی صنعت ، ساده ، بی تزویر ، غیر صنعتی
Aruba	آروبا
as	بطوریکه ، همچنانکه ، هنگامیکه ، چون ، نظر باینکه ، در نتیجه ، بهمان اندازه ، بعنوان مثال ، مانند
ascendancy	فراز ، علو ، بالا ، تعالی ، سلطه ، تفوق ، مزیت ، استیلا
ascendant	فراز جو ، فراز گرای ، صعودی ، بالا رونده ، (نجوم) سمت الراس ، نوک
ascension	صعود ، عروج عیسی به آسمان ، معراج
ascent	سربالایی ، صعود ، ترقی ، عروج ، فرازروی
ascertain	معلوم کردن ، ثابت کردن ، معین کردن
ascetic	ریاضت کش ، مرتاض ، تارک دنیا ، زاهدانه
ascribe	نسبت دادن ، اسناد دادن ، دانستن ، حمل کردن (بر) ، کاتب ، رونویس بردار
aseptic	ضدعفونی شده ، بی گند
asexual	فاقد خاصیت جنسی ، غیر جنسی ، بدون عمل جنسی
ashen	دارای رنگ خاکستری ، شبیه خاکستر ، مربوط به چوب درخت زبان گنجشک
Ashgabat	عشق آباد
Asian	آسیایی

aside	تخصیص دادن ، الغا کردن ، بکنار ، جداگانه ، بیک طرف ، جدا از دیگران ، درخلوت ، صحبت تنها ، گذشته از
asinine	خرصفت ، (مجازی) نادان ، خر ، ابله ، احمق
ask	پرسیدن ، جویا شدن ، خواهش کردن ، برای چیزی بی تاب شدن ، طلبیدن ، خواستن ، دعوت کردن
askance	چپ چپ ، کج ، از گوشه چشم ، (مجازی) با چشم حقارت ، با نگاه رشک امیز ، از روی سوءظن
askew	با گوشه چشم ، کج ، چپ چپ ، اریب وار
asleep	خواب ، خفته ، خوابیده
Asmara	شهر اسمره
aspect	جهت شیب ، نمود ، سیما ، منظر ، صورت ، ظاهر ، وضع ، جنبه
asperity	خشونت (در صدا) ، سختی ، ترشی (در مزه) ، تلخی و خشونت (در اخلاق) ، نامطبوعی
aspersion	هتک شرف ، توهین ، افتراء ، اب پاشی و اب افشانی
aspirant	جویا ، طالب ، داوطلب کار یا مقام ، ارزومند ، حروف حلقی
aspiration	اشتیاق ، دم زنی ، تنفس ، استنشاق ، اه ، ارزو ، عروج ، تلفظ حرف H از حلق ، شهیق
aspire	ارزو داشتن ، ارزو کردن ، اشتیاق داشتن ، هوش داشتن (با after یا for) ، بلند پروازی کردن ، بالا رفتن ، فرو بردن ، استنشاق کردن
assail	حمله کردن ، هجوم آوردن بر
assailant	حمله کننده
assassin	جانی ، آدمکش ، قاتل
assassinate	به قتل رساندن ، کشتن ، بقتل رساندن ، ترور کردن
assassination	آدمکشی ، قتل ، ترور
assault	حمله کردن به کسی به قصد ازار بدنی ، تهدید به ضرب کردن کسی ، یورش شمشیرباز ، مرحله هجوم در عملیات اب خاکی هجوم کردن ، یورش ، حمله بمقدسات ، اظهار عشق ، تجاوز یا حمله کردن
assay	تحقیق و آزمایش کردن ، آزمایش فلز ، عیارگیری فلزات گران قیمت ، سنجش ، آزمایش ، امتحان ، عیارگری ، طعم و مزه چشی ، مززه ، سعی ، سنجیدن ، عیار گرفتن ، محک زدن ، کوشش کردن ، چشیدن ، بازجویی کردن ، تحقیق کردن
assemble	مجتمع کردن ، ترجمه نمودن و ایجاد هماهنگی در داده های مورد نیاز یک برنامه کامپیوتری و برگرداندن داده به زبان ماشین و تهیه برنامه نهایی جهت اجرا ترجمه علائم سمبلیک به کدهای معادل در ماشین ، مونتاژ ، یکپارچه کردن ، فراهم آوردن ، انباشتن ، گرداوردن ، سوار کردن ، جفت کردن ، جمع شدن ، گردامدن ، همگذاردن ، انجمن کردن ، ملاقات کردن
assembly-to-order	مونتاژ براساس سفارش
assent	موافقت کردن ، رضایت دادن ، موافقت ، پذیرش
assert	دفاع کردن از ، حمایت کردن ، ازاد کردن ، اظهار قطعی کردن ، ادعا کردن ، اثبات کردن
assess	ارزیابی کردن ، مالیات بستن به ، تشخیص دادن ، تعیین کردن ، مالیات بستن بر ، خراج گذاردن بر ، جریمه کردن ، ارزیابی ، تقویم کردن
assessment	ممیزی مالیات ، ارزشیابی ، برآورد مالیات ، تشخیص ، تعیین مالیات ، وضع مالیات ، ارزیابی ، تقویم ، برآورد ، تخمین ، اظهارنظر

assessor	ارزیاب ، خراج گذار
asset	دارائی ، چیز با ارزش و مفید ، ممر عایدی ، سرمایه ، جمع دارایی شخص که بایستی بابت دیون او پرداخت گردد
assets	مال و اموال ، مایملک ، مواد لازم ، وسایل ، ابزار ، دارائی ، موجودی شخص ورشکسته
asseverate	بطور جدی اظهار کردن ، تصریح کردن
assiduous	دارای پشتکار ، ساعی ، مواظب
assign	حواله گیر ، حواله کردن ، انتقال دادن و واگذار کردن ، نسبت دادن ، منتصب کردن ، مامور کردن ، محول کردن و واگذار کردن ، واگذار کردن ، ارجاع کردن ، تعیین کردن ، مقرر داشتن ، گماشتن ، قلمداد کردن ، اختصاص دادن ، بخش کردن ، ذکر کردن
assignee	محال علیه ، وکیل ، گماشته ، نماینده ، مامور ، عامل
assignment	واگذار کردن ، ماموریت دادن ، انتقال اظهار ، تعیین تعداد سهمیه ، گمارش ، واگذاری ، انتقال قانونی ، حواله ، تخصیص اسناد ، تکلیف درسی و مشق شاگرد ، وظیفه ، ماموریت
assimilate	یکسان کردن ، هم جنس کردن ، شبیه ساختن ، در بدن جذب کردن ، تحلیل رفتن ، سازش کردن ، وفق دادن ، تلفیق کردن ، همانند ساختن
assist	همدستی و یاری کردن ، دستگیری کردن ، شرکت جستن ، حضور بهم رساندن ، توجه کردن ، مواظبت کردن ، ملحق شدن ، پیوستن به ، حمایت کردن از ، پایمردی کردن ، دستیاری کردن ، یاور ، همکاری ، کمک کردن ، مساعدت کردن
assistance	دستیاری ، پایمردی ، همدستی ، کمک ، مساعدت ، مواظبت ، رسیدگی
assistant	معاون ، یاور ، دستیار ، بردست ، ترقی دهنده ، نایب
associate	متحد ، شریک شدن ، هم پیوند ، همبسته ، وابسته کردن ، امیزش کردن ، معاشرت کردن ، همدم شدن ، پیوستن ، مربوط ساختن ، دانشبهری ، شریک کردن ، همدست ، همقطار ، عضو پیوسته ، شریک ، همسر ، رفیق
association	اجتماع ، هم خوانی ، پیوند ، شرکت ، انجمن ، معاشرت ، اتحاد ، پیوستگی ، تداعی معانی ، تجمع ، امیزش ، وابستگی ، وابسته سازی
assonance	شبهت صدا ، هم صدایی ، قافیه ء وزنی یا صدایی
assonant	هم صدا ، شبیه در صدا ، مشابه یا متجانس (در صدا)
assuage	ارام کردن ، تخفیف دادن
assume	التزام ، در دست گرفتن فرماندهی تقبل کردن فرماندهی ، بخود گرفتن ، بخود بستن ، وانمود کردن ، تظاهر کردن ، تقلید کردن ، فرض کردن ، پنداشتن ، بعهده گرفتن ، تقبل کردن ، انگاشتن
assumption	فرض ، خودبینی ، غرور ، اتخاذ ، قصد ، گمان ، (با A) جشن صعود مریم باسمان ، انگاشت ، پنداشت
assurance	پشتگرمی ، اطمینان ، دلگرمی ، خاطر جمععی ، گستاخی ، بیمه(مخصوصا بیمه عمر) ، تعهد ، قید ، گرفتاری ، ضمانت ، وثیقه ، تضمین ، گروهی
assure	اطمینان دادن ، بیمه کردن ، مجاب کردن
Astana	آستانا
asteroid	سیاره خرد ، اخترواره ، ستارک ، سیارک ، خرده سیاره ، (در جمع) نوعی آتشفزایی که شکل ستاره دارد ، شبیه ستاره ، ستاره مانند ، ستاره ای ، سیارات صغار مابین مریخ و مشتری ، شهاب آسمانی
astigmatism	ناهمخوانی بینایی ، (پزشکی) بی نظمی در جلیبده ء چشم
astound	گیج ، متحیر ، مبهوت کردن

astral	ستاره ای ، شبیه ستاره ، علوی
astrigent	گس ، جمع کننده ، سفت ، داروی قابض ، سخت گیر ، دقیق ، طاقت فرسا ، شاق ، تند و تیز
astronomical	نجومی ، عظیم ، بیشمار ، وابسته به علم هیئت
astute	زیرک ، ناغلا ، دانا ، هوشیار ، محیل ، دقیق ، موشکاف
Asunción	آسونسیون
asunder	جدا ، سوا ، دونیم ، دوقسمتی
asylum	حق پناهندگی سیاسی ، حقی است که به موجب آن هر دولت می تواند کسانی را که به علل سیاسی به خاک او یا سفارتخانه اش می گریزند را پناه دهد ، پناهگاه ، بستگاه ، گریزگاه ، نوانخانه ، یتیم خانه ، تیمارستان
asymmetric	نامتقارن ، بی قرینه ، غیرمتقارن ، بی تناسب
at	بسوی ، بطرف ، به ، پهلوی ، نزدیک ، دم ، بنابر ، در نتیجه ، بر حسب ، از قرار ، بقرار ، سرتاسر ، مشغول
atavism	نیاکان گرایی ، شباهت به نیاکان ، برگشت بخوی نیاکان
atheism	انکار وجود خدا ، الحاد ، کفر
atheist	منکر خدا ، خدانشناس ، ملحد
atheistic	وابسته به انکار خدا
Athens	شهر آتن ، شهر آتنز
athirst	تشنه ، مشتاق
athlete	ورزشکار ، پهلوان ، قهرمان ورزش
athletic	ورزشی ، پهلوانی ، تنومندی ، ورزشکار
athwart	به طور عرضی ، از این سو بان سو ، از طرفی بطرف دیگر ، از وسط ، (مجازی) برخلاف ، برضد
atlas	فرهنگ جهان نما ، مهره ء اطلس ، (یونان باستان) قهرمانی که دنیا را روی شانه هایش نگهداشته است ، کتاب نقشه ء جهان
atmosphere	اتمسفر استاندارد ، اتمسفر ، پناد ، کره ء هوا ، جو ، واحد فشار هوا ، فضای اطراف هر جسمی (مثل فضای الکتریکی و مغناطیسی)
atomizer	اتم ساز ، پودر کننده ، سوخت افشان ، سوخت پاش ، دستگاهی که عناصری را به ذرات ریز تبدیل میکند مثل عطرپاش
atone	کفاره دادن ، جبران کردن ، جلب کردن ، خشم (کسی را) فرو نشانندن ، جلب رضایت کردن
atonement	کفاره ، دیه ، جبران ، اصلاح
atrocious	با شرارت بی پایان ، بیرحم ، ستمگر ، سبع
atrocitiy	سبعیت ، بیرحمی ، قساوت
atrophy	لاغری ، ضعف بنیه ، نقصان قوهء نامیه ، لاغرکردن ، خشك شدن ، لاغر شدن
attach	مونتاز کردن ، ثابت کردن ، توقیف کردن ، زیر امر قرار دادن ، منتصب کردن مامور کردن ، بستن به ، بستن ، پیوستن ، پیوست کردن ، ضمیمه کردن ، چسباندن ، الصاق کردن ، نسبت دادن ، گذاشتن ، (حقوق) ضبط کردن ، توقیف شدن ، دلبسته شدن
attache	وابسته نظامی ، وابسته
attached	پیوسته ، ضمیمه ، دلبسته ، علاقمند ، وابسته ، مربوط ، متعلق

attack	اعتداء ، تعدی ، تک کردن ، افند ، تک ، تکش ، حمله کردن بر ، مبادرت کردن به ، تاخت کردن ، با گفتار و نوشتجات بدیگری حمله کردن ، حمله ، تاخت و تاز ، یورش ، اصابت یا نزول ناخوشی
attain	دست یافتن ، نائل شدن ، موفق شدن ، تمام کردن ، بدست آوردن ، بانتهارسیدن ، زدن
attainment	دست یابی ، نیل ، حصول ، اکتساب
attempt	سو قصد کردن ، کوشش کردن ، قصد کردن ، مبادرت کردن به ، تقلا کردن ، جستجو کردن ، کوشش ، قصد
attend	توجه یا رسیدگی کردن ، توجه کردن ، مواظبت کردن ، گوش کردن (به) ، رسیدگی کردن ، حضور داشتن (در) ، در ملازمت کسی بودن ، همراه بودن (با) ، (مجازی) در پی چیزی بودن ، از دنبال آمدن ، منتظر شدن ، انتظار کشیدن ، انتظار داشتن
attention	فرمان خبردار ، حالت خبردار ، به جای خود به گیرندگان جهت اطلاع ، اخطار جهت اطلاع به ، توجه ، مواظبت ، دقت ، خاطر ، حواس ، ادب و نزاکت ، (علوم نظامی) خبردار ، حاضر باش (با حرف بزرگ) ، رسیدگی
attentive	مواظب ، ملتفت ، متوجه ، بادقت
attenuate	رقیق کردن ، نازک کردن ، لاغر کردن ، سبک کردن ، تقلیل دادن ، دقیق شدن ، ضعیف شدن ، نازک ، رقیق
attest	سوگند دادن ، گواهی دادن (با to) ، شهادت دادن ، سوگند یاد کردن ، تصدیق امضاء کردن
attitude	وضع ، حالت قرار گرفتن ، گرایش ، حالت ، هیئت ، طرز برخورد ، روش و رفتار
attorney	حقوقدان ، وکیل دادگستری ، وکیل دعاوی ، نماینده ، مدعی ، وکالت ، نمایندگی ، وکیل مدافع
attorney-general	مدعی العموم ، دادستان
attract	جلب کردن ، جذب کردن ، مجذوب ساختن
attractive	کشنده ، جاذب ، جالب ، دلکش ، دلریا ، فریبنده
attribute	مشخصه ، ویژگی ، نشان ، خواص ، شهرت ، افتخار ، صفت ، نسبت دادن ، حمل کردن (بر)
attributes	مشخصه ، خصایص
attrition	کناره گیری ، کاهش توان رزمی ، فرسایش ، ساییدگی ، اصطکاک ، مالش ، خراش
atypical	نابهنجار ، غیر معمولی ، بیقاعده
auburn	بور ، طلایی ، قهوه ای مایل به قرمز ، رنگ قرمز مایل به زرد
audacious	بی پروا ، بی باک ، متهور ، بی باکانه ، بیشرم
audible	قابل شنوایی ، تعویض مانور حمله یا دفاعی در مقابل حریف (فوتبال امریکایی) ، قابل شنیدن ، شنیدنی ، رسا ، مسموع ، سمعی
audience	اجازه حضور ، بار ، ملاقات رسمی ، حضار ، مستمعین ، شنودگان
audit	ممیزی دفاتر محاسباتی ، بازبینی ، حسابرسی کردن ، ممیزی کردن ، بازرسی ، ممیزی ، رسیدگی کردن
audition	شنوایی ، قدرت استماع ، استماع ، آزمایش هنرپیشه ، سامعه
auditor	بازرس دفاتر محاسباتی ، حسابرس ، مامور رسیدگی ، ممیز حسابداری ، شنونده ، مستمع
auditory	مربوط بشنوایی یا سامعه ، مربوط به ممیزی و حسابداری
augment	غیر سازمانی ، لاحق ، اضافه کردن تقویت کردن ، تکمیل کردن ، افزودن ، زیاد کردن ، علاوه کردن ، زیاد شدن ، تقویت کردن

augur	غیب گو ، فال بین ، فالگیر ، شگون ، پیش بینی کردن (باتفال)
augury	پیشگویی ، پیش بینی ، پیش آگاهی
august	همایون ، بزرگ جاه ، عظیم ، عالی نسب ، ماه هشتم سال مسیحی که ۳۱ روزاست ، اوت
aura	پیش درآمد (در صرع) ، نشئه و تجلی هر ماده (مثل بوی گل) ، رایحه ، تشعشع نورانی
aural	گوشی (مربوط به گوش) ، مربوط به گوش یا سامعه ، گوشی
aureole	هاله یا نور گرداگرد سرمقدسین ، هاله نورانی اطراف خورشید و سایر ستارگان
auricle	لاله گوش ، دهلیز قلب ، گوشک دل
auricular	وابسته بشنوایی ، گوشی ، سماعی ، تواتری ، دهلیزی
auriferous	زرخیز ، طلادار
aurora	سپیده دم ، فجر ، سرخی شفق ، آغاز
auroral	فجری ، طلوعی ، سرخ چون شفق ، مربوط به نور شمالی
auspice	تطیر ، تفال از روی پر و از مرغان فال ، سایه حمایت ، توجهات ، حسن توجه
auspicious	فرخ ، فرخنده ، خجسته ، سعید ، مبارک ، بختیار ، مساعد
austere	سخت ، تند و تلخ ، ریاضت کش ، تیره رنگ
Australia	استرالیا
Australian	استرالیایی
Austria	اتریش
Austrian	اتریشی
autarchy	کفایت ، لیاقت ، حکومت استبدادی ، حاکم مطلق ، جبار مطلق ، خودبسندگی
authentic	صحیح ، معتبر ، درست ، موثق ، قابل اعتماد
authenticate	اعتبار دادن ، سندیت یا رسمیت دادن ، تصدیق کردن
authenticity	اصلیت ، اعتبار ، سندیت ، صحت
author	منصف ، مولف ، نویسنده ، موسس ، بانی ، خالق ، نیا ، نویسنده‌گی کردن ، تالیف و تصنیف کردن ، باعث شدن
authoritarian	طرفدار تمرکز قدرت در دست یکنفر یا یک هیئت ، طرفدار استبداد
authoritative	امر ، مقتدر ، توانا ، معتبر
authority	سلطان ، صلاحیت ، مقام ، اقتدار ، قدرت ، توانایی ، اختیار ، اجازه ، اعتبار ، نفوذ ، مدرک یا ماخذی از کتاب معتبر یا سندی ، نویسنده ، معتبر ، منبع صحیح و موثق ، (در جمع) اولیاء امور
auto	پیوندیست بمعنی "خود" و "وابسته بخود" و "خودکار". خودرو ، ماشین سواری
autobiography	خودزیستنامه ، خود زندگی نامه ، نگارش شرح زندگی شخصی بوسیله خود او
autocracy	اتو کراسی ، حکومت مطلق ، حکومت مستقل
autocrat	حاکم مطلق ، سلطان مستبد ، سلطان مطلق
autocratic	مطلق ، مستقل ، استبدادی



automation	خودکار سازی ، اتوماسیون ، خودکار کردن ، ماشینی شدن تولید ، کامپیوتری کردن دستگاهها ، خودکار شدن ماشین الات ، کنترل و هدایت دستگاهی بطور خودکار ، دستگاه تنظیم خودکار ، خودکاری
automaton	ادم ماشینی ، ماشین خودکار ، ادم مکانیکی ، ماشینی که کارهای انسان را میکند ، (مجازی) ادم بی اراده ، الت دست
autonomic	خود مختار ، مستقل ، خودمختار ، (زیست شناسی) ارادی ، عمدی
autonomous	خود مختار ، دارای حکومت مستقل ، خودمختار ، خودگردان ، (زیست شناسی) دارای زندگی مستقل
autonomy	خود مختاری ، استقلال داخلی ، خود مختاری ، حاکمیت ملی مبنی بر استقلال اقتصادی و سیاسی ، خود گردانی
autopsy	کالبد شکافی ، (مجازی) تشریح مرده ، تشریح نسج مرده (در مقابل) biopsy
autumnal	پاییزی
auxiliary	اضطراری ، معین ، کمک دهنده ، امدادی ، کمکی
available	در دسترس ، مقدور ، دسترس پذیر ، در دسترس ، فراهم ، قابل استفاده ، سو دمند ، موجود
avalanche	نزول ناگهانی و عظیم هر چیزی ، بشکل بهمن فرود آمدن
avant-garde	پیشرو و موجد (سبک و طریقه هنری)
avarice	زیاده جویی ، از ، حرص ، طمع
avenge	کینه جویی کردن (از) ، تلافی کردن ، انتقام کشیدن (از) ، دادگیری کردن ، خونخواهی کردن
aver	از روی یقین گفتن ، بطور قطع اظهار داشتن ، اثبات کردن ، تصدیق کردن ، بحق دانستن
average	میانگین حسابی ، خسارت (دریائی) ، معدل گرفتن ، به دست آوردن مقدار متوسط ، مقدار متوسط ، میانگاه ، حد متوسط ، معدل ، متوسط ، درجه عادی ، حد وسط (چیزی را) پیدا کردن ، میانگه قرار دادن ، میانگین گرفتن ، رویهمرفته ، بالغ شدن
averse	بیزار ، مخالف ، متنفر ، برخلاف میل
aversion	بیزاری ، نفرت ، مخالفت ، ناسازگاری ، مغایرت
avert	برگرداندن ، گردانیدن ، دفع کردن ، گذراندن ، بیزار کردن ، بیگانه کردن ، منحرف کردن
aviary	لانه مرغ ، مرغدانی ، محل پرندگان
avid	حریص ، ازمند ، مشتاق ، ارزومند ، متمایل
avidity	اشتیاق ، حرص ، ازمندی ، پر خوری ، طمع
avocation	پیشه ، کار فرعی ، کار جزئی ، مشغولیت ، سرگرمی ، کار ، حرفه ، کسب
avoid	دوری کردن از ، احتراز کردن ، اجتناب کردن ، طفره رفتن از ، (حقوق) الغاء کردن ، موقوف کردن
avow	اعتراف کردن ، پیمان ، عهد ، قول ، شرط ، تعیین ، عزم ، تصمیم ، نذر کردن ، قسم خوردن ، وقف کردن
avuncular	مربوط بدایی ، مانند دایی ، (به شوخی) طرف ، مرتهن یاگروگیر
awaken	بیدار کردن ، بیدار شدن
award	قتوی دادن ، رای دادن ، حکم هیات داوری ، رای حکمیت ، فتوا ، پاداش دادن ، جایزه دادن ، پاداش تقدیر ، جایزه ، رای ، مقرر داشتن ، اعطا کردن ، سپردن ، امانت گذاردن
aware	آگاه ، باخبر ، بااطلاع ، ملتفت ، مواظب

awareness	آگاهی ، اطلاع ، هشیاری
away	زمین حریف ، کنار ، یکسو ، بیک طرف ، دوراز ، خارج ، بیرون از ، در سفر ، بیدرنگ ، بطور پیوسته ، متصل ، مرتباً ، از آنجا ، از آن زمان ، پس از آن ، بعد ، از انروی ، غایب ، رفته ، بیرون ، دورافتاده ، دور ، فاصله دار ، ناجور ، متفاوت
awe	ترس (امیخته با احترام) ، وحشت ، بیم ، هیبت دادن ، ترساندن
awful	مهیب یا ترسناک ، ترس ، عظمت
awl	درفش ، سوراخ کن
awry	منحرف ، غلط ، کج ، چپ چپ ، بدشکل ، بطور مایل ، زشت
axiom	بدیهیه ، اصل متعارف ، حقیقت اشکار ، قضیه حقیقی ، حقیقت متعارفه ، بدیهیات ، قاعده کلی ، اصل عمومی ، اصل موضوعه ، پند ، اندرز
axiomatic	بدیهی ، حاوی پند یا گفته های اخلاقی
aye	بله ، اری ، رای مثبت
azalea	اچالید ، نوعی بوته از جنس خلنگ ، گیاه از الیه
azan	اذان
Azerbaijan	آذربایجان
Azerbaijani	آذربایجانی
azure	رنگ نیل ، آسمان نیلگون ، لاجوردی ، سنگ لاجورد
babble	تداخل سیگنالها در تعداد زیادی از کانالهای یک سیستم ، ورور کردن ، سخن نامفهوم گفتن ، فاش کردن ، یأوه گفتن ، یأوه ، سخن بیهوده ، من و من
baby	بچه ، طفل ، نوزاد ، مانند کودک رفتار کردن ، نوازش کردن
bacchanalian	وابسته به جشن باده گساری و شادمانی
back	پشت را تقویت کردن ، پشت ریختن پشت انداختن ، سمت عقب ، پشت نویسی کردن ، ظهر نویسی کردن ، مدافع ، بک ، تنظیم بادبان ، پشت (بدن) ، عقبی ، گذشته ، پشتی کنندگان ، تکیه گاه ، به عقب ، در عقب ، برگشت ، پاداش ، جبران ، از عقب ، پشت سر ، بدهی پس افتاده ، پشتی کردن ، پشت انداختن ، بعقب رفتن ، بعقب بردن ، برپشت چیزی قرار گرفتن ، سوار شدن ، پشت چیزی نوشتن ، ظهرنویسی کردن
background	دورنما ، زمینه ، نهانگاه ، سابقه
bacterium	میکروبیهای گیاهی
bad	بد ، زشت ، ناصحیح ، بی اعتبار ، نامساعد ، مضر ، زیان آور ، بد اخلاق ، شریر ، بدکار ، بدخو ، لاوصول ، زمان ماضی قدیمی فعل
badger	دستفروش ، دورمگرد ، خرده فروش ، (ج-ش) گور کن ، خرسک ، شغاره ، سربس گذاشتن ، اذیت کردن ، آزار کردن
badinage	خوشمزگی ، لودگی ، پرحرفی
badly	بطور بد ، بطور ناشایسته
baffle	دیوار ارام کننده ، سپر ، صفحه منعکس کننده ، صفحه انعکاس از پیشرفت بازداشتن ، تیغه بلندگو ، گیج یا گمراه کردن ، معشوش کردن ، دستپاچه کردن ، بی نتیجه کردن ، پریشانی ، اهانت
bag	کیسه ، کیف ، جوال ، ساک ، خورجین ، چنته ، باد کردن ، متورم شدن ، ربودن
Baghdad	بغداد

Bahamas	باهاما
Bahamian	اهل باهاما
Bahrain	کشور بحرین
Bahraini	بحرینی
bailiff	مباشر ، ناظر ، ضابط ، امین صلح یا قاضی ، نگهبان دژ سلطنتی
bait	طعمه دادن ، خوراک دادن ، طعمه رابه قلاب ماهیگیری بستن ، چینه ، مایه تطمیع ، دانه ء دام
baize	نوعی فلائل رومیزی
bake	سوزاندن ، سوختن ، پختن ، طبخ کردن
Baku	شهر باکو پایتخت جمهوری آذربایجان
balance	بالانس کردن ، تراز کردن ، متعادل کردن بالانس ، هم وزن ، تراز شدن ، ترازو ، میزان ، تراز ، تتمه حساب ، مانده ، برابر کردن ، موازنه کردن ، متعادل کردن ، توازن
bald	لخت ، بیمو ، کل ، برهنه ، (مجازی) بی لطف ، ساده ، بی ملاحظت ، عریان ، کچل ، طاس شدن
bale	عدل ، لنگه ، تاجه ، مصیبت ، بلا ، رنج ، محنت ، رقصیدن
baleful	محنت بار ، مصیبت بار ، غم انگیز
balk	مرز ، زمین شخم نشده ، (مچ) مانع ، مایه ء لغزش ، طفره رفتن از ، امتناع ورزیدن ، رد کردن ، زیرش زدن
ball	بیضه ، گلوله توپ ، ساچمه ، گوی ، توپ بازی ، مجلس رقص ، رقص ، ایام خوش ، گلوله کردن ، گرھک
ballad	شعر افسانه ای ، (موسیقی) تصنیف ، آواز یکنفری که در ضمن آن داستانی بیان میشود ، یک قطعه ء روماننتیک
ball-and-socket joint	مفصل ماشینی که گلوله دارد و در توی حفره ای قرار میگیرد
ballast	کیسه شن ، وزنه متعادل کننده ، جرم تعادل ، پاره سنگ ، شن ریزی ، هرچیز سنگینی چون شن و ماسه که در ته کشتی میریزند تا از واژگون شدنش جلوگیری کند ، بالاست ، سنگینی ، شن و خرده سنگی که در راه آهن بکار میرود ، کیسه شنی که در موقع صعودبالون پایین میاندازند ، سنگ و شن در ته کشتی یا بالون ریختن ، سنگین کردن
balm	بلسان ، مرهم
balmy	دارای خاصیت مرهم ، خنک کننده ، خوشبو
balsam	بلسان ، درخت گل حنا
Bamako	باماکو
ban	حکم تحریف یا توقیف ، توقیف کردن ، قدغن کردن ، تحریم کردن ، لعن کردن ، لعن ، حکم تحریم یا تکفیر ، اعلان ازدواج در کلیسا
banal	پیش پا افتاده ، مبتذل ، معمولی ، همه جایی
band	اره نواری ، شبکه سیم خاردار ، نوار مانع ، قسمت موزیک ، کمر بند ، بند و زنجیر ، تسمه یا بند مخصوص محکم کردن ، لولا ، ارکستر ، دسته ء موسیقی ، اتحاد ، توافق ، روبان ، بانداژ ، نوار زخم بندی ، متحد کردن ، دسته کردن ، نوار پیچیدن ، بصورت نوار در آوردن ، با نوار بستن ، متحد شدن
Bandar Seri Begawan	بندر سری بگاوان

bandy	رد و بدل کردن ، اینسو و انسوپرت کردن ، بحث کردن ، چوگان سر کج ، چوگان بازی ، کج ، چنبری
bane	مایهء هلاکت ، زهر (در ترکیب) ، جانی ، قاتل ، مخرب زندگی
baneful	زهرالود ، مضر ، مودی
Bangkok	شهر بانکوک
Bangladesh	کشور بنگلادش
Bangladeshi	بنگلادشی
Banjul	شهر بانجول
bank	سکو ، صخره زیرابی کم ارتفاع ، کنار ، لب ، ساحل ، ضرابخانه ، رویهم انباشتن ، در بانک گذاشتن ، کپه کردن ، بلند شدن (ابر یا دود) بطور متراکم ، بانکداری کردن
bankrupt	ورشکسته ، ورشکست کردن و شدن
banter	مورداستهزاء قرار دادن ، دست انداختن ، شوخی کنایه دار ، خوشمزگی
bar	کانون وکلا ، جایگاه متهمین در دادگاه ، چوب افقی بالای مانع (دو و میدانی) ، ستون ، میله آهنی ، نوشگاه ، خور ، میل ، میله ، شمش ، تیر ، نرده حائل ، مانع شدن ، (مجازی) مانع ، جای ویژه زندانی در محکمه ، (با the) وکالت ، دادگاه ، هیئت وکلاء ، میکده ، بارمشروب فروشی ، از بین رفتن (ادعا) رد کردن دادخواست ، بستن ، مسدود کردن ، بازداشتن ، ممنوع کردن ، بجز ، باستثناء ، بنداب
barb	پیکان ، نوک ، ریش ، خاردار کردن ، پیکاندار کردن
Barbadian	اهل باربادوس
Barbados	کشور بار بادوس
barcarole	سرود کرجی بان
Barcelona	بارسلون
bard	بین ، میله ، زره اسب ، شاعر (باستانی) ، رامشگر ، شاعر و آوازخوان
barefaced	بی شرم ، گستاخ ، پرو ، روباز
barely	بطور عریان ، با اشکال
bargain	چانه زنی در معاملات ، مذاکره ، معامله باصرفه ، معامله شیرین ، چانه زدن در معامله ، سودا ، داد و ستد ، خرید ارزان (با a) ، چانه زدن ، قرارداد معامله بستن
baritone	صدای بین بم و زیر (باریتون)
barograph	فشار سنج ثبات
barometer	فشارسنج هوا ، بارومتر ، فشارسنج ، هواسنج ، میزان الهواء ، فشار سنج (برای اندازه گیری فشار هوا)
baroque	غریب ، آرایش عجیب و غریب ، بی تناسب ، وابسته به سبک معماری در قرن هیجدهم ، سبک بیقاعده و ناموزون موسیقی
barrage	وقت اضافی (شمشیربازی) ، سد آتش ، سدبندی ، رگبارگلوله ، بطور مسلسل بیرون دادن
barrel	در خمره ریختن ، در بشکه کردن ، بوش ، زنجیر ، قسمت کلفت چوب بیس بال ، لوله توپ ، لوله جنگ افزار ، خمره چوبی ، چلیک ، لوله تفنگ ، درخمره ریختن ، در بشکه کردن ، با سرعت زیاد حرکت کردن
barren	نازا ، عقیم ، لم یزرع ، بی ثمر ، بی حاصل ، تهی ، سترون
barricade	مهار هواپیما ، سد جاده ، سنگربندی کردن ، سنگربندی موقتی ، مسدود کردن (با مانع)

barrier	مرز ، نقطه آغاز مسابقه اسبوانی ، مانع (دو و میدانی) ، نرده ، مانع ، سد ، حصار ، راه کسی را بستن
barring	بجز ، بااستثناء
barrister	وکیل دادگستری ، وکیل مدافع ، وکیل مشاور ، وکیل دعاوی
barter	مبادله پایاپای ، تهاثرکردن ، پایاپای معامله کردن ، دادوستد کالا
barterer	معامله گر پایاپای
base	پایین ، بدل ، هرکدام از چهار پایگاه بیس بال ، زیربنای پیست اسکی ، باز ، قلیا ، پی ، قاعده در هندسه ، مقر ، کف ، مبنای یکان ، مبنای توزیع ، ته ، پایه ، زمینه ، اساس ، بنیاد ، پایگاه ، ته ستون ، تکیه گاه ، فرومایه ، (موسیقی) صدای بم ، بنیان نهادن ، مبنای قراردادن ، مبنای پیست ، شالوده
baseball	بازی بیس بال
bashful	کم رو ، خجول ، ترسو ، محجوب
basic	یک زبان برنامه نویسی ساده از نظر آموزش و بکارگیری و دارای فهرست کوچکی از دستورات و قالبهای ساده ، مقدماتی ، پایه ای ، قلیایی ، ابتدایی ، اولیه ، پایه ای ، اساسی ، اصلی ، تهی ، بنیانی
basically	بطور اساسی
basis	اساس ، ماخذ ، پایه ، زمینه ، بنیان ، مبنای بنیاد
bask	افتاب خوردن ، باگرمای ملایم گرم کردن ، حمام افتاب گرفتن
basket	حلقه بسکتبال ، زنبیل ، در سبد ریختن
basketball	بازی بسکتبال
bass	نوعی ماهی خارداردریایی ، (موسیقی) بم ، کسی که صدای بم دارد
baste	چرب کردن (گوشت کباب) ، نم زدن ، (در گویش) شلاق زدن ، زخم زدن ، کوک موقتی (لباس)
bastion	باستیون ، سنگر و استحکامات
batch	گروه ، یک دست ، یک پارتی ، با مقیاس تقسیم کردن ، عملیات مربوط به بتن ، سری ، یک مجموعه ، مجموعه ، قسمت ، دسته کردن ، گچ ، بتن. [ ، مقدار نان دریک پخت ، دسته
bate	کم کردن ، تخفیف دادن ، پایین آوردن ، نگهداشتن (نفس) ، راضی کردن ، دلیل و برهان آوردن ، بال زدن بطرف پایین ، خیساندن چرم درماده قلیایی
bathos	تنزل از مطالب عالی به چیزهای پیش پا افتاده
bathroom	حمام ، گرمابه
baton	عصا یا چوب صاحب منصبان ، (موسیقی) چوب میزانه ، باتون یاچوب قانون ، عصای افسران
battalion	گردان ، (در جمع) نیروهای ارتشی
batten	قاب نوسانی ماشین بافندگی ، تخته سقف ، زیرکوب ، زهوار ، زبانه ، پروار کردن ، چاق شدن ، حاصل خیز شدن ، نشو و نما کردن
batter	خرد کردن ، داغان کردن ، پی درپی زدن ، خراب کردن ، خمیر(در آشپزی) ، خمیدگی پیدا کردن ، باخمیر پوشاندن ، خمیر درست کردن
battery	باطری ، باتری ، (علوم نظامی) اتشبار ، صدای طبل ، حمله با توپخانه ، ضرب و جرح
battle	نبرد کردن ، رزم ، پیکار ، جدال ، مبارزه ، ستیز ، نبرد ، نزاع ، زد و خورد ، جنگ کردن
bauble	چیزقشنگ و بی مصرف ، اسباب بازی بچه

bawdy	زشت ، هرزه ، شنیع ، مربوط به جاکشی ، بی عفت
bawl	داد زدن ، فریاد زدن ، گریه (با صدای بلند)
be	مصدر فعل بودن ، امر فعل بودن ، وجود داشتن ، زیستن ، شدن ، ماندن ، باش
beach	کرانه شنی ، اسکله ، بارانداز ساحلی ، ساحل ، شن زار ، کناردریا ، رنگ شنی ، بگل نشستن کشتی
beacon	برج دریایی ، برج مراقبت برج کنترل هواپیماها ، چراغ دریایی ، دیدگاه ، برج دیدبانی ، امواج رادیویی برای هدایت هواپیما ، باچراغ یانشان راهنمایی کردن
beam	باریکه ، دسته کردن اشعه الکترونی ، جهت دادن ، تیرک ، تیر سقف ، شاه تیر ، فرسب ، عرض ناو ، عرض ستون نور ، نور افکن شعاع نور ، شاهین ترازو ، میله ، شاهپر ، تیر عمارت ، نور افکندن ، پرتوافکندن ، پرتو ، شعاع
bean	باقلا ، لوبیا ، دانه ، حبه ، چیز کم ارزش و جزئی
bear	در بر داشتن ، تاثیر داشتن ، (با on یا upon) ، کسی که اعتقاد به تنزل قیمت کالای خود دارد و به همین دلیل سعی می کند که کالای را از طریق واسطه و با تعیین اجل برای تحویل بفروشد ، بر عهده گرفتن ، تقبل کردن ، حاوی بودن ، خرس ، سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزاتر از قیمت واقعی ، (باحروف درشت) لقب روسیه و دولت شوروی ، بردن ، حمل کردن ، در برداشتن ، داشتن ، زاییدن ، میوه دادن ، (مجازی) تاب آوردن ، تحمل کردن ، مربوط بودن on و (upon)
beat	تغییرات شدت صوت در اثر تداخل ضربان ، پیروزی ، گل زدن ، گریختن از چنگ مدافع رسیدن به پایگاه پیش از رسیدن توپ بیس بال صدای منظم پای اسب ، حرکت قایق بسمت باد ، تعداد پارونها در هر دقیقه ، تعداد ضربات پا در یکسری ضربات بازوی شناگر ضربه زدن (شمشیربازی) ، غالب شدن ، تپیدن ، کتک زدن ، چوب زدن ، شلاق زدن ، کوبیدن ، ضرب ، ضربان ، نبض ، قلب ، تپش ، ضربت موسیقی ، غلبه ، پیشرفت ، زنتش
beatific	سعادت امیز ، فرخنده
beatify	سعادت جاودانی بخشیدن ، امر زیدن ، مبارک خواندن
beatitude	سعادت جاودانی ، برکت ، خوشابحال
beau	کج کلاه ، جوان شیک ، مردیکه خیلی بزن توجه دارد
beautiful	زیبا ، قشنگ ، خوشگل ، عالی
beauty	زیبایی ، خوشگلی ، حسن ، جمال ، زنان زیبا
becalm	دریا نوردی) از پیشرفت باز داشتن (دراثر فقدان باد) ، آرام کردن ، تسلی دادن
because	زیرا که ، چونکه ، برای اینکه
beck	اشاره ، تکان سر یادست ، تعظیم کردن ، با سر تصدیق کردن یا حالی کردن چیزی ، سرتکان دادن
become	شدن ، برآزیدن ، آمدن به ، مناسب بودن ، تحویل یافتن ، درخور بودن ، زبینه بودن
bed	فراش ، بستر زیر کار ، پشته ، لایه ، رختخواب ، (مجازی) طبقه ، ته ، کف ، باغچه ، خوابیدن (در بستر) ، تشکیل طبقه دادن
bedaub	لودن ، ملوث کردن ، اندودن ، رنگ کردن
bedeck	ارایش کردن ، اراستن ، زینت دادن
bedizen	از روی جلفی اراستن ، زرق و برق دار کردن

bedlam	تیمارستان ، وابسته به دیوانه ها یا دیوانه خانه
bedraggle	خیس کردن ، روی زمین کشیدن و چرک کردن ، کثیف کردن
bedroom	خوابگاه ، اتاق خواب
beeline	خط راست ، خط مستقیم ، اقصر طرق
beer	آبجو ، آبجو نوشیدن
befog	بامه پوشیدن ، گیج کردن
before	پیش از ، قبل از ، پیش ، جلو ، پیش روی ، در حضور ، قبل ، پیش از ، پیشتر ، پیش آنکه
befriend	دوستانه رفتار کردن ، همراهی کردن با
befuddle	گیج کردن ، (با مشروب) سرمست کردن
beget	تولید کردن ، بوجود آوردن ، ایجاد کردن ، سبب وجود شدن
begin	آغاز کردن ، آغاز نهادن ، شروع کردن ، آغاز شدن
beginning	آغاز ، ابتدا ، شروع
begrudge	غرولند کردن ، غبطه خوردن ، مضایقه کردن
beguile	فریب دادن ، فریب خوردن ، گول زدن ، اغفال کردن
behavior	رفتار ، حرکت ، وضع ، سلوک ، اخلاق
behemoth	اسب ابی ، کرگدن ، هرچیز عظیم الجثه و نیرومند
behest	قول ، وعده ، موعود ، امر ، دستور
behind	پشت سر ، باقی کار ، باقی دار ، عقب مانده ، دارای پس افت ، عقب تراز ، بعداز ، دیرتر از ، پشتیبان ، اتکاء ، کیل ، نشیمن گاه
beholden	مدیون ، مرهون ، زیر بار منت
behoove	واجب بودن ، فرض بودن ، اقتضاء کردن ، شایسته بودن ، (در مورد لباس) آمدن به
Beijing	پکن
being	زمان حال فعل be to ، هستی ، افریده ، مخلوق ، موجود زنده ، شخصیت ، جوهر ، فرتاش
Beirut	شهر بیروت
belabor	آمدن و رفتن ، بادقت روی چیزی کار کردن ، شلاق زدن ، (مجازی) زخم زبان زدن ، سخت زدن
Belarus	بلاروس
Belarusian	بلاروسی
belate	از موقع گذراندن ، دیرکردن
belated	دیرشده ، دیرتر از موقع ، از موقع گذشته
belay	به لنگر بستن قایق ، حمایت (کوهنوردی) ، محکوم کردن ، عمل پیچیدن ، وسیله پیچیدن ، محاط کردن ، پوشاندن ، آماده کردن ، دستگیره ، جادستی
beleaguer	محاصره کردن ، احاطه کردن
Belgian	بلژیکی
Belgium	بلژیک

Belgrade	بلگراد
belie	دروغ درآوردن ، افترا زدن (به) ، بد وانمود کردن ، دروغ گفتن ، دروغگو درآوردن ، خیانت کردن به ، عوضی نشان دادن
belief	باور ، عقیده ، اعتقاد ، ایمان ، گمان ، اعتماد ، معتقدات
believe	باور کردن ، اعتقادکردن ، گمان داشتن ، ایمان آوردن ، اعتقادداشتن ، معتقدبودن
belittle	کسی را کوچک کردن ، تحقیر نمودن ، کم ارزش کردن
Belize	کشور بلیز ، شهر بلیز
Belizean	اهل بلیز
bell	زنگ زنگوله ، ناقوس ، زنگ اویختن به ، دارای زنگ کردن ، کم کم پهن شدن (مثل پاچه شلوار)
belle	زن زیبا ، دختر خوشگل ، دلارام
bellicose	آماده جنگ ، جنگجو ، دعوایی
belligerent	نیروی شورشی ، ماجراجو ، متحارب ، متخاصم ، جنگجو ، داخل درجنگ
bellwether	پیش اهنک گله ، گوسفند زنگوله دار ، (مجازی) رهبر ، پیشوا
belly button	ناف
belly	نوعی روش حمله با پاس دادن به شکم بازیگر (فوتبال امریکایی) ، قسمت زیر تخته بسکتبال ، قسمت داخلی کمان نزدیک زه ، طبله ، شکم دادن و باد کردن
Belmopan	بلموپان
belong	تعلق داشتن ، مال کسی بودن ، وابسته بودن
below	در زیر ، پایین ، مادون
belt	منطقه ، نوار ، فانوسقه ، کمربند ، تسمه ، بند چرمی ، شلاق زدن ، (کمر) بستن ، محاصره ردن ، با شدت حرکت یا عمل کردن
bemoan	سوگواری کردن (برای) ، گریه کردن (برای) ، افسوس خوردن (برای)
bemuse	گیج کردن ، غرق افکار شاعرانه کردن ، بفکر انداختن
bemused	نوعی پوسته برای موبایل
bench	نیمکت ذخیره ها ، سکوی کوهستانی ، میز کار ، سکو ، کرسی قضاوت ، جای ویژه ، روی نیمکت یامسند قضاوت نشستن یا نشانیدن ، نیمکت گذاشتن (در) ، بر کرسی نشستن
benchmarking	محک زنی
bend	کمان ، خمش فشاری ، بستن بادبان به تیر دکل ، خم شدن (کوهنوردی) ، خمیدن ، خمش ، زانویه ، شرایط خمیدگی ، زانویی ، گیره ، خم کردن ، کج کردن ، منحرف کردن ، تعظیم کردن ، دولا کردن ، کوشش کردن ، بذل مساعی کردن
beneath	در زیر ، از زیر ، پایین تر از ، روی خاک ، کوچکتر ، پست تر ، زیرین ، پایینی ، پایین تر ، تحتانی ، تحت نفوذ ، تحت فشار
benediction	دعای خیر ، دعای اختتام ، برکت ، نیایش
benefactor	صاحب خیر ، ولینعمت ، نیکوکار ، بانی خیر ، واقف
benefice	درآمد کلیسایی ، لطف ، نیکی
beneficent	نیکوکار ، صاحب کرم ، منعم
beneficial	سودمند ، مفید ، نافع ، پرمفعت ، بااستفاده



beneficiary	موقوف علیه ، وظیفه خوار ، بهره بردار ، ذیحق ، ذینفع ، استفاده
benefit	منفعت ، استفاده ، احسان ، اعانه ، نمایش برای جمع‌آوری اعانه ، فایده رساندن ، احسان کردن ، مفید بودن ، فایده بردن
benevolence	خیر خواهی ، نیک خواهی ، نوع پرستی ، سخاوتمندی
benevolent	کریم ، نیکخواه ، خیراندیش
benign	مهربان ، ملایم ، لطیف ، (پزشکی) خوش خیم ، بی خطر
benignant	مهربان ، لطیف ، خوش خیم ، ملایم
benignity	مهربانی ، شفقت ، احسان ، خوش خیمی
Benin	کشور بنین در افریقای غربی
Beninese	اهل بنین
benison	دعای خیر ، نعمت خدا داده ، سعادت جاودانی
bent	قاب ، پایه ، اسم رمز از کار افتادن وسایل ، علف نیزار ، علف بوریا ، علف شبیه نی ، سرازیری ، سربالایی ، نشیب ، خمیدگی ، خم شده ، منحنی
bequeath	وصیت کردن ، وقف کردن ، تخصیص دادن به ، (از راه وصیت نامه) بکسی واگذار کردن
berate	تخفیف درجه دادن ، سرزنش کردن
bereave	محروم کردن ، داغیده کردن
bereavement	محرومیت ، داغداری ، عزاداری
beret	کلاه گرد و نرم پشمی ، کلاه بره
Berlin	برلین
Bermuda	برمودا
Bern	برن
berserk	دیوانه ، شوریده ، اشفته ، ازجا دررفته
berth	کسب عنوان ، جای خوابیدن در قایق ، اسکله ، پهلوگاه ، خوابگاه کشتی ، اطاق کشتی ، لنگرگاه ، پهلو گرفتن ، موقعیت ، جا
beseech	درجستجوی چیزی بودن ، التماس کردن ، تقاضا کردن ، استدعا کردن
beset	حمله کردن ، به ستوه آوردن ، احاطه کردن ، مزین کردن ، حمله کردن بر ، به ستوه آوردن ، عاجز کردن
beside	درکنار ، نزدیک ، دریک طرف ، بعلاوه ، باضافه ، از طرف دیگر ، وانگهی
besides	گذشته از این ، وانگهی ، بعلاوه ، نزدیک ، درکنار ، از پهلو ، از جلو ، در جوار
besiege	محاصره کردن
besmear	الودن ، اندودن ، ملوث کردن ، رنگ کردن ، کثیف کردن
besmirch	لکه دار کردن
best	خوبترین ، شایسته ترین ، بیشترین ، بزرگترین ، عظیم ترین ، برتری جستن ، سبقت گرفتن ، به بهترین وجه ، به نیکوترین روش ، بهترین کار
bestial	دامی ، حیوانی ، شبیه حیوان ، جانور خوی
bestow	امانت گذاردن ، بخشیدن ، ارزانی داشتن (با on یا upon )

bestrew	پوشاندن ، ریختن (روی) ، پاشیدن ، افشاندن
bestride	با پاهای گشاد نشستن یا ایستادن ، نگهداری و دفاع کردن از
bet	گرو ، شرط (بندی) ، موضوع شرط بندی ، شرط بستن ، نذر
bete noire	موی دماغ ، ادم مزاحم و غیر قابل تحمل
bethink	اندیشه کردن ، بخود آمدن ، بیاد آوردن
betide	روی دادن ، اتفاق افتادن
betimes	بهنگام ، بموقع ، صبح زود ، در اولین فرصت
betoken	حاکی بودن از ، دلالت کردن بر ، دال بر امری
betray	لو دادن ، تسلیم دشمن کردن ، خیانت کردن به ، فاش کردن
betroth	نامزدکردن ، مراسم نامزدی بعمل آوردن
betrothal	نامزدی
better	شرط بندی کننده ، کسی که شرط می بندد ، بهتر ، خوبتر ، نیکوتر ، بیشتر ، افضل ، بطور بهتر ، بهتر کردن ، بهتر شدن ، بهبودی یافتن ، چیز بهتر
between	میان ، در میان ، ما بین ، در بین ، در مقام مقایسه
bevel	کج کردن ، شیب دار کردن ، پخ کردن لبه گرفتن ، تیزی لبه را گرفتن ، مورب ، شیبدار ، پخ ، گونیا ، سطح اریب ، اریب کردن ، اریب وار بریدن یا تراشیدن ، رنده کردن
bevy	دسته ، گروه (دختران)
bewilder	گیج کردن ، سردرگم کردن ، گم کردن
beyond	انسوی ، انطرف ماوراء ، دورتر ، برتر از
Bhutan	کشور بوتان
Bhutanese	بوتانی
biased	سودار ، پیشقدر دار ، اریب ، اریب شده ، تور
Bible	کتاب مقدس که شامل کتب عهد عتیق و جدید است ، بطور کلی هر رساله یا کتاب مقدس
bibliography	تاریخچه یا توضیح کتب ، فهرست کتب ، کتاب شناسی
bibliomania	جنون کتاب دوستی
bibliophile	دوستدار کتاب ، کتاب جمع کن ، عاشق شکل و ظاهر کتب
bibulous	جاذب ، میگسار ، باده دوست ، باده نوش
bicameral	دارای دو مجلس مقننه (مجلس شورا و سنا)
biceps	عضله دو سر ، دو سر بازویی
bicker	دعوا و منازعه ، پرخاش کردن ، ستیزه کردن
bid	پیشنهاد دادن ، پیشنهاد مناقصه ، پیشنهاد مزایده ، پیشنهاد (در مزایده و مناقصه) ، پیشنهاد مناقصه ، فرمودن ، امر کردن ، دعوت کردن ، پیشنهاد کردن ، توپ زدن ، خداحافظی کردن ، قیمت خریدار معلوم کردن ، مزایده ، پیشنهاد
bidder	پیشنهاد کننده ، امرکننده ، پیشنهاد (خرید) کننده
bide	در انتظار ماندن ، درجایی باقی ماندن ، بکاری ادامه دادن ، تحمل کردن ، بخود هموار کردن

biennial	دوساله، درخت دوساله
bier	تخت روان ، جای گذاردن تابوت در قبر ، جسد ، لاشه ، مقبره ، مزار
bifurcate	دو شاخه شدن ، منشعب شدن ، دو شاخه شدن ، دو شاخه کردن ، بدو شاخه منشعب کردن ، دو شاخه ای
big	بزرگ ، با عظمت ، سترک ، ستبر ، ادم برجسته ، ابستن ، دارای شکم برآمده
big bang	استقرار یکباره ، انفجار بزرگ
bigamist	مرد دو زنه ، زنی که دو شوهر دارد
bigamy	تعدد زوجات ، دو زن داری ، دو شوهری
bight	حلقه طناب مضاعف قایق ، حلقه طناب دویل (کوهنوردی) ، حلقه طناب ، پیچ و خم ، پیچ رودخانه ، خلیج کوچک ، باطناب بستن
bigot	ادم ریاکار ، ادم خرافاتی ، متعصب
bigotry	سرسختی در عقیده ، عمل تعصب امیز
bigraph	گراف دو بخشی
bike	کندوی زنبو عسل ، انبوه ، جمعیت ، مخفف bicycle ، دوچرخه
bilateral	دو طرفه ، دو جانبه ، دو جانبی ، دوطرفه ، دوجانبه ، (گ) متقارن الطرفین ، دوکناری
bilge	مکیدن اب یا روغن ، شکم بشکه ، رخنه پیدا کردن ، تراوش کردن ، (مجازی) هر چیز زنده و متعفن ، اب ته کشتی
bilingual	بدو زبان نوشته شده ، متلکم بدو زبان ، دوزبانی
bilious	صفاوی ، زرداب ریز ، صفرایی مزاج ، سودایی مزاج
bilk	گول ، کلاه سر (کسی) گذاشتن ، از پرداخت (وجهی) طفره زدن ، چرند
bill	داد خواست ، گزارش جریان دعوی ، سند مالی ، لایحه یا طرح قانونی ، بیجک ، حواله ، اسناد بازرگانی ، منقار ، نوعی شمشیر پهن ، نوک بنوک هم زدن (چون کبوتران) ، لایحه ، قبض ، برات ، سند ، (آمریکایی) اسکناس ، صورتحساب دادن
billion	بیلیون (در انگلیس معادل یک میلیون میلیون و در امریکا هزار میلیون است)
billow	موج بزرگ اب ، خیزاب ، موج زدن (از اب یا جمعیت یا ابر) ، بصورت موج درامدن
bind	خیمه ، بستن ، گرفتار و اسیر کردن ، مقید کردن ، محصور کردن ، بهم پیوستن ، چسباندن ، صحافی کردن و دوختن ، الزام اور و غیر قابل فسخ کردن (بوسیله تعهد یا بیعانه) ، متعهد و ملزم ساختن ، بند ، قید ، بستگی ، علاقه ، جلد کردن
biography	زیستنامه ، بیوگرافی ، تاریخچه زندگی ، تذکره ، زندگینامه
biological	میکربی ، بیولوژیکی ، زیستی
biology	علم الحیات ، زیست شناسی ، زندگی حیوانی و گیاهی هر ناحیه
biped	حیوان دوپا
bird	پرنده ، مرغ ، جوجه ، مرغان
birth	زایش ، تولد ، پیدایش ، آغاز کردن ، زادن
birthday	زاد روز ، جشن تولد ، میلاد
birthmark	خال مادر زادی ، علامت ماه گرفتگی بر بدن
birthright	حقوقی که در اثر تولد بخص تعلق می گیرد

bit	هويزه ، پاره خبر (بيت) ، خرده ، تکه ، پاره ، ريزه ، ذره ، لقمه ، تيغه رنده ، لجام ، دهنه ، سرمته ، رقم دودویی
bite	گاز گرفتن ، گزیدن ، نیش زدن ، گاز ، گزش ، گزندگی ، نیش
bitterness	تلخی ، تندی
bivouac	اردوگاه ، اردوی موقتی ، شب را بیتوته کردن
bizarre	غریب و عجیب ، غیر مانوس ، ناشی از هوس ، خیالی ، وهمی
black	تیره ، سیاه شده ، چرک و کثیف ، زشت ، تهدید امیز ، عبوسانه ، سیاهی ، دوده ، لباس عزا ، سیاه رنگ ، سیاه رنگی ، سیاه کردن
bladder	کیسه ، ابدان ، مثانه ، بادکنک ، پیشابدان ، کمیزدان
blade	قسمت برنده لبه های تیغ دار ، پره توربین ، پره تلمبه ، تیغ ، سطح ضربتی چوب هاکی ، سطح ضربتی چوب گلف ، تیغه کف کفش اسکیت ، پره ، پهنای برگ ، هر چیزی شبیه تیغه ، شمشیر ، استخوان پهن
blame	مقصر دانستن ، عیب جویی کردن از ، سرزنش کردن ، ملامت کردن ، انتقاد کردن ، گله کردن ، لکه دار کردن ، اشتباه ، گناه ، سرزنش
blanch	رنگ پریده یاسفید شدن ، سفید کردن (با اسید و غیره) ، سفید پوست کردن ، رنگ پریده کردن ، رنگ چیزی را بردن
bland	ملايم ، شیرین و مطلوب ، نجیب ، آرام ، بی مزه
blandish	ریشخند کردن ، نوازش کردن ، چاپلوسی کردن
blandishment	نوازش ، ریشخند ، چاپلوس
blank	جای خالی- خالی
blanket	روکش ، بابتو ویا جل پوشاندن ، پوشاندن
blare	صداکردن (مثل شپیور) ، جار زدن ، با فریاد گفتن
blase	بیزار از عشرت در اثر افراط در خوشی
blaspheme	کفرگویی کردن ، به مقدسات بی حرمتی کردن
blasphemous	کفر امیز ، کفرگوینده ، نوشته و گفته کفر امیز
blasphemy	کفرگویی ، کفر ، ناسزا (گویی) ، توهین به مقدسات
blatant	پرسروصدا ، شلوغ کننده ، خودنما ، خشن ، رسوا
blaze	شعله درخشان یا آتش مشتعل ، (مجازی) رنگ یا نور درخشان ، فروغ ، درخشندگی ، جار زدن ، باتصویر نشان دادن
blazon	اعلام کردن ، جلوه دادن ، منتشر کردن ، اراستن ، نشان خانوادگی ، سپر ، پرچم
bleak	بی حفاظ ، در معرض باد سرد ، متروک ، غم افزا
bleed	خون آمدن از ، خون جاری شدن از ، خون گرفتن از ، خون ریختن ، اخاذی کردن
blemish	خسارت وارد کردن ، آسیب زدن ، لکه دار کردن ، بدنام کردن ، افترا زدن ، نقص
blight	باد زدگی یا زنگ زدگی ، زنگار ، افت ، پژمردن
blighted	بادزده ، بادخورده ، زنگ زده ، شیشه گرفته ، ناکام ، محروم
blind	چراغ چشمک زن ، چراغ اعلام خطر ، کور ، نابینا ، تاریک ، ناپیدا ، غیر خوانایی ، بی بصیرت ، کور کردن ، خیره کردن ، درز یا راه (چیزی را) گرفتن ، (مجازی) اغفال کردن ، چشم بند ، پناه ، سنگر ، مخفی گاه ، هر چیزی که مانع عبور نور شود ، پرده ، در پوش
blink	چشمک زدن ، سوسو زدن ، تهاهل کردن ، نادیده گرفته ، نگاه مختصر ، چشمک

blithe	خوش قلب ، خوش ، ادم شوخ ومهربان ، مهربانی ، دوستانه ، نرم وملايم ، شوخ ، شاددل
blithesome	خوشدل ، شوخ ، بشاش ، سرحال
bloated	ورم کرده ، اماس کرده
block	بلاک ، بلوک ساختن ، سد کردن خطا ، دفاع ، قطعه زمین ، یک دستگاه ساختمان ، قرقره طناب خور ، پارازیت ، سد قالب ، سد کردن ، وقفه ، منطقه ، بنداوردن ، انسداد ، جعبه قرقره ، اتحاد دو یا چند دسته بمنظور خاصی ، بلوک ، کنده ، مانع و رادع ، قطعه ، بستن ، مسدود کردن ، مانع شدن از ، بازداشتن ، قالب کردن ، توده ، قلنبه
blockade	بلوکه کردن ، راه بندان ، انسداد ، بستن ، محاصره کردن ، راه بندکردن ، سد راه ، سدراه کردن
blood	خوی ، مزاج ، نسبت ، خویشاوندی ، نژاد ، (مجازی) نیرو ، خون الودکردن ، خون جاری کردن ، خون کسی را بجوش آوردن ، عصبانی کردن
blood pressure	فشار خون
blood vessel	رگ ، عروق خونی
bloodstream	رگ گردش خون
blow	جوشیدن ، دمیدن هوا ، ذوب ، هدر دادن موقعیت ، پرتاب محکم توپ ، ناتوانی در انداختن تمام میله های بولینگ با دو ضربه ، ضربت ، صدمه ، وزش ، نواختن ، وزیدن ، در اثر دمیدن ایجاد صدا کردن ، ترکیدن
blowhard	ادم لاف زن ، پرحرف
bludgeon	چوبدستی سرکلفت ، باچماق زدن ، مجبورکردن ، کتک زدن
blue	ابی ، نیلی ، مستعد افسردگی ، دارای خلق گرفته (با) آسمان ، آسمان نیلگون
bluff	توپ زدن ، حریف را از میدان درکردن ، توپ ، قمپز ، چاخان ، سرانسیب ، پرتگاه
blunder	اشتباه بزرگ ، سهو ، اشتباه لپی ، اشتباه کردن ، کوکورانه رفتن ، دست پاچه شدن و بهم مخلوط کردن
blunderbuss	نوعی تفنگ قدیمی ، (مجازی) ادم کودن
blurt	بروزدادن ، از دهان بیرون انداختن (کلمات ، با out )
blush	سرخ شدن ، شرمنده شدن ، سرخی صورت در اثر خجلت
bluster	باسختی و شدت و سروصدا وزیدن (مثل باد) ، پرسروصدا بودن ، باد مهیب و سهمگین
board	صفحه مدار ، برد ، روکش کردن ، جلد کردن ، تابلوی امتیازات ، صفحه یا میز شطرنج ، سوار (کشتی) ، هیئت ژوری ، کمیسیون ، کمیته تخته کار ، صفحه چارت ، تابلو ، تخته یا مقوا و یا هرچیز مسطح ، میز غذا ، غذای روی میز ، اغذیه ، میز شور یادادگاه ، هیئت عامله یاامنا ، هیئت مدیره ، (trade board of) هیئت بازرگانی ، تخته بندی کردن ، سوارشدن ، بکنار کشتی آمدن (بمنظور حمله) ، تخته پوش کردن ، پانسیون شدن ، منزل کردن (درشبانه روزی)
boast	خرده الماسی که برای شیشه بری بکار رود ، لاف ، مباحات ، بالیدن ، خودستایی کردن ، سخن اغراق آمیز گفتن ، به رخ کشیدن ، رجز خواندن
boat	ناو کوچک ، کشتی کوچک ، کرجی ، هرچیزی شبیه قایق ، قایق رانی کردن
boatswain	افسری که مسئول افراشتن بادبان و لنگر طناب های کشتی است
bode	پیشگویی کردن ، نشانه بودن (از) ، حاکی بودن از ، دلالت داشتن (بر) ، شگون داشتن

bodice	پستان بند ، سینه بند (زنانه)
bodily	بدنی ، دارای بدن ، عملا ، واقعا ، جسمانی
body	متن پیام ، گروه یا یکانی از یک عده عمده ، جسد ، تنه ، تن ، بدن ، لاشه ، بدنه ، اطاق ماشین ، جرم سماوی ، دارای جسم کردن ، ضخیم کردن ، غلیظ کردن
Bogota	بوگوتا
bogus	ساختگی ، جعلی ، قلابی
bohemian	اهل (کمی) که در زندگی یا کار خود برسوم و قانون دیگران کاری ندارد
boisterous	خشن و زبر ، خشن و بی ادب ، قوی ، سترک ، شدید ، مفرط ، بلند و ناهنجار ، توفانی
bole	گل رس ، خاک رس ، گل مختوم
bolero	رقص زنده اسپانیایی
Bolivia	بولیوی
Bolivian	بولیویایی
boll	حباب ، برآمدگی مانند ، قوزه پنبه ، پیاز
bolster	کیسه یا توری حاوی سنگ شکسته که برای کنترل فرسایش بکار میرود ، متکا ، تیری که بطور عمودی زیر پایه گذارده شود ، بابالش نگهداشتن ، پشتی کردن ، تکیه دادن ، تقویت کردن
bolt	چفت کردن ، پیچ کردن ، فرار یا منحرف شدن اسب از مسیر ، رول کوهنوردی ، زبانه قفل ، گلنگدن ، کشو ، گلوله ، پیچ ، توپ پارچه ، از جاجستن ، رها کردن ، راست ، بطور عمودی ، مستقیما ، ناگهان
bomb	یک برنامه زمانی دچار این حالت می شود که خروجی های آن نادرست بوده و یا به علت اشتباهات منطقی و گرامری قابل اجرا شدن نباشد ، خرابی غیر عادی کامپیوتر ، crash ، شکست فاحش ، شوت دور ، محکم زدن گوی لاکراس پاس بلند که منجر به لمس گردد (فوتبال امریکایی) ، بمب ، نارنجک ، بمباران کردن ، (نفت) مخزن
bombard	گلوله باران ، بمباران کردن ، بتوپ بستن
bombardier	توپچی ، بمب افکن (شخص)
bombardment	گلوله باران کردن ، بمباران
bombast	کتان ، جنس پنبه ای (مجازی) گزافه گویی ، سخن بزرگ یا قلنبه ، مبالغه
bombastic	گزاف ، قلنبه ، مطمئن
bombing	بمباران کردن
bon mot	شوخی ، بذله ، لطیفه
bona fide	با حسن نیت ، به طور جدی ، باحسن نیت ، جدی ، واجد شرایط
bond	وصل کردن ، متصل کردن ، چسباندن اتصال ، ارتباط ، سندی که به موجب آن خود و وارث و اوصیا و مباشرین امورش را به پرداخت مبلغ معینی به دیگری متعهد می کند ، وجه الضمانه ، سهم ، سند قرضه ، موافقت نامه ، رج چینی ، اجر چینی ، نماچینی ، پیوند ، رژچینی ، مهار ، بند ، زنجیر ، (مجازی) قرارداد الزام آور ، عهد و میثاق ، هرچیزی که شخص را مقیدسازد ، معاهده ، قرارداد ، کفیل ، رابطه ، پیوستگی ، ضمانت ، (حقوق) تضمین نامه یا تعهدنامه دائر به پرداخت وجه ، رهن کردن ، تضمین کردن ، اوراق قرضه
bondage	بندگی ، بردگی ، اسارت

bone	عظم ، استخوان بندی ، گرفتن یا برداشتن ، خواستن ، درخواست کردن ، تقاضا کردن
bone marrow	مغز استخوان ، مخ ، مغز قسمت عمده ، جوهر
bonus	پاداش قرضه ، کمک هزینه ، کمک ، پاداش ، انعام ، جایزه ، حق الامتیاز ، سودقرضه ، پرداخت اضافی
book	اصول متداول یک ورزش ، آگاهی در مورد نقاط قوت و ضعف حریف ، فصل یا قسمتی از کتاب ، مجلد ، در کتاب یادقتر ثبت کردن ، رزرو کردن ، توقیف کردن
boom	جهش اقتصادی ، رونق شدید ، رواج ، تیرک ، بوم ، تیغه ، شکوفایی ، جهش ، غرش (توپ یا امواج) ، صدای غرش ، پیشرفت یا جنبش سریع و عظیم ، توسعه عظیم (شهر) ، غریدن ، غریو کردن (مثل بوتیمار) ، بسرعت در قیمت ترقی کردن ، توسعه یافتن ، تیر کوچک شکوفایی
booming	
boon	فرمان یادستوری بصورت استدعا ، عطیه ، لطف ، احسان ، بخشش
boor	باغبان ، روستایی ، دهاتی ، ادم بی تربیت ، ادم خشن
boorish	خشن ، بی نزاکت ، دهاتی
boot	راه اندازی ، بوت ، سود ، کفش فوتبالی ، پوتین ساقه بلند ، پوتین یا چکمه ، (مجازی) اخراج ، چاره یافایده ، لگزدن ، با سر چکمه و پوتین زدن
border	حاشیه دار کردن ، لبه دار کردن ، زه ، کران ، پشته خاکی ، سرحد ، کناره ، خط مرزی ، لبه گذاشتن (به) ، سجاف کردن ، حاشیه گذاشتن ، مجاور بودن
bore	داخل را تراشیدن سوراخ ، اشتراک ، لوله توپ ، گمانه ، سنبلیدن ، سفتن ، نقب زدن ، با مته تونل زدن (با through) ، خسته کردن ، موی دماغ کسی شدن ، خسته شدن ، منفذ ، مته ، وسیله سوراخ کردن ، کالیبر تفنگ ، (مجازی) خسته کننده
born	زاییده شده ، متولد
borough	آمریکایی) قصبه ، دهکده ، بخش ، (انگلیس) شهر یا قصبه ای که وکیل به مجلس بفرستد یا انجمن شهرداری داشته باشد
borrow	عاریه گرفتن ، مسافتی که گوی روی چمن نرم منحرف میشود ، قرض کردن ، رقم قرضی ، قرض گرفتن ، وام گرفتن ، اقتباس کردن
Bosnia-Herzegovina	بوسنی و هرزگوین
Bosnian	بوسنیایی
bosom	بغل ، بر ، پیش سینه ، با اغوش باز پذیرفتن ، در اغوش حمل کردن ، رازی را در سینه نهفتن ، دارای پستان شدن (در مورد دختران)
boss	ناف روی قطعات ریختگی ، قوز ، گل میخ ، قبه ، رئیس کارفرما ، ارباب ، برجسته کاری ، ریاست کردن بر ، اربابی کردن (بر) ، نقش برجسته تهیه کردن ، برجستگی
botanical	وابسته به گیاه شناسی ، ترکیب یامشتقی از مواد گیاهی و داروهای گیاهی
botanize	گیاه جمع کردن (برای مقاصد گیاه شناسی) ، تحقیقات گیاه شناسی بعمل آوردن
botany	کتاب گیاه شناسی ، گیاهان یک ناحیه ، زندگی گیاهی یک ناحیه
both	هردوی ، این یکی و آن یکی ، نیز ، هم
bother	در دسر دادن ، زحمت دادن ، مخل اسایش شدن ، نگران شدن ، جوش زدن و خود خوری کردن ، رنجش ، پریشانی ، مایه زحمت
Botswana	کشور بوتسوانا

Botswanan	بوتسوانا
bottle	شیشه ، محتوی یک بطری ، دربطری ریختن
bottle-neck	مهلکه ، محل تراکم عبور و مرور ، گیر در کار ، مانع
bottom	بنیان نهادن ، ذیل ، قسمت زیر آب کشتی ، مقرر ، پایه ، ته ، زیر ، پایین ، کشتی ، کف ، تحتانی
bouillon	ابگوشت
boundary	حدود یکان ، خط حد ، مرز ، خط سرحدی ، کرانه ، کرانی
boundless	بیکران ، بی حد و حصر
bountiful	بخشنده ، سخی ، با سخاوت ، خوب ومهربان
bounty	بخشش ، سخاوت ، انعام ، اعانه ، شهادت ، ازادمنشی ، وفور ، بخشاینده
bourgeois	سوداگر ، عضوطبقه متوسط جامعه ، عضو طبقه دوم ، طبقه کاسب ودکاندار
bovine	گاوی ، شبیه گاو ، گاو خوی
bowdlerize	تزکیه یاتصفیه کردن ، قسمت های خارج از اخلاق را حذف کردن از (کتاب وغیره)
bowl	جام ، قدح ، باتوپ بازی کردن ، مسابقه و جشن بازی بولینگ ، (نفت) کاسه رهنما(دستگاه ابزارگیری)
bowler	قدح ساز ، نوعی کلاه لبه دار ، کسی که با گلوله یا گوی بازی میکند ، مشروب خوار افراطی ، دائم الخمر
box	جعبه ، قوطی ، صندوق ، اطاقک ، جای ویژه ، لژ ، توگوشی ، هر کدام از شش قسمت زمین بیس بال ، ناشیگری در گرفتن توپ (پرش با نیزه) ، سرپناه ، مشت زدن ، بوکس بازی کردن ، سیلی زدن ، درجعبه محصور کردن ، (غالبا با out یا in) احاطه کردن ، در قاب یا چهار چوب گذاشتن
boy	پسر بچه ، پسر ، خانه شاگرد
boycott	تحریم کردن ، تحریم ، بایکوت
boyfriend	دوست پسر ، رفیق
brackish	شورمزه ، بدمزه
brae	ساحل ، دامنه ، سرازیری تپه ، تپه
braggadocio	ادم لافزن ، گزافه گو ، متظاهر
braggart	لافزن ، گزافه گو ، رجز خوان
brain stem	ساقه مغز
brain	مخ ، کله ، هوش ، نکاوت ، فهم ، مغز کسی را درآوردن ، بقتل رساندن
branch	شاخه شاخه شدن ، انشعاب ، منشعب شدن ، گل و بوته انداختن ، (با from) مشتق شدن ، جوانه زدن ، براه جدیدی رفتن
brand	علامت تجارتي ، برچسب ، داغ ودرفش ، انگ ، نیمسوز ، اتشپاره ، جور ، جنس ، نوع ، مارک ، علامت ، رقم ، (مجازی) لکه بدنامی ، (در شعر) داغ کردن ، داغ زدن ، (مجازی) خاطر نشان کردن ، لکه دار کردن
brandish	زرق و برق دادن (شمشیر) ، با هتزاز در آوردن (شمشیر و تازیانه) ، تکان دادن سلاح (از روی تهدید)
brash	عجول و بی پروا ، متهور ، گستاخ ، بی حیا ، بی شرم
Brasilia	برازیلیا



Bratislava	براتیسلوا
bravado	لاف دلیری ، خودستا ، پهلوان پنبه ، دلیر دروغی
bravo	مریزاد ، افرین ، براوو ، هورا
brawn	گوشت ، ماهیچه ، (مجازی) نیرو ، نیروی عضلانی
bray	عرعر کردن ، عرعر
braze	لحیم کردن ، سخت کردن
brazen	برنجی ، (مجازی) بی شرم ، بی باک ، بی پروایی نشان دادن ، گستاخی کردن
brazier	منقل آتش ، برنج سازی
Brazil	برزیل ، بقم
Brazilian	برزیلی ، اهل برزیل
breach	تجاوز به حقوق دیگران ، نقض عهد نقض کردن ، نفوذ کردن ، رخنه کردن سوراخ کردن ، نقض کردن ، نقض عهد کردن ، ایجاد شکاف کردن ، رخنه کردن در
bread	نان ، قوت ، نان زدن به
breadth	پهنا ، عرض ، وسعت نظر
break	تفکیک ، تجزیه ، پاره کردن ، فتن ، جداکردن دو بوکسور ، ازیورتمه به چهارنعل ، حرکت از دروازه شروع اسبوانی ، شکستن موج (موج سواری) ، ایجاد فضای تنفس با حرکت های پیاده شطرنج ، حرکت سگ جهت آوردن شکار ، باز کردن بدنه اسلحه دویدن قبل از صدای تپانچه ، راحت باش ، گسیختگی ، شکستن ، خردکردن ، نقض کردن ، شکاف ، وقفه ، طلوع ، مهلت ، شکست ، شکستگی ، از هم باز کردن
breaker	موج بزرگی که بساحل خورده و درهم می شکند
breakfast	ناشتایی ، افطار ، صبحانه خوردن
breast	اغوش ، (مجازی) افکار ، وجدان ، نوک پستان ، هر چیزی شبیه پستان ، سینه بسینه شدن ، برابر ، با سینه دفاع کردن
breath	دم ، نفس ، نسیم ، (مجازی) نیرو ، جان ، رایحه
breathe	دم زدن ، نفس کشیدن ، استنشاق کردن
breech	کولاس (توپ) ، محفظه کولاس ، ته دار کردن ، ته تفنگ ، ته توپ ، (در گویش) کفل
brethren	برادران
brevity	احمال ، کوتاهی ، اختصار ، ایجاز
bribe	رشوه پردازی ، پرداخت نامشروع ، رشوه دادن ، تطمیع کردن ، رشوه ، بدکند
bric-a-brac	خرده ریز صنعتی
brick	خشت ، اجرگرفتن ، اجرگوشه گرد
bridge	پل زدن ، دهنه اسب ، پل فرماندهی ، جسر ، برآمدگی بینی ، (دریا نوردی) سکویی در عرشه کشتی که مورد استفاده کاپیتان و افسران قرار میگیرد ، بازی ورق ، پل ساختن ، اتصال دادن
Bridgetown	بریج تون
bridle	بند چشمی ، افسار ، عنان ، قید ، دهه کردن ، (مجازی) جلوگیری کردن از ، رام کردن ، کنترل کردن

brief	خلاصه دعوی خواهان یا دفاع خوانده که به وسیله وکیل ایشان تهیه می شود یادداشتی که وکیل از روی آن در محکمه صحبت می کند ، کوتاه مختصر ، حکم ، دستور ، خلاصه کردن ، کوتاه کردن ، آگاهی دادن
briefly	بطور خلاصه ، مختصراً
brigade	تیپ ، دسته ، تشکیلات
brigadier	سرتیپ ، فرمانده تیپ
brigand	سارق مسلح ، راهزن ، یاغی
bright	براق ، تابناک ، روشن ، درخشان ، تابان ، افتابی ، زرنگ ، باهوش
brilliant	تابان ، مشعشع ، زیرک ، بااستعداد ، برلیان ، الماس درخشان
brimstone	گوگرد
brindle	رنگ راه راه ، پارچه راه راه
brindled	خط دار ، راه راه ، خال دار
brine	اب لب شوری ، شوراب ، اب شور ، اشک ، اب نمک
bring	آوردن ، رساندن به ، موجب شدن
bristle	موی زبر ، موی سیخ ، موی خوک ، سیخ شدن ، رویه تجاوزکارانه داشتن ، آماده جنگ شدن
britannia	بریتانی
briticism	اصطلاحات خاص انگلیس
British	بریتانیایی ، اهل انگلیس ، زبان انگلیسی
brittle	ترد ، شکننده ، بی دوام ، زودشکن
broach	سوراخ شدن قایق ، سوراخ کردن قایق ، سنجاق کراوات ، برش ، شکل سیخ ، بشکل مته ، سوراخ کن ، سوراخ کردن ، نوشابه درآوردن (از چلیک) ، برای نخستین بار باز کردن ، بازکردن یا مطرح نمودن ، بسیخ کشیدن ، تخلف کردن از
broad	پهناب ، پهن ، عریض ، گشاد ، پهناور ، زن هرزه
broadcast	پراکندگی ، انتشار ، پخش خبر کردن ، اعلام کردن ، منتشر کردن ، اشاعه دادن ، رساندن ، پخش کردن (از رادیو) ، سخن پراکنی ، پراکندن ، داده پراکنی
brocade	زری ، زربفت ، پارچه ابریشمی گل برجسته
brochure	جزوه ، رساله ، کتاب کوچک صحافی نشده که گاهی جلد کاغذی دارد
brogan	پوتین ، چکمه سنگین پاشنه دار ، لهجه محلی ، کفش خشن و سنگین
brogue	لهجه محلی
broken	شکسته شده ، منقطع ، منفصل ، نقض شده ، رام و آماده سوغان گیری
brokerage	حق دلالی ، کارمزد خرید سهام ، پول دلالی ، حق العمل ، مزد دلالی
bromide	برمور ، نمک الی یامعدنی اسید هیدروبرمیک ، اظهار یا بیان مبتذل
bromine	برم
bronchitis	برنشیت ، اماس نایژه
bronchus	نایچه ، نایژه ، یکی از انشعابات فرعی نای یا قصبه الریه
brooch	گل سینه ، باسنجاق سینه مزین کردن ، با سنجاق آراستن

brood	کلیه جوجه هایی که یکباره سراز تخم درمیآورند ، جوجه های یک وهله جوجه کشی ، جوجه ، بچه ، توی فکر فرو رفتن
brook	جویبار ، جوی ، نهر ، تحمل کردن ، سازش کردن
brother	برادر ، همقطار
brotherhood	انجمن برادری و اخوت
brouhaha	بی نظمی ، اختلال ، بی ترتیبی ، آشفتگی ، کسالت ، برهم زدن ، مختل کردن
brow	ابرو ، پیشانی ، جبین ، سیما
browbeat	عتاب کردن ، تشر زدن ، نهیب زدن به
brown	خرمایی ، سرخ کردن ، برشته کردن ، قهوه ای کردن
browse	جسته گریخته عباراتی از کتاب خواندن ، چریدن
bruit	شایعات ، گزارش ، سروصدا ، اوازه
Brunei	برونئی
Brunei Darussalam	برونئی دارالسلام
Bruneian	اهل بونئی
brunt	ضربه ، لطمه ، بار ، فشار
brush	شیشه شور ، برس ، به حداکثر سرعت رفتن اسب در مسابقه ، آسیب رساندن مچ پای اسب با پای دیگر ، سمبه لوله ، سر سمبه نظافت ماهوت پاک کن ، کفش پاک کن و مانند آن ، علف هرزه ، ماهوت پاک کن زدن ، مسواک زدن ، لیف زدن ، قلم مو زدن ، نقاشی کردن ، تماس حاصل کردن واهسته گذاشتن ، تندگذشتن ، بروس لوله نامطبوع ، ناگوار ، ناخوش آیند
brusk	
brusque	خشن در رفتار ، بی ادب ، پیش جواب
Brussels	بروکسل
buccaneer	دزد دریایی
Bucharest	بخارست
buck	گوزن نر ، دولا دولا رفتن سواره نظام ، درو کردن (سوار نظام) ، جنس نر اهو و حیوانات دیگر ، (امر) قوچ ، دلار ، بالا پریدن وقوز کردن (چون اسب) ، از روی خرک پریدن ، مخالفت کردن با (در بازی فوتبال و غیره) ، جفتک انداختن
bucolic	دهقانی ، اشعار روستایی
Budapest	بوداپست
budget	بودجه ، حساب درآمد و خرج
Buenos Aires	بونس آیرس
buffet	قفسه جای ظرف ، بوفه ، اشکاف ، رستوران ، کافه ، مشمت ، ضربت ، سیلی
buffoon	لوده ، دلکک ، مسخرگی کردن
buffoonery	مسخرگی
bugaboo	غول ، لولو

build	ساختن ، بناکردن ، درست کردن
building	ساختمان ، بنا ، عمارت ، دیسمان
Bujumbura	بوجومبورا
bulbous	پیازی ، پیازدار
Bulgaria	بلغارستان
Bulgarian	بلغاری
bullet	گلوله ، گلوله تفنگ
bullion	شمش زر یا سیم
bullock	گوساله وحشی ، گاونر اخته
bulrush	نی ، بوریا ، جگن ، پیزر
bulwark	خاکریز ، بارو ، دیوار(ساحلی) ، دیواره سد ، موج شکن ، (مجازی) پناه ، سنگر بندی ، حامی
bumper	ضربه گیر ، سپراتومبیل ، ضرب خور ، چیز خیلی بزرگ
bumptious	خودبین ، از خود راضی ، جسور
bunch	گروه ، دسته کردن ، خوشه کردن
bundle	افزودن نرم افزار ، کانونی کردن ، متمرکز کردن ، دسته (در اعصاب) ، بسته ، مجموعه ، دسته کردن ، بصورت گره در آوردن ، بچه بستن
bundling	یکسان سازی قیمت
bungalow	تکسرا ، بنگله ، خانه های بیلاقی
bungle	سرهم بندی کردن ، سنبل کردن ، خراب کردن ، خام دستی
bungler	اشتباه کار
buoyancy	نیروی بالابر ، نیروی شناوری ، رانش ، سبکی ، شادابی روح ، خاصیت شناوری
buoyant	شناور ، سبک ، سبکروح ، خوشدل
burden	مخلوط کردن بار ، هزینه عمومی ، وزن ، گنجایش ، طفل در رحم ، بارمسئولیت ، بارکردن ، تحمل کردن ، سنگین بار کردن
bureau	هیئت اداری ، دفترخانه ، اداره ، دایره ، میز کشودار یا خانه دار ، گنجبه جالباسی ، دیوان
bureaucracy	دیوانسالاری ، رعایت تشریفات اداری بحد افراط ، تاسیسات اداری ، حکومت اداری ، مجموع گماشتگان دولتی ، کاغذ پرانی ، دیوان سالاری
burgeon	جوانه زدن ، درامدن ، شروع برشدکردن
burgess	شهروشنین ، شهری ، حاکم یا قاضی شهر
burgher	مردم آزاد شهر یا قصبه ، شهروشنینان
Burkina Faso	بورکینیا فاسو
Burkinese	اهل بورکینیا فاسو
burlesque	مسخره امیز ، مضحک ، رقص لخت ، تقلید و هجو کردن
burly	تنومند ، ستبر ، کلفت ، (برای پارچه و لباس) زبر و خشن ، گره دار
Burmese	برمه ای

burn	امتیاز گرفتن از حریف ، کسب امتیاز برداشتن غیر مجاز سنگ یا مانع دیگر از مسیر (بولینگ روی چمن) ، سوزاندن ، آتش زدن ، مشتعل شدن ، در آتش شهوت سوختن ، اثر سوختگی
burnish	فشردن ، جلا دادن ، پرداخت کردن ، صیقل دادن ، جلا ، صیقل
bursar	گنجور دانشکده ، صندوقدار ، خزانه دار
Burundi	کشور بروندی در مرکز خاوری افریقا و شرق کشور زئیر
Burundian	اهل بروندی
bury	بخاک سپردن ، دفن کردن ، از نظر پوشاندن
bus	مینی بوس ، گذرگاه ، مسیر عمومی اتوبوس ، با اتوبوس رفتن
business	موسسه بازرگانی ، کسب و کار ، داد و ستد ، سوداگری ، حرفه ، دادوستد ، کاسبی ، بنگاه ، موضوع ، تجارت ، کار و کسب
bustle	شلوغی ، هایهو ، جنبش ، کوشش ، شلوغ کردن ، تقلا یا کشمکش کردن
busy	مشغول ، دست بکار ، شلوغ ، مشغول کردن
but	ولی ، اما ، لیکن ، جز ، مگر ، باستثنای ، فقط ، نه تنها ، بطور محض ، بی ، بدون
butt	خوردن ، از سر یا لب جفت شدن ، نوک ، لبه ، لولای فرنگی ، ضربه با سر به حریف ، سرشاخ انتهای چوب هاکی ، قسمت انتهایی چوب گلف ، قسمت انتهای راکت تنیس ، قسمت انتهای چوب بیلیارد ، تپه یا برآمدگی پشت زمین هدف ، دسته چوب ماهیگیری ، پشته ، قنطاق تفنگ ، ته سیگار ، فیلتر سیگار کف ، شاخ زدن ، ضربه زدن ، پیش رفتن ، پیشرفتگی داشتن ، نزدیک یا متصل شدن ، بشکه ، بیخ ، کپل ، ته درخت ، ته قنطاق تفنگ ، هدف
butte	تل یا تپه ، برجستگی های منفرد
butter	روغن زرد ، کره مالیدن روی ، چاپلوسی کردن
button	میخ ، غنچه ، هرچیزی شبیه دکمه ، تکه زدن ، باتکه محکم کردن
buttness	شمع پشت بند ، دیوار پشت بند ، پشت بند ، جرز ، شمع پشتیبان دیوار ، نگهدار ، پایه ، شمع زدن ، محکم بستن ، دارای شمع یا حائل
buxom	خوش هیكل ، چاق و چله ، خوش ، خوشدل
buy	خریدن ، خرید ، ابتیاع ، تطمیع کردن
buyer	خریدار ، مشتری
by	بدست ، بتوسط ، با ، بوسیله ، بواسطه ، از نزدیک ، از پهلو ، از کنار ، در کنار ، از پهلو ، محل سکونی ، فرعی ، درجه دوم
by – product	فرآورده فرعی ، محصول فرعی ، (مجازی) نتیجه فرعی
bylaw	ایین نامه ، نظامنامه ، قانون ویژه ، قانون فرعی وضمنی
by-law	طبق ایین نامه ، طبق مقررات
bypass	جنبی ، کنار گذاشتن ، گذرگاه فرعی ، سبب انشعاب شدن ، از راه فرعی رفتن ، تقاطع کردن ، گذشتن
byzantine	وابسته بروم شرقی
cabal	دوز و کلک ، دسیسه و توطئه ، روایت ، راز ، سر ، دسیسه کردن
cabalism	مکتب حروفیون
cabin	طاقک ، دهلیز جنگی ، طاق کوچک ، خوابگاه (کشتی) ، کلبه ، کابین
cabinet	طاقک کوچک ، گنجه ، طاقک کوچک ، قفسه ، جعبه کشودار ، کابینه ، هیئت دولت ، هیئت وزرا ، طاقک

cable	پیغام تلگرافی ، تلگراف زدن ، طناب فلزی ، مقتول فلزی بافته ، کابل ، طناب سیمی ، سیم تلگراف ، سیم کشی کردن ، تلگراف کردن ، شاه سیم
cache	نهانگاه ، ذخیره گاه ، چیز نهان شده ، مخزن ، پنهان کردن
cachinnate	قاه خندیدن ، در خنده افراط کردن
cacophonous	بدصدا ، ناهنجار
cacophony	صدای ناهنجار و خشن ، بدصدایی ، بداهنگی
cadaver	لاشه ، نعش (انسان) ، جسد (برای تشریح)
cadaverous	لاشه مانند ، دارای رنگ پریده و مرده ، جسدوار
cadence	رژه با اهنگ قدم ، وزن ، اهنگ ، هم اهنگی ، افول
cadenza	(موسیقی) اهنگ معترضه ای که طی اهنگ یا آوازی آورده شود ، قطعه آواز یکنفری
cadet	دانشجوی نظامی ، دانشجوی دانشکده افسری
cadge	گره زدن ، بستن ، محکم کردن ، باربری کردن ، اخاذی کردن ، دوره گردی کردن ، گدایی ، دوره گردی
Cairo	قاهره
caitiff	اسیر ، دستگیر ، ترسو ، نامرد
cajole	ریشخندکردن ، گول زدن ، چاپلوسی ، گول
cajolement	ریشخند ، گول ، دست بسر کردن
cajolery	ریشخند ، گول ، دست بسر کردن
cake	قرص ، قالب کردن ، بشکل کیک در آوردن ، قشر گل
calamity	بلا ، بیچارگی ، بدبختی ، مصیبت ، فاجعه
calculable	حساب کردنی ، برآورد کردنی ، قابل اعتماد
calculate	حساب کردن ، برآورد کردن
calculus	حساب دیفرانسیل و انتگرال ، جبر ، حساب جامعه و فاضله ، جامع و فاضل ، سنگ
caldron	دیگ ، کتری بزرگ ، پاتیل
calendar	سالنامه ، سالنما ، تقویم
calf	نر مه ساق پا ، ماهیچه ساق پا ، چرم گوساله ، تیماج
caliber	قطر گلوله ، قطردهانه تفنگ یا توپ ، کالیبر ، (مجازی) گنجایش ، استعداد
calibrate	کالیبره کردن ، قطر داخلی چیزی را اندازه گرفتن ، تحت قاعده و اصول معینی درآوردن ، واسنجیدن ، مدرج کردن
calibre	کالیبر
calk	کام درآوردن ، بند زدن ، درز گیری ، بتونه کاری کردن ، زیرپوش سازی کردن ، مسدود کردن ، نعل زدن ، سرخوردن روی یخ ، بانعل پالگد اسب مجروح شدن ، کپیه کردن ، محاسبه کردن ، چرت زدن
call	صدا زدن ، نامیدن ندا ، مکالمه ، تعیین وظیفه برای بردن توپ ، گرفتن توپ برای شروع امتیاز (فوتبال امریکایی) ، فریاد شمشیر باز برای متوقف کردن مبارزه تقلید کردن صدای حیوانات (شکار) ، درخواست آتش کردن ، اخطار کردن تلفن کردن ، صدا کردن ، بانگ ، صدازدن ، ندا ، نامیدن ، احضار کردن ، خواستن ، فرا خواندن ، فراخوان ، فریاد ، صدا ، خبر ، احضار ، دعوت ، نامبری ، خواندن اسامی

call off	فرمان نظامی برای شمارش قدم یا شمارش شمارش ، منحرف کردن ، صرفنظر کردن
calligraphy	خوش نویسی ، خطاطی
callosity	سخت شدن یا پینه کردن پوست
callous	سفت ، پینه خورده ، بیحس ، بی عاطفه ، سنگ دل ، بی حس کردن ، پینه زدن ، پنبه ای
callow	جوجه ای که هنوز پر درنیآورده ، شخص بی تجربه و ناشی
calorie	واحد سنجش گرما ، کالری
calorific	گرمازا ، گرم کننده ، گرمایی
calory	واحد سنجش گرما ، کالری
calumniate	افترا زدن ، بهتان زدن به ، بدنام کردن
calumny	بد نامی ، تهمت ، بدنامی ، رسوایی ، بهتان افترا
calvary	نام صلیب گاه حضرت عیسی ، نمایش صلیب کردن حضرت عیسی
camaraderie	همراهی ، همدمی ، وفاداری ، رفاقت
Cambodia	کشور کامبوج
Cambodian	کامبوجی
came	بتونه سربیی (برای نگاهداری قاب شیشه) ، میله سربیی ، بتونه سربیی ، گذشته فعل آمدن
cameo	برجسته کاری در جواهر و سنگ های قیمتی ، رنگ های ما بین قرمز مایل به ابی یا قرمز مایل به زرد ، جواهر تراشی کردن
camera	دوربین یا جعبه عکاسی
Cameroon	کشور کامرون
Cameroonian	کامرونی
camouflage	استتار کردن ، استتار ، پوشش ، پنهان کردن وسایل جنگی ، مخفی کردن ، پوشاندن
camp	اردوگاه نظامی ، پادگان ، اردو زدن چادر زدن ، اردوگاه ، لشکرگاه ، منزل کردن ، اردو زدن ، چادر زدن (بیشتر با) out
campaign	حمله ، صحنه نبرد ، رزم نبرد کردن ، زمین مسطح ، جلگه ، یک رشته عملیات جنگی ، لشکرکشی ، مبارزه انتخاباتی ، مسافرت در داخل کشور
campus	پردیس (محوطه دانشگاه) ، زمین دانشکده و محوطه کالج ، پردیزه ، فضای باز
can	قادر بودن ، قدرت داشتن ، امکان داشتن ، حلبي ، قوطي ، قوطي کنسرو ، در قوطي ريختن ، زندان کردن ، اخراج کردن ، ظرف
canaanite	کنعانی
Canada	کشور کانادا
Canadian	اهل کانادا ، کانادایی
canard	خبردروغ ، شایعات
canary	قناری ، رنگ زرد روشن ، شراب محصول جزایر کناری
Canberra	کانبرا
cancel	لغو کردن - باطل کردن
cancer	سرطان ، برج سرطان ، خرچنگ

candid	راست ، صاف و ساده ، صادق ، بی تزویر ، منصفانه ، صاف و ساده
candidate	داوطلب خدمت در ارتش ، داوطلب ، خواهان ، نامزد ، کاندید ، داوخواه
candor	سفیدی ، خلوص ، صفا ، رک گوئی
candour	سفیدی ، خلوص ، صفا ، رک گوئی
canine	سگی ، وابسته به خانواده سگ ، سگ مانند
canker	ماشرا ، خوره ، اكله ، یکجور افت درختان میوه ، نوعی شته یا کرم ، فاسدکردن ، فاسدشدن
canny	زیرک ، عاقل ، دارای عقل معاش
canon	تصویبنامه ، تصمیم ، حکم ، قانون کلی ، قانون شرع ، مجموعه کتب ، قانون گزار یکردن ، (=canyon) دره عمیق و باریک
canonical	شرعی ، قانونی ، (ریاضی) استاندارد ، معیار ، متعارفی
canopy	طاقه چتر ، روکش قایق ، خیمه ، کروک اتومبیل ، سایبان گذاشتن
cant	کج کردن ، کج شدن ، سطح مایل ، کج گرفتن کمان ، پخ ، اوریب ، زاویه میل قبضیتن ، اصطلاحات مخصوص یک صنف یا دسته ، زبان دزدها و کولی ها ، طرز صحبت ، زبان ویژه ، گوشه دار ، وارونه کردن ، ناگهان چرخاندن یا چرخیدن ، باناله سخن گفتن ، بالهجه مخصوصی صحبت کردن ، خیرچینی کردن ، اواز خواندن ، مناجات کردن
cantankerous	چموش ، بدخلق ، بداخم
cantata	(موسیقی) شعری که با اواز یک نفری همراه موسیقی خوانده شود
canter	چهارنعل کوتاه ، گدا ، ولگرد ، یورتمه رفتن (سوارکاری) ، گامی شبیه چهارنعل ، گردش ، سوار اسب (چهار نعل رونده) شدن ، سلانه سلانه راه رفتن
canto	سرود ، بند (شعر) ، قسمت ، فصل (کتاب)
cantonment	اردوگاه
canvas	کتان ، چادر ، کرباس ، پارچه مخصوص نقاشی ، (مجازی) نقاشی ، پرده نقاشی ، کف رینگ بوکس یا کشتی
canvass	جمع اوری ارا کردن ، بازاریابی کردن ، غافلگیر کردن ، ضربت ، حمله ناگهانی ، شبیخون ، برای جمع اوری اراء فعالیت کردن ، الک یا غربال کردن
cap	نعل درگاه ، چاشنی ، سرپوش ، راس ، با کلاهک پوشاندن ، پوشش دار کردن ، سلام دادن بوسیله برداشتن کلاه از سر ، سربطری یا قوطی قدرت ، توانایی ، استعداد پیشرفت ، صلاحیت ، قابلیت ، توانایی
capability	توانا ، قابل ، لایق ، با استعداد ، صلاحیتدار ، مستعد
capable	جادار ، گنجایش دار ، گشاد ، فراخ ، وسیع
capacious	باطری ، ذخیره کننده برق ، خازن ، انباره
capacitor	اهلیت ، قوه کار ، توانایی کار ، توان حیطه کار ماشین ، توانایی ، گنجایش ، صلاحیت ، استعداد ، مقام ، ظرفیت
capacity	زره و تجهیزات اسب ، مجهز کردن
caparison	بندر کیپ تاون
Cape Town	کشور کیپ ورد
Cape Verde	مویرگ ، مویی ، باریک ، ظریف ، عروق شعریه
capillary	راس المال ، گناه مستوجب اعدام ، تنخواه ، ارزش ویژه ، اساسی ، رئیسی ، ریاست مابانه عمده ، حرف بزرگ ، حرف درشت ، پایتخت ،
capital	



	سرمایه ، سرستون ، سرلوله بخاری ، فوقانی ، راسی ، مستلزم بریدن سر یا قتل ، قابل مجازات مرگ ، دارای اهمیت حیاتی ، عالی تسلیم شدن
capitulate	هوس ، تمایل فکری
caprice	هوسباز ، دمدمی مزاج ، بوالهوس
capricious	حکم توقیف ، گواهی مندرج در روی سند ، توقیف ، سرلوحه ، عنوان دادن
caption	ایرادگیر ، فریبنده ، عیب جو ، حيله گر ، وسیع
captious	شیفتن ، فریفتن ، اسیر کردن
captivate	دستگیر کردن ، اسیر ، گرفتار ، دستگیر ، شیفته ، دربند
captive	ربودن ، ضبط کردن ، کشتن ، غنیمت گرفتن ، گرفتار کردن تصرف کردن ، دستگیر کردن ، اسیر کردن ، تسخیر ، گرفتن
capture	واگن راه آهن ، ارابه جنگی ، اتومبیل ، واگن ، اطاق راه آهن ، هفت ستاره دب اکبر ، اطاق اسانسور
car	شهر کاراکاس
Caracas	پارچ؛ تنگ
carafe	کاسه سنگ پشت
carafe	قیراط، واحد وزن جواهرات، عیار
carapace	ذغال خالص ، کربن ، الماس بیفروغ
carat	لاشه ، مردار ، قالب ، اسکلت
carat	سرطان زا
carbon	برگه ، برگ ، گنجه ، کارت ویزیت ، بلیط ، مقوا ، کارت تبریک ، کارت عضویت ، ورق بازی کردن ، پنبه زنی ، ماشین پرداخت پارچه
carcass	وابسته بدل ، قلبی ، فم المعدی
carcinogenic	کاردینال ، عدد اصلی ، اعداد اصلی ، اصلی ، اساسی ، سهره کاکل قرمز امریکایی
card	مبالات ، توجه ، نگهداری ، محافظت کردن ، مراقبت ، تیمار ، پرستاری ، مواظبت ، بیم ، دلواپسی (م) غم ، پروا داشتن ، غم خوردن ، علاقمند بودن
cardiac	کج شدن
cardinal	تخصص رسته ای ، مدت خدمت دوران خدمت ، دوره زندگی ، دوره ، مسیر ، مقام یا شغل ، حرفه
care	با دقت ، با احتیاط ، مواظب ، بیمناک
careen	از روی دقت
career	نشانه " ^ " در فضای کلید کنترل، علامت [^]، هشتک
careful	کالا ، بارکشتی ، محموله دریایی ، بار
carefully	ادمک ، کاریکاتور ساختن
caret	لاشه ها ، کشتار ، قتل عام ، خونریزی ، قصابی
cargo	جسمانی ، جسمی ، نفسانی ، شهوانی
caricature	حیوان گوشتخوار
carnage	میگساری ، عیاشی
carnal	
carnivorous	
carousal	

carouse	میگساری کردن ، در مشروب افراط کردن ، عیاشی
carp	عیب جویی کردن ، از روی خرده گیری صحبت کردن ، گله کردن
carpal	وابسته به مچ ، مچی
carping	عیب جویانه
carrier	ترک بند ، متصدی حمل و نقل ، حمل کننده ، فرستنده بار ، شرکت حمل و نقل ، ناو هواپیمابر ، باربر ، نامه بر ، موج حامل ، برنامه ، حامل میکرب ، دستگاه کارپر
carrion	مردار ، لاشه ، گوشت گندیده
carry	جبران ضعف یار ، رانینگ (فوتبال امریکایی) ، گذشتن گوی از یک نقطه یا شیء ، روپوش پرچم ، تیر رسی داشتن ، تیررسی حالت دوش فنگ ، بردن ، بدوش گرفتن ، حمل کردن ، حمل و نقل کردن ، رقم نقلی
carte blanche	کارت سفید ، کاغذ سفید ، (مچ) اختیار تام ، اختیار نامحدود
cartilage	نرمه استخوان ، غضروف ، کرجن
cartographer	نقشه کش ، طراح
cartridge	فشنگ ، گلوله ، کارتریج
cascade	پی شار ، کاسکاد ، اتصال سری ، شرشره ، ابشیب ، ابشاری ، ابشار کوچک ، بشکل ابشار ریختن
case	روکش کردن ، پوشانیدن ، پوشش ، موضوع ، جعبه محتوی باروت و فشنگ و غیره قابل انعطاف بودن کمان ، حق تقدم در تیراندازی انداختن قلاب به اب ، محل ماهیگیری سگان بدنبال شکار ، جعبه مقوایی یا چوبی جهت بسته بندی و حمل کالا ، کیف ، چمدان ، مورد ، غلاف ، محاکمه ، مسئله ، غلاف پرچم ، سرگذشت ، پوسته ، قالب ، قاب ، جا ، حالت ، وضعیت ، موقعیت ، اتفاق ، دعوی ، مرافعه ، قضیه ، در صندوق یاجعبه گذاشتن ، جلدکردن ، پوشاندن
cash	نقد کردن ، پول رایج ، چک ، حواله پستی ، اسکناس ، نقدی ، پول نقد ، وصول کردن ، نقدکردن ، دریافت کردن ، صندوق پول ، پول خرد
cast	جاری کردن ، ریخته گری ، فلز فشرده ، فشرده کردن فلزات ، در قالب قرار دادن ، بشکل درآوردن ، انداختن ، طرح کردن ، معین کردن (رل بازیگر) ، پخش کردن (رل میان بازیگران) ، پراکندن ، ریختن بطور اسم صدر) ، مهره ریزی ، طاس اندازی ، قالب ، طرح ، گچ گیری ، افکندن
castanets	(موسیقی) قاشقک ، یک نوع الت موسیقی
caste	طبقه منفصل ، طبقه ، صنف ، قبیله ، طبقات مختلف مردم هند
castigate	تنبیه کردن ، شدیداً انتقاد کردن
castigation	مجازات ، تنبیه
casual	اتفاقی ، غیر مهم ، غیر جدی
casualty	صدمه ، خسارت ، تلفات و ضایعات ، تلفات ، تصادفات
casuistry	سوقسطایی ، استدلال غلط و غیر منطقی ، سفسطه
cat	گربه ، شلاق زدن ، قی کردن ، شلاق لنگر برداشتن
cataclysm	سیل بزرگ ، طوفان ، تحولات ناگهانی و عمده
catalogue	لیست قطعات ، کاتالوگ ، کتاب فهرست ، فهرست کردن
catalyst	عامل فعل و انفعال اجسام شیمیایی در اثر مجاورت ، (مجازی) تشکیلات دهنده ، سازمان دهنده ، فروگشا

catapult	فلاخن ، سنگ قلاب ، سنگ انداز ، هر جسمی که دارای خاصیت فنری بوده و برای پرتاب اجسام بکار میرود ، منجنیق انداختن ، بامجنیق پرت کردن ، منجنیق
cataract	ابشار بزرگ ، (پزشکی) اب مروارید ، اب آوردن (چشم) -
catastrophe	عاقبت داستان ، مصیبت ، بلای ناگهانی ، فاجعه
catcall	صدای سوت ، جیغ ، سوت (مخصوصا در نمایش که نشانه نارضایتی مردم است)
catch	بل گیری ، رسیدن به نفر جلو ، کشتی کج ، بازی دستش ده ، بل گرفتن دخول پارو در اب ، مانور دادن روی موج و رانده شدن موج سوار بطرف ساحل ، نیروی اولیه بازوی شناگر در شروع حرکت ماهی گرفتن ، از هوا گرفتن ، بدست آوردن ، جلب کردن ، درک کردن ، فهمیدن ، دچار شدن به ، عمل گرفتن ، اخذ ، دستگیره ، لغت چشمگیر ، شعار
catechism	پرسش نامه مذهبی ، کتاب سوال و جواب دینی ، تعلیم و دستور مذهبی
categorical	صریح ، قاطع ، حتمی ، جزمی ، قیاسی ، قطعی ، (منطق) مطلق ، بی قید ، بی شرط
category	نوع ، قلم ، جنس ، طبقه اجناس ، طبقه افراد ، اقلام اماد ، دسته ، زمره ، طبقه ، مقوله منطقی ، رده
caterwaul	جیغ کشیدن (مانند گربه) ، صدای شیون گربه
catharsis	پالایش ، روانپاکسازی ، تطهیر ، تصفیه و تزکیه نفس بوسیله هنر
cathartic	مسهل ، تصفیه کننده ، روانپاکساز
cathode	کاتد ، الکتروود منفی ، قطب منفی
catholic	جامع ، بلند نظر ، ازاده ، عضو کلیسای کاتولیک
catholicism	اصول مذهب کاتولیکی
catholicity	ازادگی ، ازادی فکر ، نظر بلندی
cat-o-nine-tails	تازیانه نه تسمه ای
caucus	انجمن حزبی ، کمیته های پارلمانی ، نمایندگان حزب کارگر در پارلمان یا انجمن
cauldron	پاتیل ، دیگ
caulk	شکاف وسوراخ چیزی را گرفتن ، بتونه گیری کردن ، درز گرفتن ، اب بندی کردن
causal	علی ، سببی ، علتی ، بیان کننده علت ، مبنی بر سبب
cause	باعث ، داعی ، علت ، موجب ، انگیزه ، هدف ، (حقوق) مراغه ، موضوع منازع فیه ، نهضت ، جنبش ، سبب شدن ، واداشتن ، ایجاد کردن (غالبا با مصدر)
caustic	نیشدار ، تند ، تیز ، هجو امیز ، سوزش اور
cauterize	داغ کردن ، داغ زدن ، سوزاندن
cavalcade	دسته اسب سواران ، سواری ، گردش سواره
cavalier	سرباز سوار ، سوار نظام ، اسب سوار ، شوالیه
caveat	اخطار ، آگهی ، پیش بینی احتیاطی
cavil	خرده گیری کردن ، عیب جویی کردن ، خرده گیری ، عیب جویی
cavity	فضای مجوف ، مفر ماسوره ، کاواک ، گودال ، حفره ، کرم خوردگی دندان

cavort	جست و خیز کردن ، رقاصی کردن
Cayman Islands	جزایر کیمن
cede	واگذار کردن ، تسلیم کردن ، صرفنظر کردن از
ceiling	اوج طیاره ، سقف پرواز ، تارک (در از مونها) ، پوشش یا اندود داخلی سقف ، حد پرواز
celebrate	جشن گرفتن ، عیدگرفتن ، ایین (جشن یا عیدی را) نگاه داشتن ، تقدیس کردن ، تجلیل کردن
celebrated	مشهور ، مجلل
celebration	برگزاری جشن ، تجلیل
celebrity	شهرت ، شخص نامدار
celerity	سرعت فاز ، سرعت ، تندى ، فرزی ، چابکی
celestial	نجومی ، الهی ، علوی ، اسمانی ، سماوی
celibate	بی جفت ، عذب ، مجرد ، شخص بی جفت
cell	سل ، ظرف نمونه ، زندان انفرادی ، باطری ، پیل ، زندان تکی ، سلول یکنفری ، حفره ، سلول ، یاخته
cell body	جسم یاخته
cell membrane	میتوکندری
ensor	مامور سانسور ، بازرس مطبوعات و نمایشها
ensorious	خرده گیر ، عیب جو یانه
ensurable	انتقاد امیز ، قابل توبیخ و سرزنش
ensure	انتقاد ، سرزنش ، سرزنش کردن
ensus	امارگیری ، سرشماری ، امار ، احصائیه ، ممیزی مالیاتی
centaur	حیوان افسانه ای با بالاتنه انسان و پایین تنه اسب ، قنطورس
centenary	صدساله ، جشن یا یادبود صد ساله ، سده
center	متمرکز کردن ، کانونی کردن ، تمرکز یافتن مرکز ، متمرکز ، نقطه اتکاء ، کیان ، مجمع ، میان ، وسط و نقطه مرکزی ، در مرکز قرار گرفتن ، تمرکز یافتن
centigrade	سانتیگراد ، صدبخشی
centiliter	یک صدم لیتر ، یک سانتی متر مکعب
centilitre	سانتیلیتر
centimeter	سانتی متر
centimetre	یکصدم متر
central	تلفن چی مرکزی ، مرکزی
Central African Republic	جمهوری آفریقای مرکزی
centrifugal	گریز از مرکزی ، گریزنده از مرکز ، فرار از مرکز
centrifuge	ماشین کره گیری ، تفکیک کردن
centripetal	مایل به مرکز

centurion	(روم قدیم) رئیس دسته صد نفر ، یوزباشی
century	عده نظامی صد نفری ، گروهان صد نفری (قدیمی) ، سده ، قرن
cereal	غله ، گیاهان گندمی ، حبوبات ، غذایی که از غلات تهیه شده و با شیر بعنوان صبحانه مصرف میشود
cerebella	مخچه ، مخ کوچک ، پس مخ
cerebellum	مخچه ، مخ کوچک ، پس مخ
cerebral	مخی ، دماغی ، مغزی ، فکری
cerebration	فعالیت مغزی ، بکاربردن مغز ، تفکر
cerebrum	مغز پیشین ، مغز کله
ceremonial	مربوط به جشن ، تشریفات ، تشریفات ، اداب
ceremonious	پای بند تشریفات و تعارف ، رسمی
ceremony	مراسم نظامی (سان و رژه یا مراسم تحلیف) ، تشریفات ، جشن ، مراسم
certain	مسلم ، محقق ، یقین ، معین ، برخی
certainly	همانا ، حتما ، مطمئنا
certitude	اطمینان ، یقین ، دقت
cessation	تعطیل ، خاتمه دادن ، قطع کردن ، مهلت ، ایست ، توقف ، انقطاع ، پایان
cession	واگذاری ، نقل و انتقال ، انتقال قرض یا دین
Chad	چاد ، خرده کاغذ
Chadian	اهل چاد
chafe	مالش دادن ، خراشیدن ، ساییدن ، بوسیله اصطکاک گرم کردن ، (مچ) به هیجان آوردن ، اوقات تلخی کردن به ، عصبانیت ، ساییدگی ، پوست رفتگی
chafed	پوست رفته ، ساییده (شده)
chaff	کاه ، پوشال ، پوسته ، سبوس ، (مجازی) چیز کم بها یا بی اهمیت
chaffing	پرز شدن - پوسته شدن - زیر و خشن شدن - خراشیده شدن
chagrin	ازردگی ، غم و غصه ، اندوه ، الم ، تنگدلی ، اندوهگین کردن ، ازرده کردن
chain	زنجیر ۱۹ متری برای اندازه گیری خط پیشروی (فوتبال امریکایی) ، سلسله کوه ، سری عکسهای یک منطقه ، سلسله سلسله مراتب ، زنجیر ، کند و زنجیر ، حلقه ، (مجازی) رشته ، سلسله
chair	خرک (ارماتوربندی) ، مقرر ، کرسی استادی در دانشگاه ، برکرسی یا صندلی نشاندن
chairman	رئیس جلسه ، مدیر ، فرنشین ، رئیس ، ریاست کردن ، اداره کردن
chalice	جام باده ، (در عشاء ربانی) ، جام ، پیاله ، کاسه
challenge	چالش ، بمبارزه طلبیدن ، رقابت کردن ، سرپیچی کردن ، سرتافتن ، متهم کردن ، طلب حق ، گردن کشی ، دعوت بجنگ
chamber	طاق خرج ، خزانه لوله ، تالار ، اتاق خواب ، خوابگاه ، حجره ، خان(تفنگ) ، فشنگ خور یا خزانه(در ششلول) ، (در جمع) دفترکار ، اپارتمان ، در طاق قرار دادن ، جا دادن
chameleon	حرباء ، سوسمار کوچک ، ادم متلون المزاج و دمدمی
champion	پهلوان ، قهرمان ، مبارزه ، دفاع کردن از ، پشتیبانی کردن

championship	پهلوانی ، مسابقه قهرمانی
chance	احتمال ، تصادفی (در امار) ، بخت ، تصادف ، شانس ، فرصت ، مجال ، اتفاقی ، اتفاق افتادن
chancery	مقام یا وظیفه صدارت عظمی ، (انگلیس) مقام وزارت دارایی ، دفتر مهرداد سلطنتی
change	تعویض ، تبدیل ، تغییر دادن ، دگرگون کردن یا شدن ، دگرگونی ، پول خرد ، مبادله ، عوض کردن ، تغییر دادن ، معاوضه کردن ، خرد کردن (پول) ، تغییر کردن ، عوض شدن
changing	در حال تغییر
channel	ابروی پهن ، شیار درآوردن ، کانال ساختن ، کانال تلویزیون ، روگه شیار ، ناودان ، تنگه ، باب ، ابراه ، ابرو ، سلسله مراتب ، تعویض محل خدمت مسیر انجام کار ، رده ، راه ابی ، چانل بی سیم ، ابراهه ، مجرای ابگذری ، شیاردار کردن ، دریا ، کندن (مجرا یا راه) ، (مج درجمع) هرگونه نقل و انتقال چیز یا اندیشه و نظر و غیره ، ترعه ، مجرا ، کانال ، خط مشی
chaos	هرج و مرج ، بی نظمی کامل ، شلوغی ، آشفتگی
chaotic	پر هرج و مرج ، بی نظم
chapter	فصل (کتاب) ، شعبه ، قسمت ، باب
character	نویسه ، علامت ، صفت اختصاصی ، صفت ، عدد صحیح ، مونه ، منش ، خیم ، نهاد ، سیرت ، صفات ممتازه ، هر نوع حروف نوشتنی و چاپی ، خط ، رقم ، شخصیت های نمایش یا داستان ، نوشتن ، مجسم کردن ، شخصیت ، دخشه
characteristic	صفت اختصاصی یا ممیز ، نشان ویژه علامت مشخصه ، منشی ، خیمی ، نهادی ، نهادین ، منش نما ، نشان ویژه ، صفت ممیزه ، مشخصات ، مشخصه
characterize	منش نمایی کردن ، توصیف کردن ، مشخص کردن ، منقوش کردن
charge	بار کردن ، شارژ کردن ، شارژ ، عهده و تعهد و الزامی که بر شخص باشد حقی که در مورد ملکی وجود داشته باشد خطابه ای که رئیس محکمه پس از ختم دادرسی خطاب به هیات منصفه ایراد و ضمن خلاصه کردن شهادتهای داده شده ، خطای حمله ، متهم کردن ، خرج منفجره ، پر کردن (جنگ افزار) ، تصدی ، عهده داری ، حمله ، اتهام ، هزینه ، وزن ، مسئولیت ، گماشتن ، عهده دار کردن ، زیر بار کشیدن ، متهم ساختن ، مطالبه بها ، پرکردن (باطری و تفنگ) ، موردحمایت عطیه الهی ، جذب روحانی ، گیرایی ، گیرش ، فره
charisma	دستگیری ، صدقه ، خیرات ، نیکوکاری
charity	ادم حقه باز ، شارلاتان ، ادم زبان باز
charlatan	کاغذ ، نوار ، تابلو نمودار ، نقشه (ی دریایی) ، ترسیمه ، چارت ، طرح طرح تیر ، نمودار ، جدول (اطلاعات) ، گرافیک ، ترسیم اماری ، بر روی نقشه نشان دادن ، کشیدن ، طرح کردن ، نگاره
chart	عزیز ، محبوب ، با احتیاط و دقیق ، محتاط ، کمرو
chary	پایه چرخش ، تعقیب کردن ، دنبال کردن ، شکار کردن ، واداربه فرار کردن ، راندن و اخراج کردن (با away و out و off) ، تعقیب ، مسابقه ، شکار
chase	رخنه ، شکاف ، وقفه ، (مجازی) فرق بسیار ، پرتگاه عظیم
chasm	شاسی اتومیل ، اسکلت ، کالبد
chassis	عفیف ، پاکدامن ، خالص و مهذب
chaste	

chasten	تصفیه و تزکیه کردن
chastise	تنبیه کردن ، توبیخ و ملامت کردن
chastity	عفت و عصمت ، پاکدامنی ، نجابت
chateau	کاخ دوره ملوک الطوائفی ، دژ ، قلعه ، قصر بیلاقی
chattel	کالا ، مال منقول ، دارائی منقول
chauvinist	میهن پرست متعصب
cheap	ارزان ، جنس پست ، کم ارزش ، پست
check	امتحان کردن بازرسی ، منع ، و شدن بوی شکار ، کم یا متوقف کردن سرعت بدن (ترامپولین) ، بازرسی کردن ، بازدید کردن ، رسیدگی کردن سر زدن ، بازداشت کردن ، دریچه تنظیم ، جلوگیری کردن از ، ممانعت کردن ، سرزنش کردن ، رسیدگی کردن ، مقابله کردن ، مقابله ، بررسی کردن ، تطبیق کردن ، نشان گذاردن ، چک بانک
checkered	راه راه ، خانه خانه
checkup	بازرسی کلی ، معاینه عمومی
cheek	گونه ، لب
cheese	پنیر
chef	سراشپز
chemical	ماده شیمیایی ، شیمیایی ، کیمیایی
cherish	گرامی داشتن ، تسلی دادن
cherubic	کروبی
chest	صندوق ، یخدان ، جعبه ، تابوت ، خزانه داری ، قفسه سینه
Chicago	شیکاگو
chicanery	حیله بازی ، ضد و نقیض گویی ، مغالطه
chicken	جوجه مرغ ، پرنده کوچک ، بچه ، مرد جوان ، نازآمده ، (زبان عامیانه) ترسو ، کمرو
chide	سرزنش کردن ، گله کردن از ، غرغر کردن
chief	رئیس ، سر ، پیشرو ، قائد ، سالار ، فرمانده ، عمده ، مهم
chiffon	تورنازک ، نوعی پارچه ابریشمی ، نوعی کیک
child	ولد ، بچه ، کودک ، طفل ، فرزند
childhood	بچگی ، طفولیت ، کودکی ، خردی
childish	بچگانه
Chile	شیلی ، دارفلفل ، برباس ، گردفلفل ، خوراک لوبیای پر ادویه
Chilean	شیلیایی
chimaera	جانوری که سرشیر و بدن ببر و دم مار داشته است ، (مجازی) خیال واهی
chimera	جانوری که سرشیر و بدن ببر و دم مار داشته است ، (مجازی) خیال واهی
chimerical	واهی ، خیالی ، ذوقی ، هوس باز ، هوس امیز ، دمدمی
chin	زنخدان ، زیرچانه نگهداشتن(ویولون)

China	کشور چین ، ظروف چینی
Chinese	چینی ها (در جمع و مفرد) ، زبان چینی
chip	خرده چوب ، پریدگی فلز ، لب پریده کردن یا شدن ، ژتن ، ریزه ، تراشه ، مهره ای که در بازی نشان برد و باخت است ، ژتون ، ورقه شدن ، رنده کردن ، (بصورت جمع) سیب زمینی سرخ کرده
chisel	قلم درز ، با اسکنه تراشیدن
chivalrous	دلیرانه ، جوانمرد ، بلند همت
chivalry	سلحشوری ، دلیری ، جوانمردی ، فتوت ، تعارف
chocolate	شوکولات ، شوکولاتی ، کاکائو
choice	گزینه ، پسند ، انتخاب ، چیز نخبه ، برگزیده ، منتخب
cholera	وبا
choleric	سودایی مزاج ، عصبانی
cholesterol	ماده بفرمول (C27 H45 OH) موجد تصلب شرائین)
choose	گزیدن ، انتخاب کردن ، خواستن ، پسندیدن
choral	وابسته بدسته سرودخوانان ، وابسته به اواز دسته جمعی
choreography	رقص ارایی ، هنر رقص ، رقص مخصوصا در تئاتر و غیره
chortle	صدای خورخور یا خنده ، سرود و تسبیح خواندن ، مناجات کردن ، صدای خرخر کردن ، صدای خرناس کردن ، خندیدن
christ	مسیح ، عیسی
christen	نام گذاری کردن (هنگام تعمید) ، تعمید دادن
christendom	عالم مسیحیت ، جامعه مسیحیت
Christian	مسیحی
Christmas	عید میلاد مسیح ، عید نوئل
Christmas Island	جزیره کریسمس
chromatic	رنگی ، پر رنگ ، تصادفی ، اتفاقی
chronic	دیرینه ، مزمن ، سخت ، شدید ، گرانرو
chronicle	شرح وقایع بترتیب تاریخ ، تاریخچه
chronology	وقایع نگاری ، شرح وقایع بترتیب زمانی ، علم ترتیب تاریخ ، گاه شناسی ، تاریخ شماری ، جدول یا شرح وقایع یا تاریخ های وابسته بانها
chronometer	کرونومتر ، ساعت شمار دقیق ، زمان سنج ، گاه شمار ، کرونومتر ، وقت نگار ، گاه نگار
church	کلیسایی ، در کلیسامر اسم مذهبی بجا آوردن
churlish	خشن ، زمخت
churlishness	بی ادبی ، تند خوئی
cigaret	سیگارت
cigarette	سیگارت ، سیگار
ciliated	مودار ، ریشه دار
cipher	صفر زنی ، عدد صفر ، حروف یا مهر رمزی ، حساب کردن (بارقام) ، صفر گذاردن ، برمز در آوردن ، صدر ، سری کردن



circle	دویدن در مسیر منحنی ، محیط دایره ، محفل ، حوزه ، قلمرو ، دورزدن ، مدور ساختن ، دور (چیزی را) گرفتن ، احاطه کردن
circlet	حلقه زریاگوهر ، انگشتری ، تشکیل دایره کوچک دادن ، دایره وار حرکت کردن
circuitous	غیرمستقیم
circulate	دایر کردن ، منتشر کردن ، انتشار دادن ، رواج دادن ، بخشنامه کردن ، بدور محور گشتن ، گردش کردن ، به گردش در آوردن ، منتشر شدن
circulation	مسیر گردش ، انتشار جریان ، پول در جریان ، چرخش ، گردش ، انتشار ، جریان ، دوران خون ، رواج ، پول رایج ، تیراژ
circulatory system	دستگاه گردش خون
circumference	دور ، محیط دایره ، پیرامون
circumlocution	طول و تفصیل در کلام ، بیان غیر مستقیم
circumnavigate	دورتادورگیتی یا اقلیمی کشتی رانی کردن ، زمین را دورزدن ، پیرامون پیمودن
circumscribe	نوشتن در دور ، محدود و مشخص کردن
circumspect	بالاحتیاط ، ملاحظه کار ، مال اندیش ، باتدبیر
circumstance	چگونگی ، شرح ، تفصیل ، رویداد ، امر ، پیشامد ، (در جمع) شرایط محیط ، اهمیت
circumvent	باحیله پیش دستی کردن ، گیر انداختن
cistern	حوضچه آرامش ، اب انبار ، مخزن اب ، قدح بزرگ مسی ، منبع
citadel	پاسگاه ، پایگاه ، مستحکم ارگ ، ارک ، دژ ، قلعه نظامی ، سنگر
cite	ایراد کردن ، احضار کردن ، اخطار کردن ، ذکر کردن ، اتخاذ سند کردن ، گفتن
citizen	بومی ، تابع ، رعیت ، تبعه یک کشور ، شهروند
citizenry	شهروندان ، ساکنین ، مردم ، تبعیت
city	شهر
civil	داخلی ، کشوری ، غیر نظامی ، شخصی ، شهری ، غیر نظامی ، مدنی
civilian	شخصی ، شخص غیر نظامی ، غیر نظامی
claim	خواسته ، مدعی به ، مطالبات ادعا کردن ، درخواست ، طلب ، ادعای خسارت کردن ، دادخواست ، دعوی ، مطالبه ، ادعا کردن
claimant	دادخواه ، شاکی ، طلب کننده ، مدعی ، مطالبه کننده
clairvoyance	غیب بینی ، روشن بینی ، بصیرت
clairvoyant	روشن بین ، نهان بین
clamber	بادست و پا بالا رفتن ، بسختی بالا رفتن
clamor	بانگ ، غوغا ، سروصدا ، غریو کشیدن ، مصرانه تقاضا کردن
clamorous	مصر ، خروشان ، پرخروش ، جیغ و دادکن ، پرسروصدا
clan	خاندان ، خانواده ، طایفه ، قبیله ، دسته
clandestine	سازمان پنهانی ، سازمان زیرزمینی نهضت زیرزمینی ، مخفی ، غیرمشروع ، زیرجلی
clangor	جرنگ جرنج ، طنین ناقوس ها

clangour	جرنگ جرنگ ، طنین ناقوس ها
clapper	زبان زنگ ، کف زننده
claque	دسته ای که (در نمایشگاه) پول گرفته اند دست بزنند
clarification	توضیح ، روشنی ، وضوح
clarify	تصفیه شدن ، صاف کردن یا شدن ، روشن کردن ، واضح کردن ، توضیح دادن
clarion	شیپور بلند ، شیپورتیز ، شیپور
clasp	گره فلزی ، چفت ، گیره قزن قفلی ، جفت چپراست ، قلاب ، دراغوش گرفتن ، بستن
class	ردیف ، گروه وزنی ، دانشپایه ، قشر ، کلاس ، دسته ، زمهره ، جور ، نوع ، طبقه بندی کردن ، رده ، هماموزگان ، رسته ، گروه
classic	مسابقه های سنتی سالانه ، مطابق بهترین نمونه ، ادبیات باستانی یونان و روم ، باستانی ، مربوط به نویسندگان قدیم لاتین و یونان
classification	طبقه بندی (اسناد) ، طبقه بندی پیام ، عمل دسته بندی ، طبقه بندی ، رده بندی
classify	رده بندی کردن ، دسته بندی کردن ، طبقه بندی کردن
classroom	آموزگاه ، کلاس درس
claustrophobia	تنگنا ترس ، (پزشکی) مرض ترس از فضای تنگ و محصور
clavicle	ترقوه ، چنبر
clean	ساده ، بی قید و شرط ، تمیز کردن ، حرکت بدون نقص ، شکل مناسب اتومبیل از لحاظ مقاومت هوا دو ضرب (وزنه برداری) ، بدون قید و شرط ، خالص ، پاکیزه ، نظیف ، طاهر ، عفیف ، تمیز کردن ، پاک کردن ، درست کردن ، زدودن
clear	اشکار ، زلال ، صریح ، شفاف ، زدودن ، ترخیص کردن ، روشن کردن ، واضح کردن ، توضیح دادن ، صاف کردن ، تبرئه کردن ، فهماندن ، ترخیص کردن از گمرک ، بطور واضح ، درست ، رفع خطر ، پیام کشف روشن کردن
clearance	فضای بازی ، هوا ، تصفیه ، تهاتر ، ترخیص گمرکی ، تعیین صلاحیت کردن ، پاک سازی تایید صلاحیت ، تخلیه کردن ، اجازه ترخیص اجازه نامه ، تسویه حساب ، واریز حساب فاصله ازاد ، تولاتس ، برداشتن مانع ، گواهینامه یا کاغذ دال بر پاکی و بی عیبی ، ترخیص کالا از گمرک ، اختیار ، اجازه ، زدودگی
clearly	واضحا" ، اشکارا
cleave	جدا کردن ، شکستن ، ورامدن ، چسبیدن ، پیوستن ، تقسیم شدن ، شکافتن سلول
cleft	چنگال ، شکاف دار ، ترک خورده
clemency	تخفیف ، بخشش ، بخشاینده ، رحم ، اعتدال عناصر
clement	بخشاینده ، رؤف ، رحیم ، مهربان ، رحمان ، ملایم
clench	پرچ کردن ، گره کردن
clergy	مردروحانی ، کاتوزی ، روحانیون ، دین یار
clew	کنج چپ (بادبان) ، گلوله کردن ، بشکل کلاف یا گلوله نخ درامدن ، گلوله نخ ، گره ، گوی
cliche	کلمه مبتذل
client	ایستگاه پردازشگر ، موکل ، مشتری ، ارباب رجوع

clientele	ارباب رجوع ، مشتریان ، پیروان ، موکلین
climactic	اوجی ، باوج رسیده
climate	اب و هوا ، ناحیه ، اقلیم ، جو ، اب و هوا
climb	بالا کشیدن ، بالا رفتن ، صعود کردن ، ترقی کردن
clime	سرزمین ، اب و هوا
cling	صدای جرینگ (مثل صدای افتادن پول خرد) چسبیدن ، پیوستن ، (مجازی) وفادار بودن
clinic	درمانگاه ، بالین ، مطب ، بیمارستان
clinical	بالینی
clip	مفصل کابل ، ترمینال باطری بست ، سد کردن راه حریف از پشت با انداختن خود به زمین (فوتبال امریکایی) ، قلاب نوار ، بست ، برش ، موزنی ، پشم چینی ، کوتاه کردن ، شانه فشنگ ، گیره کاغذ ، گیره یاپنس ، چیدن ، بغل گرفتن ، محکم گرفتن
clique	جرگه ، دسته ، گروه ، محفل
clock	زمان سنج ، ساعت ورزشگاه ، زمان سنج ، تپش زمان سنجی ، سنجیدن با ساعت
cloister	راهرو سرپوشیده ، اطاق یا سلول راهبان و تارکان دنیا ، ایوان ، دیر ، گوشه نشینی کردن ، درصومعه گذاشتن
close	نزدیک بهم ، نزدیک شدن به فورواردها ، نزدیک به ناو ، نزدیک شدن ، احاطه کردن نزدیک ، جای محصور ، چهاردیواری ، محوطه ، انتها ، پایان ، ایست ، توقف ، تنگ ، بن بست ، نزدیک ، بستن ، منعقد کردن ، مسدود کردن ، محصور کردن
close-hauled	پیشروی قایق در مقابل باد
closely	بدقت
clot	توده ، لخته خون ، دلمه شدن ، لخته شدن (خون)
clothes	جامه لباس ، ملبوس ، رخت
clothier	پوشاک فروش ، لباس فروش
clothing	روکش ، گونی پیچ ، پوشاک ، لباس
cloture	کفایت مذاکرات (در مجلس شورا) ، رای به کفایت مذاکرات دادن
cloud	لکه ، تیره شدن ، توده ابرومه ، توده انبوه ، تیره وگرفته ، ابری شدن ، سایه افکن شدن
clout	زدن ، وصله کردن ، چرم یا پارچه مندرس ، پارچه کهنه ، کهنه
clay	سیر کردن ، بی رغبت کردن ، بی میل شدن
club	چماق ، گرز ، (درورق) خال گشنیز ، خاج ، کانون ، مجمع ، چماق زدن ، تشکیل باشگاه یا انجمن دادن
clue	کلید ، راهنما ، اثر ، نشان ، مدرک ، گلوله کردن ، بشکل کلاف یا گلوله نخ درامدن ، گلوله نخ ، گره ، گوی
clump	گیره ، گل میخ ، قیه ، دسته ، خوشه ، ضربه سنگین ، مشت ، انبوه کردن
clumsy	بدترکیب ، زمخت ، خام دست ، نازموده
cluster	کلاستر ، لوستر چند شاخه شمش ، خوشه مین ، خوشه ای ، گروه ، سنبله ، دسته کردن ، جمع کردن ، خوشه کردن
clustering	دسته بندی ، خوشه‌بندی

coach	واگن راه آهن ، کالسکه ، واگن راه آهن ، مربی ورزش ، رهبری
coagulant	عملیات ورزشی را کردن ، معلمی کردن ماده هم‌آوری، ماده منعقد کننده
coagulate	بستن ، دلمه کردن ، لخته شدن (خون)
coal	زغال سنگ ، زغال کردن
coalesce	بهم آمیختن ، یکی شدن ، منعقد شدن ، ائتلاف کردن
coalescence	بهم آمیختگی ، انعقاد
coalition	در ارتباطات بین المللی این کلمه به تجمع چند دولت به منظور وصول به هدف مشترک ، ائتلاف ، پیوستگی ، اتحاد موقتی
coast	ساحل ، دریاکنار ، سریدن ، سرازیر رفتن
coat	لایه (ی رنگ) ، پوشش ، کت ، نیمتنه ، پوشاندن ، روکش کردن ، اندودن
cobbler	پینه دوز
cochlea	صدف گوش ، حلزون گوش ، پلکان پرپیچ و خم ، پیچ و خم
Cocos (Keeling) Islands	جزایر کوکوس (کیلینگ)
coda	قطعه اخریک اهنگ
coddle	نیم پز کردن ، اهسته جوشاندن یا پختن ، بادقت زیاد بکاری دست زدن ، نازپرورده کردن ، نوازش کردن
code	دستورالعمل ها ، علامت ، نشانه قراردادی ، قانون قاعده ، مقرر ، کد ، رمز کردن ، نظام نامه ، رمزی کردن ، برنامه ، دستورالعملها ، بصورت رمز درآوردن ، مجموعه قانون تهیه کردن
codicil	مکمل وصیتنامه
codify	قطعه اخریک اهنگ
coerce	بزور وادار کردن ، ناگزیر کردن
coercion	تحمیل ، اضطرار ، تهدید و اجبار
coercive	از روی کره و اجبار ، اجباری ، قهری
coeval	هم سال ، هم تاریخ
coffee	قهوه، درخت قهوه
coffer	صندوق ، خزانه وجوه
cog	شمش ساختن ، پیش نورد کردن ، دنده چرخ ، دندانه دار کردن ، حقه بازی ، طاس گرفتن (درتخته نرد)
cogent	متقاعد کننده ، دارای قدرت وزور
cogitate	اندیشه کردن ، در عالم فکر فرورفتن
cognate	همجنس ، واژه هم ریشه
cognitive	وابسته بدانش یا آگاهی ، دانستنی ، شناسنده
cognizance	اخطار قانونی ، اخطار رسمی ، معرفت ، ادراک ، شناسایی ، آگاهی ، تصدیق ضمنی
cognizant	آگاه ، باخبر
cohabit	باهم زندگی کردن (زن و مرد) ، رابطه جنسی داشتن

cohere	چسبیدن ، رابطه خویشی داشتن
coherent	چسبیده ، مربوط ، دارای ارتباط یا نتیجه منطقی ، منسجم
cohesion	همدوسش ، همچسبی ، پیوستگی ، چسبندگی ، هم بستگی ، جاذبه مولکولی
cohesive	چسباننده ، چسبناک
cohort	گروه ، پیرو ، طرفدار ، همکار
coiffure	ارایش مو ، مردی که سلمانی زنانه باشد
coin	سکه زدن ، اختراع و ابداع کردن
coincide	همزمان بودن ، باهم رویدادن ، منطبق شدن ، در یک زمان اتفاق افتادن
coincidence	تطبیق ، هم ایندی ، تصادف ، توافق ، اقتران ، انطباق ، همرویداد
coincident	همرویده ، واقع شونده در یک وقت ، منطبق ، متلاقی
colander	کفگیر ، صافی
cold	سرماخوردگی ، زکام ، سردشدن یا کردن ، کلوخه
cold blood	خون سردی
collaborate	همدستی کردن ، باهم کار کردن ، تشریک مساعی
collage	اختلاط رنگهای مختلف در سطح پرده نقاشی ، هنر اختلاط رنگها
collapse	رمبش ، فروریختگی ، فروپاشی ، فروریختن ، متلاشی شدن ، دچار سقوط و اضمحلال شدن ، غش کردن ، اوار فرو ریختنی ، له شدنی ، تا شو
collate	مقابله کردن ، مرتب کردن ، به هم مرتبط کردن امور ، تلفیق ، مقابله و تطبیق کردن
collateral	وجه التزام ، عین مرهونه ، در مجاورت هم ، همسایه ، هم بر ، پهلو به پهلو ، متوازی ، تضمین ، (آمریکایی) وثیقه
collation	مقابله ، مقایسه ، تطبیق دستخط ها
colleague	هم کار ، هم قطار
collect	وصل کردن ، جمع شدن ، گرد آوردن ، جمع اوری کردن ، جمع کردن ، وصول کردن
collection	جمع اوری اخبار ، دریافت ، جمع اوری ، وصول ، گردآوری ، گرداورد ، کلکسیون ، اجتماع ، مجموعه
collective	دسته جمعی ، مشترک ، عمومی ، بهم پیوسته ، انبوه ، اشتراکی ، اجتماعی ، جمعی
collector	کلکتور ، راه اب زهکش ، کولکتور ، جاروی الکتریکی ، تحصیلدار ، جمع کننده ، فراهم آورنده ، گرد آورنده
college	کالج ، دانشگاه
collegian	عضو دانشکده ، دانشجو
collide	تصادف کردن ، تصادم کردن ، بهم خوردن
collier	ذغال سنگ ، کشتی ، ذغال گیری
collision	ضربه ، تصادف ، برخورد کردن ، تصادم ، برخورد
colloquial	گفتگویی ، محاوره ای ، مصطلح ، اصطلاحی
colloquialism	عبارت مصطلح ، جمله مرسوم در گفتگو

colloquy	گفتگو ، صحبت ، محاوره
collusion	ساخت و پاخت ، توافق میان فروشندگان یک کالا (یا کالاها) ، ساخت و پاخت ، تبانی ، سازش ، هم نیرنگ ، بست و بند
Colombia	کلمبیا
Colombian	کلمبیایی
colon	کلن ، نشان دو نقطه ، دو نقطه یعنی این علامت: ، روده بزرگ ، قولون ، معاء غلاظ ، ستون روده
colonial	مستعمراتی
color	کیفیت ، رنگ زدن ، پرچم یکان یا جنگی ، فام ، بشره ، تغییر رنگ دادن ، رنگ کردن ، ملون کردن
color-blind	رنگ کور ، فاقد حساسیت نسبت برنگ
colossal	بسیار بزرگ ، عظیم الجثه
colossus	عظیم الجثه ، چیز غول پیکر وگنده
column	استاتور ، ردیف کشتیهای مسافربری که به دنبال هم حرکت می کنند ، ستون روزنامه ، ستون نظامی ، ردیف ، صف ستون راهپیمایی یا موتوری ، ستون ، پایه ، رکن
comatose	اغماء ، بیهوش ، بیهوش
combatant	یکان رزمنده ، جنگ کننده ، جنگی ، مبارزه طلب
combination	ترکیب (ترکیبیات) ، همگیری ، فراهمی ، تألیف ، ائتلاف ، همآوند ، ترکیبات
combine	با هم پیوستن ، ملحق شدن ، متحد شدن ، امیختن (شیمی) ترکیب شدن ، ترکیب کردن ، ماشین درو و خرمن کوبی ، کمباین
combustible	سوختنی ، قابل اشتعال ، قابل احتراق ، قابل سوزش ، سوزا ، احتراق پذیر ، قابل تحریک وبرانگیختنی
combustion	سوختن ، سوخت ، اشتعال ، احتراق
come	رخ دادن ، آمدن ، رسیدن
comedy	نمایش خنده دار ، شاد نمایش ، کمدی
comeliness	خوبرویی ، خوش منظری
comely	خوبرو ، خوش آیند ، خوش منظر
comestible	خوردنی ، خوراکی (در جمع) ، قابل خوردن
comeuppance	توبیخ بیجا ، مزد عمل بد
comfort	راحت ، اسودگی ، مایه تسلی ، دلداری دادن (به) ، اسایش دادن
comfortable	راحت
comical	خنده آور ، مضحک ، عجب ، شگفت انگیز
comity	تعارف ، نزاکت
command	یکان عمده ، قرارگاه فرماندهی کردن ، امر دادن ، فرمان دستور دادن ، دستور ، امریه ، فرمایش ، سرکردگی ، فرماندهی ، فرمان دادن ، حکم کردن ، امرکردن ، فرمان
commandeer	وارد بخدمت اجباری کردن ، برای ارتش برداشتن ، مصادره کردن
commander	فرمانده یکان ، فرمانده ، ارشد ، سرکرده ، تخماق
commemorate	مجلس یادآوری ، جشن گرفتن ، بیادگار نگاه داشتن

commemorative	مربوط به جشن یاد بود ، یادبودی
commend	ستودن ، ستایش کردن
commensurate	متناسب ، متناسب با ، همراه با
comment	توضیح ، تفسیر نوشتن ، تعبیر کردن
commentary	تفسیر ، سفرنگ ، تقریب ، رشته یادداشت ، (در جمع) گزارش رویداد
commerce	بازرگانی ، معاشرت ، تجارت کردن
commercial	تجاری ، بازرگانی
commingle	بهم آمیختن ، بهم مخلوط کردن
commiserate	دلسوزی کردن ، ترحم کردن بر ، تسلیت گفتن بر ، اظهار تاسف کردن
commissarial	وابسته به (اداره) کارپردازی ، خواریار
commissariat	اداره کارپردازی و خواریار ارتش ، کلانتری
commission	کمیسیون و کمیته ، ارتکاب ، حق العمل کاری ، امانت فروشی ، درگیر رزم کردن ، بکار بردن عده ها عملیاتی کردن ، مامور کردن ، زیر امر قرار دادن ، ماموریت امریه ، کارمزد ، حق دلالی ، ماموریت ، تصدی ، حق العمل ، فرمان ، حکم ، هیئت ، مامورین ، کمیسیون ، انجام
commit	بکار بردن نیروها ، وارد عمل کردن نیروها انجام دادن ، مرتکب شدن ، اعزام داشتن برای (مجازات و غیره) ، متعهد بانجام امری نمودن ، سرسپردن
commitment	التزام ، درگیر جنگ کردن ، تسلیم ، کاربرد نیرو یا قوا ، سرسپردگی ، ارتکاب ، حکم توقیف ، تعهد ، الزام
committal	سرسپردگی ، ارتکاب ، حکم توقیف ، تعهد ، الزام
committee	شورا ، هیئت بررسی ، هیئت یا کمیته ، کمیسیون ، مجلس مشاوره
commodious	جادار ، بکار خور ، مقرون بصرفه ، سودمند
commodity	محصول ، مواد اولیه ، کالای مصرفی ، وسیله مناسب ، متاع ، کالا ، جنس
common	عام ، رایج ، عمومی ، معمولی ، متعارفی ، عادی ، مشترک ، اشتراکی ، پیش پاافتاده ، پست ، عوامانه ، مردم عوام ، عمومی ، مشارکت کردن ، مشاع بودن ، مشترکا استفاده کردن
commotion	اشوب ، اضطراب ، جنبش ، اغتشاش ، هیاهو
communal	گروهی ، اشتراکی ، همگانی
communicate	ارتباط گرفتن ، مخابره کردن ، گفتگو کردن ، مکاتبه کردن ، کاغذ نویسی کردن ، مراوده کردن ، ارتباط برقرار کردن
communication	ابلاغ ، مواصلات ، مراوده ، وسایل ارتباطی ، ارتباط و مخابرات ، ارتباطات ، ارتباط ، ابلاغیه ، مکاتبه
community	انجمن ، اجتماع ، عوام
commute	تبدیل کردن ، مسافرت کردن با بلیط تخفیف دار ، هر روز از حومه بشهر و بالعکس سفرکردن
Comoros	کامرون
compact	بهم فشردن ، تنگ هم قراردادن ، بهم فشردن ، متراکم کردن ، توپر کردن ، جمع وجور ، بهم پیوسته ، پیمان ، معاهده ، متراکم
company	جمعیت ، انجمن ، شرکت (مخفف آن CO میباشد) ، گروه ، دسته ، هیئت بازیگران ، گروهان ، همراه کسی رفتن ، مصاحبت کردن با
comparable	برابرکردنی ، قابلیت مقایسه ، قیاس پذیر ، قابل مقایسه ، مانند کردنی ، نظیر

comparative	تطبیقی ، مقایسه ای ، نسبی ، (دستور زبان) تفضیلی (بطور اسم) ، درجه تفضیلی ، صفت تفضیلی
compare	مقایسه کردن ، برابر کردن ، باهم سنجیدن
comparison	مقایسه ، همسنجی ، تطبیق ، سنجش ، برابری ، تشبیه
compassion	دلسوزی ، رحم ، شفقت ، غمخواری
compatible	سازگار ، موافق ، دمساز ، جور ، همساز
compel	مجبور کردن ، وادار کردن
compendium	خلاصه ، زبده ، مختصر ، کوتاهی ، اختصار
compensate	خنثی کردن ، تنظیم کردن ، توازن دادن ، پاداش دادن ، عوض دادن ، جبران کردن
compensatory	جبرانی
compete	رقابت کردن با ، هم چشی کردن ، مسابقه دادن
competence	روح رقابت ، روح تلاش ، صلاحیت ، شایستگی ، کفایت ، سررشته
competent	صلاحیت دار ، فنی ، صالح ، با کفایت ، لایق ، ذی صلاحیت ، شایسته ، دارای سر رشته
competition	همکاری ، بازار آزاد ، رقابت ، مسابقه ، هم چشی ، سبقت جویی ، هم آوری
competitive	مسابقه ای ، قابل رقابت ، رقابتی ، سبقت جو
competitor	رقیب ، هم چشم ، حریف ، هم آورد ، همکار
compilation	کامپایل ، ترجمه ، جمع آوری و انتخاب ، جمع آوری اطلاعات به صورت نوشته ، گردآوری ، تالیف ، تلفیق ، همگردانی
compile	همگردانی کردن ، جمع آوری کردن ، توده کردن ، همگردانی کردن ، گرداوردن ، تالیف کردن
complacence	خوشنودی از خود ، خود خوشنودی
complacency	خوشنودی از خود ، خود خوشنودی
complacent	از خود راضی ، عشرت طلب ، تن اسا ، خود خوشنود
complain	شکایت کردن ، غرولند کردن ، نالیدن
complaint	شکایت ، دادخواهی
complaisance	خوشخویی ، ادب
complaisant	مهربان ، خوشخو ، با ادب
complement	استعداد کامل سازمانی ، پرسنل سازمانی ناو ، تملق گویی کردن خوشامد گفتن ، تکمیل کردن ، حد مجاز مکمل ، ملحقات ، تعارفات معمولی ، (ریاضی) متمم ، مکمل ، ضمامم ، تزئینی ، کامل کردن ، متمم بودن ، متمم گرفتن
complementary	تکمیلی ، متمم ، مکمل ، تکمیل کننده یکدیگر ، متممی
complete	تکمیل ، تمام ، کامل کردن ، انجام دادن ، بانجام رساندن
completely	کاملا ، بکلی
complex	مجتمع ، گروهه ، مجموعه ، عقده ، آچار ، هم تافت ، پیچیده ، مرکب از چند جزء ، بغرنج ، هم تافت پیچیده ، مختلط
compliance	قبول ، اجابت ، بر آوردن
compliant	قبول کننده ، موافق ، مطیع



complicate	پیچیده کردن ، پیچیدن ، بغرنج کردن
complicated	پیچیده ، بغرنج
complication	پیچیدگی ، بغرنجی ، (پزشکی) عوارض ، عواقب
complicit	همدستی در جرم ، شرکت در جرم (فرانسوی)
complicity	همدستی در جرم ، شرکت در جرم
compliment	تعارف ، درود ، تعریف کردن از
component	جزء سازنده ، عنصر ، قطعه ، جزء ساختمانی ، مولفه بردار ، سازنده ، جزء در شیمی ، سازا ، جسمهای ترکیب کننده ، همبند ، جزء (ترکیب دهنده) ، قسمت ، عضو ، اجزاء ، ترکیب کننده ، ترکیب دهنده ، جزء ، مولفه
comport	سازش کردن ، جور بودن ، تحمل کردن ، دربرداشتن ، حامل بودن ، رفتار
compose	سرودن ، ساختن ، درست کردن ، تصنیف کردن
composed	ترکیب شده ، مرکب ، آرام ، خونسرد
composition	صلح ، ارایش یکان ، سازمان ، ترکیب یکان ، ترکیب ، ساخت ، انشاء ، سرایش ، قطعه هنری
composure	ارامش ، خودداری ، تسلط بر نفس ، خونسردی
compound	ماده مرکب ، کمپوند ، اتصال مرکب ، تصفیه کردن ، اردوگاه ، کمپ ، انبار موقت ، پادگان محوطه پادگان ، مخلوط ، مرکب ، چند جزئی ، لفظ مرکب ، بلور دوتایی ، محوطه ، عرصه ، حیاط ، جسم مرکب
comprehensible	دریافتنی ، قابل درک
comprehension	دریافت ، قوه ادراک
comprehensive	جامع ، فراگیرنده ، وسیع ، محیط ، بسیط
compress	هم فشردن ، بهم فشردن ، خلاصه شدن ، خلاصه کردن ، متراکم کردن
compressible	بهم فشردنی ، خلاصه شدنی
compression	هم فشارش ، بهم فشردگی ، متراکم سازی ، تراکم ، اختصار
comprise	دربرداشتن ، شامل بودن
compromise	تسالم ، خطر کشف رمز ، امکان کشف داشتن به خطر افتادن ، تراضی ، توافق ، مصالحه کردن ، تسویه کردن
compulsion	اجبار ، اضطراب
compulsory	الزامی ، اجباری ، قهری
compunction	پشیمانی ، ندامت ، رحم
computation	نتیجه محاسبه ، نتیجه شمارش ، محاسبه ، محاسبات
compute	محاسبه کردن ، حساب کردن ، تخمین زدن
computer	ماشین متفکر ، دستگاه محاسب ، حسابگر الکترونی ، شمارنده ، ماشین حساب ، کامپیوتر ، رایانه
Conakry	کوناکری
concatenate	اتصال ، چسباندن ، بهم پیوستن ، مسلسل کردن ، الحاق کردن
concatenation	الحاق ، تسلسل
concave	تو گود ، کاو (مقعر) ، کاو ، مقعر

concede	واگذار کردن ، دادن ، تصدیق کردن
conceit	خودبینی ، غرور ، استعاره
conceive	درک کردن ، حمل کردن ، حامله شدن ، ابستن شدن
concentrate	غلظت کردن ، متمرکز شدن اشباع کردن ، سیر کردن ، متمرکز کردن ، تمرکز دادن ، تغلیظ
concentration	اشباع ، تمرکز عده ها ، تمرکز آتش ، تمرکز ، غلظت ، غلیظ سازی
concentric	هم محور ، هم مرکز ، متحد المركز
concept	راه کار ، تدبیر ، روش اجرای یک چیز ، چکیده ، فکر ، عقیده ، تصور کلی ، مفهوم
conception	فهم ، رای انعقاد نطفه ، مفهوم ، حاملگی ، لقاح تخم و شروع رشد جنین ، ادراک ، تصور
concern	شرکت ، بنگاه ، ربط ، بستگی ، بابت ، مربوط بودن به ، (بصورت اسم مفعول) دلواپس کردن ، (م) نگران بودن ، اهمیت داشتن
concerned	علاقه مند ، مضطرب
concert	توافق ، تفاهم ، انجمن ساز و آواز ، هم آهنگی ، کنسرت ، مرتب کردن ، جور کردن
concerted	مجتمعا ، باهم ، موزون ، هم نوا
concerto	موسیقی) قطعه موسیقی
concession	اعطاء ، امتیاز انحصاری
conciliate	ساکت کردن ، آرام کردن ، مطالعه کردن ، اشتهی دادن
conciliation	تصفیه ، مصالحه ، اشتهی ، تسکین ، توافق
conciliatory	مصالحه
concise	موجز ، کوتاه ، لب گو ، فشرده و مختصر
conclave	انجمن محرمانه ، کنفرانس
conclude	بستن ، پایان رساندن ، نتیجه گرفتن ، استنتاج کردن ، منعقد کردن
conclusion	عقد ، پایان ، فرجام ، اختتام ، انجام ، نتیجه ، استنتاج
conclusive	قطعی ، قاطع ، نهایی
concoct	درست کردن ، جعل کردن ، اختراع کردن ، ترکیب کردن ، پختن ، (م) گواریدن
concomitant	همراه ، ملازم ، پیوسته
concord	توافق ، مطابقت ، یکجوری ، پیمان ، قرار
concordance	فهرست الفبایی کلمات و عبارات در نوشته فهرست ، همشبیی ، کشف اللغات ، فهرست ، تطبیق نامه ، راهنمای مطالب و موضوعات کتاب ، هم شبیی
concrete	بتنی کردن ، بتن ریختن با بتن اندود کردن ، با بتن ساختن سفت شدن ، عینی ، سفت کردن ، باشفته اندودن یا ساختن ، بهم پیوستن ، ساروج کردن ، واقعی ، بهم چسبیده ، سفت ، بتون ، ساروج شنی ، اسم ذات
concur	موافقت کردن ، هم رای بودن ، دمساز شدن
concurrency	تلاقی دو نیرو در یک خط عملیات نقطه تلاقی ، موافقت ، توافق ، دمسازی ، رضایت ، تصادف
concurrent	دریک وقت واقع شونده ، موافق ، متقارن ، همرو ، همزمان
concussion	صدمه و تکان مغز که منجر به بیهوشی میشود ، تصادم ، صدمه ، ضربت سخت

condemn	محکوم کردن ، محکوم شدن
condensation	میعان گازها ، غلظت ، انقباض ، تراکم ، ژاله زائی (هواشناسی) ، به هم فشردگی ، چگالش ، خلاصه ، جمع شدگی ، تکاثف ، تغلیظ
condense	ذخیره کردن ، منقبض کردن یا شدن غلیظ کردن ، هم چگال کردن ، همچگال ، متراکم کردن ، تغلیظ کردن ، منقبض کردن ، مختصر و مفید کردن ، خلاصه کردن ، چگالیدن
condescend	تمکین کردن ، فروتنی کردن ، خود را پست کردن ، تواضع کردن
condescending	فروتن ، مهربان ، نوازش کننده
condescension	واگذاری ، اعطاء ، تمکین ، موافقت ، مدارا
condign	سزاوار ، فراخور ، مناسب
condiment	نمک و فلفل ، چاشنی ، ادویه زدن
condition	موقعیت ، وضع ، عارضه ، حالت ، وضعیت ، چگونگی ، مقید کردن ، شرط نمودن ، شایسته کردن
conditional	شرطی ، مشروطه ، موکول ، مقید ، نامعلوم
condole	تسلیت دادن ، اظهار تاسف کردن
condolence	همدردی ، تسلیت ، اظهار تاسف
condonance	چشم پوشی ، عفو تقصیر ، بخشایش
condone	چشم پوشی کردن از ، اغماض کردن ، بخشیدن
conduce	منتهی شدن به ، راهنمایی کردن ، رهبری کردن
conducive	موجب شونده ، سودمند ، مساعد ، منجر شونده
conduct	سیره ، جریان ، انتقال دادن انجام دادن ، رفتار کردن رهبری کردن ، کردار ، اجرا کردن ، رفتار ، سلوک ، هدایت کردن ، بردن ، اداره کردن
conductible	قابل انتقال ، قابل هدایت
conductive	برنده ، رسانا
conduit	لوله برگمن ، لوله سیم پوش ، کانال لوله ، لوله ، مجرای سیم ، مجرای آب ، ابگذر ، معبر ، کانال ، مجرا
confection	شیرینی ، معجون ، ترکیب ، ساخت ، مربا
confectionery	صنعت شیرینی سازی ، قنادی
confederacy	ایالات هم پیمان ، هم پیمانی ، اتفاق ، پیوند ، اتحادیه
confederate	همدست (در ازمایشها) ، هم پیمان ، متحد ، موثف ، متفق کردن
confer	همرایزی کردن ، اعطاء کردن ، مشورت کردن ، مراجعه کردن
conferee	مشاوره کننده ، همرایزن
conference	موتمر ، کنفرانس ، مشاوره ، کنگاش ، گفتگو ، مذاکره ، همرایزی
confessor	معترف ، کسی که کیش خود را اشکارا اعتراف میکند ، اقرار آورنده
confidant	رازدار ، محرم اسرار ، دمساز
confide	سپردن ، محرمانه گفتن (به) ، اطمینان کردن ، اعتماد داشتن به
confidence	اطمینان ، اعتقاد ، اعتماد ، راز گویی ، صمیمیت
confident	مطمئن ، دلگرم ، بی پروا ، رازدار

confidential	خیلی محرمانه ، دارای مأموریت محرمانه ، راز دار
confine	حد ، محدوده ، محدود کردن ، منحصر کردن ، محبوس کردن
confinement	تحدید حدود ، بازداشت ، حبس کردن ، تحدید ، زندان بودن ، زایمان ، بستری
confirm	ابرام کردن ، تأیید کردن ، مسجل کردن تسجیل ، تأیید کردن ، تصدیق کردن ، تثبیت کردن
confiscate	حراج ، ضبط کردن ، توقیف کردن ، مصادره کردن
conflagration	آتش سوزی بزرگ ، حریق مدهش
conflict	ستیزه ، کشاکش ، کشمکش ، نبرد ، برخورد ، ناسازگاری ، تضاد ، ناسازگار بودن ، مبارزه کردن
confluence	برخوردها ، دواب ، پیوندها (هواشناسی) ، اتصال یا تلاقی دو نهر ، همریختگاه ، همریزگاه
confluent	به هم برخوردنده ، همریز ، باهم جاری شونده ، متلاقی
conform	همنوايي کردن ، مطابقت کردن ، وفق دادن ، پیروی کردن
conformable	قابل توافق ، منطبق شدنی ، مطیع
conformance	پیروی ، متابعت ، همنوایی
conformation	تطبیق ، برابری ، سازش ، توافق ، ساخت ، ترکیب
conformist	همرنگ با جماعت
conformity	مطابقت ، همرنگی با جماعت ، انطباق ، پیروی از رسوم یا عقاید ، همنوایی
confound	پریشان کردن ، گیج کردن ، عاجز کردن
confront	روبرو شدن با ، مواجهه دادن
confusion	اسیمگی ، پریشانی ، درهم و برهمی ، اغتشاش ، دست پاچگی ، گیجی ، اشتباهی گرفتن
congeal	منجمد شدن یا کردن ، ماسیدن ، یخ بستن ، بستن ، منجمد شدن ، سفت کردن
congenial	همخو ، هم مشرب ، دارای تجانس روحی ، هم سلیقه
congenital	مادر زادی ، ارثی ، موروثی ، ذاتی ، خلقتی
congest	انبوه شدن ، متراکم کردن ، گرفته کردن
conglomeration	گله شدگی ، توده ، اختلاط شرکتها
Congo	کنگو
congo	یکجور چای سیاه
Congolese	کنگوی
congregate	جمع شدن ، اجتماع کردن
congregation	جماعت ، دسته ، گروه ، حضار در کلیسا
congress	همایش ، کنگره ، انجمن ، مجلس ، (امریکا) مجلسین سنا و نمایندگان
congressional	مربوط به کنگره
congruence	موافقت ، تناسب ، تجانس
congruent	موافق ، متجانس
congruity	موافقت ، سنخیت ، تجانس ، هم نهشت بودن

conifer	رسته درختانی (مثل کاج) که میوه مخروطی دارند
coniferous	جوزاور - جوزدار - وابسته بخانواده کاج
conjecture	ظن ، تخمین ، حدس زدن ، گمان بردن
conjoin	پیوستن ، وصل کردن ، قرین شدن ، مقترن ، (حقوق) همسر ، زوج
conjugal	نکاحی ، ازدواجی
conjugate	صرف کردن ، درهم آمیختن ، توام
conjugation	دستور زبان) صرف ، پیوستگی ، ترکیب ، گشنگیری
conjunction	مقارنه ، اجتماع ، پیوستگی ، اتصال ، اقتران ، حرف ربط ، حرف عطف ، عطف ، ترکیب عطفی
conjure	التماس کردن به ، سوگند دادن ، جادو کردن
connect	اتصال دادن ، حرکت موفقیت آمیز ، پیوستن ، وصل کردن ، مربوط کردن ، بستن ، متصل کردن
connection	ارتباط ، انشعاب ، پیوستگی ، اتصال ، وابستگی ، بستگی ، نسبت ، مقام ، خویش ، رابطه
connexion	ارتباط ، اتصال
connivance	چشم پوشی ، اغماض ، اجازه ضمنی
connive	چشم پوشی کردن ، مسامحه کردن ، تجاهل کردن ، سر و سر داشتن
connoisseur	خبره
connotation	دلالت ضمنی ، توارد ذهنی ، معنی
connotative	دلالت کننده ، در ضمن ، اشاره ضمنی کننده
connote	دلالت ضمنی کردن بر ، اشاره ضمنی کردن
connubial	وابسته به زناشویی
conquer	غلبه کردن ، پیروزی یافتن بر ، فتح کردن ، تسخیر کردن
consanguineous	نسبی
consanguinity	هم خونی
conscience	وجدان ، ضمیر ، ذمه ، باطن ، دل
conscientious	باوجدان ، وظیفه شناس
conscious	هوشیار ، بهوش ، آگاه ، باخبر ، ملتفت ، وارد
consciousness	هوشیاری ، آگاهی ، خبر ، حس آگاهی
conscript	به خدمت وظیفه احضار کردن ، سربازگیری کردن ، سرباز وظیفه ، مشمول نظام کردن
consecrate	وقف شده ، ویژه کردن ، تخصیص دادن ، تقدیس کردن
consecutive	پی در پی ، پشت سر هم ، (دستور زبان) نتیجه ای ، پیاپی ، متوالی
consensus	اتفاق اراء ، اجتماع ، توافق عام ، رضایت وموافقت عمومی ، وفاق ، اجماع
consent	موافقت ورثه با مندرجات وصیتنامه رضایت ، اجازه ، توافق ، موافقت ، راضی شدن ، رضایت دادن
consequence	نتیجه منطقی ، اثر ، برآمد ، دست آورد ، پی آمد
consequential	نتیجه ای ، مهم ، دارای اهمیت ، پربرایند

conservatism	محافظه کاری (در هر امری که باشد) ، محافظه گرایی ، سیاست محافظه کاری
conservative	محافظه کار ، پیرو سنت قدیم
conservatory	هنرستان هنرهای زیبا (بخصوص موسیقی)
consider	رسیدگی کردن (به) ، ملاحظه کردن ، تفکر کردن
considerable	شایان ، قابل توجه ، مهم
consideration	بدل ، وجه التزام یا خسارت تادیه یا خسارت عدم انجام تعهد که در عقود و ایقاعات تعیین می شود و یا به طور کلی " ضمانت اجرای عقد و تعهد" ، عوض یا عوضین (در معاملات و تعهدات) ، تامل ، پاداش ، غرامت ، جایزه ، ملاحظه ، رسیدگی ، توجه ، مراعات
consign	سپردن چیزی به ، فرستادن ، سپردن ، تسلیم کردن ، امانت گذاردن ، ارسال کردن
consignee	مرسل الیه ، گیرنده امانت ، دریافت کننده محموله ، گیرنده کالا برای بارنامه ، کسی که جنس یا مالی بعنوانش ارسال شده
consignment	امانت فرستادن ، کالای امانی (که تولید کننده نزد فروشنده بدون دریافت وجه جهت فروش می گذارد) ، کالای ارسالی ، امانت فروش ، حمل ، ارسال ، محموله ، مرسوله
consignor	ارسال کننده کالا ، فرستنده کالا ، حمل کننده کالا
consist	مرکب بودن از ، شامل بودن ، عبارت بودن از
consistence	ثبات ، استحکام ، درجه غلظت ، توافق ، سازگاری
consistency	ثبات ، استحکام ، درجه غلظت ، توافق ، سازگاری
consistent	غلظت ، استحکام ، سازگار ، نامتناقض ، استوار ، ثابت قدم
consolation	دلداری ، تسلی ، تسلیت
console	پایانه نمایش ، کنسول ، پایانه فرمان ، تیر یک طرف گیردار ، سگدست ، صفحه نشان دهنده علایم دلداری دادن ، دلداری دادن ، تسلی دادن ، تسلیت دادن ، میز زیر رادیو یا تلویزیون یا ارگ و پیانو ، پیشانه ، میز فرمان
consolidate	محکم کردن ، یکی کردن ، یک رقم کردن
consolidation	اختلاط ، نشست ، یکپارچگی ، استحکام ، ادغام کردن ، درهم آمیختن ، تحکیم کردن یکجا کردن ، یکپارچه ، تحکیم ، تثبیت ، تقویت ، ترکیب ، اتحاد ، قوام
consonance	هم آهنگی ، هم صدایی ، توافق صدا
consonant	هم آهنگ ، حرف صامت ، حرف بی صدا ، همخوان
consort	همسر ، شریک ، مصاحب ، هم نشین شدن ، جور کردن
conspicuous	برجسته ، واضح ، انگشت نما ، پدیدار ، آشکار ، توی چشم خور
conspiracy	توطئه ، دسیسه ، نقشه خیانت امیز
conspirator	خیانتکار ، توطئه چی ، دسیسه کار ، شریک فتنه
conspire	توطئه چیدن برای کار بد ، هم پیمان شدن ، درنقشه خیانت شرکت کردن
constable	افسر ارتش ، پاسبان ، ضابط
constant	همیشگی ، پایا ، عدد ثابت ، مداوم ، پایدار ، ثابت قدم ، باثبات ، استوار ، وفادار ، دائمی ، ثابت
constantly	دائماً" ، از روی ثبات ، بدون تغییر
constellation	علم نجوم ، صورت فلکی ، برج ، مجمع الكواكب

consternation	بهت، آشفته‌گی، حیرت، بهت و حیرت
constituency	هیات موکلان یک حوزه (در انتخابات قوه مقننه)، هیئت موسسان، حوزه انتخاباتی
constituent	ماده متشکله، جزء متشکله، سازه، جزء ترکیب کننده، سازه، جزء اصلی، انتخاب کننده، موکل، سازنده
constitute	تشکیل دادن، تاسیس کردن، ترکیب کردن
constitutional	قانونی، مطابق قانون اساسی
constrain	مجبور کردن، حبس کردن، توقیف، بزور و فشار وادار کردن، تحمیل کردن
constraint	اجبار، اضطراب، فشار، قید، گرفتاری، توقیف، محدودیت
constrict	تنگ کردن، جمع کردن، منقبض کردن
construct	شکل دادن، ساختن، بنا کردن، ایجاد کردن، ساخت
construction	تفسیر، تاویل، تعبیر، ترکیب، ساختمان، عمارت، ساخت
construe	تفسیر کردن، تعبیر کردن، استنباط کردن
consul	نماینده ای است که از کشوری به کشور دیگر اعزام می شود تا مصالح و منافع شخصی و تجاری اتباع کشور متبوع خود را در کشور مرسل الیه حفظ کند، کنسول، قنصل
consulate	کنسولگری، اداره کنسولی
consult	همفکری کردن، رایزنی کردن، کنکاش کردن، مشورت کردن، مشورت خواستن از، مشورت
consultant	مشاور، رایزن
consumables	کالاهای مصرفی
consume	مصرف کردن، تحلیل رفتن، از پا در آمدن
consumer	مصرف کننده
consummate	پایان رساندن، انجام دادن، عروسی کردن، بوصول رسیدن، رسیده، تمام و کمال، بحدکمال
consummation	تکمیل، انجام، مقصد، کمال، منتها
consumption	مصرف، سوختن، زوال، (پزشکی) مرض سل
consumptive	دچار مرض سل، تحلیل رفته
contact	کنتاکت، ارتباط، تماس با دشمن علایم تشخیص هدف، قطب اتصال، محل اتصال، تماس گرفتن، تماس یافتن، تماسی، برخورد
contagion	واگیری، سرایت، ناخوشی و آگیر
contagion	واگیری، سرایت، ناخوشی و آگیر
contagious	مسری، واگیردار
contain	احاطه دشمن، در بر گرفتن، محتوی بودن، حاوی بودن، محتوی بودن، دارا بودن، در برداشتن، شامل بودن، خودداری کردن، بازداشتن
container	صندوقهای فلزی بزرگ با اندازه های استاندارد که جهت حمل کالا با کامیون، کانتینر، جعبه حاوی وسایل، جعبه اماد جعبه محفظه، ظرف، محتوی
contaminate	الوده کردن، الودن، ملوث کردن، سرایت دادن
contemn	خوار شمردن، حقیر شمردن
contemplate	تفکر کردن، در نظر داشتن، اندیشیدن

contemporaneous	هم زمان ، معاصر ، هم عصر
contemporary	معاصر ، همزمان ، هم دوره
contempt	اخلال در نظم دادگاه ، تحقیر ، اهانت ، خفت ، خواری
contemptible	قابل تحقیر ، خوار ، پست
contemptuous	اهانت آمیز ، مغرورانه ، قابل تحقیر ، تحقیر آمیز
contend	ستیزه کردن ، مخالفت کرده با ، رقابت کردن ، ادعا کردن
contender	برنده احتمالی
content	ظرفیت ، محتوا ، مضمون ، گنجایش ، حجم ، مقدار ، مندرجات ، مفاد ، خوشنود ، راضی کردن ، قانع کردن ، خرسند کردن ، محتوی ، مضمون
contention	درگیری ، ستیزه ، مشاجره ، نزاع ، مجادله ، مباحثه
contentious	ستیزه جو ، دعوایی ، متنازع فیه ، ستیزگر
contentment	رضایت ، قناعت ، خرسندی
contents	محتویات ، مدلول ، مضمون
contest	مباحثه وجدل کردن ، اعتراض داشتن بر ، ستیزه کردن ، مشاجره ، مسابقه ، رقابت ، دعوا
context	سابقه ، زمینه ، مفاد ، مفهوم ، متن
contiguity	نزدیکی ، مجاورت ، برخورد ، تماس ، وابستگی ، ربط
contiguous	پیوستگی ، نزدیک ، مجاور ، همجوار ، پیوسته ، متصل ، مربوط بهم
continence	خودداری ، خویشتن داری ، پرهیزگاری
contingency	اتفاقی ، عملیات احتمالی ، وابستگی (در شرطی شدن) ، احتمال وقوع ، چیزی که در آینده ممکن است رخ دهد ، تصافی ، محتمل الوقوع
contingent	موکول یا موقوف به (با on یا upon) ، وابسته ، محتمل الوقوع ، تصادفی ، مشروط ، موکول
continuance	تمدید یا تجدید وقت دادگاه ، دوام ، ادامه ، تناوب بدون انقطاع
continuation	استمرار ، ادامه ، مداومت ، تعقیب ، تمدید
continuator	دنبال کننده ، ادامه دهنده ، مستمر
continue	ادامه دادن ، دنبال کردن
continued	پیوسته ، دائم
continuity	پیوستگی ، اتصال ، استمرار ، تسلسل ، دوام
continuous	پیوسته ، مداوم ، متوالی
contort	از شکل انداختن ، کج کردن ، پیچاندن
contortions	از شکل اندازی ، کج کردن ، شکنج
contraband	غیر مجاز ، کالای قاچاق ، تجارت قاچاق یا ممنوع ، قاچاق
contract	تعهد ، مقاطعه عقد و پیمان بستن ، قرارداد ، پیمان ، پیمان بستن ، قرارداد بستن ، مقاطعه کاری کردن ، کنترات کردن ، منقبض کردن ، منقبض شدن ، مخفف کردن ، همکشیدن
contractor	پیمانکار ، پیمان کار ، مقاطعه کار
contradiction	نقض ، تکذیب ، انکار ، تضاد ، مخالف ، تناقض ، رد ، ضد گویی ، خلاف گویی ، مغایرت



contradictory	متضاد ، متناقض ، مخالف ، متباین ، (منطق) ضد و نقیض ، مغایر
contraposition	منطق) مفهوم مخالف ، قلب مطلب بطریق منفی
contrast	رنگ زمینه ، هم سنجی ، مغایرت ، برابر کردن ، تباین ، مقابله ، تقابل ، کنتراست ، مقایسه کردن
contravene	تخلف کردن از ، نقض کردن ، تخطی کردن
contretemps	روی داد ناگوار ، بدشانسی ، گرفتگی حالت
contribute	اعانه دادن ، شرکت کردن در ، همکاری و کمک کردن ، هم بخشی کردن
contribution	جبران ضرر وارده به یکی از شرکا به وسیله سایرین ، اعانه دادن ، پولی که برای مصارف عام المنفعه بدهند شرکت ، سهمیه ، سهم ، اعانه ، هم بخشی ، همکاری و کمک
contributor	شرکت کننده ، اعانه دهنده ، هم بخشگر
contrite	پشیمان ، توبه کار ، از روی توبه و پشیمانی
contrition	پشیمانی ، توبه ، ندامت
contrivance	اختراع ، تدبیر ، تمهید ، اسباب
contrive	تعبیه کردن ، طرح ریزی کردن ، تدبیر کردن
control	بازرسی کردن ، کنترل کردن فرمان ، اختیار ، بازرسی نظارت ، جلوگیری ، سیستم کنترل شبکه دستگیره کنترل ، مهار ، کنترل کردن ، نظارت کردن ، تنظیم کردن ، بازرسی ، کنترل ، بازبینی ، کاربری
controller	کنترل شده ، تنظیم کننده ، کنترولر ، رگولاتور ، بازرس ، حسابدار ممیز ، ناظر ، کنترل کننده
controversial	مباحثه‌ای ، جدلی ، جدال آمیز ، هم ستیز ، هم ستیزگر ، هم ستیزگرانه
controversy	مجادله ، هم ستیزی ، مباحثه ، جدال ، ستیزه ، بحث
controvert	رد کردن ، هم ستیز کردن ، مخالفت کردن ، منکر شدن
contumacious	سرکش ، خودسر ، سرپیچ ، متمرّد ، یاغی
contumacy	سرکشی ، امتناع از حضور در دادگاه ، تمرد
contumelious	اهانت کننده ، جسورانه ، ننگین ، زشت
contumely	اهانت ، بی حرمتی ، خفت ، سبکی ، توهین
contuse	کوفتن ، ضربت زدن ، کوفته کردن ، له کردن
contusion	خون مردگی ، (پزشکی) کوفتگی ، ضرب ، ضربت ، کوفتگی انساج ، ضغطه
conundrum	معما ، چیستان ، لغز ، مسئله بغرنج و پیچیده
convalesce	بهگراشدن ، بهبودی یافتن ، دوره نقاهت را گذراندن
convalescence	بهگرایی ، دوره نقاهت
convalescent	بهگرا
convene	گردآمدن ، دور هم جمع شدن ، جمع کردن ، تشکیل جلسه دادن ، هم ایش کردن
convenience	اسودگی ، راحتی ، (در جمع) تسهیلات
convention	ائین قراردادی ، قرارداد ، عهدنامه ، همایش ، هم ایی ، پیمان نامه ، انجمن ، مجمع ، میثاق ، عرف ، قرار داد
conventional	جنگ افزارهای معمولی (غیر اتمی) ، متداول ، متعارف ، عرفی ، قراردادی ، مرسوم ، مطابق ایین و قاعده ، پیرو سنت و رسوم

converge	تقاربات پیدا کردن ، به هم جمع شدن ، توجه بیک نقطه یا یک مقصد مشترک ، (ریاضی) تقاربات خطوط ، وجود تشابه ، همگراشدن ، همگرا بودن
convergence	انحراف ، کجی شبکه ، تقارب نصف النهارات کج کردن ، همگرایی ، تقارب
convergent	خطوط متقارب و متلاقی ، همگرا
conversant	آگاه ، بصیر ، (با with) وارد ، متبحر
conversation	گفتگو ، گفت و شنید ، مکالمه ، محاوره
converse	صحبت کردن ، مذاکره کردن ، آمیزش ، صحبت ، معکوس ، واژگون ، وارونه ، مخالف ، گفتگو ، عکس ، محاوره کردن
conversion	استفاده بلاجهت و من غیر حق از مال غیر اختلاس کردن ، تبدیل یک بدهی به بدهی دیگر با نرخ ارز کمتر ، قلب ، تبدیل ، تسعیر ، تغییر کیش
convert	مقلوب کردن ، پاسکاری سریع ، امتیاز گرفتن ، بازی در پست غیر تخصصی ، پناستی موفق گل با پرتاب آزاد ، تبدیل کردن ، برگرداندن ، وارونه کردن ، معکوس کردن ، بکیش دیگری آوردن ، تازه کیش قابل تسعیر و تبدیل ، قابل تبدیل ، تغییر پذیر ، قابل تسعیر
convertible	برآمده ، برجسته ، محدب ، کوژ ، گرده ماهی
convex	هدایت کردن ، انتقال مال یا دین به وسیله سند کتبی صلح کردن (مال یا حق) ، رساندن ، بردن ، حمل کردن ، نقل کردن
convey	نقل ، انتقال نامه ، حمل ، واگذاری ، سند انتقال ، وسیله نقلیه
conveyance	محکوم یا مجرم شناخته شدن ، محکومیت ، عقیده محکم
conviction	متقاعد کردن ، قانع کردن
convince	جشنی ، اهل کیف و خوشگذرانی ، وابسته به جشن و عشرت
convivial	خوش مشربی ، قابلیت امیزش
conviviality	برای تشکیل جلسه و شورا یا کمیسیون دعوت کردن
convoke	بهم پیچیده ، بهم تابیده ، حلقوی ، پیچاپیچ
convoluted	پیچیدگی ، پیچ ، حلقه
convolution	بهم پیچیدن ، پیچیدن ، تاب دادن ، بهم پیچیده شدن
convolve	کاروان دریایی ، قافله ، کاروان ، همراه رفتن ، بدرقه کردن
convoy	تکان دادن ، دچار تشنج کردن
convulse	تشنج ، پرش ، تکان ، اشوب
convulsion	اشپز ، پختن
cook	جزایر کوک
Cook Islands	کلوچه ، بیسکویت ، شیرینی خشک
cookie	پختن - پختن محلول آهار
cooking	کلوچه ، بیسکویت ، شیرینی خشک
cooky	چاییدن ، خنک ، سرد ، خونسرد ، خنک کردن ، آرام کردن
cool	تعاون ، همدستی ، همکاری ، تشریک مساعی
cooperation	هم اهنگی ، تشریک مساعی ، هماهنگی
coordination	

cop	پلیس ، پاسبان
cope	برآمدن، حریف شدن، از عهده برآمدن
Copenhagen	کپنهاگن
copious	فراوان ، مفصل ، زیاد ، خیلی
copy	کپی برداری ، تهیه نمونه اولیه از هر چیزی ، استنساخ کردن ، نمونه ساختن ، نمونه ، سواد ، رونویس کردن ، بدل سازی کردن ، نگهبان مخابراتی ، پست به گوش نگهبان به گوش ، رو نوشت ، جلد ، نسخه برداری ، کپی برداری ، رونویسی کردن
coquet	لوند ، عشوه گری ، عشوه گر ، لاسی ، طنزازی کردن
coquette	لوند ، عشوه گری ، طنزازی کردن ، زن عشوه گر ، زن لاسی ، لوند
cordial	قلبی ، صمیمی ، مقوی
cordon	سرپوش دیوار ، (معدن) کمر بند ، قیطان ، یک عده پاسبان یا نظامی که در فواصل معین محلی را احاطه کنند ، خط قرنطینه
core	ماهیچه ، مغزه ، رشته سیم ، هسته سنگ ، هسته یا دیوار هسته ای ، مغزی ، هسته مرکزی ، مفتول ، نمونه مواد حفاری ، چنبره ، هسته ، مغز و درون هر چیزی
corn	غله ، دانه (آمریکایی) ذرت ، میخچه ، دانه دانه کردن ، نمک زدن
cornea	قرنیه
corner	کرنر ، گوشه زمین ، خرید یکجا ، زاویه ، کنج ، گوشه دار کردن ، گوشه گذاشتن به ، نبش
cornerstone	سنگ گوشه ، نبشی ، (مجازی) بنیاد ، اساس
cornice	گلویی ، پیش آمدگی ، قرنیز ، رخیام ، قرنیس ، کتیبه ، گچ بری بالای دیوار زیر سقف
cornucopia	شاخ یا شاخ وفور نعمت ، ظرفی شبیه بشاخ یا قیف
corollary	استنباط ، نتیجه فرعی ، نتیجه ، فرع ، همروند
coronation	تاج گذاری
coronet	تاج (کوچک) ، نیم تاج ، پیشانی بند
corporal	موشک کورپورال (درجه قدیمی) ، بدنی ، جسمی ، (علوم نظامی) سرجوخه
corporate	صنفي ، یکی شده ، دارای شخصیت حقوقی ، بصورت شرکت درآمده
corporation	شرکت یا بنگاه دارای شخصیت حقوقی هیات اعضا انجمن شهر یا مامورین منتخب شهرداری ، شرکت ثبت شده ، شرکت سهامی ، گروهی از مردم (شرکت یا بنگاه) که دارای شخصیت حقوقی باشند
corporeal	جسمانی ، جسمی ، مادی ، بدنی ، دارای ماده
corps	هیات ، لشکر (در اصطلاح نظامی) ، جسد ، هیئت ، گروه ، دسته ، لشکر ، سپاه
corpse	نعش ، لاشه ، جسد
corpulence	جسامت ، تنومندی ، فربهی
corpulency	جسامت ، تنومندی ، فربهی
corpulent	فربه ، تنومند ، گوشتالو ، جسیم
corpus callosum	جسم پینه ای
corpuscle	تنیزه ، ذره ، جسمک ، گویچه (سفید یا سرخ خون و بافت های غضروفی و غیره) ، گلبول

correct	تنظیم کردن ، غلط‌گیری کردن اصلاح کردن ، درست ، تصحیح کردن ، اصلاح کردن ، تادیب کردن
correlate	همبسته بودن ، قرین ، وابسته ، همبستگی داشتن ، مرتبط کردن
correlation	رابطه ، وابستگی ، ارتباط همبسته کردن ، ارتباط داشتن ، ارتباط ، ربط ، همبستگی ، بستگی دو چیز با هم
correlative	بهم پیوسته ، لازم و ملزوم ، وابسته بهم ، جفتی ، لازم و ملزوم
correspondence	ارتباط ، مطابقت ، تشابه ، مراسلات ، تناظر ، مکاتبه ، مکاتبات
correspondency	ارتباط ، مطابقت ، تشابه ، مراسلات
correspondent	مربوط به ، وابسته ، خبرنگار ، مخبر ، مکاتبه کننده ، طرف معامله ، مطابق
corrigible	اصلاح پذیر
corroborate	تایید کردن ، تقویت کردن ، اثبات کردن
corroboration	تایید ، تقویت ، تاکید ، تثبیت
corrode	خوردن (اسیدوفلزات) ، پوسیدن ، زنگ زدن (فلزات) -
corrosion	کنده‌ساز ، رفتگی ، زنگ خوردگی ، فرسودگی ، خورده شدن ، خوردگی (عمل شیمیایی) ، تحلیل ، فساد تدریجی ، زنگ زدگی
corrosive	ماده خورنده ، خورنده ، تباه کننده ، فاسد کننده ، ماده اکاله ، موجد زنگ (در فلز و گیاه)
corrugate	چین دار کردن ، موج دار کردن ، چین خوردن ، چین دادن ، موجدار کردن ، راه راه کردن
corrugated	چین دار
corruptible	رشوه گیر ، رشوه خوار ، گمراه شدنی ، فساد پذیر
corruption	تحریف ، رشوه ، ارتشاء ، تباهی ، فساد ، انحراف
cosmetic	وسیله آرایش ، فن آرایش و تزئین
cosmic	وابسته بگیتی ، کیهانی ، مربوط بعالم هستی
cosmogony	خلقت و پیدایش عالم وجود ، کیهان شناسی
cosmography	شرح گیتی ، شرح جهان ، گیتی شناسی
cosmology	عالم‌شناسی ، کیهان شناسی ، فلسفه انتظام گیتی ، نظام عالم وجود
cosmopolitan	وابسته به همه جهان ، بین المللی
cosmopolitanism	سیستم "جهان وطنی" ، بین المللی بودن ، جهان‌شهر گرایی
cosmos	کیهان ، گیتی و نظام آن ، نظام عالم وجود
cosset	بره دست آموز ، (مجازی) بچه نازپرورده
cost	بهاگذاری کردن ، بها ، ارزییدن ، هزینه ، خرج ، قیمت داشتن ، ارزش داشتن
Costa Rica	کاستاریکا
Costa Rican	کاستاریکایی
costing	قیمت گذاری ، مشخص کردن هزینه عملیات
Côte D'ivoire (Ivory Coast)	ساحل عاج (ساحل عاج)

coterie	گروه هم مسلک ، انجمن (ادبی و اجتماعی)
coterminous	هم مرز ، مجاور
cotton	پنبه ای ، نخ ، پارچه نخی ، باینه پوشاندن
couch	تخت ، نیمکت ، خوابانیدن ، در لفافه قرار دادن
could	زمان ماضی واسم مفعول فعل (can) ، میتوانست
council	هیات ، انجمن ، مشاوره ، شورا ، مجلس ، کنکاشگاه
counselor	مشاور ، مستشار ، رایزن ، وکیل مدافع
count	تعداد ایمپولز ، حساب امتیازهای یک ضربه بیلیارد ناتوانی در انداختن تمام میله های بولینگ ، کنت ، شمار ، شمردن ، حساب کردن ، پنداشتن ، فرض کردن
countenance	سیما ، قیافه ، رخ ، تشویق کردن ، پشتیبانی کردن
counter	شمارشگر ، ضربت متقابل ، حمله ، گیشه ، ضربت زدن ، ضد ، مقابل دستگاه شمارنده ، پیشخوان ، باجه ، بساط ، شمارنده ، ضربت متقابل ، درجهت مخالف ، در روبرو ، معکوس ، بالعکس ، مقابله کردن ، تلافی کردن ، جواب دادن ، معامله بمثل کردن با
counteract	متقابلا "تاثیر گذاشتن ، بی اثر کردن ، خنثی کردن ، عمل متقابل کردن
counterbalance	متعادل کردن ، بالاست ، موازنه کردن ، وزنه تعادل ، پارسنگ ، (مجازی) برابری کردن ، خنثی کردن
countercharge	تهمت متقابل
counter-claim	دعوی متقابل
counterfeit	ساختگی ، تقلبی ، جعلی ، قلب ، بدلی ، جعل کردن
countermand	حکم ناسخ ، فسخ کردن ، لغو کردن ، برگرداندن حکم صادره ، ممنوع کردن
counterpart	انباز ، شریک ، نقطه مقابل ، قرین ، همکار ، رونوشت ، همتا
countervail	خنثی کردن ، برابری کردن با ، جبران کردن
counting-house	دفترخانه
country	مملکت ، کشور ، دیار ، بیرون شهر ، دهات ، بیلاق
countryman	هم میهن
countrywoman	هم میهن
county	شهرک ، بخش ، شهرستان
coup	برهم زدن ، ضربت ، کودتا
couple	تزوید شدن ، زن و شوهر ، زوج یا جفت (دینامیک) ، زوج ، دوتا ، زن و شوهر ، بهم بستن ، پیوستن ، جفت کردن ، جفت شدن ، وصل کردن
courage	جرات ، دلیری ، رشادت ، شجاعت ، دلاوری
courageous	دلیر ، باجرات
courier	پیک سریع ، ماهواره مخابراتی رله کننده ، پیک ، قاصد
course	مسیر رفت و برگشت ، پیست مسابقه ، لایه ، طبقه ، قشر ، راه ، مسیر حرکت ، مسیر هواپیما ، دوره مسیر تیراندازی ، مسیر مسابقه ، دوره آموزش ، میدان تیر ، خط سیر (در نقشه برداری) ، دوره ، مسیر ، روش ، جهت ، جریان ، (با in) در طی ، در ضمن ، بخشی از غذا ، آموزه ، آموزگان ، دنبال کردن ، سرعت حرکت دادن ، چهار نعل رفتن

courser	اسب تندرو
court	بارگاه ، حیاط ، دربار ، دادگاه ، اظهار عشق ، خواستگاری
courtesy	نزاکت ، ادب و مهربانی ، تواضع
cousin	عمو زاده ، دایی زاده ، پسرعمو یا دختر عمو ، پسر دایی یا دختر دایی ، عمه زاده ، خاله زاده
covenant	شرط ، عقد منجز ، منشور عقد بستن ، تعهد کردن ، در CL عبارت است از عقدی که بر مبنای قرارداد کتبی مهر و امضا شده ، که بین طرفین مبادله می گردد ، عهد ، پیمان بستن ، میثاق بستن
cover	سقف زدن ، روکش کردن ، پوشانیدن پوشش ، بازی دفاعی ، مانور کردن بطوریکه قایق عقبی جلو نیفتد محافظت از بدن با شمشیر ، پوشش (بیمه) ، تامین زیان و خسارات بیمه ، بسته بندی ، حفاظ ، جان پناه ، خفاگاه پوشاندن ، انجام دادن ، اختفاء ، مخفی در بر گرفتن ، حایل شدن ، حاوی بودن در پوش ، روپوش ، دریچه ، نگهبان مخابراتی پست بگوش ، پوشاندن ، جلد کردن ، پنهان کردن ، طی کردن ، تامین کردن ، پوشش ، جلد ، رویه ، لفاف ، پاکت ، سرپوش
coverage	منطقه زیر دید ، پوشش ، شمول
covert	مخفی ، پنهانی ، سری ، مخفیانه ، نهان ، راز ، پناهگاه ، پوشیده ، پوشپر
covet	میل به تملک چیزی کردن ، طمع به چیزی داشتن
covetous	ازمند
covey	یکدسته کبک ، دسته ، گروه ، گله
cow	گاوماده ، ماده گاو ، ترساندن ، تضعیف روحیه کردن
cower	از ترس دولاشدن ، چنک زدن
coxswain	مباشر کشتی ، پیشکار کارکنان کشتی ، سکان گیر
coy	خجالتی ، کمرو ، (غالبا در مورد زن گفته میشود) ، نازکن
cozen	فریب دادن ، اغفال کردن
crabbed	ترشرو ، عیوس ، تند مزاج
crack	ترک خوردن ، شکستگی ، پریدگی ، رخنه ، ترک ، ضربت ، ترق تروق ، ترکانیدن ، (شلاق) را بصدا درآوردن ، تولید صدای ناگهانی و بلند کردن ، شکاف برداشتن ، ترکیدن ، تق کردن
craft	شناوه کوچک ، وسیله حمل و نقل ، کشتی ، وسیله سرگرمی هنر دستی ، پیشه ، هنر ، صنعت ، مهارت ، نیرنگ
crag	پرتگاه ، کمر ، تخته سنگ
cranium	کاسه سر ، جمجمه
crash	از کار افتادن ، پایان عملیات کامپیوتر ، توقف سیستم از طریق خرابی سخت افزاری یا اشتباه نرم افزاری ، قفل ، سرنگون ، متوقف ، شکستگی ، سقوط هواپیما ، خردکردن ، درهم شکستن ، ریز ریز شدن ، سقوط کردن هواپیما ، ناخوانده وارد شدن ، صدای بلند یا ناگهانی (در اثر شکستن) ، سقوط
crass	زمخت ، درشت ، کودن
crave	ارزو کردن ، طلبیدن ، اشتیاق داشتن
craven	شکست خورده ، (ادم) ترسو و پست ، نامرد
craving	هوس ، ویار

crazy	دیوانه ، شوریده ، شکاف دار
creak	صدای غوک درآوردن ، شکوه و شکایت کردن ، غژغژ کردن ، صدای لولای روغن نخورده ، جیرجیرکفش
cream	ضربه محکم به توپ ، هر چیزی شبیه سرشیر ، زبده ، کرم رنگ ، سرشیر بستن
creamery	کارخانه کره گیری ، لبنیاتی
creamy	خامه ای ، سرشیردار
create	خلق شدن ، افریدن ، ایجاد کردن
creation	خلق ، تکوین ، افرینش ، خلقت ، ایجاد
creative	افرینشی ، خالق ، افریننده
creature	افریده ، مخلوق ، جانور
credence	اعتماد ، باور ، اعتقاد
credible	معتبر (در اسناد) ، معتبر ، باور کردنی ، موثق
credit	طلب ، وعده ، مهلت ، اعتبار مالی ، خرید و فروش اعتباری ، ستون اعتبار در حسابداری دویل ، اعتبار ، ابرو ، نسبه ، اعتقاد کردن ، درستون بستانکار وارد کردن ، نسبت دادن
creditable	معتبر ، محترم و ابرومند
creditor	دائن ، داین ، غریم ، معتبر ، طلبکار ، ستون بستانکار
credo	عقیده ، ایمان
credulity	زودباوری ، ساده لوحی
credulous	زودباور ، ساده لوح
creed	کیش ، عقیده
crematory	کوره ای که لاشه مرده یا اشغال را در آن می سوزانند
crepuscular	فلقی ، شفقی
crescendo	(موسیقی) قوی شدن صدا بطور تدریجی ، اوج
crestfallen	سرافکنده
crevasse	جر ، شکاف عمیق ، شکاف زدن ، رخنه کردن ، نفوذ کردن ، کافت
crevice	شکاف سنگ ، درز ، شکاف
crew	کارکنان کشتی ، جاشویان ، تیم پارو زنان و سکاندار ، خدمه (ی کشتی) ، خدمه جنگ افزار ، پرسنل ناو ، خدمه کشتی ، کارکنان هواپیما و امثال ان
crime	تبهکاری ، جنایت ، گناه ، جرم ، تقصیر ، تبه کاری ، بزه
criminal	تبهکار ، مجرم ، جنایی ، بزهکار ، جنایتکار ، جانی ، گناهکار
cringe	چاپلوسانه فروتنی کردن ، انقباض غیر ارادی ماهیچه
cripple	چلاق ، زمین گیر ، عاجز ، لنگ کردن ، فلج کردن
crisis	بحران
criteria	محتوی ، موضوع ، ضوابط ، معیارها
criterion	ملاک ، میزان ، مقیاس ، معیار ، نشان قطعی ، محک ، ضابطه

critic	نقدگر ، نکوهشگر ، سخن سنج ، نقاد ، انتقاد کننده ، کارشناس ، خبره
critical	خطرناک ، انتقادی قابل تامل ، حساس ، مهم ، حیاتی ، شاخص ، بحرانی ، انتقادی ، وخیم ، نکوهشی ، منتقدانه
criticism	انتقادی ، نقد ادبی ، انتقاد ، عیبجویی ، نقدگری ، نکوهش
criticize	نقد ادبی کردن ، انتقاد کردن ، نکوهش کردن
critique	تجدید نظر کردن در ، فن انتقاد ، مقاله انتقادی
Croat or Croatian	کروات
Croatia	کرواسی
crockery	سفالینه ، بدل چینی ، ظروف گلی ، کاسه های سفالی
crone	پیرزن فرتوت ، عجوزه
crop	سارقچی کردن ، محصول ، چیدن ، گیسو را زدن ، سرشاخه زدن ، حاصل دادن ، چینه دان
cross	مقاطع ، عرضی ، عبور کردن ، تقاطع کردن ، برخورد کردن قطع کردن یک مسیر ، صلیب ، خاج ، چلیپا ، علامت ضربدر یا باضافه ، حدوسط ، ممزوج ، اختلاف ، مرافعه ، تقلب ، نادرستی ، قلم کشیدن ، بروی ، خط بطلان کشیدن (بر out یا off) ، گذشتن ، عبور دادن ، مصادف شدن با ، روبروشدن ، قطع کردن ، دورگه کردن (مثل قاطر) ، پیوند زدن ، کج خلقی کردن ، خلاف میل کسی رفتار کردن
crotchety	قلاّب مانند ، قلاّب دار ، بلهوس
crowd	جمعیت ، شلوغی ، اجتماع ، گروه ، ازدحام کردن ، چپیدن ، با زور و فشار پرکردن ، انبوه مردم
crucial	وخیم ، بسیار سخت ، قاطع
crucible	بوته آهنگری ، ظرف مخصوص نوب فلز ، امتحان سخت
crusade	جنگ صلیبی ، جنگ مذهبی ، نهضت ، جهاد کردن
crustacean	خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان
crustaceous	خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان
crux	صلیب جنوبی ، لغز ، چیستان ، معما ، مسئله دشوار
cry	فریاد زدن ، داد زدن ، گریه کردن ، صدا کردن ، فریاد ، گریه ، خروش ، بانگ زدن
crypt	دخمه ، سردابه ، غار ، حفره غده ای ، سری ، رمز
cryptic	پنهان ، مرموز ، رمزی
cryptogram	نوشته رمزی ، پیام پنهانی
crystallize	متبلور کردن ، متشکل کردن ، شکل دادن
Cuba	کوبا
Cuban	کوبایی
cubicle	خوابگاه (جداگانه) ، اتاقک
cudgel	چوب زدن ، چماق زدن
cuisine	دست پخت ، روش آشپزی ، خوراک ، غذا
cul-de-sac	کوچه بن بست ، تنگنا
culinary	مربوط به آشپزخانه ، آشپخانه ای ، پختنی



cull	گلچین کردن ، جمع اوری کردن
culminate	به اوج رسیدن ، بعد اکثر ارتفاع رسیدن ، بعد اعلی رسیدن
culmination	اوج ، قله ، حد اعلی
culpable	مقصر ، مجرم ، سزاوار سرزنش ، قابل مجازات
culprit	متهم ، مقصر ، ادم خطاکار یا مجرم
cultivate	کشت کردن ، زراعت کردن (در) ، ترویج کردن
cultural	فرهنگی ، تربیتی
culture	کشت میکرب در آزمایشگاه ، برز ، فرهنگ ، پرورش ، تمدن
culvert	پل کوچک ، پلک ، ابگذر ، مجرای سر پوشیده ، اب گذر ، نهر سر پوشیده ، مجرای اب زیر جاده ، لوله مخصوص کابل برق زیر زمینی
cumbersome	سنگین ، طاقت فرسا ، مایه زحمت ، بطی
cumulative	تراکمی ، تجمعی ، انباشته ، یکجا ، جمع شونده
cunning	زیرک ، مکار ، حيله باز ، ماهر ، زیرکی ، حيله گری
cup	گودال ، ناو ، پیاله ، جام ، ساغر ، گلدان جایزه مسابقات ، بشکل فنجان درآوردن ، خون گرفتن ، حجامت ، بشکل فنجان در آوردن ، فنجان گذاشتن ، بادکش کردن
cupidity	حرص واز برای بدست آوردن مال
curable	علاج پذیر
curator	کتابدار ، موزه دار ، نگهبان ، متصدی
curb	زنجیر ، بازداشت ، جلوگیری ، لبه پیاده رو ، محدود کردن ، دارای دیواره یا حایل کردن ، تحت کنترل درآوردن ، فرونشاندن
curio	تحفه ، سوغات ، چیز غریب ، عتیقه
curious	کنجکاو ، نادر ، غریب
curmudgeon	ادم خسیس ، لئیم ، بخیل ، ادم جوکی
currency	پول قانونی و رایج هر کشور ، وجه ، ارز ، جدید بودن نقشه ، داشتن آخرین اطلاعات پول رایج ، پول نقد ، پول رایج ، رواج ، انتشار
current	کشش ، سیلان ، جاری و روان ، در حال حاضر ، فعلی آخرین اطلاعات ، شدت جریان ، جریان ، جاری ، رایج ، معاصر ، متداول ، شایع ، تزن ، تزن ، بطور جاری
currently	بدرج
curriculum	برنامه آموزشی ، آموزش برنامه ، دوره تحصیلات ، برنامه تحصیلی
cursive	پیوسته ، روان ، خط شکسته
cursory	سرسری ، از روی سرعت و عجله ، با سرعت و بیادقتی
curt	کوتاه و مختصر ، اجمالی
curtail	محروم کردن ، کوتاه کردن ، مختصر نمودن
curtsy	ادب ، احترام ، تعظیم ، سلام یا تواضع کردن
custom	رسم ، سنت ، عرف ، (در جمع) حقوق گمرکی ، گمرک ، برحسب عادت ، عادتی
customer	مشتری ، خریدار

customization	بومی سازی
customs	گمرکات ، اداره گمرک
cut	تغییر سمت سریع (نسبت مدافع) ، حذف بازیگر پس از آزمایش ، کات ، خاکبرداری ، کند ، بریدن ، گسیختن ، گسستن ، چیدن ، زدن ، پاره کردن ، قطع کردن ، کم کردن ، تراش دادن (الماس وغیره) ، عبور کردن ، گذاشتن ، برش ، چاک ، شکاف ، معبر ، کانال ، جوی ، تخفیف ، بریدگی ، بریده ، تقلیل دادن
cuticle	پوست ، بشره ، پوشش مو ، پوشش شاخی
cycle	زمانه ، تاکت ، عملیات کامل تولید ، دوره عملیات یا بازی ، دوران ، دور ، دوره گردش ، چرخ ، چرخه زدن ، سیکل ، یک سری داستان درباره یک موضوع ، بصورت دورانی ظاهر شدن ، بصورت متناوب ظاهر شدن ، سوار دوچرخه شدن
cycloid	سیکلوئید ، شبیه دایره ، منحنی
cygnet	جوجه قو ، بچه قو
cynic	بدبین و عیبجو پیرو مکتب کلبیون
cynical	بدگمان نسبت به درستی و نیکوکاری بشر ، غرغرو ، عیبجو ، کلبی
cynicism	مکتب کلبیون
cynosure	دب اصغر ، مرکزجاذبه یا توجه
Cypriot	قبرسی : اهل قبرس ، زبان قبرس
Cyprus	جزیره قبرس
Czech	اهل جمهوری چک
Czech Republic	جمهوری چک
dabble	رنگ پاشیدن ، نم زدن ، (کم کم) تر کردن ، دراب شلپ شلپ کردن ، سرسری کارکردن ، بطور تفریحی کاری راکردن
dad	(در زبان کودکانه) بابا ، باباجان ، اقاچان
daily	روزانه ، روزبروز ، روزنامه یومیه ، بطور یومیه
dais	سکوب مخصوص جلوس اشخاص برجسته ، سایبان یا اسمانه بالای تخت پادشاه
Dakar	شهر داکار
dally	وقت را بیبازی گذراندن ، طفره زدن ، تاخیر کردن
damage	اسیب دیدن ، ضرر زدن ، خسارت دیدن اسیب ، ضرر ، گزند ، غرامت ، معیوب کردن ، خسارت زدن ، زیان زدن ، اسیب
Damascus	دمشق
dance	رقصیدن ، رقص
danger	به خطر افتادن (کشتی) ، خطر
dangerous	خطر ناک ، پرخطر
Danish	دانمارکی
dank	نمناک ، مرطوب و سرد ، مرطوب کردن
dapper	تمیز ، شیک ، زنده دل ، زرنگ
dappled	خال خالی ، لکه لکه

dare	یارا بودن ، جرات کردن ، مبادرت بکار دلیرانه کردن ، بمبارزه طلبیدن ، شهامت ، یارایی
daring	یارایی ، جسور ، متهور ، جرات ، شهامت ، پردلی
dark	تاریک، تیره، تیره کردن، تاریک کردن
darkle	در تاریکی پنهان شدن ، تیره ، تاریک
darkling	در تاریکی ، در تیرگی ، (در شعر)
darkness	تاریکی ، نابینائی ، بی بصیرتی
darwinism	داروین گرایی (داروینیسم)
dastard	ادم دون و پستی که از خطر می گریزد ، نامرد ، جبون
data	حقایق ، مختصات ، مفروضات ، (صورت جمع کلمه datum) ، اطلاعات ، سوابق ، دانسته ها ، داده ها
date	درخت خرما ، نخل ، زمان ، تاریخ گذاردن ، تاریخ گذاشتن ، مدت معین کردن ، سنه
datum	یک واحد داده ، پایه ، سطح اب دریا ، سطح مبنای ارتفاع در نقشه برداری سطح مبنای مختصات ، ماخذ ، اطلاع ، داده
daub	اندودن ، مالیدن ، ناشیانه رنگ زدن
daughter	دختر
daunt	رام کردن ، ترساندن ، بی جرات کردن
dauntless	بی پروا ، بی باک
dawdle	بیهوده وقت گذراندن ، اتلاف وقت ، اهمال کار
day	روز ، یوم
day to day	هر روزه ، روزمره
de facto	عملی ، غیررسمی
deacon	شماس ، خادم کلیسا که به کشیش یا اسقف کمک میکند ، سرود مذهبی قرائت کردن
dead	ساکن ، مات ، مسکوت ، توپ کم جان ، مرده ، بی حس ، منسوخ ، کهنه ، مهجور
dead line	ضرب الاجل
dead-heat	مسابقه‌ای که در آن چند نفر برنده می شوند
deadlock	حالت عدم فعالیت که در اثر وجود دو نیروی متعادل ایجاد گردد ، دچار وقفه یا بی تکلیفی شدن ، بن بست
deadpan	قیافه خشک و بی روح داشتن
deal	معامله داد و ستد ، مقدار ، اندازه ، قدر ، حد ، معامله کردن ، سر و کار داشتن با ، توزیع کردن
dealer	دست فروش ، دلال ، دهنده ورق ، فروشنده ، معاملات چی
dear	محبوب ، گرامی ، پرارزش ، کسی را عزیز خطاب کردن ، گران کردن
dearth	کمیبایی و گرانی ، قحط و غلا ، کمبود
death	مات ، موت ، وفات ، کمیبایی ، مرگ ، درگذشت ، فوت
death's-head	جمجمه مرده (که نشانه فنا و مرگ است)
debacle	افتضاح ، سقوط ناگهانی حکومت و غیره ، سرنگونی

debase	مقام کسی را پایین بردن ، پست کردن
debatable	قابل بحث ، قابل مناظره ، مورد دعوا ، قابل گفتگو
debate	مناقشه ، بحث ، مذاکرات پارلمانی ، مناظره ، مناظره کردن ، مباحثه کردن
debauch	هرزگی ، هرزه کردن ، فاسد کردن ، الواطی کردن ، عیاشی
debauchery	عیاشی ، فسق ، هرزگی
debilitate	ناتوان کردن ، ضعیف کردن
debility	ضعف و ناتوانی ، سستی ، ضعف قوه باء ، عنن
debonair	مودب ، متمدن ، خوشرفتار ، شاد
debris	خاک و شن ، قلوه سنگ ، خرده ، باقی مانده ، اثار مخروبه ، اشغال روی هم ریخته ، اوار
debt	بدهی داشتن ، بدهی ، وام ، قرض ، دین ، قصور
debunk	احساسات غلط و پوچ را از کسی دور کردن ، کسی را آگاه و هدایت کردن ، کم ارزش کردن
debut	آغاز کار ، نخستین مرحله دخول در بازی یا جامعه ، شروع بکار کردن
debutante	تازه‌کار ، ناشی ، مبتدی ، نوآموز
decade	دهه ، عدد ده ، دوره ده ساله ، دهدهی
decadence	زوال ، تنزل ، انحطاط ، فساد ، آغاز ویرانی
decagon	شکل ده ضلعی و ده زاویه ای ، ده پهلو
decagram	ده گرم
decaliter	ده لیتر ، پیمانده لیتری
decalitre	پیمانده لیتری
decatalogue	احکام دهگانه موسی
decameron	داستان نامه
decameter	ده متر ، شعر ده وندی
decamp	خیمه بر بستن ، رخت بر بستن ، کوچ کردن ، هزیمت کردن
decant	ریختن شراب (از تنگ و غیره) ، اهسته خالی کردن ، سرازیر کردن
decapitate	سراز تن جدا کردن ، گردن زدن
decapod	ده پا ، خرچنگ ده پا
decasyllable	شعر ده هجایی
decathlon	ورزشهای ده گانه دو میدانی
deceit	تقلب ، گول ، فریب ، حيله ، خدعه
deceitful	متقلب ، فریب امیز ، مزور ، فریب امیز ، پرنیرنگ
deceive	فریب دادن حریف (شمشیربازی) ، گول زدن ، فریفتن ، فریب دادن ، گول زدن ، اغفال کردن ، مغبون کردن
decelerate	از سرعت چیزی کاستن ، کاستن سرعت ، کندکردن ، اهسته کردن
decency	انطباق بامورد ، شایستگی ، محجوبیت ، نجابت
decent	اراسته ، محجوب ، نجیب

decide	تصمیم گرفتن، رأی دادن
deciduous	گیاهی که در زمستان برگ میریزد، برگریز
decimal	دهگانی، رقم دهمی، اعشاری، دهگان
decimate	از هرده نفر یکی را کشتن، تلفات زیاد وارد کردن
decipher	ماشین کشف پیام، کشف رمز نمودن، کشف کردن، گشودن سر، فاش کردن سر
decision	رای، قرار (محکمه)، نتیجه، عزم، تصمیم، حکم دادگاه، داوری
decisive	قطعی، قاطع
decisiveness	قطعیت
deck	پل کشتی، عرشه ناو، سکوی جلوی تانک، سکوی موتور، عبورگاه، عرشه، عرشه کشتی، کف، سطح، اراستن، زینت کردن، عرشه دار کردن، (م.م.) پوشاندن، (در ورق بازی) یکدسته ورق، دسته، دسته
declamation	دکلماسیون
declamatory	وابسته به دکلمه، مربوط به قرائت مطلبی با صدای بلند و غرا
declarative	اعلانی، اظهاری، اخباری
declare	اظهار داشتن، اظهار کردن، گفتن، اعلان کردن، شناساندن
declension	صرف کلمات، عدم قبول چیزی بطور مودبانه
decline	نقصان، کاهش، شیب پیدا کردن، رد کردن، نپذیرفتن، صرف کردن (اسم یا ضمیر)، انحطاط، خم شدن، مایل شدن، رو بزوال گذاردن، تنزل کردن، کاستن
declivity	سرازیری، شیب
decollete	دکولته، (در مورد پیراهن) یقه باز
decomposition	هوازگی شیمیایی، تجزیه
decorate	اذین کردن، پیراستن، ارایش دادن، زینت کردن، نشان یا مدال دادن به
decorous	اراسته، زینت دار، مودب
decorum	ادب، اداب دانی، مناسبت، رفتار بجا
decoy	پیاده رونده دور شطرنج، دامک، هدف مصنوعی، طعمه یا دام یا توری برای گرفتن اردک و مرغان دیگر، (مجازی) تله، وسیله تطمیع، بدام انداختن، فریفتن
decrease	نزول کردن، کم شدن کاهش، تنزل، کاهش یافتن، کاهش دادن، کاهش، نقصان یافتن، کم کردن، کم شدن، کاستن
decree	قرار دادگاه، مقرر داشتن، قضاء، قضاوت، تصویبنامه (هئیت وزیران)، حکم کردن، حکم، فرمان
decrepit	سالخورده و فرتوت، ضعیف و ناتوان، خیلی پیر
decrepitude	حالت ضعف و ناتوانی، فرتوتی، شکستگی
decry	رسوا کردن، تقبیح کردن
dedication	وقف کردن، اهداء کردن، اهداء وقف بر مصالح عامه، اختصاص اموال خصوصی جهت مصارف و منافع عمومی، در CL ممکن است این تاسیس به وسیله فعل صریح و رسمی مالک ایجاد شود و یا به موجب قانون، از برخی از افعال مالک، اهداء، تخصیص، فداکاری
deduce	استنباط کردن، دریافتن، نتیجه گرفتن، کم کردن، تفریق کردن

deducible	قابل کسر ، استنباط شدنی
deduct	کسر کردن- کاستن
deep	نقطه میانی سر پیچ (شمشیر بازی) ، گود ، ژرف ، عمیق
deeply	عمیقانه
deer	اهوی کوهی
deface	بدشکل کردن ، از شکل انداختن ، محو کردن
defalcate	کسر کردن (از پول یا حساب) ، اختلاس کردن ، دستبرد زدن (به پول)
defamation	توهین ، افترا ، بدگویی ، تهمت ، بدنامی و رسوایی
defamatory	افترا امیز
defame	بدنام کردن
default	قصور کردن ، عدم پرداخت بدهی (اصل و فرع وام) ، کوتاهی ، قصور ، غفلت ، نکول کردن ، قراردادی
defeat	الغاء ، باخت ، شکست دادن ، هزیمت ، مغلوب ساختن ، شکست ، از شکل افتادگی ، بیقوارگی
defect	خطا ، کاستی ، اهو ، عیب ، نقص ، ترک کردن ، مرتد شدن ، معیوب ساختن
defection	پناهندگی ، فرار ، ارتداد ، عیب
defective	ضعیف ، فاسد ، معیوب ، ناقص ، ناتمام ، دارای کمبود ، معیوب
defend	دفاع کردن از ، حمایت کردن
defendant	خوانده ، دفاع کننده ، (حقوق) مدافع ، مدعی علیه
defense	پدافند ، دفاع کردن ، استحکامات
defensible	پدافندپذیر ، دفاع کردنی ، دفاع پذیر ، قابل دفاع
defensive	منطقه دفاع ، تدافعی ، پدافندی ، دفاعی ، تدافی ، حالت تدافع ، مقام تدافع
defer	عقب انداختن ، بتعویق انداختن ، تاخیر کردن ، تسلیم شدن ، احترام گذاردن
deference	تن دردهی ، تسلیم ، تمکین ، احترام (گذاری)
deferential	باحرمت ، محترمانه ، از روی احترام
defiance	لجبازی ، مبارزه طلبی ، دعوت به جنگ ، بی اعتنایی ، مخالفت ، مقاومت ، اعتراض
defiant	بی اعتناء ، بدگمان ، جسور ، مظنون ، مبارز ، معاند ، مخالف
deficiency	عیب ، کسری ، فقدان ، نقص ، کمی ، کمبود ، کسر ، ناکارایی
deficient	دارای کمبود ، ناکارا
deficit	کسر بودجه ، کسر موازنه ، مازاد بدهی بر موجودی ، کسری ، کمبود ، کسر عمل ، کسر درآمد
defile	سان ، دفیله رفتن ، معبر باریک راه ، الوده کردن ، بی حرمت کردن ، بی عفت کردن ، گردنه ، رژه رفتن ، گذرگاه
define	مشخص کردن ، تعیین کردن ، معین کردن ، تعریف کردن ، معنی کردن
definite	محکم ، معین ، قطعی ، تصریح شده ، صریح ، روشن ، معلوم
definitely	قطعی ، قاطع

definition	مشخصات ، مشخص کردن ، تعریف ، معنی
definitive	قطعی ، قاطع ، صریح ، معین کننده ، نهایی
deflate	باد (چیزی را) خالی کردن ، جلوگیری از تورم کردن ، کاهش قیمت
deflect	منحرف شدن ، کج کردن ، منحرف کردن ، منکسر کردن ، شکستن
defoliate	بی برگ کردن ، برگ ریختن
deforest	درختان جنگل را قطع کردن ، ازحالت جنگل خارج کردن ، جنگل تراشی کردن
deform	زشت کردن ، کج و معوج کردن ، بدشکل کردن ، از شکل انداختن ، دشدیسه کردن
deformity	بدشکلی ، دشدیسیگی ، نقص خلقت
defraud	فریب ، گول زدن ، کلاهبرداری کردن
defray	پرداختن ، متحمل شدن ، تسویه کردن
defrock	خلع کسوت روحانی کردن
deft	ماهر ، زبردست ، کاردان ، چالاک ، استادانه
defunct	متوفی ، ازبین رفته ، تمام شده ، مرده ، درگذشته
defuse	خنثی کردن
defy	به مبارزه طلبیدن ، بمبارزه طلبیدن ، تحریک جنگ کردن ، شیر کردن
degeneracy	چند حالتی بودن ، هم ترازی ، تباهیگی ، فساد ، انحطاط
degenerate	هم ارزی ، چند حالتی ، هم تراز ، تباه ، روبه انحطاط گذاردن ، فاسد شدن ، منحط
degradation	از هم پاشیدگی ، تنزل درجه (در ارتش) ، تحقیر ، پستی ، خفت ، تنزل رتبه
degrade	پایین دادن ، تنزیل رتبه ، تنزل کردن ، تنزل دادن ، پست کردن ، خفت دادن ، تنزل رتبه دادن ، منحط کردن
degree	زینہ ، رتبه ، پایه ، دیپلم یا درجه تحصیل
dehydrate	اب چیزی را گرفتن ، بی اب کردن ، پسایش داشتن ، وابشت کردن
deify	خدا دانستن ، پرستیدن ، مقام الوهیت قائل شدن (برای)
deign	لطفاً پذیرفتن ، تمکین کردن
deist	خداپرست ، خداگرای
deity	خدا
deject	پژمان کردن ، افسردن ، دل شکسته کردن ، پژمان ، نژند ، افسرده ، محزون و مغموم
dejection	پژمانی ، افسردگی ، سرافکنندگی ، دلمردگی
delay	دیرکرد ، تاخیر (فاز) ، عملیات تاخیری ، به تاخیر افتادن ، تاخیرکردن ، بتاخیر انداختن ، تعلل
delectable	خوشگوار ، لذیذ
delectation	خوشی ، لذت ، صفا ، حظ نفس
delegate	وکیل ، فرستاده مامور کردن ، نمایندگی دادن ، وکالت دادن ، محول کردن به ، نماینده
delete	حذف کنید ، لغو کنید ، انداختن ، حذف کردن ، برداشتن

deleterious	زیان اور ، اسیب رسان
deliberate	دانسته ، عملیات با فرصت ، تعمد کردن ، عمدا انجام دادن ، عمدی ، تعمدا ، تعمق کردن ، سنجیدن ، اندیشه کردن ، کنکاش کردن
delicacy	ظرافت ، دقت ، نازک بینی ، خوراک لذیذ
delineate	مشخص کردن ، ترسیم نمودن ، معین کردن
delineation	طرح ، تصویر ، توصیف ، شرح
deliquesce	اب شدن
delirious	هذیانی ، پرت گو
delirium	سرسام ، هذیان ، پرت گویی ، دیوانگی
deliver	هدفگیری ، پرتاب به سمت هدف ، اجرا کردن ، پرتاب بمب یا گلوله ، ازاد کردن ، نجات دادن ، تحویل دادن ، ایراد کردن (نطق و غیره) ، رستگار کردن
delivery	قبض و اقباض ، پرتاب توپ ، حمل بار ، پرتاب گلوله ، انتقال دادن ، فرو ریختن گلوله ، تحویل کالا ، دادن ، تحویل ، رهایی ، فراغت از زایمان ، تسلیم
delta	حرف چهارم زبان یونانی
deltoid	مانند دال ، سه گوش ، دلتا مانند
delude	فریب دادن ، اغفال کردن
deluge	سیل ، غرق کردن ، طوفان ایجاد کردن
delusion	فریب ، اغفال ، پندار بیهوده ، وهم
delusive	فریبنده ، گمراه کننده ، موهوم ، واهی ، بی اساس
delve	حفر کردن (زمین) ، سوراخ کردن ، گودی ، حفره ، کاوش کردن
demagnetize	زدودن مغناطیس
demagogue	ادم عوام فریب ، هوچی
demand	درخواست کردن ، نیاز احتیاج ، خواستار شدن ، درخواست ، طلب ، تقاضا کردن ، تقاضا ، نیاز ، مطالبه کردن
demarcation	علامت گذاری ، سرحد
demean	پست کردن ، رفتار کردن
demeanor	رفتار ، سلوک ، وضع ، حرکت
demented	دیوانه ، مجنون
demerit	عدم لیاقت ، ناشایستگی ، ناسزاواری ، سرزنش
demise	فوت ، مرگ ، موت ، واگذار کردن ، انتقال دادن مال ، مردن ، وفات یافتن ، انتقال دادن
demobilize	ازحالت بسیج بیرون آوردن ، بحالت صلح درآوردن ، دموبیلیزه کردن
democracy	حکومت ملی ، مردم سالاری ، دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) ، دموکراسی ، حکومت قاطبه مردم
democrat	طرفدار اصول حکومت ملی ، عضو حزب دموکرات
democratic	دموکراتیک ، دموکراتیک



Democratic Republic of the Congo (Kinshasa)	جمهوری دموکراتیک کنگو (کینشاسا)
demographic	وابسته به امارگیری نفوس
demolish	تخریب کردن ، ویران کردن ، خراب کردن
demolition	تخریب کردن ، ویرانی ، خرابی ، ویران سازی ، انهدام ، تخریب
demoniac	دیوانه وار ، دیوسان ، شیطانی ، دیوی
demonstrable	قابل شرح یا اثبات
demonstrate	نمایش دادن ، ثابت کردن ، اثبات کردن (با دلیل) ، نشان دادن ، شرح دادن ، تظاهرات کردن
demonstration	برهان ، نمایش تجربی ، دمونستراسیون ، تظاهرات ، نمایش ، اثبات
demonstrative	اثبات کننده ، مدلل کننده ، شرح دهنده ، صفت اشاره ، ضمیر اشاره ، اسم اشاره
demonstrator	اثبات کننده ، حالی کننده ، نشان دهنده ، معترض
demote	تنزل رتبه دادن ، کسر مقام یافتن
demotic	معروف ، متداول ، وابسته بحروف جدید هیروگلیفی
demulcent	تسکین دهنده ، مرهم
demur	ایراد بدون ورود در ماهیت بدوی ، در CL حالتی است که مدعی علیه ، کمروبی کردن ، ناز ، (حقوق) تقاضای درنگ یا مکث کردن ، (م) درنگ کردن ، مهلت خواستن ، استتنا قائل شدن ، تاخیر ، تردید رای
demure	متین ، موقر ، محتاط ، جدی ، سنگین
demurrage	بیکار و معطل نگهداشتن کشتی بیش از مدتی که جهت بارگیری یا تخلیه یا طی مسافت مبداء به مقصد لازم است ، جریمه تاخیر ، هزینه معطلی در حمل با قطار یا کشتی ، خسارت بیکار ماندگی ، کرایه معطلی (در راه آهن و کشتی) ، تاخیر کردن ، نگاهداشتن ، حق باراندازی گرفتن
dendrite	دندریت ، شاخه های متعدد سلولهای عصبی ، سنگ شجری ، سنگ درخت وار ، (جغ) شجری
dendroid	بشکل درخت ، درخت مانند ، شجری
dendrology	درخت شناسی ، شجرشناسی
denigrate	لکه دار کردن ، سیاه کردن ، بد نام کردن
denizen	مقیم ، ساکن کردن
Denmark	دانمارک
denominate	نامیدن ، معین کردن ، تخصیص دادن به
denomination	نام گذاری ، تسمیه ، لقب یا عنوان ، طبقه بندی ، مذهب ، واحد جنس ، پول
denominator	برخه نام ، تقسیم کننده ، مشتق کننده ، مقسوم علیه ، مخرج
denotation	تشخیص ، علامت تفکیک ، معنی و مفهوم
denote	مشخص کردن ، تفکیک کردن ، علامت گذاردن ، علامت بودن ، معنی دادن
denouement	نتیجه نمایش ، پایان نمایش ، نتیجه عمل
denounce	متهم کردن ، علیه کسی اظهاری کردن ، کسی یا چیزی را ننگین کردن ، تقبیح کردن

dentifrice	گرد دندان ، خمیر دندان
denude	برهنه کردن ، عاری ساختن
denunciation	اعلان الغاء یا خاتمه ، نقض ، بدگویی ، عیبجویی ، اتهام ، شکایت ، چغلی
deny	انکار یا حاشا کردن ، حاشا کردن ، انکار کردن ، رد کردن ، تکذیب کردن
department	کرسی (دانشگاه) ، حوزه کمپته ، وزارت خانه ، وزارت ، قسمت هیئت ، اداره گروه آموزشی ، قسمت ، شعبه ، بخش ، دایره ، حوزه
departure	حرکت کردن ، نقطه عزیمت ، حرکت ، عزیمت ، کوچ ، مرگ ، انحراف
depend	مربوط بودن ، منوط بودن ، وابسته بودن ، موکول بودن ، توکل کردن
dependent	تابع نان خور ، گماشته ، وابسته ، متعلق ، مربوط ، محتاج ، موکول ، تابع ، نامستقل
depending	اناطه
depict	نمایش دادن (بوسیله نقشه و مانند ان) ، نقش کردن ، مجسم کردن ، رسم کردن ، شرح دادن
deplete	تقلیل درآمد ملی ، تهی کردن ، خالی کردن ، به ته رسانیدن
depletion	تقلیل درآمد ملی ، تخلیه ، تهی سازی ، رگ زنی ، تقلیل ، نقصان
deplorable	مایه دلسوزی ، رقت انگیز ، اسفناک ، زار
deplore	دلسوزی کردن بر ، رقت آوردن بر
deploy	اعزام ناو به ماموریت ، گسترش دادن گسترش یافتن ، باز شدن ، جبهه ، گسترش یافتن ، بحالت صف درآوردن ، قرار دادن قشون
deponent	در ظاهر مجهول و در معنی معلوم ، گواهی نویس
depopulate	کم جمعیت کردن ، از آبادی انداختن
deport	تبعید کردن ، حمل ، اخراج
deportment	اخلاق ، رفتار ، سلوک ، وضع
depose	گواهی دادن (با التزام به قید سوگند) ، معزول کردن ، عزل نمودن ، خلع کردن
deposit	نهشته ، ته نشین ، کانسار ، ابداع ، رسوب کردن ، ودیعه گذاشتن ، ذخیره کردن ، امانت ، ودیعه ، پس مانده ، سرمایه گذاری کردن ، سپردن پس انداز کردن ، رسوب ، ته نشین کردن ، کنار گذاشتن ، ذخیره سپردن ، به حساب بانک گذاشتن ، سپرده ، پول ، بیعانه ، گرو ، ته نشست ، ته نشین
deposition	ته نشست ، گواهی کتبی ، استشهادیه ، گواهی ، نوشته ، ورقه استشهاد ، خلع ، عزل
depositor	امانتگذار ، ودیعه گذار ، امانت گذار ، صاحب سپرده ، کسیکه پول در بانک میگذارد
depository	خزانه ، بایگانی مدارک ، انبار ، مخزن ، امانت دار
deprave	تباه کردن ، فاسد کردن
depravity	تباهی ، فساد ، هرزگی ، بدکرداری ، شرارت
deprecate	بد دانستن ، قبیح دانستن ، ناراضی بودن از
depreciate	کم بها کردن ، مستهلک کردن
depreciation	افت بها ، کاهش بها ، تنزل ، استهلاک ، ناچیز شماری
depredate	غارت کردن ، به یغما بردن ، از بین بردن ، تلف کردن

depredation	ترکتازی ، غارت
depress	گود کردن ، پایین دادن لوله ، دلتنگ کردن ، دژم کردن ، افسرده کردن ، فرو بردن ، (م) کم بها کردن ، از ارزش انداختن
depression	تورفتگی ، کم شدگی ، فرو رفتگی موضعی ، فروبار ، گودشدگی ، پایین دادن ، گودی ، رکود ، تورفتگی ، گود شدگی ، فرودافت ، کسادی ، تنزل ، افسردگی ، پریشانی
depth	ارتفاع ، ژرفا ، عمق ، فعر ، گودی
deputy	معاون ، نماینده ، وکیل ، جانشین ، نایب ، قائم مقام
deracinate	قلع کردن ، از ریشه در آوردن
derange	برهم زدن ، بی ترتیب کردن ، دیوانه کردن
deranged	دیوانه ، مختل
derelict	کشتی رها شده ، متروک ، ترک شده بوسیله مالک یا قیم ، بی سرپرست ، کشتی متروکه
dereliction	ترک ، رهاسازی ، فتور و سستی
deride	تمسخر کردن ، بکسی خندیدن ، استهزاء کردن
derisible	شایسته ریشخند
derision	استهزاء ، مایه خنده و تمسخر
derisive	استهزاء امیز
derivation	اشتقاق ، اقتباس ، استنساخ ، استخراج ، سرچشمه
derivative	مبدل (در روانکاوی) ، اشتقاقی ، مشتق ، فرعی ، گرفته شده ، ماخوذ
derive	استنتاج کردن ، نتیجه گرفتن ، مشتق شدن ، ناشی شدن از ، منتج کردن ، مشتق کردن
dermatologist	متخصص امراض پوست
dermatology	مبحث امراض پوستی
derogatory	موهن ، مضر ، زیان اور و مایه رسوایی ، خفت اور
derrick	دریک ، دکل کشتی ، برج چاه کنی ، با جرثقیل حمل کردن
derring-do	جسور ، بادل و جرات
descant	زیاد سخن راندن ، بسط مقال دادن ، اواز زیر خواندن ، ازادانه انتقاد کردن
descendant	نواده ، نوه ، نسل ، زاده (در جمع) اولاد ، زادگان
descendent	نسل ، زاده (در جمع) اولاد ، زادگان
descent	توارث ، وراثت ، نسب ، نژاد ، نزول ، هبوط
describe	شرح دادن ، توصیف کردن ، وصف کردن
description	زاب ، شرح ، وصف ، توصیف ، تشریح ، تعریف
descry	دیدن ، تشخیص دادن ، فاش کردن
desecrate	بی حرمت کردن
desecration	بی حرمتی ، هتک حرمت
desert	بیابان ، دشت ، صحرا ، شایستگی ، استحقاق ، سزاواری ، ول کردن ، ترک کردن ، گریختن

desertion	ترک انفاق ، فرار از خدمت ، ترک خدمت کردن ، ترک خدمت ، گریز ، فرار ، بیوفایی
deserve	سزیدن ، سزاوار بودن ، شایستگی داشتن ، لایق بودن ، استحقاق داشتن
desiccant	مواد خشک کننده گیاهان
desiccate	خشک کردن ، در جای خشک نگهداشتن
design	نقشه کشیدن ، پروژه دادن ، طرح دادن طرح کردن ، برنامه ، پروژه ، نیت ، عمد ، تعمد ، ساخت ، مدل ، طرح کردن ، قصد کردن ، تخصیص دادن ، طرح ، نقشه ، زمینه ، تدبیر ، قصد ، خیال ، مقصود ، طراحی
designate	نمایش دادن ، نشان دادن ، تخصیص دادن ، در نظر گرفتن ، تعیین کردن ، انتخاب کردن ، علامت گذاری کردن ، معین کردن ، گماشتن ، گماردن ، مشخص کردن
designer	کالیبرور ، طراح
desire	شهوت ، میل داشتن ، ارزو کردن ، میل ، ارزو ، کام ، خواستن ، خواسته
desist	بازایستادن ، دست برداشتن از ، دست کشیدن
desistance	ترک مقاومت
desk	میز تحریر
desktop tier	لایه نمایش
desolate	ویران کردن ، از آبادی انداختن ، مخروبه کردن ، ویران ، بی جمعیت ، متروک ، حزین
despair	نومیدی ، یاس ، مایوس شدن
desperado	جنایت کار ، از جان گذشته
desperate	بی امید ، بیچاره ، از جان گذشته ، بسیار سخت ، بسیار بد
despicable	پست ، خوار ، زبون ، نکوهش پذیر ، مطرود
despise	خوار شمردن ، حقیر شمردن ، تحقیر کردن ، نفرت داشتن
despite	با وجود ، بااینکه ، کینه ورزیدن
despoil	غارت کردن ، ربودن
despond	تنگدل شدن ، دلسرد شدن ، افسرده شدن ، مایوس شدن ، یاس
despondent	محزون ، دلسرد
despot	حاکم مطلق ، سلطان مستبد ، ستمگر ، ظالم
despotic	مستبدانه
despotism	استبداد ، حکومت مطلقه
destination	مقصد ، سرنوشت ، تقدیر
destitute	غیر ملی ، بینوا ، بیچاره ، خالی ، تهی (با of) ، نیازمند
destitution	فقر ، بی چیزی
destroy	تلف کردن ، تخریب کردن ، خراب کردن ، ویران کردن ، نابود ساختن ، تباہ کردن
destruction	خرابی ، ویرانی ، تخریب ، اتلاف ، انهدام ، تباہی
desuetude	عدم استعمال ، ترک ، موقوف شدگی ، متارکه ، وقفه
desultory	بی قاعده ، پرت ، بی ترتیب ، درهم و برهم ، بی ربط

detached	جدا ، غیر ذی‌علاقه
detail	جزئی از اثر (هنری) ، بیگاری گرفتن ، بیگاری ، شرح مفصل یکان بقیه یکان ، شرح کامل ، جزء ، جزئیات ، تفصیل ، اقلام ریز ، حساب ریز ، بتفصیل شرح دادن ، بتفصیل گفتن ، بکار ویژه ای گماردن ، ماموریت دادن
detailed	پر جزئیات ، بتفصیل
detect	یافتن ، پیدا کردن ، کشف کردن ، (م) نمایان ساختن
deter	بازداشتن ، ترساندن ، تحذیر کردن
detergent	زدایا ، زداگر ، داروی پاک کننده ، گرد صابون قوی
deteriorate	وخیم شدن ، بدتر کردن ، خراب کردن ، رو بزوال گذاشتن
determinate	معلوم ، معین ، تعیین شده ، محدود ، مستقر شده
determination	اراده ، تعیین ، عزم ، تصمیم ، قصد
determine	تصمیم گرفتن ، مصمم شدن ، حکم دادن ، تعیین کردن
deterrent	مانع شونده ، منع کننده ، بازدارنده ، ترساننده
detest	نفرت کردن ، تنفر داشتن از ، بیزار بودن از
detonate	با صدا ترکیدن ، منفجر شدن ، ترکانیدن
detonation	تراک ، ترکش ، انفجار
detract	کاستن ، کاهیدن ، کم کردن ، کسر کردن ، گرفتن
detractation	بدگویی ، افترا ، کاهش ، کسرشان ، کسر
detriment	گزند ، زیان ، ضرر ، خسارت
detrimental	زیان اور ، مضر ، خسارت اور ، درد ناک
detritus	اوار ، مواد خردوریز ، چیزی که در نتیجه خرابی بدست آید ، ریزه
detrude	بزور پیش بردن ، فرو کردن ، دفع کردن
detumescence	فروخوابیدگی
devastate	ویران کردن ، خراب کردن ، تاراج کردن
develop	گسترش دادن ، توسعه دادن وضعیت تهیه کردن ، گسترش وضعیت ، توسعه دادن اشکار کردن ، توسعه دادن ، بسط دادن ، پرورش دادن ، ایجاد کردن
developing	ظهور
development	رشد و توسعه اقتصادی ، ارایش دادن زمین توسعه وضعیت ، گسترش دادن یکانها توسعه دادن ، پیشرفت ، توسعه ، بسط ، ترقی ، نمو ، ظهور(عکس) ، ایجاد
deviance	انحراف ، برگشتگی ، رفتار منحرف ، کج رفتاری
deviate	برگشتن ، منحرف شدن ، کجرو شدن ، انحراف ورزیدن ، غیر سالم
device	اپارات ، تجهیزات ، اسباب وسیله ، وسیله ، عامل ، خار ضامن ، ابزار ، شیوه ، تمهید ، اختراع ، شعار ، دستگاه ، اسباب
devilry	عمل شیطانی ، دو بهم زنی ، فتنه انگیزی
deviltry	عمل شیطانی ، دو بهم زنی ، فتنه انگیزی
devious	بی راهه ، کج ، غیر مستقیم ، منحرف ، گمراه

devise	تدبیر کردن ، درست کردن ، اختراع کردن ، تعبیه کردن ، وصیت نامه ، ارث بری ، ارث گذاری
devitalize	بی جان کردن ، از نیرو انداختن ، از کار انداختن
devoid	تهی ، عاری ، خالی از (معمولا با of)
devolve	واگذاریدن ، تفویض کردن ، محول کردن
devote	وقف کردن ، اختصاص دادن ، فدا کردن
devotee	مرید ، جانسپار ، فدایی ، مخلص ، پارسا ، زاهد ، هواخواه ، مجاهد
devour	بلعیدن ، فرو بردن ، حریصانه خوردن
devout	دیندار ، پارسا منش ، مذهبی ، عابد
dexterity	زبردستی ، تردستی ، سبکدستی ، چابکی ، چالاکي
dexterous	ماهر ، چالاک ، زبردست ، چیره دست
Dhaka	شهر داکا پایتخت کشور بنگلادش
diabolic	شیطانی ، اهریمنی
diabolical	شیطانی ، اهریمنی
diacritical	نشان تشخیص ، تفکیک کننده
diadem	دیهم ، تارک ، نیم تاج ، سربند یا پیشانی بند پادشاهان
diagnose	تشخیص دادن ، برشناخت کردن
diagnosis	تشخیص ، تشخیص ناخوشی ، عیب شناسی
diagram	نمایش ترسیمی ، دیاگرام نمودار ، شما ، ترسیمه ، شکل راهنما ، شکل هندسی ، طرح ، خط هندسی ، نمودار ، نما
dialect	لهجه ، زبان محلی ، گویش
dialectical	منطقی ، مناظره ای ، جدلی ، لهجه ای ، گویشی
dialectician	منطق دان ، منطقی ، اهل مناظره ، پیرو منطق استدلالی
dialogue	مکالمه و دو نفری ، مکالمات ادبی و دراماتیک ، گفتگو ، صحبت ، گفت و شنود ، هم سخنی ، محاوره
diaphanous	روشن ، شفاف
diaphragm	واشامه ، میان پرده ، حجاب حاجز ، پرده و دل ، دیا فرآگم ، حجاب یا پرده گذاردن ، (در عکاسی) دریچه و نور را بستن
diatomic	دارای دو جوهر فرد ، دواتمی ، دارای دو اتم در هر مولکول
diatribe	سخن سخت ، انتقاد تلخ ، زخم زبان
dichotomy	تقسیم به دو بخش ، انشعاب به دو شعبه ، دو حالتی ، دورستگی ، دوگانگی
dictate	دستور دادن ، دیکته کردن ، با صدای بلند خواندن ، امر کردن
diction	طرز بیان ، عبارت ، انتخاب لغت برای بیان مطلب
dictum	حکم ، قرار ، رای ، گفته ، اظهار نظر قضایی
didactic	آموزشی ، تعلیمی ، یاد دهنده ، ادبی
diddle	فریب دادن ، مغبون کردن
die	ماتریس ، فرم ریختگی ، مرگ ، ماندن در پایگاه در پایان بازی بیس بال دو سرعت ، جنگ تا پیروزی ، مردن ، درگذشتن ، جان دادن ، فوت

	کردن ، طاس ، طاس تخته نرد ، جفت طاس ، مهره ، سرپیچ ، بخت ، قمار ، (مجازی) سرنوشت ، بشکل حدیده یا قلاویز در آوردن ، با حدیده و قلاویز رزوه کردن ، قالب گرفتن ، سر سکه عادت غذایی (رژیم غذایی) ، پرهیز ، رژیم گرفتن ، شورا
diet	
differ	فرق داشتن ، اختلاف داشتن ، تفاوت داشتن
difference	فرق ، اختلاف ، (ریاضی) تفاوت ، تفاضل
different	متمايز ، متفاوت
differentia	علامت ، وزن ، وجه امتیاز
differential	تفاضلی ، افتراقی ، تشخیص دهنده ، (مکانیک) دیفرانسیل ، (ریاضی) مشتقه ، دارای ضریب متغیر
differentiate	دیفرانسیل گرفتن ، تمیز دادن ، متمایز کردن ، مشتق گرفتن ، فرق گذاشتن ، فرق قائل شدن ، دیفرانسیل تشکیل دادن
differently	بطریق دیگر ، بطور متفاوت
difficult	دشوار ، مشکل ، سخت گیر ، صعب ، گرفتگیر
difficulty	سختی ، دشواری ، اشکال ، زحمت ، گرفتگیری
diffidence	عدم اعتماد به نفس ، کم رویی ، ترس بیم از خود
diffident	دارای عدم اتکاء بنفس ، محجوب
diffuse	پخش شدن ، نفوذ کردن ، منتشر شده ، پراکنده ، پخش شده ، افشانده ، افشاندن ، پخش کردن ، (مجازی) منتشر کردن
diffusible	پاشیده شدنی ، قابل انتشار
diffusion	انتشار نور ، تخلیه کردن با فشار ، کم کردن از قدرت ، تخلیه فشار ، پراکندگی ، ریزش ، افاضه ، (مجازی) انتشار ، پخش شدگی
dig	حفر ، حفاری ، کنایه ، کندن ، (مجازی) کاوش کردن ، فرو کردن
digest	گواریدن ، هضم کردن ، هضم شدن ، خلاصه کردن و شدن ، خلاصه
digestion	هضم ، گوارش
digestive system	دستگاه گوارش
digestive	هاضمه ، گوارا ، گوارشی
digital	انگشتی ، پنجه ای ، رقمی ، وابسته به شماره
dignitary	شخص بزرگ ، عالی مقام
digraph	دو حرف یک صدا
digress	پرت شدن (از موضوع) ، گریز زدن ، منحرف شدن
digression	انحراف ، گریز ، پرت شدگی از موضوع
dilapidated	مخروبه ، ویران
dilate	اتساع دادن ، گشاد کردن ، بزرگ کردن
dilatory	اتساعی ، ورمی ، تاخیری ، کند ، بطی
dilemma	مسئله غامض ، معمای غیر قابل حل ، وضع دشوار
dilettante	ناشی ، دوستدار تفننی صنایع زیبا ، غیر حرفه
diligence	کوشش پیوسته ، سعی و کوشش ، پشت کار
diligent	سخت کوش ، کوشا ، کوشنده ، سعی ، پشت کاردار

dilute	رقیق کردن ، ابکی کردن
dimension	اندازه گرفتن ، دیمانسیون ، برز ، حجم ، اندازه ، بعد ، اهمیت ، ابعاد
diminution	کاهش ، کسر ، تقلیل ، کم شدگی ، تحقیر
diminutive	مصغر ، خرد ، کوچک ، حقیر
dimly	بتاریکی ، بتیرگی
dimple	چاه زرخدان ، گودی (بدن و زرخدان و گونه) -
din	صدای بلند ، غوغا ، طنین بلند ، طنین افکندن
dinghy	دینگی ، قایق هند شرقی ، قایق تفریحی
dingy	تیره رنگ ، چرک ، دودی رنگ
dinner	ناهار (یعنی غذای عمده روز که بعضی اشخاص هنگام ظهر و بعضی شب می خورند) ، شام ، مهمانی
dint	تور رفتگی ، زور ، (م) ضربت ، تور رفتگی ، گودی
diorama	تصاویر متغیر ، شهر فرنگ
diphthong	ادغام ، اتحاد دو صوت ، صدای ترکیبی ، مصوت مرکب
diplomacy	دیپلماسی ، سیاست ، سیاستمداری
diplomat	سیاستمدار ، رجل سیاسی ، دیپلمات
diplomatic	وابسته به ماموران سیاسی خارجه ، دیپلماتیک
diplomatist	سیاستمدار ، دیپلمات ، دیپلومات ، ادم زرنگ
dire	ترسناک ، شوم ، مهلک ، وخیم
direct	مستقیم (شمشیر بازی) ، راسته ، دستور دادن دستورالعمل دادن ، راست راهنمایی کردن ، دستور دادن ، امر کردن (به) ، اداره کردن ، هدایت کردن ، نظارت کردن (بر) ، مستقیم ، معطوف داشتن ، متوجه ساختن ، قراول رفتن
direction	امتداد ، گرا ، دستورالعمل ، سمت ، ارشاد ، دستور ، رهبری ، اداره جهت ، راه ، مسیر ، جهت ، سو ، هدایت
directly	مستقیماً ، سر راست ، یگراست ، بی درنگ
director	سرپرست تیم بولینگ ، هادی ، برج هدایت تیر ، هدایت کننده آتش ، فرنشین ، مدیر ، رئیس ، اداره کننده ، کارگردان ، هدایت کننده
dirge	نوحه سرایی ، سرود عزا سرودن
dirt	چرک ، کثافت ، لکه ، خاک
dirty	چرکین ، چرک ، (مجازی) زشت ، کثیف کردن
disability	عدم صلاحیت ، عدم اهلیت قانونی ، ازکارافتادگی ، ناتوانی ، عجز ، عدم قابلیت
disabuse	از اشتباه درآوردن ، از حقیقت آگاه کردن
disaffect	از علاقه و محبت کاستن ، بی میل شدن
disaffected	بی محبت ، ناراضی
disaffection	بی میلی ، عدم علاقه
disagree	نا همرازی بودن ، موافق نبودن ، مخالف بودن ، ناسازگار بودن ، نساختن با ، مخالفت کردن با ، مغایر بودن
disallow	رد کردن ، نپذیرفتن ، روا نداشتن ، قائل نشدن



disappear	ناپدید شدن ، غایب شدن ، پیدا نبودن
disappoint	مایوس کردن ، ناکام کردن ، محروم کردن ، نا امید کردن
disapprobation	عدم تصویب ، رد ، بی میلی ، تقبیح ، مذمت
disapprove	قبول نکردن ، ناپسند شمردن ، رد کردن ، تصویب نکردن
disapproval	عدم تصویب ، رد
disarm	از ضامن خارج کردن ، خلع سلاح کردن بی اثر کردن مین ، خنثی کردن ، خلع سلاح کردن ، به حالت اشتی در آمدن
disarrange	به هم زدن ، بی ترتیب کردن ، مختل کردن ، بر هم زدن
disarray	اغتشاش ، بی نظمی ، درهم و برهمی
disaster	فاجعه ، حادثه بد ، مصیبت ، بلا ، ستاره ء بدبختی
disavow	انکار ، نفی ، رد کردن
disavowal	انکار ، رد
disband	بر هم زدن ، منحل کردن یگانها ، بر هم زدن ، منحل کردن ، متفرق کردن یا شدن
disbeliever	بی ایمان
disburden	بار از دوش برداشتن ، اسوده کردن ، سبکبال کردن
disburse	پرداختن ، خرج کردن ، خرج ، پرداخت کردن
disbursement	پرداخت ، خرج ، هزینه
discard	قسمت وازده ، دور انداختن ، رد کردن ، دور انداختن ، دست کشیدن از ، متروک ساختن ، ول کردن
discern	تشخیص دادن ، تمیز دادن
discernible	تشخیص دادنی ، قابل تشخیص ، مشاهده کردنی
discerning	فهمیده ، بینا
disciple	شاگرد ، مرید ، حواری ، پیرو ، هواخواه
disciplinary	اهل انضباط ، نظم دهنده ، انضباطی ، انتظامی ، تادیبی ، وابسته به تربیت
discipline	نظم دادن ، ادب کردن تربیت کردن ، انضباط ، انتظام ، تحت نظم و ترتیب در آوردن ، تادیب کردن
disclaim	رد کردن ، انکار کردن ، قبول نکردن ، ترک دعوا کردن نسبت به ، منکر ادعایی شدن ، از خود سلب کردن
disclose	فاش کردن ، باز کردن ، اشکار کردن
discolor	تغییر رنگ دادن ، بی رنگ کردن
discombobulate	مغشوش کردن ، درهم و برهم کردن ، مختل کردن
discomfit	خنثی کردن ، ایجاد اشکال کردن ، دچار مانع کردن ، ناراحت کردن ، بطلان
discomfiture	ناراحتی ، رنج ، زحمت ، ناراحت کردن
discomfort	ناراحتی ، رنج ، زحمت ، ناراحت کردن
discomposure	اضطراب ، پریشانی
disconcert	مشوش کردن ، دست پاچه کردن ، میهوت کردن ، عدم هم اهنگی داشتن
disconnect	منفصل کردن ، جدا کردن ، گسستن ، قطع کردن

disconsolate	پریشان ، دلشکسته ، تسلی ناپذیر
discontinuance	عدم ادامه ، وقفه ، فاصله
discord	ناسازگاری ، اختلاف ، دعوا ، نزاع ، نفاق ، ناجور بودن ، ناسازگار بودن
discordant	ناسازگار ، ناموزون ، مغایر
discount	تنزیل ، کاستن ، تخفیف دادن ، برات را نزول کردن
discountenance	نپسندیدن ، تصویب نکردن ، بد دانستن
discourse	سخن گفتن ، سخنرانی کردن ، ادا کردن ، مباحثه ، قدرت استقلال
discourteous	بی ادب ، بی نزاکت ، بی ادبانه ، تند
discover	پی بردن ، دریافتن ، یافتن ، پیدا کردن ، کشف کردن ، مکشوف ساختن
discovery	کشف ، اکتشاف ، پی بری ، یابش
discredit	بی اعتباری ، بدنامی ، بی اعتبار ساختن
discreet	با احتیاط ، دارای تمیز و بصیرت ، باخرد
discrepancy	اشتباه ، ناهمخوانی ، تفاوت ، مورد اختلاف
discrepant	مختلف ، متباین
discrete	جدا از هم ، جدا ، مجرد ، مجزا کردن ، گسسته
discrete manufacturing	تولید ناپیوسته
discretion	تمیز ، بصیرت ، احتیاط ، حزم ، نظر ، رای ، صلاحدید
discriminate	تبعیض قائل شدن ، با علائم مشخصه ممتاز کردن
discriminating	بصیر
discrimination	افتراق ، تمیز ، فرق گذاری ، تبعیض
discursive	استدلالی ، برهانی ، سرگردان
discuss	بحث کردن ، مطرح کردن ، گفتگو کردن
discussion	بحث ، مذاکره ، مباحثه ، گفتگو ، مناظره
disdain	اهانت ، استغنا ، عار (دانی) ، تحقیر ، خوار شمردن
disease	ناخوشی ، مرض ، دچار علت کردن
disembark	پیساده کردن ، از کشتی در آوردن ، پیساده شدن ، تخلیه کردن (بار و مسافر)
disencumber	رها کردن (از بار یا مانع) ، از قید آزاد کردن
disengage	خلاص کردن ، از گیر در آوردن ، از قید رها کردن ، باز کردن
disentangle	از گیر در آوردن ، رها کردن ، باز کردن
disfavor	از نظر افتادگی ، بی اعتباری ، مغضوبیت
disfigure	از شکل انداختن ، بد شکل کردن ، بد نما کردن ، زشت کردن ، بدریخت کردن ، خراب کردن
disgorge	استفراغ کردن ، خالی کردن ، ریختن
disgruntle	بدخلق کردن ، غمگین کردن

disgruntled	ناخوشنود ، ناراضی ، غرغرو
dish	فشردن ، پوسته ، ظرف ، دوری ، سینی ، خوراک ، غذا ، در بشقاب ریختن ، مقعر کردن
dishabile	جامه خانگی ، حالت خودمانی و بی رودربایستی
dishearten	دلسرد کردن ، نومید کردن
disheartened	دلسردشده ، چشم ترسیده، دژم ، دلنتگ ، پریشان ، افسرده ، غمگین ، ملول
disheveled	پریشان ، ژولیده ، اشفته ، نامرتب
dishonest	نادرست ، متقلب ، تقلب امیز ، دغل ، فاقد امانت
disillusion	رهایی از شیفتگی ، وارستگی از اغفال ، بیداری از خواب و خیال ، رفع اوهام
disinclination	بی میلی ، عدم تمایل ، بی رغبتی
disinfect	ضد عفونی کردن ، ضد عفونی کردن ، گندزدایی کردن
disinfectant	داروی ضد عفونی ، ماده گندزدا
disingenuous	بدون صراحت لهجه ، دورو ، بدون صمیمیت
disinherit	از ارث محروم کردن ، عاق کردن
disinter	از خاک در آوردن ، (مجازی) از بوتله فراموشی یا گمنامی در آوردن ، نبش کردن
disinterested	بی علاقه ، بی غرض ، بی طرف ، بی طمع ، بی غرضانه
disjointed	بی ربط ، گسیخته ، متلاشی ، در رفته ، نامربوط
disjunction	فصل (انفصال) ، جدایی ، تفکیک ، انفصال ، فصل
disjunctive	فصلی (انفصالی) ، جداسازنده ، فاصل ، حرف عطفی که بظاهر پیوند می دهد و در معنی جدا میسازد (مثل but) ، دارای دو شق مختلف ، فصلی
dislocate	بر هم زدن ، جابجا کردن ، از جادر رفتن (استخوان)
dislodge	از جای خود بیرون کردن ، راندن
dismal	دلنتگ کننده ، پریشان کننده ، ملالت انگیز
dismantle	پیاده کردن موتور ، بی مصرف کردن ، پیاده کردن (ماشین الات) عاری از سلاح یا اثاثه کردن
dismay	ترسانیدن ، بی جرات کردن ، ترس ، جین ، وحشت زدگی ، بی میلی
dismember	جزء به جزء کردن ، اندام های کسی را بریدن ، (مج) جدا کردن ، تجزیه کردن
dismiss	منفصل کردن ، روانه کردن ، مرخص کردن ، معاف کردن
dismissal	اخراج از شغل ، عزل ، اخراج از خدمت ، انفصال ، اخراج ، مرخصی ، برکناری
dismount	دیسمانت ، پیاده کردن یا شدن ، پیاده کردن قطعات و وسایل ، پیاده کردن ، از اسب پیاده شدن
disobedience	نشوز ، تمرد ، سرپیچی ، نافرمانی ، عدم اطاعت
disobedient	نافرمان ، سرکش ، نامطیع ، گردنکش ، متمرذ
disorder	بی نظمی ، اختلال ، بی ترتیبی ، اشفتگی ، کسالت ، برهم زدن ، مختل کردن
disown	مالکیت چیزی را انکار کردن ، رد کردن ، از خود ندانستن ، نشناختن ، عاق کردن

disparage	عدم وفق ، انکار فضیلت چیزی را کردن ، کم گرفتن ، بی قدر کردن ، پست کردن ، بی اعتبار کردن
disparate	ناجور ، مختلف ، نابرابر ، نامساوی ، غیرمتجانس
disparity	ناجوری ، بی شباهتی ، عدم توافق ، اختلاف
dispassionate	بی غرضی ، بی طرف ، بی تعصب ، خونسرد
dispatch	قتل ، ارسال کردن ، حمل مخابره کردن ، اعزام یگانها ، گسیل داشتن ، گسیل کردن ، اعزام داشتن ، اعزام کردن ، اعزام ، روانه کردن ، فرستادن ، مخابره کردن ، ارسال ، انجام سریع ، کشتن ، شتاب ، پیغام ، توزیع امکانات
dispel	برطرف کردن ، دفع کردن ، طلسم را باطل کردن
dispensation	عافیت ، بخش ، توزیع ، تقسیم ، اعطا ، تقدیر ، وضع احکام دینی در هر دوره و عصر ، عدم شمول
disperse	پراکنده شدن ، متفرق شدن ، پراکنده کردن ، متفرق ساختن ، متفرق کردن
dispirited	افسرده ، دلسرد
displace	جابجا کردن ، جابجا شدن ، جابجا کردن ، جانشین (چیزی) شدن ، جای چیزی را عوض کردن ، تبعید کردن
display	نمایشگر ، صفحه نمایش ، در معرض نمایش ، نمایش دادن ، نشان دادن ، ابراز کردن ، اشکار کردن ، نمایش ، تظاهر ، جلوه ، نمایاندن
disport	خوشی کردن ، حرکات نشاط انگیز کردن ، بازی کردن ، تفریح کردن ، تفریح
disposition	استقرار یگانها و اماد در منطقه ، تنظیم محل ناوها ، ارایش گرفتن ، ارایشگاه گسترش ، صورت بندی ، وضع گسترش موضع گرفتن ، تغییر مکان ، امادگی ، خلق ، وضع ، خواست ، حالت ، مشرب ، خو ، مزاج ، تمایل
dispossess	خلع ید کردن ، از تصرف محروم کردن ، بی بهره کردن ، محروم کردن ، دور کردن ، بیرون کردن ، رها کردن
disputation	مباحثه ، ستیزه ، مناظره ، مناظره ، بحث و جدل
disputatious	ستیزه جو ، جدلی
dispute	تتازع ، منازعه ، مجادله کردن ، مناقشه کردن ، اختلاف ، مجادله ، ستیزه ، چون و چرا ، مشاجره ، نزاع ، جدال کردن ، مباحثه کردن ، انکار کردن
disqualify	محرومیت ، اخراج ، سلب صلاحیت کردن از ، شایسته دانستن ، مردود کردن
disquiet	بی آرام کردن ، ناراحت کردن ، اسوده نگذاشتن ، اشفتن ، مضطرب ساختن ، بی قراری ، نا آرامی
disquietude	اضطراب ، تشویش ، بی قراری ، اشفگی ، ناراحتی
disquisition	رساله ، مقاله ، تحقیق ، جستجو ، تفحص
disregard	نادیده گرفتن ، اعتنا نکردن ، عدم رعایت
disreputable	بدنام ، بی اعتبار مایه رسوایی
disrepute	بی ابرویی ، بدنامی ، رسوایی ، بی احترامی
disrobe	لباس در آوردن ، برهنه کردن
disrupt	از هم گسیختن ، بهم زدن قوا ، منقطع کردن ، درهم گسیختن
dissatisfy	ناخشنود کردن ، ناراضی کردن ، ناخشنود کردن ، رنجانیدن
dissect	کالبدشکافی کردن ، تشریح کردن ، (مج) موشکافی کردن

dissection	کالبد شکافی ، تشریح ، کالبدشکافی ، قطع ، برش ، تجزیه
dissemble	تلبیس کردن ، تدلیس کردن ، پنهان کردن ، وانمودکردن ، بهانه کردن ، نادیده گرفتن
dissemble	1
disseminate	ارسال کردن ، توزیع اخبار ، تخم کاشتن ، منتشرکردن
dissension	اختلاف عقیده ، نفاق ، اختلاف ، شقاق
dissent	اختلاف عقیده داشتن ، جداشدن ، نفاق داشتن
dissentient	مخالف عقیده اکثریت ، مخالف ، معاند
dissentious	ستیزه گر ، نزاع جو ، موردنزاع
dissertation	مقاله ، رساله ، بحث ، پایان نامه ، تز
disservice	آزار ، زیان ، بدی ، صدمه ، بدخدمتی
dissever	جداکردن ، بریدن ، جداشدن
dissidence	مخالف ، اختلاف رای ، عدم توافق
dissident	مخالف (عقیده عموم) ، معاند ، ناموافق
dissimilar	ناجور ، بی شباهت ، غیرمشابه ، مختلف ، دگرگون ، ناهمسان ، ناهمانند
dissimulate	پنهان کردن ، برروی خود نیلوردن ، دورویی کردن ، فریب دادن
dissipate	پراکندگی کردن ، ازهم پاشیدن ، اسراف کردن
dissipation	تفریط ، اسراف ، پراکندگی ، عیاشی ، اتلاف
dissolute	هرزه ، فاجر ، بداخلاق ، ازروی هرزگی ، فاسد
dissolution	انحلال ، تجزیه ، حل ، فساد ، ازهم پاشیدگی ، فسخ
dissolve	اب کردن ، گداختن ، فسخ کردن ، منحل کردن
dissonance	اختلاط اصوات و اهنگ های ناموزون ، ناجوری ، ناهنجاری
dissonant	ناجور ، بداهنگ ، ناموزون ، ناهنجان
dissuade	منصرف کردن ، بازداشتن(کسی از امری) ، دلسرکردن
dissuasion	منع ، بازداشت ، انصراف ، دلسردسازی ، بازداری
distance	مسیر مسابقه ، مدت بازی ، مسافت ، فاصله ، دوری ، بعد ، دورکردن ، دور نگاهداشتن ، پشت سرگذشتن
distant	دوردست ، دور ، فاصله دار ، سرد ، غیرصمیمی
distemper	کج خلقی ، ناراحت کردن ، مرض هاری
distend	بادکردن ، بزرگ کردن ، متورم شدن
distensible	بادکردنی ، انبساط پذیر
distil	تقطیر کردن ، تقطیر شدن
distill	تقطیرشدن ، عرق گرفتن از ، چکاندن
distillate	محصول تقطیر ، عرق ، عصاره
distillation	تقطیر ، عرق کشی ، شیره کشی ، عصاره گیری
distiller	عرق کش ، تقطیرکننده ، دستگاه تقطیر

distinct	مشخص ، مجزا ، جدا ، واضح ، شمرده ، ممتاز
distinction	تمیز ، فرق ، امتیاز ، برتری ، ترجیح ، رجحان ، تشخیص
distinguish	تمیزدادن ، تشخیص دادن ، دیفرانسیل گرفتن ، دیدن ، مشهورکردن ، وجه تمایز قائل شدن
distort	شکسته شدن ، خمیدن ، بد شکل کردن ، کج کردن ، تحریف کردن ، از شکل طبیعی انداختن
distrain	گروکشیدن ، فشاردادن ، توقیف کردن ، ضبط اموال
distrainor	ضبط کننده
distrain	گیج ، سربهوا
distraught	پریشان حواس ، شوریده ، ناراحت
distribute	پخش کردن ، تقسیم کردن ، تعمیم دادن ، توزیع کردن
distribution	تقسیم ترکه متوفی ، جدول توزیع امداد ، توزیع امداد توزیع کردن ، پخش کردن ، توزیع ، پخش
distributor	چکش برق ، تقسیم برق ، توزیع کننده
district	منطقه ، بخش ، ناحیه ، حوزه ، بلوک
distrust	بی اعتمادی ، بدگمانی ، سوءظن ، اعتماد نداشتن
disunion	جدایی ، جدانشدگی ، انفصال ، نفاق ، عدم اتفاق
disyllable	کلمه یاقافیه دو هجایی
dither	لرزیدن ، (در محاوره) دودل بودن ، هیجان
diurnal	روزانه ، مربوط به روز ، جانورانی که در روز فعالیت دارند
diva	سردسته زنان خواننده اپرا
divagation	سرگردانی ، پریشان گویی
diverge	انشعاب یافتن ، از هم دور شدن ، اختلاف پیدا کردن ، واگرایی
divergence	تباین ، انشعاب ، واگرایی
divergent	واگرا ، متباعد ، انشعاب پذیر ، منشعب ، (مجازی) مختلف
diverse	متضاد ، متنوع ، مخالف ، گوناگون ، مختلف ، متغیر ، متمایز
diversion	اختلاف ، تفریح ، سرگرمی ، عمل پی گم کردن ، انحراف از جهتی
diversity	تنوع ، گوناگونی ، تفاوت
divert	منحرف شدن ، منحرف کردن ، متوجه کردن ، معطوف داشتن
divest	بی بهره کردن ، محروم کردن ، عاری کردن
divestiture	بی بهره سازی ، تحریم ، بی بهره گی ، برهنه سازی
divide	تقسیم کردن ، پخش کردن ، جدا کردن ، اب پخشمان ، قسمت کردن ، بخش کردن
divination	غیب گویی ، پیش گویی ، فال گیری ، تفال ، حدس درست
divine	خدایی ، یزدانی ، الهی ، کشیش ، استنباط کردن ، غیب گویی کردن
divinity	خدا ، الوهیت ، الهیات
divisible	قابل تقسیم ، قابل قسمت ، بخش پذیر

division	اتحادیه باشگاههای حرفه ای ، دسته گروه اسبهای مسابقه معین ، لشکر ، دایره ، رشته تقسیم کردن ، بخش (در سازمانها) ، تقسیم ، بخش ، قسمت ، دسته بندی ، طبقه بندی ، (علوم نظامی) لشکر ، (م) اختلاف ، تفرقه
divisive	تفرقه انداز ، تقسیم کننده
divisor	(ریاضی) مقسوم علیه ، بخشی
divorce	تفرقه ، طلاق ، جدایی ، (مجازی) فسخ
divulge	فاش کردن ، افشاء کردن ، بروز دادن
divulgence	افشاء
Djibouti	جیبوتی
Djiboutian	اهل جیبوتی
DNA	اسید دزوکسی ریبونوکلیک (ماده توارثی)
do	راه ، روش ، عمل کردن ، انجام دادن ، کفایت کردن ، این کلمه در ابتدای جمله بصورت علامت سوال میاید ، فعل معین
docile	رام ، سر بر اه ، تعلیم بردار ، مطیع
docket	دفتر اوقات محکمه ، دفتر تعیین وقت دادگاه ، فهرست محتوی بسته ارسالی ، لیست محتوای بسته بندی ، دفتر ثبت دعاوی حقوقی ، ثبت کردن
doctor	(مخفف ان Dr است) پزشک ، طبابت کردن ، درجه دکتری دادن به
doctrinaire	کسی که تابع دکترین خاصی است اصولی ، ایین گرای ، کسیکه نظریات و اصول خود را بدون توجه به مقتضیات میخواهد اجرا کند ، اصولی
doctrine	تعالیم ، افراس ، افراه ، عقیده ، اصول ، حکمت ، تعلیم ، گفته
document	مدرک ، دستاویز ، ملاک ، سندیت دادن
doddering	پیر ، علیل ، کودن
Dodoma	دارالسلام
doe	گوزن ماده ، خرگوش ماده
doff	درآوردن ، لباس کردن ، طفره رفتن
dog	دفاع بسته ، دستگیره در ، سگ نر ، میله قلاب دار ، گیره ، مثل سگ دنبال کردن
dogged	سرسخت ، یکدنده ، لجوج ، سخت ، ترشرو
doggerel	شعر بد ، شعر بند تنبانی
dogma	عقیده دینی ، اصول عقاید ، عقاید تعصب امیز
dogmatic	جزمی ، متعصب ، کوتاه فکر
dogmatize	امرانه اظهار عقیده کردن ، مقتدرانه سخن گفتن ، تعصب مذهبی نشان دادن
Doha	شهر دوحه
doldrums	منطقه ارامگان استوایی ، سکوت ، افسردگی ، منطقه رکود
doleful	مغموم ، محزون
dolesome	اندوهناک ، غمگین
dolor	مرض دردناک ، ناله ، اندوه ، پریشانی

dolorous	محنت زا ، دردناک
dolour	مرض دردناک ، ناله ، اندوه ، پریشانی
dolt	ابله ، کله خر ، احمقانه رفتار کردن
doltish	احمقانه ، کله خر
domain	ملک ، زمین ، قلمرو ، حوزه ، دایره ، املاک خالصه
domestic	داخلی ، محلی ، خانگی ، خانوادگی ، اهلی ، رام ، بومی ، خانه دار ، مستخدم یا خادمه
domestic sales	فروش داخلی
domesticity	حالت اهلی ، زندگانی خانگی ، رام شدگی
domicile	منزل ، اقامتگاه ، محل اقامت ، مقر ، خانه ، مسکن دادن
dominance	تسلط ، نفوذ ، غلبه
dominant	حاکم ، حکم فرما ، سلطه گر ، چیره ، مسلط ، حکمفرما ، نافذ ، غالب ، برجسته ، نمایان ، عمده ، مشرف ، متعادل ، مقتدر ، مافوق ، برتر ، چیره شدن ، حکمفرما بودن ، تسلط داشتن ، تفوق یافتن
dominate	سلطه ، تسلط ، غلبه ، استیلا ، تفوق ، تحکم ، چیرگی
domination	سلطه جویی کردن ، تحکم کردن ، مستبدانه حکومت کردن
domineer	دومینیکا
Dominica	اهل دومینیکا
Dominican	جمهوری دومینیکن
Dominican Republic	اقا ، لرد یا نجیب زاده ، رئیس یا استاد یا عضو دانشکده ، پوشیدن ، برتن کردن
don	بخشیدن ، هبه کردن ، هدیه دادن ، اهداء کردن
donate	اهدا کننده
donator	متهب ، گیرنده هدیه ، گیرنده هبه ، موهب الیه
donee	هدیه کننده ، دهنده ، اعطاء کننده ، بخشنده ، واهب ، هبه کننده
donor	ابله ، گول زدن ، فریفتن ، سروصدا کردن
doodle	درب ، در ، راهرو
door	وسيله تاخیری ، خوابیده ، ساکت ، درحال کمون
dormant	پنجره جلو امده زیر سقف ساختمان
dormer	پشتی ، مربوط به پشت (بدن)
dorsal	پرونده ، سوابق ، دوسیه
dossier	ضعف پیری ، کودنی در اثر پیری
dotage	ادم کور ذهن ، خرفت ، پیر یاوه گو
dotard	عشق ابلهانه ورزیدن ، پرت گویی کردن
dote	زیادمایل ، شیفته (از روی نادانی) ، خرف ، فرسوده
doting	مضاعف نمودن ، بازی دوبل ، بازی دونفره ، خطای دبل ، مسابقه پاروزنی ۲ نفره ، حمله با دوبار رد کردن شمشیر از زیر شمشیر
double	



	حریف ، گرفتن همزمان دو ماهی ، تفنگ دولول ، دو برابر ، دوتا ، جفت ، دوسر ، المثنی ، همزاد ، دو برابر کردن ، مضاعف کردن ، دولا کردن ، تاکردن (با up)
doublet	انتن دوبله ، رمز نویسی دوبله ، کلیجه ، نوعی یل یا نیم تنه ، لنگه ، قرین
doubly	به طور دوگانه ، دو بار ، دوباری ، دو تایی ، مضاعفا
doubt	شبهه ، گمان ، دودلی ، نامعلومی ، شک داشتن ، تردید کردن
doughty	دلیر (بیشتر بصورت مزاح بکار میرود) ، بیباک
dour	خیره سر ، سرسخت ، لجوج
douse	دراب یا چیز دیگری فرو بردن ، روی چیزی اب ریختن ، خیس کردن
dowager	بیوه زنی که دارایی از شوهرش به او ارث رسیده باشد ، بیوه زنی که از شوهرش باو دارایی یا مقامی بارث رسیده باشد ، وارثه
dowdy	زن شلخته ، کهنه ، بی عرضه
down	عقب افتادن در امتیاز ، خطای سرویس توپ خارج از بازی ، انداختن توپدار به زمین (رگبی) ، پایین (در مشاهده توپخانه) ، پر در آوردن جوجه پرندگان ، پره های ریزی که برای متکا بکار میرود ، کرک صورت ، سوی پایین ، بطرف پایین ، بزیر ، دلتنگ ، غمگین ، پیش قسط ، از کار افتاده
down planning	برنامهریزی از بالا به پایین
down sizing	فرآیند کوچک نمودن
downcast	دل افسردگی ، غمگینی ، سر بزیری ، ویرانی
downtown	مرکز تجارت شهر ، قسمت مرکزی شهر
dowry	جهاز ، جهیزیه ، (م) کابین ، مهریه
dozen	دوجین ، دوازده عدد
drab	رنگ و روغن ، زن شلخته ، فاحشه ، جنده بازی کردن ، یکنواخت و خسته کننده ، خاکستری ، کسل کننده
drachma	درهم ، پول نقره یونان باستان
drachmae	درهم ، پول نقره یونان باستان
draconian	مربوط به دراکو مقنن سختگیر اتن ، قوانین حقوقی سخت و بی رحمانه ، ازدهایی
draft	پیش نویس کردن ، بازیگر جدید تیم ، سفته ، سند قرضه ، اوراق بهادار ، تهیه کردن پیش نویس ، اطاق بار ، نگله بار ، بسته کالا ، ابخور ناو ، سربازگیری کردن ، پیش نویس چرکنویس ، سرباز وظیفه ، به خدمت فرا خواندن ، حواله ، برات کشی ، مسوده ، پیش نویس ، (علوم نظامی) برگزینی ، انتخاب ، چرک نویس ، طرح کردن ،
drag	کشیده شدن ، لایروبی کردن کشش ، قلاب ، ضربه ای که گوی بیلیارد پس از برخورد متوقف می شود ، وسیله کنترل قرقره ماهیگیری ، اصطکاک ، مقداری که پاشنه ناو در اب فرو رفته باشد کشیدن روی زمین ، کشاندن ، چیز سنگینی که روی زمین کشیده میشود ، بزور کشیدن ، سخت کشیدن ، لاروبی کردن ، کاویدن ، باتورگرفتن ، سنگین و بی روح
dragnet	تور یا دام (مثل تور ماهیگیری)
dragoon	سواره نظام ، سواره نظام را هدایت کردن ، بزور شکنجه بکاری واداشتن
drainage	خشک اندازی ، زهکشی ، زیر اب زنی

drama	درام ، نمایش ، تاتر ، نمایشنامه
dramatic	چشمگیر ، نمایشی ، مهیج
dramatically	چشمگیر ، نمایشی
dramatist	نمایشنامه نویس
dramatize	بشکل درام یا نمایش درآوردن
drastic	موثر ، قوی ، جدی ، عنیف ، کاری ، شدید
draw	برات کشیدن ، چک کشیدن ، مساوی ، رویارویی دو حریف در اغار (لاکراس) ، حذف اسب از دور مسابقه ، کشیدن زه ، رسم کردن ، بیرون کشیدن ، دریافت کردن ، کشش ، قرعه کشیدن ، قرعه کشی
draw up a contract	تنظیم قرار داد
drawing	نقشه کارگاهی ، کشیدن ، حدیده کردن ، ترسیم ، طرح ، هنر طراحی ، تابلو نقاشی ، رسم ، نقشه کشی ، قرعه کشی
drawl	کشیدن ، کشیده حرف زدن ، اهسته و کشیده ادا کردن
dream	خواب دیدن ، رویا دیدن
dreg	رسوب ، درده ، ته نشین ، اشغال ، پس مانده ، مدفوع
dregs	باقی مانده ، چیز پست و بی ارزش
dress	پوشاندن ، بستن ، اهار زدن ، ترتیب دادن ، لباس مخصوص ، لباس پوشیدن ، جامه بتن کردن ، مزین کردن ، لباس ، درست کردن موی سر ، پانسمان کردن ، پیراستن
drink	اشامیدن ، نوشانیدن ، اشامیدنی ، نوشابه ، مشروب
drive	جلو بردن ، محرکه ، گیربکس ، فرمان ، رانش ، گریز پا به توپ ، فرار گل زن ، ضربه از پایین ، ضربه درایو ، سوارشدن و کنترل اتومبیل ، رانندگی ارابه مسابقه ای ، رانندن اسب با شلاق رانندن قایق موتوری ، رانندگی کردن ، گرداندن گرداننده (موتوری) ، شفت ، رانندن ، بردن ، عقب نشاندن ، بیرون کردن (با out) ، تحریک کردن ، سواری کردن ، کوبیدن (میخ و غیره)
drivel	گلیز ، اب دهان جاری ساختن ، از دهن یا بینی جاری شدن ، دری وری سخن گفتن
driver	یک سری دستورالعمل که کامپیوتر از آنها پیروی می کند تا اطلاعات را برای انتقال به دستگاه جانبی خاص یا بازیابی از آن دوباره قالب بندی کند ، برنامه راه اندازی ، چوب شماره یک برای استفاده در آغاز هر بخش گلف ، راننده لوژ ، راننده اتومبیل ، محرک ، راننده ، شوفر ، سورچی ، گاری چی
droll	خنده آور ، مضحک ، مسخره امیز ، لودگی کردن
drone	خودرو یا هواپیمای بدون راننده یا خلبان هواپیمای مدل با کنترل دور ، زنبور عسل نر ، سخن یکنواخت ، وزوز کردن ، یکنواخت سخن گفتن
drop	بار ، نشست افت کردن ، گل پس از چرخیدن روی حلقه بسکتبال به زمین انداختن ، انداختن گوی گلف به سوراخ ، به زمین انداختن توپ پس از بل گرفتن ، جاگذاشتن حریف (دوچرخه سواری) ، کم کردن ، فرود ، ژینگ ، قطره ، چکه ، نقل ، اب نیات ، از قلم انداختن ، افتادن ، چکیدن ، رهاکردن ، انداختن ، قطع مرآوده ، افت ، سقوط
dross	پس مانده ، کف روی سطح فلزات مذاب ، مواد خارجی ، تفاله
drought	خشکی ، خشک سالی ، تنگی ، (ک) تشنگی
drowsy	خواب الود ، چرت زن ، کسل کننده

drub	کتک زدن ، چوب زدن ، شکست دادن
drudgery	جان کنی ، کار پزرزحمت
drug	دوا زدن ، دارو خوراندن ، تخدیر کردن
dry	خشک ، بی اب ، اخلاقاً خشک ، خشک کردن ، خشک انداختن ، نشنه شدن
Dubai	دبی
dubious	مورد شک ، مشکوک
dubitable	مورد شک ، مشکوک
Dublin	دوبلین
duckling	جوجه اردک ، بچه اردک
ductile	لوله شو ، نرم ، قابل انبساط ، هادی ، مجرای
due	طلب ، ذمه ، واجب الاداء ، لازم مقرر ، درست ، تمام شده ، از دست رفته ، کهنه شده از نوبت خارج شده ، مقتضی ، حق ، ناشی از ، بدهی ، موعد پرداخت ، سر رسد ، حقوق ، عوارض ، پرداختی ، قابل پرداخت ، مقرر
due date	سر رسید
duet	موسیقی (قطعه موسیقی یا آواز دو نفری ، دو نفری خواندن ، دو نفری نواختن
dulcet	شیرین ، ملیح ، نوعی الت موسیقی
dumbfound	لال کردن ، متحیر کردن ، بلاجواب گذاشتن
dun	استمرار ، دوام ، مدت دوام ، دوران ، دیری ، مدت ، زمان ، طول مدت ، طول دوره
dupe	ادم گول خور ، ساده لوح ، گول زدن
duplex	دو رشته ای ، مدار دو طرفه یا دوسیمه ، مدار دوپلکس مدار دوجزئی ، مضاعف ، دو رشته ای ، دولایی ، دوتایی ، دوسمتی ، خانه دو خانواری
duplicity	دورویی ، دورنگی ، تزویر ، ریا ، دولایی
durable goods	کالای بادوام
durance	حبس ، محبوسیت ، توقیف
duration	مدت ادامه ، مدت ، استمرار ، طی ، سختی ، بقاء
duress	سختی ، سفتی ، محکمی ، شدت ، رفتار خشن وتند ، اکراه ، اجبار
during	در مدت ، هنگام ، در جریان ، در طی
Dushanbe	دوشنبه
dust	ارد ، گرد و خاک ، غبار ، خاکه ، زره ، گرد گیری کردن ، گرد گرفتن (از با off) ، ریختن ، پاشیدن (مثل گرد) ، تراب
Dutch	هلندی ، زبان هلندی ، هرکس بخرج خود ، دانگی
duteous	گماشت شناس ، وظیفه شناس ، مطیع ، فروتن ، حلیم
dutiabale	گمرک بردار
dutiful	گماشت شناس ، وظیفه شناس
duty	نگهبان ، گماشت ، وظیفه ، تکلیف ، فرض ، کار ، خدمت ، ماموریت ، (در جمع) عوارض گمرکی ، عوارض

duty free	معاف از حقوق گمرکی
dwarf	قدکوتاه ، کوتوله شدن ، کوتاه جلوه دادن
dwindle	رفته رفته کوچک شدن ، تدریجا کاهش یافتن ، کم شدن ، تحلیل رفتن
dwindling	کم شونده ، نقصان گیرنده ، کاهنده ، کاهششی
dynamic	بالان ، قوه ای ، متحرک ، نیروی درونی ، نیروی مستقر ، نیروی فعاله درونی ، وابسته به نیروی محرکه ، جنباننده ، حرکتی ، شخص پیرانژی ، پویا
dyne	دین (واحد نیرو) -
dyspeptic	دارای اختلال هاضمه ، بدگوار ، غمگین ، بدخلق
e commerce	تجارت الکترونیکی (بنگاه با دولت)
each	هر یک ، هریک از ، هریکی ، هر
eager	مشتاق ، ذیعلاقه ، ترد و شکننده
ear	گوشواره ، گوشه ، شنوایی ، هراتی شبیه گوش یا مثل دسته کوزه ، دسته ، خوشه دار یا گوشدار کردن
eardrum	پرده گوش ، پرده صماخ
early	بزودی ، مربوط به قدیم ، عتیق ، اولیه ، در اوایل ، در ابتدا
earn	تحصیل کردن ، کسب معاش کردن ، بدست آوردن ، دخل کردن ، درآمد داشتن
earnest	دلیل ، جدی ، دلگرم ، باحرارت ، مشتاق ، صمیمانه ، سنگین ، علاقه شدید به چیزی ، وثیقه ، بیعانه
earnings	درآمدها ، درآمد ، دخل ، مداخل ، عایدی
earth	به زمین اتصال دادن ، باخاک پوشاندن ، حفره زیرزمینی روباه ، اتصال به زمین ، سطح زمین ، کره زمین ، دنیای فانی ، سکنه زمین ، با خاک پوشاندن
earthenware	سفالین ، سفال ، ظروف گلی ، گل سفالی
earthy	خاکی ، خاک مانند ، زمینی ، دنیوی
ease	شل کردن ، راحتی ، استراحت رسایی ، اسانی ، سهولت ، اسودگی ، راحت کردن ، سبک کردن ، ازاد کردن
easily	به اسانی
east	خاور مشرق ، شرق ، خاورگرایی ، بسوی خاور رفتن
East Timor	تیمور شرقی
eastern	شرقی ، خاوری ، ساکن شرق ، بطرف شرق
easy	اسان ، سهل ، بی زحمت ، اسوده ، ملایم ، روان ، سلیس
eat	خوردن ، مصرف کردن ، تحلیل رفتن
eatable	خوردنی ، ماکول
ebb	جزر ، فرونشینی ، (مجازی) زوال ، فروکش کردن ، افول کردن
ebullience	گرمی و نشاط
ebullient	احساساتی ، پر هیجان ، با حرارت ، گرم ، جوشان
e-business	کسب کار الکترونیکی
eccentric	هم مرکز نبودن ، نامتعارف ، گریزنده از مرکز ، بیرون از مرکز ، (مجازی) غیر عادی ، غریب ، عجیب

eccentricity	لنگی ، گریز یا خروج از مرکز ، خروج از مرکز ، دوری از مرکز ، گریز از مرکز ، غرابت ، بی قاعدگی
ecclesiastic	کشیش ، علم اداره ء کلیساها ، مربوط به کلیسا ، اجتماعی
ecclesiastical	منسوب به کلیسا
echelon	مرتبہ ، درجہ ، طبقہ سلسلہ مراتب ، پلکانی ، ستون پلہ ، بصورت پلکان در آوردن ، پلہ ، رده
eclat	روشنی خیره کننده ، درخشش ، افتضاح ، سروصدا زیاد
eclectic	گلچین کننده ، از هر جا گزیننده ، منتخبات
eclipse	گرفتگی ، گرفت ، کسوف یا خسوف ، تحت الشعاع قرار دادن
ecologist	بوم شناس
economic	علم اقتصاد ، باصرفه ، اقتصادی
economical	اقتصادی ، صرفه جو ، خانه دار
economics	علم اقتصاد ، اقتصادیات
economist	متخصص اقتصاد
economize	صرفه جویی کردن ، رعایت اقتصاد کردن
economy	صرفه جویی ، علم اقتصاد
ecstasy	وجد ، خلسه ، حظ یاخوشی زیاد
ecstatic	نشئه شده ، بوجد آمده ، نشئه ای ، جذبہ ای
Ecuador	کشور اکوادور
Ecuadorean	اهل اکوادور
ecumenical	جهانی ، مربوط به سرتاسر جهان (مخصوصاً در مورد کلیساها گفته میشود) ، عام
edacious	پرخور
eddy	گرداب کوچک ، چرخ زدن ، جریان مخالف
edge	لبه دار کردن ، یال ، دوره ، پیروزی با فاصله امتیاز کم ، لبه اسکیت ، لبه اسکی ، کنار ، نبش ، کنارہ ، تیزی ، برندگی ، دارای لبه تیز کردن ، تحریک کردن ، کم کم پیش رفتن ، اریب وار پیش رفتن
edible	خوردنی ، ماکول ، چیز خوردنی ، خوراکی
edict	فرمان ، حکم ، قانون
edifice	عمارت ، ساختمان بزرگ مانند کلیسا
edify	تهدیب کردن ، اخلاق اموختن ، تقدیس کردن ، تقویت کردن
edifying	تهدیب کننده ، کمال اور
edit	نشر کردن ، آماده چاپ کردن ، تغییر دادن ، تصحیح کردن ، تنظیم کردن ، ویراستن
edition	چاپ ، ویرایش
editor	ویراستار ، ویرایشگر
editorial	سرمقاله
educate	فرهیختن ، تربیت کردن ، دانش اموختن ، تعلیم دادن
education	تحصیلات ، تعلیم و تربیت ، آموزش و پرورش

educational	آموزشی ، پرورشی ، مربوط به آموزش و پرورش ، فرهنگی
educator	معلم ، مربی ، فرهیختار
educe	استنباط کردن ، گرفتن ، استخراج کردن
eerie	وهم اور ، ترساننده ، گرفته ، مکدر
eery	وهم اور ، ترساننده ، گرفته ، مکدر
efface	امحاء ، پاک کردن ، محو کردن ، ستردن ، زدودن
effect	اجرا کردن ، اثر ، نتیجه ، معنی ، مفهوم ، نیت ، مفید ، کارموثر ، اجراکردن ، عملی کردن ، معلول
effective	سرباز آماده به خدمت ، مفید ، کارگر ، کاری ، عامل موثر ، قابل اجرا
effectively	بطور موثر یا کارگر
effectual	انجام شدنی ، موثر
effeminacy	زن صفتی
effeminate	زن صفت ، نرم ، سست ، بیرنگ ، نامرد
effervesce	جوشیدن ، کف کردن ، جوش زدن ، گازدار کردن (مشروبات وغیره)
effervescence	جوش ، گاز (نوشیدنیها) ، طراوت و شادی
effervescent	گازدار
effete	از کار افتاده ، فرسوده ، نیروی خود را ازدست داده
efficacious	موثر
efficacy	اثر ، سودمندی ، درجه تاثیر
efficiency	ضریب انتفاع ، درجه تاثیر ، اثر بخشی ، کارایی وسیله یا نفر شایستگی ، قابلیت ، کارآمدی ، کفایت ، عرضه ، میزان لیاقت ، تولید ، کارایی ، فعالیت مفید ، بازده ، بهره وری ، راندمان
efficient	بهره ور ، موثر ، کارآمد ، با کفایت ، کارا
effigy	تصویر برجسته ، صورت ، تمثال تهیه کردن ، پیکرک
efflorescence	شوره زدگی ، شکوفایی ، شکفتگی ، شوره زنی
efflorescent	متبلور شونده ، پوشیده از گرد املاح ، شوره زده
effluvium	جریان (درالکتریسته و نور و مغناطیس) ، پخش بخارج ، هوای گرفته و خفه ، استشمام هوای خفه و گرفته
effort	تقلا ، تلاش ، کوشش ، سعی
effrontery	جسارت ، گستاخی ، بیشرمی ، چیرگی
effulgence	تابش ، درخشندگی ، شکوه
effulgent	درخشنده
effuse	بیرون ریختن از ، ریختن (خون) پاشیدن ، پخش کردن ، پراکنده و متفرق
effusion	برون ریزی ، نشد ، ریزش ، (مجازی) اضافه ، جریان بزور ، تظاهر ، فوران
effusive	فوران کننده ، پرحرارت و علاقه
egalitarian	طرفدار تساوی انسان ، تساوی گرای
egg	تخمه ، تخم مرغ ، تخم ، تحریک کردن

egocentric	خودپسندی ، خود بین ، خودمدار
egoism	اگوئیسم ، خودپرستی ، خودخواهی
egoist	خودپرست
egotism	خودپرستی ، منت ، خودستانی ، خود بینی ، خودپسندی
egotist	خودپرست
egotistical	خودپسند ، خود پرست ، خود خواه
egregious	فاحش ، بزرگ ، برجسته ، نمایان ، انگشت نما
egress	خروج ، خروجی ، دررو ، خارج شدن
Egypt	مصر
Egyptian	مصری
eight	عدد هشت
either	(کلمه مخالف آن neither است یعنی هیچ کدام) ، هریک از دو تا ، این و آن
ejaculation	بیرون دادن ، انزال
eject	بیرون کردن ، پس زدن ، بیرون راندن ، بیرون انداختن ، دفع کردن ، معزول کردن
El Salvador	السالوادور
elaborate	ساخت استاد ، پرکار ، استادانه درست شده ، بزحمت درست شده ، به زحمت ساختن ، دارای جزئیات ، بادقت شرح دادن
elaboration	پیچیدگی ، جزئیات
elapse	فوت شدن ، گذشتن ، منقضی شدن ، سپری شدن ، سقوط
elasticity	الاستیسیته ، برجهندگی ، جهندی ، کشسانی ، کشواری ، نوانی ، جهندگی ، خاصیت فنری ، قابلیت ارتجاع و خم شدن ، کشش ، قابلیت ارتجاعي
elated	شاد ، جست و خیزکننده
elbow	زانویی ، زانو ، دسته صندلی ، با ارنج زدن
elderly	مسن ، سالخورده
elect	برگزیدن ، انتخاب کردن ، برگزیده منتخب
election	رای دادن ، انتخاب نماینده ، گزینش
electric	الکتریکی ، برقی ، کهربایی ، برق دهنده
electricity	الکتریسیته ، برق ، نیروی کهربایی
electrolysis	تجزیه الکتریکی ، تجزیه جسمی بوسیله جریان برق
electronic	الکترونیک ، الکترونیکی
electrotype	چاپ برقی ، چاپ بوسیله برق ، گراورسازی برقی ، بوسیله برق چاپ کردن ، برق نگاری
eleemosynary	خیرات ، صدقه خوری ، وابسته به صدقه ، خیراتی
elegy	مرثیه ، سوگ شعر
element	عامل اصلی ، جزء ، المان ، عنصر عملیاتی ، رکن ، سازه برقی ، عنصر (شیمیایی) ، جسم بسیط ، جوهر فرد ، عنصر ، اساس ، اصل ، محیط طبیعی ، اخشیج ، عامل

elementary	بنیادی ، مقدماتی ، ابتدایی ، اصلی
elicit	بیرون کشیدن ، استخراج کردن ، استنباط کردن
eligible	شایسته انتخاب ، قابل انتخاب ، واجد شرایط ، مطلوب
eliminate	زودن ، حذف کردن ، محو کردن ، (از معادله) بیرون کردن ، رفع کردن ، برطرف کردن
elimination	حذف- ادغام
elite	برگزیدگان ، سرامدن ، برگزیدن ، نخبه ، زبده ، گلچین ، ممتاز
elixir	اکسیر ، کیمیا
elizabethan	مربوط به دوره ملکه الیزابت
ellipsis	بریده گویی ، حذف ، انداختگی ، انداختن لغات
elliptical	بیضی شکل ، مقدر ، مستتر
elocution	شیوه سخنوری ، حس تقریر ، سخن سرایی
eloquence	شیوایی ، سخنوری ، علم فصاحت ، علم بیان
eloquent	فصیح ، شیوا ، سخنور ، سخن ارا
else	دیگر ، جز این
elsewhere	در جای دیگر ، بجای دیگر ، نقطه دیگر
elucidate	روشن کردن ، توضیح دادن ، شفاف ، روشن
elude	اجتناب کردن از ، طفره زدن ، دوری کردن از
elusion	گریز ، طفره ، اغفال ، اجتناب
elusive	گریزان ، فراری ، کسی که از دیگران دوری میکند ، طفره زن
elysium	(در اساطیر یونان) بهشت
elysian	بهشتی ، (م) وابسته به (elysium) ، اهل بهشت ، علوی
emaciate	لاغر کردن ، نزار کردن ، بی قوت کردن ، تحلیل رفتن
emaciated	لاغر ، گوشت رفته
e-mail	علامت اختصاری پست الکترونیکی پست الکترونیکی
emanate	ساطع شدن ، ناشی شدن ، سرچشمه گرفتن ، بیرون آمدن ، جاری شدن ، تجلی کردن
emancipate	از قید رها کردن ، از زیر سلطه خارج کردن
embargo	توقیف کردن ، توقیف کشتی در بندر ، ممنوعیت ، تحریم ، مانع ، محظور
embark	سوار کردن وسایل و بار در کشتی یا خودرو سوار شدن ، در کشتی سوار کردن ، در کشتی گذاشتن ، عازم شدن ، شروع کردن
embarkation	بارگیری کشتی یا خودرو ، سوارکشتی شدن
embarrass	دست پاچه کردن ، براشفتن ، خجالت دادن ، شرمسار شدن
embed	تعبیه کردن ، جا دادن ، توکار گذاشتن فرو کردن ، درج کردن ، کار گذاشتن ، در زمین پنهان کردن ، نشانیدن ، فرو کردن ، خواباندن ، محاط کردن ، دور گرفتن ، جاسازی کردن ، جادادن ، در درون کار کردن
embellish	ارایش کردن ، ارایش دادن ، زینت دادن ، زیبا کردن ، پیراستن



embezzle	اختلاس کردن ، دستبرد زدن به ، حیف و میل کردن ، دزدیدن ، بالا کشیدن
embezzlement	اختلاس ، دزدی ، حیف و میل
emblazon	بانشانهای نجابت خانوادگی اراستن ، تعریف کردن
emblem	نشانه ، علامت ، شعار ، (ک) تمثیل ، با علایم نشان دادن
embodiment	تجسم ، در برداری ، تضمین ، درج
embody	جسم دادن (به) ، مجسم کردن ، دربرداشتن ، متضمن بودن
embolden	تشجیع کردن ، جسور کردن
embolism	انسداد جریان خون ، بستگی راه رگ
emboss	پوشاندن ، اندودن ، مزین کردن ، پر جلوه ساختن ، برجسته کردن
embrace	در اغوش گرفتن ، در بر گرفتن ، بغل کردن ، پذیرفتن ، شامل بودن
embroider	قلاب دوزی کردن ، گلدوزی کردن ، برودره دوزی ، اراستن
embroil	به نزاع انداختن ، میانه برهم زدن ، دچار کردن ، اشفته کردن
embryonic	رویانی ، جنینی ، (مجازی) نارس ، اولیه
emend	اصلاح کردن ، تصحیح کردن ، درست کردن ، غلط گیری کردن
emendation	اصلاح
emerge	پدیدار شدن ، بیرون آمدن
emergence	امر فوق العاده و غیره منتظره ، حتمی ، ناگه آینده ، اورژانس
emergency	وقت ضیق ، ضروری ، اضطراری ، غیر منتظره ، حیاتی ، مهم ، اضطرار ، امر فوق العاده و غیره منتظره ، حتمی ، ناگه آینده ، اورژانس
emergent	بیرون آینده ، طالع ، (مجازی) براینده ، ناشی ، مبرم ، مضر ، اثرات ناشیه ، معلول
emeritus	شایسته ، متقاعد ، افتخارا از خدمت معاف شده ، بازنشسته
emetic	قی اور ، داروی استفراغ اور
emigrant	مهاجر ، کوچ کننده
emigrate	مهاجرت کردن ، بکشور دیگر رفتن
eminence	عالی رتبه ، عالیجناب ، (پزشکی) برآمدگی ، بزرگی ، جاه ، مقام ، تعالی ، بلندی ، برجستگی
eminency	عالی رتبه ، عالیجناب ، (پزشکی) برآمدگی ، بزرگی ، جاه ، مقام ، تعالی ، بلندی ، برجستگی
eminent	برجسته ، بلند ، متعال ، (مجازی) بزرگ ، والا مقام ، هویدا
emissary	جاسوس ، مامور سری ، فرستاده
emission	تابش ، انتشار امواج ، تشعشع امواج ، انتشار سهام دولتی و اوراق قرضه و اسکناس ، نشر ، بیرون دادن ، صدور ، خروج (پزشکی) دفع مایعات
emit	تشعشع کردن ، ساطع کردن ، بیرون دادن ، خارج کردن ، بیرون ریختن ، انتشار نور ، منتشر کردن
emollient	نرم کننده ، ملین ، لینت اور
emolument	حق الزحمه ، فوق العاده ، درآمد ، مواجب ، مداخل ، معونت ، حقوق ، مقرری

emote	هیجان بخرج دادن ، هیجان نشان دادن ، (بشوخی) اظهار احساسات کردن
emotion	احساسات ، هیجانات ، شور ، هیجانی
emotional	احساساتی ، مهیج
empathy	یکدلی ، (هیپوتیزم و روانشناسی) انتقال فکر ، تلقین
emphasis	تاکید ، اهمیت ، قوت ، تکیه
emphasize	باقوت تلفظ کردن ، تایید کردن (در) ، اهمیت دادن ، نیرو دادن به
emphatic	موکد ، تاکید شده ، باقوت تلفظ شده
empirical	حریم راه ، تجربی
employ	به کار بردن ، استعمال کردن ، بکار گماشتن ، استخدام کردن ، مشغول کردن ، بکار گرفتن ، شغل
employee	کارگر ، مستخدم زن ، کارمند
employer	کارفرما ، استخدام کننده
employment	شغل ، کاربرد نیروها یا جنگ افزارها استفاده از ، استعمال ، کاربرد ، اشتغال ، بکارگیری ، کارگماری ، استخدام
employment agency	آژانس کاریابی
emporium	بازار بزرگ ، جای بازرگانی ، مرکز فروش
empower	صاحب اختیار و قدرت کردن ، قدرت دادن ، اختیار دادن ، وکالت دادن
empty	پوچ ، خالی کردن ، تهی شدن
emulate	هم چشمی کردن با ، رقابت کردن با ، برابری جستن با ، پهلو زدن ، تقلید کردن
enable	توانا ساختن ، قادر ساختن ، وسیله فراهم کردن ، تهیه کردن برای ، اختیار دادن
enact	بصورت قانون درآوردن ، وضع کردن (قانون) تصویب کردن ، نمایش دادن
enamor	شیفته کردن ، شیفتن
enamored	شیفته ، گرفتار عشق
encamp	اردو زدن ، چادر زدن ، خیمه برپا کردن ، منزل دادن
encapsulate	بصورت کپسول در آوردن ، در کپسول گذاردن ، در محفظه ای قرار دادن
encase	کم شونده
encipher	سری کردن ، برمز نوشتن ، رمز نوشتن ، با رمز درامیختن
enclave	ناحیه ای که کشور بیگانه دور آنرا گرفته باشد ، ناحیه ای که حکومت کشور های بیگانه آنرا کاملا احاطه کرده باشد ، تحت محاصره
enclosure	ضمیمه - پیوست
encomiastic	ستایش امیز ، مداحانه
encomium	ثنا ، ستایش
encompass	دورگرفتن ، احاطه کردن ، حلقه زدن ، دارا بودن ، شامل بودن ، دربرگرفتن ، محاصره کردن
encore	(در موسیقی) دوباره بنوازد

encounter	رویاریویی ، رویاروی شدن ، برخورد ، روبروشدن ، مواجه شدن با ، مصادف شدن با ، دست بگریبان شدن با ، مواجهه ، تصادف
encourage	ترغیب کردن ، تشویق کردن ، دلگرم کردن ، تشجیح کردن ، تقویت کردن ، پیش بردن ، پروردن
encroach	تجاوز و تخطی کردن ، دست اندازی کردن ، دست درازی کردن ، تخطی کردن ، تجاوز کردن
encroachment	غصب ، تعدی ، دست اندازی ، تخطی ، تجاوز
encumber	سنگین کردن ، اسباب زحمت شدن ، دست و پای(کسی را) گرفتن ، باز داشتن
encumbrance	بار ، قید ، مانع ، اسباب زحمت ، گرفتاری ، گرو
encyclical	بدست چند نفر گشته ، عمومی ، وابسته به بخشنامه پاپ
encyclopedia	دایره المعارف ، دایره العلوم ، دانش جنگ
end	انتها ، اخر ، فرجام ، سر ، نوک ، طرف ، پایان رساندن ، تمام کردن ، خاتمه دادن ، خاتمه یافتن
endanger	به مخاطره انداختن ، در معرض خطر گذاشتن
endear	گران کردن ، عزیز کردن
endearment	عزیز کردن ، گرامی کردن
endeavor	کوشش ، جد و جهد ، سعی بلیغ ، تلاش کردن ، کوشیدن
endemic	مختص یک دیار ، بیماری همه گیربومی ، مخصوص اب و هوای یک شهر یا یک کشور
endorse	پشت نویسی کردن ، ظهر نویسی کردن جیرو کردن ، امضاء کردن ، پشت نویس کردن ، ظهرنویسی کردن ، در پشت سند نوشتن ، امضا کردن ، صحه گذاردن
endow	بخشیدن (به) ، اعطا کردن(به) ، (به صیغه اسم مفعول) دارا ، چیزی را وقف کردن ، وقف کردن ، موهبت بخشیدن به
endue	وادار کردن ، بخشیدن به (با with) پوشانیدن
endurable	تحمل پذیر
endurance	حداکثر ، برد عملیاتی ، استقامت ، تحمل ، پایداری
endure	تحمل کردن ، بردباری کردن در برابر ، طاقت چیزی را داشتن ، تاب چیزی را آوردن
enduring	پرتاقت ، بادوام
enemy	عدو ، خصم ، دشمن کردن
energetic	پرتکاپو ، کارمایه ای ، جدی ، کاری ، فعال ، دارای انرژی
energize	انرژی دادن ، نیرو دادن ، قوت دادن(به) ، تشجیح کردن
energy	توانایی کار ، ورج ، قدرت ، کارمایه ، زور ، نیرو ، قوه فعلیه ، توانایی ، انرژی
enervate	سست کردن ، بی رگ کردن ، بی حال کردن ، جسم ضعیف کردن ، ناتوان کردن ، بی اثرکردن
enfeeble	سست کردن ، ضعیف کردن
enforcement	تنفیذ ، مجبور کردن ، اجراء ، انجام
enfranchise	ازاد کردن ، از بندگی رهاندن ، معاف کردن ، حقوق مدنی اعطا کردن به
engage	استخدام کردن ، مشغول کردن ، دست زدن به کاری ، درگیر شدن ، درگیر کردن ، بکارگماشتن ، گرفتن ، استخدام کردن ، نامزدکردن ، متعهد کردن ، از پیش سفارش دادن ، مجذوب کردن ، در هم انداختن ،

	گیر دادن ، گرو گذاشتن ، گرو دادن ، ضامن کردن ، عهد کردن ، قول دادن
engaging	سرگرم کننده ، جالب توجه ، کاربرد
engender	تولید نسل کردن ، ابستن شدن (زن) ، ایجاد کردن ، بوجود آمدن
engine	موتور بنزینی ، موتور احتراق داخلی ، موتور ماشین ، ماشین بخار ، موتور ، اسباب ، الت ، ذکاوت ، تدبیر کردن ، نقشه کشیدن
engineer	مهندسی کردن ، اداره کردن ، طرح کردن و ساختن ، مهندس
engineering	بررسی فنی ، مهندسی
England	انگلستان
English	مربوط به مردم و زبان انگلیسی ، بانگلیسی درآوردن
English English Name	نام انگلیسی انگلیسی
engrave	قلم زدن ، گراور کردن ، قلم زدن ، کنده کاری کردن در ، حکاکی کردن ، گراور کردن ، نقش کردن ، منقوش کردن
engross	درشت نوشتن ، جلب کردن ، اشغال کردن ، احتکار کردن ، مشغول ، مجذوب
engulf	غرق کردن در ، غوطه ورساختن ، توی چیزی فرو بردن ، فرا گرفتن ، خروشان کردن
enhance	کمک کردن ، تسهیل کردن ، بالا بردن ، افزودن ، زیاد کردن ، بلند کردن
enigma	معما ، چیستان ، لغز ، رمز ، بیان مبهم
enigmatic	معمایی ، مبهم
enjoin	سفارش کردن به ، امر کردن ، مقرر داشتن ، بهم متصل کردن
enjoy	لذت بردن ، برخوردار شدن از ، بهره مند شدن از ، دارا بودن ، برخوردار شدن
enkindle	روشن شدن ، گرفتن ، برافروختن
enlighten	روشن فکر کردن ، روشن کردن ، تعلیم دادن
enlist	اسم نویسی کردن ، برای سربازی گرفتن ، نام نویسی کردن ، کمک طلب کردن از ، در فهرست نوشتن
enmity	عدوان ، دشمنی ، خصومت ، عداوت ، نفرت ، کینه
ennoble	شریف گردانیدن ، شرافت دادن ، بلند کردن ، تجلیل کردن
ennui	بیزاری ، دلتنگی ، ملالت ، خستگی
enormity	غیر عادی ، عظمت ، شرارت زیاد ، ستمگری ، شناخت ، وقاحت ، تجاوز فاحش ، هنگفتی
enormous	بزرگ ، عظیم ، هنگفت
enormousness	عظمت ، زیادی
enough	بس ، باندازه کافی ، نسبتاً ، انقدر ، بقدر کفایت ، باندازه ، بسنده
enquire	بازجویی کردن ، تحقیق کردن ، جویا شدن ، استفسار کردن
enquiry	استعلام ، پرس و جو ، استفسار
enrage	خشمگین کردن ، عصبانی کردن
enrapture	بوجد آوردن ، از خود بیخود کردن ، در حال جذب انداختن

ensconce	استحکامات ساختن ، پوشاندن ، پناه دادن ، پنهان شدن ، خود را در جان پناه جا دادن
ensemble	یکمرتبه ، مجموع ، اثر کلی ، بطور جمعی ، دسته جمعی
enshrine	در زیارتگاه گذاشتن ، تقدیس کردن ، ضریح ساختن (مچ) مقدس وگرامی داشتن
enshroud	در کفن پیچیدن ، کفن کردن ، پوشیدن ، پوشاندن
ensnare	بدام انداختن ، بغرنج کردن ، گوریده شدن ، خشمگین کردن
ensnarl	بدام انداختن ، بغرنج کردن ، گوریده شدن ، خشمگین کردن
ensue	تعقیب کردن ، از پس آمدن ، از دنبال آمدن ، بعد آمدن
ensure	تامین کردن ، مطمئن ساختن ، متقاعد کردن ، حتمی کردن ، مراقبت کردن در ، تضمین کردن
entail	مستلزم بودن ، شامل بودن ، فراهم کردن ، متضمن بودن ، دربرداشتن ، حمل کردن بر ، حبس یاوقف کردن ، موجب شدن
entails	در قفس یا جعبه گذاردن ، روکش کردن
entangle	گرفتار کردن ، گرفتار کردن ، گیر انداختن ، پیچیده کردن
enter	داخل شدن ، در آمدن ، وارد شدن ، تو آمدن ، تورفتن ، اجازه دخول دادن ، بدست آوردن ، قدم نهادن در ، داخل عضویت شدن ، نام نویسی کردن ، ثبت کردن
enterprise	قدرت اقدام ، دست یازیدن به کاری ، اقدام به اجرای قوانین کردن ، موسسه یا بنگاه اقتصادی ، تعهد ، تجارتخانه ، شرکت ، موسسه ، بنگاه اقتصادی ، عمل تهور امیز ، امر خطیر ، اقدام مهم ، (مانند تاسیس کارخانه وغیره) ، سرمایه گذاری ، تشکیلات اقتصادی ، مبادرت بکاری کردن ، اقدام کردن
enterprising	متهور ، متوکل
entertainment	مهمانی ، تفریحات ، پذیرایی کردن ، پذیرایی ، سرگرمی
enthral	بنده کردن ، بغلامی در آوردن ، شیفته کردن ، اسیر کردن ، مفتون ساختن
enthrall	بنده کردن ، بغلامی در آوردن ، شیفته کردن ، اسیر کردن ، مفتون ساختن
enthroned	بر تخت سلطنت نشاندن ، بلند کردن ، بالا بردن
enthuse	احساسات را برانگیختن ، غیرت کسی را بخوش آوردن ، جسور و متهور ساختن
enthusiastic	مشتاق ، علاقه مند
entice	فریفتن ، اغوا کردن ، تطمیع ، بدام کشیدن ، جلب کردن
entire	کامل ، همگی ، تمام ، درست ، دست نخورده ، بی عیب
entirely	کاملا ، کلا ، سراسر
entirety	تمامیت ، جمع کل ، چیز درست و دست نخورده
entitlement	حق ، استحقاق ، هده ، سزیدگی ، مورد استحقاق ، مورد سزیدگی ، مستمری ، مقرری ، اعتبار
entity	موجودیت مستقل ، نهاد ، وجود
entomology	علم حشره شناسی
entourage	محیط ، دور و بر اطرافیان ، دوستان ، همراهان
entrails	احشاء و امعاء ، اندرونه

entrance	مدخل، درون رفت، ورودیه، اجازه ورود، حق ورود، دروازه‌دخول، ورود، مدخل، بار، درب مدخل، آغاز، مدهوش کردن، در بیهوشی یا غش انداختن، از خود بیخود کردن، زیاد شیفته کردن
entreat	درخواست کردن (از) التماس کردن، (به) لابه کردن، استدعا کردن
entreaty	التماس، استدعا
entree	دخول، مدخل، اجازه و ورود، غذای اصلی
entrench	سنگر کردن، به سنگر رفتن، تجاوز کردن به، خندق کردن، در سنگر قرار دادن
entrepreneur	کارگشا، مقدم کمپانی، موسس شرکت، پیش قدم درتاسیس
entry	شرکت کننده، دخول، ادخال، ورود، راه، راهرو، مدخل، ثبت دردفتر، چیز ثبت شده یا وارد شده، قلم، فقره
entwine	بهم پیچیدن، بهم پیچاندن، (مج) بافتن، مثل طناب تابیدن، دراغوش گرفتن
entwist	(بهم) پیچیدن
enumerate	شمردن، برشمردن، شماره گذاری کردن، يك يك نام بردن
enunciate	مژده دادن، اعلام کردن، صریحا گفتن، تلفظ کردن
enunciation	اعلام، بشارت، مژده، مژدگانی
envenom	زهر الودکردن، رهراگین کردن (مج) مشوب کردن، الوده کردن
environ	احاطه کردن، دورزدن، دورکسی یا چیزی را گرفتن، محاصره کردن
environment	فراگیر، محیط، اطراف، احاطه، دور و بر، پرگیر
environmental	محیطی
envoy	فرستاده، مامور، نماینده، ایلچی، مامور سیاسی، (گ) سخن آخر، شعر ختامي
eon	قرن ازل، قوه ازلی
epaulet	اپل، سردوشی، افسری
ephemeral	یکروزه، بیدوام، یومیه، زود گذر
ephemerous	یکروزه، بیدوام، یومیه
epic	حماسی، شعر رزمی، حماسه، رزم نامه
epicure	پیرو عقیده اپیکور، ادم خوش گذران و عیاش، ابیقوری، شکم پرست
epicurean	عیاش، ابیقوری
epicycle	دایره ای که مرکزش روی محیط دایره بزرگتری است و در مدار دایره بزرگتری حرکت میکند
epicycloid	برون چرخزاد، برون چرخنما
epidemic	همه گیر، مسری، واگیر، بیماری همه گیر، عالمگیر، جهانی
epidermis	روپوست، پوست برونی، بشره، جلد
epigram	مضمون، لطیفه، سخن نیشدار، قطعه هجایی
epilogue	سخن آخر، ختم مقاله، بخش آخر کتاب یا مقاله
epinephrine	اپی نفرین (ادرنالین) -
epiphany	تجلی، ظهور، ظهور و تجلی عیسی

episode	حادثه ضمنی ، حادثه معترضه ، داستان فرعی ، فقره
episodic	اتفاقی ، ضمنی ، عارضی
epistemology	شناخت شناسی ، معرفت شناسی ، مبحث ارزش و حدود معرفت
epistle	رساله ، نامه منظوم
epistolary	رساله ای ، نامه ای
epitaph	وفات نامه ، نوشته روی سنگ قبر
epithet	صفت ، لقب ، عنوان ، کنیه ، اصطلاح
epitome	خلاصه ، مختصر ، خلاصه رعوس مطالب
epitomize	خلاصه کردن ، متمرکز کردن ، مجسم کردن ، صورت خارجی به چیزی دادن
epizootic	منتشر شونده در میان جانوران ، ناخوشی همه گیر حیوانی ، بیماری
epoch	مبدا تاریخ ، آغاز فصل جدید ، دوره ، عصر تاریخی ، حادثه تاریخی
epode	بخش سوم غزل یا قصیده ، ورد ، افسونگری
eponymous	نام گذارنده بر ملت یا کشور یا طایفه ای
equable	ملایم ، ثابت
equal	هم اندازه ، هم پایه ، هم مرتبه ، شبیه ، یکسان ، همانند ، همگن ، برابر شدن با ، مساوی بودن ، هم تراز کردن
equalitarian	طرفدار تساوی انسان ، تساوی گرای
equalize	مساوی و مانند کردن ، همسانی ، تعدیل ، مساوی کردن ، متحدالشکل کردن
equally	علی السویه ، بیک درجه ، بطور مساوی
equanimity	متانت ، خودداری ، ملایمت ، آرامی ، قرار ، قضاوت منصفانه ، تعادل فکری ، انصاف ، عدالت
Equatorial Guinea	گینه استوایی
equestrian	مربوط به اسب سواری ، اسب سوار ، چابک سوار
equilibrium	وضع ثابت و پایدار ، موازنه و تعادل ، ترازمندی ، موازنه ، تعادل ، آرامش ، سکون
equine	اسب مانند ، اسبی
equinox	اعتدال شب و روز ، نقطه اعتدالین
equipment	اثاثه ، اثاثیه ، لوازم ، تجهیزات جنگی ، تجهیزات ، ساز و برگ
equipoise	تعادل ، توازن ، برابری در وزن ، متعادل ساختن ، به حالت تعادل در آوردن ، متوازن کردن
equitable	منصف ، متساوی
equity	حق صاحبان شرکت ، دارایی شرکاء ، سرمایه ، دارایی خالص ، قاعده انصاف ، انصاف بی غرضی ، تساوی حقوق
equivalent	برابری ، مساوی ، معادل ، هم بها ، برابر ، مشابه ، هم قیمت ، مترادف ، هم معنی ، همچند ، هم ارز
equivocal	دارای دو معنی ، دارای ابهام ، دو پهلو ، نامعلوم
equivocate	دو پهلو حرف زدن ، زبان بازی کردن ، ابهام بکار بردن ، دروغ گفتن
equivocations	ابهام ، دروغ

era	مبدا ، آغاز تاریخ ، دوره ، عهد ، عصر تاریخی ، (زیست شناسی) دوران
eradicate	قلع و قمع کردن ، از ریشه کن کردن
eradication	ریشه کن شدن ، ریشه کن کردن ، قلع و قمع
erasure	تراشیدگی ، حک ، جای پاک شدگی
Eritrea	ایتزه
Eritrean	ایتزه ای
erode	فرسودن ، فرساییدن ، خوردن ، ساییدن ، فاسدکردن ، ساییده شدن
erotic	وابسته به عشق شهوانی ، وابسته به eros
err	خطا کردن ، در اشتباه بودن ، غلط بودن ، گمراه شدن ، بغلط قضاوت کردن
errant	عیار ، اواره ، سرگردان ، حادثه جو ، همراه ، منحرف ، بدنام
erratic	نامنظم ، سرگردان ، غیرمعقول ، متلون ، غیرقابل پیش بینی ، دمدمی مزاج
erroneous	نادرست ، پراز غلط ، غلط ، اشتباه ، مغلوپ
error	لغزش ، اشتباه ، غلط ، سهو ، خطا ، عقیده نادرست ، تقصیر
ersatz	جانشین کردن ، تعویض کردن ، جابجا کردن ، بدل
erudite	فرجاد ، آموزنده ، عالم ، متبحر ، دانشمندانه
erudition	فضل و دانش ، دانشوری
escapade	فرار و اختفا از ترس توقیف ، جفتک زنی ، (مج) فرار از زندگی دشوار
escape	فرار از خاک (کشتی) ، فرار کردن ، رستن ، گریختن ، در رفتن ، فرار کردن ، رهایی جستن ، خلاصی جستن ، جان بدر بردن ، گریز ، فرار ، رهایی ، خلاصی
escapism	فلسفه فرار ، انزوای سیاسی ، خودداری از شرکت در کارهای سیاسی ، فرار از واقعیات
eschew	اجتناب کردن
esophagus	مری ، سرخ نای
esoteric	محرمانه ، سری ، رمزی ، درونی ، داخلی ، مبهم ، مشکوک
especially	مخصوصاً
espionage	جاسوسی کردن ، کسب خبر از دشمن کردن ، جاسوسی
espouse	عقد کردن ، عقد کردن ، عروسی کردن ، نامزد کردن ، شوهر دادن ، حمایت کردن از ، عقیده داشتن به
esprit	حمیت قسمتی ، غرور ، روح ، نشاط ، سرزندگی ، هوش ، ذکاوت
espy	جاسوسی کردن ، دیده بانی کردن ، جاسوس بودن ، بازرسی کردن ، تشخیص دادن
esquire	اقا ، عنوان روی نامه و امثال آن برای مردها عنوانی که یکدرجه پایین تر از " شوالیه " بوده ، مالک زمین ، ارباب
essay	لایحه ، انشاء ، آزمایش کردن ، آزمودن ، سنجیدن ، عیارگیری کردن (فلزات) ، تالیف ، مقاله نویسی
essence	فروهر ، هستی ، وجود ، ماهیت ، گوهر ، ذات ، اسانس
essential	حیاتی ، ضروری ، واجب ، بسیار لازم ، اصلی ، اساسی ، ذاتی ، جلی ، لاینفک ، واقعی ، عمده ، مصادره کردن



essentially	اصلا" ، دراصل ، ذاتا" ، بطور ضروری ، واقعا"
establish	برقرار کردن ، تاسیس کردن ، دایر کردن ، بنا نهادن ، برپا کردن ، ساختن ، برقرار کردن ، تصدیق کردن ، تصفیه کردن ، کسی را به مقامی گماردن ، شهرت یا مقامی کسب کردن
establishment	محل کار ، تاسیس ، استقرار ، تشکیل ، بنا ، برقراری ، بنگاه ، موسسه ، دسته کارکنان ، برپایی
estate	دارائی ، ملک ، املاک ، دارایی ، دسته ، طبقه ، حالت ، وضعیت
esteem	قدر ، اعتبار ، اقدام ، رعایت ارزش ، نظر ، شهرت ، ارجمندشمردن ، لایق دانستن ، محترم شمردن
esthete	زیبایی گرا
esthetic	زیبایی شناختی
estimable	تخمین پذیر ، قابل برآورد کردن
estimate	ارزیابی کردن ، برآورد کردن ، دیدزنی ، تقویم ، ارزیابی ، قیمت ، شهرت ، اعتبار ، برآوردکردن ، تخمین زدن
Estonia	جمهوری استونی، استونی
Estonian	اهل جمهوری سابق استونی در شمال اروپا ، زبان استونی
estrangle	دلسرد کردن ، بیگانه کردن ، دورکردن
estuary	کشندان ، مصب ، دهانه رودخانه بزرگی که شتکیل خلیج کوچکی دهد ، مدخل
et cetera	و غیره ، و مانند ان ، و قس علیهذا ، الی اخر
etc	و غیره، الی آخر
ethereal	اتری (در رده بندی بوها) ، اتری ، رقیق ، نازک ، لطف ، اسمانی ، روحانی ، اثیری ، سماوی ، علوی
ethics	اصول اخلاقی ، علم اخلاق
Ethiopia	اتیوپی
Ethiopian	حبشی ، اهل حبشه ، سیاه پوست
ethnic	نژادی ، قومی ، وابسته به نژادشناسی ، کافر
ethnology	نژاد شناسی ، علم مطالعه نژادها و اقوام
ethos	عادات و رسوم قومی ، صفات و شخصیت انسان
etymology	علم اشتقاق لغات ، ریشه جویی ، صرف
eugenic	وابسته به نژادی ، صحیح النسب ، از نژاد یانسب خوب ، اصلاح نژادی
eulogistic	ستایش امیز ، مداحانه
eulogize	ستودن ، ستایش کردن ، مدح کردن ، مداحی کردن ، تشویق کردن
eulogy	ستایش ، مداحی ، مدح ، ستایشگری ، تشویق
euphemism	حسن تعبیر ، استعمال کلمه نیکو و مطلوبی برای موضوع یا کلمه نامطلوبی
euphonic	خوش صدا ، دلپذیر
euphonious	خوش صدا ، دلپذیر
euphony	خوش اهنگی کلمات ، سهولت ادا ، عدم تنافر ، صدای دلپذیر
euphoria	رضامندی ، خوشی ، خوشحالی ، رضایت ، مشاط

eureka	"من کشف کردم"، ابراز پیروزی از اکتشاف
European	اروپایی، فرنگی
euthanasia	مرگ آسان، مرگ یا قتل کسانی که دچار مرض سخت و لاعلاجند (برای تخفیف درد آنها)
evacuate	تخلیه کردن، اخراج، تهی کردن، خالی کردن، تخلیه مزاج کردن، ترک کردن، محروم کردن
evade	گریز از دشمن، طفره زدن از، گریز زدن از، از سر باز کردن، تهاول کردن
evaluate	ارزیابی کردن، تقویم کردن، قیمت کردن، سنجیدن، شماره یا عدد، چیزی را معین کردن
evaluation	ارزیابی کردن تقویم اخبار، ارزشیابی، تقویم، ارزیابی، سنجش
evanesce	کم کم ناپدید شدن، بتدریج محو و ناپدید شدن (مانند بخار)، (ریاضی) بطرف صفر میل کردن
evanescence	محو تدریجی، فقدان تدریجی، ناپایداری، ناپیددی، غیب زدگی، زوال تدریجی، امحاء
evanescent	محو شونده، ناپایدار
evangelic	انجیلی، پروتستان، پیرو این عقیده که رستگاری و نجات در اثر ایمان به مسیح بدست میاید نه در اثر کردار و اعمال نیکو، مژده دهنده
evangelical	انجیلی، پروتستان، پیرو این عقیده که رستگاری و نجات در اثر ایمان به مسیح بدست میاید نه در اثر کردار و اعمال نیکو، مژده دهنده
evangelist	انجیل نویس، صاحب انجیل، مژده رسان، واعظ بی مواجب
evasion	اجتناب از اسارت به دست دشمن اجتناب از دشمن، طفره، تهاول، بهانه، حيله، گریز زنی
evasive	گریزان، فرار، طفره زن
even	زوج (در اعداد)، عدد زوج، (مثل ۴ و ۸)، مسطح، تراز، مساوی، هموار کردن، صاف کردن، واریز کردن، حتی، هم، درست، اعداد جفت
evenhanded	منصفانه، بیغرضانه، بیطرفانه
evening	غروب، سرشب
event	حادثه، واقعه، رویداد، اتفاق، پیشامد، سرگذشت
eventual	احتمالی، موکول بانجام شرطی، شرطی، مشروط
eventually	سرانجام، عاقبت
ever	همیشه، همواره، هرگز، هیچ، اصلا، در هر صورت
evert	برگرداندن، پشت و رو کردن
every	همه، هرکس، هرکه، هرکسی
everybody	هرکس، هرکسی
everyday	هر روز، همه روز، معمولی، مبتذل
everyone	همه (کس)، هرکس
everything	همه چیز
everywhere	در هر جا، در همه جا، در هر قسمت، در سراسر
evict	فیصله دادن، مسترد داشتن، بیرون کردن، خارج کردن، خلع ید کردن
evidence	بینه، شاهد، دلیل، گواه، مدرک (مدارک)، ملاک، گواهی، شهادت دادن، ثابت کردن

evidential	مدرکی ، شهادتی
evince	نشان دادن ، معلوم کردن ، ابراز داشتن ، موجب شدن ، برانگیختن
evocation	حقوق) احاله بدادگاه بالاتر ، احضار ، احاله و پرونده ، یادگار
evocative	احضارکننده ، مهیج
evoke	احضار کردن ، احضار کردن ، فراخواندن ، برگرداندن ، بیرون کشیدن
evolution	فرضیه سیر تکامل ، سیر تکاملی ، تغییر شکل ، تحول ، تکامل تدریجی ، چرخش ، حرکت دورانی ، فرگشت
evolve	باز کردن ، گشادن ، بیرون دادن ، در آوردن ، استنتاج کردن ، نمودن
ewe	میش ، گوسفند ماده
ex officio	به اعتبار سمت و مقام
exacerbate	بدتر کردن ، تشدید کردن ، برانگیختن
exact	به زور مطالبه کردن ، بزور مطالبه کردن ، بزور گرفتن ، تحمیل کردن بر ، درست ، دقیق ، کامل ، صحیح ، عین ، عینا
exacting	تحمیل کننده ، تحمیلی ، سنگین ، سخت گیر
exactly	درست ، عینا ، کاملاً ، بدرستی ، بکلی ، یکسره ، چنین است
exaggerate	اغراق آمیز کردن ، بیش از حد واقع شرح دادن ، مبالغه کردن در ، گزافه گویی کردن
exalt	بلند کردن ، متعال کردن ، تجلیل کردن ، تمجید کردن
examination	باز پرسی ، معاینه کردن ، معالجه کردن ، آزمون ، آزمایش ، امتحان ، آزمایش ، محک ، بازرسی ، معاینه ، رسیدگی
examine	باز پرسی کردن ، استنتاج کردن ، آزمایش کردن ، بازدید کردن ، رسیدگی کردن ، بازدید ، امتحان کردن ، بازرسی کردن ، معاینه کردن ، بازرسی کردن ، آزمون ، آزمون کردن
example	مثل ، سرمشق ، عبرت ، مسئله ، بامثال و نمونه نشان دادن
exasperate	خشمگین کردن ، از جاد بریدن ، اوقات تلخی کردن ، برانگیختن ، بدتر کردن ، تشدید کردن ، خشمگین
exasperation	تشدید ، غضب
excavate	گودبرداری ، کاویدن ، حفر کردن ، از خاک در آوردن ، حفاری کردن
exceed	متجاوز بودن از ، متجاوز شدن از ، تجاوز کردن ، متجاوز بودن ، تجاوز کردن از ، بالغ شدن بر ، قدم فراتر نهادن ، تخطی کردن از ، عقب گذاشتن
excel	برتری داشتن بر ، بهتر بودن از ، تفوق جستن بر
excellence	شگرفی ، مزیت ، برتری ، خوبی ، تفوق ، رجحان ، فضیلت
excellency	جناب آقای ، عالیجناب(با حرف بزرگ) ، برتری ، خوبی ، علو
excellent	عالی ، ممتاز ، بسیار خوب ، شگرف
except	مستثنی کردن ، مشمول نکردن ، اعتراض کردن ، جز ، بجز ، مگر ، باستثنای ، غیر از ، سوی
exception	استثناء ، اعتراض ، رد
exceptionable	اعتراض پذیر
excerpt	برگزیدن و جدا کردن ، گلچین کردن ، قطعه و منتخب
excess	افزونی ، اضافی ، فزونی ، زیادتی ، زیادی ، افراط ، بی اعتدالی ، اضافه

exchange	معاف‌نامه کردن ، معاوضه و مبادله پول ، رد کردن چوب امدادی به یار ، تهاتر ، تعویض ، تبدیل ارز ، فروشگاه پادگان ، مبادله پول ، معاوضه ، تبادل ، ردوبدل ارز ، اسعار ، جای معاملات ارزی و سهامی ، بورس ، صرافخانه ، صرافی ، مبادله کردن ، عوض کردن ، تسعیر یافتن ، رد و بدل کننده
excise	مالیات کالاهای داخلی ، مالیات غیرمستقیم ، مالیات بستن بر ، قطع کردن
excitable	قابل تحریک ، قابل تهییج ، برانگیختنی
excitation	برانگیزش ، انتشار امواج مخابراتی ، برانگیختگی ، القاء ، هیجان ، تحریک ، برانگیختن ، برافشفتگی
exciting	مهیج ، محرک ، افروزنده
exclaim	از روی تعجب فریاد زدن ، اعلام کردن ، بعموم آگهی دادن ، بانگ زدن
exclamation	فریاد ، بانگ ، علامت تعجب ، حرف ندا
exclude	محروم کردن ، راه ندادن به ، بیرون نگاه داشتن از ، مانع شدن ، مستثنی کردن
exclusion	اکسکلود ، دفع ، استثناء ، اخراج ، محروم سازی ، ممانعت ، محرومیت
excoriate	تراشیدن ، پوست چیزی را کندن ، پوست کندن از
excoriation	پوست رفتگی ، تراش
excrecence	رویش ناهنجار
excretion	دفع ، مدفوع
excruciate	از آزار دادن ، شکنجه کردن ، برصلیب اویختن
exculpate	تبرئه کردن ، مبرا کردن ، روسفید کردن ، معذور داشتن
excursion	گشت ، سیر ، گردش بیرون شهر
excusable	قابل بخشش و معافیت ، بخشیدنی ، معاف شدنی
excuse	عذر - بهانه
execrable	ملعون ، مکروه ، نفرت انگیز ، زشت
execrate	مکروه داشتن ، نفرت کردن از ، بدخواندن
execration	تتفر ، نفرین ، لعنت ، مایه عنفرت ، زشتی
execute	عمل کردن ، اجرا کردن ، اداره کردن ، قانونی کردن ، نواختن ، نمایش دادن ، اعدام کردن
executed	اجرا شده
executive	ضابط عدلیه ، قوه مجریه (با the) ، مدیر عامل ، اجرایی ، مجری ، هیئت رئیسه
executor	مجری ، مامور اجرا ، وصی ، قیم
exegesis	تفسیر ، تفسیر متون مذهبی از لحاظ ادبی و فقهی و شرعی و قضایی
exemplar	نمونه ، سرمشق ، نظیر ، مانند ، مثال ، مثل ، نسخه
exemplary	شایان تقلید ، ستوده ، نمونه و سرمشق
exemplify	بامثال فهمانیدن ، بانمونه نشان دادن
exempt	بخشوده ، آزاد ، مستثنی ، معاف کردن
exercise	اعمال ، مانور نظامی ، مشق نظامی ، ورزش تمرین کردن ، ورزش ، مشق ، عمل کردن ، استعمال کردن ، تمرین دادن ، بکار انداختن

exert	اعمال کردن ، بکار بردن ، اجرا کردن ، نشان دادن
exertion	قوه ، ثقل ، اعمال زور ، تقلا
exhale	بیرون دادن ، زفيرکردن ، دم برآوردن
exhaust	تخلیه کردن ، لوله آگروز ، خروج گاز یا بخار ، تمام شدن انرژی ، آگروز ، خروج (بخار) ، در رو ، مفر ، تهی کردن ، نیروی چیزی را گرفتن ، خسته کردن ، ازپای در آوردن ، تمام کردن ، بادقت بحث کردن
exhaustible	خالی کردنی ، بیرون کشیدنی ، تمام کردنی ، تمام شدنی
exhaustion	خستگی ، فرسودگی
exhaustive	فراگیر ، جامع ، فرسا ، فراشده ، کامل
exhibit	نمایش دادن ، در معرض نمایش قرار دادن ، ارائه دادن ، ابراز کردن
exhibition	نمایش ، ارائه ، نمایشگاه ، حقوق تقاعد
exhilarate	نشاط دادن ، شادمان کردن ، روح بخشیدن
exhort	نصیحت کردن ، تشویق و ترغیب کردن
exhume	از خاک در آوردن ، نیش قبرکردن
exigency	اشوب ، ایجاب ، لزوم ، ضرورت ، اضطرار ، پیشامد
exigent	ضروری ، مبرم ، محتاج به اقدام یا کمک فوری ، فشار آور ، بحرانی ، مصر ، تحمیلی
exiguous	کم ، لاغر ، خرد
exist	زیستن ، وجود داشتن ، موجود بودن ، بودن
existence	هستی ، زیست ، موجودیت ، زندگی ، بایش
existential	وجودی ، مربوط به هستی
existing	موجود ، حاضر
exit	عزیمت ، مرگ ، بیرون رفتن ، خروج بازیگر از صحنه ، نمایش ، درو ، مخرج ، خارج شدن
exodus	مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان ، خروج ، مهاجرت دسته جمعی
exonerate	معاف کردن ، تبرئه کردن ، روسفید کردن ، مبرا کردن
exorbitance	اسراف ، زیاده روی ، زیادی ، افراط ، بیش از حد ، گزافی
exorbitancy	زیادی ، افراط ، بیش از حد ، گزافی
exorbitant	گزارف
exorcise	اخراج کردن (ارواح پلید) ، تطهیر کردن ، دفع کردن
exorcism	طرد(روح پلید) ، جنگیری
exotic	نابومی ، بیگانه ، عجیب و غریب ، مرموز ، خوش رنگ
expand	بسط یافتن ، منبسط شدن ، منبسط کردن ، توسعه دادن ، بسط دادن ، پهن کردن ، به تفصیل شرح دادن
expanse	پهنا ، وسعت ، فضای زیاد ، بسط و توسعه ، گسترش
expansion	وسعت ، وانتش ، افزایش ، گسترش ، توسعه ، بسط ، انبساط
expansive	متماایل به توسعه

expatiate	اطناب کردن ، به تفصیل شرح دادن
expatriate	از کشور خود راندن ، تبعید کردن ، ترک کردن میهن ، تبعیدی
expect	پیش بینی کردن ، چشم داشتن ، انتظار داشتن ، منتظر بودن ، حامله بودن
expectance	انتظار ، امید ، توقع ، احتمال ، پیش بینی ، حاملگی ، بارداری
expectancy	انتظار ، امید ، توقع ، احتمال ، پیش بینی ، حاملگی ، بارداری
expectation	امید (در ریاضیات) ، پیش نگری ، انتظار ، چشم داشت ، توقع
expectorate	از سینه بیرون کردن ، از شش خارج کردن ، تف کردن ، موادبلغمی دفع کردن
expedience	شتاب ، عجله ، کار مهم ، اقدام مهم ، اقتضاء
expediency	شتاب ، عجله ، کار مهم ، اقدام مهم ، اقتضاء
expedient	مقتضی ، مصلحت ، مناسب ، تهورامیز
expedite	سرعت بخشیدن ، تسریع کردن در ، پیش بردن ، شتابان
expeditious	از روی عجله ، ضروری
expend	هزینه کردن ، خرج کردن ، مصرف کردن
expenditure	برآمد ، هزینه ، خرج ، مخارج ، مصرف ، پرداخت
expense	برآمد ، هزینه ، خرج ، (مخارج) مصرف ، فدیة
expensive	گران ، پرخرج
experience	ازمون ، اروین ، ورزیدگی ، کار آزمودگی ، آزمایش ، تجربه کردن ، کشیدن ، تحمل کردن ، تمرین دادن
experiment	پژوهش ، امتحان ، عمل ، تدبیر ، تجربه کردن ، آزمایش کردن
expert	ویژه گر ، ویژه کار ، متخصص ، کارشناس ، ماهر ، خبره
expertise	کاردانی ، کارشناسی ، خبرگی ، مهارت ، سررشته ، گزارش اهل فن ، نظر صائب*
expiate	کفاره دادن ، پاک کردن ، جبران کردن
expired	منقضی ، به سرآمده ، گذشته از موعد
explain	توضیح دادن ، با توضیح روشن کردن ، شرح دادن
explanation	توضیح ، تعریف ، بیان ، شرح ، تعبیر ، تفسیر
expletive	اشباعتی ، جایگیر ، تکمیل کننده ، پرکننده
expletory	اشباعتی ، جایگیر ، تکمیل کننده ، پرکننده
explicate	تفسیر کردن ، تاویل کردن ، توضیح دادن ، روشن کردن ، ظاهر کردن
explicit	صریح ، روشن ، واضح ، اشکار ، صاف ، ساده
explode	منفجر شدن یا منفجر کردن ، محترق شدن ، منفجر شدن ، ترکیدن ، منبسط کردن ، گسترده کردن
exploit	رفتار ، کردار ، عمل ، کار برجسته ، شاهکار ، بکار انداختن ، استخراج کردن ، بهره برداری کردن از ، استثمار کردن
explore	سیاحت کردن ، اکتشاف کردن ، کاوش کردن
explosion	احتراق ، ترکش ، انفجار ، بیرون ریزی ، سروصدا ، هیاهو
explosive	قابل احتراق ، یورش ناگهانی ، قابل انفجار ، سوختار ، منفجر شونده

exponent	نما (در ریاضیات) ، توان (در ریاضیات) ، نما (در ریاضی) ، تعریف کننده ، شرح دهنده ، نماینده ، نما ، توان
export	صادر کردن ، بیرون بردن ، کالای صادره ، صادرات
expose	نمایاندن ، روباز گذاردن ، باز کردن جناحها ، باز کردن پوشش ، بی پناه گذاشتن ، بی حفاظ گذاردن ، در معرض گذاشتن ، نمایش دادن ، افشاء کردن
exposition	شرح ، بیان ، تفسیر ، عرضه ، نمایشگاه
expository	توضیحی ، تفسیری ، نمایشی
expostulate	سرزنش دوستانه کردن ، عتاب کردن
expostulation	عتاب ، سرزنش
exposure	پرتوگیری ، در معرض دید قرار گرفتن ، ظاهر شدن ظهور ، کشف شدن ، پیدا شدن ، در معرض گذاری ، اشکالی ، افشاء ، نمایش ، ارائه
expound	تفسیر کردن ، به تفصیل شرح دادن ، واضح کردن
express	اظهار کردن ، دلالت کردن بر ، فهماندن صریح ، اظهارداشتن ، بیان کردن ، ادا کردن ، سریع السیر ، سریع ، صریح ، روشن ، ابراز کردن
expression	اصطلاح ، اظهار ، عبارت ، حالت ، جلوه ، مبین ، بیان ، تجلی ، ابراز ، کلمه بندی ، سیما ، قیافه
expressive	گویا ، رسا ، پرمعنی ، حاکی ، اشاره کننده ، مشعر
expropriate	سلب مالکیت کردن از ، از تملک در آوردن
expulsion	اخراج ، دفع ، راندگی ، بیرون شدگی ، تبعید
expunge	محو کردن ، تراشیدن ، نابود کردن ، حذف کردن از
expurgate	تطهیر کردن ، حذف کردن ، تصفیه اخلاقی کردن
excise	بریدن ، قطع کردن ، جدا کردن
extant	دارای هستی ، (ک) پدیدار ، باقی مانده ، نسخه موجود و باقی(از کتاب و غیره)
extemporaneous	موقتی ، بالبداهه
extempore	بطور فی البدیهه
extemporize	بالبداهه گفتن ، فوراً تهیه کردن ، بی اندیشه یا بی مطالعه درست کردن
extend	توسعه یافتن ، تعمیم دادن ، باحد اکثر نیرو ، وادار کردن اسب به چهارنعل رفتن با پاهای کشیده و بلند ، باز کردن ، ادامه پیدا کردن ، باز شدن توسعه دادن ، دراز کردن ، طول دادن ، رساندن ، ادامه دادن ، توسعه دادن ، تمديد کردن ، عمومیت دادن ، منبسط کردن
extensible	قابل تمديد ، منبسط شدنی ، توسعه پذیر ، قابلیت تمديد ، قابل تعمیم
extension	انبساط ، امتداد دادن ، طولانی کردن ، اتصالی شعبه فروشگاه یا اداره ، ملحقات ، امتداد ، گسترده ، اضافی ، الحاقی ، کشش ، توسعه ، تمديد ، تعمیم ، تلفن فرعی ، بسط ، توسعه ، گسترش
extensive	شديد ، زیاد ، پهن ، عریض ، گسترده ، پهناور ، وسیع ، بزرگ ، بسیط ، کشیده
extensor	عضله منبسط ، ماهیچه بازکننده
extent	قطعه ، فضا ، وسعت ، فراخی ، اندازه ، حد ، مقدار ، حوزه
extenuate	رقیق کردن ، تخفیف دادن ، کاستن از ، کم کردن ، کوچک کردن ، نازک کردن ، کم تقصیر قلمداد کردن ، کم ارزش قلمداد کردن
exterior	بیرونی ، ظاهری ، واقع در سطح خارجی

external	ظاهری ، پدیدار ، صوری ، خارج ، بیرون ، ظاهر ، سطح ، ظواهر ، بیرونی ، خارجی
extinct	معدوم ، از بین رفته ، منقرض ، تمام شده ، مرده ، منسوخه ، خاموش شده ، نایاب
extinguish	مستهلك کردن ، خاموش کردن ، خفه کردن ، فرونشاندن ، کشتن ، منقرض کردن
extirpate	از بین بردن ، ریشه کن کردن ، از بین بردن ، بکلی نابود کردن
extol	بلندکردن ، ارتقاء دادن ، اغراق گفتن ، ستودن
extoll	سنایند ، تعریف کننده
extort	به زور یا حيله یا تهدید گرفتن ، بزور گرفتن ، بزور تهدید یا شکنجه گرفتن ، اخاذی کردن ، زیاد ستاندن
extortion	اخذ بزور و عنف ، اخاذی ، اجحاف ، زیاده ستانی
extra	علاوه ، اضافه ، زیادی ، زائد ، فوق العاده ، اضافی ، بزرگ ، یدکی ، (پیشوند) خارجی ، بسیار ، خیلی
extra charge	هزینه اضافی
extract	بیرون کشیدن استخراج ، جوهر ، گلنگدن زدن ، اخراج کردن پوکه ، چکیده ، عصاره گرفتن ، بیرون کشیدن ، استخراج کردن ، اقتباس کردن ، شیر ، عصاره ، زبده ، خلاصه
extradite	مقصرین را پس دادن ، مجرمین مقیم کشور بیگانه را به کشور اصلیشان تسلیم کردن
extradition	استرداد مجروحین ، استرداد مجرمین بدولت متبوعه ، اصل استرداد مجرمین
extrajudicial	خارج از موضوع مطرح شده در دادگاه ، غیررسمی ، خارج از صلاحیت قضایی
extraneous	خارجی ، خارج از قلمرو چیزی ، غیراصلی ، تصادفی ، فرعی
extranet	شبکه خارجی
extraordinary	فوق العاده ، غیرعادی ، شگفت اور
extrapolate	از روی قرائن و امارات پیش بینی کردن ، قیاس کردن ، استقراء نمودن ، برون یابی کردن
extrapolation	قیاس گیری ، ادامه روند ، برون یابی
extravagance	افراط ، گزافگری ، زیاده روی ، بی اعتدالی
extravagant	ولخرج ، مصرف ، گزافگر ، غیرمعقول ، عجیب ، غریب ، گزاف ، مفرط
extravert	برونگرا
extreme	حد غایی ، کرانی ، انتهایی ، کران ، بینهایت ، خیلی زیاد ، حداکثر ، درمنتهی الیه ، دورترین نقطه ، فزونی ، مفرط
extremely	بشدت ، بافراط
extremist	افراطی
extremity	نهایت ، حدنهایی ، سر ، ته ، انتها ، مضيقه ، شدت
extricable	خلاص شدنی
extricate	رها کردن ، خلاصی بخشیدن ، ازاد کردن
extrinsic	دارای مبداء خارجی ، بیرونی ، خارجی ، فرعی ، جزئی ، ضمیمه ، اتفاقی ، تصادفی ، عارضی
extrovert	دارای رویش برونی ، شخصی که تمام عقاید و افکارش متوجه بیرون از خودش است ، برون گرای



extrude	بیرون انداختن ، از داخل حدیده یا قالب بیرون کشیدن اشتراک پرسیه ، بیرون انداختن ، تبعیدکردن ، دفع کردن ، بیرون آمدن ، از قالب درآوردن
exuberance	فراوانی ، بسیاری ، وفور ، فرط فیض ، کثرت
exuberant	فراوان ، پرپشت ، فیض بخش ، پربرکت
exude	تراوش کردن ، بیرون آمدن ، افشاندن
exult	جست و خیز کردن ، بوجد و طرب آمدن ، خوشی کردن ، شادی کردن ، وجدکردن
exultation	شادی ، وجد و سرور ، شادمانی از فتح و ظفر
eye	روزنه دار ، چشمی ، گوشواره ای سوراخ سوزن ، سوراخ میخ کوهنوردی ، حلقه ، شکاف درجه دایره ای شکل ، چشم ، دیده ، بینایی ، دهانه ، سوراخ سوزن ، دکمه یا گره سیب زمینی ، مرکز هر چیزی ، کارگاه ، نگاه کردن ، دیدن ، پاییدن
eyebrow	ابرو ، (معماری) گچ بری هلالی بالای پنجره
eyelash	مژه ، مژگان
eyelid	پلک چشم ، جفن
eyesight	دید ، بینایی ، مراقبت ، بینش
fabric	استخوانبندی ، کالبد ، بافته ، عنصر تار و پود ، محصول (کارخانه و غیره) ، پارچه ، قماش ، سبک بافت ، اساس
fabricate	سوار کردن ، ساختن ، بافتن ، از کار در آوردن ، تقلید کردن ، جعل کردن
fabrication	تولید ، ساختن ، ساختمان ، افسانه بافی ، ساخت
fabulous	افسانه ای ، افسانه وار ، مجهول ، شگفت اور
facade	نمای سر در ، جبهه ، نمای خارجی
face	قسمت جلو شیء ، رویه راکت قسمتی از چوب هاکی که با گوی تماس دارد شیب صاف جلو موج ، جبهه (کوهنوردی) ، نمای خارجی ، جبهه ، سینه کار ، پیشانی ، رخ ، رخسار ، صورت ، نما ، رویه ، مواجه شدن ، چهره ، طرف ، سمت ، وجه ، ظاهر ، منظر ، روبروایستادن ، مواجه شدن ، رویاروی شدن ، پوشاندن سطح ، تراشیدن ، صاف کردن ، روکش کردن
facet	صورت کوچک ، سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی ، تراش ، شکل ، منظر ، بند ، مفصل
facetious	شوخی ، لوس ، اهل شوخی بیجا
facial	مربوط به صورت (مثل عصب صورت) ، وجهی
facile	آسان ، باسانی قابل اجرا ، سهل الحصول
facilitate	آسان کردن ، تسهیل کردن ، کمک کردن
facilities	وسایل ، وسایل ، تاسیسات ، تسهیلات ، امکانات
facility	جا ، ساختمان ، سهولت ، وسیله تسهیل ، روانی ، تردستی ، امکان ، وسیله
facsimile	فاکس ، نمابرد ، رونوشت گرفتن ، عکس رادیویی ، رونوشت عینی ، رونوشت ، گروار ، کلیشه عین متن اصلی
fact	بوده ، واقعیت ، حقیقت ، وجود مسلم
faction	نزاع ، مخالفت ، دسته بندی ، حزب ، انجمن ، فرقه ، نفاق
factionalism	تحترب ، اعتقاد به سیستم حزبی ، فرقه بازی ، نفاق

factions	نفاق افکن
factitious	ساختگی ، مصنوعی ، صوری ، غیرطبیعی ، دروغی ، وانمود کننده ، بهانه کننده
factor	کارگزار ، سازه ، عامل ضرب ، وکیل ، عامل (عوامل) ، حق العمل کار ، نماینده ، فاعل ، سازنده ، فاکتور ، عامل مشترک ، ضریب
factory	کارخانه
factotum	ادم همه کاره ، خدمتکار
faculty	توانایی ، نیروی ذهنی ، هیئت علمی ، اولیای مدرسه ، استادان دانشکده یا دانشگاه ، فوه ذهنی ، استعداد فکری
fad	مد زودگذر ، هوس
fade	پاس لریب ، پژمردن ، خشک شدن ، کم رنگ شدن ، بی نور شدن ، کم کم ناپدید شدن ، محو کردن ، محو شدن
fail	عمل نکردن ، موفق نشدن شکست خوردن ، بد کار کردن ، مردود شدن ، شکست خوردن ، رد شدن ، قصور ورزیدن ، عقیم ماندن ، ورشکستن ، وا ماندن ، در ماندن
failure	عیب ، نقص ، عجز و در ماندگی ، غفلت ، نارسایی ، واماندگی ، درمانگی ، کوتاهی ، قصور ، ناتوانی ، شکست ، ورشکستگی ، خرابی ، عدم موفقیت
fair	منصفانه ، نمایشگاه کالا ، زیبا ، لطیف ، نسبتاً خوب ، متوسط ، بور ، بدون ابر ، منصف ، نمایشگاه ، بازار مکاره ، بی طرفانه
fairly	منصفانه ، بی طرفانه ، به طور میانه ، بموقع ، به طور روشن ، خوب
faith	اعتماد ، ایمان ، عقیده ، اعتقاد ، دین ، پیمان ، کیش
fake	جمع کردن طولی (طناب) ، تقلید ، جعل ، حلقه کردن ، پیچیدن ، جا زدن ، وانمود کردن
falderol	چیز بی معنی ، کلمه بی معنی
Falkland Islands	جزایر فالکلند
fall	سقوط کردن ، رخ دادن ، تنزل کردن ، افت ، بی عفت شدن ، ارزان شدن ، مرتد شدن ، ضربه فنی (کشتی) ، شیب ، شیبشکن ، ریزش ، طناب قرقره ، خزان ، پاییز ، سقوط ، هیوط ، نزول ، زوال ، ایشار ، افتادن ، ویران شدن ، فرو ریختن ، پایین آمدن ، تنزل کردن
fallacious	مغالطه امیز ، غلط ، سفسطه امیز
fallacy	مغالطه ، دلیل سفسطه امیز ، استدلال غلط
fallible	جایز الخطا ، اشتباه کننده
fallow	زرد کم رنگ ، غیره مزروع (زمین) ، زمین شخم شده و نکاشته ، بایر گذاشته ، ایش کردن شخم کردن
falter	گیر کردن ، لکنت زبان پیدا کردن ، با شبیه وتردید سخن گفتن ، تزلزل یا لغزش پیدا کردن
familiar	اشنا ، وارد در ، مانوس ، خودی ، خودمانی
family	اهل ، زوجه ، خاندان ، خانواده ، فامیلی
famine	قحطی ، تنگ سالی ، قحطی ، قحط و غلا ، کمیابی ، نایابی ، خشکسالی
famish	گرسنگی دادن ، گرسنگی کشیدن
famous	بلند اوازه ، مشهور ، معروف ، نامی ، عالی
fan	پروانه اتومبیل ، ملخ ، بادبزن ، باد بزن ، پروانه ، بادزن ، پنکه ، تماشاچی ورزش دوست ، باد زدن ، وزیدن بر

fanatic	شخص متعصب ، دارای احساسات شدید(مذهبی و غیره) ، دارای روح پلید ، دیوانه
fanatical	شخص متعصب ، دارای احساسات شدید(مذهبی و غیره) ، دارای روح پلید ، دیوانه
fanaticism	تعصب ، کوته فکری
fancier	خیال باف ، خیال باز
fanciless	عاری از وهم ، عاری از تصور ، ساده ، بی هوس
fancy	خیال ، وهم ، قوه مخیله ، هوس ، تجملی ، تفرنی ، علاقه داشتن به ، تصور کردن
fanfare	هیاهو ، نمایش در فضای باز
fantasy	خیال ، قوه مخیله ، وهم ، هوس ، نقشه خیالی ، وسواس ، میل ، تمایل ، فانتزی
far	دور از ، بسیار ، بمراتب ، زیاد ، خیلی ، دور دست ، بعید ، بعلاوه
farce	نمایش خنده اور ، تقلید ، لودگی ، مسخرگی ، کار بیهوده
farcical	خنده اور ، مضحک ، مسخره امیز
fare	کرایه حمل و نقل ، کرایه مسافر ، مسافر کرایه ای ، خوراک ، گذرانند ، گذران کردن
farm	اجاره یا مقاطعه کردن ، اجاره دادن (با out) ، کشتزار ، مزرعه ، زمین مزروعی ، پرورشگاه حیوانات اهلی ، اجاره دادن به (با out) ، کاشتن زراعت کردن در
farmer	اجاره کار ، کشاورز
Faroe Islands	جزایر فارو
fascicle	دسته ، جزوه ، کراسه دسته یا مجموعه کوچک الیاف ، دسته‌ای از رشته‌های عضلانی که عضله را تشکیل میدهند
fashion	رسم ، روش ، سبک ، طرز ، اسلوب ، مد ، ساختن ، درست کردن ، بشکل در آوردن
fast	سطح لغزنده یا سفت ، سطح سیقیلی مسیر بولینگ ، تندرو ، سریع السیر ، جلد و چابک ، رنگ نرو ، پایدار ، باوفا ، سفت ، روزه گرفتن ، فورا
fastidious	سخت گیر ، باریک بین ، مشکل پسند ، بیزار
fastidiousness	باریک بینی ، مشکل پسندی
fat	ضربه با سر چوب گلف پایین تر از حد لزوم ، چاق ، چرب ، چربی دار کردن ، فربه یا پرواری کردن
fatalism	اعتقاد به سرنوشت
fatalist	معتقد به سرنوشت
fate	پرداخت یا عدم پرداخت چک ، تقدیر ، قضاو قدر ، نصیب و قسمت ، مقدر شدن ، بسرنوشت شوم دچار کردن
father	والد ، موسس ، موجد ، بوجود آوردن ، پدري کردن
fathom	واحد عمق پیمایی برابر با ۶ پا ، بغل (یکای عمق برابر ۱/۸۲ متر) ، فاتوم ، فادم ، قولاج (واحد عمق پیمایی دریایی) اندازه گرفتن ، عمق پیمایی کردن ، درک کردن
fatuous	احمق ، بیشعور
fault	خطای پا در سرویس ، خطای سرویس اسکواش ، گیر ، کاستی ، گناه ، عیب ، نقص ، خطا ، اشتباه ، شکست زمین ، چینه ، گسله ، تقصیر کردن ، مقصر دانستن
faulty	معیوب ، عیبناک ، ناقص ، مقصر ، نکوهیده

faun	(افسانه روم) رب النوع مزارع و گله کوسفند
fauna	فون ، کلیه جانوران یک سرزمین یا یک زمان ، حیوانات یک اقلیم ، جانور نامه ، جانداران ، زیبا
faux pas	اشتباه ، لغزش ، گاف ، خطا
favor	التفات ، توجه ، مساعدت ، مرحمت کردن ، نیکی کردن به ، طرفداری کردن
favorite	مطلوب ، برگزیده ، مخصوص ، سوگلی ، محبوب
favour	التفات ، توجه ، مرحمت ، مساعدت ، طرفداری ، مرحمت کردن ، نیکی کردن به ، طرفداری کردن
fawn	اهویره ، رشا ، حنایی ، بچه زاییدن (اهو یا گوزن) ، اظهار دوستی کردن ، تملق گفتن
fawning	تملق ، دم لابه ، سبزی پاک کنی ، مداهنه کننده
faze	برهم زدن ، درهم ریختن ، پریشان کردن
fealty	وفاداری ، وظیفه شناسی ، بیعت
fear	ترس ، بیم ، هراس ، ترسیدن(از) ، وحشت
feasible	شدنی ، عملی ، امکان پذیر ، میسر ، ممکن ، محتمل
feature	عوارض زمین ، عارضه ، وضع پست و بلندی زمین ، شکل ، مشخصه (خصیصه) ، سیما ، چهره ، طرح صورت ، ریخت ، ترکیب ، خصیصه ، خصوصیات ، نمایان کردن ، بطور برجسته نشان دادن
febrile	تبی (مربوط به تب)
feckless	بی اثر ، سست
fecund	بارور ، برومند ، پرثمر ، حاصلخیز ، پراثر
fecundity	باروری ، حاصلخیزی
federal	پیمانی ، فدرال ، ائتلافی ، اتحادی ، اتفاق
federate	متحد کردن ، وابسته ، هم پیمان ، هم عهد کردن ، متعهد کرد ، تشکیل کشورهای متحد دادن
fee	پای مزد ، حق الزحمه ، پردازه ، پردازانه ، اجرت ، پاداش ، پول ، شهریه ، اجاره کردن ، دستمزد دادن به ، اجیر کردن
feed	تغذیه گردن ، علیق ، خوراک دادن ، پرورتن ، چراندن ، خوردن ، خوراک ، علوفه ، خورد ، خوراندن ، تغذیه کردن ، جلو بردن
feel	احساس کردن ، لمس کردن ، محسوس شدن
feeling	احساس ، حس
feign	وانمود کردن ، بخود بستن ، جعل کردن
feint	فریفتن با حرکت دروغین ، حرکت از میله بالا به میله پایین ، نوعی درو در خرک ، حمله ظاهری یا دروغین ، ظاهر سازی کردن در عملیات ، تظاهر به عملیات ، تظاهرات ، حرکت فریبنده ، نمایش دروغی ، تظاهر ، فریب ، (علوم نظامی) حمله خدعه آمیز ، وانمود کردن
felicitate	تبریک و تهنیت گفتن ، مبارک باد گفتن
felicitous	درخور ، لایق ، مناسب ، مقتضی ، سعید
felicity	خوشی ، سعادت ، برکت ، اقتضاء ، مناسبت
fell	انداختن ، قطع کردن ، بریدن و انداختن ، بزمین زدن ، مهیب ، بیداد گر ، سنگدل

fellow	شخص ، ادم ، مردکه ، یارو
felon	تبهکار ، بزهکار ، گناهکار ، جانی ، جنایت کار
felonious	جنایت امیز ، بزهکارانه ، تبه کارانه
felony	جرم جنائی ، بزه ، تبه کاری ، جنایت ، بدکاری ، خیانت ، شرارت
female	مادینه ، جنس ماده ، مونث ، زنانه ، جانور ماده ، زن ، نسوان
feminine	مربوط به جنس زن ، مونث ، مادین ، زنان
femur	استخوان ران ، فخذ ، ران حشره
fence	حصار ، دیوار ، پرچین ، محجر ، سپر ، خاکریز ، پناه دادن ، حفظ کردن ، نرده کشیدن ، شمشیر بازی کردن
feral	حیوان شکاری ، وحشی ، مهلک ، وابسته به تشییع جنازه ، کفن و دفنی
ferment	ترش شدن ، مخمر شدن ، ور آمدن ، (مجازی) برانگیزاندن ، تهییج کردن ، ماده تخمیر ، مایه ، جوش ، خروش ، اضطراب
fernery	سرخسستان ، کرف زار
ferocious	وحشی ، سبع
ferocity	درنده خویی ، وحشی گری ، سبعیت ، ستمگری
ferret	هوایما یا کشتی یا خودروبی که مخصوص کشف و تعیین محل و ثبت و تجزیه و تحلیل تشعشعات الکترومغناطیسی و رادار دشمن تهیه شده باشند ، موش خرما ، راسو ، (مجازی) ادم کنجکاو ، کنجکاوای کردن ، کاوش ، گریزانندن (با away یا out)
fertile	حاصلخیز ، پرثمر ، بارور ، برومند ، پربرکت
fertilize	بارور کردن ، حاصلخیز کردن ، لقاح کردن ، کود دادن
fervent	با حرارت ، باحمیت ، پرشور و شغف ، ملتهب
fervid	سوزان ، مشتاق
fervor	حرارت شدید ، اشتیاق شدید ، گرمی ، التهاب
fervour	حرارت شدید ، اشتیاق شدید ، گرمی ، التهاب
festal	عیدی ، جشنی ، وابسته به عید ، خوش
fester	فساد ، چرک کردن ، گندیدن
festive	بزمی ، جشنی ، شاد
fetal	جنینی ، وابسته به جنین
fete	عید ، سرور ، جشن گرفتن
fetid	گندیده ، بدبو ، متعفن ، دارای بوی زننده ، گند دهان
fetish	یادگار ، طلسم ، اشیاء یا موجوداتی که بعقیده اقوام وحشی دارای روح بوده و مورد پرستش قرار می گرفتند ، بت ، صنم ، خرافات
fetter	بخو ، پابند ، (مجازی) قید ، مانع ، مقید کردن ، در زیر غل و زنجیر آوردن
fetus	جنین ، رویان
feudal	اقطاعدار ، تیولدار ، تیول گرای ، تیولی ، ملوک الطوائفی ، وابسته به تیول ، فئودال
feudalism	سیستم تیولداری ، سیستم اقطاعداری اصول ملوک الطوائفی ، نظام زمینداری ، تیول گرایی ، فئودالیسم ، ملوک الطوائفی
feverish	تب دار ، بیقرار

few	معدود ، اندک ، کم ، اندکی از ، کمی از (با a)
fewer	کمتر
fez	فینه ، کلاه قرمز منگوله دار ، فس
fiasco	شکست مفتضحانه ، ناکامی ، بطری شراب
fiat	حکم ، اجازه ، رخصت ، حکمی ، امری
fiber	رشته ، تار ، نخ ، بافت ، لیف (الیاف) ، فیبر
fibula	استخوان نازک نی ، قصبه صغری ، ساق کوچک
fickle	متلون ، دمدمی ، بی ثبات ، بی وفا
fiction	تصور ، افسانه ، قصه ، داستان ، اختراع ، جعل ، خیال ، وهم ، دروغ ، فریب ، بهانه
fictitious	مجموع ، جعلی ، ساختگی ، موهوم
fidelity	درستی ، وفاداری ، راستی ، صداقت
fidget	بی آرامی ، بی قراری ، بخودپیچی ، لول خوری ، بی قرار بودن ، ناراحت بودن
fiducial	امانتی ، اعتمادی ، معتمد ، (نجوم) ثابت ، وابسته به امین ترکه
fief	نیول ، ملک
field	زمین بازی ، توپگیر کریکت ، تمام توپگیران کریکت ، جای گرفتن توپگیران در زمین کریکت هر کدام از دایره های هدف ، فرودگاه ، میدان دید ، زمین ، رزمی صحرائی ، میدان رزم ، زمین ، دشت ، کشتزار ، دایره ، رشته ، بمیدان یا صحرا رفتن ، پایکار
fifteen	پانزده
fifth	پنجم ، پنجمین
fifty	پنجاه
fight	مبارزه ، نبرد ، کارزار ، پیکار ، زد و خورد ، جنگ کردن ، نزاع کردن ، جنگیدن
fighter	رزمنده ، جنگ کننده ، جنگنده ، مشت باز
fighting	جنگجو ، جنگی ، جنگ ، نزاع
figment	خیال ، وهم ، سخن جعلی ، اختراع ، افسانه
figurative	مجازی ، تمثیلی ، رمزی ، کنایه ای ، تصویری ، تلویحی
figure	نگاره ، هیکل ، پیکره ، تندیس ، شکل ، صورت ، شخص ، نقش ، رقم ، عدد ، کشیدن ، تصویر کردن ، مجسم کردن ، حساب کردن ، شمردن ، پیکر
figurehead	رئیس پوشالی ، رئیس بی نفوذ ، دست نشاند
figurine	پیکره کوچک اندام ، پیکر کوچک ، مجسمه سفالین رنگی
Fiji	فیجی
Fijian	اهل فیجی
filament	رشته ، تار ، لیف ، میله ای ، میله
filch	کش رفتن ، بجابکی دزدیدن ، دزدیدن ، دزدی
file	فایل ، اصلاح کردن ، ستون کردن بایگانی کردن ، به خط کردن ، ردیف صف به صف کردن ، آهن سای ، سوهان زدن ، ساییدن (مجازی) پرداخت کردن ، دسته کاغذهای مرتب ، (م) صورت ، فهرست ، قطار

	در پرونده گذاشتن ، بایگانی کردن ، در بایگانی نگاه داشتن ، ضبط کردن ، در صف راه رفتن ، رژه رفتن
filial	فرزندی ، شعبه ، درخور فرزند
filibuster	آمریکایی) کسی که قانونگذاری مجلس را با اطاله کلام و وسایل دیگر بتأخیر می اندازد
filigree	تزییناتی بشکل ذرات ریز یا دانه های تسبیح که امروزه بصورت سیم های ریز طلا و نقره و یا مسی در اطراف آلات زرین و سیمین ساخته می شود ، ملبله دوزی کردن
filing	سوهان کاری ، ضبط ، بایگانی ، سیخ زنی ، براده
fill	پر کردن یا شدن ، اجرا کردن ، پر کردن (از خاک) ، پر کردن ، سپر کردن ، نسخه پیچیدن ، پر شدن ، انباشتن ، اکندن ، باد کردن
film	غشا ، پرده نازک ، فیلم عکاسی ، فیلم سینما ، (در جمع) سینما ، غبار ، تازی چشم ، فیلم برداشتن از
filthy	چرکین ، کثیف ، پلید
final	تهایی ، فینال ، آخرین ، پایانی ، نهایی ، غایی ، قطعی ، قاطع
final installment	قسط نهایی
finale	بخش آخر ، (موسیقی) اهنگ نهایی ، آخر ، عاقبت
finality	اعتقاد بعلت نهایی در گیتی ، قطعیت ، پایان
finally	بالاخره ، عاقبت ، سرانجام
finance	قسمت مالی یا دارایی ، رسته دارایی دارایی ، پرداخت هزینه ، علم مالیه ، مالیه ، علم دارایی ، تهیه پول کردن ، درکارهای مالی داخل شدن ، سرمایه تهیه کردن ، سرمایه گذاری
financial	مالی
financier	کارشناس علم مالیه ، تامین اعتبار کننده ، متخصص مالی ، سرمایه دار ، سرمایه گذار
find	یافتن ، جستن ، تشخیص دادن ، کشف کردن ، پیدا کردن ، چیز یافته ، مکشوف ، یابش
finding	یافته ، حکم ، افزار ، آنچه کارگر از خود بر سر کار می برد ، یافت ، کشف ، اکتشاف ، یابش
fine	مصادره کردن ، بسیار اماده ، تاوان ، غرامت ، جریمه کردن ، جریمه گرفتن از ، صاف کردن ، کوچک کردن ، صاف شدن ، رقیق شدن ، خوب ، فاخر ، نازک ، عالی ، لطیف ، نرم ، ریز ، شگرف
finery	ارایش ، زر و زیور ، جامه پر زرق و برق ، کارخانه تصفیه فلزات
finesse	ظرافت ، نکته بینی ، دقت ، زیرکی بکار بردن
finger	باندازه یک انگشت ، میله برآمدگی ، زبانه ، انگشت زدن ، دست زدن (به) ناخن
fingernail	
fingerprint	اثر انگشت ، انگشت نگاری کردن
finicky	ایراد گیر
finish	کامل کردن ، پایان مسابقه ، پایان رسانیدن ، تمام کردن ، رنگ و روغن زدن ، تمام شدن ، پرداخت رنگ و روغن ، دست کاری تکمیلی ، پایان ، پرداخت کار
finite	کراندار (محدود) ، متناهی ، محدود
Finland	کشور فنلاند ، خلیج فنلاند
Finnish	فنلاندی ، زبان مردم فنلاند

fire	شلیک کردن ، شلیک تیراندازی ، حریق ، (علوم نظامی) شلیک ، (مجازی) تندی ، حرارت ، آتش زدن ، افروختن ، تفنگ یاتوپ را آتش کردن ، بیرون کردن ، انگیختن
firebrand	نیمسوز ، آتش پاره ، ادم فتنه انگیز
firm	بنگاه ، واحد اقتصادی ، شرکت ، تجارتخانه ، کارخانه ، موسسه بازرگانی ، محکم ، ثابت ، پایرجا ، راسخ ، سفت کردن ، استوار کردن
first	اولا" ، نخست ، نخستین ، اول ، یکم ، مقدم ، مقدماتی ، اولاً
fiscal	مربوط به مالی یا مالیه ، مالی ، مالیاتی ، محاسباتی
fish	(بصورت جمع) انواع ماهیان ، ماهی صید کردن ، ماهی گرفتن ، صیداز اب ، بست زدن (به) ، جستجو کردن ، طلب کردن
fishing	(جای) ماهیگیری ، حق ماهیگیری
fishmonger	ماهی فروش
fission	شکافت ، عمل تجزیه اتمی ، تجزیه ، شکافتن ، انشقاق ، شکستن هسته اتمی
fissure	ترک ، شکاف
fist	مشت کردن توپ ، مشت زدن ، بامشت گرفتن ، کوشش ، کار
fit	شایسته بودن برای مناسب بودن ، درخور ، قابل ، مناسب ، اندازه بودن ، تجهیز کردن ، لایق شایسته ، حمله (در صرع) ، برازنده ، اگنجیدن
fitful	حمله ای ، غشی ، متغیر ، هوس پرست ، دمدمی
fitness	قابلیت ، سازگاری ، صلاحیت شایستگی
five	عدد پنج ، پنجگانه
fix	نصب کردن ثابت کردن ، تعمیر کردن ، ثابت کردن ، تصحیح کردن ، تثبیت کردن ، نقطه کردن ناو تعیین محل ناو روی نقشه ، کار گذاشتن ، درست کردن ، پایرجا کردن ، نصب کردن ، محکم کردن ، استوار کردن ، سفت کردن ، جادادن ، چشم دوختن به ، تعیین کردن ، قراردادن ، بحساب کسی رسیدن ، تنبیه کردن ، ثابت شدن ، ثابت ماندن ، مستقر شدن ، گیر ، حیص و بیص ، تنگنا ، مواد مخدره ، افیون
fixture	چفت و بست ، ادوات ، منضمات ملک طلق ، چیز ثابت ، (در جمع) اثاثه ثابت ، لوازم نصب کردنی
fizzle	فش فش ، زرز ، وزوز (صدای هیزم تر هنگام سوختن) ، کوشش مذبوحانه ، شکست ، زه زدن
flaccid	سست ، شل وول ، چروک شده ، اویخته
flag	خسته شدن دونده در آخر مسابقه ، پرچم افراشتن ، بیرق ، علم ، دم انبوه و پشمالوی سگ ، زنبق ، برگ شمشیری ، جاده سنگ فرش ، پرچم دار کردن ، پرچم زدن به ، باپرچم علامت دادن ، سنگفرش کردن ، پایین افتادن ، سست شدن ، از پا افتادن ، پژمرده کردن
flag-officer	امیر ، افسر پرچم ، افسر پرچمدار ، افسر دریایی ، دریاسالار ، دریادار ، دریابان
flagrant	اشکار ، برملا ، انگشت نما ، رسوا ، وقیح ، زشت
flail	الت نوسانی هر چیزی ، گندم کوب ، کوبیدن ، شلاق زدن ، خرمن کوب
flair	شامه سگ ، بویایی ، (مجا) قوه تشخیص ، فراست ، استعداد ، خصیصه
flamboyant	شعله دار ، زرق و برق دار ، وابسته به مکتب معماری گوتیگ ، شعله مانند
flame	زبان آتش ، الو ، تب و تاب ، شور عشق ، شعله زدن ، زبان کشیدن ، مشتعل شدن ، تابش
flammable	قابل اشتعال ، قابل سوختن ، آتشگیر



flat	یکنواخت ، پایین دست ، پایین ، درزیر ، تماس دو لبه اسکیت ، ضربه بدون ایجاد پیچ در گوی بیلیارد حالت کشیده و بدون انحنای بادبان دریای آرام ، پنچری طایر ، عکس ساده و یکدست ، مسلح ، سکو ، تخت ، مسطح ، هموار ، صاف ، بی تنوع ، یک دست ، خنک ، بی مزه ، قسمت پهن ، جلگه ، دشت ، اپارتمان ، قسمتی از یک عمارت
flatulence	بادشکم ، نفخ شکم ، (مجازی) باد ، لاف ، طمطراق
flatulency	بادشکم ، نفخ
flaunt	به رخ کشیدن ، بالیدن ، خرامیدن ، جولان دادن ، خودنمایی ، جلوه
flavor	مزه و بو ، طعم ، مزه دار کردن ، خوش مزه کردن ، چاشنی زدن به ، معطر کردن
flax	بذرک ، درخت کتان ، الیاف کتان ، پارچه کتان
flay	پوست کندن از ، سخت انتقاد کردن
fleck	رگه رگه کردن ، خط خط کردن ، نقطه نقطه کردن ، نقطه ، خال ، رگه ، راه راه ، برفک
flection	خمیدگی ، کجی ، خم سازی ، انحاء ، تصریف
fledgling	جوجه تازه پر وبال درآورده ، نوچه
flee	گریختن ، فرار کردن ، بسرعت رفتن
fleece	پشم گوسفند و جانوران دیگر ، پارچه خوابدار ، خواب پارچه ، پشم چیدن از ، چاپیدن ، گوش بریدن ، سروکیسه کردن
fleeting	زودگذر ، فانی ، سریع الزوال
flesh	گوشت ، مغز میوه ، جسم ، شهوت ، جسمانیت ، حیوانیت ، بشر ، دریدن فرو کردن
flexibility	حالت گیر ، خم شو ، تاشو ، نرم ، خم پذیری ، قابلیت خم شدن ، انعطاف پذیری ، قابلیت انعطاف ، خمش
flexible	خمش پذیر ، انعطاف پذیر ، خم شو ، تاشو ، نرم ، قابل انعطاف ، قابل تغییر
flexion	خمیدگی ، انحاء
flick	ضربه سریع با چرخش مچ ، ضربت اهسته و سبک با شلاق ، تکان ناگهانی ، تلنگر ، تکان دادن ، بریدن ، قطع کردن
flight	مانع در دو (اسب دوانی) ، مانع ، هواپیما ، رسد هوایی ، مسیر پرواز ، مهاجرت (مرغان یا حشرات) ، عزیمت ، گریز ، پرواز کردن ، فرار کردن ، کوچ کردن ، یک رشته پلکان ، سلسله
flimsy	سست ، بی دوام ، شل و ول ، ناک
flinch	شانه خالی کردن ، بخود پیچیدن ، دریع داشتن ، مضایقه کردن ، مضایقه ، امساک
flippant	پرحرف ، گستاخ
flit	تندرفتن ، نقل مکان کردن
float	در هوا معلق بودن ، چوب پنبه ، هاله ، غوطه ور شدن پر شدن تا انتهی ، جسم شناور بر روی آب ، سوهان پهن ، بستنی مخلوط با شربت و غیره ، شناور شدن ، شناور بودن ، شناور ساختن ، روی آب ایستادن ، سوهان زدن
floe	تخته یخ شناور
floor	محدوده زمین ، کف (در ازمون) ، کف اطاق ، کف زمین ، بستر (دره و غیره) ، بزمین زدن ، شکست دادن ، کف سازی کردن ، اشکوب ، طبقه
flora	فلور ، کلیه گیاهان یک سرزمین ، گیاه نامه ، الهه گل ، گیا

floral	گلدار
florid	پوشیده از گل ، پرگل ، سلیس و شیوا ، گلگون
florist	گفروش ، گلکار
flotsam	کالای آب آورده ، آب آورد
flounder	نوعی ماهی پهن ، لغزش ، اشتباه ، درگل تقلا کردن ، بال بال زدن ، دست و پا کردن
flourish	تزیینات نگارشی ، جلوه ، رشد کردن ، نشو و نما کردن ، پیشرفت کردن ، زینت کاری کردن ، شکفتن ، برومند شدن ، آباد شدن ، گل کردن
flout	اهانت کردن ، بی احترامی کردن (با at) ، دست انداختن ، استهزاء کردن ، اهانت یابی احترامی کردن ، مسخره ، توهین
flow	جاری شدن ، لبریز شدن ، سلیس بودن طغیان کردن ، سیلان یافتن ، ناشی شدن فلو ، سیلان ، سرعت حرکت و جریان اب ، جریان ، روانی ، مد (برابر جزر) ، سلاست ، جاری بودن ، روان شدن ، سلیس بودن ، بده ، شریدن ، گردش ، روند
flower	درخت گل ، (مجازی) سر ، نخبه ، گل کردن ، شکوفه دادن ، گلکاری کردن
flu	انفلوانزا
fluctuate	نوسان داشتن ، نوسان کردن ، بالا و پایین رفتن ، ثابت نبودن ، موج زدن ، بی ثبات بودن
fluctuation	افت و خیز ، ترقی و تنزل ، ترقی و تنزیل ، نوسان ، تغییر
flue	گریه رو ، تنوره ، دودکش ، لوله اب گرم ، لوله بخار ، انفلوانزا
fluency	روانی ، سلاست
fluent	روان ، سلیس ، فصیح
flugel	بال ، پره ، قسمتی از یک بخش یا ناحیه ، (نظ) گروه هوایی ، هر چیزی که هوا را برهم میزند (مثل بال) ، بال مانند ، زاده حبابی ، جناح ، پره ، زاده پره دار ، طرف ، شاخه ، شعبه ، دسته حزبی ، پرواز ، پرش ، بالدار کردن ، پرداز کردن ، پیمودن
flake	قلاب لنگر ، زمین گیر ، انتهای دم نهنگ ، یکنوع ماهی پهن ، دارای دو انتهای نوک تیز ، اصابت اتفاق ، اتفاق ، طالع
flush	شستن با جریان سریع ، جاری شدن سرخ شدن ، رویانیدن ، جریان ، لبریز ، همسطح ، بطور ناگهانی غضبناک شدن ، بهیجان آمدن ، چهره گلگون کردن (در اثر احساسات و غیره) ، سرخ شدن ، قرمز کردن ، اب را با فشار ریختن ، سیفون توالت ، ابریز مستراح را باز کردن (برای شستشوی آن) ، تراز کردن (گاهی با)
fluster	سراسیمه کردن ، گیج کردن ، گرم شدن کله (در اثر مشروب) ، دست پاچه کردن ، عصبانی کردن ، اشفقتن ، مضطرب کردن ، سراسیمگی ، دست پاچی
fluted	خیاره دار
fluvial	رودخانه ای ، نهری ، زیست کننده در رودخانه
flux	تراوش ، فلوی الکتریکی ، فلوی مغناطیسی شار الکتریکی یا مغناطیسی ، ماده گداز آور ، تغییرات پی در پی ، روان ساز ، سیلان ، سیل ، سرعت جریان ، گداختگی ، گداز ، تغییرات پی در پی ، اسهال ، خون ریزش ، جاری شدن ، گداختن ، اب کردن ، شار
fly	در اهتزاز بودن ، فرستادن توپ والیبال به ارتفاع زیاد پارچه سقف چادر ، توپ هوایی ، طعمه مصنوعی بشکل حشره (ماهیکیری) ، طول پرچم ، مگس ، حشره پرداز ، پرش ، پرانیدن ، پرواز دادن ، بهوا فرستادن ، افراشتن ، زدن ، گریختن از ، فرار کردن از ، در اهتزاز بودن ، پرواز کردن ، تیز هوش ، چابک و زرنک

focus	به کانون در آوردن ، متمرکز ساختن ، نقطه تقاطع ، کانون عدسی ، فاصله کانونی ، قطب ، متمرکز کردن ، بکانون آوردن ، میزان کردن ، مرکز توجه ، متمرکز کردن توجه
fodder	علیق ، علوفه دادن ، غذا دادن
foetal	جنینی ، رویانی
foetus	جنین بیش از هشت هفته
fog	قسمت مات عکس ، قسمت تیره عکس ، تیرگی ، ابهام ، تیره کردن ، مه گرفتن ، مه الود بودن
foggy	مات ، مانند مه ، مه الود ، تیره و تار
foible	نقطه ضعف ، ضعف اخلاقی ، ضعف ، تیغه شمشیر
foil	مسابقه شمشیربازی فویل ، جای نگین ، تراشه ، ته چک ، سوش ، فلز ورق شده ، سیماب پشت اینه ، زرورق ، بی اثر کردن ، عقیم گذاردن ، خنثی کردن ، دفع کردن ، فلز را ورقه کردن
foist	چیزی را بجای دیگری جا زدن ، جیب بری کردن ، بقالب زدن (چیز تقلبی)
foliage	برگ درختان ، شاخ و برگ
folio	برگ ، صفحه ، دفتر یادداشت ، پوشه یا کارتین کاغذ ، کتاب ورق بزرگ
folk	مردم ، گروه ، قوم و خویش ، ملت
folklore	رسوم اجدادی ، معتقدات و اداب و رسوم قدیمی واجدادی ، افسانه های قومی واجدادی ، فولکلور
follow	پیروی کردن از ، متابعت کردن ، دنبال کردن ، تعقیب کردن ، فهمیدن ، درک کردن ، در ذیل آمدن ، منتج شدن ، پیروی ، استنباط ، متابعت
following	تالی ، دنباله ، تعقیب ، پیروی ، زیرین ، شرح ذیل
folly	نابخردی ، ابلهی ، حماقت ، نادانی ، بیخردی ، قباحت
foment	برانگیختن ، پروردن ، تحریک کردن
fondle	نوازش کردن ، ناز و نیاز کردن
food	خوراک ، غذا ، قوت ، طعام
foolery	ابلهی ، حماقت ، کار ابلهانه ، مسخرگی
foolhardy	بی پروا ، دارای تهور بی مورد
foot	قسمت پایین چیزی ، پایین بادبان ، پا (ی بادبان) ، فوت (پا) ، قدم ، پاچه ، دامنه ، فوت (مقیاس طول انگلیسی معادل ۱۲ اینچ) ، هجای شعری ، پایکوبی کردن ، پازدن ، پرداختن مخارج
football	بازی فوتبال ، توپ فوتبال ، فوتبال بازی کردن
foot-note	پی نوشت ، پانوشت
fop	ادم خودساز و جلف ، کج کلاه ، ابله
foppery	خودسای ، خودنمایی ، جلفی ، کارهای جلف
foppish	جلف ، خود نما
for	بجهت ، بواسطه ، بجای ، از طرف ، به بهای ، درمدت ، بقدر ، در برابر ، درمقابل ، برله ، بطرفداری از ، مربوط به ، مال ، برای اینکه ، زیرا که ، چونکه
forage	علوفه ، تلاش وجستجو برای علیق ، غارت کردن ، پی علف گشتن ، کاوش کردن

foray	غنیمت ، پیشتاز لشکر ، گروه یورتچی ، غارت ، تاخت و تاز کردن ، تازاج ، تهاجم کردن ، بیغما بردن ، چپاول کردن ، حمله
forbear	معمولا بصورت جمع (نیا ، اجداد ، جد اعلی ، احتراز کردن ، امساک کردن ، خودداری کردن از ، صرف نظر کردن ، گذشتن از ، اجتناب کردن از ، گذشت کردن
forbearance	خودداری ، شکیبایی ، تحمل ، امساک ، مدارا
forbid	قدغن کردن ، منع کردن ، بازداشتن ، اجازه ندادن
forbode	تغال بد زدن
forby	نزدیک ، از نزدیک ، از پهلو ، جز ، سوای ، بعلاوه
forbye	نزدیک ، از نزدیک ، از پهلو ، جز ، سوای ، بعلاوه
force	پاس بی هدف ، نیروی نظامی ، تحمل کردن مجبور کردن ، فشار دادن ، جبر ، عنف ، نفوذ ، (درجمع) قوا ، عده ، شدت عمل ، (فیزیک) بردار نیرو ، خشونت نشان دادن ، درهم شکستن ، قفل یا چفت را شکستن ، مسلح کردن ، مجبور کردن بزور گرفتن ، بزور باز کردن ، بی عصمت کردن ، راندن ، بیرون کردن ، بازور جلو رفتن ، تحمیل ، مجبور کردن
forcible	قوی ، موثر ، شدید ، اجباری
ford	پایاب ، قسمت کم عمق رودخانه ای که جهت عبور حیوانات و انسان مناسب باشد ، به اب زدن به گذار زدن
forearm	ساعد ، بازو ، از پیش مسلح کردن ، قبلا آماده کردن
forebears	(معمولا بصورت جمع) نیا ، اجداد ، جد اعلی
forebode	پیش گویی کردن ، تغال بد زدن ، قبلا بدل کسی اثر کردن
foreboding	شوم
forecast	پیش بینی وضع هوا یا حوادث ، پیش بینی کردن ، از پیش آگاهی دادن یاحدی زدن
forecasting	مجموعه پیش بینی
forecastle	قسمت جلو عرشه کشتی
foreclose	فروختن وثیقه وام بعلت عدم باز پرداخت وام ، مسدود کردن ، محروم کردن ، سلب کردن
forecourt	جلوخان
forefather	نیا (نیاکان) ، جد (اجداد) ، سلف ، (اسلاف)
forefend	دفع کردن ، منع کردن ، ممانعت کردن ، حفظ کردن
forego	پیش رفتن ، پیش از چیزی واقع شدن ، مقدم بودن بر
foreground	پیش صحن ، پیش صحن ، پیش نما ، نزدیک نما (در برابر دور نما) ، منظره جلو عکس ، زمین جلو عمارت
forehead	پیشانی
foreign	خارجی ، توقیف اموال مدیون غایب ، بیگانه ، خارجی ، بیرونی ، ناجور ، نامناسب
foreigner	بیگانه ، اجنبی ، غریبه
forejudge	از پیش قضاوت کردن ، تبعیض قائل شدن
foreknowledge	آگاهی از پیش ، علم غیب
foreman	سرکارگر ، سرعمله ، مباشرت کردن

foremost	بهترین ، پیش ترین ، جلوترین ، دردرجه نخست
forensic	دادگاهی ، بحثی ، قانونی ، مربوط به سخنرانی ، جدلی
foreordain	از پیش مقرر کردن ، تقدیر کردن
forepeak	مخزن جلو و پایین کشتی
forerun	پیش از کسی رفتن ، پیشرو بودن
foresail	بادبان عمده دگل جلو کشتی ، بادبان پایین
foresee	قبلا تهیه دیدن ، پیش بینی کردن ، از پیش دانستن
foreshadow	از پیش خیر دادن ، از پیش حاکی بودن از
foreshore	موج شکن ، کنار دریا
foresight	مگسک تفنگ ، پیش بینی ، دور اندیشی ، مال اندیشی ، بصیرت
forest	بیشه ، تبدیل به جنگل کردن ، درختکاری کردن
forestall	پیش دستی کردن بر ، پیش جستن بر ، پیش افتادن ، ممانعت کردن ، کمین ، کمینگاه
foretell	پیشگویی کردن ، از پیش آگاهی دادن ، از پیش خبر دادن ، نبوت کردن
forethought	دور اندیشی ، مال اندیشی ، احتیاط ، اندیشه قبلی
forever	برای همیشه ، جاویدان ، پیوسته ، تا ابدالابد
forfeit	جریمه کردن ، محرومیت ، ضبط کردن ، بطور جریمه یا تاوان گرفتن ، فقدان ، زیان ، ضبط شده ، خطا کردن ، جریمه دادن ، هدر کردن
forfend	دفع کردن ، منع کردن ، ممانعت کردن ، حفظ کردن
forge	بر سندان کوفتن ، تراشیدن ، کوره آهنگری ، دمگاه ، کوره قالگری ، تهیه جنس قلابی ، جعل کردن ، اسناد ساختگی ساختن ، آهنگری کردن ، کوبیدن ، جلو رفتن
forgery	صورت سازی ، سند سازی ، جعل اسناد ، امضاء سازی ، سند جعلی
forget	فراموش کردن ، فراموشی ، صرفنظر کردن ، غفلت
forgo	چشم پوشیدن از ، صرفنظر کردن از ، رها کردن
forlorn	سرگردان ، بیچاره ، درمانده ، بی کس ، متروک
form	قسم ، نوع ، طرز و رفتار ، آمادگی ، ریخت ، ترکیب ، تصویر ، وجه ، روش ، طریقه ، برگه ، ورقه ، فرم ، ساختن ، بشکل درآوردن ، قالب کردن ، پروردن ، شکل گرفتن ، سرشتن ، فراگرفتن ، صورت ، دیس ، تشکیل دادن
formal	قانونی ، صوری ، دارای فکر ، مقید به آداب و رسوم اداری ، تفصیلی ، عارضی ، لباس رسمی شب ، قرار دادی
formality	رسمیت ، تشریفات ، رعایت آداب و رسوم
formation	صورت بندی ، فرم ، زیرگاه ، آرایش جنگی ، آرایش یکان ترتیب نیرو ، سازمان دادن نیرو تشکیل دادن ، شکل گیری ، تکوین ، آرایش ، شکل ، ساختمان ، تشکیلات ، احداث ، صف آرایی ، تشکیل ، رشد ، ترتیب قرارگرفتن
former	تشکیل دهنده ، قالب گیر ، پیشین ، سابق ، جلوی ، قبل ، در جلو
formidable	ترسناک ، سخت ، دشوار ، نیرومند ، قوی ، سهمگین
formula	فرمول ، دستور ، قاعده رمزی ، ورد
forsake	ول کردن ، ترک ، رها کردن ، انکار کردن

forswear	سوگند دروغ خوردن ، باسوگند انکار کردن ، انکار کردن
forte	هنر ، جنبه قوی ، لبه تیز شمشیر ، (موسیقی) بلند ، موسیقی بلند
forth	نوعی برنامه نویسی جهت استفاده در برنامه نویسی وظیفه ای ، از حالا ، دور از مکان اصلی ، جلو ، پیش ، پس ، این کلمه بصورت پیشوند نیز بامعانی فوق بکار میرود ، تمام کردن ، بیرون از ، مسیر ازاد
forthright	رک ، سراسر ، مستقیماً ، بیحجاباً ، بیدرنگ
fortify	مستحکم کردن ، دارای استحکامات کردن ، تقویت کردن ، نیرومند کردن
fortitude	پایمردی ، شهامت اخلاقی ، شکیبایی ، بردباری ، ثبات
fortuitous	اتفاقی ، شانسی
fortune	بحث و اقبال ، طالع ، خوش بختی ، شانس ، مال ، دارایی ، ثروت ، اتفاق افتادن ، مقدر کردن
forum	روم باستان) میدان ، بازار ، محل اجتماع عموم ، دادگاه ، محکمه ، دیوانخانه
forward	سلف ، مهاجم ، فوروارد ، فرمان پیش ، پیش ، بیعد ، جلوی ، گستاخ ، جسور ، فرستادن ، رساندن ، جلو انداختن ، (فوتبال) بازی کن ردیف جلو ، به جلو ، ارسال کردن
foster	رضاعی ، نسل ، بچه سر راهی ، پرستار ، دایه ، غذا دادن ، شیر دادن ، پرورش دادن
found	برپا کردن ، بنیاد نهادن ، تاسیس کردن ، ریختن ، قالب کردن ، ذوب کردن ، ریخته گری ، قالب ریزی کردن
foundation	فونداسیون ، فوندامنت ، شالوده اصل ، سازمان خیریه ، شالوده ، پایه ، پی ریزی ، اساس ، بنیاد ، تاسیس ، بنیان ، بنگاه ، موسسه خیریه
founder	از پا افتادن ، لنگ شدن ، فرو ریختن ، غرق کردن (کشتی) ، فرورفتن ، برپا کننده ، موسس ، بنیان گذار ، ریخته گر ، قالبگیر
four	چهار ، عدد چهار
foursome	مسابقه بین دو تیم دو نفره گلف ، چهارتایی (در بازی) ، بازی گلف چهار نفری
fourth	چهارمین ، چهارم ، چهاریک ، ربع
fracas	قیل و قال ، مزاحمت ، زد و خورد ، بلوا
fraction	جزء ، کسری از ، بخشی از ، کسر (در ریاضیات) ، شکستن ، شکستگی ، ترک خوردگی ، شکاف ، برخه ، کسر (کسور) ، بخش قسمت ، تبدیل بکسر متعارفی کردن ، بقسمتهای کوچک تقسیم کردن
fractious	بدخو ، کج خلق ، نر ، متمرّد ، زود رنج
fracture	خرد کردن ، انکسار ، شکست ، ترک ، شکاف ، شکستن ، شکافتن ، گسیختن ، شکستگی (استخوان)
fragile	شکنده ، ترد ، نازک ، لطیف ، زودشکن ، ضعیف
frail	نازک ، نحیف ، شکننده ، زودگذر ، سست در برابر وسوسه شیطانی ، گول خور ، بی مایه
frailty	سستی ، ضعف اخلاق ، نحیفی ، خطایی که ناشی از ضعف اخلاقی باشد ، بیماریگی ، ناستواری
frame	کالبد ، فریم ، چارچوب کمان ، استاتور ، استخوان بندی ، مدت زمان به کیسه انداختن تمام گویهای بازی اسنوکر ، سازه ، قواره ، زهوار دور دنده عرضی ، شاسی ، قاب کردن ، قاب گرفتن ، چارچوب گرفتن ، طرح کردن ، تنظیم کردن ، بیان کردن ، فرمول ، قاعده ، منطق ، اسکلت ، ساختمان ، چارچوب ، تنه ، بدن ، پاپوش درست کردن

framework	مدیریت پایگاه داده ، صفحه گسترده ، قالب چهار دیواری ، اسکلت ، خرپا ، چوب بست ، چارچوب ، چهارچوبه ، کالبد ، استخوان بندی ، بدنه
France	فرانسه، کشور فرانسه
franchise	معافیت ، مصونیت ، آزادی ، حق انتخاب امتیاز ، حق مخصوص ، امتیاز ، حق انتخاب ، آزاد کردن ، حق رای دادن
Frankfurt	فرانکفورت ، کالباس یا روده پر کرده از گوشت گاو ، سوسیس
frankincense	کندر ، بوته کندر ، درخت کندر سرخ ، کندر هندی ، درخت مرمری
frantic	بی عقل ، اتشی ، عصبانی ، از کوره در رفته
fraternal	دوستانه ، برادرانه ، برادر وار ، ائتلافی ، اتحادی
fraternize	دوست بودن ، برادری کردن ، متفق ساختن ، برادری دادن
fraudulence	کلاه برداری
fraudulent	شیاد ، کلاهبردار ، متقلب ، کلاه بردار ، گول زن ، حيله گر ، فریب امیز
fraught	پر ، مملو ، دارا ، همراه ، ملازم ، بار شده ، بار ، کرایه ، بار کردن
fray	ترس ، وحشت ، غوغا ، نبرد ، نزاع ، ترساندن ، هراسانیدن ، جنگ کردن ، ساییدن ، فاقدنیرو کردن ، ضعیف کردن ، فرسوده شدن
freckle	لکه ، لک صورت ، خال ، دارای کک مک کردن ، خالدار شدن
free	تحویل ، جایز ، آزاد کردن ، بازیگر آزاد ، حرکت قایق در جلو باد ، مطلق ، مستقل ، اختیاری ، مختار ، رایگان ، سخاوتمندانه ، روا ، مجاز ، منفصل ، رها ، بطور مجانی ، آزادکردن ، ترخیص کردن ، میدانی
free port	بندر آزاد
free trade	تجارت آزاد ، قاچاق
free zone	منطقه آزاد
freedom	آزادی ، استقلال ، معافیت ، اسانی ، روانی
freemason	عضو فراموش خانه ، فراماسیون
freethinker	کسی که دارای فکر آزاد است و بمذهب کاری ندارد ، بیدین ، آزاد فکر
Freetown	فری‌تاون
freeze	مسدود کردن ، ثابت نگاه داشتن ، یخ بستن ، منجمد شدن ، بی اندازه سردکردن ، فلج کردن ، فلج شدن ، ثابت کردن ، غیرقابل حرکت ساختن ، یخ زدگی ، افسردگی
freight	بار (کشتی) ، محموله ، قیمت حمل ، کرایه کردن ، کرایه کشتی ، هزینه حمل ، (کرایه حمل کالا باکشتی یا کامیون و غیره) ، کرایه کشتی ، بار کشتی ، باربری ، گرانبار کردن ، حمل کردن ، غنی ساختن
French	خلال کردن (باقلا و امثال ان) ، مقشر کردن ، فرانسوی ، زبان فرانسه ، فرانسوی کردن
French Guiana	گویان فرانسه
French Polynesia	پلینزی فرانسه
French Southern Territories	مناطق جنوبی فرانسه
frenetic	اتشی ، اشفته ، عصبانی
frenzied	دیوانه وار ، شوریده ، اشفته ، از جا در رفته

frequency	تعداد پر یودها ، پر یودیسیته وفور ، تواتر ، کثرت وقوع ، زمان تناوب ، زمان تکرار ، فراوانی (در امار) ، بسامد ، تکرار ، فرکانس ، تناوب ، فراوانی
frequent	تکرار شونده ، زود زود ، مکرر ، رفت و آمد زیاد کردن در ، تکرار کردن
frequently	خیلی اوقات ، بارها
fresco	نقاشی ابرنگی کردن ، نقاشی ابرنگی روی گچ
fresh	تر و تازه ، خرم ، زنده ، با نشاط ، باروح ، سرد ، تازه نفس ، تازه کار ، نازآمده ، پر رو ، جسور ، بتارزگی ، خنک ساختن ، تازه کردن ، خنک شدن ، آماده ، سرخوش ، (درمورد آب) شیرین
freshness	طراوت ، تازگی ، شیرینی ، بی نمکی ، خنکی ، بی تجربگی
fret	اذیت ، ترشروی ، تحریک ، تهییج ، هیجان ، بی حوصلگی ، جیغ ، فریاد ، دارای نقشه های پیچ در پیچ کردن ، جور بجور کردن ، گلابتون دوزی کردن ، اخم کردن ، پوست را بردن ، کج خلقی کردن ، ساییده شدن ، هاپهو کردن ، جویدن ، مجروح کردن ، رنگ آمیزی کردن
fretful	اخمو ، ناراحت ، جوشی
friction	سایش ، اصطکاک ، مالش ، اختلاف ، حساسیت
friend	دوست ، رفیق ، یار ، دوست کردن ، یاری نمودن
friendly	خودی ، دوستانه ، مساعد ، مهربان ، موافق ، تعاونی
friendship	دوستی ، رفاقت ، آشنایی
frieze	فریز ، حاشیه تزئینی ، حاشیه آرایشی ، با کتیبه ار استن ، حاشیه زینتی دادن به
frightful	وحشتناک
frigid	سردمزاج (در زنان) ، بسیار سرد ، منجمد ، دارای اندکی تمایل جنسی
frisson	هیجان ، لرزش ، رعشه
fritter	کلوچه قیمه دار یا میوه دار که سرخ کنند ، خاکینه گوشت دار ، پاره ، خرده ، خردکردن ، قطعه قطعه کردن ، تلف کردن ، هدر کردن
frivolity	سبکی ، پوچی ، بیهودگی ، بی معنایی ، هرزه درایی
frivolous	سبک رفتار ، سبک ، پوچ ، بیهوده و بی معنی ، سبکسر ، احمق
frizz	جعد و شکن گیسو ، فر زدن ، جلز و ولز (در موقع سرخ کردن غذا)
frizzle	جلزو وولز ، غذا را سرخ کردن ، جز جز کردن ، فر زدن ، فر
frolicsome	خوش ، شوخ ، شادمان ، بذله گو
from	بواسطه ، در نتیجه ، از روی ، مطابق ، از پیش
frond	برگ ساقه ، ساقه برگ ، فلاخن
front	نمای جلو ، سمت دشمن ، خط اول میدان رزم پیشانی ، جبهه هوا ، فرمان سر روبرو جلو ، صف پیش ، نما ، طرز برخورد ، جلو دار ، منادی ، جبهه جنگ ، بطرف جلو ، رو کردن به ، مواجه شده با ، روبروی هم قرار دادن ، مقدمه نوشتن بر ، در صف جلو قرار گرفتن
frontal	تمام رخ ، جبهه ای ، وابسته به پیشانی ، وابسته بجلو ، قدامی
frontier	سرحد ، خط فاصل ، مرزی ، صف جلو لشکر
froward	خودسر ، سرکش ، سرسخت ، خود رای ، یاغی
frowzy	بدبو ، (مجازی) شلخته ، چرک ، پلید ، پوسیده ، ترشیده



fructify	میوه دادن ، مثمر شدن ، میوه دار کردن ، برومند کردن ، بارور ساختن
frugal	صرفه جو ، مقتصد ، با صرفه ، اندک ، میانه رو ، ساده
frugality	صرفه جویی ، کم خرجی
fruit	بر ، سود ، فایده ، فرزند ، میوه دادن ، ثمر
fruition	باروری ، برخورداری ، تمتع ، میوه اوری ، پایان ، استنتاج
frustrate	بدل کاری (کشتی) ، خنثی کردن ، هیچ کردن ، باطل کردن ، ناامید کردن ، فکر کسی را خراب کردن ، فاسدشدن
frustration	عقیم گذاری ، خنثی سازی ، محروم سازی ، نا امیدي
fuel	ماده قابل اشتعال ، غذا ، اغذیه ، تقویت ، سوخت گیری کردن ، سوخت دادن (به) ، تحریک کردن ، تجدید نیرو کردن
fugacious	زود گذر ، ناپایدار ، بی دوام ، زودریز ، اواره
fugitive	جنازه ای ، تیره ، غم انگیز ، دلتنگ کننده
fulcrum	نقطه دوران ، نقطه اتکاء ، شاهین ترازو ، اهرم ، دارای نقطه اتکاء کردن ، تکیه گاه ساختن پایه دار کردن
full	انباشته ، مملو ، تمام ، لبریز ، کامل (مثل ماه) ، بالغ ، رسیده ، پری ، سیری ، پرکردن ، پرشدن ، (در بازی پوکر) فول ، اکنده
fully	کاملا ، تماما ، سیر
fulminate	رعد و برق زدن ، غریدن ، منفجر شدن ، محترق شدن ، با تهدید سخن گفتن ، داد و بیداد راه انداختن ، اعتراض کردن
fulsome	فراوان ، مفصل ، فربه ، شهوانی ، تهوع اور ، زننده ، اغراق آمیز ، غلیظ ، زیاد ، زشت ، پلید
fumigate	بخار دادن ، دود دادن ، ضد عفونی کردن
fun	بازی ، سرگرمی ، شوخی آمیز ، مفرح ، باصفا ، مطبوع ، شوخی کردن ، خوشمزگی
Funafuti	فونافوتی
function	کار کردن ، طرز کار ، کارایی ، فعالیت ، تابع ، کار ویژه ، پیشه ، مقام ، ماموریت ، ایفاء ، عمل کردن ، کارکردن ، وظیفه داشتن ، ایین رسمی
functionary	مامور ، کارگذار
fund	قرضه دولتی سهام ، دارائی ، اعتبار مالی ، موجودی ، تنخواه ، ذخیره وجوه احتیاطی ، صندوق ، سرمایه ثابت یا همیشگی ، پشتوانه ، تهیه وجه کردن ، سرمایه گذاری کردن
fundamental	ابتدایی ، پایه ای ، اصولی ، اساسی ، اولیه ، اساس ، اصل ، اصلی ، بنیادی
funding	تامین وجه
funeral	مراسم دفن ، مراسم تشییع جنازه ، وابسته به ایین تشییع جنازه ، دفنی ، مجلس ترحیم و تذکر
funereal	جنازه ای ، تیره ، غم انگیز ، دلتنگ کننده
fungible	عوض دار ، قابل تعویض ، اموال مثلی
fungous	قارچی ، سماروغی ، اسفنجی ، (مجازی) زود گذر
fungus	گیاه قارچی ، قارچ ، سماروغ
funny	مضحک ، خنده دار ، خنده اور ، عجیب ، بامزه
furbish	پرداخت کردن ، پاک کردن ، جلا دادن ، تجدید کردن ، صورت تازه دادن به ، تجدید نظرکردن در
furlong	واحد درازا مساوی با یک هشتم میل

furlough	مرخصی سرباز ، حکم مرخصی ، مرخصی دادن به ، مرخص کردن
furniture	اثاثه ، اثاث خانه ، سامان ، اسباب ، وسایل ، مبل
furor	دیوانگی ، خشم زیاد ، عشق مفرط ، غضب
furrier	تاجر خز ، خزدوز ، خز فروش ، پوست فروش
furrow	زمین یامزرعه شخم زده ، خط گود ، شیاردار کردن ، شیار زدن ، شخم زدن
further	بیشتر ، دیگر ، مجدد ، اضافی ، زائد ، بعلاوه ، بعدی ، دوتر ، جلوتر ، پیش بردن ، جلو بردن ، ادامه دادن ، پیشرفت کردن ، کمک کردن به
furtherance	پیشرفت ، تهیه وسایل ، پیش بردن ، کمک ، تقویت
furthermore	بعلاوه ، از این گذشته ، گذشته از این ، وانگهی
furtive	دزدکی ، زیر جلی ، پنهان ، نهانی ، مخفی ، رمزی
fuse	روان شدن ، (علوم نظامی) فتیله مواد منفجره ، فتیله گذاشتن در ، سیم گذاشتن ، فیوزدار کردن ، امیختن ، ترکیب کردن یا شدن ، ذوب شدن ، گداختن
fusible	گداختنی ، زود گداز
fusillade	اتش پی در پی ، شلیک متوالی ، تیرباران
fusion	گداخت ، همجوشی ، ذوب ، اتصال ، جوش هسته ای ، گداز ، عمل ترکیب هسته ای ، ائتلاف یک شرکت با شرکت دیگر ، ترکیب وامتزاج
fustian	فاستونی نخی ، سخن گزاف ، بی ارزش ، لفاظی
futile	بیهوده ، پوچ ، بی فایده ، باطل ، عبث ، بی اثر
future	مستقبل ، بعدی ، بعد آینده ، اتیه ، آخرت
futurist	اخریین ، مال اندیش
Gabon	کشور گابن
Gabonese	گابنی
Gaborone	گابورون
gadfly	خر مگس ، ادم مردم ازار ، مزاحم
gaffe	لغزش ، اشتباه در گفتار یا کردار
gaiety	سبک روحی ، شادی ، شادمانی ، بشاشت ، خوشدلی
gaily	با خوشحالی ، با سرور ، با نشاط ، شوخ و شنگ ، پر جلوه ، پر زرق و برق ، با روح
gain	تحصیل منفعت کردن ، منفعت ، نفع ، بهره ، تقویت ، حصول ، صرفه ، استفاده ، افزایش ، بدست آوردن ، سود بردن ، فایده بردن ، پیدا کردن ، کسب کردن ، باز یافتن ، نائل شدن ، پیشرفتن ، بهبودی یافتن ، رسیدن ، زیاد شدن
gainsay	مخالفت ، انکار کردن ، رد کردن ، نقض کردن
gait	خرامش ، راه رفتن ، (در اسب) یورتمه روی ، گام برداشتن ، قدم زدن ، خرامیدن
gala	خوشی ، شادی ، جشن و سرور ، مجلل ، باشکوه
galaxy	راه شیری ، (نجوم) کهکشان ، جاده شیری
gale	باد و بوران ، باد قوی ، تند باد ، باد ، (در دریا) طوفان

gall	حملات مکرر توام با تیراندازی به دشمن بستوه آوردن دشمن ، نقطه ضعف ، زهره ، زرد اب ، صفر ا ، تلخی ، گستاخی ، زخم پوست رفتگی ، ساییدگی ، تاول ، ساییدن ، پوست بردن از ، لکه ، عیب
gallant	نگهبان ، دلیر ، شجاع ، عالی ، خوش لباس ، جنس‌تلمن ، زن نواز ، متعارف و خوش زبان درپیش زنان ، دلاوری کردن ، زن بازی کردن ، ملازمت کردن
galleon	کشتی بادبانی بازرگانی یا جنگی اسپانیولی قرن پانزدهم
gallery	دالان ، دهلیز ، معبر ، اهون ، نقب اصلی ، نمایشگاه هنری ، راه رو سرپسته ، گالری ، راهرو ، سرسرا ، سالن ، لژ بالا ، جای ارزان ، اطاق نقاشی ، اطاق موزه
galore	فراوان ، بسیار ، سرشار
galvanic	برقی (گالوانیکی) ، مربوط به جریان برق ، کهربائی
galvanism	جریان مستقیم برق ، الکتریسیته شیمیایی ، معالج با جریان برق مستقیم ، تماس برق بآبدن
galvanize	سفید کردن ، با برق اب طلا یا نقره دادن به ، اب فلزی دادن ، ابکاری فلزی کردن
Gambia	گامبیا ، رودخانه‌ی گمبیا
Gambian	گامبیایی
gambit	گامبی ، شروع بازی شطرنج ، از دست دادن یکی دو پیاده در برابر تحصیل امتیازاتی ، بذله ، موضوع بحث
gamble	برد و باخت ، قمار کردن ، شرط بندی کردن ، قمار
gambol	جست و خیز ، ورجه ورجه (در رقص) ، جست و خیز کردن ، پرش کردن
game	چلاق ، معیوب ، هرنوع ورزش با مقررات ، سرگرمی ، جانور شکاری ، یک دور بازی ، (بصورت جمع) مسابقه های ورزشی ، شوخی ، دست انداختن ، تفریح کردن ، اهل حال ، سرحال از روی جنگجویی ، با جسارت ، با جرات ، مردانه
gamely	قمار باز ، ادم شوخ ، ورزشکار ، هرزه و مهمل
gamester	موسیقی) هنگام ، گام ، حدود ، حیطة ، وسعت ، رسایی
gamut	گروه ، دسته جنایتکاران ، خرامش ، مشی ، گام برداری ، رفتن ، سفر کردن ، دسته جمعی عمل کردن ، جمعیت تشکیل دادن
gang	گاف ، چاک ، مسافت بین نوک هدف و صفحه نشانه از نظر کمانگیر ، فاصله ، شکست ، (معمولا ۱۵ تا ۱۱ متر عرض) ، شکاف ، رخنه ، درز ، دهنه ، جای باز ، وقفه ، اختلاف زیاد ، شکافدار کردن
gap	نگاه خیره با دهان باز ، خلاء ، خمیازه کشیدن ، دهان را خیلی باز کردن ، با شگفتی نگاه کردن ، خیره نگاه کردن
gape	توقفگاه ، در گاراژگذاردن ، پهلو گرفتن در ترعه
garage	بد نمایش دادن ، اشتباه در ارسال و دریافت پیام (از نظر تغییر صدا) ، ضایعات ، فضولات ، تحریف کردن ، الک کردن
garble	اشفته ، درهم
garbled	باغ ، بوستان ، باغچه ، باغی ، بستانی ، درخت کاری کردن ، باغبانی کردن
garden	غول ، غول پیکر ، عظیم الجثه
gargantua	غول ، غول پیکر ، عظیم الجثه
gargantuan	ناودانی که از دیوار پیشامدگی پیدا میکند و بیشتر انرا بصورت سر و تن انسان یا جانوری در می آورند ، راه اب ، هر نوع تصویر عجیب
gargoyle	

garish	زننده ، دارای زرق و برق زیاد ، شعله ور
garlic	سیر
garner	انبار غله ، انبار کردن ، انباشتن ، درویدن
garnish	پارچه سفید ، علامت محل عبور سیم مسلح کردن ، توقیف کردن ، ارایش دادن ، چاشنی زدن (بخوراک) ، چاشنی زدن به ، ارایش
garotte	خفه سازی بطرز اسپانیولی ، اسباب ادم خفه کنی ، راهزنی بوسیله خفه کردن مردم ، شریان بند
garrison	محصور کردن ، پادگان ، ساخلو ، مقیم کردن ، مستقر کردن
garrote	خفه سازی بطرز اسپانیولی ، اسباب ادم خفه کنی ، راهزنی بوسیله خفه کردن مردم ، شریان بند
garrulous	پر حرف
gas	بخار ، (آمریکایی) بنزین ، گاز معده ، گازدار کردن ، با گاز خفه کردن ، اتومبیل را بنزین زدن
gaseous	سست ، گازی ، بخاری ، لطیف ، گازدار ، دو آتشه
gastric	معدی ، شکمی
gastritis	اماس معده ، التهاب معده ، ورم معده
gastrocnemius	گاستروکنمیوس
gastronomy	علم اغذیه لذیذ ، خوش گذرانی ، پر خوری
gate	گیت ، دروازه شروع اسکی ، فرمان پرواز هواپیما با حداکثر سرعت در درگیری هوایی ، دریچه تنظیم آب در مخزن سد ، دروازه ، در بزرگ ، مدخل ، دریچه سد ، وسایل ورود ، ورودیه
gather	گرد آمدن ، جمع شدن ، بزرگ شدن ، جمع کردن ، گرد کردن ، گردآوری کردن ، نتیجه گرفتن ، استنباط کردن
gauche	خام دست ، چپ دست ، ناشی ، کج ، مایل
gaudy	زرق و برق دار ، نمایش دار ، پر زرق و برق ، جلف ، لوس ، روزشادی
gauge	سنجیدن ، نمونه ، گیج ، درجه ، مقیاس ، معیار ، ضخامت ورق فلزی یا قطر سیم و غیره ، پیمانانه کردن ، آزمایش کردن ، اندازه گیر ، اندازه گرفتن
gaunt	نحیف ، بد قیافه ، بی ثمر ، لاغر کردن ، زننده ساختن ، ویران کردن
gauntlet	دستکش بلند ، دستکش آهنی ، دعوت بمبارزه
gavel	باج ، خراج ، ربا ، بهره غیر مجاز ، چکش چوبی حراج کنندگان پاروسای انجمن ها ، چکش حراجی
gawk	بی خیال نگاه کردن ، احمقانه نگاه کردن
gay	خوش ، خوشحال ، شوخ ، سردماغ ، سر کیف
gayly	با خوشحالی ز با سرور و نشاط
gaze	خیره نگاه کردن ، چشم دوختن ، زل زل نگاه کردن ، بادقت نگاه کردن ، نگاه خیره
gazette	مجله ، مجله رسمی ، روزنامه ، اعلان و آگهی ، در مجله رسمی چاپ کردن
gear	انتقال دادن ، جعبه دنده ، ابزار ، چرخ دنده ، مجموع چرخهای دنده دار ، اسباب ، لوازم ، ادوات ، افزار ، الات ، جامه ، پوشش ، دنده دار (یادنده دار) کردن ، آماده کار کردن ، پوشانیدن
gendarme	ژاندارم ، امنیه ، پلیس ، پاسبان

gender	(دستور زبان) جنس ، تکثیر و تانیث ، قسم ، نوع
gene	(زیست شناسی) ژن ، عامل موجود در کروموزوم که ناقل صفات ارثی است
genealogist	شجره شناس
genealogy	نسبنامه ، شجره النسب ، شجره نامه ، نسب ، سلسله ، دودمان
general	سرتیپ ، طبقه ، امیر ارتش دادگاه عالی ، تیمسار ، عام ، عمومی ، جامع ، همگانی ، متداول ، کلی ، معمولی ، همگان ، ژنرال ، ارتشبد
generality	کلیات ، ابهام ، عمومیت ، اظهار عمومی ، نکته کلی ، اصل کلی
generalize	بطور عام گفتن ، عمومیت دادن (به) ، عمومی کردن ، تعمیم دادن ، کلیت بخشیدن
generally	بطور کلی ، عموماً ، معمولاً
generate	گسترش یافتن ، افریدن ، ساختن ، زادن ، زاییدن ، تولید کردن ، احداث کردن ، بوجود آوردن ، تناسل کردن ، حاصل کردن ، تولید نیرو کردن
generated	ایجاد شده ، تولید شده
generation	افزایش ، گسترش ، چاپ کردن عکس ، ایجاد ، تولید نیرو ، زایش ، نسل
generic	نوعی ، جنسی ، عمومی ، عام ، کلی ، وابسته به تیره
generosity	بخشش ، سخاوت ، خیر خواهی ، گشاده دستی
genesis	پیدایش ، پدیدایی ، تکوین ، تولید ، طرز تشکیل ، کتاب پیدایش (تورات) ، پسوند بمعنی ایجاد کننده
genetic	ژنی ، ژنتیکی ، پیدایشی ، تکوینی ، وابسته به پیدایش یا اصل هر چیز ، مربوط به تولید و وراثت
Geneva	ژنو
genial	خوش مشرب ، خوش معاشرت ، خوش دهن
geniality	خوش مشربی ، خوش معاشرتی
genital	مربوط به توالد و تناسل ، مربوط به دستگاه تناسلی
genitive	حالت اضافه ، حالت مالکیت ، حالت مضاف الیه ، ملکی مضاف الیهی
genre	نوع ، قسم ، جور ، طبقه ، دسته ، راسته ، جنس ، طرز ، طریقه
genteel	اقا منش ، اصیل ، نجیب ، تربیت شده
gentile	غیر کلیمی ، کسی که نه مسیحی و نه کلیمی باشد
gentility	اقا منشی ، بزرگی ، شرافت ، نجابت ، اصالت
gentleman	اقا ، شخص محترم ، ادم با تربیت ، اصیل
gently	با ملایمت ، آرامی ، بتدریج
gentry	مردمان محترم و با تربیت ، اصالت ، تربیت ، ادب
genuflect	زانو خم کردن ، رکوع کردن ، سجود کردن
geology	دانش زمین شناسی
Georgetown	جورج تون
Georgia	گرجستان ، جرجیا (در اتازونی)
Georgian	گرجی ، گرجستانی ، اهل جرجیا
German	آلمانی ، اولاد عمه و عمو ، عمو زاده ، وابسته نزدیک

germane	وابسته ، مربوط ، منتسب ، خویش و قوم
Germany	آلمان
germinal	نطفه ای ، تخمی ، جرثومه ای ، بدوی ، اصلی ، جنینی
germinate	جانانه زدن ، شروع به رشد کردن ، سبز شدن
gerrymander	تقسیم حوزه های انتخاباتی و غیره بطور غیر عادلانه ، بطور غیر عادلانه تقسیم کردن
gestate	در شکم داشتن ، ایستن بودن ، حمل کردن
gestation	ایستنی ، بارداری ، حاملگی ، وابسته بدوران رشد تخم یا نطفه
gesticulate	با سر و دست اشاره کردن ، ضمن صحبت اشارات سر و دست بکار بردن ، بازت فهماندن
gesticulation	اشاره با سر و دست
gesture	اشاره ، حرکت ، اشارات و حرکات در موقع سخن گفتن ، وضع ، رفتار ، ژست ، قیافه ، ادا
get	گرفتن ، بدست آوردن ، به دست آوردن ، تحصیل شده ، کسب کرده ، بدست آمده ، فرزند ، بدست آوردن ، فراهم کردن ، حاصل کردن ، تحصیل کردن ، تهیه کردن ، فهمیدن ، رسیدن ، عادت کردن ، ربودن ، فائق آمدن ، زدن ، (در مورد جانوران) زایش ، تولد
Ghana	کشور غنا، کشور گانا
Ghanaian	غنايي
ghastly	ترسناک ، هولناک ، مخوف ، شوم ، رنگ پریده
ghost	شیخ ، روان ، جان ، خیال ، تجسم روح ، چون روح بر خانه ها و غیره سر زدن
ghoulish	غول مانند ، غول صفت
giant	ادم غول پیکر ، نره غول ، غول ، قوی هیکل
gibber	تند و ناشمرده سخن گفتن ، دست و پا شکسته حرف زدن ، ور زدن ، سخن تند و ناشمرده
gibberish	حرف شکسته و نامفهوم ، نامفهوم ، قلمبه سولمبه
gibe	سخن طعنه امیز گفتن ، طنز گفتن ، دست انداختن ، باطنه استهزاء کردن
Gibraltar	جبل الطارق
giddy	گیج ، بی فکر ، مبتلا به دوار سر ، متزلزل
gift	عطیه ، عین موهوبه ، هبه کردن ، بخشش ، پیشکشی ، نعمت ، موهبت ، پیشکش کردن (به) ، بخشیدن (به) ، هدیه دادن ، دارای استعداد کردن ، ره آورد ، هدیه
gifted	سرآمد ، دارای بخشش ، یا نعمت خدا داده ، موید ، شخص با استعداد
gigantic	غول پیکر
gingerly	محتاط ، با کمرویی
girder	تیر حمال ، تیر مرکب ، تیر افقی ، تیر آهن ، شاه تیر ، شاهین ترازو
girl	دختر بچه ، دوشیزه ، کلفت ، معشوقه
girlfriend	دوست دختر ، معشوقه ، زنی که دوست زن دیگری است
girth	تنگ اسب ، محیط ، قطر شکم ، ابعاد ، بست آهنی و چرمی ، باتنگ بستن ، دور گرفتن

gist	جان کلام ، ملخص ، لب کلام ، نکته مهم ، مطلب عمده ، مراد
give	فروریختن ، واگذار کردن ، دادن (به) ، بخشیدن ، دهش ، پرداخت کردن ، اتفاق افتادن ، فدا کردن ، ارائه دادن ، بمعرض نمایش گذاشتن ، رساندن ، تخصیص دادن ، نسبت دادن به ، بیان کردن ، شرح دادن ، افکندن ، گریه کردن
given	معین ، داده ، معلوم ، مفروض ، مسلم ، مبتلا ، معتاد
giver	دهنده
glacial	منجمد ، یخچالی ، یخبندان
glacier	کوه یخ ، توده یخ غلطان ، یخ رود ، برف رود ، توده یخ غلطان ، رودخانه یخ ، یخچال طبیعی
glad	خرسند ، خوشحال ، شاد ، خوشرو ، مسرور ، خوشنود
gladden	خوشنود کردن ، خرسند کردن ، خوشحال کردن ، شاد شدن
glance	برانداز کردن ، نظراجمالی ، مرور ، نگاه مختصرکردن ، نظر اجمالی کردن ، اشاره کردن ورد شدن برق زدن ، خراشیدن ، به یک نظر دیدن
gland	اب بند ، برجستگی ، زبانه ، زائده ، هر عضو ترشح کننده ، دشبل ، غده عرقی ، حشفه مرد ، بظر زن
glaring	درخشان ، زیاد ، اشکار ، مشهور ، خیره ، خودنما
glass	دستگاه بارومتر ، دستگاه ارتفاع سنج دوربین ، ابگینه ، لیوان ، گیلان ، جام ، استکان ، ایینه ، شیشه دوربین ، شیشه ذره بین ، عدسی ، شیشه آلات ، الت شیشه ای ، شیشه گرفتن ، عینک دار کردن ، شیشه ای کردن ، صیقلی کردن
glaze	لعباب شیشه ، مهره ، برق ، پرداخت ، لعبابی کردن ، لعباب دادن ، براق کردن ، صیقل کردن ، بی نور و بیحالت شدن (درگفتگوی از چشم)
glazier	شیشه بر ، شیشه گر
glean	خوشه چینی کردن ، اینسو انسو جمع کردن
glib	روان ، سلیس ، چرب زبان ، زبان دار ، لیز ، لاقید
glimmer	نور کم ، درک اندک ، خرده ، تکه ، کور کوری کردن ، سوسو زدن ، با روشنائی ضعیف تابیدن
glimpse	نگاه کم ، نگاه انی ، نظر اجمالی ، نگاه سریع ، اجمالا دیدن ، بیک نظر دیدن ، اتفاقا دیدن
gloat	نگاه از روی کینه و بغض ، نگاه عاشقانه و حاکی از علاقه ، نگاه حسرت امیز کردن ، خیره نگاه کردن
global	کلی ، کروی ، جهانی ، سراسری
globose	گرد یا کروی
globular	کروی ، گرد ، گوی مانند ، گلبولوار
glorious	مجلل ، عظیم ، با شکوه ، خیلی خوب
gloss	نرمی ، صافی ، براقی ، جلا ، جلوه ظاهر ، برق انداختن ، صیقل دادن ، شرح ، تفصیل ، توضیح ، تفسیر ، تاویل ، سفرنگ ، حاشیه ، فهرست معانی ، تاویل کردن ، حاشیه نوشتن بر
glossary	واژه نامه ، فرهنگ لغات دشوار ، فرهنگ لغات فنی ، سفرنگ ، فهرست معانی ، فهرست لغات
glossy	جلا دار ، براق ، صیقلی ، صاف ، خوش نما
glove	دستکش
glower	خیره نگاه کردن ، اخم کردن ، نگاه خیره ، اخم ، تروشروی

glucose	گلوکز ، C6 H12 O7
glut	پر کردن، اشباع کردن، پر خوردن بخوری، پری، عرضه بیش از تقاضا، زیادی خون، اشباع، پاره آجر، سیر کردن، اشباع کردن، با حرص و ولع خوردن
gluteus maximus	ماهیچه باسن
glutinous	چسبناک ، لزج ، چسبنده ، سریشمی
glutton	ادم پر خور ، شکم پرست ، دله
gluttonous	پر خور
gluttony	شکم پرستی
gnarled	گره دار ، پیچ دار
gnash	دندان قرچه کردن ، دندان بهم فشردن (از خشم) ، بهم فشردن ، بهم ساییدن
gnome	جنی زیر زمینی ، دیو ، کوتوله ، گورزاد
gnostic	عرفانی ، دارای اسرار روحانی ، نهانی ، اسرار امیز ، عارف
go	خرج شدن ، نوعی پاس با دویدن دریافت کننده به جلو (فوتبال امریکایی) ، سفت ، روانه ساختن ، رهسپار شدن ، عزیمت کردن ، گذشتن ، عبور کردن ، کارکردن ، گشتن ، رواج داشتن ، تمام شدن ، راه رفتن ، نابود شدن ، روی دادن ، بران بودن ، درصدد بودن ، راهی شدن
goad	سیخک ، سیخ ، خار ، مهمیز ، انگیزه ، تحریک کردن ، ازدن ، سک زدن
goal	(در فوتبال) دروازه ، دروازه بان ، مقصد ، هدف ، گل زدن ، هدفی در پیش داشتن
God	خداوندگار ، خدا ، ایزد ، یزدان ، پروردگار ، الله
gold	دایره مرکزی هدف ، سکه زر ، پول ، ثروت ، رنگ زرد طلایی ، اندود زرد ، نخ زری ، جامه زری
golden	طلایی ، طلایی ، زرین ، اعلا ، درخشنده
golf	بازی چوگان یا گلف
good	موجه نسبتاً "زیاد ، فایده ، (در جمع) ، جنس ، توپ زنده ، کالا ، خوب ، نیکو ، نیک ، پسندیده ، خوش ، مهربان ، سودمند ، مفید ، شایسته ، قابل ، پاک ، معتبر ، صحیح ، ممتاز ، ارجمند ، کامیابی ، خیر ، سود ، مال التجاره ، مال منقول ، محموله
goods	امتعه ، کالاها ، کالا ، جنس ، اجناس
gordian	وابسته به پادشاه فریجیه ، لاینحل ، پیچیده
gordian knot	گره‌ی گوردیان گوردیوس ، مسئله‌ی گیج کننده، مشکل معما مانند
gorge	دره کوچک ، حلق ، دره تنگ ، گلوگاه ، ابکند ، شکم ، گذار ، پر خوردن ، زیاد تپاندن ، با حرص و ولع خوردن ، پر خوری کردن ، پر خوری
gory	خونی ، لخته شده ، جنایت امیز ، خونخوار
gosling	جوجه غاز ، شخص نابالغ و خام ، احمق
gossamer	بند شیطان ، لعاب خورشید ، لعاب عنکبوت ، پارچه بسیار نازک ، تنزیب ، نازک ، لطیف ، سبک
gothic	وحشی ، وهمی ، زبان گوتیک ، سبک معماری گوتیک ، حروف سیاه قلم المانی



gouge	منقار ، اسکنه جراحی ، بزورستانی ، غضب ، جبر ، در آوردن ، با اسکنه کندن ، بزور ستاندن ، گول زدن
gourd	کدوی قلیایی ، گرداب
gourmand	صاحب سر رشته در خوراک ، شکم پرست
gourmet	خوراک شناس ، خیره خوراک ، شراب شناس
government	فرمانداری ، طرز حکومت هیئت دولت ، عقل اختیار ، صلاحدید
governor	دستگاه فرمان خودکار ، گاورنور ، والی حکمران ، فرماندار ، حاکم ، حکمران ، فرمانده
grab	چنگک ، ربودن ، قاپیدن ، توقیف کردن ، چنگ زدن ، تصرف کردن ، سبقت گرفتن ، ربایش
graceless	بی نزاکت ، هرزه ، فاسد ، عاری از فریبندگی ، بی ملاحظت
gradation	ارتقای درجه ، ترفیع درجه گرفتن ، درجه بندی ، سلسله ، درجه ، تدریج ، (در هنرهای زیبا) انتقال تدریجی ، ارتقاء
grade	دسته بندی کردن ، طبقه بندی کردن کلاس کردن ، کلاس کیفیت ، زبری ، نوع ، درجه بندی کردن ، رتبه بندی کردن ، گراد ، کلاس ، پایه ، درجه بندی ، رتبه ، مرحله ، درجه شدت (مرض و تب) ، انحراف از سطح تراز ، الگوی لباس ، ارزش نسبی سنگ معدنی ، درجه موادمعدنی ، درجه بندی کردن ، دسته بندی کردن ، طبقه بندی کردن ، جورکردن ، باهم آمیختن ، اصلاح نژادکردن ، هموارکردن ، شیب منظم دادن ، تسطیح کردن ، نمره دادن
gradient	گرادیان ، شیبدار ، نشیب ، میزان شیب ، درصد شیب ، خیز ، سطح شیب دار ، در خور راه رفتن ، شیب دار ، سالک ، افت حرارت ، مدرج ، متحرک
gradually	بتدریج ، رفته رفته
graduate	تغییر تدریجی کردن ، مدرج یا درجه بندی کردن ، پیمانیه ، درجه دار ، فارغ التحصیل شدن ، درجه گرفتن ، درجه دادن ، بدرجات تقسیم ، طبقه بندی کردن ، مرتب کردن
graduated	درجه بندی شده ، مدرج
graft	قلعه ، پیوند گیاه ، گیاه پیوندی ، (جراحی) پیوند بافت ، تحصیل پول و مقام و غیره از راههای نادرست ، ساخت و پاخت ، سوءاستفاده ، اختلاس ، خندق ، پیوند زدن ، بهم پیوستن ، جفت کردن ، پیوند ، از راه نادرستی تحصیل کردن
grain	بافت ، زبری ، دانه خرج ، حبه ، دان ، تفاله حبوبات ، یک گندم (مقیاس وزن) معادل ۱/۶۴۸۱/گرم ، خرده ، ذره ، رنگ ، (مجازی) مشرب ، خوی ، حالت ، بازو ، شاخه ، چنگال ، دانه دانه کردن ، جوانه زدن ، دانه زدن ، تراشیدن ، پشم کندن ، (در سنگ) رگه ، طبقه
gramineae	گیاهان خانواده گندمیان
granary	انبار دانه ، انبار غله ، جای غله خیز
grand	هزار دلار ، بسیار عالی با شکوه ، مجلل ، والا ، بزرگ ، مهم ، مشهور ، معروف ، باوقار ، جدی
grandeur	بزرگی ، عظمت ، شکوه ، شان ، ابهت ، فرهی
grandfather	پدر بزرگ
grandiloquence	قلنبه نویسی ، گزاف گوئی ، مبالغه ، بلند پروازی
grandiloquent	قلنبه نویس ، گزاف گوی
grandiose	بزرگ نما ، عالی نما ، پر اب و تاب ، بلند
grandmother	مادر بزرگ ، مثل مادر بزرگ رفتار کردن

grant	اجازه دادن ، واگذار کردن ، کمک بلاعوض ، کمک دولتی ، اهداء ، بخشش ، امتیاز ، اجازه واگذاری رسمی ، کمک هزینه تحصیلی ، دادن ، بخشیدن ، اعطا کردن ، تصدیق کردن ، مسلم گرفتن ، موافقت کردن صاحب امتیاز ، انتقال گیرنده
grantee	واهب ، واگذار کننده ، اهداء کننده
grantor	بلوری ، دانه دانه ، دارای دانه های ریز
granular	چکش کاری کردن ، تیشه ای کردن ، دانه دانه کردن ، دارای ذرات ریز کردن
granulate	دانه ریز ، جودانه ، گرده ، (داروسازی) دانه ، حب و کپسولی که باقند و شکر پوشیده باشد
granule	مقیاس مصور ، نمودار ترسیمی ، نگاره ای ، گرافیک ، نوشته شده ، کشیده شده ، وابسته به فن نوشتن ، مربوط به نقاشی یا ترسیم ، ترسیمی ، واضح
graphic	چنگ ، قلاب ، گلاویزی ، دست بگریبانی ، دست بگریبان شدن ، گلاویز شدن
grapple	سبزه ، ماری جوانا ، با علف پوشاندن ، چمن زار کردن ، چراندن ، چریدن ، علف خوردن
grass	میله های اهنی ، بخاری پنجره ای ، بخاری تو دیواری ، میله های اهخی ، (م) قفس اهنی ، زندان ، صدای تصادم (نیزه و شمشیر) ، حبس کردن ، باشبکه مجهز کردن ، شبکه دار کردن دارای نرده و پنجره اهنی کردن ، رنده کردن ، (بهم) ساییدن ، (مجازی) ازردن ، صدای خشن درآوردن ، بزور ست اندن
grate	خشنودی ، لذت ، سر بلندی
gratification	خشنود و راضی کردن ، لذت دادن (به) ، مفتخر کردن ، جبران کردن
gratify	رایگان ، مفت ، مجاناً ، مجانی ، آزاد
gratis	غیر معوض ، رایگان ، مفت ، بیخود ، بلاعوض
gratuitous	پاداش ، انعام ، التفات ، سپاسگزاری ، رایگانی
gratuity	گودال ، سخت ، بم ، خطرناک ، بزرگ ، مهم ، موقر ، سنگین ، نقش کردن ، تراشیدن ، حفر کردن ، قبر کنند ، دفن کردن
grave	گرانی ، گرانش ، سنگینی ، ثقل ، جاذبه زمین ، درجه کشش ، وقار ، اهمیت ، شدت ، جدیت ، دشواری وضع
gravity	خاکستری ، کبود ، سفید (در مورد موی سرو غیره) ، سفید شونده ، روبه سفیدی رونده ، (مجازی) باستانی ، کهنه ، پیر ، نا امید ، بد بخت ، بیرنگ
gray	بزرگ ، عظیم ، کبیر ، مهم ، هنگفت ، زیاد ، تومند ، متعدد ، ماهر ، بصیر ، ابستن ، طولانی
great	بریتانیای کبیر
Great Britain	بزرگترین
greatest	کشور یونان
Greece	یونانی
Greek	خرم ، ترو تازه ، نارس ، بی تجربه ، رنگ سبز ، (در جمع) سبزیجات ، سبز شدن ، سبز کردن ، سبزه ، چمن ، معتدل
green	گرینلند
Greenland	گروده دوست ، جمعیت دوست ، گروه جو ، گروهی ، اجتماعی دسته ای ، گله ای
gregarious	گرانادا
Grenada	

Grenadian	اهل گرانادا
grenadier	یکان نارنجک انداز ، سرباز هنگ پیاده
grey	خاکستری
grief	غم ، اندوه ، غصه ، حزن ، رنجش
grievance	تظلم ، نارضایی ، شکایت
grievous	شدید ، دردناک ، تالم اور ، اندوه آورد
grill	سیخ شبکه ای ، گوشت کباب کن ، روی سیخ یا انبر کباب کردن ، بریان کردن ، عذاب دادن ، پختن ، بریان شدن
grim	ترسناک ، شوم ، عبوس ، سخت ، ظالم
grimace	ادا و اصول ، شکلک ، دهن کجی ، نگاه ریایی ، تظاهر
grindstone	سنگ آسیاب ، سنگ سمباده ، سنگ چاقو تیز کنی
grisly	مهیّب ، وحشتناک
gristle	غضروف ، نرمه استخوان
gritty	ریگ دار ، شن دار ، ریگ مانند ، با جرات
grocery	بقالی ، عطاری خواربار فروشی ، خواربار
gross	فاحش ، دوازده دوجین ، ۱۴۴ عدد ، کلی ، یکپارچه ، یکجا ، ستبر ، عمده ، ناخالص ، درشت بافت ، زشت ، شرم آور ، ضخیم ، بی تربیت ، وحشی ، توده ، انبوه ، وزن سرجمع چیزی (باظرف و غیره در مقابل net یعنی وزن خالص) ، جمع کل ، بزرگ کردن ، جمع کردن ، زمخت کردن ، کلفت کردن ، بصورت سودنا و ویژه بدست آوردن ، فاحش ، قرص
grotesque	غریب و عجیب ، بی تناسب ، مضحک ، تناقض دار
grotto	سرداب ، غار زیرزمینی
ground	زمین کردن ، کف زمین ، عرصه ، جهت ، سبب ، تماس دادن توپ با زمین (رگبی) ، خاک (کشتی) ، به گل نشان دادن ناو ، کار گذاشتن یا مستقر کردن ، محوطه ، اتصال زمین ، اتصال منفی ، اتصال بدنه ، قطب منفی ، اتصال به زمین ، زمین ، خاک ، میدان ، زمینه ، عنوان ، کف دریا ، اساس ، پایه ، بنا کردن ، برپا کردن ، بگل نشان دادن ، اصول نخستین را یاد دادن (به) ، فرود آمدن ، بزمین نشستن ، اساسی ، زمان ماضی فعل grind
group	حزب ، طبقه بندی بین اتومبیلها ، تعداد شیرجه های انجام شده از یک نقطه با یک روش ، گروه رزمی (یکان) ، ناو گروه ، گروه (یکانی که از دو گردان بیشتر استعداد داشته باشد) ، دسته بندی کردن ، انجمن ، جمعیت ، گروه بندی کردن ، دسته دسته کردن ، جمع شدن
grouse	با قرقره ، نوعی رنگ قهوه ای
grove	درختستان ، بیشه
grovel	دمر خوابیدن ، سینه مال رفتن ، پست شدن ، پست بودن ، خزیدن
grow	رستن ، رویدن ، رشد کردن ، سبز شدن ، بزرگ شدن ، زیاد شدن ، ترقی کردن ، شدن ، گشتن ، رویانیدن ، کاشتن
growing	روینده ، نمو کننده
grown up	بالغ و رشید
growth	رشد ، نمود ، روش ، افزایش ، ترقی ، پیشرفت ، گوشت زیادی ، تومور ، چیز زائد ، نتیجه ، اثر ، حاصل

grudging	بی میل ، در بیص دارنده ، لج دار
gruel	تنبیه شدن ، اماج ، فرنی ، حریره ، تنبیه ، فرسوده کردن ، عاجز کردن ، ناتوان کردن
grueling	خسته کننده ، فرساینده ، تنبیه کننده
gruelling	خسته کننده ، فرساینده ، تنبیه کننده
gruesome	مخوف ، مهیب ، وحشت اور ، نفرت انگیز
gruff	دارای ساختمان خشن و زمخت ، درشت ، ناهنجار ، بدخلق ، ترشرو ، گرفته
Guadeloupe	گوادلوپ
Guam	جزیره ی گوام
guarantee	مضمون به ، کفالت وثیقه ، تامین تضمین کردن ، تامین کردن ، تکفل کردن متعهد له ، ضمانت نامه ، تضمین کردن ، ضامن ، وثیقه ، سپرده ، ضمانت کردن ، تعهد کردن ، عهده دار شدن
guard	روکش کشیدن ، صفحه محافظ ، چرم یازه در قسمتی از چوب بازی لاکراس غلطاندن گوی به جلو یار برای محافظت آن از گوی حریف (بولینگ روی چمن) ، پاسداری دادن ، نگهداری دادن ، نگهبان ، پاسبان ، مستحفظ ، گارد ، احتیاط ، نرده روی عرشه کشتی ، نرده حفاظتی ، پناه ، حائل ، حالت آماده باش در شمشیر بازی و مشت زنی و امثال آن ، نگاه داشتن ، محافظت کردن ، نگهداری کردن ، پاییدن ، پاسداری کردن
Guatemala	کشور گواتمالا
Guatemala City	گواتمالاسیتی
Guatemalan	گواتمالایی
guess	گمان ، ظن ، فرض ، حدس زدن ، تخمین زدن
guest	انگل ، خارجی ، مهمان کردن ، مسکن گزیدن
guffaw	قاه قاه خندیدن
guide	هدایت کردن ، ناو راهنما ، هادی (جنگ افزار) ، غلاف ، رانندن ، راهنمایی کردن ، رهبر ، هادی ، کتاب راهنما ، راهنمایی کردن ، تعلیم دادن
guideline	راهنبرد ، راهنما ، رهنمون ، شاقول
guile	حیله ، مکر ، دستان و تزویر ، تلبیس ، روباه صفتی ، خیانت ، دورویی
guileless	بی حیله و تزویر ، بی تزویر
guilty	مرتکب ، گناهکار ، مقصر ، بز هکار ، مجرم ، محکوم
guinea	کشور گینه در افریقا ، (انگلیس ۲۱) شیلینگ
Guinea-Bissau	گینه بیسائو
Guinean	اهل گینه
guise	ظاهر ، ماسک ، تغییر قیافه ، لباس مبدل
gull	یاعو ، مرغ نوروزی ، نوعی رنگ خاکستری کمرنگ ، (سابقا) حریصانه خوردن ، بلعیدن ، حفر کردن ، آدم ساده لوح و زود باور ، گول ، گول زدن ، مغبون کردن ، گود کردن
gullable	گول خور
gullibility	ساده لوحی ، گول خوری ، فریب خوری ، زود باوری
gullible	گول خور

gumption	ابتکار ، عقل سلیم
gums	لثه دندان ، انگم ، قی چشم ، درخت صمغ ، وسیع کردن ، با لثه جویدن ، چسب زدن ، چسباندن ، گول زدن ، صمغی شدن
gun	دستگاه تزریق ، پرس ، اتش زدن تپانچه برای پایان مسابقه یا آغاز مسابقات ، لوله توپ ، تفنگ ، توپ ، (ز-ع -امر) ششلول ، تلمبه دستی ، سرنگ امپول زنی و امثال آن ، تیر اندازی کردن
gustatory	چشایی (صفت) ، چششی ، خوشمزه ، ذائقه ای
gusto	ذوق ، درک ، احساس ، مزه ، طعم ، لذت
gusty	پر باد ، توفانی
guy	سیم بکسل ، ریسمان ، شخص ، مرد ، یارو ، فرار ، گریز ، با طناب نگه داشتن ، با تمثال نمایش دادن ، استهزاء کردن ، جیم شدن
Guyana	کشور گیانا، گویان
Guyanese	اهل گویان
guzzle	بلعیدن ، حریصانه خوردن ، سرکشیدن
gynecocracy	حکومت زنان ، حکومت نسوان
gynecology	دانش امراض زنانه
gyrate	دایره ای ، حلقه ای ، چرخ زدن ، دوران داشتن
gyroscope	گردش بین ، گردش نما ، ژيروسکوپ
habit	لباس سواری زنانه ، سرشت ، عادت ، خو ، مشرب ، ظاهر ، لباس روحانیت ، روش طرز رشد ، رابطه ، جامه پوشیدن ، اراستن ، معتاد کردن ، زندگی کردن
habitable	مسکونی ، قابل سکنی
habitant	ساکن
habitat	محل سکونت ، مسکن طبیعی ، بوم ، جای اصلی
habitual	معتاد ، شخص دائم الخمر ، عادی ، همیشگی
habituate	خو دادن ، عادت دادن ، سکونت کردن
habitude	اداب ، روش ، شیوه ، عادت (م) ، مرسوم ، عادت روزانه
hackle	شانه مخصوص شانه کردن لیف های کتان و ابریشم ، کتان زن ، حشره پردار ، شانه کردن ، از هم بازکردن ، شکافتن ، متلاشی کردن
hackney	اسب سواری ، درشکه کرایه ، اسب کرایه ، مزدور ، فعله ، فاحشه ، مبتذل کردن ، زیاداستعمال شده
hackneyed	پیش پا افتاده ، همگانی ، کهنه ، عمودی ، کهنه کار ، مبتذل
haggard	نحیف ، دارای چشمان فرو رفته ، رام نشده
haggle	چانه زدن ، اصرار کردن ، بریدن
hail	تگرگ ، طوفان تگرگ ، تگرگ باریدن ، سلام ، درود ، خوش باش ، سلام بر شما باد ، سلام کردن ، صدا زدن ، اعلام ورود کردن (کشتی)
hair	موی سر ، زلف ، گیسو
hairy	پرمو ، کرکین
Haiti	جزیره هاییتی
Haitian	اهل جزیره هاییتی
halcyon	مرغ افسانه ای که دریا را آرام میکند ، ایام خوب گذشته ، روز آرام

hale	خوش بنیه ، نیرومند ، بی نقص ، سالم ، کشیدن ، سوی دیگر بردن ، روانه کردن
half	نیم ، نصفه ، سو ، طرف ، شریک ، نیمی ، بطور ناقص
hall	سرسرا ، تالار ، اتاق بزرگ ، دالان ، عمارت
hallow	مقدس کردن ، تقدیس کردن
hallowed	مقدس ، خاص
hallucination	خیال ، خطای حس ، اغفال ، توهم ، تجسم
halting	مکث دار ، سگته دار ، غیر مداوم
hamper	از کار بازداشتن ، مانع شدن ، مختل کردن ، قید
hamstring	زردپی طرفین حفره پشت زانو ، عضلات عقب ران ، زردپی ، زانوی کسیرا بریدن ، فلج کردن
hand	امضا ، وضعی که بتوان گوی اصلی بیلارد را در هر نقطه گذاشت ، نفر ، یاری دادن ، دست ، عقبه ، دسته ، دستخط ، خط ، شرکت ، دخالت ، طرف ، پهلو ، پیمان ، دادن ، کمک کردن ، بادت کاری را انجام دادن ، یک وجب
handful	مشت ، يك مشت پر ، تني چند ، مثني
handle	با دست عمل کردن ، دست داشتن دسته ، نگهدارنده ، اداره کردن بازی ، مددکاری بوکسور ، سیم بین چکش و دستگیره (پرتاب چکش) ، دستگیره جابجا کردن ، قبضه شمشیر ، وسیله ، لمس ، احساس بادت ، دست زدن به ، بکار بردن ، سرو کار داشتن با ، رفتار کردن ، استعمال کردن ، دسته گذاشتن
hands	قدرت توپگیری
handwriting	دستخط ، خط
hang	توپ هوایی ، اویزان کردن ، بدار اویختن ، مصلوب شدن ، چسبیدن به ، متکی شدن بر ، طرز اویختن ، مفهوم ، تردید ، تمایل ، تعلیق
hangar	اشیانه (ی هواپیما) ، اشیانه هواپیما ، پناهگاه ، حفاظ
hanger-on	وابسته ، متکی بر ، انگل ، موی دماغ ، مفت خور
Hanoi	شهر هانوی
hap	قضا ، روی دادن ، اتفاق افتادن
haphazard	اتفاقی ، برحسب تصادف ، اتفاقا
hapless	بیچاره
happen	روی دادن ، رخ دادن اتفاق افتادن ، واقع شدن ، تصادفا برخورد کردن ، پیشامد کردن
happy	خوش ، خوشحال ، شاد ، خوشوقت ، خوشدل ، خرسند ، سعادتمند ، راضی ، سعید ، مبارک ، فرخنده
happy-go-lucky	الله بختی ، برحسب تصادف ، لاقید ، لا ابالی ، اسان گذران ، بیمار
harangue	رجز خوانی ، باصدای بلند نطق کردن ، نصیحت
Harare	شهر هراره
harass	ایذا کردن دشمن ، به ستوه آوردن اذیت کردن ، بستوه آوردن ، عاجز کردن ، اذیت کردن ، (علوم نظامی) حملات پی در پی کردن ، خسته کردن
harbinger	پیشرو ، منادی ، جلودار ، قاصد

harbor	لنگرگاه ، بندرگاه ، پناهگاه ، پناه دادن ، پناه بردن ، لنگر انداختن ، پروردن
hard	بشدت ، بسرعت ، سفت ، دشوار ، مشکل ، شدید ، قوی ، سخت گیر ، نامطبوع ، زمخت ، خسیس ، در مضیقه
hard-hearted	سنگدل
hardihood	جسارت ، بی باکی ، سرسختی ، نیرومندی
hardly	سخت ، بسختی ، مشکل ، بزحمت ، با درشتی
hardy	جسور ، متهور ، دلیر نما ، پرطاقت ، بادوام
harmonious	خوش اهنگ ، موزون ، سازگار موافق
harping	چنگ (آلت موسیقی) ، چنگ زدن ، صدا در آوردن ، ترغیب کردن ، غریبال ، الک ، سرنند
harrow	هرس ، چنگک زمین صاف کن وریشه جمع کن ، کلوخ شکن ، باچنگک زمین را صاف کردن ، ازردن ، زخم کردن ، جریحه دار کردن ، غارت کردن ، اشفته کردن
harrowing	جان آزار ، دلخراش ، برخوردارنده ، جریحه دارکننده
harry	غارت کردن ، چاپیدن ، لخت کردن ، ویران کردن ، ازردن ، بستوه آوردن
haste	شتاب ، سرعت ، عجله کردن
hat	کلاه ، کلاه کاردینالی
hatch	دریچه ، روزنه ، نصفه در ، روی تخم نشستن (مرغ) ، (مجازی) اندیشیدن ، پختن ، ایجاد کردن ، تخم گذاشتن ، تخم دادن ، جوجه بیرون آمدن ، جوجه گیر ی ، (مجازی) درآمد ، نتیجه ، خط انداختن ، هاشور زدن
hate	نفرت داشتن از ، بیزار بودن ، کینه ورزیدن ، دشمنی ، نفرت ، تنفر
haughtiness	مناعت ، تکبر ، غرورامیز
haughty	مغرور ، باد درس ، متکبر ، والا
hauteur	بزرگی ، بزرگ منشی ، ارتفاع ، غرور
Havana	هاوانا
have	دارا بودن ، مالک بودن ، ناگزیر بودن ، مجبور بودن ، وادار کردن ، باعث انجام کاری شدن ، عقیده داشتن ، دانستن ، خوردن ، صرف کردن ، گذاشتن ، رسیدن به ، جلب کردن ، بدست آوردن ، دارنده ، مالک
haven	بندرگاه ، لنگرگاه ، (م) پناهگاه ، جای امن
havoc	غارت و ویرانی ، خرابی ، غارت ، ویران کردن
hawthorn	خفچه ، کیالک ، درخت کویچ ، ولیک
hazard	امتیاز با به کیسه انداختن هر کدام از گویهای بیلیارد ، ناراحتی ، ضرر ، قمار ، اتفاق ، در معرض مخاطره قرار دادن ، بخطر انداختن
hazardous	معاملات قماری ، اتفاقی ، تصادفی ، مضر ، زیان اور ، پرخطر
hazy	کدر ، تیره ، مه دار ، (مجازی) مبهم ، نامعلوم ، گیج
he	او (مذکر) ، جانور نر
head	دهنه ابزار ، ارتفاع ریزش ، سر رولور سر ، مبحث ، موضوع در راس چیزی واقع شدن ، ضربه با سر ، هد ، انتهای میز بیلیارد ، طول سر اسب بعنوان مقیاس فاصله برنده از نفر بعد ، دستشویی قایق ، بالای بادبان ، سرفشنگ ، عناصر اولیه ستون ، پیش رو ، رهبر یا دسته

	پیشرو یک ستون ، توالت ناو ، عازم شدن ، سرپل گرفتن ، مواجه شدن ، سر ، کله ، راس ، عدد ، نوک ، ابتداء ، انتها ، دماغه ، دهانه ، رئیس ، سالار ، عنوان ، موضوع ، منتها درجه ، موی سر ، فهم ، خط سر ، فرق ، سرصفحه ، سرستون ، سر درخت ، اصلی ، عمده ، مهم ، سرگذاشتن به ، دارای سرکردن ، ریاست داشتن بر ، رهبری کردن ، در بالا واقع شدن
head first	باکله ، سر بجلو ، از سر ، سراسیمه
headline	عنوان ، سرصفحه ، سطر درشت ، در بالای صفحه ، ریسمان ، طناب
headlong	باکله ، سر بجلو ، بادست پاچگی ، تند ، سراسیمه ، بی پروا ، شیرجه رونده ، معلق ، عجول
headquarters	شعبه اصلی ، شعبه مرکزی ، قرارگاه فرماندهی ، قرارگاه ، مرکز فرماندهی ، اداره کل ، اداره مرکزی
headstrong	خود سر ، خود رای ، لج باز ، خود سرانه ، لجابت آمیز ، لجوج
health	تندرستی ، بهبودی ، سلامت ، مزاج ، حال
healthy	سالم ، تندرست
hear	شنیدن ، گوش کردن ، گوش دادن به ، پذیرفتن ، استماع کردن ، خبر داشتن ، درک کردن ، سعی کردن ، اطاعت کردن
hearing	استماع دعوی ، شنوایی ، سامعه ، استماع دادرسی ، رسیدگی بحاکمه ، گزارش
heart	قلب ، سینه ، اغوش ، مرکز ، دل و جرات ، رشادت ، مغز درخت ، عاطفه ، لب کلام ، جوهر ، دل دادن ، جرات دادن ، تشجیع کردن ، بدل گرفتن
heartbreaking	اندوه اور ، پشت شکن ، مایه دل شکستگی
heat	حرارت دادن ، گرم شدن داغ شدن ، ذوب ، شارژ ، گرما ، گرمی ، حرارت ، تندی ، خشم ، عصبانیت ، اشتیاق ، وهله ، نوبت ، تحریک جنسی زنان ، طلب شدن جانور ، فعلیت ، گرم کردن ، برانگیختن ، بهیجان آمدن
heathenish	کافروار
heatstroke	گرمازدگی ، گرماگرفتگی ، غش در اثر گرما
heaven	سپهرار ، عرش هفت آسمان ، سپهر ، گردون ، فلک ، عرش ، بهشت ، قدرت پروردگار ، هفت طبقه آسمان ، (بصورت جمع) آسمان ، خدا ، عالم روحانی
heavily	به سنگینی ، زیاد ، باافسردگی ، به زحمت ، به سختی
heavy	گزاف ، شدید ، گران ، وزین ، زیاد ، سخت ، متلاطم ، کند ، دل سنگین ، تیره ، ابری ، غلیظ ، خواب الود ، فاحش ، ایستن ، باردار
heckle	شانه کردن ، (مجازی) سخت بازپرسی کردن از ، سوال پیچ کردن ، بیاد طعنه گرفتن ، شانه
hector	باحرف بزرگ) اسم خاص مذکر ، آدم گردن فراز ، خودنما ، لاف زدن ، قلدری کردن ، (افسانه یونان و با حرف بزرگ) یکی از فرزندان پریام
hedonism	لذت گرایی ، فلسفه خوشی پرستی و تمتع از لذایذ دنیای زودگذر
hedonist	لذت جو
hedonistic	لذت جویانه
heed	پروا ، توجه ، رعایت ، مراعات ، اعتناکردن (به) ، محل گذاشتن به ، ملاحظه کردن
heedless	بی پروا
heel	توپ را با پاشنه پار د کردن (رگبی) ، قسمت عقبی بدنه قایق ، کج شدن قایق از یک طرف ، پاشنه در ، چرخیدن ، مهمیز ، در پاشنه



	قرار گرفتن ، کجی ناو ، پاشنه ناو ، پشت سم ، (در جمع) پاهای عقب (جانوران) ، ته ، پاشنه کف ، پاشنه جوراب ، پاشنه گذاشتن به ، کج شدن ، یک ور شدن
hefty	قوی ، سنگین
hegemony	برتری ، تفوق ، استیلا ، تسلط ، پیشوایی ، اولویت
heifer	گوساله ماده ، ماده گوساله
height	بلندی ، رفعت ، ارتفاع ، جای مرتفع ، آسمان ، عرش ، منتهای درجه ، تکبر ، در بحبوحه ، (در جمع) ارتفاعات ، عظمت
heinous	زشت ، شنیع ، شریر ، ظالم ، فجیح ، ناثر اور
helicopter	هلیکوپتر
hell	دوزخ ، جهنم ، عالم اموات ، عالم اسفل ، سر و صدا راه انداختن
hello	هالو (کلمه ای که در گفتگوی تلفنی برای صدا کردن طرف بکار می رود) ، سلام کردن
help	کمک کردن ، یاری کردن ، مساعدت کردن (با) ، همدستی کردن ، مدد رساندن ، بهتر کردن چاره کردن ، کمک ، یاری ، مساعدت ، مدد ، نوکر ، مزدور
helpful	مفید ، کمک کننده
Helsinki	شهر هلسینکی
hemisphere	نیم کره ، نیم گوی ، اقلیم
hemorrhage	خون روی ، خون ریزی ، خون ریزش
hemorrhoid	بواسیر
hemorrhoids	بواسیر
hence	از اینرو ، بنابراین ، از این جهت ، پس از این
henchman	پیرو ، هواه خواه سیاسی ، نوکر
henpeck	سعی کردن برای تفوق یافتن (در مورد زوجه نسبت به شوهر خود) ، کوشش در مداخلات جزئی (در کارهای شوهر) کردن ، عیبجویی کردن
heptagon	هفت گوش ، هفت گوشه ، هفت ضلعی ، هفت پهلوئی ، هفت ماهه
heptarchy	حکومت هفت نفری ، ولایات هفت گانه
her	او را (مونث) ، آن زن را ، باو ، مال او
herbaceous	گیاه مانند ، گیاهی
herbarium	مجموعه گیاهان خشک گیاه دان (طاق یا جعبه)
herbivorous	گیاه خواری
herculean	بسیار دشوار ، خطرناک ، بسیار نیرومند ، وابسته به هرکول
here	در اینجا ، در این موقع ، اکنون ، در این باره ، بدینسو ، حاضر
hereditary	ارثی
heredity	اجدادی ، انتقال موروثی ، رسیدن خصوصیات جسمی و روحی بارث ، تمایل برگشت باصل ، توارث ، وراثت
heresy	کفر ، ارتداد ، الحاد ، بدعتکاری ، فرقه ، مسلک خاص
heretic	رافضی ، فاسد العقیده ، بدعت گذار ، مرتد
heretical	رافضی ، مبنی بر فساد ، بدعت امیز

heritage	مال موروث ، میراث ، ارثیه ، ارث ، ماترک ، ترکہ غیر منقول ، مردہ ریگ ، سهم موروثی ، (مجازی) بخش واپستہ بہ ہرمس مصری ، کیمیایی ، سحر امیز
hermetic	گوشہ عزلت ، جای انزوا ، زاویہ
hermitage	فتق ، مرض فتق ، غری
hernia	قہرمان ، دلاور ، گرد ، پهلوان داستان
hero	شیرزن ، زنی کہ قہرمان داستان باشد
heroine	متخصص خزنده شناسی
herpetologist	خودش (ان زن) ، خود آن زن ، خودش را
herself	درنگ ، دودلی ، تردید
hesitancy	دودل ، مردد ، درنگ کننده ، تامل کننده
hesitant	تامل ، درنگ ، دودلی
hesitation	دارای مذهب و عقایدی مخالف عقاید عمومی ، مرتد ، گمراه ، زندیق
heterodox	ارتداد ، زندقہ
heterodoxy	غیر یکنواختی ، ناهمانگی ، عدم تجانس ، ناجوری
heterogeneity	غیریکنواخت ، ناجور ، ناهمگن ، غیر متجانس ، متباین
heterogeneous	جور بجور شونده ، دارای شکل های گوناگون ، جانوران دگردیس
heteromorphic	بریدن ، قطع کردن ، انداختن (درخت وغیره) ، ضربت ، شقہ ، ذبح ، شکاف یا ترک نتیجہ ضربہ
hew	شش ضلعی ، مسدس ، (هندسہ) شش گوش ، شش گوشہ ، شش بر ، شش پہلو
hexagon	شش گوشہ
hexangular	شش پایان ، جانور شش پا
hexapod	ای ، وہ ، ہلا ، اہای ، ہی
hey	اوج خوشبختی
heyday	فریاد خوش آمد مثل ہالو و چطوری و همچنین بجای اہای بکار میرود
hi	وقفہ ، شکاف ، فاصلہ ، التقای دو حرف با صدا
hiatus	زمستانی
hibernal	زمستان را در بیہوشی بسر بردن ، بخواب زمستانی رفتن (گیاہان وجانوران)
hibernate	ایرلندی ، ساکن ایرلند ، ایرلندی زبان
hibernian	سکسکہ ، سکسکہ کردن
hiccough	سکسکہ ، سکسکہ کردن
hiccup	پوست خام گاو و گوسفند و غیرہ ، چرم ، پنهان کردن ، پوشیدن ، مخفی نگاہ داشتن ، پنهان شدن ، نہفتن ، پوست کردن ، (مجازی) سخت شلاق زدن
hide	پوست بتن چسبیدہ ، خشکیدہ ، (مجازی) کوتاہ فکر ، خودرای ، کوتہ نظر ، خسیس
hidebound	زشت ، زنندہ ، شنیع ، وقیح ، سهمگین ، ترسناک ، مہیب ، مخوف
hideous	

hierarchical	سلسله مراتبی
hierarchy	گروه فرشتگان نه گانه ، سلسله سران روحانی و شیوخ ، سلسله مراتب
hieroglyphic	خط هیروگلیف
high	بزرگ ، سخت ، بالا ، فراز ، عالی ، جای مرتفع ، بلند پایه ، متعال ، رشید ، وافر گران ، گزاف ، خشمگینانه ، خشن ، متکبرانه ، تند زیاد ، باصدای زیر ، باصدای بلند ، بو گرفته ، اندکی فاسد
highlight	مشخص ، وارون ، نشان شده ، پررنگ
highly	بطور عالی ، زیاد ، خیلی
highway	شینه جامع ، چند راهه ، چند رشته ای اتوبان ، شاهراه ، بزرگراه ، راه
hilarious	خنده دار ، مضحک
hilarity	خوشی ، نشاط ، بشاشت ، شوق و شغف
hill	تپه ، پشته ، تل ، توده کردن ، انباشتن
hillock	تپه کوچک ، برآمدگی در سطح صاف ، پشته ، گریوه ، (علوم نظامی) پرندک
him	او را (ان مرد را) ، به او (به ان مرد)
himself	خودش ، خود او (در حال تاکید) ، خود (ان مرد)
hinder	بازداشتن ، مانعت کردن ، جلوگیری از ضربه زدن حریف ، پسین ، عقبی ، واقع در عقب ، پشتی ، عقب انداختن ، پاگیر شدن ، بازمانده کردن ، مانع شدن ، بتاخیر انداختن
hindmost	عقب ترین ، پسین ، دورترین
hindrance	پاگیری ، بازماندگی ، اذیت ، ازار ، مانع ، سبب تاخیر
hindsight	ادراک ، درک یا فهم امری که واقع شده
hinge joint	مفصلی که در یک سطح حرکت کند ، مفصل لولایی
hinterland	زمین پشت ساحل ، مناطق داخلی کشور
hip	ابرو دره ای (شیروانی کوبی) ، کفل ، قسمت میان ران و تهیگاه ، مفصل ران ، جستن ، پریدن ، لی لی کردن ، سهو کردن
hire	اجیر کردن ، اجاره کردن کرایه دادن (با out) ، اجاره ، مزد ، اجرت ، کرایه کردن ، اجیر کردن ، کرایه دادن
hireling	مزدور ، اجیر
hiring	استخدام کردن
hirsute	پرمو ، مویی ، پشمالو
his	ضمیر ملکی سوم شخص مفرد مذکر ، مال او (مرد) ، مال انمرد
historian	تاریخ نویس ، تاریخ دان ، مورخ ، تاریخ گزار
historic	تاریخی ، مشهور ، معروف ، مبنی بر تاریخ
historical	تاریخی ، گذشته ، نقلی
history	تاریخ ، تاریخچه ، سابقه ، پیشینه ، (پزشکی) بیمارنامه
histrionic	مربوط به نمایش
hit	ضربه به توپ یا حریف ، ضربه شمشیر باز به بدن حریف ، اصابت گلوله ، اصابت تیر تصادف ، ضربه زدن به دشمن ، خوردن گلوله به هدف ، ضربت ، تصادف ، موفقیت ، نمایش یافیلیم پر مشتری ، خوردن به ، اصابت کردن به هدف زدن

hoard	اندوخته ، ذخیره کردن (بیشتر با up) ، احتکار کردن ، انباشتن ، گنج
hoarse	خشن ، گرفته ، خرخری (در مورد صدا)
hoary	سفید مایل به خاکستری ، کهن ، سالخورده
hoax	شوخی فریب امیز ، گول زدن ، دست انداختن
hoc	این ، (صورت جمع آن these است)
hodgepodge	خوراک همه چیز درهم ، چیز درهم و برهم
hold	دریافت کردن ، گرفتن توقف ، منعقد کردن ، متصرف بودن ، گرفتن غیرمجاز حریف ، ضربه به گوی اصلی بیلیارد که مسیر معمولی را طی نکند ، گرفتن غیرمجاز توپ ، گیره مکث بین کشیدن زه و رها کردن آن ، انبار کشتی ، پناهگاه گرفتن ، دژ ، ایست ، گیره ، اتصالی نگهدارنده ، پایه ، مقر ، نگهداشتن ، نگاه داشتن ، در دست داشتن ، جا گرفتن ، تصرف کردن ، چسبیدن ، نگاهداری
hole	مجرا ، سوراخ در پایان هر بخش گلف ، به سوراخ انداختن گوی گلف ، فاصله دو بازیگر فضای بین دو سوارکار که سوارکار سوم از آن بگذرد ، نقطه شروع مسابقه قایقهای موتوری سوراخ ، سوراخ ، گودال ، حفره ، نقب ، لانه خرگوش و امثال آن ، روزنه کندن ، در لانه کردن
holiday	تولید رخنه در عکاسی هوایی ، روزبیکاری ، روز تعطیل ، تعطیل مذهبی
holocaust	وصیتنامه خود نوشت ، همه سوزی ، کشتار همگانی ، (معمولا بوسیله سوزاندن) ، قتل عام ، آتش سوزی همگانی
holster	جلد اسلحه ، جلد چرمی هفت تیر و تپانجه ، در جلد چرمی قرار دادن (تپانچه)
holy	مقدس ، مزه و پاکدامن ، وقف شده ، خدا
Holy See	در باب پاپ ، مقر پاپ
homage	اعلام رسمی بیعت از طرف متحد یا متفقی نسبت به پادشاه ، تجلیل ، بیعت
home	اسایشگاه ، منزل ، مرز و بوم ، میهن ، وطن ، اقامت گاه ، شهر ، بخانه برگشتن ، خانه دادن (به) ، بطرف خانه
homeless	در بدر ، بی خانمان ، اواره
homeopathy	معالجه امراض بوسیله تجویز دارویی که در اشخاص سالم علائم آن مرض را بوجود آورد
homeostasis	خودپایداری ، هوموستاز
homespun	بافت خانگی ، بافت میهنی ، وطنی ، ساده
homiletics	فن خطابه ، موعظه
homily	وعظ کردن ، سخنرانی کردن ، موعظه کردن
homogeneity	هم جنسی ، یکجوری
homogeneous	همگن ، متجانس ، (زیست شناسی) مقاربت کننده با هم جنس خود ، متوافق ، هم جنس ، یکجور ، مشابه
homologous	همانند (قرینه) ، متشابه ، همسان
homonym	متشابه ، کلمه ای که تلفظ آن با کلمه دیگر یکسان ولی معنی آن دگرگون باشد
homophone	(در کلمات) متشابه الصوت ، دارای تشابه صوتی ، همصدا
Honduran	هندوراسی
Honduras	کشور هندوراس

hone	سنگ تیغ تیز کن ، با سنگ تیز کردن ، صاف کردن ، ناله کردن
honest	راستکار ، راد ، درست کار ، امین ، جلال ، بیغل و غش ، صادق ، عقیف
honey	انگبین ، عسل ، شهد ، (م) محبوب ، عسلی کردن ، (م) چرب و نرم کردن
Hong Kong	هنگ کنگ
honor	جلال ، درجه نشان ، احترام ، عزت ، افتخار ، شرف ، شرافت ، ابرو ، ناموس ، عفت ، نجابت ، تشریفات (در دانشگاه) امتیاز ویژه ، (در خطاب) جناب ، حضرت ، احترام کردن به ، محترم شمردن ، امتیاز تحصیلی آوردن ، شاگرد اول شدن
honorarium	حق الوکاله ، حق یا مزد آموزگار
honour	ایفای تعهد کردن ، احترام کردن به ، عزت دادن به ، برات ، یا حواله ای را قبول کردن
hoodwink	چشم بندی کردن ، فریب دادن ، اغفال کردن
hope	امیدواری چشم داشت ، چشم انتظاری ، انتظار داشتن ، ارزو داشتن ، امیدوار بودن
horde	(مشتق از کلمه ترکی اردو) ایل و تبار ، گروه بیشمار ، دسته ، گروه ترکان و مغولان
horizon	وسعت ، خط افق ، افق فکری ، بوسیله افق محدود کردن
horizontal	ترازی ، سطح افقی
hormone	هورمون
horror	دهشت ، ترس ، خوف ، وحشت ، مور مور ، (م) بیزاری
horse	اسب ، (در شطرنج) اسب ، اسب مسابقه ، اسب اصیل ۵ ساله یا بیشتر آوردن ماهی به خشکی بزور ، سوار اسبی سوار شوید (فرمان سوار نظام) ، سواره نظام ، اسبی ، وابسته به اسب ، قوه اسب ، (درماشین بخار و غیره) ، اسب دار کردن ، سوار اسب کردن ، اسب دادن به ، بالابردن ، برپشت سوار کردن ، شلاق زدن ، بدوش کشیدن ، غیرمنصفانه
hortatory	نصیحتی ، تشویقی
horticultural	وابسته به گل برزی ، وابسته به باغبانی و گل کاری
hosierey	جامه کش باف ، جوراب بافی
hospitable	مهمان نواز ، غریب نواز ، مهمان نوازانه
hospital	بیمارستان ، مریضخانه
hospitality	مهمان نوازی
host	میزبانی ، گروه ، ازدحام ، دسته ، سپاه ، میزبان ، صاحبخانه ، مهمان دار ، انگل دار
hostility	ضدیت ، دشمنی ، عداوت ، خصومت ، عملیات خصمانه
hot	گرم ، حاد ، تیز ، تابان ، اتشین ، تند مزاج ، برانگیخته ، بگرمی ، داغ کردن یا شدن
hotel	هتل ، مهمانخانه ، مسافرخانه
hour	ساعت ، ۱۶ دقیقه ، وقت ، مدت کم
house	مجلس ، جا دادن ، محکم کردن ، سرای ، جایگاه ، خاندان ، برج ، اهل خانه ، اهل بیت ، جادادن ، منزل دادن ، پناه دادن ، منزل گزیدن ، خانه نشین شدن

household	خانواده ، (مجازی) صمیمی ، اهل بیت ، مستخدمین خانه ، خانگی
housing	استاتور ، بدنه ، چارچوب ، تهیه جا ، خانه ها (بطور کلی) ، مسکن ، خانه سازی
hovel	کلبه ، خانه رعیتی ، پناهگاه ، خیمه ، سایبان
hover	پرواز نزدیک زمین ، درحال توقف پر زدن ، پلکیدن ، شناور و اویزان بودن ، در تردید بودن ، منتظر شدن
how	چگونه ، از چه طریق ، چطور ، به چه سبب ، چگونگی ، راه ، روش ، متد ، کیفیت ، چنانکه
however	هر چند ، اگر چه ، هر قدر هم ، بهر حال ، هنوز ، اما
hubbub	غوغا ، هیاهو ، جنجال
hubris	غرور ، گستاخی
huckster	دوره گرد ، دست فروش ، ادم مزدور ، ادم پست و خسیس ، چک و چانه زدن
hue	رنگمایه ، چرده ، رنگ ، شکل ، تصویر ، ظاهر ، نما ، صورت ، هیئت ، منظر
hue and cry	داد و فریاد و قیل و قال ، تعقیب قاتل
huge	سترگ ، کلان ، گنده ، تنومند ، بزرگ جثه
hulking	درشت ، درشت استخوان
human	انسانی ، وابسته بانسان ، دارای خوی انسانی
humane	مهرامیز ، بامروت ، رحیم ، مهربان ، باشفقت ، تہذیبی
humanitarian	بشر دوستانه ، کسی که نوع پرستی را کیش خود میداند ، نوع پرست ، بشر دوست ، وابسته به بشر دوستی
humanize	انسانی کردن ، انسان شدن ، واجد صفات انسانی شدن ، با مروت کردن ، نرم کردن
humble	زبون ، فروتن ، متواضع ، محقر ، بدون ارتفاع ، پست کردن ، فروتنی کردن ، شکسته نفسی کردن
humbug	حیله ، گول ، شوخی فریب امیز ، فریب دادن ، بامبول زدن
humdrum	ادم کودن ، یکنواختی ، ملالت ، مبتذل
humerus	استخوان بازو ، استخوان عضله
humid	نمناک ، تر ، نم ، مرطوب ، نمدار ، ابدار ، بخاردار
humidity	غلظت رطوبت ، چگالی رطوبت ، میزان بخار اب موجود در هوا ، تری ، نم ، مقدار رطوبت هوا
humiliate	پست کردن ، تحقیر کردن ، اهانت کردن به
humility	فروتنی ، افتادگی ، تواضع ، حقارت ، تحقیر
hummock	تپه گرد ، پشته ، برآمدگی زمین در مرداب
humor	شوخی طبیعی ، مشرب ، خیال ، مزاح ، خلق ، شوخی ، خوشمزگی ، خوشی دادن ، راضی نگاهداشتن ، (پزشکی) خلط ، تنابه
humour	مشرب ، خیال ، مزاح ، خلق ، شوخی ، خوشمزگی ، خوشی دادن ، راضی نگاهداشتن ، (پزشکی) خلط ، تنابه
humus	خاک گیاهی ، هرموس ، خاک نباتی ، خاک گیاه دار ، خاک درخت ، گیاخاک
hundred	عدد صد
Hungarian	مجارستانی ، مجار ، کولی

Hungary	کشور مجارستان
hungry	گرسنه ، دچار گرسنگی ، حاکی از گرسنگی ، گرسنگی اور ، حریص ، مشتاق
hunter	اسب شکار ، شکارچی ، صیاد ، اسب یا سگ شکاری ، جوینده
hunting	نوسان دادن انتن رادار در ردیابی ، شکار کردن ، جستجو کردن ، شکار دشمن یا زیردریایی ، شکار ، صید
hurt	صدمه زدن آسیب ، آزار رساندن ، آسیب زدن به ، ازردن ، اذیت کردن ، جریحه دار کردن ، خسارت رساندن ، آسیب ، آزار ، زیان ، صدمه
hurtle	خوردن ، تصادف کردن ، مصادف شدن ، پرت کردن ، انداختن ، پیچ دادن ، ازدحام
husband	شوی ، کشاورز ، گیاه پرطاقیت ، نر ، شخم زدن ، کاشتن ، باغبانی کردن ، شوهر دادن ، جفت کردن
husbandry	کشاورزی ، کشتکاری ، فلاحیت ، باغبانی
hussar	سرباز سواره نظام سبک اسلحه
hustle	هل دادن ، فشار دادن ، تکان دادن ، بزور وادار کردن ، پیش بردن ، فریفتن ، گول زدن ، تکان ، شتاب ، عجله ، فشار ، زور
hybrid	هایبرید ، جانور دورگه (چون قاطر) ، گیاه پیوندی ، چیزی که از چند جزء ناجور ساخته شده باشد کلمه ای که اجزاء آن از زبان های مختلف تشکیل شده باشد ، دورگه
hydra	شجاع ، (افسانه یونان) مار ۹ سری که بدست هرکول کشته شده ، (مجازی) چیزی که بر انداختن آن دشوار است ، ماریابی
hydraulic	روغنی ، ابی ، وابسته به نیروی محرکه اب ، هیدرولیک ، وابسته به مبحث خواص اب در حرکت
hydrodynamics	علم نیرو و جنبش ابگونه ها
hydroelectric	وابسته به تولید نیروی برق بوسیله اب یا بخار
hydromechanics	مکانیک سیالات
hydrometallurgy	استخراج یاتهییه فلزات بوسیله اب یا مایعات
hydrometer	رطوبت سنج ، الت سنجش وزن ویژه مایعات ، چگالی سنج
hydrophobia	مرض ترس از اب ، اب گریزی
hydrostatics	علم تعادل مایعات
hydrous	ابدار ، نمناک ، محتوی اب
hygiene	علم بهداشت ، بهداشت ، حفظ الصحه
hyperbole	بدیع مبالغه ، غلو ، گزاف گوئی ، (بدیع) صنعت اغراق
hypercritical	مفرط در انتقاد
hypermedia	ابر رسانه ، مافوق رسانه
hypnosis	هیپنوتیزم ، خواب هیپنوتیزم ، خواب در اثر تلقین
hypnotic	هیپنوتیسمی ، خواب اور (در داروها) ، خواب اور ، منوم ، تولید کننده خواب ، هیپنوتیزم ، مولد خواب مصنوعی
hypnotism	علم هیپنوتیزم یا طریقه خواب اوری مصنوعی
hypnotize	خواب هیپنوتیزم کردن ، بطور مصنوعی خواب کردن ، (مجازی) مسحور و مفتون کردن
hypochondriac	مالخولیایی ، سودایی ، ادم افسرده
hypocrisy	دورویی ، ریا ، ریاکاری ، دورنگی ، وانمود سازی ، زرق ، سالوس

hypocrite	ریاکار ، باریا ، ادم ریاکار ، ادم دورو ، زرق فروش ، سالوس ، متصنع
hypocritical	ریاکار ، متظاهر ، دورو ، باریا
hypodermic	زیرپوستی ، تحت الجلدی ، (پزشکی) تزریق زیر جلدی ، سوزن مخصوص تزریق زیر جلد
hypotenuse	وتر (در مثلث قائم الزاویه) ، (هندسه) زه ، وتر مثلث قائم الزاویه
hypothesis	فرض ، فرضیه ، قضیه فرضی ، نهشته ، برانگاشت
hypothetical	فرضی ، برانگاشتی ، نهشتی
hysteria	تشنج ، غش یا بیهوشی وحمله در زنان ، هیجان زیاد ، هیستری ، حمله عصبی
I	اول شخص مفرد ، من (در حال مفعولی me گفته میشود) ، نهمین حرف الفبای انگلیسی
i.d	هویت
ice	سطح یخ ، منجمد کردن ، یخ بستن ، منجمد شدن ، شکر پوش کردن ، یخ ، خونسردی و بی اعتنایی
Iceland	جزیره ایسلند ، زبان ایسلندی
Icelandic	زبان ایسلندی
ichthyic	وابسته به ماهی ، ماهی وار
ichthyology	ماهی شناسی
ichthyosaur	یکجور خزنده بزرگ ماهی مانند در دوره آدوم طبقات الارضی
ichthyosaurus	یکجور خزنده بزرگ ماهی مانند در دوره آدوم طبقات الارضی
icily	بطور سرد ، یخ مانند
iciness	حالت یخی ، سردی
icon	نماد تصویری ، نشان ، نشانه ، شمایل ، تمثال ، تندیس ، پیکر ، تصویر حضرت مسیح یامریم و یا مقدسین مسیحی
iconoclast	بت شکن
iconoclastic	مبنی بر بت شکنی یا شمایل ویران کنی
idea	انگاره ، تصور ، اندیشه ، خیال ، گمان ، نیت ، مقصود ، معنی ، آگاهی ، خبر ، نقشه کار ، طرز فکر
ideal	ایده ال ، نمونه کامل فرضی ، آرمانی ، کمال مطلوب ، هدف زندگی ، آرمان ، ارزو ، ایده ال ، دلخواه
idealist	پندار گرا ، انگارگرا ، آرمانگرا ، ایده الیست
idealize	بصورت ایده ال در آوردن ، صورت خیالی و شاعرانه دادن (به) ، دلخواه سازی
ideology	مبحث افکار و ارزشهای باطنی ، خیال ، طرز تفکر ، ایدئولوژی ، انگارگان
identification	تعیین هویت ، شناختن ، شناسایی کردن ، تشخیص دادن ، همانندسازی ، شناسایی ، تعیین هویت ، تطبیق ، تمیز
identify	تعیین کردن ، تعیین هویت کردن ، شناسایی کردن ، مشخص کردن ، تشخیص دادن ، مشاهده کردن ، همسان ساختن ، شناختن ، تشخیص هویت دادن ، یکی کردن
identity	این همانی ، یکسانی ، خصوصیات ، اینهمانی ، اتحاد (در ریاضیات) ، هویت ، شخصیت ، اصلیت ، شناسایی ، عینیت
ideology	مبحث افکار و ارزشهای باطنی ، خیال ، طرز تفکر ، ایدئولوژی ، انگارگان



idiom	تعبیر ویژه ، لهجه ، زبان ویژه ، اصطلاح
idiosyncrasy	حال مخصوص ، طبیعت ویژه ، طرز فکر ویژه ، شیوه ویژه هر نویسنده ، خصوصیات اخلاقی
idolatrous	مربوط به بت پرستی و کفر
idolatry	بت پرست
idolize	بت ساختن ، صنم قرار دادن ، پرستیدن ، بحد پرستش دوست داشتن
idyl	چکامه کوتاه ، قصیده کوتاه ، شرح منظره ای از زندگی روستایی ، چکامه در باره زندگی روستایی
idyll	چکامه کوتاه ، قصیده کوتاه ، شرح منظره ای از زندگی روستایی ، چکامه در باره زندگی روستایی
idyllic	قصیده ای ، چکامه ای
if	ایا ، خواه ، هرگاه ، هر وقت ، ای کاش ، کاش ، اگر ، چنانچه ، (مجازی) شرط ، حالت ، تصور ، بفرض
igneous	اذرین ، آتشین ، آتش دار ، آتش فشانی ، محترقه
ignite	محترق کردن یا شدن ، آتش کردن ، آتش زدن ، روشن کردن ، گیراندن ، آتش گرفتن ، مشتعل شدن
ignoble	ناکس ، فرومایه ، پست ، بد گوهر ، ناجنس ، نا اصل
ignominious	مفتضح ، موجب رسوایی ، ننگ اور
ignominy	بد نامی ، رسوایی ، افتضاح ، خواری ، کار زشت
ignore	نادیده پنداشتن ، صرف نظر کردن ، تجاهل کردن ، نادیده پنداشتن ، چشم پوشیدن ، رد کردن ، بی اساس دانستن ، برسمیت نشناختن
iliad	ایلیاد ، داستان حماسی منسوب به هومر
ill	ناخوش ، رنجور ، سوء ، خراب ، خطر ناک ، ناشی ، مشکل ، سخت ، بیمار ، زیان اور ، بیدی ، بطور ناقص ، از روی بدخواهی و شرارت ، غیر دوستانه ، زیان
illegal	غیرقانونی ، غیر قانونی ، نامشروع ، حرام ، غیرمجاز
illegible	نامفهوم ، ناخوانا
illegitimate	نامشروع ، ولدالزنا ، حرامزاده ، غیر مشروع ، ناروا
illiberal	بی گذشت ، کوتاه فکر ، متعصب ، مخالف اصول آزادی
illicit	قاچاقی ، ممنوع ، قاچاق ، نامشروع ، مخالف مقررات
illimitable	بی پایان ، بیحد ، نامحدود ، محدود نشدنی
illiterate	بی سواد ، عامی ، درس نخوانده
ill-natured	بد طبیعت ، بد باطن ، بد اخلاق ، عبوس ، ترشرو ، بد سرشت ، نامطبوع
illness	مرض ، ناخوشی ، بیماری ، کسالت ، شرارت ، بدی
illogical	غیر منطقی ، ناسحابی ، زور
illumine	روشن کردن ، منور کردن ، روشن فکر ساختن
illuminant	منبع نور ، روشن کننده ، منور ، روشنائی بخش
illuminate	چراغانی کردن ، روشن کردن منطقه ، درخشان ساختن ، زرنما کردن ، چراغانی کردن ، موضوعی را روشن کردن ، روشن (شده) ، منور ، روشن فکر
illumine	روشن کردن

illusion	عرب ، فریب ، گول ، حيله ، خیال باطل ، وهم
illusiv	گمراه کننده ، مشتبه سازنده ، وهمی ، غیر واقعی
illusory	گمراه کننده ، مشتبه سازنده ، وهمی ، غیر واقعی
illustrate	توضیح دادن ، بامثال روشن ساختن ، شرح دادن ، نشان دادن ، مصور کردن ، اراستن ، مزین شدن
illustrious	برجسته ، نامی ، درخشان ، ممتاز ، مجلل
image	منعکس کردن ، نقش کردن ، تصویر کردن نشان دادن ، عکس ، نقش ، نگار ، صورت ، شبیه سازی ، پیکر ، مجسمه ، تمثال ، شکل ، پنداره ، شمایل ، تصویر ، پندار ، تصور ، خیالی ، منظر ، مجسم کردن ، خوب شرح دادن ، مجسم ساختن
imaginable	تصور کردنی ، قابل تصور ، انگاشتنی ، قابل درک ، وابسته به تصورات و پندارها ، تصویری
imaginal	تصور کردنی ، قابل تصور ، انگاشتنی ، قابل درک ، وابسته به تصورات و پندارها ، تصویری
imaginary	انگاری ، مقدار موهومی ، انگاشتنی ، پنداری ، وهمی ، خیال ، خیالی ، تصویری
imagination	پندار ، تصور ، تخیل ، انگاشت ، ابتکار
imagine	تصور کردن ، پنداشتن ، فرض کردن ، انگاشتن ، حدس زدن ، تفکر کردن
imbalance	عدم تعادل ، عدم توازن ، ناهماهنگی
imbecility	کند ذهنی ، خرفتی
imbibe	نوشیدن ، اشباع کردن ، جذب کردن ، خیساندن ، تحلیل بردن ، فرو بردن ، در کشیدن
imbroglio	درهم و برهم ، قطعه موسیقی درهم امیخته و نامرتب ، مسئله غامض ، سوء تفاهم
imbrue	اغشتن ، الوده کردن ، تر کردن ، خیساندن ، مرطوب کردن ، اشباع کردن ، جذب کردن
imbue	خوب رنگ گرفتن ، خوب نفوذ کردن ، رسوخ کردن در ، اغشتن ، اشباع کردن ، ملهم کردن
imitation	بدل ، شبیه ، پیروی ، چیز تقلیدی ، بدلی ، ساختگی ، جعلی
imitator	مقلد
immaculate	معصوم
immaterial	غیر مادی ، مجرد ، معنوی ، جزئی ، بی اهمیت
immature	ناتمام ، نیم ساخته ، نارسیده ، نابالغ ، نارس ، رشد نیافته ، نابهنگام ، بی تجربه
immeasurable	بی اندازه ، پیمایش ناپذیر ، بیکران ، بی قیاس
immediate	بی درنگ ، فوری ، بلافاصله ، بلا واسطه ، پهلوپی ، انی ، ضروری
immediately	فورا" ، بدون واسطه
immense	بی اندازه ، گزاف ، بیکران ، پهناور ، وسیع ، کلان ، بسیار خوب ، ممتاز ، عالی
immerse	غوطه ور کردن ، فرو بردن ، زیر آب کردن ، پوشاندن ، غوطه دادن ، غسل ارتماسی دادن(برای تعمید)
immersion	شناوری ، فروبری ، غوطه وری ، غوطه ور شدن ، پوشیدگی ، غسل ، غوطه وری
immigrant	پناهنده ، مهاجر ، تازه وارد ، غریب ، کوچ نشین ، اواره

immigrate	مهاجرت کردن (بکشور دیگر) ، میهن گزیدن ، توطن اختیار کردن ، اوردن ، نشاندن ، کوچ کردن
immigration	مهاجرت از..... ، درون کوچی ، مهاجرت ، کوچ
imminence	نزدیکی ، مشرف بودن ، قرابت ، وقوع خطر نزدیک
imminency	نزدیکی ، مشرف بودن ، قرابت ، وقوع خطر نزدیک
imminent	نزدیک ، قریب الوقوع ، حتمی
immiscible	امیخته نشدنی ، امیزش ناپذیر ، نا در هم امیختنی ، مخلوط نشدنی
immobility	عدم تحرک ، بی جنبشی ، بیحرکتی
immoderate	بی اعتدال ، زیاد
immolate	قربانی شدن ، فدا کردن ، کشته شده ، فدایی
immoral	بد سیرت ، بد اخلاق ، زشت رفتار ، هرزه ، فاسد
immortalize	جاوید کردن ، شهرت جاویدان دادن به
immovable	غیر منقول ، استوار ، ثابت
immune	ازاد ، مقاوم در برابر مرض بر اثر تلقیح واکسن ، دارای مصونیت قانونی و پارلمانی ، مصون کردن ، محفوظ کردن
immune system	سیستم ایمنی
immunity	مصونیت سیاسی ، مصونیت دیپلماسی عدم تبعیت مامور سیاسی خارجی از مقررات قانونی کشور مرسل الیه است ، ایمنی (مصونیت) ، مصونیت ، آزادی ، بخشودگی ، معافیت ، جواز
immunization	مصون کردن ، واکسن زدن ، مصونیت دادن
immure	در چهار دیوار نگاهداشتن ، محصور کردن ، زندانی کردن
immutable	تغییر ناپذیر ، پابرجا
impact	برخورد کردن ، برخورد ، اصابت گلوله ، بهم فشردن ، پیچیدن ، زیر فشار قرار دادن ، با شدت ادا کردن ، با شدت اصابت کردن ، ضربت ، فشار ، تماس ، اصابت ، اثر شدید ، ضربه
impair	اسیب زدن ، خراب کردن ، زیان رساندن ، معیوب کردن
impairment	اختلال ، زیان دیدگی کاهش ارزش
impale	چهار میل کردن ، بر چوب اویختن ، سوراخ کردن ، احاطه کردن ، محدود کردن ، میله کشیدن
impalpable	لمس نشدنی ، غیر محسوس
impart	سهم بردن ، بهره مند شدن از ، رساندن ، ابلاغ کردن ، افشاء کردن ، بیان کردن ، سهم دادن ، بهره مند ساختن ، افاضه کردن
impartial	بی طرف ، بیطرف ، بیغرض ، راست بین ، عادل ، منصفانه
impassable	غیر قابل عبور ، صعب العبور ، بی گذار ، ناگذرا
impasse	کوچه بن بست ، (مجازی) حالتی که از آن رهایی نباشد ، وضع بغرنج و دشوار ، گیر ، تنگنا
impassible	بی حس ، فاقد احساس ، بیدرد
impassioned	برانگیخته ، تهییج شده ، بهوس افتاده ، به جنبش درآمده
impassive	تالم ناپذیر ، بیحس ، پوست کلفت ، بی عاطفه ، خونسرد
impatience	بی تابی ، بی صبری ، ناشکیبایی ، بی حوصلگی ، بی طاقتی

impeach	متهم کردن ، بدادگاه جلب کردن ، احضار نمودن ، عیب گرفتن از ، عیب جویی کردن ، تردید کردن در ، باز داشتن ، مانع شدن ، اعلام جرم کردن
impeccable	بی عیب و نقص
impecunious	بی پول ، تهیدست
impede	بازداشتن ، مانع شدن ، ممانعت کردن
impediment	بار و بنه ، مانع ، عایق ، رادع ، محذور ، اشکال ، گیر
impel	وادار کردن ، بر آن داشتن ، مجبور ساختن
impels	وادار کردن ، بر آن داشتن ، مجبور ساختن
impend	مشرف بودن ، اویزان کردن ، در شرف وقوع بودن ، محتمل الوقوع بودن
impending	قریب الوقوع ، مشرف ، متوجه ، اویزان ، تهدید کننده
impenetrable	غیر قابل رسوخ ، سوراخ نشدنی ، داخل نشدنی ، نفوذ نکردنی ، درک نکردنی ، پوشیده
impenitent	توبه ناپذیر ، ناپشیمان
imperative	امرانه ، حاکم ، لازم الاجرا ، دستور بی چون و چرا ، امری ، دستوری ، حتمی ، الزام آور ، ضروری
imperceptible	دیده نشدنی ، غیر قابل مشاهده ، جزئی ، غیر محسوس ، تدریجی ، نفهمیدنی ، درک نکردنی
imperial	امپراطوری ، شاهنشاهی ، پادشاهی ، امپراتوری ، با عظمت ، (مجازی) عالی ، با شکوه ، مجلل ، همایون ، همایونی
imperial	در مخاطره انداختن ، بخطر انداختن
imperil	امرانه ، تحکم امیز ، مبرم ، امر ، متکبر
imperious	ناتراوا ، نفوذناپذیر ، غیر قابل نفوذ ، تراوش ناپذیر ، ضد نفوذ اب ، غیر قابل تراوش ، نشست ناپذیر
impermeable	ممنوع ، غیر مجاز ، ناروا
impermissible	غیر شخصی ، فاقد شخصیت ، بی فاعل
impersonal	جعل هویت کردن ، خود را بجای دیگری جا زدن
impersonate	جسارت ، فضولی ، گستاخی ، نامربوطی ، بی ربطی ، نابهنگامی ، بی موقعی ، اهانت
impertinence	جسارت ، فضولی ، گستاخی ، نامربوطی ، بی ربطی ، نابهنگامی ، بی موقعی ، اهانت
impertinency	گستاخ ، بی ربط
impertinent	تزلزل ناپذیر ، آرام ، خونسرد ، ساکت
imperturbable	مانع دخول (اب) ، تأثر ناپذیر ، غیر قابل نفوذ
impervious	بی پروایی ، تهور ، تند ، حرارت
impetuosity	بی پروا ، تند و شدید
impetuous	نیروی جنبش ، عزم ، انگیزه
impetus	بی دینی ، ناپرهیزکاری ، بی تقوایی ، بی ایمانی ، بد کیشی
impiety	تصادف کردن ، تجاوز کردن ، تخطی کردن ، حمله کردن ، خرد کردن ، پرت کردن
impinge	ناپرهیزکار ، بی دین ، خدا شناس ، کافر ، بد کیش
impious	

implacable	سنگدل ، کینه توز
implausible	نامحتمل ، غیرمحتمل ، غیرمقبول ، ناپسند
implement	اجرا کردن ، الت ، افزار ، ابزار ، اسباب ، انجام دادن ، ایفاء کردن ، اجراء کردن تکمیل کردن
implementation	پیاده سازی ، کاربرد ، اجرا ، انجام
implicate	دلالت کردن بر ، گرفتار کردن ، مشمول کردن ، بهم پیچیدن ، مستلزم بودن
implication	اشاره ، تلویح ، دلالت ، معنی ، مستلزم بودن ، مفهوم
implicit	تلویحی ، ضمنی ، التزامی ، مجازی ، اشاره شده ، مفهوم ، تلویحا فهمانده شده ، مطلق ، بی شرط
implode	از داخل ترکیدن ، از داخل منفجر شدن
implore	درخواست کردن از ، عجز و لابه کردن به ، التماس کردن به ، استغاثه کردن از
imply	دلالت داشتن ، مطالبی را رساندن ، ضمنا فهماندن ، دلالت ضمنی کردن بر ، اشاره داشتن بر ، اشاره کردن ، رساندن
impolitic	مخالف مصلحت ، مخالف رویه صحیح ، بیجا
imponderable	بی تعقل ، نا اندیشیدنی
import	مفهوم ، ورود ، واردات ، وارد کردن ، به کشور آوردن ، اظهار کردن ، دخل داشتن به ، تاثیر کردن در ، با پیروزی بدست آمدن ، تسخیر کردن ، اهمیت داشتن ، کالای رسیده ، کالای وارده ، (در جمع) واردات
importance	اهمیت ، قدر ، اعتبار ، نفوذ ، شان ، تقاضا ، ابرام
important	مهم
importation	ورود ، واردات
importer	وارد کننده
importunate	سمج ، مبرم ، عاجز کننده ، سماجت امیز ، مزاحم
importune	مصرانه خواستن ، اصرار کردن به ، عاجز کردن ، سماجت کردن ، ابرام کردن ، مصرانه
impose	تحمیل کردن ، اعمال نفوذ کردن ، گرانبار کردن ، مالیات بستن بر
impossible	غیر ممکن ، امکان نا پذیر ، نشدنی
imposter	دغل باز ، وانمود کننده ، طرار ، غاصب
impostor	شیاد ، دغل باز ، وانمود کننده ، طرار ، غاصب
imposture	دورویی ، غصب ، طراری ، فریب ، مکر ، حيله
impotent	عنین (ناتوان جنسی) ، دارای ضعف قوه باء ، ناتوان ، اکار
impoverish	فقیر کردن ، بی نیرو کردن ، بی قوت کردن ، بی خاصیت کردن
impracticable	اجراء نشدنی ، غیر عملی ، بیهوده
imprecate	لعنت کردن ، نفرین کردن ، التماس کردن
imprecation	لعن ، نفرین ، تضرع
impregnable	غیر قابل تسخیر ، رسوخ ناپذیر
impregnate	ابستن کردن ، لقاح کردن ، اشباع کردن
impress	تحت تاثیر قرار دادن ، باقی گذاردن ، نشان گذاردن ، تاثیر کردن بر ، مهر زدن ، مهر ، اثر ، نقش ، طبع ، نشان

impression	اثر ، جای مهر ، گمان ، عقیده ، خیال ، احساس ، ادراک ، خاطره ، نشان گذاری ، چاپ ، طبع
impressive	موثر ، برانگیزنده ، برانگیزنده احساسات ، گیرا
imprimatur	اجازه چاپ ، (مجازی) تصویب ، پذیرش ، قبول
impromptu	بداهتا ، تصنیف ، کاری که بی مطالعه و بمقتضای وقت انجام دهند ، بالبداهه حرف زدن
improper	معیوب ، غلط ، ناشایسته ، نامناسب ، بیجا ، خارج از نزاکت
impropriety	ناشایستگی ، بی مناسبتی
improve	بهبودی دادن ، بهتر کردن ، اصلاح کردن ، بهبودی یافتن ، پیشرفت کردن ، اصلاحات کردن
improvement	بهبود دادن ، اصلاح کردن ، ترقی ، بهبود ، پیشرفت ، بهتر شدن ، بهسازی
improvident	بی احتیاط ، لاابالی
improvise	بالبداهه ساختن ، انا ساختن ، تعبیه کردن
imprudent	بی احتیاط ، بی تدبیر
impudence	گستاخی ، چشم سفیدی ، خیره سری
impudent	گستاخ ، چشم سفید ، پر رو
impugn	رد کردن ، اعتراض کردن (به) ، تکذیب کردن ، عیب جویی کردن ، مورد اعتراض قرار دادن
impuissance	نا توانی ، ضعف قوای جنسی ، سستی ، عجز ، کم زوری ، عنن
impulsion	انگیزه انی ، دژ انگیز
impulsive	کسیکه از روی انگیزه انی و بدون فکر قبلی عمل میکند
impunity	بخشودگی ، معافیت از مجازات ، معافیت از زیان
impure	ژژ ، ناپاک ، چرک ، کثیف ، ناصاف ، ناخالص ، نادرست
imputation	اسناد ، نسبت دادن ، بستن به
impute	نسبت دادن ، بستن ، اسناد کردن ، دادن ، تقسیم کردن ، متهم کردن
inaccessible	ارتباط ناپذیر ، خارج از دسترس ، منیع
inaccurate	غلط ، نادرست
inactive	غیرفعال ، ناکنش ور ، بی کاره ، غیر فعال ، سست ، بی حال ، بی اثر ، تنبل ، بی جنبش ، خنثی ، کساد
inadequate	ناکافی ، کسری ، غیر کافی ، ناپسند
inadmissible	ناروا ، غیر جایز ، ناپسندیده ، تصدیق نکردنی
inadvertent	بی ملاحظه ، سهو ، غیر عمدی
inadvertently	سهوا"
inadvisable	غیر مقتضی ، دور از صلاح ، مضر ، بی صرفه ، دور از مصلحت ، ناروا ، مخالف
inalienable	بیع ناپذیر ، محروم نشدنی ، لایتجزا
inane	تهی ، بی مغز ، پوچ ، چرند ، فضای نامحدود ، احمق
inanimate	روح دادن ، انگیزتن ، بیجان ، غیر ذیروح
inapprehensible	غیر قابل ادراک ، نامفهوم ، غیر قابل احساس

inapt	بی استعداد ، ناشایسته ، بی مهارت ، نامناسب ، بیجا
inarticulate	وابسته به بی مفصلان ، بی بند ، بی مفصل ، ناشمرده ، درست ادا نشده ، غیر ملفوظ
inaudible	غیر قابل شنیدن ، غیر قابل شنوایی ، نارسا ، شنیده نشده ، غیر مسموع
inaugurate	گشودن ، افتتاح کردن ، بر پا کردن ، براه انداختن ، دایر کردن ، آغاز کردن
inauspicious	نحس ، شوم ، ناخجسته ، نامبارک ، نامیمون
inborn	درون زاد ، نهادی ، موروثی ، جبلی ، ذاتی ، فطری
inbred	ذاتی ، جبلی ، فطری ، غریزی ، ایجاد شده بر اثر تخم کشی از موجودات هم تیره
incandescence	روشنایی سیمایی ، نور سفید دادن ، افروختگی
incandescent	گداخته ، دارای نور سیمایی ، تابان
incantation	طلسم ، افسون گری ، افسون خوانی ، جادوگری ، سحر ، تبلیغات
incapacitate	ناقابل ساختن ، سلب صلاحیت کردن از ، بی نیرو ساختن ، از کار افتادن ، ناتوان ساختن ، محجور کردن
incapacity	حجر ، فقدان اهلیت ، عجز ، عدم صلاحیت
incarcerate	در زندان نهادن ، زندانی کردن ، حبس کردن
incarnate	مجسم (بصورت ادمی) ، دارای شکل جسمانی ، برنگ گوشتی ، مجسم کردن ، صورت خارجی دادن
incarnation	تجسد ، تجسم ، صورت خارجی
incendiary	آتش زا ، آتش افروز
incense	بخور دادن به ، سوزاندن ، بخور خوشبو ، تحریک کردن ، تهییج کردن ، خشمگین کردن
incentive	محرک ، انگیزه ، فتنه انگیز ، آتش افروز ، موجب ، مشوق
inception	آغاز ، شروع ، درجه گیری ، اصل ، اکتساب ، دریافت ، بستن نقطه
inceptive	ابتدائی ، آغازی
incessant	لاینقطع ، پیوسته ، پی در پی ، بی پایان
inchmeal	خرد خرد ، رفته رفته ، بتدریج ، کم کم
inchoate	آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، تازه بوجود آمده ، نیمه تمام
inchoative	بدوی ، تازه آغاز شده ، آغازی ، ابتدائی
incidence	حادث شدن ، میزان بروز (در بیماریها) ، شیوع مرض ، انتشار (مرض) ، برخورد ، تلافی ، تصادف ، وقوع ، تعلق واقعی مالیات ، مشمولیت
incident	رویداد ، مآقع ، لازم ، فرعی ، تصادم یکانها ، ناگهان اتفاق افتادن ظهور کردن ، حادثه عملیاتی ، شایع ، روی داد ، واقعه ، حادثه ، ضمنی ، حتمی وابسته ، تابع
incidental	اتفاقی ، تصادفی ، جزئی ، ضمنی ، غیر مبهم ، لازم
incidentally	اتفاقاً ، ضمناً
incinerate	خاکستر کردن ، سوزاندن ، با آتش سوختن
incipience	وضع مقدماتی ابتدایی ، حالت نخستین
incipiency	وضع مقدماتی ابتدایی ، حالت نخستین

incipient	نخستین ، بدوی ، اولیه ، مرحله ابتدایی
incise	بریدن ، کندن ، چاک دادن ، شکاف دادن ، حجاری کردن
incisive	برنده ، قاطع ، دندان پیشین ، ثنایا ، تیز ، نافذ
incisor	دندان پیشین ، ثنایا
incite	انگیختن ، باصرار وادار کردن ، تحریک کردن
incitement	تحريم ، تحریک ، تهییج ، انگیزش
inclement	شدید ، بی اعتدال
inclination	نهاد ، سیرت ، طبیعت ، تمایل ، شیب ، انحراف
incline	خم کردن ، کج کردن ، متمایل شدن ، مستعد شدن ، سرازیر کردن ، شیب دادن ، متمایل کردن ، شیب
inclined	مایل ، کج ، مورب
include	در برداشتن ، شامل بودن ، متضمن بودن ، قرار دادن ، شمردن ، به حساب آوردن
including	شامل ، به ضمیمه ، بانضمام
inclusive	شامل ، مشمول
incoercible	انقباض ناپذیر ، بدون کره و اجبار ، بی اختیار
incognito	نا شناخت ، نا شناس ، مجهول الهویه ، بانام مستعار
incoherence	گسستگی ، عدم ربط ، عدم چسبندگی ، ناجوری ، عدم تطابق ، ناسازگاری ، تناقض
incoherent	متناقض ، بی ربط
incombustible	نسوز ، نسوختنی ، غیر قابل احتراق
income	عایدات ، درآمد ، عایدی ، دخل ، ریزش ، ظهور ، جریان ، ورودیه ، جدیدالورود ، مهاجر ، وارد شونده
incommodious	ناراحت
incomparable	غیر قابل قیاس ، بی مانند ، بی نظیر ، بی همتا ، بی رقیب ، غیر قابل مقایسه
incompatible	منافی ، ناسازگار ، ناموافق ، ناجور ، نامناسب ، (پزشکی) غیر قابل استعمال با یکدیگر
incompetence	نا شایستگی ، بی کفایتی ، نادرستی ، نارسایی ، نقص ، (حقوق) عدم صلاحیت
incompetency	ناشایستگی ، بی کفایتی ، نادرستی ، نارسایی ، نقص ، (حقوق) عدم صلاحیت
incompetent	نا مناسب ، غیر کافی ، ناشایسته ، بی کفایت ، نالایق
incomplete	نا تمام ، نا تمام ، ناقص ، انجام نشده ، پر نشده ، معیوب
incomprehensible	نفهمیدنی ، دور از فهم ، درک نکردنی ، نامحدود
incompressible	تراکم ناپذیر ، تراکم ناپذیر ، فشار ناپذیر ، خلاصه نشدنی ، کوچک نشدنی ، غیر قابل تلخیص ، فشرده نشدنی
inconceivable	تصور نکردنی ، غیر قابل ادراک ، باور نکردنی
inconclusive	غیر قاطع ، مجمل ، ناتمام ، بی نتیجه ، بی پایان
incongruity	عدم تجانس ، ناسازگاری
incongruous	نامتجانس



inconsequential	ناپی ایند ، غیر منطقی ، نامربوط ، بی اهمیت ، ناچیز
inconsiderable	ناچیز ، جزئی ، بی اهمیت ، خرد ، ناقابل
inconsistence	تناقض ، تباین ، ناسازگاری ، ناهماهنگی ، ناجوری ، ناسازگاری ، نا استواری ، بی ثباتی
inconsistency	تناقض ، تباین ، ناسازگاری ، ناهماهنگی ، ناجوری ، ناسازگاری ، نا استواری ، بی ثباتی
inconsistent	متناقض ، ناجور
inconspicuous	ناپیدا ، نامعلوم ، غیر برجسته ، کم رنگ ، نامریی ، جزئی ، غیر محسوس ، غیر مشخص
inconstant	بی ثبات ، بی وفا
incontinent	ناپرهیزکار
incontrovertible	غیر قابل بحث ، بدون مناقشه ، بی چون و چرا ، بدون مباحثه ، مسلم
inconvenient	ناراحت ، ناجور
incorporate	تاسیس کردن ، یکی کردن ، بهم پیوستن ، متحد کردن ، داخل کردن ، جادادن ، دارای شخصیت حقوقی کردن ، ثبت کردن (در دفتر ثبت شرکتها) ، امیختن ، ترکیب کردن ، معنوی ، غیر جسمانی
incorporeal	غیر مادی ، بی جسم ، مجرد ، معنوی
incorrigible	اصلاح ناپذیر ، بهبودی ناپذیر ، درست نشدنی
increase	بزرگتر شدن ، صعود کردن ، افزایش یافتن بالا رفتن ، فزونی ، افزایش ، افزودن ، زیاد کردن ، توسعه دادن ، توانگر کردن ، ترفیع دادن ، اضافه ، افزایش ، رشد ، ترقی ، زیاد شدن
increasing	فزاینده ، افزایشی
increasingly	به طور فزاینده ، با افزایش ، پیوسته بیشتر ، هی بیشتر
incredible	باور نکردنی ، غیر قابل قبول ، افسانه ای
incredulity	دیر باوری ، شکاکی ، بی اعتقادی
incredulous	دیر باور
increment	نمو ، افزایش در حقوق ، فواصل کوچک ، افزایش ، ترقی ، سود ، توسعه
incriminate	به جرمی متهم کردن ، مقصر قلمداد کردن ، بگناه متهم کردن ، گرفتار کردن ، تهمت زدن به ، گناهکار قلمداد نمودن
incrustation	پوسته ، قشر ، پوشش ، اندود ، نمای مرمر
incrustment	پوسته ، قشر ، پوشش ، اندود ، نمای مرمر
incubate	بر خوابیدن ، روی تخم خوابیدن ، جوجه کشی کردن
incubus	بختک ، کابوس ، ظالم ، زورگو
inculcate	فرو کردن ، جایگیر ساختن ، تلقین کردن ، پا گذاشتن ، پامال کردن
incumbent	متصدی ، ناگزیر ، لازم با (on و upon)
incur	موجب (خرج یا ضرر یا تنبیه و غیره) شدن ، متحمل شدن ، وارد آمدن ، (خسارت) دیدن
incursion	تاخت و تاز ، تهاجم ، تاراج و حمله ، تعدی
indecipherable	غیر قابل کشف (در مورد تلگراف رمز و غیره) ، کشف نکردنی ، حل نکردنی ، غیر قابل استخراج
indeed	براستی ، حقیقتا ، واقعا ، هر اینه ، در واقع ، همانا ، فی الواقع ، اره راستی

indefatigable	خستگی ناپذیر ، خسته نشدنی
indefensible	غیرقابل دفاع ، غیرقابل اعتذار ، تصدیق نکردن
indefinite	نامحدود ، بی‌کران ، بی‌حد ، بی‌اندازه ، غیرقابل اندازه‌گیری ، نامعین ، غیر قطعی ، (بطور صفت) غیر صریح ، نکره
indefinitely	بطور نامحدود ، بطور نامعین ، بطور نامعلوم ، برای یک مدت نامحدود
indelible	پاک نشدنی ، محو نشدنی ، ماندگار ، ثابت
indemnify	غرامت دادن به ، غرامت پرداختن ، هزینه‌ای را پرداختن ، بیمه کردن ، جبران خسارت ، توان دادن ، لطمه زدن به ، اذیت کردن ، صدمه زدن به ، غرامت دادن
indemnity	غرامت پرداختن ، تضمین جبران خسارت احتمالی آینده تضمین هر نوع خسارت ، توان ، غرامت ، جبران زیان ، بخشودگی ، صدمه
indentation	توگذاری ، ایجاد فرورفتگی ، دندان‌گذاری ، دندان ، کنگره ، تضریس
indenture	سند دو نسخه‌ای، دوتاسازی، دویل کردن، قرارداد، سیاهه رسمی زدنانه‌گذاری، عهد نامه، کنترات، بشاگردی گرفتن، با سند مقید کردن، با سند مقید شدن، با قرار داد استخدام کردن، شیار دار کردن، دندان‌دار کردن
independence	استقلال ، آزادی ، بی‌نیازی از دیگران
independent	مستقل ، خود مختار ، دارای قدرت مطلقه
indescribable	وصف ناپذیر ، توصیف ناپذیر ، نامعلوم
indestructible	فنا ناپذیر ، از میان نرفتگی ، نابود نشدنی
indeterminate	نامعین ، پادر هوا ، نامشخص ، بی نتیجه
index	زیر نویس ، زیر نویسی ، فهرست اعلام ، اندکس ، نما (در ریاضی) ، خط شاخص ، شاخص (در امار) ، راهنما (مثلا در جدول و پرونده) ، شاخص ، (در کتاب) جانگشتی ، نمایه ، راهنمای موضوعات ، فهرست راهنما ، دارای فهرست کردن ، بفهرست درآوردن ، نشان دادن ، بصورت الفبایی (چیزی را) مرتب کردن
index finger	انگشت نشان ، سیابه
India	هندوستان
Indian	هندوستانی ، وابسته به هندی ها
indicant	اشاره نما ، نماینده ، نشان دهنده ، دلالت کننده
indicate	نشان دادن ، نمایان ساختن ، اشاره کردن بر
indication	قرینه ، کاشف ، نشان ، اشاره ، دلالت ، اشعار ، نشانه
indicative	شاخص ، اخباری ، خبر دهنده ، اشاره کننده ، مشعر بر ، نشان دهنده ، دلالت کننده ، حاکی ، دال بر
indicator	نمایشگر ، عقربه ، نشان دهنده ، علامت خط نشانه ، نشانگر ، اندیکاتور ، نماینده ، شاخص ، اندازه ، مقیاس ، فشار سنج
indices	شاخصها ، زیر نویسها
indict	متهم کردن کسی بر مبنای تشخیص هیات منصفه دادگاه جنایی ، (حقوق) علیه کسی ادعا نامه تنظیم کردن ، اعلام جرم کردن ، متهم کردن ، تعقیب قانونی کردن
indictment	ادعانامه ، تنظیم کیفرخواست ، اعلام جرم ، تنظیم ادعا نامه ، اتهام
indifferent	خون سرد ، لاقید ، بی طرف ، بی تعقیب ، بی اهمیت ، بی تفاوت ، جزئی ، بی اثر

indigence	تنگدستی ، نداری ، تهیدستی ، بی چیزی ، فقر
indigenous	بومی ، طبیعی ، ذاتی ، مکنون ، فطری
indigent	تهیدست ، تهی ، خالی ، تنگدست
indigestible	بد گوار ، غیر قابل هضم
indigestion	بدگواری ، بد گواری ، سوء هاضمه ، رودل ، دیر هضمی
indignant	اوقات تلخ ، متغیر ، رنجیده ، خشمگین ، ازرده
indignation	خشم
indignity	هتک ابرو
indiscernible	دیده نشدنی ، غیر قابل مشاهده غیر قابل تشخیص
indiscreet	فاقد حس تشخیص ، بی تمیز ، بی احتیاط ، بی ملاحظه
indiscretion	بی احتیاطی ، بی ملاحظگی ، بی خردی ، بی عقلی
indiscriminate	ناشی از عدم تبعیض ، خالی از تبعیض ، یکسره
indispensable	واجب ، حتمی ، چاره نا پذیر ، ضروری ، ناگزیر ، صرف نظر نکردنی ، لازم الاجرا
indisputable	بی چون و چرا ، مسلما ، بی گفتگو ، بطور غیر قابل بحث ، بطور مسلم
indissoluble	تجزیه نا پذیر ، اب نشدنی ، ناگداز ، غیر قابل حل ، بهم نخوردنی ، منحل نشدنی ، ماندگار ، پایدار
indistinct	نا معلوم ، تیره ، غیر روشن ، درهم ، اهسته ، ناشنوا
indivertible	انحراف نا پذیر ، منحرف نکردنی ، غیر قابل انحراف
individual	انفرادی ، اختصاصی ، شخص ، تک ، منحصر بفرد ، متعلق بفرد
indivisible	غیر قابل تقسیم
indoctrinate	تلقین کردن ، اغشتن ، اشباع کردن ، تعالیم مذهبی یا حزبی را اموختن به
indolence	فرویش ، رخوت ، سستی ، تنبلی ، تن اسایی ، راحت طلبی
indolent	سست ، تنبل
indomitable	رام نشدنی ، سرکش ، سخت ، غیر قابل فتح ، تسخیر نا پذیر ، تسلط ناپذیر
Indonesia	کشور اندونزی
Indonesian	اهل کشور اندونزی ، وابسته به اندونزی
indubitable	بدون شک ، بدون تردید ، بی چون و چرا
indubitably	مسلما" ، بطور غیر قابل تردید ، بی شبهه
induce	اغوا کردن ، فراهم کردن ، تحمیل کردن ، تحریک کردن ، تلقین کردن ، وادار کردن ، اغوا کردن ، غالب آمدن بر ، استنتاج کردن ، تحریک شدن ، تهییج شدن
induct	برقرار کردن ، مستقر کردن ، دریافت کردن ، فهمیدن ، درک کردن ، استنباط کردن ، وارد کردن ، گماشتن بر ، آشنا کردن ، القاء کردن
inductee	نفر استخدام شده ، استخدامی ، کسیکه وارد خدمت شده
inductive	اندوکتیو ، قیاسی ، استنتاجی
indulge	مخالفت نکردن ، مخالف نبودن ، رها ساختن ، افراط کردن (در استعمال مشروبات و غیره) ، زیاده روی کردن ، شوخی کردن ، دل کسی را بدست آوردن ، نرنجاندن

indulgence	لطف کردن ، از راه افراط بخشیدن ، ولخرجی کردن ، غفو کردن ، زیاده روی ، افراط
indulgent	بخشنده ، زیاده رو
industrial	صنعتی ، دارای صنایع بزرگ ، اهل صنعت
industrious	ماهر ، زیر دست ، ساعی ، کوشا
industry	صنعت ، صناعت ، پیشه و هنر ، ابتکار ، مجاهدت
inebriate	مست کردن ، سرخوش کردن ، کیف دادن
inebriation	مستی ، مست سازی
inedible	نخوردنی ، ناخوردنی ، غیر قابل خوردن
ineffable	شخص غیر قابل توصیف ، نگفتنی
ineffectual	بیفایده ، بی نتیجه ، بی اثر ، غیر موثر ، بیفایده
inefficacious	بی خاصیت ، ناسودمند ، بی فایده ، بی اثر
inefficiency	بی کفایتی ، بی عرضگی ، عدم کاردانی ، بی ظرفیتی
inefficient	کم بازده ، کم بهر ، غیر موثر
ineligible	غیر مشمول ، شامل نشدنی ، ناشایسته برای انتخاب ، فاقد شرایط لازم ، غیر قابل قبول
ineluctable	ناگریز ، چاره ناپذیر ، غیر قابل مقاومت ، ناچار
inept	بی عرضه ، ناشایسته ، ناجور ، بی معنی ، بی منطق ، نادان
inequity	بیعدالتی ، بی انصافی ، نادرستی ، خلاف موازین انصاف
inerrancy	بی خطایی ، بی غلطی ، فاقد غلط و اشتباه ، بی لغزشی
inert	بی حرکت ، بی اثر ، خنثی ، ناکار ، فاقد نیروی جنبش ، بیروح ، بیجان ، ساکن ، راکد
inertia	انرسی ، ماند ، اینرسی ، ایستایی ، رکود ، لختی ، (فیزیک) جبر ، قوه جبری ، ناکاری ، سکون
inestimable	فوق العاده ، گرانبها ، تخمین نا پذیر ، بی بها
inevitable	ناچار ، ناگزیر ، اجتناب ناپذیر ، چاره ناپذیر ، غیر قابل امتناع ، حتما ، حتمی الوقوع ، بدیهی
inexcusable	عذر نا پذیر ، بدون بهانه ، نبخشیدنی ، غیر معذور
inexhaustible	خستگی نا پذیر ، پایان نا پذیر ، تهی نشدنی ، پایدار
inexorable	نرم نشدنی ، سخت ، سنگدل ، بی شفقت ، تسلیم نشدنی
inexpedient	غیر مقتضی
inexpensive	ارزان ، کم خرج ، معقول ، صرفه جو ، ساده
inexperience	نا از مودگی ، بی تجربگی ، خامی ، خام دستی
inexplicable	غیر قابل توضیح ، روشن نکردنی ، دشوار
inexpressible	غیر قابل اظهار ، ناگفتنی ، غیر قابل بیان
inextensible	تمدید نا پذیر ، بسط نا پذیر ، منقرض نکردنی
inextricable	نگشودنی ، حل نشدنی ، حل نکردنی
inextricably	بطور نگشودنی ، چنانکه نتوان از آن بیرون آمد یا راهایی یافت

infallible	لغزش ناپذیر ، مصون از خطا ، منزله از گناه
infamous	محروم از حقوق مدنی ، تزدیلی (مجازات) ، زشت ، بد نام ، مفتضح ، پست ، نفرت انگیز شنیع ، رسوایی اور ، ننگین ، بدنام
infamy	رسوایی ، بدنامی ، افتضاح ، سابقه بد ، ننگ
infant	صغیر ، نوباوه ، کودک ، طفل ، بچه کمتر از هفت سال
infantile	بچگانه ، ابتدایی ، بچگی ، مربوط بدوران کودکی
infection	عفونت ، سرایت مرض ، گند
infer	بستن ، استنتاج کردن ، استنباط کردن ، پی بردن به ، (زبان عامیانه) حدس زدن ، اشاره کردن بر
inference	استنباط ، استنتاج
infernal	دوزخی ، دیو صفت ، شیطان صفت ، شریر
infest	هجوم کردن در ، فراوان بودن در ، ول نکردن
infidel	کافر ، بیدین ، بی ایمان ، شخص غیر مومن
infidelity	کفر ، (در زناشویی) خیانت
infiltrate	نفوذ کردن در منطقه ، تراوش کردن ، نشر کردن ، گذاشتن ، در خطوط دشمن نفوذ کردن
infinite	نامحدود ، بی نهایت ، بیکران ، لایتناهی ، نامحدود ، بی اندازه ، سرمد
infinitesimal	بی اندازه خرد ، بینهایت کوچک
infinitude	ابدیت ، نهایت ، کمیت غیر شمارش پذیر ، عدد بینهایت ، لایتناهی ، حالت یا کیفیت نامتناهی بودن
infinity	بینهایت ، بیشمار
infirm	ناتوان ، ضعیف ، علیل ، رنجور ، ناستوار
infirmity	درمانگاه یا بیمارستان کوچک ، درمانگاه
infirmity	ضعف ، ناتوانی
inflammable	اشتعال پذیر ، قابل اشتعال ، آتشگیر ، شعله ور ، التهاب پذیر ، تند
inflammation	اماس ، التهاب ، شعله ور سازی ، احتراق
inflammatory	اشتعالی ، فتنه انگیز ، فساد امیز ، آتش افروز ، فتنه جو
inflated	بادکرده ، متورم ، زیادشده ، باطمطراق ، زن متکبر
inflation	تورم (اقتصادی) ، تورم (در اقتصاد) ، تورم
inflexible	سخت ، انحاء ناپذیر
influence	اعتبار ، برتری ، تفوق ، توانایی ، تجلی ، نفوذ کردن بر ، تحت نفوذ خود قرار دادن ، تاثیر کردن بر ، وادار کردن ، ترغیب کردن
influential	دارای نفوذ و قدرت
influenza	انفلوانزا ، زکام ، گریپ ، نزله وبایی یا همه جا گیر
influx	نفوذ ، رخنه ، تاثیر ، ورود ، هجوم ، ریزش
inform	آگهی دادن ، آگاهی دادن ، مستحضر داشتن ، آگاه کردن ، گفتن ، اطلاع دادن ، چغلی کردن
informal	غیررسمی ، غیر رسمی ، خصوصی ، بی قاعده ، بی تشرفات

information	داده ها ، آگاهی ، تهمت ، اتهام ، اطلاع ، اخبار ، مفروضات ، اطلاعات ، سوابق ، معلومات ، آگاهگان ، پرسشگاه ، استخبار ، خبر رسانی
infraction	نقض ، تخلف ، شکستن
infrastructure	پیدایش ، شالوده ، سازمان ، زیر سازی ، زیر بنا
infrequency	کمیابی ، ندرت
infrequency	کمی ، کمیابی ، ندرت وقوع ، عدم تکرار ، نابسامدی
infrequent	کم ، نادر ، کمیاب
infringe	نقض کردن ، تخلف کردن از ، تجاوز کردن از ، تعدی
infuriate	اتشی کردن ، بسیار خشمگین کردن
infuse	ریختن ، دم کردن ، القاء کردن ، بر انگیختن
infusion	دم کرده ، ریزش ، ریختن ، پاشیدن ، القاء ، تزریق ، الهام
ingenious	دارای قوه ابتکار ، مبتکر ، دارای هوش ابتکاری ، با هوش ، ناشی از زیرکی ، مخترع
ingenuae	دختر ساده
ingenuity	قوه ابتکار ، نبوغ ، هوش (اختراعی) ، امادگی برای اختراع ، مهارت ، استعداد ، صفا
ingenuous	صاف و ساده ، بی تزویر ، رک گو ، (م) اصیل
inglorious	شرم اور ، ننگین ، افتضاح اور ، گمنام
ingraft	رنگ زدن ، رنگ ثابت زدن ، (مجازی) اسفاء کردن ، اشباع کردن ، در جسم چیزی فروکردن ، در ذهن جانشین کردن
ingrained	نبافته رنگ شده ، دیرینه ، ریشه کرده ، ذاتی
ingrate	ظلم کردن بر ، تعدی کردن ، فشار وارد آوردن بر ، نمک ناشناسی کردن ، ناسپاس ، نمک ناشناس ، ناشکر ، حق ناشناس
ingratiating	خود شیرینی کردن ، مورد لطف و عنایت قرار دادن ، طرف توجه قرار دادن ، ارضاء کردن ، داخل کردن
ingratitude	ناسپاسی ، نمک ناشناسی ، ناشکری ، نمک بحرامی
ingredient	جزء ترکیبی ، (در جمع) اجزاء ، ذرات ، داخل شونده ، عوامل ، عناصر
inhale	تنفس کردن ، تو کشیدن ، در ریه فروبردن ، استنشاق کردن ، بداخل کشیدن ، استشمام کردن
inherence	چسبیدگی ، لزوم ذاتی ، ذاتی بودن ، اصلیت ، جبلی
inherency	چسبیدگی ، لزوم ذاتی ، ذاتی بودن ، اصلیت ، جبلی
inherent	ذاتی ، اصلی ، چسبنده
inherit	به میراث بردن ، وارث شدن ، از دیگری گرفتن ، مالک شدن ، جانشین شدن
inherited	موروئی
inhibit	باز داشتن و نهی کردن ، منع کردن ، مانع شدن ، از بروز احساسات جلوگیری کردن
inhospitable	مهمان ننواز ، غریب ننواز ، نامهربان
inhuman	بی عاطفه ، فاقد خوی انسانی ، غیر انسانی ، نامردم
inhume	در خاک نهادن ، بخاک سپردن ، دفن کردن

inimical	دشمنانه ، خصمانه ، غیردوستانه ، نامساعد ، مضر
inimitable	غیر قابل تقلید ، بی مانند ، بی رقیب ، بی نظیر
iniquitous	تبه کار ، شریر ، نابکار ، غیر عادلانه ، ناحق
iniquity	بی انصافی ، شرارت
initial	ابتدائی ، خروجی صفر ، اولیه ، اولین امضاء ، اول ، اصلی ، آغازی ، ابتدایی ، بدوی ، واقع در آغاز ، اولین قسمت ، در آغاز قرار دادن ، نخستین حروف نام و نام خانوادگی را نوشتن ، پاراف کردن ، آغاز کردن
initially	اصلاً ، درابتدا
initiate	ابداع کردن ، ابتکار کردن ، تازه وارد کردن ، آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، نخستین قدم را برداشتن
initiative	ابتکار عملیات ، قدرت انجام عمل ابتکار عمل ، ذوق ، پیشقدمی ، ابتکار ، قریحه ، آغازی
inject	پاشیدن ، تزریق کردن ، اماله کردن ، سوزن زدن
injunction	وصیت ، دستور کتبی دادگاه خطاب به خواننده که متضمن اجبار وی به رعایت حقوق خواهان است ، حکم توقیف ، نهی ، قدغن ، حکم بازداشت ، دستور ، اتحاد
injurious	مضر ، آسیب رسان
injury	زخم ، اذیت ، تخطی تجاوز ، خسارت ، جراحت ، آسیب ، صدمه
injuriousness	مضرت ، صدمه
inkling	اشاره ، اطلاع مختصری که با آن به چیزی پی برند ، گزارش ، آگاهی ، کوره خبر
inland	درون کشور ، درون مرزی ، داخله
inlet	دهانه ، فرورفتگی و رخنه کوچک دریچه ورودی ، شاخابه ، خلیج کوچک ، خور ، راه دخول
inmost	درونی ، میانی ، باطنی ، (مجازی) صمیمانه
innate	درون زاد ، ذاتی ، فطری ، جبلی ، مادرزاد ، طبیعی ، لاینفک ، اصلی ، داخلی ، درونی ، چسبنده ، غریزی
inner	درونی ، داخلی ، تویی ، روحی ، باطنی
innervate	دارای پی کردن ، پی دادن(به)
innocent	مبری ، بی تقصیر ، مبرا ، مقدس ، معصوم ، ادم بیگناه ، ادم ساده ، بی ضرر
innocuous	بی ضرر
innovate	نو آوری کردن ، ایمن تازه ای ابتکار کردن ، تغییرات و اصلاحاتی دادن در ، چیز تازه آوردن ، بدعت گذاردن
innovation	حرکت جدید ، نوآوری ، بدعت ، ابداع ، تغییر ، چیز تازه ، نو آوری
innovative	بدعت آمیز ، ابداعی ، بدعت گذارنده
innuendo	معنی ، مقصود ، یعنی ، (مجازی) تشریح ، شرح ، تلویحا اشاره کردن ، ادا کردن ، کنایه
innumerable	بی شمار ، غیر قابل شمارش ، بیحد و حصر
inoculate	تلقیح کردن ، مایه کوبی کردن ، اغشتن
inoffensive	بی آزار ، بی ضرر ، بدون زندگی
inopportune	نابهنگام ، بیجا ، بی موقع ، نامناسب ، بی مورد

inordinate	بی اندازه ، بیش از حد ، مفرط ، غیر معتدل
input-output	ورودی و خروجی
inquire	پرسش کردن ، جویا شدن ، بازجویی کردن ، رسیدگی کردن ، تحقیق کردن ، امتحان کردن ، استنطاق کردن
inquiry	پرس و جو ، استفسار ، خبرگیری ، بازجویی رسیدگی ، استفسار ، تحقیق ، خبر گیری ، پرسش ، بازجویی ، رسیدگی ، سؤال ، استعلام ، جستار
inquisition	نظری که هیات منصفه در ذیل برگ بازجویی می دهد ، رسیدگی (قضایی) ، استنطاق ، تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا ، جستجو
inquisitive	کنجکاو ، فضول ، پی جو
inquisitor	مفتش عقاید
inroad	تاخت و تاز ، تهاجم ، تعدی ، هجوم ، حمله ، تکش
insalubrious	ناسازگار ، مضر برای تندرستی ، بد اب و هوا ، ناگوار
insatiable	سیر نشدنی
inscribe	نوشتن ، نقش کردن ، حجاری کردن روی سطوح و ستونها ، حکاکی کردن ، ثبت کردن
inscrutable	نفوذ ناپذیر ، مرموز
insecure	ناامن ، غیر محفوظ ، بدون ایمنی ، غیر مطمئن ، نامعین ، غیر قطعی ، سست ، بی اعتبار ، متزلزل
insensate	بیحس ، بیحال ، بی عاطفه ، بی معنی ، بی فکر
insensible	بی شعور ، بیحس ، غیر حساس
insentient	بی حس ، بیجان
inseparable	لاینفک ، لایتجزا ، جدا نشدنی
inside	نزدیک به مرکز بخش درونی ، ناحیه نزدیک سبد بسکتبال ، نزدیک به تور والیبال ، تویی ، درون ، داخل ، باطن ، نزدیک بمرکز ، قسمت داخلی ، تو ، اعضای داخلی
insidious	پراز توطئه ، مودی ، دسیسه امیز ، خائانه
insight	بینش ، بصیرت ، فراست ، چشم باطن ، درون بینی
insignificance	ناچیزی ، ناقابلی ، بی اهمیتی ، کمی ، بی معنی گری
insignificancy	ناچیزی ، ناقابلی ، بی اهمیتی ، کمی ، بی معنی گری
insignificant	ناچیز
insinuate	تلقین کردن ، داخل کردن ، اشاره کردن ، به اشاره فهماندن ، بطور ضمنی فهماندن
insipid	بی مزه ، بی طعم ، (مجازی) بیروح ، خسته کننده
insist	اصرار ورزیدن ، پاپی شدن ، (م) سماجت ، تکیه کردن بر ، پافشاری کردن
insistence	اصرار ، پافشاری
insistency	اصرار ، پافشاری
insistent	مصر ، پافشار ، پاپی
insolence	گستاخی ، بی احترامی ، جسارت ، اهانت ، توهین ، غرور ، خود بینی ، ادعای بیخود ، تکبر
insolent	گستاخ ، جسور



insolvent	غیر ملئی ، درمانده ، محجور ، معسر
insomnia	بیخوابی (غیر عادی) ، مرض بیخوابی
insouciant	بی پروا ، بی قید
inspection	نظارت ، بازرسی و بازرینی ، بازرسی ، تفتیش ، بازدید ، معاینه ، سرکشی
inspection sheet	برگه بازرسی
inspector	نگهبان ، بازرس ، مفتش
inspire	در کشیدن نفس ، استنشاق کردن ، الهام بخشیدن ، دمیدن در ، القاء کردن
instal	کار گذاشتن ، نصب کردن ، منصوب نمودن
install	سوار کردن ، گماشتن ، مستقر کردن ، دایر کردن ، از کار انداختن و سایل ، کار گذاشتن ، نصب کردن ، منصوب نمودن
installment	قسط بستن ، بخش کردن ، قسطی ، قسط ، بخش
instalment	قسط ، بخش
instance	بعنوان مثال ذکر کردن ، لحظه ، مورد ، نمونه ، مثل ، مثال ، شاهد ، وهله
instant	مربوط به ماه جاری ، دم ، آن ، لحظه ، ماه کنونی ، مثال ، فوراً
instantaneous	لحظه ای ، ناگهانی ، هر دم ، دفعتاً ، انی
instead	کار گذاشتن ، نصب کردن ، منصوب نمودن
instigate	برانگیختن ، تحریک کردن ، وادار کردن
instigator	محرک ، مفسد
instil	چکاندن ، چکه چکه ریختن ، کم کم تزریق کردن ، اهسته القاء کردن ، کم کم فهماندن
instill	چکاندن ، چکه چکه ریختن ، کم کم تزریق کردن ، اهسته القاء کردن ، کم کم فهماندن
institute	بنیاد نهادن ، برقرار کردن ، تاسیس کردن ، موسسه ، بنیاد ، بنگاه ، بنیاد ، انجمن ، هیئت شورا ، فرمان ، اصل قانونی ، مقررات
institution	تاسیس قضایی ، اصل حقوقی ، بنگاه ، موسسه ، رسم معمول ، عرف ، نهاد
institutional	نهادی ، بنگاهی ، رسمی
instruction	دستوره ، مقرر ، دستورالعمل دادن تعلیم ، آموزش نظامی ، آموزش ، راهنمایی
instructive	آموزنده ، یاد دهنده
instructor	استاد ، معلم ، آموزگار ، آموزنده ، یاد دهنده ، آموزشیار
instrument	اپارات ، مستند ، دستگاه ، دوربین یا زاویه یاب ، آلات دقیق ، ابزار ، الت ، اسباب ، ادوات ، وسیله ، سند
insubordinate	نافرمان ، نافرمان ، گردن کش ، سرکش
insubordination	نافرمانی ، سر پیچی
insubstantial	غیر واقعی ، خیالی ، بی اساس ، بیموضوع ، بی جسم
insufficiency	عدم تکافو ، کمی ، نارسایی ، نابسندگی ، عدم کفایت ، ناتوانی ، عجز
insufficiency	عدم تکافو ، کمی ، نارسایی ، نابسندگی ، عدم کفایت ، ناتوانی ، عجز
insufficient	نارسا ، نابسند

insular	وابسته به جزیره ، جزیره ای ، منزوی ، غیر آزاد ، تنگ نظر
insularity	جزیره بودن ، انزوا
insulate	عایق کردن ، سیم را لحیم کردن ، جدا کردن مجزا کردن ، جدا کردن ، روپوش دار کردن ، با عایق مجزا کردن ، بصورت جزیره در آوردن
insulated	عایق دار ، روپوش دار
insult	دشنام ، توهین کردن به ، بی احترامی کردن به ، خوار کردن ، فحش دادن ، بالیدن ، توهین
insuperable	برطرف نکردنی ، از میان برداشتنی ، شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی ، فائق نیامدنی
insuppressible	فرونشاندنی ، نخواباندنی ، غیرقابل کنترل
insurance	امتیاز مطمئن ، حق بیمه ، پول بیمه
insurgence	تمرد ، قیام ، شورش ، طغیان ، یاغی گری
insurgency	تمرد ، قیام ، شورش ، طغیان ، یاغی گری
insurgent	یاغی ، متمرّد ، شورشی
insurmountable	غیر قابل تفوق ، فائق نیامدنی ، غیر قابل عبور ، بر طرف نشدنی
insurrection	بر خیزش ، طغیان ، شورش ، فتنه ، قیام
intangible	نامرئی ، غیر عینی ، لمس ناپذیر ، (مجازی) بخرنج ، درک نکردنی ، مال غیر عینی ، نا هویدا
integral	جدایی ناپذیر ، درست ، صحیح ، بی کسر ، کامل ، تمام ، انتگرال
integrate	جمع کردن ، انتگرال گرفتن ، یکپارچه کردن ، گنجاندن ، در شکم چیزی جا دادن ، تمام کردن ، کامل کردن ، درست کردن ، یکی کردن ، تابعه اولیه چیزی را گرفتن ، اختلاط
integration	یکی کردن و بهم پیوستن ، ائتلاف ، انضمام ، یکپارچگی ، اتحاد عناصر مختلف اجتماع
integrity	یکپارچگی ، درستی ، امانت ، راستی ، تمامیت ، بی عیبی ، کمال
intellect	هوش ، فهم ، قوه درک ، عقل ، خرد ، سابقه
intellectual	عقلی ، عقلانی ، ذهنی ، فکری ، خردمند ، روشنفکر
intelligence	اطلاعات ، هوش ، زیرکی ، فراست ، فهم ، بینش ، آگاهی ، روح پاک یا دانشمند ، فرشته ، خبرگیری ، جاسوسی
intelligentsia	اشخاص با هوش و خردمند ، طبقه روشنفکر
intelligible	فهمیدنی ، مفهوم ، روشن ، قابل فهم ، معلوم
intemperance	زیاده روی ، بی اعتدالی ، افراط
intemperate	زیاده رو ، بی اعتدال ، افراط کار ، افراطی
intend	قصد کردن ، قصد داشتن ، خیال داشتن ، فهمیدن ، معنی دادن ، بران بودن ، خواستن
intense	زیاد ، سخت ، شدید ، قوی ، مشتاقانه
intension	سختی ، شدت ، فزونی ، نیرومندی ، کثرت
intensity	سختی ، شدت ، فزونی ، نیرومندی ، قوت ، کثرت
intensive	دستور زبان) تشدید ، پرقوت ، متمرکز ، مشتاقانه ، تند ، مفرط
intention	اراده ، عمد ، نیت ، قصد ، منظور ، خیال ، غرض ، مفهوم ، سگال
inter	در خاک نهادن ، مدفون ساختن ، در قبر نهادن ، زیر خاک پوشاندن

interact	متقابلا اثر کردن ، فعل و انفعال داخلی داشتن
interaction	برهم کنش ، میانکش ، عمل متقابل ، کنش متقابل ، تفاعل ، اثر متقابل ، فعل و انفعال
intercede	پادر میانی کردن ، میانجی گری کردن ، میانجی شدن ، میانه گیری کردن ، وساطت کردن ، شفاعت کردن
intercept	محل تقاطع ، قطع پاسکاری حریف ، استراق سمع کردن ، عرض (در محور مختصات) ، بریدن ، قطع کردن ، جدا کردن ، حائل شدن ، جلو کسی را گرفتن ، جلو گیری کردن
intercession	میانجی گری ، پامردی ، شفاعت ، وساطت ، پادرمیانی
intercessor	میانجی ، پادرمیان
interdict	قدغن کردن ، محروم کردن ، جدا کردن ، ممانعت کردن اجرای عملیات ممانعتی ، قدغن ، تحریم ، منع ، جلوگیری ، ممنوعیت ، حکم بازداشت ، حکم نهی ، حکم اداری ، بازداشتن ، محجور کردن ، نهی کردن
interest	علاقمند کردن ، ذینفع کردن ، بر سر میل آوردن ، فرع ، ریح ، سهم کردن ، توجه نظر ، بهره ، تنزیل ، سود ، مصلحت ، دلبستگی ، علاقه
interested	ذینفع ، علاقه مند ، مایل ، مجذوب ، غرض الود
interesting	دلچسب ، بامزه ، جالب توجه
interfacing	واسطه سازی
interim	موقتی ، موقت ، فیما بین ، فاصله ، خلال مدت
interject	در میان آوردن ، بطور معترضه گفتن ، (م) در میان انداختن ، در میان آمدن ، مداخله کردن
interlocutor	جواب دهنده ، طرف صحبت ، هم سخن ، کلیم
interloper	کسیکه در کار دیگران مداخله میکند و ایشان را از سود بردن باز می دارد
interlude	ایست میان دو پرده ، بادخور ، فاصله
intermediate	عضو میانی ، میانه ، متوسط ، در میان اینده ، مداخله کننده ، در میان واقع شونده ، واسطه ، میانجی
interment	ایین تدفین ، دفن ، تدفین ، خاک سپاری
interminable	پایان ناپذیر ، تمام نشدنی ، بسیار دراز
intermingle	با هم آمیختن ، با هم مخلوط کردن ، ممزوج کردن
intermission	تنفس (بمعنی زنگ تنفس یا فاصله میان دو پرده نمایش) باد خور ، غیر دائم ، نوبه ای ، تنفس دار
intermit	قطع کردن ، گسیختن ، موقتا تعطیل کردن ، نوبت داشتن ، نوبت شدن
intermittent	بینابین ، متناوب ، نوبت دار ، نوبه ای ، نوبتی
internal	باطن ، درونی ، داخلی ، ناشی از درون ، باطنی
international	بین الملل ، وابسته به روابط بین المللی
internecine	کشتار یکدیگر ، کشتار متقابل ، قاتل
Internet	اینترنت
interpolate	دخل و تصرف در سند ، در میان عبارات دیگر جا دادن ، داخل کردن
interpolation	تناسب ، درونیایی ، میانگیری ، انترپولاسیون ، میان یابی (در روی نقشه یا در محاسبات) ، درون یابی ، الحاق ، درج
interpose	مداخله کردن ، پا به میان گذاردن ، در میان آمدن ، میانجی شدن

interposition	پا میان گذاری ، مداخله ، چیزی که در میان چیزهای دیگر گذارند ، وساطت ، دخالت ، میانه گیری
interpret	تفسیر کردن ، ترجمه کردن ، ترجمه شفاهی کردن
interpretation	تاویل ، تفسیر اخبار و اطلاعات رسیده تفسیر عکس ، شرح ، بیان ، تفسیر ، تعبیر ، ترجمه ، مفاد
interpreter	مفسر عکس هوایی ، مترجم شفاهی ، مفسر
interregnum	فترت ، فاصله میان دوره یک سلطنت با دوره دیگر ، دوره حکومت موقتی ، فاصله
interrogate	بازپرسی کردن ، استنتاج کردن ، تحقیق کردن ، بازجویی کردن
interrogative	علامت سؤال ، ادوات استفهام ، پرسشی
interrogatory	وابسته به سؤال
interrupt	توقف ، گسیختن ، حرف دیگری را قطع کردن ، منقطع کردن
intersect	برخورد ، از وسط قطع کردن ، تقسیم کردن ، تقاطع کردن
intersperse	پراکنده کردن ، افشاندن ، متفرق کردن
interstice	درز ، شکاف ، چاک ، ترک ، فاصله ، سوراخ ریز
intervale	پارچه ای از زمین پست در میان تپه های یا در کنار رودها
intervene	در میان آمدن ، مداخله کردن ، پا میان گذاردن ، در ضمن روی دادن ، فاصله خوردن ، حائل شدن
intervention	نفوذ ، دخالت ، مداخله ، شفاعت
interview	دیدار (برای گفتگو) مصاحبه ، مذاکره ، مصاحبه کردن
intestacy	نداشتن وصیت نامه
intestate	بدون وصیت ، متوفای بی وصیت ، فاقد وصیت نامه
intestine	معمولاً بصورت جمع) روده ، امعاء ، (مجازی) درونی
intimacy	صمیمیت ، خصوصیت ، رابطه نامشروع جنسی
intimate	مطلبی را رساندن ، معنی دادن ، گفتن ، محرم ساختن ، صمیمی ، محرم ، خودمانی
intimation	اشاره ، آگاهی ، خبر ، اعلام
intimidate	ترساندن ، مرعوب کردن ، تشر زدن به ، نهیب زدن به
into	توی ، اندر ، در میان ، در ظرف ، بسوی ، بطرف ، نسبت به ، مقارن
intolerable	تحمل ناپذیر ، سخت ، غیر قابل تحمل ، دشوار ، تن در ندادنی ، بی نهایت
intolerance	نابردباری ، عدم تحمل ، عدم قبول ، طاقت فرسایی ، تعصب ، ناتوانی ، فروماندگی ، عجز
intolerant	زیر بارنرو ، بی گذشت ، متعصب
intoxicant	نوشابه مستی آور ، مشروب ، مستی آور ، مسکر ، مکیف
intoxicate	مست کردن ، کیف دادن ، سرخوش کردن
intracellular	واقع در درون سلول ، درون یاخته ای
intractable	سربپیچ ، متمرد ، خود سرانه ، لجوج ، خیره سر ، ستیزه جو ، لجوجانه ، رام نشدنی
intramural	واقع در این سوی دیوارها ، درونی ، داخلی

intransigence	سخت گیری در سیاست ، ناسازگاری ، عدم تراضی
intransigence	سخت گیری در سیاست ، ناسازگاری ، عدم تراضی
intransigency	سخت گیری در سیاست ، ناسازگاری ، عدم تراضی
intransigent	سخت گیر ، سر سخت
intrepid	با جرات ، دلیر ، شجاع ، بی باک ، بی ترس ، متهور
intricacy	پیچیدگی ، بغرنجی ، تودرتویی ، ریزه کاری
intricate	بغرنج ، پیچیده
intrigue	دسیسه کردن ، توطئه چیدن ، فریفتن
intrinsic	بیواسطه ، ذاتی ، اصلی ، باطنی ، طبیعی ، ذهنی ، روحی ، حقیقی ، مرتب ، شایسته
introduce	وارد کردن ، معرفی کردن ، نشان دادن ، باب کردن ، مرسوم کردن ، آشنا کردن ، مطرح کردن
introduction	مقدمه ، دیباچه ، معارفه ، معرفی رسمی ، شناسازی ، معمول سازی ، ابداع ، احداث
introductory	دیباچه ای ، وابسته به مقدمه ، معارفه ای
introggression	دخول ، ورود
intromit	داخل کردن ، درآوردن ، جادادن ، منصوب کردن ، دخالت کردن ، مزاحم شدن ، مانع شدن
introspect	بخود برگشتن ، بخود آمدن ، درخود فرو رفتن
introspection	باطن بینی ، درون گرایی
introspective	معاینه کننده درون خود ، خویشتن نگر ، ناشی از خویشتن نگری یا معاینه نفس
introversion	توجه بدرون ، برگشت بسوی درون ، بدرون کشیدگی
introvert	بسوی درون کشیدن ، بخود متوجه کردن ، شخصی که متوجه بیاطن خود است ، خویشتن گرای
intrude	سرزده آمدن ، فضولانه آمدن ، بدون حق وارد شدن ، بزور داخل شدن
intrusion	نفوذ ، تجاوز ، دخول سرزده و بدون اجازه
intuition	درک مستقیم ، انتقال ، کشف ، دریافت ناگهانی ، فراست ، بصیرت ، بینش ، شهود ، اشراق
intuitive	مستقیما درک کننده ، مبنی بر درک یا انتقال مستقیم ، حسی ، بصیر ، ذاتی
inundate	سیل زده کردن ، از آب پوشانیدن ، زیر سیل پوشاندن ، اشباع کردن
inundation	طغیان آب ، سیل اب گرفتگی
inure	عادت دادن ، خودادن ، اموخته کردن ، معتاد کردن ، موجب شدن
invalid	بی اعتبار ، باطل ، پوچ ، نامعتبر ، علیل ، ناتوان ، ناتوان کردن ، علیل کردن ، باطل کردن
invalidate	ناتوان کردن ، علیل کردن ، باطل کردن
invaluable	فوق العاده گرانبها ، غیر قابل تخمین ، پر بها
invariable	تغییر ناپذیر ، ثابت ، یکنواخت ، نامتغیر
invasion	استیلاء ، تاراج ، تجاوز ، تک یورش ، تاخت و تاز ، هجوم ، تهاجم ، استیلا ، تعرض
invasive	هجوم کننده ، تاخت و تاز کننده

invective	پرخاش ، سخن حمله امیز ، طعن ، ناسزا گویی
inveigh	سخن سخت گفتن ، با سخن حمله کردن ، مورد حمله قرار دادن
inveigle	اغوا کردن ، از راه بدر بردن ، فریفتن ، سرگرم کردن ، گمراه کردن و بردن ، بدام انداختن
inventive	جعلی ، اختراع کننده ، اختراعی ، مبتکر
inventory	لیست موجودی ، صورت دارایی ، موجودی کالا ، دفتر دارایی ، فهرست اموال ، سیاهه ، صورت کالا
inverse	قلب ، واژگونه ، وارون ، وارونه ، معکوس ، برعکس ، مقابل ، برگشته
inversion	وارونگی ، واژگونگی ، تعادل جریان هوایی ، وارون سازی
invert	جریان دائم را به جریان متناوب تبدیل کردن ، برگرداندن ، کف زیر پل (در رودخانه) ، کفبندی ، کفبند (در رودخانه) ، برگشتگی ، برگردانی ، بالعکس کردن ، سوء تعبیر ، انحراف ، سخن واژگون ، قلب عبارت ، معکوس کردن نسبت
investigate	جستار کردن ، رسیدگی کردن (به) ، واریسی کردن ، بازجویی کردن (در) ، تحقیق کردن ، استفسار کردن ، اطلاعات مقدماتی بدست آوردن
investigation	تجسس ، جستجو ، جستار ، بازجویی ، بررسی ، تحقیق ، رسیدگی
investigator	باز پرس ، رسیدگی کننده ، بازجو ، مامور تحقیق
investment	مواد قالب گیری بسته ، مبلغ سرمایه گذاری شده
investor	سرمایه گذار
inveterate	دیرنه ، ریشه کرده ، معناد ، سر سخت ، کینه امیز
invidious	حسودانه ، منزجر کننده ، نفرت انگیز ، زشت
invigorate	نیرو دادن ، قوت دادن ، روح بخشیدن ، پر زور کردن ، تقویت شدن ، خوش بنیه شدن
invigorating	نیرو بخش ، مقوی ، قوت دهنده
invincible	شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی
inviolable	صاحب حرمت ، مصون ، مقدس ، غصب نکردنی
invite	دعوت کردن ، طلبیدن ، خواندن ، وعده گرفتن ، مهمان کردن ، وعده دادن
invocation	احضار ، نیایش
invoice	بیجک ، فاکتور فروش ، صورت حساب ، صورت حساب ، سیاهه ، صورت کردن ، فاکتور نوشتن
invoke	احضار کردن ، دعا کردن به ، طلب کردن ، بالتماس خواستن
involuntary	بی اختیار ، غیر ارادی ، غیر عمدی
involute	بغرنج ، تودرتو ، مبهم ، غامض ، پیچیده شدن ، پیچدار شدن
involution	عود مرض ، عود چیزی ، پیچ ، پیچیدن ، (ریاضی) توان یابی ، قوه یابی ، (د. بدیع) پیچدار کردن عبارت
involve	همراه بودن ، ناشی شدن ، عبارت است از ، به کار رفتن ، مستلزم بودن ، متضمن بودن ، شامل شدن ، ایجاب
involved	در گیر ، پیچیده ، بغرنج ، مبهم ، گرفتار ، مورد بحث
involvement	درگیری ، گرفتاری
invulnerable	محفوظ از خطر ، زخم ناپذیر ، آسیب ناپذیر ، شکست ناپذیر ، رویین تن

inwardly	باطنا"
iota	ایوتا ، حرف نهم الفبای یونانی ، نقطه ، ذره
Iran	ایران
Iran (Islamic Republic of)	ایران (جمهوری اسلامی)
Iranian	ایرانی
Iraq	عراق
Iraqi	عراقی
irascible	زود خشم ، اتشی مزاج ، زود غضب ، تند طبع ، سودایی
irate	خشمگین ، خشمناک
ire	خشم ، غضب ، عصبانیت ، از جا در رفتگی
Ireland	ایرلند
Ireland	جمهوری ایرلند
iridescence	نمایش قوس قزحی، نمایش رنگین کمان
iridescency	نمایش قوس قزحی ، نمایش رنگین کمان
iridescent	قوس قزحی ، رنگین کمانی
iris	عنبریه، جنس زنبق و سوسن، رنگین کمان
Irish	ایرلندی
irk	خسته شدن ، فرسوده شدن ، بی میل بودن ، بیزار بودن ، بد دانستن ، رنجاندن ، ازردن
irksome	خستگی اور ، کسل کننده ، متنفّر ، ازرده
iron	اطو ، اتو کردن ، اتو زدن ، آهن پوش کردن
ironic	طعنه امیز ، طعنه زن ، طعنه ای ، کنایه دار
irony	طعنه ، وارونه گویی ، گوشه و کنایه و استهزاء ، مسخره ، پنهان سازی ، تمسخر ، سخریه ، طنز
irradiance	درخشندگی ، تابش ، روشنی ، تابندگی ، لوستر
irradiancy	درخشندگی ، تابش ، روشنی ، تابندگی ، لوستر
irradiate	پاشیدن ، منتشر کردن ، پرتو افکندن تابیدن ، درخشان کردن ، منور کردن ، نور افکندن
irrational	مبهم ، غیر عقلانی ، نامعقول ، غیر منطقی ، بی معنی
irreconcilable	وفا ناپذیر ، جور نشدنی ، ناسازگار ، مخالف ، غیر قابل تطبیق ، اشتی ناپذیر
irreducible	غیر قابل تقلیل ، ناکاستنی ، ساده نشدنی
irrefragable	غیر قابل انکار و تکذیب ، رد نکردنی ، سرسخت ، خود رای ، لجوج ، تسلیم نشدنی
irrefragible	ناگسستی ، غیر قابل شکستن ، غیر قابل غضب ، نگفتنی ، مصون ، منزه ، نرم ، غیر قابل تجزیه
irrefutable	تکذیب ناپذیر ، انکار ناپذیر ، غیر قابل تکذیب
irrelevant	نا مربوط ، بی ربط

irreligious	بی‌دین ، بی‌دین ، بدکیش
irremediable	چاره ناپذیر ، بی‌درمان ، غیر قابل استرداد
irreparable	جبران ناپذیر ، مرمت ناپذیر ، خوب نشدنی
irrepressible	جلوگیری نکردنی ، منع ناپذیر ، غیر قابل جلو گیری ، خوابانده نشدنی ، مطیع نشدنی ، سرکش
irreproachable	سرزنش نکردنی ، ملامت نکردنی ، بی‌گناه
irresistible	غیر قابل مقاومت ، سخت ، قوی
irresolute	بی‌عزم ، بی‌تصمیم ، دو دل ، مردد
irresponsible	وظیفه شناس ، غیر مسئول ، نامعتبر ، عاری از حس مسئولیت
irretrievable	برنگشتنی ، غیر قابل استرداد ، باز نیافتنی
irreverence	هتک حرمت ، بی‌ادبی ، عدم احترام ، بیحرمتی
irreverent	بی‌ادب ، هتاک
irreverential	مبنی بر بی‌حرمتی ، مغایر حرمت
irreversible	برگشت ناپذیر ، واگشت ناپذیر
irrevocable	غیر قابل فسخ ، (در مورد عقد) لازم ، قطعی
irrigate	ایباری کردن ، آب دادن (به)
irritable	زورد رنج ، کج خلق ، تند مزاج ، تحریک پذیر
irritancy	رنجش ، رنجیدگی ، غیظ ، پوچی ، بطلان ، پوچ سازی ، باطل سازی ، ابطال
irritant	به خشم آورنده ، برانگیزنده ، خراش اور ، دلخراش ، سوزش اور ، محرک ، بخشم آورنده ، ازارنده
irritate	عصبانی کردن ، برانگیختن ، خشمگین کردن ، خراش دادن ، سوزش دادن ، ازردن ، رنجاندن
irruption	تهاجم ، فوران ، ایجاد ناگهانی
Islamabad	شهر اسلام آباد
Islamic	اسلامی
island	پل فرماندهی ناو هواپیمابر ، ابخست ، محل میخکوبی شده وسط خیابان و میدان و غیره ، جزیره ساختن ، جزیره دار کردن
isle	جزیره کوچک ، جزیره نشین کردن ، مجزا کردن
islet	جزیره کوچک ، جای پرت و دور افتاده
isobar	همفشار ، ایزوبار ، خطوط هم فشار ، خطوط متحد الفشار هوایی (هواسنجی) ، (جغ) خط جغرافیایی نشان دهنده نقاط هم فشار ، (شیمی) دو اتم دارای وزن مساوی ولی دارای عدد اتمی غیر مساوی ، هم فشار
isochronal	همزمان ، واقع شونده در فواصل منظم و مساوی ، متقارن ، متوازن
isochronous	همزمان ، واقع شونده در فواصل منظم و مساوی ، متقارن ، متوازن
isolate	مجزا کردن ، سوا کردن ، در قرنطینه نگاهداشتن ، تنها گذاردن ، منفرد کردن ، عایق دار کردن
isothermal	هم دما
isotope	جسم ایزوتوپ ، همسان
Israel	فلسطین اشغالی



issue	صادر کردن ، موضوع دعوی ، توزیع کردن ، قضیه تحویل جنس ، صدور ، مسئله ، بر آمد ، پی آمد ، نشریه ، فرستادن ، بیرون آمدن ، خارج شدن ، صادر شدن ، ناشی شدن ، انتشار دادن ، رواج دادن ، نژاد ، نوع ، عمل ، کردار ، اولاد ، نتیجه بحث ، موضوع ، شماره
Istanbul	شهر استانبول ، استامبول
isthmus	تنگه خالی ، برزخ ، باریکه
it	آن چیز ، آن جانور ، آن کودک ، او (ضمیر سوم شخص مرد)
Italian	ایتالیایی
Italy	ایتالیا
item	یک فقره ، قلم جنس ، رقم جنس ، جنس وسیله ، پرسش (در ازمونها) ، فقره ، (در جمع) اقلام ، رقم ، تکه ، قطعه خبری ، بخش
itinerant	سیار ، دوره گرد
itinerary	برنامه سفر ، خط سیر ، سفرنامه
itinerate	گردش کردن ، سیار بودن ، مسافرت تبلیغاتی کردن
its	مال او ، مال آن
itself	خودش (خود آن چیز ، خود آن جانور) ، خود
Ivory Coast	ساحل عاج
jabber	سخن تند و ناشمرده ، ورور کردن ، پچ پچ کردن ، تند و ناشمرده گفتن
jacket	بوش پیستون ، روکش ، نیم تنه جنگی ، ژاکت ، نیم تنه ، کتاب ، جلد کردن ، پوشاندن ، در پوشه گذاردن
jaded	خسته ، بی اشتها
jadish	خسته ، بی اشتها
jail	زندان ، محبس ، حبس کردن
Jakarta	شهر جاکارتا
Jamaica	کشور جامائیکا
Jamaican	جامائیکایی
Japan	ژاپن ، جلا دادن
Japanese	ژاپنی ، ژاپنی
jargon	گفتار نامفهوم ، سخن دست و پا شکسته ، سخن بی معنی ، اصطلاحات مخصوص یک صنف ، لهجه خاص
jaundice	زردی ، دچار یرقان کردن ، برشک و حسد در افتادن
jaunt	گردش ، تفریح ، مسافرت کوچک ، تفریح کردن ، سفر کوچک کردن
jaunty	خود نما ، خود ساز ، جلف ، مغرور ، گستاخ ، لاقید ، زرنگ
jaw	فک ، ارواره ، دم گیره ، وراجی ، تنگنا ، هرزه درایی کردن ، پرچانگی کردن
jeer	طنز ، ریشخند ، استهزاء ، طعنه زدن ، سخن مسخره امیز گفتن ، هو کردن
jejune	بیهوده ، نارس ، تهی ، خشک ، بی مزه ، بی لطافت
jeopard	بخطر انداختن ، بمخاطره انداختن ، در خطر صدمه یا مرگ قرار دادن
jeopardize	بخطر انداختن

jeopardy	مخاطره ، خطر ، (م) مسئله بخرنج ، گرفتاری حقوقی
jeremiad	سوگواری ، نوحه سرایی ، سوگنامه ، مرثیه
Jerusalem	اورشلیم ، بیت المقدس
jester	دلک ، شوخ
jet	شیر ، جهش ، نیروی جت ، خروج شدید گاز ، فواره هواپیمای جت ، ژینگلور ، جت ، کهربای سیاه ، سنگ موسی ، مهر سیاه ، مرمری ، فوران ، پرش آب ، جریان سریع ، دهنه ، مانند فواره جاری کردن ، بخارج پرتاب کردن ، بیرون ریختن (با فشار) ، پرتاب ، پراندن ، فواره زدن ، دهانه
jettison	به دریا ریختن کالا برای نجات کشتی ، پرتاب کردن ، بدریا ریزی کالای کشتی ، (مجازی) از شر چیزی راحت شدن ، بیرون افکندن
Jew	یهود ، یهودی ، کلیمی
jewish	یهودی
jibe	تغییر سمت قایق در حال حرکت با باد ، (دریا نوردی) ناگهان باین سو و آن سو حرکت کردن (بادبان) ، موافقت کردن ، تطبیق کردن
jingo	کسی که به عنوان میهن پرستی از سیاست جنگجویانه و تجاوزکارانه دولت خود طرفداری می کند ، کلمه که شعبده بازان در موقع شعبده بازی بکار میبرند ، اجی مجی
jingoism	وطن پرستی با تعصب
job	کار مزدی کردن ، سوخمه سر نیزه ، امر ، سمت ، شغل ، ایوب ، مقاطعه کاری کردن ، دلالی کردن
jocose	شوخ ، شنگ ، شوخی امیز ، فکاهی ، بذله گویی
jocular	شوخ ، شوخی امیز ، فکاهی
jocund	خوش ، فرحناک ، سر چنگ ، بشاش
joggle	بریدگی اجر و امثال آن برای جلوگیری از لغزش ، تیزی یا شکاف اجر و چوب و غیره ، بند زدن ، میخ زدن ، بهم جفت کردن دو چیز ، تکان تکان خوردن ، متصل کردن
Johannesburg	ژوهانسبورگ
join	مشارکت کردن ، شرکت کردن در پیوستن ، متصل کردن ، پیوستن ، پیوند زدن ، ازدواج کردن ، گراییدن ، متحد کردن ، در مجاورت بودن
joint	بهم پیوستن ، اتصال دادن بند ، اتصال ضربه ای ، محل اتصال محل ضربه ، درزه (زمین شناسی) ، وصله (فلز کاری) ، هرزملات ، درز (دروگری) ، درز (بنایی) ، ستاد مشترک ، الحاقی ، اتصالی ، مهره اتصال ، نیروهای مشترک ، عملیات مشترک ، درزه ، بند گاه ، مفصل ، پیوندگاه ، زانویی ، جای کشیدن تریاک با استعمال نوشابه ، لولا ، توام ، شرکتی ، مشاع ، شریک ، متصل ، خرد کردن ، بند بند کردن ، مساعی مشترک
joke	شوخی ، لطیفه ، بذله ، شوخی کردن
jollity	خوشی ، عیشی ، کیف ، عیاشی ، زیور
Jordan	اردن
Jordanian	اردنی
jostle	هل ، تکان ، تنه زدن
journal	سرمحور ، دفتر روزنامه یکان ، گزارش روزانه ، ژورنال ، شفت رابط ، دفتر روزنامه ، دفتر وقایع روزانه
journalist	روزنامه نگار

journalize	در دفتر روزنامه وارد کردن ، در دفتر ثبت کردن ، دفتر روزانه نگاه داشتن
journey	مسافرت ، سیاحت ، سفر کردن
joust	نیزه بازی سواره ، مبارزه کردن
jovial	طرب انگیز ، خوش گذران ، عیاش ، سعید
joy	خوشی ، سرور ، مسرت ، حظ ، شادی کردن ، خوشحالی کردن ، لذت بردن از
jubilant	شادمان هلهله کننده ، فرخنده ، فیروز
jubilation	هلهله ، شادی ، جشن ، شادمانی
judge	حاکم ، خبره ، حکم کردن ، قضاوت کردن ، داوری کردن ، فتوی دادن ، حکم دادن ، تشخیص دادن ، قاضی ، دادرس ، کارشناس
judgement	حکم محکمه ، رای دادگاه ، قضاوت ، داوری ، دادرسی ، فتوی ، رای
judgment	حکم ، دادنامه ، داوری ، دادرسی ، فتوی ، رای
judicature	قوه قضایی ، قوه قضائیه ، هیئت دادرسان ، هیئت قضاوت
judicial	قاطع ، قطعی ، قضایی ، شرعی ، وابسته بدادگاه
judiciary	قضایی ، شرعی ، وابسته بدادگاه
judicious	دارای قوه قضاوت سلیم
juggernaut	نیروی عظیم منهدم کننده ، نیروی تخریبی مهیب
juggle	شعبده ، تردستی ، حقه بازی ، شیادی ، چشم بندی
jugglery	تردستی ، شعبده بازی
jugular	زیر گلوبی ، وابسته بوری و داجی
juice	اب میوه ، شیر ، عصاره ، شربت ، جوهر
juicy	ابدار ، شیر ، دار ، شاداب ، پر اب ، بارانی
jump	جهت ، جهیدن ، پرش اسب از مانع ، زاویه پرش لوله توپ ، جستن ، پریدن ، خیز زدن ، جور در آمدن ، وفق دادن ، پراندن ، جهانندن ، پرش ، جهش ، افزایش ناگهانی ، ترقی
junction	محل اتصال یا پیوند ، نقطه تقاطع نقطه انشعاب ، پیوندگاه ، نقطه الحاق ، محل الحاق ، چهارراه ، دگراهی ، نقطه اتصال ، اتصال ، برخوردگاه
junction	موقع بحرانی ، بحران ، موقعیت ویژه بهم پیوستگی ، پیوندگاه درز ، بند ، درنگ (در زیانشناسی) ، اتصال ، الحاق ، پیوستگی ، مفصل ، درزگاه ، ربط
junior	کهنتر ، اصغر ، موخر ، کم ، زودتر ، تازه تر ، دانشجوی سال سوم دانشکده یا دبیرستان
junket	خوش گذرانی کردن ، سور زدن ، سفر تفریحی کردن
junta	دسته بندی ، حزب ، دسته ، انجمن سری
juridical	قضایی ، حقوقی ، قانونی ، شرعی ، فقهی
jurisdiction	محاکمه کردن ، قضاوت کردن ، حوزه قضایی ، قلمرو قدرت
jurisprudence	علم حقوقی ، حقوق الهی ، فقه
juror	عضو هیئت منصفه ، داور
jury	هیئت داوران ، هیات منصفه ، (حقوق) هیئت منصفه ، ژوری ، داورگان

just	عادل ، دادگر ، منصف ، با انصاف ، بی طرف ، منصفانه ، مقتضی ، بجا ، مستحق ، (در گویش) فقط ، درست ، تنها ، عینا ، الساعه ، اندکی پیش ، در همان دم
justice	عدالت ، انصاف ، درستی ، دادگستری
justification	هم تراز ی ، مطابقت ، سطر بندی ، مجوز ، توجیه ، دلیل اوری
justify	هم تراز کردن ، قضاوت کردن ، تبرئه کردن ، حق دادن (به) ، تصدیق کردن ، ذیحق دانستن ، توجیه کردن
just-in-time	درست بموقع
jut	پیش رفتن ، پیشرفتگی داشتن ، جلو رفتن (بیشتر با out یا مانندان بکار میرود) ، پیش رفتگی ، پیش آمدگی
juvenile	نوجوان ، در خور جوانی ، ویژه نو جوانان
juxtapose	پیش هم گذاشتن ، پهلو ی هم گذاشتن
juxtaposition	الحاق ، همجواری ، پهلو ی هم گذاری ، مجاورت
Kabul	کابل
kaleidoscope	لوله شکل نما ، لوله اشکال نما ، تغییر پذیر بودن
Kampala	شهر کامپالا
Karachi	شهر کراچی
Kathmandu	کاتماندو
Kazakh	قزاق
Kazakhstan	قزاقستان
keen	تیز کردن ، شدید بودن ، شدید کردن ، نوحه سرایی کردن ، پر زور ، تند ، حاد ، شدید ، تیز ، زیرک ، باهوش ، مشتاق
keep	تکفل کردن ، توقیف کردن ، پل (در یراق الات) ، خوراک ، نگاه داشتن ، اداره کردن ، محافظت کردن ، نگهداری کردن ، نگهداری ، حفاظت ، امانت داری ، توجه ، جلوگیری کردن ، ادامه دادن ، مداومت بامری دادن
keeper	محافظ ، دروازه بان ، ریسمان کوچک وصل به بالای کمان ماهی بزرگ و مجاز برای سید ، بازرس ، نگهدار ، نگهبان ، حافظ
keepsake	هدیه یادگاری یادبود
ken	نظر ، بینش ، بصیرت
Kenya	کنیا
Kenyan	کنیایی
keratin	ماده شاخی موجود در مو و ناخن و شاخ ، ماده شاخی
kerchief	چارقد ، دستمال ، روسری ، دستمال سر ، زن روسری پوش
kernel	مغز هسته ، خستو ، تخم ، دانه ، هسته اصلی ، شالوده
key	کلید کردن ، منطقه پرتاب آزاد ، جا انگشتی ، زبانه ، زائده زمین حساس ، جزیره کوچک سنگی یا مرجانی ، راهنما ، وسیله راه حل ، کلیدبستن ، کلیدکردن ، کوک کردن ، با اچار بستن
Khartoum	شهر خارطوم
kick	ضربه با پا ، گل زدن ، ضربه پای شناگر ، لگد تفنگ ، لگد زدن تفنگ ، لگد زدن ، باپازدن ، لگد ، (در تفنگ) پس زنی ، (مشروب) تند ی
kick off	شروع

kid	چرم بزغاله ، کودک ، بچه ، کوچولو ، دست انداختن ، مسخره کردن
kidney	گرده ، کلیه ، قلوه ، مزاج ، خلق ، نوع
Kiev	کیف
Kigali	کیگالی
kill	ارام کردن ، تلف شدن ، تلفات ، کشتن ، بقتل رساندن ، ذبح کردن ، ضایع کردن
killer	ادم کش ، کشنده ، قاتل
killing	قتل ، توفیق ناگهانی ، کشنده (مجازی) دلربا
killjoy	خرمگس معرکه ، کسی که عیش دیگری را منقص می کند ، سرخر
kiln	خشک کردن ، تنور ، اجاق ، درکوره پختن
kiloliter	کیلولیتر
kilometer	کیلومتر ، هزارمتر
kilowatt	کیلو وات
kimono	کیمونو ، جامه ژاپنی
kind	گونه ، نوع ، قسم ، جور ، جنس ، گروه ، دسته ، کیفیت ، جنسی ، (در مقابل پولی) ، غیرنقدی ، مهربان ، مهربانی شفقت امیز ، بامحبت
kind-hearted	مهربان ، خوش قلب
kindle	روشن شدن ، گرفتن ، برافروختن
kindred	خویش ، خویشاوند ، قوم و خویشی ، وابستگی
kinetic	جنبشی ، وابسته بحرکت ، وابسته به نیروی محرکه
kinfolk	اقوام ، خویشاوندان
king	ملک ، پادشاه ، شاه ، شهریار ، سلطان
kingling	پادشاه کوچک
kingship	مقام سلطنت ، شاهی
Kingston	کینگستون
kinsfolk	خویشاوندان ، قوم و خویشان
Kinshasa	کینشاسا
kinship	خویشاوندی ، قوم و خویشی ، بستگی ، نسبت
Kiribati	کیریباتی
kismet	قسمت ، سرنوشت
kiss	کارامبول ، بوسیدن ، بوسه زدن ، ماچ کردن
kitchen	اشپزخانه ، محل خوراک پزی
kith	دانش و معرفت ، علم اداب معاشرت ، وطن مالوف ، همشهریان
kleptomaniac	عاشق سرقت ، علاقمند به دزدی
knave	رند ، ادم رذل ، فرومایه ، پست و حقیر
knavery	ردالت

knead	خمیر کردن ، ورزیدن ، سرشتن ، امیختن ، مالیدن
knee	سه گوشه ، زانویی ، دوشاخه ، خم ، پیچ ، زانو دارکردن
knee	سه گوشه ، زانویی ، دوشاخه ، خم ، پیچ ، زانو دارکردن
kneecap	کاسه زانو ، استخوان کشگک
kneepan	کاسه زانو ، استخوان کشگک
knell	ناقوس عزا را بصدا در آوردن ، صدای ضربه ناقوس ، صدایی زنگ
knickknack	خرت و پرت ، چیزقشنگ و کم بها ، (زبان عامیانه) بازیچه کوچک
knife	چاقو زدن (به) ، کارد زدن (به) ، چاقو ، کارد ، گزلیک ، تیغه
knight errant	شوالیه سیار ، دلاورحادثه جوی سیار
knighthood	مقام سلحشوری ، سمت سلحشوری ، شوالیه گری
knit	بافتن ، کشبافی کردن ، بهم پیوستن ، گره زدن ، بستن
knock	کوبیدن ، در زدن ، بد گویی کردن از ، بهم خوردن ، مشت ، ضربت ، صدای تنغ تنغ ، عیبجویی
knoll	نوک تپه ، قله ، تیزی یا برآمدگی خاک از اب ، ماهور
knotty	گره دار ، غامض
know	دانستن ، آگاه بودن ، شناختن
knowledge	شناسایی ، دانش ، معرفت ، وقوف ، دانایی ، علم ، آگاهی ، بصیرت ، اطلاع
knuckle	بند انگشت (مخصوصا برآمدگی پنج انگشت) ، قوزک پایا پس زانوی چهار پایان ، برآمدگی یا گره گیاه ، قرحه روده ، تن در دادن به ، تسلیم شدن ، مشت زدن
Korea North	کره شمالی
South Korea	کره جنوبی
Korean	کره ای
Kosovo	کوزوو
Kuala Lumpur	کوالا لامپور
kudos	جلال ، تجلیل ، ستایش کردن
Kuwait	کشور کویت ، شهر کویت پایتخت کشور کویت
Kuwaiti	کویتی
Kyiv	کیف
Kyrgyzstan	قرقیزستان
La Paz	شهر لاپاز
lab	ازمایشگاه
label	اتیکت چسبانند ، اتیکت ، متمم سند یا نوشته ، تکه باریک ، لقب ، اصطلاح خاص ، برچسب زدن ، طبقه بندی کردن
labeling	بر چسب ، برچسب زنی
labile	ناپایدار
labor	کار ، رنج ، درد زایمان ، عمله ، حزب کارگر ، زحمت کشیدن ، تقلا کردن ، کوشش کردن

laboratory	ازمایشگاه ، لابراتوار
laborious	زحمت کش ، ساعی ، دشوار ، پرزحمت
labour	کار ، رنج ، درد زایمان ، عمله ، حزب کارگر ، زحمت کشیدن ، تقلاکردن ، کوشش کردن
labyrinth	شکنج ، لابیرنت ، دخمه پریپچ و خم ، ماز ، پلکان مارپیچ ، (مجازی) پیچیدگی ، چیز بغرنج
labyrinthine	پر پیچ و خم ، پر شکنج
lacerate	پاره کردن ، مجروح کردن ، ازردن ، عذاب دادن ، دریدن
laceration	دریدگی ، پارگی
lachrymose	اشک ز ، اشکبار ، اشکی ، غصه دار
lack	عدم ، کمبود ، نبودن ، نداشتن ، احتیاج ، فقدان ، کسری ، فاقد بودن ، ناقص بودن ، کم داشتن
lackadaisical	نازدار ، بی حال ، بی اشتیاق
lackey	پادو ، فراش ، چاکری کردن ، نوکری کردن
lackluster	بی نور ، تاریک ، بدون زرق و برق ، تار و بی برق
laconic	کم حرف ، مختصر گو ، کوتاه ، موجز
lacquey	پادو ، فراش ، چاکری کردن ، نوکری کردن
lactation	تبدیل به شیر ، ایجاد شیر
lacteal	شیری ، شیر بر ، کیلوس بر
lactic	وابسته به شیر ، شبیه شیر ، مربوط به شیر
laddie	پسر بچه ، معشوق ، پسرک
ladle	چمچه ، کفچه ، باملاقه کشیدن ، باملاقه برداشتن
lady	بانو ، خانم ، زوجه ، رئیس خانه
laggard	ادم کند دست ، ادم دست سنگین ، عقب مانده
lagoon	تالاب ، مرداب
Lagos	شهر لاگوس
Lahore	لاهور
laity	عوام ، مردم غیر روحانی ، ناشی ، غیر فنی و غیر علمی
lake	دریاچه ، استخر ، برکه
lambast	تازیانه ، شلاق ، تازیانه زدن ، زخم زبان زدن
lambaste	تازیانه ، شلاق ، تازیانه زدن ، زخم زبان زدن
lambent	ملایم ، نرم ، دارای روشنائی ملایم
lament	تاسف خوردن ، زاریدن ، سوگواری کردن ، سوگواری ، ضجه و زاری کردن
lamentation	سوگوای ، مرثیه خوانی ، ضجه ، سوگ ، زاری
lampoon	کنایه ، هجو کردن
lance	ضربت نیزه ، نیشتر زدن ، نیزه زدن
lancet	هرچیزی شبیه نیشتر ، پنجره نوک تیز

land	ارض ، سطح کوچک صاف ، ملک ، سطح ، پیاده شدن برجستگی بین خانها ، فرود آمدن ، به زمین نشستن ، خاک ، سرزمین ، دیار ، به خشکی آمدن ، پیاده شدن ، رسیدن ، بزمین نشستن
landholder	مستاجر ، ملاک ، صاحب ملک ، اجاره دار ، زمین دار
landlord	موجر ، مالک ، صاحبخانه ، ملاک
landmark	نشان اختصاصی ، نقطه تحول تاریخ ، واقعه برجسته ، راهنما
landscape	خاکبرداری وخیابان بندی کردن ، دورنما ، چشم انداز ، بامنظره تزئین کردن
language	زبان ، لسان ، کلام ، سخنگویی ، تکلم ، بصورت لسانی بیان کردن
languid	سست ، ضعیف ، بی حال ، اهنسته ، خمار
languish	بیحال شدن ، افسرده شدن ، پژمرده شدن ، بیمار عشق شدن ، باچشمان پر اشتیاق نگاه کردن ، باچشمان خمار نگرستن
languor	مستی ، ضعف ، فتور ، ماندگی ، پژمردگی
languorous	مست ، ضعیف ، پژمرده
lank	لاغر ، نحیف ، خمیده ، خمار
Lao	لائوسی ، اهل لائوس ، زبان تایی ، مردم تایی
Lao, People's Democratic Republic	لائوس، جمهوری دموکراتیک خلق
Laos	کشور لائوس
Laotian	لائوسی ، اهل لائوس ، زبان تایی ، مردم تایی
lap	روپهم قرار دادن ، زیرکار ، شنا کردن طول استخر ، یک دور کامل زمین اسبوانی ، تمام کردن یک دور اسبوانی ، رسیدن به اسب جلویی تمام کردن یک دور ، منطقه پاک سازی مین ، دامن لباس ، لبه لباس ، سجاج ، محیط ، محل نشو و نما ، اغوش ، سرکشیدن ، حریصانه خوردن ، لیس زدن ، با صدا چیزی خوردن ، شلپ شلپ کردن ، تاه کردن ، پیچیدن
lapse	ارتداد ، سلب سلب یا ساقط یا زایل شدن ، لغزش ، خطا ، برگشت ، انحراف موقت ، انصراف ، گذشت زمان ، زوال ، سپری شدن ، انقضای ، استفاده از مرور زمان ، ترک اولی ، الحاد ، خرف شدن ، سهو و نسیان کردن ، از مذاقتادن ، مشمول مرور زمان شدن
larceny	تصرف غیرقانونی ، دستبرد ، دزدی ، سرقت
larder	دولابچه ، گنجه خوراک ، خوراکی
large	وسیع ، جادار ، پهن ، درشت ، لیریز ، جامع ، کامل ، سترگ ، بسیط ، بزرگ ، حجیم ، هنگفت
large intestine	روده بزرگ ، معاء غلاظ ، قولون ، روده فراخ
largely	تا درجه زیادی
largess	بخشش ، دهش ، انعام ، سخاوت ، ازادگی ، مساعدت ، وسعت نظر ، گشاده دستی ، بخشیدگی
largesse	بخشش ، سخاوت ، خیر خواهی ، گشاده دستی. ، بخشش ، سخاوت ، خیر خواهی ، گشاده دستی
lascivious	شهوانی ، هرزه ، شهوت انگیز
lass	دختر ، زن جوان



lassie	دختر ، زن جوان
lassitude	سستی تب ، تب سبک ، رخوت ، خماری ، بی میلی
last	آخر از همه ، پایین ترین درجه یا مقام ، بازپسین ، پسین ، آخرین ، اخیر ، نهانی ، قطعی ، دوام داشتن ، دوام کردن ، طول کشیدن ، به درازا کشیدن ، پایستن
late	دیراینده ، تازه ، گذشته ، کند ، تا دیر وقت ، اخیرا ، تادیرگاه ، زیاد ، مرحوم
latency	تاخیر ، زمان بیکاری ، دوره عکس العمل ، ناپیدایی ، پوشیدگی ، دوره کمون ، مرحله پنهانی ، رکود ، نهفتگی
latent	پنهان ، ناپیدا ، پوشیده ، در حال کمون ، مکنون ، راکد ، نهفته
later	اخری ، دومی ، عقب تر ، اخیرالذکر
lateral	در عرض ، راهرو زیرزمینی موازی جبهه ، فرعی ، پهلوئی ، جانبی ، واقع درخط افقی ، جنبی ، عرضی
Latin	لاتین ، زبان لاتین
latish	اندکی دیر ، قدری دیر
latitude	عرض جغرافیایی ، آزادی عمل ، وسعت ، عمل ، بی قیدی
latter	اخری ، عقب تر ، دومی ، این یک ، اخیر
lattice	کار مشبک ، شبکه بندی ، شبکه کاری ، توری منظم
Latvia	جمهوری لتونی در کرانه‌ی جنوبی دریای بالتیک
Latvian	لیتوانیایی ، اهل کشور جمهوری واقع بر خلیج ریگا
laud	ستایش کردن ، تمجید کردن ، مدح کردن ، ستایش
laudable	ستودنی ، ستوده ، قابل ستایش
laudation	ستایش ، تمجید
laudatory	مربوط به تحسین و تمجید
laugh	صدای خنده ، خنده ، خندیدن ، خندان بودن
launch	راه انداختن ، جا انداختن کالا در بازار ، پرداخت کردن گلوله یا موشک ، شروع کردن کار ، شروع کردن حمله ، اجرای حمله ، شروع عملیات ، به اب انداختن کشتی ، انداختن ، پرت کردن ، روانه کردن ، مامور کردن ، شروع کردن ، اقدام کردن
laundress	لباس شوی زن
laureate	اراسته ببرگ غار ، (م) جایزه دار ، برجسته ، ملک الشعراء
lave	ریختن ، کشیدن ، چکیدن ، شستشو کردن
lavish	فراوانی ، وفور ، اسراف کردن ، ولخرجی کردن ، افراط کردن
law	علم حقوق ، شریعت ، داتا ، بریست ، حق ، حقوق ، قاعده ، قانون مدنی ، تعقیب قانونی کردن
lawgiver	قانونگذار ، قانونگذار ، واضع ایین نامه ، شارع ، مقنن
lawmaker	قانونگذار ، قانون گزار ، مقنن
lawn	محوطه چمن ، چمن ، علفزار ، مرغزار ، باپارچه صافی کردن
lawsuit	مرافعه ، دادخواهی ، طرح دعوی در دادگاه
lawyer	وکیل دادگستری ، مشاور حقوقی ، قانون دان ، فقیه ، شارع ، ملا ، حقوقدان

lax	لخت ، سست ، سهل انگار ، اهمال کار ، لينت مزاج ، شل کردن ، ول کردن ، رهاکردن
laxative	ضد یبوست ، ملین
laxity	لینت ، سستی ، شلی
lay	کار گذاشتن ، نصب کردن ، طرح کردن ، کشیدن آماده شدن ، راه (نخ در پارچه یا چندلا) ، وضع کردن مالیات ، غیر حرفه ای ، عامی ، گذاشتن ، طرح کردن مطرح کردن ، روانه کردن ، نشانه رفتن ، قرار دادن ، روانه کردن لوله توپ یا تفنگ ، کاشتن مین ، خواباندن ، دفن کردن ، تخم گذاردن ، داستان منظوم ، اهنگ ملودی ، الحان ، غیر متخصص ، ناپیژه کار ، خارج از سلک روحانیت ، غیر روحانی
layer	رگه ، پوسته ، لایه ، بوش جازم ، قشر ، چینه ، لایه ، لا ، طبقه بندی کردن ، مطبق کردن ، ورقه ورقه ، ورقه
lea	واحد اندازه طول نخ و ریسمان ، چمنزار ، علفزار ، مرتع ، جلگه سبز
lead	کابل هادی ، هدایت نمودن ، سوق دادن وادار کردن ، جلو بردن تیر از هدف ، پایی که در پرش از روی مانع زودتر از پای دیگر بلند می شود ، تقدم (فاز) ، زاویه سبقت ، بست اتصال ، قطب اتصال ، سیم اتصال ، سیم واسطه ، زاویه پیشگیری ، سبقت ، هادی ، سرب ، شاقول گلوله ، رنگ سربی ، سرب پوش کردن ، سرب گرفتن ، باسرب اندودن ، راهنمایی ، سرمشق ، تقدم ، راه اب ، مدرک ، رهبری کردن ، بردن ، راهنمایی کردن ، هدایت کردن ، سوق دادن ، بران داشتن ، منجر شدن ، پیش افت
leader	قسمت خالی نوار در ابتدای حلقه یک نوار مغناطیسی ، نقطه چین یا خط چین راهنما ، پیشتاز ، سرپرست ، فرمانده دسته ، هادی ، پیشوا ، رهبر ، راهنما ، فرمانده ، قائد ، سردسته
leadership	مدیریت ، فرماندهی ، رهبری
leading	فاصله خطوط ، راهنمایی ، هدایت ، نفوذ ، برجسته ، مقدم ، پیشتاز ، عمده
leaf	لایه ، صفحه ، لنگه ، ورقه ، دندان ، برگگی شکل ، برگ دادن ، جوانه زدن ، ورق زدن
leaflet	اعلامیه ، کاسبرگ ، برگچه ، بروشور ، نشریه ، جزوه ، رساله ، ورقه
league	اتفاق ، مجمع ، لیگ ، واحد راه پیمایی که تقریباً مساوی ۴/۲ تا ۶/۴ میل است ، اتحادیه ، اتحاد ، متحد کردن ، هم پیمان شدن ، گروه ورزشی
lean	تکیه کردن ، تکیه زدن ، پشت دادن ، کج شدن ، خم شدن ، پشت گرمی داشتن ، متکی شدن ، تکیه دادن بطرف ، تمایل داشتن ، لاغر ، نزار ، نحیف ، اندک ، ضعیف ، کم سود ، بیحاصل
learn	اموختن ، یاد گرفتن ، آگاهی یافتن ، فرا گرفتن ، خبر گرفتن ، فهمیدن ، دانستن
learning	فراگیری ، معرفت ، دانش ، یادگیری ، اطلاع ، فضل وکمال
least	کمترین ، کوچکترین ، خردترین ، اقل
leather	چرم ، بند چرمی ، قیش ، قیش چرمی ، چرمی کردن ، چرم گذاشتن به ، شلاق زدن
leave	واگذاری ، اجازه مرخصی ، اجازه ، اذن ، مرخصی ، رخصت ، باقی گذاردن ، رها کردن ، ول کردن ، گذاشتن ، دست کشیدن از ، رهسپار شدن ، عازم شدن ، ترک کردن ، برگ دادن
leaven	خمیر مایه ، خمیر ترش ، عامل کارگر ، مخمر کردن ، خمیر کردن ، ور آوردن
Lebanese	لبنانی
Lebanon	لبنان

lecherous	شهوانی ، شهوت پرست
lechery	شهوترانی ، هرزگی
lectern	میز مخصوص قرائت ، میز جاکتابی ، تریبون
leery	ناقلا
leeward	بادپناه
leeway	یک ورشدگی کشتی در اثر باد ، حرکت یک وری ، انحراف ، (مجازی) مهلت ، عقب افتادگی ، راه گریز
left	چپ، در طرف چپ، جناح چپ،
left-handed	چپ دست ، دو پهلو ، دورو ، مشکوک
leg	قسمتی از مسابقه ، قسمتی از زمین کریکت شامل محل توپ زدن و محدوده اطراف او ، ساق مثلث قائم الزاویه ، خط واصل بین دو نقطه ، شاخه ، ساق پا ، پایه ، ساقه ، ران ، پاچه شلوار ، بخش ، قسمت ، پا زدن ، دوندگی کردن
legacy	ماترک ، ترکه ، میراث ، ارث
legal	مجاز ، قانونی ، شرعی ، مشروع ، حقوقی
legalize	به طور رسمی شناختن ، قانونی کردن تصدیق کردن (امضا) ، قانونی کردن ، اعتبار قانونی دادن ، برسمیت شناختن
legend	شرح علائم و اختصارات ، افسانه ، نوشته روی سکه و مدال ، نقش ، شرح ، فهرست ، علائم و اختصارات
legerdemain	تردستی ، حقه بازی ، حيله ، شعبده
legging	زنگار ، ساق پوش ، مچ پیچ
legible	خوانا ، روشن
legion	لژیون ، سپاه رومی ، هنگ ، گروه
legionary	سرباز هنگ ، سرباز سپاهی
legislate	قانون وضع کردن ، وضع شدن (قانون)
legislation	وضع قانون ، تقنین ، نمایندگی ، مجلس مقننه ، وضع قانون ، تدوین و تصویب قانون ، قانون
legislative	قانونگذار ، مقنن ، قانونی ، قانون گذار ، مقننه
legislator	قانونگذار ، مقنن ، شارح ، قانون گذار
legitimacy	درستی ، برحق بودن ، حقانیت ، قانونی بودن
legitimate	مانع مشروع ، عذر قانونی ، حلال زاده ، درست ، برحق ، قانونی ، مشروع
leisure	تن اسایی ، اسودگی ، فرصت ، مجال ، وقت کافی ، فراغت
leisurely	بافراغت خاطر ، تفریحانه ، باهستگی
lemon	بردن بازی بیلیارد به روش اماتوری ، لیموترش ، رنگ لیمویی
lend	عاریه دادن ، قرض دادن ، وام دادن ، معطوف داشتن ، متوجه کردن ، متوجه شدن
length	فاصله ، بعد ، درازا ، طول ، قد ، درجه ، مدت
leniency	نرمی ، ملایمت ، اسان گیری ، ارفاق
lenient	بامدارا ، اسان گیر ، ملایم ، باگذشت ، ضد بیبوست ، ملین
lens	ذره بین ، بشکل عدسی در آوردن

leonine	شیری ، اسدی ، شیر خو
Lesotho	کشور لسوتو
less	کهنتر ، اصغر ، کوچکتر ، کمتر ، پست تر
lesson	درس ، درس دادن به ، تدریس کردن
let	به اجاره رفتن ، سرویس خطا ، گذاشتن ، اجازه دادن ، رها کردن ، ول کردن ، اجاره دادن ، اجاره رفتن ، درنگ کردن ، مانع ، انسداد ، اجاره دهی
lethal	وابسته به مرگ کشنده ، مهلک ، مرگ اور
lethargic	بیحال ، سست
lethargy	سبات ، مرگ کاذب ، خواب مرگ ، بی علاقهگی ، بیحالی ، سنگینی ، رخوت ، موت کاذب ، تهاون
letter	سند ، نوشته ، حرف الفباء ، حرف چاپی ، نامه ، مراسله ، کاغذ ، ادبیات ، اشار ادبی ، معرفت ، دانش ، باحروف نوشتن ، باحروف علامت گذاشتن ، اجازه دهنده ، نویسه
levee	کناره رودخانه ، مجلس پذیرایی ، سلام عام ، بارعام دادن ، خاکریز ، بند ، لنگرگاه
level	همسطح کردن ، همسطح ، ارتفاع ، رده ، سطح افقی افقی کردن ، هدف در خط دید شما قرارگرفت (در رهگیری هوایی) ، میزان ، الت ترازگیری ، هموار ، سطح برابر ، هم تراز ، هم پایه ، یک نواخت ، یک دست ، موزون ، هدف گیری ، ترازسازی ، تراز کردن ، مسطح کردن ، مسطح شدن ، نشانه گرفتن
lever	دستگیره ، لور ، دیلم ، بااهرم بلند کردن ، بااهرم تکان دادن (با over و up وغیره) ، تبدیل به اهرم کردن ، (در ترازو و غیره) شاهین ، میله اهرم ، دسته
leverage	نسبت بدهی به دارائی خالص ، شیوه بکار بردن اهرم ، کار اهرم ، دستگاه اهرمی ، وسیله نفوذ ، نیرو ، قدرت نفوذ (در امری)
leviathan	جانور بزرگ دریایی که در کتاب عهد عتیق نام برده شده ، نهنگ
levitate	برخاستن ، بلند شدن ، شناور شدن
levity	سبک سری ، رفتار سبک ، لوسی
levy	وضع کردن مالیات ، اخذ مالیات ، هزینه ، سربازگیری اجباری ، سرباز مزدور ، وضع مالیات ، مالیات بندی ، خراج ، وصول مالیات ، باج گیری ، تحمیل ، نام نویسی ، مالیات بستن بر ، جمع اوری کردن
lewd	هرزه ، ناشی از هرزگی ، شهوت پرست
lexicographer	لغت نویس
lexicography	لغت نویسی ، فرهنگ نویسی ، واژه نگاری
lexicon	لغت نامه ، فرهنگ ، کتاب لغت ، قاموس ، واژه نامه ، دیکسیونر
liability	تعهد ، الزام ، اسناد دیونی ، مسئولیت ، دین ، بدهی ، فرض ، شمول ، احتمال ، (در محاسبات) بدهکاری ، استعداد ، سزاواری
liable	قابل اطمینان ، مسئول ، مشمول
liaison	ربط ، رابطه نامشروع ، بستگی ، رابطه ، ارتباط ، رابط
libation	ساغر ریزی ، نوشابه پاشی ، نوشیدن شراب ، تقدیم شراب به حضور خدایان
libel	توهین کردن به ، هجو نامه یا توهین نامه افترا ، تهمت ، توهین ، هجو ، افترا زدن
liberal	ازادخواه ، ازاداندیش (لیبرال) ، ازاده ، نظر بلند ، دارای سعه نظر ، روشنفکر ، ازادی خواه ، زیاد ، جالب توجه ، وافر ، سخی

liberalism	ازاداندیشی (لیبرالیسم) ، ازادخواهی ، اصول ازادی خواهی ، وسعت نظر ، ازادگی
liberate	ازاد کردن ، رها کردن ، تجزیه کردن
liberator	ازادی بخش ، ازاد کننده
Liberia	لیبریا
Liberian	لیبریایی
libertarian	طرفدار ازادی اراده ، طرفدار ازادی فردی
libertine	هرزه ، افسار گسیخته ، کسیکه پابند مذهب نیست ، باده گسار و عیاش ، غلام ازاد شده
libidinous	وابسته به شهوت جنسی
libido	زیست مایه (لی بیدو) ، شور جنسی ، شهوت جنسی ، هوس ، تحریک شهوانی
library	برنامه دان ، کتابخانه ، قرائتخانه ، کتابفروشی
libretto	کتاب اشعار اپرا ، اشعار اپرا
Libreville	لیبرویل
Libya	کشور لیبی ، شمال افریقا
Libyan	لیبیایی ، اهل لیبی ، ساکن لیبی
licence	اجازه ، پروانه ، جواز ، جواز شغل ، اجازه رفتن دادن ، پروانه دادن ، مرخص کردن
license	اجازه ، پروانه ، جواز ، جواز شغل ، اجازه رفتن دادن ، پروانه دادن ، مرخص کردن
licentious	بی بند و بار ، هرزه ، ول ، شهوتران ، بد اخلاق ، مبنی بر هرزگی
licit	مشروع ، حلال ، قانونی ، روا ، مجاز ، حراج ، فروش از طریق مزایده
Liechtenstein	لیختن اشتاین ، کشور دوک نشین لیختن اشتاین
liege	صاحب تیول ، ارباب ، هم بیعت
lien	حق حبس ، حق وصول طلب ، (حق) حق تصرف مال یا ملکی تاهنگامیکه بدهی وابسته به آن داده شود ، حق رهن ، حق گروی ، طحال ، سپرز
lieu	به جای ، بجای ، در عوض
life	جان ، حیات ، عمر ، رمق ، مدت ، دوام ، دوران زندگی ، موجودات ، حبس ابد
lifelike	زندگی مانند ، واقعی
lifeline	کف بینی) خط زندگی ، طناب یا رسن نجات غواص ، شاهراه
lifelong	مادام العمری ، برای تمام عمر ، برابر یک عمر
lifestyle	شیوهی زندگی ، سطح و سبک زندگی
lifetime	عمر ، مدت زندگی ، دوره زندگی ، مادام العمر ، ابد
lift	برداشتن ، از جا کردن ، دامنه بالابری (منجنيق) ، حمل کردن ، حمل و نقل هوایی ، ظرفیت ، مقدورات هوایی ، بار زدن ، جرثقیل ، بالا بردن ، سرقت کردن ، بالا رفتن ، مرتفع بنظر آمدن ، بلندی ، بالابری ، یک وهله بلند کردن بار ، دزدی ، سرقت ، ترقی ، پیشرفت ، ترفیع ، اسانسور ، بالارو ، جرثقیل ، بالا بر
ligament	پیوند ، رباط ، وتر عضلانی ، بندیزه

ligature	بخیه زنی ، نوار ، زخم بند ، شریان بندی ، رشته ، رباط ، طلسم ، (موسیقی) خط پیوند ، خط ارتباط ، کلید کوک سازهای زهی ، دو یا چند حرف متصل بهم
light	روشن کردن ، نور دادن ، پرتو افکندن نور ، چراغ راهنمایی ، چراغ اوپخته پرتو مرئی ، نور مرئی ، منبع نور ، سبک ، نور ، روشنائی ، روشن ، بچه زاییدن
light-hearted	خوشدل ، سبکدل ، امیدوار
ligneous	چوبی
like	دوست داشتن ، مایل بودن ، دل خواستن ، نظیر بودن ، بشکل یا شبیه (چیزی یا کسی) بودن ، قرین ، نظیر ، همانند ، متشابه ، شبیه ، همچون ، بسان ، همچنان ، هم شکل ، هم جنس ، متمایل ، به تساوی ، شاید ، احتمالاً ، فی المثل ، مثلاً ، همگونه
likelihood	احتمال کلی دارد
likely	راستما ، محتمل ، باور کردنی ، احتمالی
liking	میل ، تمایل ، ذوق ، علاقه ، حساسیت ، شهوت و میل ، مهر
lilliputian	وابسته به کشور لیلی پوت ، لیلی پوتی ، ریزه اندام ، کوتاه فکر ، تنگ نظر
Lilongwe	لیلونگوه
Lima	لیما ، پایتخت کشور پرو ، حرف L
limb	سوهان کاری ، جلاکاری کردن ، عضو بدن ، دست یا پا ، بال ، شاخه ، قطع کردن عضو ، اندام زیرین ، اندام زیرین
limber	عراده را به عقب توپ بستن ، سربزیر ، مطیع ، تاشو ، خم شو ، نرم ، خم کردن ، تاکردن ، خمیده کردن ، تمرین نرمش کردن
limerick	شعر غیر مسجع پنج بندی ، شعر بند تنبانی
limit	حریم ، کران (حد) ، کنار ، پایان ، اندازه ، وسعت ، محدود کردن ، معین کردن ، منحصر کردن
limitation	محدودیت ، تحدید ، محدودسازی ، شرط
limited	محدود ، منحصر ، مشروط ، مقید
limn	مصور کردن ، تذهیب کردن (کتاب وغیره) ، رنگ آمیزی کردن ، اب رنگ زدن
limpid	زالال ، صاف ، ناب ، روشن ، خالص
linchpin	میخ اسه ، میخ محور ، سگدست
line	محصول ، شعبه ، نسب ، خط زدن ، حدود ، رویه ، صف ، صفی در خط (دیدبانی توپخانه) ، خط کشیدن ، خط انداختن در ، خط دار کردن ، (علوم نظامی) بخت کردن (با up) ، اراستن ، تراز کردن ، استر کردن ، پوشاندن ، خط ، سطر ، ردیف ، رشته ، بند ، ریسمان ، رسن ، طناب ، سیم ، جاده ، دهنه ، لجام
lineage	سطر بندی ، سطر شماری ، سویه ، دودمان ، اصل و نسب ، اجداد ، اعقاب
lineament	نشان ویژه ، سیما ، طرح بندی ، خطوط چهره ، صفات مشخصه
linear	خطی ، طولی ، دراز ، باریک ، کشیده
liner	سرباز خط جبهه ، کشتی یا هواپیمای مسافری ، استردوز ، استری ، کسی که خط میکشد ، خط کش
linger	درنگ کردن ، تاخیر کردن ، دیر رفتن ، مردد بودن ، دم آخر را گذراندن
lingo	زبان ویژه ، زبان صنفی ومخصوص طبقه خاص

lingua	زبان یا عضو زبانی شکل ، اصطلاحات خاص
lingual	زبانی، حرف زبانی یا ذو لفی
linguist	زبان‌شناس ، متخصص زبان شناسی ، زبان دان
linguistic	زبانی ، وابسته به زبان شناسی
linguistics	زبان شناسی ، علم السنه و اشتقاق لغات و ساختمان و ترکیب کلمات و صرف و نحو ، لسانیات ، علم زبان
liniment	روغن مالیدنی ، مرهم رقیق ، روغن مالش
link	ارتباط ، به هم پیوستن ، رابط ، عضو اتصال ، نوار فشنگ ، اتصال ، ملحق ، نقطه الحاق ، رکابی ، حلقه زنجیر ، دانه زنجیر ، بند ، میدان گلف ، زنجیر ، قلاب ، متصل کردن ، بهم پیوستن ، جفت کردن ، پیوند دادن
link attached	دور دست
lionize	مورد توجه زیاد قرار گرفتن ، شیر کردن
lip	لبه ، کنار ، طاقت ، سخن ، بیان ، لپی ، با لب لمس کردن
liquefacient	ابگونگر ، گدازنده ، مایع کننده ، (پزشکی) عامل موجب ترشح ، ترشح کننده ، مایع ترشح کننده
liquefy	ابگون کردن ، گداختن ، تبدیل به مایع کردن
liqueur	لیکور (نوشابه الکلی)
liquid	مایع ، ابگونه ، چیز ابکی ، روان ، سلیس ، (در مورد کالا) نقد شو ، پول شدنی ، سهل و ساده
liquidate	تسویه کردن ، حساب را واریز کردن ، برچیدن ، از بین بردن ، مایع کردن ، بصورت نقدینه درآوردن ، سهام
liquify	ابگون کردن ، گداختن ، تبدیل به مایع کردن
liquor	مشروب خوردن یا خوراندن ، نوشابه ، مشروب الکلی ، باروغن پوشاندن ، چرب کردن ، مایع زدن ، مشروب زدن به
Lisbon	لیسبون
lissom	نرم ، چابک ، تاشو ، چالاک ، بنرمی
list	سیاهه برداشتن ، صورت کردن ، حاشیه ، نوار ، کج شدن ، صورت ، سیاهه ، جدول ، سجاغ ، کنار ، نرده ، میدان نبرد ، تمایل ، کجی ، میل ، در فهرست وارد کردن ، فهرست کردن ، در لیست ثبت کردن ، شیار کردن ، آماده کردن ، خوش آمدن ، دوست داشتن ، کج کردن
listen	شنیدن ، گوش دادن ، پذیرفتن ، استماع کردن ، پیروی کردن از ، استماع
listen in	استراق سمع کردن (بوسیله تلفن و غیره)
listless	بی میل ، بی توجه
litany	مناجات و دعای دسته جمعی بطور سوال و جواب ، مناجات و عبادت تهلیل دار
literacy	با سوادی ، سواد خواندن و نوشتن
literal	تحت اللفظی ، حرفی ، لفظی ، واقعی ، دقیق ، معنی اصلی
literally	لفح به لفتح واژه به واژه ، کلمه به کلمه ، لفظ به لفظ ، بطور تحت اللفظی
literarily	بطور ادبی
literary	ادبی ، کتابی ، ادیبانه ، ادیب ، وابسته به ادبیات ، ادبیاتی
literary history	تاریخ ادبیات

literati	ادبا ، فضلا ، اهل قلم ، دانشمندان
literator	دانشمند نما ، فضل فروش ، ادیب
literature	ادبیات ، ادب و هنر ، مطبوعات ، نوشتجات
lithe	نرم ، خم شو ، لاغر اندام
lithesome	نرم ، چابک ، تاشو ، چالاک ، بنرمی
lithograph	چاپ سنگی ، حکاکی روی سنگ ، حجاری ، حک کردن
Lithuania	جمهوری لیتوانی
Lithuanian	لیتوانیایی ، اهل کشور لیتوانی ، زبان لیتوانی
litigant	متنازع ، طرف دعوی ، مرافعه کننده
litigate	دادخواهی کردن ، عارض شدن ، طرح دعوی کردن ، مرافعه کردن ، تعقیب قانونی کردن
litigation	ترافع دعوی ، دادرسی ، مرافعه ، دادخواهی ، دعوی قضایی
litigious	موضوع دعوی ، موضوع اختلاف ، متنازع فیه ، اهل مرافعه
litotes	خفض جناح ، کوچک قلم دادن چیزی برای افزایش اهمیت آن ویا اجتناب از انتقاد ، شکسته نفسی
little	صغیر ، اندک ، کم ، کوچک ، خرد ، قد کوتاه ، کوتاه ، مختصر ، ناچیز ، جزئی ، خورده ، حقیر ، محقر ، معذود ، بچگانه ، درخور بچگی ، پست
little bear	دب اصغر
little finger	انگشت کوچک
littoral	کرانه ای ، ساحل ، کرانه ، ناحیه ساحلی ، دریاکناری
liturgy	ایین نماز ، اداب نماز ، مناجات نامه
live	برقدار ، تحت پتانسیل ، زنده کردن ، فشنگ جنگی ، مهمات جنگی
live ammunition	مهمات جنگی
live ball	توپ زنده
live	برقدار ، تحت پتانسیل ، زنده کردن ، فشنگ جنگی ، مهمات جنگی
livelihood	وسیله معاش ، معاش ، اعاشه ، معیشت
liver	جگر سیاه ، مرض کبد ، ناخوشی جگر ، زندگی کننده
livid	سربی رنگ ، کیود شده ، کوفته ، خاکستری رنگ
living	زندگی ، معاش ، وسیله گذران ، معیشت ، زنده ، حی ، درقیدحیات ، جاندار ، جاودانی
living area	منطقه زندگی
Ljubljana	لیوبلیانا
load	ظرفیت ، شارژ کردن ، بارگیری کردن ، ذخیره گذاری کردن ، خرج گذاری کردن ، پر کردن تفنگ یا توپ ، فشنگ گذاری کردن ، بار مهمات هواپیما ، بارگیری مهمات ، بار داشتن (در تحلیل عاملها) ، کوله بار ، فشار ، مسئولیت ، بار الکتریکی ، عمل پرکردن تفنگ باگلوله ، عملکرد ماشین یا دستگاه ، بار کردن ، گرانبار کردن ، سنگین کردن ، فیلم (در دوربین) گذاشتن ، بار گیری شدن ، بار زدن ، تفنگ یا سلاحی را پر کردن
load and go	بارکنش و اجرا



loading	ظرفیت ، بارگیری کردن ، سوارشدن به خودرو یا هواپیما ، بارگیری مهمات در هواپیما ، خرج گذاری کردن سلاح ، بارگذاری ، بار (در تحلیل عاملها) ، بارکنش ، بارگیری ، بار ، محموله ، امیختن مواد خارجی به شراب
loam	رس شنی ، ابلیز ، لجن ، گل ، خاک رس و شن که با گیاه پوسیده امیخته باشد ، خاک گلدانی
loan	وام دادن ، قرض دادن ، وام ، قرضه ، واژه عاریه ، عاریه دادن ، قرض کردن
loath	بی میل ، بیزار ، متنفر
loathe	نفرت داشتن از ، بیزار بودن ، بد دانستن ، منزجر بودن ، بیزار کردن ، سبب بیزاری شدن
lobbyist	کسیکه در پارلمان تبلیغ میکند
local	داخلی ، لاج ، لاجی ، محلی ، مکانی ، موضعی ، محدود بیک محل
locate	جای چیزی را تعیین کردن ، در جای ویژه ای قرار دادن ، مشخص کردن جا دادن ، تعیین محل کردن ، جای چیزی را معین کردن ، تعیین کردن ، معلوم کردن ، مستقر ساختن ، مکان یابی کردن ، قرار دادن
location	وضع ، جایگاه ، موقعیت ، تعیین محل ، جا ، مکان ، اندری
locative	دال بر مکان ، (دستور زبان) مکانی ، دال بر مکان ، حالت مکانی ، اندری
loch	دریاچه ، خلیج ، شاخابه
lock	محکم نگهداشتن ، قفل گلنگدن ، چفت شدن ، طره گیسو ، دسته پشم ، چخماق تفنگ ، چفت و بست ، مانع ، سد متحرک ، سدبالابر ، چشمه پل ، محل پرچ یا اتصال دویاچند ورق فلزی ، قفل کردن ، بغل گرفتن ، راکد گذاردن ، قفل شدن ، بوسیله قفل بسته و محکم شدن ، محبوس شدن
locomotion	جنبش ، نقل و انتقال نیرو بوسیله حرکت ، تحرک ، نقل و انتقال ، (مجازی) مسافرت
lode	راه آبی ، رگه معدن ، سنگ طلا ، هر چیز شبیه راه آبی
lodgement	منزل گیری ، استقرار ، جایگزینی ، سپارش پول ، ودیعه گذاری ، موضع گیری
lodgment	منزل گیری ، استقرار ، جایگزینی ، سپارش پول ، ودیعه گذاری ، موضع گیری
lofty	ارجمند ، رفیع ، عالی ، بزرگ ، بلند پایه ، مغرورانه
log	چوب گرد ، گرد بینه ، کیلومتر شمار ناو ، فهرست لیست ، پیمودن ، شرح روزانه ، جدول لگاریتم ، کنده ، قطعه ای از درخت که ااره نشده ، سرعت سنج کشتی ، کارنامه ، صورت عملیات ، گزارش سفرنامه کشتی ، گزارش سفر هواپیما ، گزارش روزانه عملیات هیئت یاعملیات موتورپاماشین و غیره ، کندن کنده درخت ، در سفرنامه واردکردن ، ثبت کردن وقایع
logic	لاجیک ، منطق ریاضی ، منطق ، استدلال ، برهان
logical	منطقی ، استدلالی
logician	منطق دان
logistics	لجستیک ، تدارک کردن ، امایش ، امادها ، (علوم نظامی) مبحث تدارکات لشکر کشی ، شعبه ای از فنون نظامی که درباره فن لشکر کشی و وسائط نقلیه و تهیه اردوگاه واذوقه ومهمات لازمه در طی لشکر کشی بحث میکند
loiter	درنگ کردن ، تاخیر کردن ، دیر پاییدن ، پا پیاور کردن ، معطل کردن ، باتنبلی حرکت کردن
loiterer	کسیکه در رفتن تعلل کند ، پرسه زن

loll	لم دادن ، لمیدن ، اویختن ، لم ، تکیه ، زبان بیرون ، بیرون افتادن
Lomé	لومه
London	لندن
loneliness	تنهایی ، دلتنگی
long	بلند ، طی مسافت زیاد توپ ، دراز ، طویل ، مدید ، کشیده ، دیر ، گذشته از وقت ، اشتیاق داشتن ، میل داشتن ، ارزوی چیزی را داشتن ، طولانی کردن ، (در شعر) مناسب بودن
longevity	طول عمر ، درازی عمر ، دیرپایی ، دراز عمری
long-term	دراز مدت ، طویل المدت
look	زمانی که مدار مین نسبت به عامل انفجار حساسیت نشان می دهد ، نگاه کردن ، نگرستن ، دیدن ، چشم رابکار بردن ، قیافه ، بنظر آمدن مراقب بودن ، وانمود کردن ، ظاهر شدن ، جستجو کردن
Look over	معاینه کردن ، بازرسی کردن ، صرف نظر کردن
loom	هاله روشنایی ، کارگاه بافندگی ، دستگاه بافندگی ، نساجی ، جولایی ، متلاطم شدن(دریا) ، از خلال ابریا مه پدیدار شدن ، ازدور نمودار شدن ، بزرگ جلوه کردن ، رفعت ، بلندی ، جلوه گری از دور ، پدیدار از خلال ابرها
loose	توپ سرگردان بی صاحب ، لق ، گشاد ، ول ، بی ربط ، هرزه ، بی بندوبار ، لوس وننر ، بی پایه ، بی قاعده ، رهاکردن ، درکردن(گلوله وغیره) ، منتفی کردن ، برطرف کردن ، شل وسست شدن ، نرم وازاد شدن ، حل کردن ، از قید مسئولیت ازاد ساختن ، سبکبار کردن ، پرداختن
loot	چپاولگری کردن ، چپاول ، تاراج ، استفاده نامشروع ، غارت کردن (شهری که اشغال شده) ، چاپیدن
lope	خرامیدن ، رقصیدن ، جست وخیز کردن ، شلنگ انداختن ، تاخت رفتن (اسب وغیره) ، بجست وخیز درآوردن ، جست وخیز وشلنگ تخته ، تاخت ، حرکت خرامان
loquacious	پرگو ، وراج ، پرحرف
loquacity	پرحرفی
lordling	لرد کوچک یا بی اهمیت
Los Angeles	لس آنجلس
lose	گم کردن ، مفقود کردن ، تلف کردن ، از دست دادن ، زیان کردن ، منقضی شدن ، باختن(در قمار وغیره) ، شکست خوردن
loss	تلف ، گمگشتگی ، افت ، هدر رفتگی ، گریز ، باخت ، زیان ، ضرر ، خسارت ، گمراهی ، فقدان ، اتلاف ، تلفات ، ضایعات ، خسارات
lost	گم شده ، (ماضی و اسم مفعول فعل lose) گمشده ، از دست رفته ، ضایع ، زیان دیده ، شکست خورده گمراه ، منحرف ، مفقود
lot	دسته ، گروه ، مقدار یا تعداد زیاد ، نوبه مهمات ، بخشش ، بسی ، بسیار ، چندین ، قواره ، تکه ، بهره ، قسمت ، سرنوشت ، پارچه ، توده انبوه ، قرعه ، محوطه ، قطعه زمین ، جنس عرضه شده برای فروش ، کالا ، بقطعات تقسیم کردن (با out) ، تقسیم بندی کردن ، جورکردن ، بخش کردن ، سهم بندی کردن
lots	(در گویش) خیلی زیاد ، بسیار ، فراوان
loud	باصدای بلند ، بلند اوا ، پر صدا ، گوش خراش ، زرق وبرق دار ، پرجلوه ، رسا ، مشهور
lough	دریاچه ، استخر ، اب دریا

louse	شته ، هر نوع شیشه یا افت گیاهی و غیره شبیه شپش ، شپش گذاشتن ، شیشه کردن
lout	سرفرود آوردن ، ادم بی دست و پا ، ادم نادان و نفهم ، بیشعور دانستن ، ریشخندکردن ، نفهمی نشان دادن ، ولگردی کردن
lovable	دوست داشتنی ، محبوب ، جذاب
love	مهر ، محبت ، معشوقه ، دوست داشتن ، عشق داشتن ، عاشق بودن
lovely	دوست داشتنی ، دلپذیر ، دلفریب
lover	عاشق ، دوستدار ، فاسق ، خاطرخواه
low	ضعیف ، عقب ، پست ، کوتاه ، دون ، فرومایه ، پایین ، اهسته ، پست و مبتذل ، سربرزیر ، فروتن ، افتاده ، کم ، اندک ، خفیف ، مشتعل شدن ، زبانه کشیدن
lower	ضعیف کردن ، پایین آوردن لوله ، پایین آوردن ، تخفیف دادن ، کاستن از ، تنزل دادن ، فروکش کردن ، خفیف کردن ، پست تر ، پایین تر ، احم ، عبوس ، ترشروی ، هوای گرفته و ابری ، احم کردن
lowly	خوار ، دون ، صغیر ، افتاده ، فروتن ، بی ادب ، بطورپست
low-spirited	دارای روحیه بد ، گرفته ، کدر ، افسرده ، دل مرده ، دلتنگ
Luanda	لواندا
lubricious	لیز ، نرم ، هرزه ، بیقرار ، بی ثبات ، لغزنده ، گریز پا
lucent	تابناک ، روشن و شفاف
lucid	شفاف ، روشن ، واضح ، درخشان ، زلال ، براق ، سالم
luck	شانس ، بخت ، اقبال ، خوشبختی
lucky	خوش اقبال ، بختیار ، خوش یمن ، خوش قدم
lucrative	سودمند ، پرمفعت ، نافع ، موفق
lucre	سود ، پول ، مال
lucubration	مطالعه سخت ، دود چراغ خوری ، شب زنده داری
luculent	نورانی ، روشن ، نور افشان ، واضح
ludicrous	خنده اور ، مضحک ، مزخرف ، چرند
lugubrious	محزون (بطور اغراق آمیز یا مضحک) ، اندوهگین ، غم انگیز ، حزن انگیز ، تعزیت آمیز
lukewarm	نیم گرم ، ولرم ، ملول ، غیر صمیمی ، بی اشتیاق
lull	ارام کردن ، فرونشاندن ، ساکت شدن ، لالایی خواندن ، آرامش ، سکون ، آرامی
lumber	تیر بریده ، تخته ، تیربریده ، الوار را قطع کردن ، چوب بری کردن ، سنگین حرکت کردن ، سلانه سلانه راه رفتن
lumen	واحد تشعشع برابر مقدار نوری که از يك شمع معمولي بين المللي ساطع میگردد، حفره یا مجرای عضو لوله‌ای شکل، حفره سلولی درون جدار گیاه
luminary	جسم روشن ، جرم آسمانی ، جرم نورافکن آسمانی ، ادم نورانی ، پر فروغ ، شخصیت تابناک
luminescence	فروزندگی ، تابناکی ، (فیزیکی) پدیده نورافشانی جسمی پس از قرار گرفتن در معرض تابش اشعه ، شب تاب
luminescent	شب تاب ، درخشان ، تابناک
luminosity	روشنایی ، درخشندگی ، نور افکنی ، جسم نورانی ، فروغ ، فروزندگی ، درخشش

luminous	روشن ، فروزنده ، درخشان ، فروزان ، روشنی بخش ، نورانی ، تابان ، شب نما
lummoX	آمریکایی ( ادم کودن ، ادم ناشی وخام دست
lunacy	دیوانگی ، جنون ، حماقت
lunar	قمری ، ماهی ، وابسته بماه ، ماهتابی ، کمرنگ
lunatic	دیوانه ، مجنون ، ماه زده
lunch	ناهار ، ظهرانه ، ناهار خوردن
lune	هلال ، قسمتی از سطح کره واقع بین دو دایره ی عظیمه
lung	ریه ، جگر سفید ، شش
lunge	حرکت لانژ ، حمله ناگهانی شمشیرباز بجلو و باز کردن بازو ، حمله ناگهانی (مثلا با شمشیر) ، پرتاب ناگهانی ، پیشروی ناگهانی ، جهش کردن ، خیز زدن
lurch	چرخش ناگهانی کشتی بیک سو ، کج شدن ، فریب ، خدعه ، گوش بزننگی ، امدگی ، شکست فاحش ، نوسان ، تلوتلو خوردن
lurid	رنگ پریده ، مستهجن ، بطورترسناک یاغم انگیز ، موحش ، شعله تیره ، شعله بونما ، رنگ زرد مایل به قرمز ، کم رنگ وپریده ، زنده
lurk	کمین کردن ، در تکاپو بودن ، درکمین شکار بودن ، در انتظار فرصت بودن ، دزدکی عمل کردن ، در خفا انجام دادن
Lusaka	لوساکا
luscious	خوشمزه ، لذیذ ، شیرین ، دلپذیر ، شهوت انگیز
luster	جلا ، زرق و برق ، درخشندگی ، درخشش ، لوستر ، درخشیدن ، جلوه داشتن ، برق زدن
lustrous	فروزنده ، رخشان ، رخشنده ، پر زرق وبرق ، پر جلوه
Luxembourg	لوکزامبورگ
luxuriance	پرنعمتی ، وفور ، فراوانی ، پربرکتی ، شکوه وجلال ، فراوان ، حاصلخیزی ، انبوهی
luxuriant	وافر ، مجلل ، انبوه ، پربرکت
luxuriate	پربرکت شدن ، حاصلخیز شدن ، پرپشت شدن ، فراوان شدن ، وفور یافتن ، شکوه یافتن ، اب وتاب زیاد دادن ، در تجمّل زیستن ، خوشگذران
luxurious	خوش گذران ، دارای زندگی تجملی ، مجلل
lying	دروغگویی
lymphatic system	دستگاه لنفاوی
lynch	بدون محاکمه مجازات کردن یاکشتن (توسط جماعت) ، درکوچه وبازار گرداندن ومجازات کردن ، بدنام کردن ، زجر کشی کردن
lyre	موسیقی) چنگ ، بربط
lyric	چنگی ، بربطی ، سرودی ، خواندنی ، غنائی ، غزلی ، احساساتی ، غزل سرا
macabre	وابسته برقص مرگ ، مهیب ، ترسناک ، خوفناک
macadamize	سنگ فرش کردن
Macau	ماکائو
mace	نوعی موشک هدایت شونده که با انرژی جنبشی هدایت می شود ، پوست جوز ، گل جوز ، راف ، گرز ، کوپال ، چماق زدن ، گول زدنی ، فریب ، چماق

Macedonia	مقدونیه ، جمهوری مقدونیه
Macedonian	مقدونیه ای
macerate	لاغر کردن ، (مجازی) ظلم کردن بر ، زجر دادن ، خیساندن ، خیس شدن
machiavellian	وابسته به عقاید سیاسی 'ماکیاولی'
machination	دسیسه ، تدبیر ، طرح
machine	براده برداشتن ، تراشیدن ، تراشکاری کردن صیقل کردن ، دستگاه ، ماشین کردن ، با ماشین رفتن
machinery	الات موتورخانه ، ماشین الات ، ماشین ها ، دستگاه ، تشکیلات ، سازمان
machinist	ماشین چی ، چرخکار ماشین ساز ، سرموتوریست ناو ، ماشین کار ، چرخکار ، ماشین ساز
macrocosm	جهان ، دنیا
macrophage	یاخته بیگانه خوار درشت ، کلان خوار
maculate	لکه دار کردن ، الودن ، بی عفت کردن ، لکه دار
mad	از جا در رفته ، شیفته ، عصبانی کردن ، دیوانه کردن
Madagascar	ماداگاسکار
madden	دیوانه کردن ، عصبانی کردن ، دیوانه شدن
madonna	تصویر حضرت مریم ، بانوی من ، خانم من
Madrid	مادرید
madrigal	شعر بزمی ، سرود عاشقانه چند نفری
maelstrom	طوفان یا گرداب شدید
magazine	انبار مهمات (ناو) ، مخزن مهمات ناو ، جعبه خزانه تفنگ جعبه خوراک دهنده ، مخزن فشنگ ، مجله ، انبار مهمات ، مخزن ، خشاب اسلحه ، خزانه
magician	جادوگر ، مجوسی
magisterial	امرانه ، دیکتاتوروار ، مطلق ، دارای اختیار
magistracy	ریاست کلانتری یا دادگاه بخش ، قاضی
magnanimity	جوانمردی ، رادمردی ، بزرگواری ، بزرگی طبع ، علو طبع ، بلند همتی
magnanimous	بزرگواری ، عالی فطرت ، آقا منش ، نظر بلندانه
magnate	نجیب زاده ، ادم متنفذ ، متشخص
magnet	اهنربا ، آهن ربا ، مغناطیس ، جذب کردن
magnetize	مغناطیسی کردن ، آهن ربا کردن ، کشیدن ، شیفتن
magnificence	شکوه ، عظمت
magnificent	باشکوه ، مجلل ، عالی
magniloquent	پر اب و تاب ، قلنبه نویس ، غرا
magnitude	دامنه ، حیثه عمل ، کشش ، شدت ، تعداد ، بزرگی ، عظمت حجم ، قدر ، اهمیت ، شکوه ، اندازه ، مقدار
maharaja	مه راجه ، مهاراجه ، مه راجا ، لقب دسته ای از راجه ها یا شاهزادگان بزرگ در هند

maidenhood	دوشیزگی ، بکارت ، (مجازی) تازگی
mail	مراسلات ، جوشن ، زره دار کردن ، نامه رسان ، پستی ، با پست فرستادن ، چاپار
maim	کسیرا معیوب کردن ، معیوب شدن ، اختلال یا از کار افتادگی عضوی ، صدمه ، جرح ، ضرب و جرح ، نقص عضو ، چلاق کردن
main	بزرگ ، کامل شاه لوله ، نیرومند ، عمده ، اصلی ، مهم ، تمام ، کامل ، دریا ، با اهمیت
mainly	بیشتر ، اساساً ، اصلاً
maintain	پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن ، ابقا کردن ، ادامه دادن ، حمایت کردن از ، مدعی بودن ، نگهداشتن ، برقرار داشتن
maintenance	صیانت ، حمایت ، نفقه ، نگاهداری ، حفاظت کردن ، حفظ کردن ، تعمیر و نگهداری ، تاسیسات ، حفظ ، نگهداری ، تعمیر ، قوت ، گذران ، خرجی ، ابقاء ، نگهداشت
maize	ذرت ، بلال ، رنگ ذرتی
major	سرگرد ارتش ، مهم ، یاور (درجه سرگردی قدیم) ، رشته اصلی ، اصلی ، عمده ، اکبر ، بزرگتر ، بیشتر ، اعظم ، بزرگ ، کبیر ، طویل ، ارشد ، سرگرد ، بالغ ، مهاد ، متخصص شدن
majority	کبر ، ماژوریته ، اکثریت ، بیشین ، بیشان
make	ساختن آماده کردن ، تهیه کردن طرح کردن ، قرار دادن ، باعث شدن وادار یا مجبور کردن ، پیمودن ، رسیدن به ساخت ، ترکیب ، ساختن ، بوجود آوردن ، درست کردن ، تصنیف کردن ، خلق کردن ، باعث شدن ، وادار یا مجبور کردن ، تاسیس کردن ، گاییدن ، ساختمان ، ساخت ، سرشت ، نظیر ، شبیه
maker	سازنده ، خالق
make-up	ترکیب ، ساخت ، ساختمان یا حالت داستانی ، در (تاتر) آرایش ، گریم ، ترکیب کردن ، درست کردن ، جبران کردن ، جعل کردن ، گریم کردن ، بزک ، توالف
maladroit	بی مهارت ، ناشی ، بی دست وپا ، ناهنجار ، زشت
malady	ناخوشی ، فاسد شدگی ، بیماری ، مرض
Malagasy or Madagascan	اهل ماداگاسکار
malaise	ناراحتی ، بیقراری ، احساس مرض
malapropism	استعمال غلط و عجیب و غریب لغات ، سوء استعمال کلمات
malaria	مالاریا ، نوبه
Malawi	کشور مالاوی
Malawian	اهل مالاوی
Malaysia	کشور مالزی
Malaysian	مالزیایی
malcontent	یاغی ، سرکش ، متمرد ، ناراضی ، آماده شورش
Maldives	کشور مالدیو
Maldivian	کشور مالدیو
male	جنس نر ، مذکر ، مردانه ، نرینه ، نرین ، گشن
malediction	لعنت ، بدگویی ، لعن

malefactor	تبهکار ، بدکار ، تبه کار ، جانی ، جنایت کار ، جنایت امیز
maleficent	زیان اور ، تبه کار ، شریر ، شیطان ، بدجنس
malevolence	بدخواهی ، بدنهادی ، شرارت ، بدسگالی
malevolent	بدخواه ، بدنهاد ، (درموردستاره بخت) نحس
malfeasance	خطای اداری ، بدکاری ، بدکرداری ، شرارت ، کار خلاف قانون
Mali	کشور مالی
Malian	اهل مالی
malice	سوء نیت ، سوء قصد ، بداندیشی ، بدجنسی ، بدخواهی ، عناد ، کینه توزی ، نفرت ، قصد سوء
malicious	بد اندیش ، از روی بدخواهی ، از روی عناد
malign	بدخیم ، بدنهاد ، بدخواهی کردن ، بدنام کردن
malignant	بدطینت ، خطرناک ، زیان اور ، صدمه رسان ، کینه جو ، بدخواه ، متمرد ، سرکش ، (پزشکی) بدخیم
malinger	خود را بنا خوشی زدن ، تمارض کردن
malingerer	سرباز یا ملوانی که خود را بنا خوشی میزند و از زیر کار شانه خالی میکند
mall	پیاده رو پر درخت و سایه دار ، تفرجگاه
malleable	چکش خور ، نرم و قابل انعطاف
mallet	چوب چکش مانند بازی کروکه ، گرز ، پتک ، کلوخ کوب ، چوگان ، چکش زدن ، کوبیدن
malodorous	بد بو
Malta	جزیره مالت
Maltese	اهل مالت
maltreat	بدرفتاری کردن ، بدکار کردن
mammal	پستاندار
mammoth	ماموت ، فیل بزرگ دوره ما قبل تاریخ
man	بازیگر تیم ، گماردن نفرات ، پر کردن محل ، قرار دادن سرنشین ، انسان ، شخص ، بر ، نوکر ، مستخدم ، اداره کردن ، گرداندن (امور) ، شوهر ، مهره شطرنج ، مردی
manacle	دست بند (مخصوص دزدان و غیره) ، قید ، بخو ، دستبند زدن ، زنجیرکردن
manage	اداره کردن ، گرداندن ، از پیش بردن ، اسب اموخته
management	حل و عقد ، مدیریت و ریاست حسن تدبیر ، اداره ، ترتیب ، مدیریت ، مدیران ، کارفرمایی
manager	مدیر تیم ، مدیر ، مباشر ، کارفرما
Managua	شهر ماناگوا
Manama	شهر منامه
mandate	حکم قیمومت ، تحت قیمومت در آوردن ، دستور مردم به (وکیل) ، دستور مافوق ، وکالت نامه ، قیمومت ، حکم ، فرمان ، تعهد ، اختیار
mandatory	قیم ، اجباری ، الزامی ، الزام اور
mandible	فک ، ارواره

mane	یال
man-eater	جانوری که انسان را میخورد ، ادمخوار
maneuver	تمرین نظامی ، عملیات نظامی و جنگی را تمرین کردن ، مشق کردن ، مانور دادن ، طرح کردن ، مانور
mangy	مبتلا به جرب ، مبتلا به گری ، جرب دار
mania	دیوانگی ، شیدایی ، عشق ، هیجان بی دلیل و زیاد
maniac	شیدا ، ادم دیوانه ، مجنون ، دیوانه وار ، عصبانی
maniacal	دیوانه ، بیخود
manifest	مانیفیست ، مانیفست ، بارنامه ، فهرست بارها ، لیست وسایل ، قطعنامه ، اظهارنامه ، صورت بار ، باز نمود کردن ، بارز ، اشکار ساختن ، معلوم کردن ، فاش کردن ، اشاره ، خبر ، اعلامیه ، بیانیه ، نامه
manifestation	مظهر ، اشکار سازی ، ظهور ، ابراز
manifesto	قطعنامه ، اشعاریه ، بیانیه ، اعلامیه دادن
manifold	مانیفولد ، چند راهه ، لوله چند لایی ، روپوش اتصال ، چند تا ، بسیار ، زیاد ، متعدد ، گوناگونی ، متنوع کردن ، چند برابر کردن
Manila	مانیلا پایتخت جزایر فیلیپین ، کاغذ مانیل
manipulate	بادست عمل کردن ، با استادی درست کردن ، بامهارت انجام دادن ، اداره کردن ، دستکاری کردن
manlike	نرینه ، جنس نر ، وحشی ، مرد مانند
manliness	مردانگی ، جوانمردی
manner	وضعیّت ، وضع ، راه ، روش ، طریقه ، چگونگی ، طرز ، رسوم ، عادات ، رفتار ، ادب ، تربیت ، نوع ، قسم
mannered	دارای سبک یا رفتار بخصوص ، تصنعی
mannerism	اطوار و اخلاق شخصی ، سبک بخصوص نویسنده
manoeuvre	تمرین نظامی ، عملیات نظامی و جنگی را تمرین کردن ، مشق کردن ، مانور دادن ، طرح کردن ، مانور
manor	ملک اربابی ، ملک نیولی ، منزل ، خانه بزرگ
man-power	نیروی کار
mantel	طاقچه بالا بخاری
mantle	جبهه ، توری چراغ ، پرده ، پوست ، شنل زنانه ، بالاپوش ، ردا ، پوشش ، کلاه توری
man-trap	تله ادم گیر
manual	یدی ، دستورالعمل ، ایین نامه ، دستور رزمی ، وابسته بدست ، انجام شده با دست ، کتاب دستی ، نظامنامه ، مقررات ، کتاب راهنما
manufacturer	صاحب کارخانه ، تولید کننده ، سازنده
manufacturing	صنعتی ، ساخت
manumission	عتق ، ازاد سازی ، (حقوق) ازادی برده
manumit	بنده را ازاد کردن ، ازادی بخشیدن
many	زیاد ، خیلی ، چندین ، بسا ، گروه ، بسیاری
map	نقشه بر داشتن از ، نقشه برداری کردن ، نگاشت ، نگاشتن ، نقشه کشیدن ، ترسیم کردن
Maputo	ماپوتو



mar	خراب کردن ، آسیب زدن ، آسیب رساندن ، زیان رساندن ، معیوب کردن ، ناقص کردن ، بی اندام کردن ، صدمه زدن ، آسیب
maraud	نهب و غارت کردن ، بقصد غارت حمله کردن ، دله دزدی یا تلاش کردن ، غارت کردن ، چپاول کردن
marauder	غارتگر ، چپاولگر
margin	میزان سود سهام ، حاشیه ای ، سود ناخالص ، مرز ، کنار ، لبه ، اندک ، حاشیه دار کردن ، حد ، بودجه احتیاطی ، مابه التفاوت
marginal	لبه ، حاشیه ای خطرناک ، بحرانی ، حداکثر ، کناری ، وابسته به حاشیه ، کم ، حاشیه ای ، مرزی
marine	تکاور دریایی ، بحری ، وابسته به دریانوردی ، تفنگدار دریایی
marital	شوهری ، زوجی ، ازدواجی ، نکاحی
maritime	ناوگان مستقل دریایی ، وابسته به بازرگانی دریایی ، وابسته بدریانوردی ، استان بحری یاساحلی
mark	نشان کردن ، مارک (واحد پول کشور المان) ، نشانه کردن حریف ، ۱۱ امتیاز کامل بولینگ مهارت ک_ردن ح_ریف ، بل_گی_ری خوب ، هدف نقطه آغاز ، علامت گذاری کردن ، نشانه هدف ، نمره گذاری کردن ، ارزه ، نمره ، نشانه ، نشان ، داغ ، هدف ، پایه ، نقطه ، درجه ، مرز ، حد ، علامت گذاشتن ، توجه کردن
marked	مشخص ، علامت دار ، نشاندار
market	محل داد و ستد ، مرکز تجارت ، فروختن ، در بازار داد و ستد کردن ، در معرض فروش قرار دادن ، به بازار عرضه کردن
marketing	بازاریابی و توزیع ، بازار یابی
maroon	شاه بلوط اروپایی ، رنگ خرمایی مایل بقرمز ، درجزیره دورافتاده یا جاهای مشابهی رها شدن یا گیر افتادن
marquee	چادر بزرگ ، خیمه بزرگ ، سایبان ، آسمانه
Marrakesh	مراکش
marriage	نکاح ، وصلت ، جشن عروسی ، زناشویی ، یگانگی ، اتحاد ، عقید ، پیمان ازدواج
married	شوهر دار ، شوهردار ، عروسی کرده ، متأهل ، پیوسته ، متحد
marry	عروسی کردن (با) ، ازدواج کردن ، شوهر دادن
marshal	در صف آوردن ، مارشال ، ارتشید ، کلانتر ، سردسته ، به ترتیب نشان دادن ، راهنمایی کردن (با) (تشریفات) ، مرتب کردن
Marshall Islands	جزایر مارشال
marsupial	جانور کیسه دار
martial	وابسته به ارتش ، جنگی ، لشکری ، جنگجو ، نظامی
martian	مریخی ، اهل کره مریخ
martinet	انضباطی ، ادم با انضباط وسخت گیر ، سخت گیری وانضباط خشک ، منجنيق سنگ انداز
Martinique	جزیره ی مارتینیک
martyr	فدایی ، شهید راه خدا کردن
martyrdom	شهادت
marvel	چیز شگفت ، شگفتی ، تعجب ، اعجاز ، حیرت زده شدن ، شگفت داشتن
mask	الگو ، سامان ، پوشیدن ، کلاه مخصوص شمشیربازی ، روپوش ، زمین پوشیده از دید و تیر ، مانع ، نقاب ، روبند ، لفافه ، بهانه ، عیاشی ،

	شادمانی ، خوش گذرانی ، ماسک زدن ، پنهان کردن ، پوشاندن ، پوشانه
masochist	خود آزاری
masonry	بنایی
masquerade	بالماسکه ، رقص بانقاب های مضحک وناشناس ، تغییر قیافه ، به لباس مبدل در آمدن ، قیافه ظاهری بخود دادن ، لباس مبدل
mass	جماعت ، تمرکز قوای جنگی ، مقدار حجم ، مراسم عشاء ربانی ، انبوه ، کپه ، گروه ، جرم ، حجم ، قسمت عمده ، جمع اوری کردن ، توده مردم
massacre	قتل عام کردن ، کشتار
masseter	ماهیچه مخصوص جویدن ، عضله مضغ
massive	گران کوه ، ساختمان فشرده ، سنگین ، قوال ، توپر ، بزرگ ، حجیم ، عظیم ، گنده ، فشرده ، کلان
master	قطعه کار اصلی ، جامع ، مخدوم ، کاپیتان کشتی ، اصلی ، ماهر شدن در چیزی ، دانشور ، چیره دست ، ارباب ، کارفرما ، رئیس ، مدیر ، مرشد ، پیر ، صاحب ، ماهر شدن ، خوب یاد گرفتن ، استاد شدن ، تسلط یافتن بر ، رام کردن
masterpiece	شاهکار
mastery	اربابی ، سلطه
masticate	چاوش کردن ، جویدن ، نرم کردن ، خمیر کردن ، بزاقی کردن
match	رویاری ، همتا کردن ، همتا ، نظیر ، لنگه ، همسر ، جفت ، ازدواج ، زور آزمایی ، وصلت دادن ، حریف کسی بودن ، جور بودن با ، بهم آمدن ، مسابقه ، چوب کبریت ، تطبیق ، تطابق ، مطابقت
material	ماده کار ، کالا ، نیرو ، مواد ، ماتریال ، مصالح ساختمان ، چیز ، جنس ، ماده ، مصالح ، مادی ، جسمانی ، مهم ، عمده ، کلی ، جسمی ، اساسی ، اصولی ، مناسب ، مقتضی ، مربوط ، جسم
materialism	مکتب مادیت ، ماده گرایی (ماتریالیسم) ، ماده گرایی ، مادیت ، ماده گرایی ، ماده پرستی
materialize	مادی کردن ، صورت خارجی بخود گرفتن ، جامه عمل بخود پوشیدن
maternal	مادروار ، مادرانه ، امی ، از مادری
math	ریاضی
matinee	نمایش یا برنامه یاجشن بعداز ظهر
matriarch	رئیس خانواده ، مادر
matricide	مادر کش ، مادر کشی ، قاتل مادر ، مادرکش
matriculate	در دفتر دانشگاه یا دانشکده نام نویسی کردن ، نام نویسی کردن ، در دانشکده یا دانشگاه پذیرفته شدن ، قبول کردن ، پذیرفتن
matrimony	زناشویی ، عروسی ، ازدواج ، نکاح
matrix	قالب ، زمینه ، شبکه ، زهدان ، رحم ، بچه دان ، موطن ، جای پیدایش ، ماتریس
matter	قالب ، کالا ، ماده ، جسم ، ذات ، ماهیت ، جوهر ، موضوع ، امر ، مطلب ، چیز ، مهم بودن ، اهمیت داشتن
matter of fact	حقیقت امر ، بطور واقعی
maturity	رشد ، سر رسید ، بلوغ ، کمال ، سر رسید
maudlin	(باحرف بزرگ) اسم خاص مونث ، مریم مجدلیه ، ضعیف وخیلی احساساتی ، سرمست

maul	پتک چوبی ، اهنکوب ، روش قدیمی جلوگیری از کسب امتیاز با دفاع فردی یا گروهی ، گروه مهاجمان و مدافعان اطراف توپ (رگبی) ، چکش چوبی ، تخماق ، چماق ، گرز ، توپوز ، ضربت سنگین ، باچکش زدن یا کوبیدن ، خردکردن ، له کردن ، صدمه زدن
maunder	بطور خواب الود و سرگردان حرکت کردن ، بطور نامفهوم حرف زدن
Mauritania	موریتانی
Mauritanian	موریتانیایی
Mauritian	اهل موریس
Mauritius	موریس
mausoleum	ارامگاه بزرگ ، مقبره
mauve	قفایی ، رنگ بنفش مایل به ارغوانی سیر
maverick	حیوان بیصاحب ، ادم بی سرپرست ، تک رو ، مستقل
mawkish	حالت تهوع نسبت به غذای بد مزه ، کسل کننده ، بطور زننده احساساتی
maxim	پند ، مثل ، گفته اخلاقی ، قاعده کلی ، اصل
maximum	ماکزیم ، بیشترین ، بیشین ، بزرگترین و بالاترین رقم ، منتهی درجه ، بزرگترین ، بالاترین ، ماکسیم ، بیشینه ، حداکثر
may	امکان داشتن ، توانایی داشتن ، قادر بودن ، ممکن است ، میتوان ، شاید ، انشاءالله ، ایکاش ، جشن اول ماه مه ، (مجازی) بهار جوانی ، ریعان شیب ، ماه مه
maybe	شاید ، احتمالا
mayhem	فلج کردن ، چلاق کردن ، (حقوق) ضرب و شتم ، جرح
mayor	شهردار
Mayotte	جزیره مایوت
maze	جای پرپیچ و خم ، پیچ و خم ، پلکان مارپیچ ، سرسام ، هذیان
Mbabane	مبابانه
me	(در حالت مفعولی) مرا ، بمن
mead	نوشابه الکلی مرکب از عسل و آب و مالت و ماده مخمر ، شهد اب
meager	لاغر ، نزار ، بی برکت ، بی چربی ، نحیف ، ناچیز
meal	غذا ، خوراکی ، شام یا نهار ، ارد (معمولا غیر از ارد گندم) بلغور
mealy-mouthed	کنمان گر ، ادم چرب زبان ، شیرین زبان ، اهل تملق
mealy-mouthed	اهسته حرف زن ، سخن له کن ، بی خلوص ، دریغ دارنده از راست گویی
mean	جزیی ، ناچیز ، معمولی ، بی اهمیت حد وسط ، معدل معنی دادن ، معنی داشتن ، معدل ، خسیس ، وسطی ، واقع در وسط ، حد وسط ، متوسط ، میانه روی ، اعتدال ، منابع درآمد ، عایدی ، پست فطرت ، بدجنس ، اب زیرکانه ، قصد داشتن ، مقصود داشتن ، هدف داشتن ، معنی و مفهوم خاصی داشتن ، معنی دادن ، میانگین
meander	رود پیچ ، مناندر ، دور ، گردش ، راه پر پیچ و خم ، پیچ و خم داشتن ، مسیر پیچیده ای را طی کردن ، چماب
meaning	مصدق ، ارش ، معنی ، مفاد ، مفهوم ، فحوا ، مقصود ، منظور
meanwhile	ضمنا ، در این ضمن ، در ضمن ، در اثناء ، در خلال

measure	قدر حد ، بخش یاب اندازه گرفتن ، سنجیدن بخش کردن ، میزان کردن طی کردن ، پیمودن ، مقایسه کردن سنجش ، تعدیل کردن ، تدبیر ، راه حلها ، اندازه گیری کردن ، اقدام پیشگیری ، عمل کردن ، روش ، مقیاس ، واحد ، میزان ، حد ، پایه ، درجه ، اقدام ، (شعر) وزن شعر ، بحر ، اندازه گرفتن ، پیمانه کردن ، سنجیدن ، درامدن ، اندازه نشان دادن ، اندازه داشتن
measurement	مساحت ، اندازه گیری ، اندازه ، سنجش
meat	گوشت (فقط گوشت چهار پایان) ، خوراک ، ناهار ، شام ، غذای اصلی
mechanic	مکانیک ، مکانیک ماشین آلات ، هنرور ، مکانیکی ، ماشینی
mechanician	مکانیک ، مکانیک ماشین آلات ، هنرور ، مکانیکی ، ماشینی
mechanics	علم ماشین آلات ، نیرو برد ، علمی که درباره اثر نیرو بر اجسام بحث میکند ، علم جراثقال ، علم مکانیک
mechanism	طرز کار ، ساز و کار ، مکانیسم ، طرزکار ، ساختمان ، اجزاء متشکله چیزی ، اجزاء مکانیکی ، عوامل مکانیکی ، مکانیزم ، ماشین ، دستگاه
medallion	مدال بزرگ ، مدالیون ، با مدال بزرگ زینت دادن
meddlesome	فضول ، مداخله گر
media	واسطه ها ، رسانه های گروهی ، وسایل ، (ت شیمی) پوشش میانی سرخرگ ، رسانه ها ، واسطه ها
mediaeval	قرون وسطی ، قرون وسطایی
medial	میانی ، وسطی ، مابین ، میانه ، متوسط
mediate	میانی ، وسطی ، واقع درمیان ، غیر مستقیم ، میانجی گری کردن ، وساطت کردن ، پابمیان گذاردن ، در میان واقع شدن
medical	بهداشتی ، بهداری ، طبی ، دانشکده پزشکی ، سرپزشک ، معالجه
medication	تداوی ، تجویز دوا ، دارو
medicine	دارو ، دوا ، پزشکی ، علم طب
medieval	قرون وسطی ، قرون وسطایی
mediocre	حد وسط ، متوسط ، میانحال ، وسط
meditation	عبادت ، تفکر ، اندیشه ، تعمق
medium	ملا" ، میانی ، مقدار متوسط ، معدل ، واسطه دلال ، (پزشکی) محیط کشت ، میانجی ، واسطه ، وسیله ، متوسط ، معتدل ، رسانه
medley	امیخته ، اختلاط ، رنگارنگ ، زد و خورد ، (موسیقی) قطعه موسیقی مختلط
meek	فروتن ، افتاده ، بردبار ، حلیم ، باحوصله ، ملایم ، بیروح ، خونسرد ، مهربان ، نحیب ، رام
meet	پرداختن ، دیدار ، مطابق شرایط بودن ، تصادم کردن با دشمن درخور بودن ، برخورد کردن ، یافتن ، معرفی شدن به ، ملاقات کردن ، مواجه شدن ، تقاطع کردن ، پیوستن ، جلسه ، نشست گاه ، درخور ، مناسب ، دلچسب ، شایسته ، مقتضی ، تقاطع ، اشتراک
meeting	مجمع ، اتصال برخورد ، تلاقی و سائط نقلیه ، جنگ تن به تن ، جلسه ، نشست ، انجمن ، ملاقات ، میتینگ ، اجتماع ، تلاقی ، همایش
megalomania	مرض بزرگ پنداری خویش ، جنون انجام کارهای بزرگ
melancholy	مالیخولیا ، سودا زدگی ، غمگین
melange	امیزه ، ترکیب ، مخلوط ، امیختگی ، اختلاط
melanin	رنگ سیاه ولکه های سیاه روی پوست

melee	ستیزه ، غوغا ، مغلوبه شدن جنگ
meliorate	بهبتر شدن ، بهبود یافتن ، بهتر کردن ، اصلاح کردن ، ترقی دادن
mellifluous	شیرین ، ملیح
mellow	رسیده ، نرم ، جا افتاده ، دلپذیر ، مهربان
melodious	ملیح ، دلپذیر ، دارای ملودی
melodrama	نمایش توام با موسیقی و آواز که پایانی خوش داشته باشد ، عشق خوش فرجام
member	جزء ساختمانی ، قطعه ، پاره ، اندام ، عضو ، کارمند ، شعبه ، بخش ، جزء
membership	عضویت
membrane	دیوار هسته ای ، پوشه ، غشاء ، شامه ، پرده ، پوست ، پوسته
memento	خاطره ، یادگاری ، نشان ، یادآور
memorable	حائز اهمیت ، جالب ، یاد آورنی
memorialize	برسم یادگار نگاه داشتن ، یادآوری کردن
memory	حافظه ، خاطره ، یادگار ، یاد بود
menace	تهدید کردن ، چیزی که تهدید کننده است ، مخاطره ، تهدید کردن ، ارباب کردن ، چشم زهره رفتن
menagerie	نمایشگاه جانوران ، جایگاه دام و دد ، دامگاه
mendacious	دروغگو ، کاذب
mendacity	دروغگویی ، کذب
mendiant	گدا ، درویش ، دربدر ، سائل ، گدایی کننده
mendicant	گدا ، درویش ، دربدر ، سائل ، گدایی کننده
menial	نوکر مایهانه ، چاکر ، نوکر ، ادم پست
mentality	ذهن ، قوه ذهنی ، روحیه ، طرز فکر ، اندیشه
mention	تذکر ، یادآوری ، نام بردن ، ذکر کردن ، اشاره کردن
mentor	ناصح ، مربی ، مرشد
menu	منو ، فهرست خوراک ، صورت غذا ، فهرست انتخاب
mephitic	متعفن ، بدبو
mercantile	تجاری ، تجارتي ، بازرگانی
mercenary	سرباز مزدور ، ادم اجیر ، پولکی
merciful	بخشایشگر ، رحیم ، کریم ، رحمت امیز ، بخشنده ، مهربان
merciless	بیرحم
mercurial	جیوه ای ، سیمایی ، جیوه دار ، چالاک ، تند ، متغیر ، متلون
mere	دریا ، آب راکد ، مرداب ، محض ، خالی ، تنها ، انحصاری ، فقط
merely	فقط ، صرفاً ، محضاً
meretricious	وابسته به فاحشه ، فاحشه وار ، زرق و برق دار و بد
merge	ادغام شدن ، یکی کردن ، ممزوج کردن ، ترکیب کردن ، فرورفتن ، مستهلک شدن ، غرق شدن ، ادغام کردن

merger	استهلاک ، ادغام (دو شرکت) ، ممزوج کننده ، یکی شدن دو یا چند شرکت ، ادغام ، امتزاج
meritocracy	شاینده سالاری، نخبه سالاری
meritorious	شایسته ترین ، لایق ، شایسته ، مستحق
merriment	ابراز شادی ، نشاط
mesmerize	هیپنوتیزم کردن ، هیپنوتیزم شدن
mess	غذا خوردن ، غذاخوری ، باشگاه ناو ، نهارخوری ، یک خوراک (از غذا) ، یک ظرف غذا ، هم غذایی (در ارتش و غیره) ، شلوغ کاری کردن ، الوده کردن ، اشفته کردن
message	خبر ، پیام ، پیغام دادن ، رسالت کردن ، پیغام
messieurs	اقایان ، حضرات
metal	فلز ، ماده ، جسم ، فلزی ، ماده مذاب ، سنگ ریزی کردن ، فلزی کردن ، با فلز پوشاندن
metallurgical	متالورژیکی ، وابسته به فن استخراج و ذوب فلزات
metallurgy	فن استخراج و ذوب فلزات ، فلزگری ، فلز کاری
metamorphose	تغییر شکل دادن ، دگردیسی ، دگردیس کردن ، دگرگون کردن ، تغییر ماهیت دادن
metamorphosis	تغییر شکل ، دگرگونی ، دگردیسی
metaphor	استعاره ، صنعت استعاره ، کنایه ، تشبیه
metaphysical	لاهوئی ، مابعدالطبیعی ، وابسته بعلم ماوراءطبیعی ، علوم معقول
metaphysician	دانشمند علوم ماوراء طبیعی
metaphysics	لاهوت ، مابعدالطبیعه ، مبحث علوم ماوراء طبیعی
metatarsal	وابسته بمشط پا
mete	اندازه گرفتن ، پیمودن ، سهم دادن ، پیمانہ ، خط مرزی ، کرانه ، سنگ مرزی ، سرحد
metempsychosis	فرهنگسار ، حلول روح متوفی در بدن انسان یا جانور دیگری
meteoric	شهابی ، درخشان و زودگذر
meter	وسیله سنجش ، میزان (اف) ، اندازه ، وسیله اندازه گیری ، مقیاس ، میزان ، کنتور ، مصرف سنج ، وزن شعر ، نظم ، سجع و قافیه ، با متر اندازه گیری کردن ، سنجیدن ، اندازه گیری کردن ، بصورت مسجع و مقفی در آوردن ، اندازه گیر ، سنجنده
method	مسلك ، سبک ، این ، متد ، روش ، شیوه ، راه ، طریقه ، طرز ، اسلوب
methodical	اسلوب دار ، منظم
methodology	روش شناسائی ، متدلوژی ، گفتار در روش و اسلوب ، علم اصول ، روش شناسی
meticulous	باریک بین ، خیلی دقیق ، وسواسی ، ترسو ، کمرو
metonymy	بدیع کنایه ، ذکر کلمه ای بمنظور دیگری (غیر از معنی اصلی کلمه) ، مجاز مرسل
metre	اندازه ، وسیله اندازه گیری ، مقیاس ، میزان ، کنتور ، مصرف سنج ، وزن شعر ، نظم ، سجع و قافیه ، با متر اندازه گیری کردن ، سنجیدن ، اندازه گیری کردن ، بصورت مسجع و مقفی در آوردن
metric	بدیع علم سجع ، مبحث بحر و وزن شعر ، اندازه ای ، استاندارد یامعیار متری ، متری

metronome	زمان سنج اونگی (مترونوم) ، میزانه شمار ، اسبابی که برای تعیین زمان دقیق (مخصوصا در موسیقی) بکار میرود
metropolis	کلان شهر ، شهر بزرگ ، مادر شهر
metropolitan	وابسته به پایتخت یا شهر عمده ، مطرانی
mettle	خمیره ، فطرت ، جنس ، گرمی ، غیرت ، جرات
mettlesome	با حرارت ، اتش مزاج ، سرکش
Mexican	مکزیک ، اهل مکزیک
Mexico	کشور مکزیک ، خلیج مکزیک
Mexico City	مکزیکو سیتی
miasma	بخار بد بو ، دم یادمه بد بو ، بخار یادمه مسموم کننده
microcosm	جهان کھین ، جهان کوچک ، عالم صغیر ، بدن
micrometer	ریز پیمما ، خردسنج ، میکرومتر ، ذره سنج ، ریز سنج
Micronesia, Federal States of	میکرونزی ، ایالت فدرال
microphone	میکروفن ، بلندگو ، بابلند گو صحبت کردن
microscope	ریزبین ، میکروسکپ ، ذره بین
microscopic	وابسته به میکروسکپ ، بسیار کوچک ، ذره بینی
microscopy	ذره بینی ، ریز بینی
middle	منطقه میانی زمین ، میان ، مرکز ، میانی ، وسطی
middle finger	انگشت میان ، وسطی
midsummer	نیمه تابستان ، چله تابستان
midwife	ماما ، قابله
mien	سیما ، وضع ، قیافه ، ظاهر
might	توانایی ، زور ، قدرت ، نیرو ، انرژی
migrant	کوچنده ، کوچ کننده ، سیار ، جانور مهاجر ، کوچگر
migrate	جابجا شدن ، سیر کردن ، کوچیدن ، کوچ کردن ، مهاجرت کردن
migratory	کوچی ، وابسته به مهاجرت ، مهاجرت کننده ، جا بجا شونده
mileage	مقدار کیلومتر ، مقدار کارکرد موتور ، سنجش برحسب میل (چند میل در ساعت یا در روز)
milieu	محیط ، اجتماع ، قلمرو ، دور وبر ، اطراف
militant	ستیزگر ، اهل نزاع و کشمکش ، جنگ طلب
militarism	روح سربازی یا نظامی گری ، ارتش سالاری (میلیتاریسم) ، جنگ گرابی ، بسط و گسترش قوای نظامی
military	نظامی ، سربازی ، نظام ، جنگی ، ارتش ، ارتشی
militate	جنگیدن ، نبرد کردن ، ستیزه کردن
militia	نیروی مقاومت ملی ، نیروی شبه نظامی ، قوای شبه نظامی ، ملیشیا (ترکیبی از نیروی چریکی شهر و ده و نیروی جوانمرد و چریک تمام وقت) ، جنگجویان غیر نظامی ، نیروی نظامی (بومی) ، امنیه ، مجاهدین

milk	شیره گیاهی ، دوشیدن ، شیره کشیدن از
milky way	راه شیری ، راه کهکشان ، (نجوم) کهکشان ، آسمان دره ، جاده شیری ، (در شعر) پستان زن
millennium	هزار سال ، هزارمین سال ، هزاره
millet	ارزن ، گندمیان
million	میلیون ، هزار در هزار
mimic	تقلید کردن ، مسخرگی کردن ، دست انداختن تقلیدی
mimicry	تقلید ، شکلک سازی
minatory	تهدید امیز ، تهدید کننده
mince	ریزه ، ریز ریز کردن ، قیمه کردن ، خردکردن ، حرف خود را خوردن ، تلویحا گفتن ، گوشت
mincing	نازدار ، پر ادا و اطوار ، قیمه شده
mind	در نظر داشتن ، نگهداری کردن رسیدگی کردن به ، نظر ، نیت ، خاطر ، ذهن ، خیال ، مغز ، فهم ، فکر چیزی را کردن ، یادآوری کردن ، تذکر دادن ، مراقب بودن ، مواظبت کردن ، ملتفت بودن ، اعتناء کردن به ، حذر کردن از ، تصمیم داشتن
mine	مین کاشتن ، مین گذاری کردن عمل کردن به صورت مین ، کان ، نقب ، راه زیر زمینی ، (علوم نظامی) مین ، منبع ، مامن ، مال من ، مرا ، معدن حفر کردن ، استخراج کردن یا شدن ، کندن
miniature	نقاشی باتذهیب ، مینیاتور ، کوچک ، کوتاه
minimize	کمینه ساختن ، کمینه کردن ، به حداقل رساندن ، کوچک شمردن ، دست کم گرفتن
minimum	مینیمم ، کمترین ، دست کم ، حداقل ، کمینه ، کهن
minion	شخص یا جانور سوگلی ، نوکریا وابسته چاپلوس ، معشوق
minister	وزیر ، وزیر مختار ، کشیش ، کمک کردن ، خدمت کردن ، پرستاری کردن ، بخش کردن
ministration	وزارت ، تهیه ، اجراء ، اداره ، خدمت
ministry	وزارت ، وزیری ، دستوری ، وزارتخانه (با the)
ministry of agriculture	وزارت کشاورزی
ministry of commerce	وزارت بازرگانی
ministry of culture and higher education	وزارت فرهنگ و آموزش عالی
ministry of defense	وزارت دفاع
ministry of economic affairs and finance	وزارت امور اقتصادی و دارایی



ministry of energy	وزارت نیرو
ministry of foreign affairs	وزارت امور خارجه
ministry of health and welfare	وزارت بهداشتی و بهزیستی
ministry of housing	وزارت مسکن
ministry of interior	وزارت کشور
minor	کوچک ، کم ، کهاد (در ماتریس ها) ، جزیی ، صغیر (در حقوق) ، کمتر ، کوچکتر ، پایین رتبه ، خردسال ، اصغر ، شخص نابالغ ، محزون ، رشته فرعی ، کهاد ، صغری ، در رشته ثانوی یا فرعی تحصیل کردن ، کماد
minority	صغر ، کهن ، اقلیت ، بخش کمتر ، عدم بلوغ
Minsk	مینسک
minuscule	خرد ، حرف کوچک
minute	دقیقه ، دم ، آن ، لحظه ، پیش نویس ، مسوده ، یادداشت ، ( بصورت جمع ) گزارش وقایع ، خلاصه مذاکرات ، خلاصه ساختن ، صورت جلسه نوشتن ، پیش نویس کردن ، بسیار خرد ، ریز ، جزءي ، کوچک جزئیات کم اهمیت ، فروع
minutiae	معجزه ، اعجاز ، واقعه شگفت انگیز ، چیز عجیب
miracle	سراب ، کوراب ، نقش بر اب ، امر خیالی ، وهم
mirage	گل الود ، گل وشل ، باتلاق ، کثافت ، لجن ، گرفتاری ، درمنجلاب فرو بردن ، در گل فرو بردن یارفتن
mire	ایینه ، در ایینه منعکس ساختن ، بازتاب کردن
mirror	خوشی ، خوشحالی ، نشاط ، شادی ، عیش ، شنگی
mirth	رویداد ناگوار ، حادثه ناگوار ، بدبختی ، بلا
misadventure	مردم گریز ، انسان گریز
misanthrope	مربوط به انسان گریزی
misanthropic	بیزاری از بشریا جامعه تنفر از انسان ، تنفر از جامعه
misanthropy	درست نفهمیدن ، بد فهمیدن ، نادرست فهمیدن
misapprehend	سوء تفاهم ، عدم درک
misapprehension	بدرفتاری کردن ، درست رفتار نکردن ، بی ادبی کردن
misbehave	بدرفتاری ، سوء رفتار ، جفا
misbehavior	بدرفتاری ، سوء رفتار ، جفا
misbehaviour	مجموعه ای از مطالب گوناگون ، متنوعات
miscellany	بدبختی ، بدشانسی ، رویداد بد ، حادثه ناگوار
mischance	

mischievous	بدسگال ، موذی ، شیطان ، بدجنس
misconception	تصور غلط
misconstrue	بد تعبیر کردن ، بد تفسیر کردن ، در فهمیدن مقصود (کسی) اشتباه کردن
miscount	غلط شمردن ، بد حساب کردن ، بد تعبیر کردن
miscreant	بی وجدان ، (ادم) پست ، (ادم) خدا شناس ، (شخص) بی دین ، رافضی ، بدعت گذار ، خبیث
misdeed	بدکرداری ، خلاف ، بزه ، جرم ، گناه ، بد رفتاری ، سوء عمل
misdemeanor	گناه ، بزه ، تخطی از قانون
miser	ادم خسیس
miserly	چشم تنگ ، خسیس
misgiving	بیم ، شبهه ، عدم اطمینان ، ترس ، بدگمانی
mishap	رویداد ناگوار ، بدبختی ، قضا ، حادثه بد
misinterpret	بغلط تفسیر کردن
mislay	گم کردن ، جا گذاشتن (چیزی)
mismanage	بد اداره کردن ، بد گرداندن ، بد درست کردن
misnomer	نام غلط ، نام عوضی ، اسم بی مسمی
misogamy	بیزاری از ازدواج
misogynist	کسیکه از زن بیزار است ، زن گریز
misogyny	تنفر از زن
misplace	در جای عوضی گذاشتن ، گم کردن ، جا گذاشتن
misrepresent	بدنمایش دادن ، بدجلوه دادن ، مشتبه کردن
misrule	در هم و برهمی ، آشوب ، سوء اداره
miss	سوتی! ، خطا (بیلیارد) ، از دست رفتن ، موفق نشدن ، عدم اصابت گلوله به هدف ، از دست دادن ، احساس فقدان چیزی را کردن ، گم کردن ، خطا کردن ، نداشتن ، فاقدبودن
missal	کتاب نماز ، کتاب دعا
missile	اسلحه پرتاب کردنی ، گلوله ، موشک ، پرتابه
mission	هیأت اعزامی ، ماموریت جنگی ، هیأت سیاسی خدمت ، رسالت ، ماموریت فرستادن ، وابسته به ماموریت ، ماموریت ، هیأت اعزامی یا تبلیغی
missive	نامه رسمی
mistake	خطا ، غلط ، اشتباه کردن ، درست نفهمیدن ، اشتباه
mistrust	بدگمانی ، اطمینان نکردن به ، ظن داشتن
misty	مه دار ، مبهم
misunderstand	درست نفهمیدن ، تد تعبیر کردن ، سوء تفاهم کردن
misuse	بدبکار بردن ، بد رفتاری ، سوء استفاده
mite	کرم ریز ، کرم پنیر

miter	تاج، تاج اسقف
mitigate	سبک کردن ، تخفیف دادن ، تسکین دادن
mitre	تاج ، تاج اسقف
mix	مخلوط ، درهم کردن ، اشوردن ، سرشتن ، قاتی کردن ، امیختن ، مخلوط کردن ، اختلاط ، آمیزه ، مخلوط
mixture	بتن مخلوط کن ، آشوره ، ترکیب ، آمیزش ، اختلاط ، آمیزه ، مخلوطی
mnemonic	وابسته به قوه حافظه ، نام حفظی
mnemonics	روش تقویت هوش وحافظه از راه قیاس منطقی ، دارگونه حافظ و مادر خدایان شعر وادب
moat	خاکریز ، خندق کندن
mobile	پرجنبش ، سیال ، تغییرپذیر ، متحرک ، قابل حرکت ، قابل تحرک ، سیار
mobocracy	حکومت رجاله ها ، حکومت اجامر و اوباش ، غوغا سالاری
moccasin	کفش پوست وزن، مار زهردار
mock	ساختگی ، تقلیدی ، تقلید در آوردن ، استهزاء کردن ، دست انداختن ، تمسخر
mockery	استهزاء ، مسخره ، زحمت بیهوده
mode	نما (در امار) ، نما ، رسم ، سبک ، اسلوب ، طرز ، طریقه ، مد ، باب ، وجه
model	الگو ، سرمشق ، قالب ، نقشه ، طرح ریختن ، ساختن ، شکل دادن ، مطابق مدل معینی در آوردن ، نمونه قرار دادن ، مدل سازی
moderate	ماده معتدل کننده ، متوسط ، معتدل ، ملایم ، آرام ، میانه رو ، مناسب ، محدود ، اداره کردن ، تعدیل کردن
moderation	میانه روی ، اعتدال
moderator	میانجی ، مدیر ، ناظم ، تعدیل کننده ، کند کننده
modern	تازه ، نوین ، امروزی ، کنونی ، جدید ، مدرن
modernity	تازگی ، تجدد
modernize	نوین کردن ، بطرز نوینی درآوردن ، بروش امروزی درآوردن
modest	باحیا ، افتاده ، فروتن ، معتدل ، نسبتا کم
modicum	مقدار کم ، مقدار یا قسمت کوچک ، اندک
modification	بہتر کردن مدل ، تعویض مدل ، تغییر شکل دادن ، بهبود بخشیدن ، تغییر وتبديل ، تعديل ، پيرایش ، اصلاح
modify	جرح و تعديل ، بهبود دادن ، تجديد نظر کردن ، بہتر کردن ، پيراستن ، تغییر دادن ، اصلاح کردن ، تعدیل کردن
modish	شیک ، مدپرست
modular	وابسته به قدر مطلق ، (معماری) مطابق اندازه یامقیاس ، قایسی ، دارای قسمت های کوچک ، پیمانہ ای
modulate	تلفیق کردن ، سوار کردن ، تعدیل کردن ، میزان کردن ، بمابه درآوردن ، زیروم کردن ، برابری کردن ، مطابق کردن ، (مو) یک پرده یامقام ، تغییر پرده و مقام دادن ، تحریر دادن ، تنظیم کردن ، ملایم کردن ، نرم کردن ، با آواز خواندن ، تلحین کردن ، (برق) فرکانس و نوسانات امواج الکتریکی را تغییر دادن ، میزان کردن رادیو
Mogadishu	موگادیشو
mogul	مغول ، شخص بزرگ وبا نفوذ

Moldova	مولداوی
molecule	مولکل ، مادیزه
mollify	فرو نشانندن ، آرام کردن ، نرم کردن ، تسکین دادن ، خواباندن
mollycoddle	ادم ناز پرورده ، شخص زن صفت ، ناز کشیدن
molt	پر ریزی ، موریزی ، پوست اندازی
molten	گداخته ، اب شده ، ریخته ، ریختگی ، ذوب شده
mom	مادر ، مام
moment	عزم ، ممان وزن بار هواپیما ، لنگر ، ممان ، گشتاور (در ریاضی) ، گشتاور ، لحظه ، دم ، آن ، هنگام ، زمان ، اهمیت
momentary	انی ، زود گذر
momentous	مهم ، خطیر ، واجب ، با اهمیت
momentum	اندازه حرکت ، برتری ، دور حرکت ، سرعت حرکت ، شتاب حرکت ، مقدار حرکت ، مقدار جنبش انی ، نیروی حرکت انی
Monaco	موناکو
monarch	سلطان ، پادشاه ، ملکه ، شهریار
monarchy	شهریاری ، سلطنت مطلقه ، رژیم سلطنتی
monastery	صومعه ، خانقاه راهبان ، دیر ، رهبانگاه
monastic	رهبانی
Monégasque or Monacan	اهل موناکو
monetary	پولی
money	پول ، اسکناس ، سکه ، مسکوک ، ثروت
mongol	مغولی
Mongolia	مغولستان
Mongolian	مغول
mongrel	دورگه ، دو تخمه ، پست نژاد
monition	اخطار ، اندرز ، آگاهی
monitor	یک برنامه کنترلی ، صفحه نمایش تصویر ، مونیتور ، نمایشگر ، دیده بانی کردن ، فرابین ، بازدید کار دستگاه ، رله کردن پیامها تقویت ارسال امواج ، به گوش بودن گوش دادن ، ناظر بودن ، بازبین ، بازبینی کردن ، آگاهی دهنده ، انگیزنده ، گوشیار ، (در رادیو) به علائم رمزی مخابراتی گوش دادن ، مبصر ، دیده بانی کردن
monitoring	فرابینی ، استراق سمع کردن ، بازبینی ، دیده بانی
monitory	وابسته به اخطار یا آگاهی یا انگیزه
monochromatic	تکفام
monocracy	حکومت مستقل یا انفرادی
monogamy	داشتن یک همسر ، یک زنی ، یک شوهری ، تک گایی
monogram	طغرا ، امضای هنر پیشگی

monograph	تک نگاری ، ویژه نگاشت ، رساله درباره یک موضوع ، امضاء با یک حرف ، تک پژوهش
monolith	تک سنگ ، بلوک ، پیکارچه ، تکسنگی ، دارای یک سنگ
monolithic	تک سنگی ، یک پارچه
monolog	تک سخنگویی ، صحبت یک نفری
monologue	تک سخنگویی ، صحبت یک نفری
monomania	دیوانگی در یک موضوع ، دیوانگی ویژه
monopoly	انحصار فروش ، حق ، امتیاز انحصاری ، کالای انحصاری
monosyllabic	یک هجایی
monosyllable	یک هجا
monotheism	توحید ، یکتا پرستی ، اعتقاد به خدای واحد
monotone	صدای یکنواخت ، تکرار هماهنگ
monotonous	یکنواخت ، خسته کننده
monotony	بی تنوعی ، یک اهنگی ، بی زیر وبم ، یکنواختی
Monrovia	مونروویا
monsieur	اقا ، ارباب ، مسیو
monstrosity	هیولایی ، بی عاطفگی ، شرارت بسیار ، هیولا
montage	عکسی که از چند قطعه عکس بهم چسبانده تشکیل شده باشد ، قطعه ادبی یا موسیقی مرکب از قسمتهای گوناگون ، تهیه عکس های بهم پیوسته
Montenegrin	مونتنگروبی
Montenegro	مونته نگرو
month	ماه شمسی ، ماه قمری ، برج
monthly	ماهیارانه ، هر ماهه ، ماهی یکبار ، یکماهه
Montreal	مونترال
Montserrat	مونترسات
monumental	یادگاری ، تاریخی ، بزرگ ، شگفت اور
mood	حالت ، حوصله ، حال ، سردماغ ، خلق ، مشرب ، وجه
moodiness	بدخلقی ، افسردگی
moon	مهتاب ، سرگردان بودن ، اواره بودن ، ماه زده شدن ، دیوانه کردن ، بیهوده وقت گذراندن
moonbeam	پرتوماه ، ماهتاب
moot	مجلس خطابه و مناظره ، انجمن ، شورا ، مطرح کردن ، دادخواهی کردن ، قابل بحث
moral	اخلاقی ، معنوی ، وابسته بعلم اخلاق ، روحیه ، اخلاق ، پند ، معنی ، مفهوم ، سیرت
morale	دلگرمی ، روحیه جنگجویان ، روحیه افراد مردم
moralist	فیلسوف یا معلم اخلاق ، اخلاقی
morality	سیرت ، اخلاقیات ، اخلاق

moralize	نتیجه اخلاقی گرفتن از ، اخلاقی کردن
morass	مرداب ، باتلاق
moratorium	مهلت قانونی ، استمهال
morbid	بیمارگون ، ناسالم ، ناخوش ، ویژه ناخوشی ، مریض ، وحشت اور
mordacious	گاز انبری ، تند ، تیز ، سوز اور ، محرق
mordant	زننده ، جگر سوز ، گوشه دار ، نیشدار ، (رنگرزی) ماده ثابت کننده ، ماده ثبات بکار بردن
more	بیشتر ، زیادتر ، بیش
moreover	علاوه بر این ، بعلاوه
mores	عادات ، اداب ، رسوم
moribund	در حال نزع ، در سكرات موت ، روبه مرگ
morning	بامداد ، صبح ، پیش از ظهر
Moroccan	مراکشی
Morocco	مراکش ، کشور مغرب
morose	ترشرو ، کج خلق ، عبوس ، وسواسی
morphology	تاریخ تحولات لغوی ، ریخت شناسی
mortgage	گرو گذاشتن ، رهن گذاشتن ، رهن دادن ، رهن ، گرونامه ، گروگذاشتن
mortician	مقاطعہ کار کفن ودفن ، متصدی کفن و دفن
mortify	پست کردن ، ریاضت دادن ، کشتن ، ازردن ، رنجاندن
mosaic	نوار عکس ، سیستم عکس برداری موزاییک ، وابسته به موسی ، موسوی ، (باحرف کوچک) موزاییک ، باموزاییک ار استن ، تکه تکه بهم پیوستن
Moscow	مسکو
moslem	مسلمان ، مسلم
most	بیشترین ، زیادترین ، بیش از همه
mostly	بیشتر ، اساساً
mote	دره ، خس ، ریزه ، خال ، نقطه ، خرده ، اتم
mother	مادری کردن ، پروردن ، مادر ، ننه ، والده ، مام ، سرچشمه ، اصل
motif	نقش و نگار ، موتیف ، موضوع ، اصل ، مایه اصلی ، شکل عمده
motility	جنبندگی ، قدرت حرکت
motion	جنبش ، تکان ، حرکت ، جنب وجوش ، پیشنهاد کردن ، طرح دادن ، اشاره کردن
motivation	انگیزش ، محرک ، انگیزه ، انگیزندگی
motley	رنگارنگ ، آمیخته ، مختلط ، لباس رنگارنگ دلفک ها ، لباس چهل تکه
motor	رانسگر ، موتور ، موتور ، ماشین ، منبع نیروی مکانیکی ، محرک ، حرکت دهنده ، اتومبیل راندن
motor neuron	نورون حرکتی
mottled	خالدار

motto	شعار ، سخن زبده ، پند ، اندرز ، حکمت
mount	محکم کردن ، ثابت کردن ، نصب کردن قرار دادن ، اسب مسابقه با سوارکار ، مانع ، پایه نصب ، مقر ، قنطاق ، سوار کردن بر پا کردن ، سکو ، بالارفتن (با up) ، سوار شدن بر ، بلند شدن ، زیاد شدن ، بالغ شدن بر ، سوار کردن ، سوار شدن ، صعود کردن ، نصب کردن ، صعود ، ترفیع ، مقوای عکس ، پایه ، قاب عکس ، مرکوب (اسب ، دوچرخه و غیره) ، کوه ، تپه
mountain	کوه ، (بصورت جمع) کوهستان ، کوهستانی
mountaineer	یکان کوهستانی ، کوهستانی ، ساکن کوه ، کوه پیمایی کردن ، کوه نوردی کردن
mountainous	کوهستانی ، کوه مانند
mountebank	شارلاتان ، ادم حقه باز ، حقه بازی کردن
mouse	موش خانگی ، موش گرفتن ، جستجو کردن
mouth	دهانه ، مصب ، مدخل ، بیان ، صحبت ، گفتن ، دهنه زدن (به) ، در دهان گذاشتن (خوراک) ، ادا و اصول در آوردن
mouthful	لقمه ، دهن پر ، مقدار
move	کپی کردن اطلاعات از یک مکان حافظه در حافظه اصلی به مکان دیگر ، تغییر دادن انتقال دادن ، حرکت کردن تکان خوردن ، پیش رفتن ، اسباب کشی کردن تکان ، حرکت فریبنده ، جنبیدن ، تکان دادن ، حرکت دادن ، جنبش در آوردن ، بازی کردن ، متاثر ساختن ، جنبش ، تکان ، اقدام ، (در بازی) نوبت حرکت یا بازی ، حرکت انداختن ، وادار کردن ، تحریک کردن ، پیشنهاد کردن ، تغییر مکان ، حرکت کردن ، نقل مکان ، اسباب کشی کردن
moveable assets	دارایی های منقول
movement	حرکت دادن ، جنبش ، تکان ، حرکت ، تغییر مکان ، گردش ، (موسیقی) وزن ، ضرب ، نهضت
movie	سینما
moving average	میانگین متحرک
Mozambican	موزامبیک
Mozambique	کشور موزامبیک
Mr	اقا
mri	تصویربرداری تشدید مغناطیسی
Mrs	خانم ، بانو
Ms	یک هزارم ثانیه
much	زیاد ، بسیار ، خیلی بزرگ ، کاملاً رشد کرده ، عالی مقام ، تقریباً ، بفروانی دور ، بسی
mucus	مخاط ، خلط ، بلغم ، ماده مخاطی ، ماده لزج
muddle	گیج کردن ، خراب کردن ، درهم و برهم کردن ، گیجی ، تیرگی
muffle	چیزی که صدا را از بین ببرد ، صدا خفه کن ، پیچیدن ، دم دهان کسی را گرفتن ، چشم بستن ، خاموش کردن ، ساکت کردن
muggy	گرم ، خفه ، مرطوب ، گرفته
mulatto	زاده اروپایی و زنگی ، دورگه
mulct	جریمه دادن ، تاوان ، لکه ، عیب ، جریمه کردن

muleteer	استربان ، قاطر چی
multi user	چند کاربره
multicellular	چند سلولی
multidimensional	چند بعدی ، دارای ابعاد متعدد
multifarious	گوناگون ، متعدد ، بسیار ، دارای انواع مختلف
multiform	چند شکلی ، بسیار شکل ، بسیار شکلی
multilingual	چندزبانی
multiple	چندین ، متعدد ، مضاعف ، چندلا ، گوناگون ، مضرب ، چند فاز ، چندگانه ، چند برابر ، مضروب
multiplicity	بسیاری ، گوناگونی ، کثرت ، تعدد ، بسیار
multipurpose	چند منظوره ، چند کاره
Mumbai	بمبئی
mundane	این جهانی ، دنیوی ، خاکی
municipal	بلدی ، وابسته بشهرداری ، شهری
municipality	شهردار ، شهریا بخشی که دارای شهرداری است
munificence	بخشش ، بخشندگی ، دهش ، کرم ، کرامت ، بذل
munificent	بخشنده ، کریم
muniment	سند ، مدرک ، وسیله دفاع ، لوازم
mural	نقاشی دیواری ، دیواری ، دیوار نما ، واقع بر روی دیوار
murder	قتل عمدی ، کشتار ، ادمکشی ، کشتن ، بقتل رساندن
murky	تاریک ، تیره
Muscat	مسقط
muscle	استفاده کامل از عضله ها ، ماهیچه ، عضله ، نیروی عضلانی ، بزور وارد شدن
muscular	عضلانی
muse	اندیشه کردن ، تفکر کردن ، در بحر فکر فرو رفتن ، تعجب کردن ، در شگفت ماندن ، شگفت ، شگفت ، (باحرف بزرگ) الهه شعر و موسیقی
museum	موزه
mushroom	قارچ ، سماروغ ، بسرعت رویاندن ، بسرعت ایجاد کردن
music	موزیک ، موسیقی ، اهنگ ، خنیا ، رامشگری
musical	موزیکال ، دارای اهنگ ، موسیقی دار
musician	خنیاگر ، موسیقی دان ، نغمه پرداز ، ساز زن ، نوازنده
musky	مشکیار ، مشک دار
Muslim	مسلمان
mussel	صدف دو کپه ای ، صدف باریک دریایی ورودخانه ای
must	باید ، بایست ، میبایستی ، بایسته ، ضروری ، لابد
muster	لیست اسامی ، فراخواندن ، احضار کردن ، جمع اوری کردن ، جمع شدن ، جمع اوری ، اجتماع ، ارایش ، صف



musts	بایدها ، ضروریات
musty	کپک زده ، بوی ناگرفته ، پوسیده ، کهنه
mutability	تغییر پذیری ، (مجازی) بی ثباتی ، بیقراری ، تلون
mutable	تغییر پذیر ، بی ثبات ، ناپایدار
mutation	جهش ، دگرگونی ، تحول ، طغیان ، انقلاب ، شورش ، تغییر ناگهانی
muted	گنگ ، لال ، بی صدا ، بی زبان ، صامت ، کسر کردن ، خفه کردن
mutilate	ناقص یا فلج کردن ، قلب و تحریف شده ، بی اندام کردن ، اخته کردن ، ناقص کردن ، فلج کردن ، تحریف شدن ، معیوب کردن
mutinous	یاغی
mutiny	یاغیگری ، یاغی گری ، تمرد ، سرکشی ، شورش کردن ، یاغی شدن
mutual	تعاونی ، دوسره ، از دو سره ، بین الاثنین ، دو طرفه ، متقابل ، دو جانبه
my	مال من ، متعلق بمن ، مربوط بمن ، ای وای
Myanmar = Burma	میانمار (نام دیگر این کشور برمه است)
Myanmar, Burma	کشور میانمار ، اهل میانمار ، برمه‌ای ، میانماری
myopia	نزدیک بینی
myopic	نزدیک بین
myriad	ده هزار ، هزارها ، بیشمار
myself	خودم ، شخص خودم ، من خودم
mystery	فن ، کسب ، شغل ، رمز ، راز ، سر ، معما ، صنعت ، هنر ، حرفه ، پیشه
mystic	عارف ، عرفانی ، متصوف ، اهل تصوف ، اهل سر ، رمزی
mystification	گیج سازی ، مشکل و پیچیده سازی
mystify	گیج کردن ، رمزی کردن
mystique	جذبه و شهرت معنوی ، جیبه عرفانی
myth	افسانه ، اسطوره
mythology	افسانه شناسی ، اساطیر ، اسطوره شناسی
N'Djamena	انجامنا
nadir	پای عمود ناظر ، نظیرالسمت ، حضيض ، ذلت ، سمت القدم
Nairobi	نایروبی
naivete	سادگی ، بی ریایی ، خام دستی
naivety	سادگی ، بی ریایی ، خام دستی
naked	برهنه ، عریان ، عادی ، لخت
name	نام بردن ، اسم ، نام و شهرت ، ابرو ، علامت ، نامیدن ، بنام صداکردن ، نام دادن ، مشهور ، نامدار
nameless	بی نام
Namibia	نامیبیا

Namibian	نامیبیایی
naphtha	نفتا ، بنزین سنگین
narcissist	عاشق خود
narcissistic	از خود راضی
narcissus	نرگس ، (افسانه یونان) جوان رعنائی که عاشق تصویر خودش شد
narrate	داستانی را تعریف کردن ، داستان سرایی کردن ، نقالی کردن ، شرح دادن
narration	گویندگی ، داستان ، داستانسرای ، توصیف
narrative	قصه ، شرح ، داستان ، داستانسرای ، حکایت ، روایت
narrow	تنگ ، دراز و باریک ، کم پهنا ، باریک کردن ، محدود کردن ، کوتاه فکر
narrow-minded	کوتاه نظر ، کوتاه فکر ، بدون سعه نظر ، دهاتی
nasal	تو دماغی ، وابسته به بینی ، وابسته به منخرین ، خیشومی
nascent	پیدایش یافته ، در حال تولد
Nassau	ناسائو
natal	زایشی ، مولودی
natation	فن شنا ، شناوری ، شناگری
nation	ملت ، قوم ، امت ، خانواده ، طایفه ، کشور
national	ملی ، قومی ، وابسته به قوم یا ملتی ، تبعه ، شهروند
nationality	ملیت ، تابعیت
native	فطری ، بومی ، اهلی ، محلی
natty	اراسته ، قشنگتر ، پاکیزه ، ماهر ، چالاک
natural	طبیعی ، سرشتی ، نهادی ، فطری ، جبلی ، بدیهی ، مسلم ، استعداد ذاتی ، احمق ، دیوانه ، عادی
naturally	بطور طبیعی ، طبعاً ، بدیهی است که...
nature	فطرت ، طبع ، طبیعت ، ذات ، گوهر ، ماهیت ، خوی ، افرینش ، گونه ، نوع ، خاصیت ، سرشت ، خمیره
Nauru	نائورو
nausea	دل آشوب ، حالت تهوع ، حالت استفراغ ، انزجار
nauseate	بالا آوردن ، حالت تهوع دست دادن ، متنفر ساختن ، از رغبت انداختن ، منزجر کردن
nauseous	تهوع آور
nautical	دریایی ، مربوط به دریانوردی ، ملوانی
naval	وابسته به کشتی ، وابسته به نیروی دریایی
navel	ناف ، سره (مجازی) میان ، وسط
navigable	قابل کشتیرانی
navigate	ناوبری کردن ، کشتیرانی کردن ، هدایت کردن (هواییماو غیره) ، طبیعت ، ذات ، گوهر ، ماهیت ، خوی ، افرینش ، گونه ، نوع ، خاصیت

navigation	دریانوردی ، ناوبری
Naypyidaw	نایپیداو
near	شبیبه ، نزدیک به ضربه (کشتی) ، تقریبا ، قریب ، صمیمی ، نزدیک شدن
nearby	در نزدیکی ، نزدیک ، مجاور
nearly	تقریبا ، فریبا
nebula	ابری ، سحاب ، توده های عظیم گاز و گرد مابین فواصل ستارگان جاده شیری ، لکه ، میخ ، ابر
nebulous	تار ، محو ، شبیه سحاب ، بشکل ابر ، تیره
necessarily	لزوما
necessary	لازم ، واجب ، ضروری ، بایسته ، بایا
necessitate	ناگزیر ساختن ، بایسته کردن ، بایستن ، واجب کردن ، مجبورکردن ، ایجاب کردن ، مستلزم بودن
necessity	اضطرار ، بایستگی ، ضرورت ، نیازمندی ، لزوم ، احتیاج
neck	نخ نخ شدن ، کم شدن ناگهانی مقاطع فلزات نرم ، نخ شدگی ، قسمتی از سر چوب گلف و لاکراس ، گردن سر و گردن اسب ، گردن ، گردنه ، تنگه ، ماچ و نوازش کردن
necrology	امار متوفیات ، ثبت اموات ، آگهی فوت
necromancer	غیبگو ، ساحر
necromancy	غیبگویی (از طریق ایجاد رابطه با مردگان)
necropolis	گورستان ، شهر اموات
necrosis	مردن نسوج زنده ، فساد ، بافت مردگی ، مردگی
nectar	شراب لذیذ خدایان یونان ، شهد ، شربت ، نوش
nectarine	هلوی شیرین و ابدار ، شلیل
need	ضرورت ، احتیاج لازم داشتن ، مستلزم بودن ، لزوم ، نیازمندی ، در احتیاج داشتن ، نیازمند بودن ، نیاز داشتن
needlework	کار سوزن دوزی ، گلدوزی
needy	نیازمند
nefarious	شریر ، زشت ، نابکار ، بدکار ، شنیع ، ناهنجار
nefariousness	نابکاری ، شرارت ، وقاحت
negate	منفی کردن ، خنثی کردن ، بلا اثر کردن
negation	منفی ، خنثی کردن ، منفی کردن ، نفی ، خنثی سازی
negation	انکار ، نفی ، خنثی کردن ، منفی کردن ، نفی ، خنثی سازی
negative	نخیر ، گزارش منفی ، منفی ، خنثی کردن ، منفی کردن
negative	منفی ، خنثی کردن ، منفی کردن
neglectful	سر بهوا ، مسامحه کار
neglige	لباس توی خانه بانوان
neglige	لباس توی خانه بانوان

negligence	تقریب ، بی مبالائی ، سهل انگاری ، قصور ، اہمال ، فراموشکاری ، غفلت ، فرو گذاشت
negligent	مسامحہ کار ، بی دقت ، فرو گذار ، برناس
negligible	قابل اگماض ، ناچیز ، جزئی ، بی اہمیت ، قابل فراموشی
negotiable	بہا دار ، قابل معاملہ ، قابل مذاکرہ ، قابل تبدیل بہ پول نقد
negotiate	گفتگو کردن ، مذاکرہ کردن ، بہ پول نقد تبدیل کردن (چک و برات) ، طی کردن
negotiation	انتقال ، معاوضہ ، مذاکرات ، گفتگو ہا ، مذاکرہ
neighbor	ہمسایہ ، نزدیک ، مجاور ، ہمسایہ شدن با
neighborhood	ہمسایگی ، مجاورت ، اہل محل
neighbour	ہمسایہ ، نزدیک ، مجاور ، ہمسایہ شدن با
neighbourhood	حدود ، حوالی ، ہمسایگی ، مجاورت ، اہل محل
neither	نہ این و نہ آن ، ہیچیک از این دو
nemesis	الہہ انتقام ، کینہ جویی ، انتقام ، قصاص
neo-darwinsim	نئو داورینسم
neolithic	وابستہ بہ عصر حجر جدید ، نوسنگی
neologism	نو واژہ ، واژہ جدید ، لغت اختراعی ، نواژہ
neology	نوپردازی ، استعمال واژہ یا اصطلاح جدید
neonate	نوزاد ، حیوان تازہ بہ دنیا آمدہ
neophyte	جدید الایمان ، کاراموز ، مبتدی ، نوچہ
Nepal	کشور نیپال
Nepalese	نیپالی
nepotism	خویش و قوم پرستی ، انتصاب برادر زادہ یا خواہر زادہ و اقوام نزدیک بہ مشاغل مهم اداری
nerve	عصب ، پی ، رشتہ عصبی ، وتر ، طاقت ، قدرت ، قوت قلب دادن ، نیرو بخشیدن
nervous	عصبی مربوط بہ اعصاب ، عصبانی ، متشنج ، دستپاچہ
nervous system	سلسلہ عصب ، دستگاہ پی
nestle	اشیان گرفتن ، لانہ کردن ، اسودن ، در اغوش کسی خوابیدن
nestling	جوجہ اشیانہ ، بچہ پرندگان ، اشیان گیری
net	تلہ ، شبکہ رادیویی ، تور استتار شبکہ ، توری ، تار عنکبوت ، تور ماہی گیری و امثال آن ، خالص ، ویژہ ، خرج دررفتہ ، اساسی ، اصلی ، بدام افکندن ، با تور گرفتن ، شبکہ دار کردن ، بتور انداختن
nether	واقع در پایین ، پایین ، واقع در زیر
Netherlands	ہلند
Netherlands Antilles	آنتیل ہلند
Netherlands, the = Holland	کشور ہلند ، ہلندی

nettle	گزنه ، انواع گزنه تیغی گزنده ، بوسيله گزنه گزیده شدن ، (مجازی) ایجاد بی صبری و عصبانیت کردن ، برانگیختن ، رنج داشتن
network	شبکه (ایرسانی) ، شبکه توری ، شبکه ارتباطی ، وابسته به شبکه
neural	عصبی ، وابسته بعصب ، وابسته به سلسله اعصاب
neurology	بحث علمی عصب شناسی ، پی شناسی
neuron	رشته مغزی و ستون فقراتی ، یاخته عصبی
neuter	خنثی کردن ، اخته کردن ، وابسته به جنس خنثی ، خنثی ، بی طرف ، بی غرض ، اسم یا صفتی که نه مذکر و نه مؤنث است ، خواه
neutral	بی اثر ، بی طرف ، بیطرف ، بدون جانبداری ، خنثی ، بیرنگ ، نادر گیر
neutrophil	نوتروفیل
never	هرگز ، هیچگاه ، هیچ وقت ، هیچ ، ابد ، حاشا
nevertheless	با اینحال ، با این وجود ، علیرغم ، هنوز ، باز
new	تازه ، اخیرا ، نوین ، جدیدا
New Caledonia	کالدونیای جدید
New Delhi	دهلی نو
New York	نیویورک
New Zealand	کشور زلاندنو ، نیوزیلند
newly	بتازگی ، اخیرا
news	خبر ، اخبار ، اوازه
newspaper	روزنامه ، روزنامه نگاری کردن
newtonian	وابسته به سر اسحق نیوتن و کشفیات او
next	دیگر ، آینده ، پهلویی ، جنبی ، مجاور ، نزدیک ترین ، پس از آن ، سپس ، بعد ، جنب ، کنار
nexus	سلسله ، پیوند ، اتصال ، رابطه داخلی ، گروه متحد
Niamey	شهر نیامی
nib	سرفلم ، شاخه ، نوک قلم ، نوک ، دسته ، قلم تراشیدن
Nicaragua	کشور نیکاراگوا
Nicaraguan	نیکاراگوئه ای
nice	نازنین ، دلپسند ، خوب ، دلپذیر ، مطلوب ، مودب ، نجیب
nicety	ظرافت ، خوبی ، دلپذیری ، مطلوبی ، احتیاط ، دقت
Nicosia	شهر نیکوزیا
Niger	رود نیجر ، کشور نیجر
Nigeria	کشور نیجریه
Nigerian	نیجریه ای
Nigerien	اهل نیجر
niggardly	خسیس ، چشم تنگ ، خسیسانه
niggle	ور رفتن ، وقت گذراندن ، خرده گرفتن

niggling	اندک ، ایراد گیر
night	غروب ، شب هنگام ، برنامه شبانه ، تاریکی
nihilist	منکر همه چیز ، پوچ گرا
nil	صفر ، پوچ ، هیچ ، معدوم
nimble	چست ، جلد ، فرز ، چابک ، چالاک ، زرنگ ، تردست
nine	بخش ۹ گلف ، عدد نه ، نه عدد ، نه تا ، نه نفر ، نه چیز ، نه تایی
nip	گاز گرفتن ، کش رفتن ، جوانه زدن ، شکفتن ، مانع رشدنمودن ، ببادانتقادگرفتن ، در اثر سرما بیحس شدن ، صدمه زدن ، دردناک بودن ، جفت جفت زدن ، پریدن ، جیم شدن ، چیزی ، جزئی ، نیش ، زخم زبان ، سرمازدگی (گیاه و جوانه ها) ، طعم تند و تیز (مثل فلفل) ، سوزش ، دزدی ، منگنه ، گیره ، ذره ، خرده
nirvana	نیروانا
nit	واحد غیرمتداول روشنایی در سیستم متریک
nitrogen narcosis	خواب نیتروژنی
Niue	نیو
no	پاسخ نه ، منفی ، مخالف ، خیر ، ایدا
nobody	هیچ کس ، هیچ فرد ، ادم بی اهمیت ، ادم گمنام
nocturnal	عشایی ، واقع شونده در شب ، نمایش شبانه
nod	تکان دادن سر بعلامت توافق ، سرتکان دادن ، باسراشاره کردن ، تکان سر
node	ابتدا یا انتهای مسیر حرکت ، گره ، اشکال ، دشواری ، برآمدگی ، ورم ، غده ، منحنی
noise	نویز ، اوا ، عامل مخل ، شلوغ ، سروصدا ، قیل و قال ، طنین ، صدا راه انداختن ، پارازیت ، خش ، اختلال ، شایعه و تهمت
noiseless	بی صدا
noisome	مضر ، زیان بخش ، بدبو ، کریه ، نامطلوب
noisy	پرخش ، پرسروصدا ، شلوغ
nomad	کوچ گر ، بدوی ، چادر نشین ، ایلیاتی ، خانه بدوش ، صحرائنشین
nomadic	چادر نشین ، وابسته به کوچ گری
nomenclature	مجموعه اصطلاحات ، نام گذاری قطعات ، فهرست واژه ها و اصطلاحات یک علم یا یک فن ، مجموعه لغات ، نام ، فهرست علائم و اختصارات
nomial	معمولی ، عادی ، متداول ، پیش پا افتاده ordinary
nominal	غیر واقعی ، اسمی ، صوری ، جزئی ، کم قیمت
nominate	کاندید کردن ، نامیدن ، معرفی کردن ، نامزد کردن
nomination	نام گذاری ، کاندید ، تعیین ، نامزدی (در انتخابات) -
nominee	کاندیدا ، نامزد ، کاندید شده ، منصوب ، تعیین شده ، دینفع
non sequitur	نتیجه کاذب (در منطق)
nonchalance	سهل انگاری ، لاقیدی ، پشت گوش فراخی
nonchalant	سهل انگار ، اهمال کار ، مسامحه کار ، بی علاقه

non-combatant	خارج از صف
noncommittal	رد کننده ، غیر صریح ، غیر مشخص
non-consumable	غیر مصرفی
nondescript	غیر قابل طبقه بندی ، وصف ناپذیر ، نامعین
none	هیچ ، هیچیک ، هیچکدام ، بهیچوجه ، نه ، ابدا ، اصلا
nonentity	چیز غیر موجود ، چیز وهمی و خیالی ، عدم
nonetheless	با این وجود ، با اینحال
non-exclusive	غیر انحصاری
non-existent	معدوم ، نابوده ، ناموجود
nonpareil	غیر مساوی ، بی همتا ، بی نظیر
nonplus	پریشانی ، اشفنگی ، بی تصمیمی ، بی تصمیم بودن ، پریشان کردن
nonplussed	گیج شده ، گیج ، سر در گم ، مغشوش ، مخلوط ، خجل
non-resident	غیر مقیم ، مقیم موقتی
non-stock	غیر انباری
nor	عملگر بولی که یک جدول صحت تولید می کند نایا ، نقیض یا ، نه این و نه آن ، هیچ یک (با neither و not بکار میرود)
norm	نرم ، شیوه ، هنجار ، اصل قانونی ، قاعده ، ماخذ قانونی ، مقیاس یا معیار ، حد وسط ، معدل
normal	نرمال ، قائم ، متعارف ، بهنجار ، قایم (بر منحنی) ، عادی ، معمولی ، معمول ، طبیعی ، میانه ، متوسط ، به هنجار
normally	معمولا" ، بطور عادی
norman	اهل نورماندی ، از نژاد نورمان
north	شمالی ، باد شمال ، رو به شمال ، در شمال
North Korea	کره شمالی
northern	شمالی ، ساکن شمال ، باد شمالی
Northern Mariana Islands	جزایر ماریانای شمالی
Norway	نروژ
Norwegian	نروژی
nose	بینی اسب ، سر لوله ، دهانه ، عضو بویایی ، نوک بر آمده هر چیزی ، دماغه ، بو کشیدن ، بینی مالیدن به ، مواجه شدن با
nostalgia	دلالتگی برای میهن ، احساس غربت
nostalgic	دلنتگ ، غریب
nostril	سوراخ بینی ، منخر
nostrum	دارویی که علاج هر درد باشد ، علاج هر چیز
not	نه منطقی ، نا ، نفی منطقی ، نه ، خیر ، حرف منفی ، نقیض ، نقض ، نفی
notable	شخص برجسته ، چیز برجسته ، جالب توجه

note	تفسیر ، قبض ، نامه رسمی ، نامه ای که به وسیله نماینده سیاسی به حکومت خارجی تسلیم می شود ، سند ، اسکناس ، (موسیقی) کلید پیانو ، اهنگ صدا ، خاطرات ، تبصره ، یادداشت ها(در جمع) ، یادداشت کردن ، ثبت کردن ، بخاطر سپردن ، ملاحظه کردن ، نت موسیقی نوشتن ، توجه کردن ، ذکر کردن
nothing	هیچ ، نیستی ، صفر ، بی ارزش ، ابد
notice	تذکر ، آگاهی ، اعلامیه ، آگهی ، خبر ، اعلان ، توجه ، اطلاع ، اخطار ، ملتفت شدن ، دیدن ، شناختن ، ملاحظه کردن
noticeable	قابل توجه ، قابل ملاحظه ، برجسته
notion	تصور ، اندیشه ، نظریه ، خیال ، ادراک ، فکری ، مفهوم
notional	تصور ، اندیشه ، نظریه ، خیال ، ادراک ، فکری
notoriety	انگشت نمایی ، رسوایی ، بدنامی
notorious	بدنام رسوا
Nouakchott	نواکشوت
novel	نو ، جدید ، بدیع ، رمان ، کتاب داستان
novellette	داستان کوتاه
novelty	تازگی ، نوپهوری ، چیز تازه ، چیز نو
novice	جزء برندگان قرارگرفتن شمشیربازی که امتیاز منفی ندارد ، تازه کار ، نو آموز ، مبتدی ، جدیدالایمان ، ادم ناشی ، نوچه
now	حالا ، اکنون ، فعلا ، در این لحظه ، هان ، اینک
nowadays	امروزه ، این روزها
nowhere	هیچ جا ، هیچ کجا ، در هیچ مکان
nowheres	هیچ جا ، هیچ کجا ، در هیچ مکان
noxious	مضر ، مهلك
nuance	فرق جزئی ، اختلاف مختصر ، نکات دقیق و ظریف
nubile	قابل ازدواج و همسری
nuclear	هسته ای ، هسته ای ، مغزی ، اتمی
nucleus	مغز ، اساس ، لب ، هسته مرکزی
nude	لخت ، برهنه ، پوچ ، عریان ، بی اثر
nugatory	پوچ ، بی اثر ، ناچیز
nuisance	مزاحمت ، بلا ، ایذایی ، ایذا کردن ، ازار کردن ، ازار ، مایه تصدیع خاطر ، مایه رنجش ، اذیت
nullify	ملغی کردن ، بی اثر کردن ، لغو کردن
nullity	سند پوچ ، بطلان ، بی اعتباری ، نیستی ، عدم ، پوچی ، صفر
number	عدد ، رقم ، شماره ، شمردن ، نمره دادن به ، بالغ شدن بر
numeration	شمارش ، احتساب
numeric	عددی ، نمره ای
numerical	عددی ، شماره ای ، شمارشی
numerous	بیشمار ، بسیار ، زیاد ، بزرگ ، پرجمعیت ، کثیر



numismatist	سکه شناس ، مدال شناس
nunnery	صومعه
nuptial	وابسته بعروسی ، نکاحی ، عروسی ، زفافی
nurse	دایه ، مہد ، پرورشگاہ ، پرورانندن ، پرستاری کردن ، شیر خوردن ، باصرفہ جویی یا دقت بکار بردن
nurture	پرورش ، تربیت ، تغذیہ ، غذا ، بزرگ کردن (کودک) ، بار آوردن بچہ ، پروردن
nut	جوز ، چرخ دندہ ساعت ، مہرہ ، اجیل گرد آوردن ، دیوانہ ، خل
nutrient	مادہ مغذی ، مادہ مقوی از لحاظ غذایی
nutriment	تغذیہ ، کسب نیرو بوسیله غذا ، بقوت ، غذا ، خوراک
nutritious	مغذی
nutritive	مغذی
nuzzle	با پوزہ کاویدن یا بو کردن ، پوزہ بخاک مالیدن ، غنودن ، عزیز داشتن
oaf	بچہ ای کہ پریان بجای بچہ حقیقی بگذارند ، بچہ ناقص الخلقہ ، سادہ لوح
oaken	ساختہ شدہ از چوب بلوط ، بلوطی
oakum	پس ماندہ الیاف شاہدانہ ، بتونہ ، الیاف قیراندود کنف مخصوص درزگیری
obdurate	سخت دل ، بی عاطفہ ، سرخت ، لجوج ، سنگدل
obeisance	کرنش ، احترام ، تواضع ، تعظیم
obelisk	ستون ہرمی شکل سنگی
obese	فربہ ، گوشتالو ، چاق
obesity	مرض چاقی ، فربہی
obfuscate	گیج کردن ، مبہم و تاریک کردن
obfuscation	مبہم و تاریک کردن
obituary	اگہی در گذشت ، وابستہ بہ وفات
object	مورد ، اعتراض داشتن ، شینی ، چیز ، مقصود ، شیء ، موضوع ، منظرہ ، ہدف ، مفعول ، کالا ، اعتراض کردن ، مخالفت کردن
objective	دارای وجود خارجی ، اماج ، منظور از عملیات ، عملی ، واقعی ، قابل مشاہدہ ، بی طرف ، علمی و بدون نظر خصوصی ، حالت مفعولی ، برونی ، عینی ، ہدف ، منظور ، مقصود ، معقول
objector	اعتراض کنندہ ، معترض
objurgate	تقبیح کردن ، سخت مورد انتقاد قرار دادن
obligate	در محظور قرار دادن ، متعہد و ملتزم کردن ، ضامن سپردن ، ضروری
obligation	عہد ، اجبار ، تعہد ، الزام ، التزام ، محظور ، وظیفہ
obligatory	فرض واجب ، فرض ، اجباری ، الزامی ، فرضی ، واجب ، (حقوق) لازم ، الزام اور
oblique	کج ، عکس مورب ، اریب ، مایل ، غیر مستقیم ، منحرف ، حادہ یا منفرجہ ، مورب
obliterate	از بین بردن ، ستردن ، محو کردن ، زدودن ، پاک کردن ، معدوم کردن

oblivion	فراموشی ، نسیان ، از خاطر زدایی ، گمنامی
oblivious	فراموشکار ، بی توجه
oblong	دراز پهنا ، مستطیل ، دراز ، دوک مانند ، کشیده ، نگاه ممتد
obloquy	بدگویی ، ناسزاگویی ، سرزنش ، افترا
obnoxious	گزنداور ، مضر ، زیان بخش ، نفرت انگیز ، منفور
obscure	مشکوک ، کدر ، پوشاندن ، مخفی کردن ، محو ، نامفهوم ، تیره کردن ، تاریک کردن ، مبهم کردن ، گمنام کردن
obsequies	ایین تشییع جنازه ، ختم گزاری
obsequious	چاپلوس ، متملق ، سیزی پاک کن ، فرمانبردار
obsequy	مجلس ترحیم یا تجلیل متوفی ، فرمانبرداری
observance	رعایت
observant	مراعات کننده ، مراقب ، هوشیار
observation	رصد کردن ، دیدبانی کردن ، مشاهده کردن ، معاینه و بررسی کردن ، مشاهده ، ملاحظه ، نظر
observatory	رصدخانه ، رصد خانه ، زیچ
observe	معاینه کردن ، اظهار عقیده کردن ، نظر دادن ، بجا آوردن ، دیدبانی کردن ، رعایت کردن ، مراعات کردن ، مشاهده کردن ، ملاحظه کردن ، دیدن ، گفتن ، برپاداشتن (جشن و غیره)
observer	دیده بان ، ناظر عینی ، ناظر یا مشاهده کننده ، مشاهده کننده ، مراقب ، پیرو رسوم خاص
obsession	عقده روحی ، فکر دائم ، وسواس
obsessive	عقده ای ، دستخوش یک فکر یا میل قوی
obsidian	شیشه آتش فشانی ، شیشه معدنی ، مواد آتش فشانی سیاه مانند است به شیشه بطری
obsolescence	از رده خارج شدن ، کهنگی ، منسوخی ، متروکی ، از رواج افتادگی
obsolescent	از رده خارج شده ، کهنه ، منسوخ
obsolete	غیرقابل استفاده ، فرسوده ، منسوخ ، مهجور ، غیرمتداول ، متروک ، متروکه ، کهنه ، از کار افتاده
obstetrician	ماما ، قابله ، پزشک متخصص زایمان
obstetrics	مامای ، علم مامایی ، علم قابله
obstinacy	تُمد ، خیره سری ، سرسختی ، لجاجت
obstinate	کله شق ، لجوج ، سرسخت ، خود رای ، خیره سر
obstreperous	غوغایی ، پرهیاهو ، پر سر و صدا ، لجوج ، دعوایی
obstruct	بستن ، مسدود کردن ، جلو چیزی را گرفتن ، مانع شدن ، ایجاد مانع کردن ، اشکال تراشی کردن
obtain	احراز ، بدست آوردن ، فراهم کردن ، گرفتن
obtrude	بدون تقاضا چیزی را مطرح کردن ، مزاحم شدن ، متحمل شدن بر ، جسارت کردن
obtruder	مزاحم ، فضول
obtrusive	مزاحم ، فضول
obtuse	لب گرد ، پخ ، باز ، بیحس ، کند ذهن ، منفرجه ، زاویه ۱۹ تا ۱۱۸ درجه

obvert	نقض کردن، نمایی چیزی را عوض کردن
obviate	مرتفع کردن، رفع کردن، رفع نیاز کردن
obvious	اشکار، هویدا، معلوم، واضح، بدیهی، مریی، مشهود
obviously	بطور اشکار یا معلوم، بدیهی است که
occasion	اقتضا، لزوم، سبب موقعیت، موجب شدن، موقع، مورد، وهله، فرصت مناسب، موقعیت، تصادف، باعث شدن، انگیزتن
occasionally	گاهگاه، گاه و بیگاه، بعضی از اوقات
occident	غرب، مغرب زمین، اروپا، باختری
occlude	بستن، مسدود کردن، خوردن
occult	از نظر پنهان کردن، مخفی کردن، پوشیده، نهانی، سری، رمزی، مکتوم، اسرار آمیز، مستتر کردن
occupant	ساکن، مستاجر، اشغال کننده
occupation	اشتغال، حق تصرف، حقوق و امتیازات ناشیه از تصرف اعیان غیر منقول، کار، تصرف کردن، شغل، پیشه، حرفه، اشغال، تصرف
occupy	مشغول کردن، اشغال کردن، تصرف کردن، سرگرم کردن، مشغول داشتن
occur	رخ دادن، اتفاق افتادن، خطور کردن، واقع شدن
occurrence	رخداد، وقوع، اتفاق، تصادف، رویداد، پیشامد، واقعه، خطور
ocean	اقیانوس
octagon	هشت گوش، هشت پهلو، هشت ضلعی، هشت وجهی، هشت گونه، چیز هشت گوشه
octave	فاصله بین دو فرکانس با نسبت ۱:۲، (در موسیقی)، (موسیقی) شعر هشت هجایی، نت های هشتگانه موسیقی
octavo	ورق بزرگ کاغذ هشت برگی
octogenarian	هشتاد ساله، وابسته به ادم ۱۸ ساله
ocular	دیدگر، چشمی، بصری، باصره ای، وابسته به دید چشم، فطری
oculist	چشم پزشک، عینک ساز
odd	سوگند ملایم، بخدا، طاق، تک، فرد، عجیب و غریب، آدم عجیب، نخاله فرد، عجیب
oddity	چیز عجیب و غریب، غرابت
odds	نابرابری، فرق، احتمال و وقوع، تمایل بیک سو، احتمالات، شانسی، عدم توافق، مغایرت
ode	قطعه شعر بزمی، غزل، چکامه، قصیده
odious	کراهت اور، نفرت انگیز
odium	نفرت، دشمنی، عداوت، رسوایی، زشتی، بدنامی
odoriferous	بدبو، زننده، بودار، دارای بو
odorous	بودار، بدبو، متعفن
odyssey	قطعه منظوم رزمی منسوب به هومر شاعر یونانی حاوی شرح مسافرتهاى پر حادثه ادیسه
of	از مبدا، از منشا، از طرف، از لحاظ، در جهت، در سوی، درباره، بسبب، بوسیله
off	خارج از محدوده مدافع خط، مربوط به سمت راست زمین کریکت سمت راست اسب، جدا، قطع، خاموش، ملغی، پرت، از محلی

	بخارج ، بسوی (خارج) ، عازم بسوی ، دورتر ، از یک سو ، از روی ، از کنار ، خارج از ، مقابل ، عازم ، تمام ، کساد ، بیموقع ، غیر صحیح ، مختلف
offence	خلاف ، تقصیر ، جرم ، خطا ، تعرض ، عملیات تعرضی ، عملیات افندی ، گناه ، تقصیر ، حمله ، یورش ، هجوم ، اهانت ، توهین ، دلخوری ، رنجش ، تجاوز ، قانون شکنی - بزه
offense	تهاجم ، توپ اندازی و تلاش برای انداختن میله ، گناه ، تقصیر ، حمله ، یورش ، هجوم ، اهانت ، توهین ، دلخوری ، رنجش ، تجاوز ، قانون شکنی ، بزه
offensive	اهانت آمیز ، تهاجمی ، متهاجم ، عملیات افندی ، تهاجم ، مهاجم ، متجاوز ، اهانت اور ، رنجاننده ، کریه ، زشت ، یورش ، حمله
offer	ایجاب ، اظهار یا ابراز کردن ، عرضه کردن ، پیشنهاد (در مناقصه و مزایده) ، تقدیم داشتن ، پیشکش کردن ، عرضه ، پیشنهاد کردن ، پیشنهاد ، تقدیم ، پیشکش ، ارائه
offhand	بی تامل ، بداهه ، بدون مقدمه ، بدون تهیه
office	شغل عمومی ، شغل ، مسئولیت ، احراز مقام ، اشتغال ، وظیفه ، خدمت ، محل کار ، اداره ، دفتر کار ، دفتر ، منصب
officer	عضو هیات رئیسه ، امین صلح ، صاحب منصب ، مامور ، متصدی ، افسر معین کردن ، فرماندهی کردن ، فرمان دادن
official	اداری ، کارمند ، تشریفاتی ، صاحب منصب ، عالیرتبه ، موثق و رسمی
officiate	مراسمی را بجا آوردن ، بعنوان داور مسابقات را اداره کردن
officious	غیر رسمی ، نیمه رسمی ، فضول ، مداخله کن ، فضولانه ، ناخواسته
offshoot	شاخه نورسته ، جوانه ، ترکه ، فرع ، انشعاب ، شعبه ، مشتق
often	بارها ، خیلی اوقات ، بسی ، کرارا ، بکرات ، غالب اوقات
ogle	چشم چرانی کردن ، چشم چرانی ، نگاه عاشقانه کردن ، با چشم غمزه کردن ، عشوه
ogre	غول ، ادم موخش
oh	ها ، به ، وه (علامت تعجب و اندوه) ، علامت صفر ، عدد صفر
oil	روغنکاری کردن ، چربی ، مرهم ، نفت ، مواد نفتی ، نقاشی با رنگ روغنی ، روغن زدن به ، روغن کاری کردن ، روغن ساختن
ointment	روغن ، مرهم ، پماد
ok	صحیح است ، بسیار خوب ، تصویب کردن ، موافقت کردن ، اجازه ، تصویب
okay	صحیح است ، بسیار خوب ، تصویب کردن ، موافقت کردن ، اجازه ، تصویب
old	سالخورده ، کهن سال ، مسن ، فرسوده ، دیرینه ، قدیمی ، کهنه کار ، پیرانه ، کهنه ، گذشته ، سابق ، باستانی
olfactory	وابسته بحس بویایی
oligarchy	حکومت معدودی از اغنیا و ثروتمندان
olive-branch	شاخ زیتون ، اولاد
olympic	مربوط به مسابقات المپیک
Oman	عمان
Omani	عمانی
ominous	بدشگون ، نامیمون ، شوم ، بدبین

omission	از قلم افتادگی ، حذف ، فروگذاری ، غفلت
omnipotence	قدرت تام ، قدرت مطلق ، قادر مطلق ، همه توانا
omnipotent	قادر مطلق ، قادر متعال
omnipresent	حاضر در همه جا
omniscience	همه چیزدانی ، دانش بی پایان ، علم لاینتهای
omniscient	واقف به همه چیز
omnivorous	همه چیز خور ، وابسته بجانوران همه چیز خور
on	در باره ، همراه ، نزد ، در اوج قدرت ، گویی که هدف ضربه بعدی است (بیلیارد) ، وصل ، روشن ، برقرار ، در روی ، بر روی ، بالای ، در باره ، راجع به ، در مسیر ، عمده ، باعتبار ، بعط ، بطرف ، در بر ، برتن ، به پیش ، به جلو ، همواره ، بخرج
on account	علی الحساب
on condition	مشروط
on demand	به محض درخواست
onani	استمناء، جلق (سوئدی)
once	یکمرتبه ، یکبار دیگر ، فقط یکبار ، یکوقتی ، سابقا
one	تک ، شخص ، ادم ، کسی ، شخصی ، یک واحد ، یگانه ، منحصر ، عین همان ، یکی از همان ، متحد ، عدد یک ، یک عدد ، شماره یک
onerous	سنگین ، گران ، شاق ، دشوار ، طاقت فرسا
ongoing	در حال پیشرفت ، مداوم
onion	پیاز
online	درون خطی
only	تنها ، محض ، بس ، بیگانه ، عمده ، صرفا ، منحصر ، یگانه ، فقط بخاطر
onomatopoeia	تسمیه صوفی ، تسمیه تقلیدی ، صداواژه
onrush	حمله ، پیشروی ، یورش
onset	تاخت و تاز ، حمله ، هجوم ، اصابت ، وهله ، شروع
onslaught	یورش ، حمله
onto	به ، بر ، سوی
onus	مسئولیت ، بار ، تعهد ، مسئولیت
opalescence	کدری ، شیری رنگی ، عین الشمس ، تابش قوس و قزحی
opalescent	شیری رنگ ، کدری
opaque	ناشفاف ، غیر شفاف ، مبهم ، کدر ، شیشه یا رنگ مات
open	باز کردن ، قابل بحث ، واریز نش ، سکی ، وضع زه هنگام کشیده شدن ، خط باز بی دفاع (شمشیربازی) ، فضای باز ، زمین باز ، گسترده ، باز ، گشوده ، سرگشاده ، دایر ، روباز ، آزاد ، بی الایش ، مهربان ، رک ، گو ، صریح ، در معرض ، بی پناه ، بی ابر ، واریز نشده ، باز کردن ، گشودن ، گشادن ، افتتاح کردن ، اشکار کردن بسط دادن ، مفتوح شدن ، شکفتن ، روشن شدن ، خوشحال شدن ، باز شدن
opening	دهانه ، چشمه ، جای خالی ، سوراخ ، سراغاز ، افتتاح ، گشایش

operate	کار کردن ، فرمان دادن ، عمل کردن بکار افتادن ، به کار انداختن ، خرید و فروش کردن ، بفعالیّت واداشتن ، بکار انداختن ، گرداندن ، اداره کردن ، راه انداختن ، دایر بودن ، عمل جراحی کردن ، عمل کردن ، بهره برداری کردن
operating	عامل ، عملیاتی
operation	عملیات ، عمل کردن ، به کار انداختن ، اداره ، گرداندن ، عمل جراحی ، گردش ، وابسته به عمل ، عملکرد ، بهره برداری
operational	حاضر به کار ، فعال ، قابل بکار انداختن ، قابل استفاده ، موثر ، دایر
operative	عملی ، کارگر ، قابل استفاده ، موثر ، دایر ، عامل ، عمل کننده
operator	عملگر ، کارگردان ، اپراتور ، تلگرافچی ، متصدی دستگاه ، متصدی ، عملگر ، گرداننده ، عمل کننده ، تلفن چی
operetta	اپرای کوچک
opiate	افیون دار ، خواب آور ، مخدر ، تکسین دهنده
opinion	نظریه ، عقیده ، نظر ، رای ، اندیشه ، فکر ، گمان
opponent	طرف دعوی ، رقیب ، مخالف ، ضد ، معارض ، حریف ، طرف ، خصم
opportune	بجا ، بموقع ، بهنگام ، درخور ، مناسب
opportunist	فرصت طلب ، نان بنرخ روز خور
opportunity	فرصت ، مجال ، دست یافت ، فراغت
oppose	در افتادن ، ضدیت کردن ، مخالفت کردن ، مصاف دادن
opposite	معکوس ، ضد عکس ، مقابل ، ضد ، وارونه ، از روبرو ، عکس قضیه
opposition	تناقض ، تقابل ، اقلیت ، دشمنی ، ضدیت ، مخالفت ، مقاومت ، تضاد ، مقابله
opprobrious	رسوا ، ننگ آور
opprobrium	رسوایی ، ننگ ، خفت ، زشتی ، ناسزایی
opt	برگزیدن ، انتخاب کردن
optic	وابسته به بینایی ، چشمی ، بصری ، شیشه عینک ، چشم
optician	عینک ساز ، عینک فروش ، دوربین ساز ، دوربین فروش
optics	نورشناخت ، اپتیک ، نورشناسی ، علم روشنایی ، علم بینایی ، فیزیک نور
optimal	بهینه ، بهین ، مربوط به کمال مطلوب
optimism	فلسفه خوش بینی ، نیک بینی
optimist	خوش بین
optimization	بهینه سازی ، بهینه سازی
optimum	مناسب ، حد مطلوب ، بهینه ، مقدار مطلوب ، حالت مطلوب ، درجه لازم
option	خيارات (در جمع) ، حق انتخاب ، اختیار خرید یا فروش ، گزینه ، انتخاب ، خصیصه اختیاری ، آزادی ، اظهار میل
optional	اختیاری ، انتخابی
optometrist	عینک ساز
optometry	دید سنجی ، تعیین میزان دید چشم ، عینک سازی ، عینک فروشی

opulence	توانگری ، دولت‌مندی ، وفور ، سرشار
opulent	وافر
opus	اثر ، کار ، نوشته ، قطعه موسیقی
or	یا اینکه ، یا آنکه ، خواه ، چه
oracular	سروشی ، وابسته به غیبگویی ، الهامی ، وابسته به وحی
oral	زبانی ، شفاهی ، دهانی ، از راه دهان
orange	پرتقال ، نارنج ، مرکبات ، نارنجی ، پرتقالی
orate	سخنرانی کردن ، نطق کردن ، خواندن
oration	نطق ، سخنرانی ، فصاحت و بلاغت ، خطابه
orator	سخن پرداز ، سخنران ، ناطق ، خطیب ، مستدعی
oratorio	قطعه موسیقی و آواز همراه با گفتار
oratory	نمازخانه ، شیوه سخنرانی ، فن خطابه ، سخن پردازی
ordain	ترتیب دادن ، مقرر کردن ، وضع کردن ، امر کردن ، فرمان دادن
ordeal	امتحان سخت برای اثبات بیگناهی ، کار شاق
order	رتبه ، حکم ، حواله کردن دستور ، خرید ، سفارش دادن ، سبک معماری ، شیوه ، دستور العمل ، دستور عملیاتی ، دستور دادن ، ترتیب انجام کار ، فرمان ، نظم دادن ، منظم کردن ، سفارش دادن ، تنظیم کردن
ordinal	ترتیبی ، وصفی ، عدد وصفی یا ترتیبی
ordinance	فرمان ، امر ، حکم ، مشیت ، تقدیر ، ایین
ordinary	معمولی ، عادی ، متداول ، پیش پا افتاده
ordinate	عرض (محور مختصات) ، رست ، عرض (در صفحه مختصات) ، عرض (نقطه) ، عرض ، بعد قائم
ordination	انتصاب ، برگماری ، دسته بندی ، سنخیت
ordnance	رسته اردنانس ، اردنانس ، مربوط به اسلحه و مهمات ، (علوم نظامی) توپ ، توپخانه ، مهمات ، ساز و برگ
organ	ارگ ، ارغنون ، عضو ، اندام ، الت ، وسیله ، ارگان
organic	زیستی ، یکان سازمانی ، سازمانی ، عضوی ، ساختمانی ، موثر در ساختمان اندام ، اندام دار ، اساسی ، اصلی ، ذاتی ، بنیانی ، حیوانی ، وابسته به شیمی الی ، وابسته به موجود الی
organization	سازمان دادن ، ارایش دادن موضع ، یکان ، قسمت ، سازمان ، تشکیلات ، سازماندهی
organizational	سازمانی ، مربوط به سازمان
organize	تشکیل دادن ، ارایش دادن ، مرتب کردن ، سازمان دادن ، تشکیلات دادن ، درست کردن ، سرو صورت دادن ، متشکل کردن
organized	سازمان داده شده ، سازمان یافته ، متشکل
orgies	مجلس عیش
orgy	روم و یونان قدیم) مجالس عیاشی و میگساری بافتخار خدایان ، میگساری عیاشی
orient	توجیه کردن ، روانه کردن ، تطبیق دادن ، توجیه دستگامهای مغناطیسی ، کشورهای خاوری ، درخشندگی بسیار ، مشرق زمین ،

	شرق ، بطرف خاور رفتن ، جهت یابی کردن ، جهت معینی راهنمایی کردن ، میزان کردن
orientation	تمایل ، جهتگیری ، جهاتیابی ، توجیه کردن ، روانه کردن ، جهت گیری ، آشنایی ، راهنمایی ، گرایش ، جهت یابی
orifice	دهانه تنگ ، روزنه (در کالبدشناسی) ، روزنه ، سوراخ
origin	منبع ، اساس ، نژاد ، مایه ، میداء ، منشاء ، نقطه شروع ، خاستگاه ، اصل ، بنیاد ، منشا ، مبدا ، سرچشمه ، علت
original	نسخه اصلی ، آغازین ، اصیل ، اصلی ، اصل ، مبتکر ، ابتکاری ، بکر ، بدیع ، منبع ، سرچشمه
original copy	اصل سند- نسخه اصلی
originally	اصلاً" ، دراصل ، در آغاز کار ، در ابتدا
originate	سرچشمه گرفتن ، موجب شدن ، ناشی شدن ، آغاز شدن یا کردن
ornate	بیش از حد ارسته ، مزین ، مصنوع ، پر اب و تاب
ornithologist	پرند شناس
ornithology	مبحث پرند شناسی
orthodox	درست ایین ، رسمی ، فریور ، دارای عقیده درست ، مطابق عقاید کلیسای مسیح ، مطابق مرسوم ، پیرو کلیسای ارتدکس
orthodoxy	فریوری ، راست دینی ، ارتدکسی
orthogonal	راست گوشه ، قائم ، متعامد
orthography	درست نویسی ، املا صحیح
orthopaedics	شکسته بندی ، اصلاح و ترمیم عیوب استخوانی ، استخوانپزشکی
orthopedic	وابسته به استخوانپزشکی
orthopedics	جراحی استخوان ، (پزشکی) شکسته بندی ، اصلاح و ترمیم عیوب استخوانی ، استخوانپزشکی
orthopedist	استخوانپزشک
oscillate	نوسان کردن ، تاب خوردن ، از این سو به آن سو افتادن ، مردد بودن
oscillation	لرزه ، جنبش ، نوسان سازی ، تفکیک امواج ، نوسان
osculate	بوسیدن ، تماس نزدیک حاصل کردن ، برخورد کردن ، صفات مشترک داشتن
Oslo	شهر اسلو
osseous	استخوانی
ossify	استخوانی شدن ، استخوانی کردن ، سخت کردن
ostensible	شریک اسمی ، شریک ظاهری ، نمایان ، ظاهر ، قابل نمایش ، صوری
ostentation	خود نمایی ، خود فروشی ، تظاهر ، نمایش
ostentatious	متظاهر ، خودنما ، خودفروش
ostracism	محروم کردن از حقوق اجتماعی ، نفی بلد ، محرومیت از حقوق اجتماعی و وجهه ملی ، طرد
ostracize	از حقوق اجتماعی محروم کردن ، با اراء عمومی تبعید کردن ، از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم کردن ، از وجهه عمومی انداختن
other	غیر ، نوع دیگر ، متفاوت ، دیگری
other	غیر ، نوع دیگر ، متفاوت ، دیگری



otherwise	طور دیگر ، وگرنه ، والا ، در غیر اینصورت
otherwhile	گاه دیگر ، وقت دیگر
Ottawa	اتاوا ، شهر اتاوا پایتخت کانادا ، دولت کانادا
Ouagadougou	اواگادوگو ، شهر واگه دوگو
ought	بایست ، بایستی ، باید و شاید
our	مال ما ، مال خودمان ، برای ما ، مان ، متعلق بما ، موجود در ما ، متکی یا مربوط بما
ourselves	مال ما ، خودمان
oust	برکنار کردن ، دورکردن ، اخراج کردن
out	در حال اعتصاب ، غیر متداول ، فاش شده ، علنا" ، اخراج بازیگر ، اوت ، دریافت کننده سرویس ، دستگاه خاموش ، در بیرون ، تمام ، بیرون از ، افشا شده ، اشکار ، بیرون ، خارج از حدود ، حذف شده ، راه حل ، اخراج کردن ، اشکار شدن ، قطع کردن ، کشتن ، خاموش کردن ، رفتن ، ظاهر شدن ، فاش شدن ، بیرونی
out-and-out	درست ، تمام ، انجام شده ، کامل سرتاسر
outbreak	فاجعه ، حادثه ، وقوع ، بروز ، درگیر ، ظهور ، شیوع ، طغیان
outburst	طغیان ، ظهور ، فوران ، انفجار ، غضب
outcast	مطرود ، رانده ، دربدر ، منفور
outcome	عاقبت ، برآمد ، پی آمد ، حاصل ، نتیجه
outcry	فریاد ، غریو ، حراج ، مزایده ، بیداد
outdo	بهتر از دیگری انجام دادن ، شکست دادن
outgrow	بزرگ تر شدن از ، زودتر روییدن از
outlandish	بیگانه وار ، عجیب و غریب
outlast	بیشتر طول کشیدن از ، بیشتر زنده بودن از
outlaw	متمرد ، قانون شکن ، چموش ، یاغی شمردن ، غیرقانونی اعلام کردن ، ممنوع ساختن
outlive	بیشتر دوام آوردن ، بیشتر زنده بودن از ، بیشتر عمر کردن از
outmoded	منسوخ ، غیر متداول ، از مد افتاده
outpost	پاسگاه دور افتاده ، پایگاه مرزی
outrage	تخطی ، غضب ، هتک حرمت ، از جا در رفتن ، سخت عصبانی شدن ، بی حرمت ساختن ، بی عدالتی کردن
outrageous	ظالمانه ، عصبانی کننده ، بیداد گرانه
outreach	بالای سر ، بالا ، فرارسیدن از ، توسعه یافتن ، توسعه ، برتری یافتن
outride	در سواری پیش افتادن از ، در برابر طوفان ایستادگی کردن ، در مسابقه چیره شدن
outrigger	پایه ، پاروگیر ، بست ، تیر دگل قایق ، دم طیاره
outright	یک جا ، جمله ، اشکارا ، کاملا ، بیدرنگ
outside	غیر از ، در خارج ، در بیرون ، بیرونی ، غیر معمولی ، به سمت خارج ، منطقه دور از محدوده پرتاب ازاد ، گوش ، لبه خارجی از منحنی پیچ اسکی ، بیرون ، برون ، ظاهر ، محیط ، دست بالا ، برونی
outskirt	دور از مرکز ، حاشیه ، مرز ، حوالی ، حومه

outskirts	حول و حوش ، حومه
outspoken	پرحرف ، رک و راست ، رک
outstanding	عقب افتاده ، تصفیه نشده ، معوق ، برجسته ، قلنبه ، واریز نشده
outstretch	استراحت کردن ، توسعه دادن ، بسط
outstrip	پیش افتادن از ، عقب گذاشتن ، پیشی جستن از
outweigh	سنگین تر بودن از ، مهمتر بودن از
outwit	زرنگ تر بودن از ، گول زدن
ovation	ستایش و استقبال ، شادی و سرور عمومی ، تحسین حضار
oven	اوه ، گرمخانه ، تنور ، اجاق ، کوره
over	پیش از ، در مدت بار دیگر ، باقی ، گذشته ، روی ، بالای سر ، بر فراز ، ان طرف ، در سرتاسر ، در بالا ، بسوی دیگر ، متجاوز از ، بالایی ، رویی ، بیرونی ، شفا یافتن ، پایان یافتن ، به انتها رسیدن ، پیشوندی بمعنی زیاده و بیش
overall	روبهم رفته ، کل ، بالاپوش ، لباس کار ، رویهمرفته ، شامل همه چیز ، همه جا ، سرتاسر
overbearing	مغزور ، از خود راضی ، منکوب گر ، طاقت فرسا ، غالب ، قاطع
overcome	غلبه کردن ، چیره شدن ، پیروز شدن بر ، مغلوب ساختن ، غلبه یافتن
overdo	بیش از حد انجام دادن ، بحد افراط رساندن
overdose	داروی بیش از حد لزوم ، دوی زیاد خوردن
overeat	پر خوردن
over-estimate	زیاد بر آورد کردن ، بیش از اندازه واقعی بها گذاشتن بر
overhang	کلاهک (کوهنوردی) ، طره ، پیشامدگی ، روویز ، اویزان کردن یا شدن ، برآمدگی ، تاق نما ، اویزان بودن ، تهدید کردن ، مشرف بودن جستن از ، جستن از روی ، نادیده گذاشتن از
overleap	مسلط یا مشرف بودن بر ، چشم پوشی کردن ، چشم انداز
overlord	خداوندگار ، ارباب ، سرور ، مافوق
overpass	روگذر ، گذرگاه فوقانی ، گذشتن از ، تجاوز کردن از ، پل هوایی
overpay	بیش از حق مزد دادن ، بیشتر ارزیدن
overpower	استیلا یافتن بر ، فتح و غلبه کردن
overproduction	تولید بیش از حد ، اضافه تولید ، تولید اضافی یا بیش از حد ، بس فراوری
overreach	پا از حد خود فراتر نهادن ، بیش از حد گستردن
overrun	پوشاندن ، انبوه شدن ، تاخت و تاز کردن ، تاراج کردن ، سرتاسر محلی را فرا گرفتن ، تجاوز ، تجاسر ، اب لبریز شده
oversee	سرکشی کردن به ، مباشرت کردن بر ، سرپرستی کردن
overseer	سرکار ، مباشر ، ناظر ، سرپرست
overshadow	تاریک کردن ، مسلط شدن بر ، تحت الشعاع قرار دادن ، سایه افکندن بر
overt	اشکارا ، علنی ، فاش ، اشکار ، معلوم ، واضح ، نپوشیده ، عمومی
overthrow	بر انداختن ، بهم زدن ، سرنگون کردن ، منقرض کردن ، مضمحل کردن ، موقوف کردن ، انقراض

overtone	صدای فرعی ، قوی ، شدیدالحن ، مفهوم فرعی
overture	مقدمه ، پیش درامد ، سوراخ ، شکاف ، آغاز عمل ، افشا ، کشف ، مطرح کردن ، بایپش در امد آغاز کردن
overweening	بسیار مغرور
overweight	چاق ، سنگینی زیاد ، وزن زیادی ، سنگینی کردن ، چاقی
overwrought	پر کار ، کار برده ، تهیه شده از روی مهارت ، عصبی
ovoid	جسم تخم مرغی ، تخم مرغی شکل
owe	بدهکار بودن ، مدیون بودن ، مرهون بودن ، دارا بودن
owing	دادنی ، پرداختنی ، منسوب
own	مالک بودن ، داشتن ، دارا بودن ، مال خود دانستن ، اقرار کردن ، تن در دادن ، شخصی ، مال خودم
owner	رب ، مالک ، دارنده
ownership	مالکیت ، دارندگی
oxygenated	اکسیژن زدن ، اکسیژن امیختن
p	توان ، صفحه اند ، شانزدهمین حرف الفبای زبان انگلیسی
pace	اهنگ حرکت ، حفظ توان ، شاه نشین ، سرعت حرکت ، خرامش ، شیوه ، تندی ، سرعت ، گام زدن ، با گامهای اهسته و موزون حرکت کردن قدم زدن ، پیمودن ، (علوم نظامی) با قدم اهسته رفتن ، قدم رو کردن
pachyderm	جانور پوست کلفت(مثل کرگدن)
pacific	مسالمت امیز ، آرام ، صلح جو ، (با حرف بزرگ) اقیانوس ساکن
pacifist	صلح جو ، آرامش طلب
pacifist	صلح جو ، آرامش طلب
pacify	به صلح وادار کردن ، آرام کردن ، فرونشاندن ، تسکین دادن
pack	فشرده سازی ، بزور جا دادن ، متراکم کردن ، گروه تعقیب کننده پیشتاز ، گروه تازیها گروه مهاجمان در تجمع (رگبی) ، وسیله محمول ، محمول با دواب ، کوله پشتی ، بقچه ، دسته ، گروه ، بسته(مثل بسته سیگار و غیره) ، بسته کردن ، یکدست ورق بازی ، بسته بندی کردن ، قرار دادن ، توده کردن ، بزور چپاندن ، بار کردن ، بردن ، فرستادن
package	بسته بندی ، عدل بندی ، قوطی ، بسته بندی کردن
packet	بسته کوچک ، قوطی (سیگار و غیره) ، بسته بندی کردن
packing	لایی ، بسته بندی (از نظر استحکام) ، فشردگی ، تراکم ، بسته بندی کردن ، بار بندی ، عدل بندی ، هر ماده مورد کاربرد در بسته بندی
pact	حلف ، قرارداد ، نوع خاصی از ارتباطات سیاسی است که در آن تعدادی از دول به طور مشترک ، عهد ، میثاق ، معاهده ، پیمان بستن
paean	پیروزی نامه ، رجز ، پیروزی نامه نوشتن
pagan	کافر ، مشرک ، بت پرست ، غیر مسیحی
page	پسر بچه ، پادو ، خانه شاگرد ، پیشخدمتی کردن ، صفحه ، برگ ، صفحات را نمره گذاری کردن
pageant	صفحه نمایش ، نمایش مجلل و تاریخی ، مراسم مجلل ، رژه
pain	رنج ، زحمت ، محنت ، درد دادن ، درد کشیدن
painful	دردناک ، محنت زا ، ناراحت کننده ، رنج اور ، رنجور

painstaking	رنجبر ، زحمت کش ، ساعی ، رنج برنده
paint	رنگ کردن ، نگارگری کردن ، نقاشی کردن ، رنگ شدن ، رنگ نقاشی ، رنگ
painter	رنگ کار ، نگارگر ، نقاش ، پیکرنگار
painting	نقاشی
pair	جفت شدن ، زوج ، زن و شوهر ، هر چیز دو جزئی ، جفت کردن و شدن ، جور کردن و شدن
Pakistan	پاکستان
Pakistani	پاکستانی
palatable	مطبوع به ذائقه ، خوش طعم ، لذیذ ، دلپذیر
palate	سق ، سقف دهان ، کام ، ذائقه ، طعم ، چشیدن
palatial	کاخی ، مجلل
Palau	پالائو
pale	کمرنگ ، رنگ رفته ، بی نور ، رنگ پریده شدن ، رنگ رفتن ، در میان نرده محصور کردن ، احاطه کردن ، میله دار کردن ، نرده ، حصار دفاعی ، دفاع ، ناحیه محصور ، قلمرو حدود
paleontology	مبحث زیست شناسی دوران قدیم ، دیرین شناسی
Palestine	فلسطین
Palestinian	فلسطینی
Palestinian territories	سرزمین های فلسطینی
palette	مجموعه ای از رنگهای قابل دسترس در یک سیستم گرافیکی کامپیوتر ، لوحه سوراخ دار بیضی یا مستطیل مخصوص رنگ آمیزی نقاشی ، جعبه رنگ نقاشی
palimpsest	نسخه خطی یا دست نوشته ای که نوشته ء روی آن پاک شده و دوباره رویش نوشته باشند
palindrome	از دو سر ، یکی ، متقارن
palinode	قطعه شعر یا سرودی که مطلب شعر یا سرود قبلی را انکار کند ، صنعت انکار
palisade	صخره ء مشرف بر رودخانه ، محجر ، با پرچین احاطه کردن
pall	پارچه ضخیم روی تابوت یا قبر ، تابوت محتوی مرده ، حائل ، با پرده یا روپوش پوشاندن ، بیزارشدن ، بیذوق شدن ، ضعیف شدن ، ضعیف کردن
pallet	پالت ، چرخ دستی حمل بار ، مقرر حمل مهمات سکوی حمل بار ، ماله چوبی(معماری و غیره) ، ماله مخصوص کوزه گران ، ماله ء صافکاری ، تخته پهن ، تشک کاهی
palliate	تسکین دادن ، موقتا آرام کردن
palliative	آرام ده ، دارویی که موقتا ناخوشی ای را سبک سازد ، مسکن موقتی
pallid	رنگ رفته ، کم رنگ ، رنگ پریده ، محو
pallor	کمرنگی ، زرد رنگی
palm	درخت خرما ، نشان ارشدیت و برتری ، برگ خرما ، نخل خرما ، نشانه پیروزی ، کامیابی ، کف دست انسان ، کف پای پستانداران ، کف

	هرچیزی ، پهنه ، وجب ، با کف دست لمس کردن ، کش رفتن ، رشوه دادن
palpable	پرماس پذیر ، پرماسیدنی ، حس کردنی ، قابل لمس ، اشکار ، واضح
palpitate	تپیدن ، تپش کردن ، تند زدن (نبض) ، لرزیدن
palsy	زمین گیری ، فلج کردن
paltry	اشغال ، چیز اشغال و نا چیز ، جزئی
paludal	مردابی ، باتلاقی
paly	پریده رنگ
pamphlet	نشریه آموزش و فنی ، جزوه ، رساله چاپی
pamphleteer	رساله نویس ، جزوه نویس ، رساله نویسی کردن
pan	لاوک خاکشویی ، ماهی تابه ، روغن داغ کن ، تغار ، کفه ترازو ، کفه ، مجسمه ، گودال اب ، (افسانه یونان) خدای مزرعه و جنگل و جانوران و شبانان ، استخراج کردن ، سرخ کردن ، بباد انتقاد گرفتن ، بهم پیوستن ، متصل کردن ، بهم جور کردن ، قاب ، پیشوندی بمعنی همه و سرتاسر
panacea	اکسیر ، نوشدارو ، علاج عام ، اسقولوفندریون
panache	پر کلاه ، پرخود ، تل ، خودفروشی ، خودنمایی ، جلوه
Panama	پاناما
Panama City	شهر پاناما
Panamanian	پانامایی
pan-american	وابسته بعموم امریکایی یا هر دوی امریکایها
pancreas	لوزالمعده ، خوش گوشت
pandemic	همه جا گیر ، ناخوشی همه گیر ، جانگیر
pandemonium	مرکز دوزخ ، کاخ شیطان ، دوزخ ، غوغا
pander	جاکش ، واسطه کار بد ، جاکشی کردن
panderer	جاکش ، واسطه کار بد ، جاکشی کردن
panegyric	ستایش امیز ، مدیحه ، ستایش
panel	تخته کوبیدن ، صورت اساسی افراد واجد شرایط برای عضویت هیات منصفه ، پانل ، ورقه ، تابلوی برق ، قاب تخته ای ، قاب تزئینی ، پرده شبکه مخابرات ، پرده مخابرات ، صفحه تقسیم برق ، صفحه کلید ، صفحه نمودار جعبه سویچها ، تابلو ، صفحه ، هیئت تشک ، پالان ، قاب سقف ، قاب عکس ، نقاشی بروی تخته ، نقوش حاشیه دار کتاب ، (مجازی) اعضای هیئت منصفه ، فهرست هیئت یاعده ای که برای انجام خدمتی آماده اند ، هیئت ، قطعه مستطیلی شکل ، قسمت جلوی پیشخوان اتومبیل و هواپیماو غیره ، قاب گذاردن ، حاشیه زدن به
panic	اضطراب و ترس ناگهانی ، دهشت ، وحشت زده کردن ، در بیم و هراس انداختن
panoply	زره کامل ، سلاح کامل ، کاملاً مجهز ، تجهیزات و ارایش کامل
panorama	منظره ، جهان نما ، تمام نما ، تصویر دورنما ، مناظر مختلفی که پی در پی پشت شهر فرنگ یا دوربین از نظر بگذرد ، چشم انداز
panoramic	وسیع ، چشم انداز دار
pant	نفس نفس زدن ، تند نفس کشیدن ، دم کشیدن ، ضربان داشتن (قلب و غیره) ، ضربان ، تپش

pantheism	فرضیه ای که خدا را مرکب از کلیه نیروها و پدیده های طبیعی میدانند ، همه خدایی ، وحدت وجود
pantheon	معبد تمام خدایان و ادیان مختلف ، زیارتگاه
pantomime	نمایش صامت مخصوصا با ماسک ، تقلید در آوردن
pantoscope	دوربین عکاسی که عدسی گردنده دارد و از دور نمای مسلسل عکس برمیدارد
papacy	مقام پاپی ، سمت پاپی ، قلمرو پاپ
paper	در کاغذ پیچیدن ، روی کاغذ آوردن ، اوراق بهادار ، سفته برات ، ورقه مشخصات کشتی ، روزنامه ، مقاله ، جواز ، پروانه ، ورقه ، ورق کاغذ ، (بصورت جمع) اوراق ، روی کاغذ نوشتن ، یادداشت کردن ، با کاغذ پوشاندن
Papua New Guinea	کشور پاپوا - گینه‌ی نو
Papua New Guinean or Guinean	اهل گینه نو
papyrus	بردی ، پاپیروس ، درخت کاغذ
parable	مثال ، مثل ، تمثیل ، قیاس ، نمونه ، داستان اخلاقی
paradigm	ایه کتاب مقدس که مثالی را متضمن است ، نمونه
paradox	تناقض ، ضدیت ، قیاس ضد و نقیض ، بیان مغایر ، اضداد ، مهمل نما
paragon	معیار ، مقیاس رفعت و خوبی ، نمونه کامل ، رقابت کردن ، بعنوان نمونه بکار بردن ، برتری یافتن
Paraguay	کشور پاراگوئه ، رودخانه‌ی پاراگوئه
Paraguayan	پاراگوئه ای
parallel	همسو ، نظیر ، مطابق بودن با ، برابر بودن ، مانند کردن تشبیه کردن ، انشعاب ، همگام ، متوازی ، (مجازی) برابر ، خط موازی ، موازی کردن ، برابر کردن ، همزمان
parallelism	موازات ، همانندی ، موازات ، برابری ، همسانی ، مشابهت ، مترادف عبارات ، اشتراک وجه ، تقارن
paralysis	فلج ، رعشه ، سکتة ناقص ، از کار افتادگی ، وقفه ، بیحالی ، رخوت ، عجز
paralyze	فلج کردن ، از کار انداختن ، بیحس کردن
Paramaribo	پاراماریبو
parameter	ویژگی بنیادی قابل تعریف ، مقدار ثابت ، اماره جامعه ، نسبت میان تقاطع دو سطح ، مقدار معلوم و مشخص ، پارامتر ، مقداری از یک مدار
paramount	فائق ، حاکم عالی مقام ، بزرگتر ، برترین
paramour	یار ، فاسق ، رفیقہ ، عاشق ، معشوقہ ، مول ، موله
paranoia	جنون ایجاد سوء ذن شدید و هذیان گویی و فقدان بصیرت ، پارانویا
parapet	طوقه چاه ، جنیناه ، دست انداز ، حفاظ سنگر ، جان پناه ، سنگر ، سپر ، محجر ، دیواره ، نرده
paraphernalia	اموال شخصی زن ، اثاث البیت ، اثاث ، اسباب ، لوازم ، متعلقات ، ضمانت ، لفافه

paraphrase	بازی با الفاظ ، تاویل ، ربط ، ترجمه آزاد ، توضیح ، نقل بیان ، ترجمه و تفسیر کردن
parasite	انگل ، طفیلی ، صدای مزاحم ، پارازیت
parcel	جزء ، گروه ، جزئی از یک کل ، بخش ، قسمت ، گره ، دسته ، امانت پستی ، به قطعات تقسیم کردن ، توزیع کردن ، بسته بندی کردن ، در بسته گذاشتن
parch	برشته کردن ، بریان کردن ، نیم سوز کردن ، خشک شدن (با حرارت) ، تفتیدن ، افتاب سوخته کردن
parchment	کاغذ پوست ، نسخه خطی روی پوست اهو
pare	سرشاخه چیدن ، قسمت های زائد چیزی را چیدن ، تراشیدن ، چیدن ، کاستن ، پوست کندن
parent	جد ، یکان لاحق ، یکان سازمانی ، یکان مادر یا اصلی ، پدر یا مادر ، (در جمع) والدین ، منشاء ، بعنوان والدین عمل کردن
parentage	نسب
pariah	منفور ، از طبقه پست در هندوستان
Paris	فرانسوی
parish	بخش یا ناحیه قلمرو کشیش کلیسا ، بخش ، شهرستان ، قصبه ، اهل محله
parisian	پاریسی
parity	کفایت ، مساوات ، قیاس ، یکسانی ، تعادل قوا ، همطرازی قوا ، توازن قوای نظامی ، برابری ، تساوی ، زوج بودن ، تعادل ، جفتی ، توازن ، زوجیت
park	تفرجگاه ، باغ ملی ، گردشگاه ، پردیز ، شکارگاه محصور ، مرتع ، درماندگاه اتومبیل نگاهداشتن ، اتومبیل را پارک کردن ، قرار دادن
parking	محوطه پارک کردن ، پارک کردن هواپیما یا وسیله ، اندگاه ، توقفگاه بی سقف (برای توقف وسائط نقلیه)
parlance	مکالمه ، مناظره ، گفتگو ، طرز سخن گفتن
parley	گفتگوی دو نفری ، مذاکره درباره صلح موقت ، مکالمه کردن ، مذاکره کردن
parliament	مجلسین ، مجلس شورا ، پارلمان
parlor	اطاق نشیمن ، اطاق پذیرایی
parlous	خطرناک ، زیرک ، مودی ، خیلی مهیب ، بسیار
parochial	بلوکی ، بخشی ، ناحیه ای ، محدود ، کوتاه نظر
parody	استقبال شعری ، نوشته یا شعری که تقلید از سبک دیگری باشد ، تقلید مسخره امیز کردن
paronymous	هم ریشه ، دارای وجه اشتقاق مشترک ، مشتق
paroxysm	گهگیری ، حمله ناگهانی مرض ، تشنج
parquet	دادسرا و اعضا ان ، اجر موزاییک ، اجر چوبی کف اطاق ، محل ارکسترنمایش ، پایین صحنه ، باچوب فرش کردن
parricide	پدر کشی ، مادر کشی ، قاتل والدین ، خائن به میهن ، پدر کش
parry	سد کردن ، دفاع مستقیم (شمشیربازی) ، حرکت دفاعی در جنگ با سرنیزه ، دفع کردن حمله حریف ، دور کردن ، دفع حمله ، دورسازی ، طفره رفتن
parse	اجزاء و ترکیبات جمله را معین کردن ، جمله را تجزیه کردن ، تجزیه شدن
parsimonious	صرفه جو

parsimony	خست ، امساک ، صرفه جویی ، کم خرجی
part	قسمت ، سهم ، قطعه ، پاره ، بخش ، خرد ، جزء مرکب چیزی ، جزء مساوی ، عنصر اصلی ، عضو ، نقطه ، مکان ، اسباب یدکی اتومبیل ، مقسوم ، تفکیک کردن ، تفکیک شدن ، جدا شدن ، جدا کردن ، نقش بازگیر ، برخه
part payment	پرداخت مرحله‌ای
partial	غرض امیز ، غرض الود ، جزئی ، مختصر ، نیمه کامل ، نیمه کاره ، جانبدار ، مغرض ، جزئی ، ناتمام ، بخشی ، قسمتی ، متمایل به ، علاقمند به ، پاره ای ، طرفدارانه ، غیر منصفانه
partiality	حق کثی ، طرفداری ، جانبداری ، تعصب ، غرض
partible	جدا کردنی ، قابل افراز ، بخش پذیر
participant	شرکت کننده ، شریک ، انباز ، سهیم ، همراه
participate	سهیم شدن در ، شریک شدن ، شرکت کردن ، سهیم شدن ، دخالت کردن
participation	اشتراک ، مشارکت ، مداخله ، شرکت کردن
particular	مخصوص ، ویژه ، خاص ، بخصوص ، مخصص ، دقیق ، نکته بین ، خصوصیات ، تک ، منحصر بفرد ، سختگیر
particularly	مخصوصاً ، جزءبجزء
partisan	شمشیر پهن و دسته بلند ، طرفدار ، حامی ، پیرو متعصب ، پارتیزان
partition	ناحیه ، قسمت ، جدار ، دیوار تیغه ، تیغه ، دیواره ، وسیله یا اسباب تفکیک ، حد فاصل ، اپارتمان ، تقسیم به بخش های جزء کردن ، تفکیک کردن ، جدا کردن ، جزء بندی کردن ، افراز
partitioned database	پایگاه داده تقسیم شده
partly	چندی ، یک چند ، تاحدی ، نسبتاً ، دریک جزء ، تایک اندازه
partner	یار (در مسابقه های دوئل) ، شریک شدن ، شریک کردن ، شریک ، همدست ، انباز ، همسر ، یار
partnership	شرکت ، شراکت ، انبازی ، مشارکت ، شرکاء
party	هیات ، تیم ، گروه ، عده نظامی ، قسمت ، بخش ، دسته همفکر ، حزب ، دسته متشکل ، جمعیت ، بزم ، پارتی ، متخاصم ، طرفدار ، طرف ، یارو ، مهمانی دادن یارفتن
pass	صادر شدن ، فتوی دادن تصویب و قابل اجرا کردن ، گذراندن ماهرانه گاو از کنار گاو باز با حرکت شنل ، یک دور حرکت در مسیر مسابقه اسکی روی اب انصراف از پرش برای انتخاب اندازه های بالاتر ، گردنه ، کلمه عبور ، گذرگاه کارت عبور ، معبر جنگی ، اجازه عبور ، گذشتن ، عبور کردن ، رد شدن ، سپری شدن ، تصویب کردن ، قبول شدن ، رخ دادن ، قبول کردن ، تمام شدن ، وفات کردن ، سبقت گرفتن از ، خطور کردن ، پاس دادن ، رایج شدن ، اجتناب کردن ، عبور ، گذرگاه ، راه ، گردونه ، گدوک ، پروانه ، جواز ، گذرنامه ، بلیط ، گذراندن ، تصویب شدن
passage	معبور ، دریا کرایه ، تیمچه ، راه عبور ، دالان ، راه ، حق عبور ، پاساژ ، اجازه عبور ، سپری شدن ، انقضاء ، سفردریا ، راهرو ، گذرگاه ، تصویب ، قطعه ، نقل قول ، عبارت منتخبه از یک کتاب ، رویداد ، کارکردن مزاج
passe	دوره زیبایی و عنفوان جوانی را گذرانده ، کهنه مسلک ، گذشته
passenger	گذرگر ، رونده ، عابر ، مسافرتی



passible	دردکش ، حساس ، فساد پذیر
passion	شهوت ، اشتیاق و علاقه شدید ، احساسات تند و شدید ، تعصب شدید ، اغراض نفسانی ، هوای نفس
passive	کم اثر پذیر ، مفعولی ، وقت کشی بدون اجرای فن (کشتی) ، پذیرا ، پدافند غیر عامل بی بهره ، مبارزه منفی ، نافع ، انفعالی ، منفعل ، مفعول ، تاثر پذیر ، تابع ، بیحال ، دستخوش عامل خارجی ، غیر فعال ، مطیع و تسلیم ، کنش پذیر
passport	پاسپورت ، جواز سفر ، گذرنامه ، تذکره ، وسیله دخول ، کلید
past	سابقه ، بعد از ، پایان یافته ، پیشینه ، وابسته بزمان گذشته ، ماقبل ، ماضی ، گذشته از ، درمورای ، دور از ، پیش از
pastiche	تقلید ادبی یا صنعتی از آثار استادان فن
pastoral	چوپانی ، شبانی ، شعر روستائی ، نمایش روستائی
patch	بهم پیوستن ، تکه ، مشمع روی زخم ، قطعه زمین ، جالیز ، مدت ، زمان معین ، وصله ناجور ، وصله کردن ، وصله دوزی کردن ، تعمیر کردن ، بهم جور کردن ، سرهم کردن
patella	استخوان کشکک ، کاسه زانو ، طشت کوچک
patent	گشوده ، باز ، دارای امتیاز یا حق ثبت شده ، حق ثبت شده انحصاری برای استفاده از اختراعی ، اختراع ثبت شده ، پروانه ، حق اختراع ، حق تثبیت اختراع ، اشکار ، دارای حق امتیاز ، امتیازی ، بوسیله حق امتیاز محفوظ مانده ، دارای حق انحصاری ، گشاده ، مفتوح ، ازاد ، محسوس ، حق ثبت اختراع ، امتیاز نامه ، امتیاز یا حق انحصاری بکسی دادن ، اعطا کردن (امتیاز)
paternal	پدرانه ، دارای محبت پدری ، از پدر
paternity	صفات پدری ، رفتار پدرانه ، اصلیت ، اصل ، منشاء
path	پیاده رو ، گذرگاه ، باریک راه ، راه ، مسیر ، طریقت ، جاده مال رو
pathetic	دارای احساسات شدید ، رقت انگیز ، تاثرآور ، موثر ، احساساتی ، حزن آور ، سوزناک
pathogen	بیماریزا
pathogene	بیماریزا
pathological	اسیب شناختی
pathology	اسیب شناسی ، پاتولوژی
pathos	عامل و موجد ترحم و تاثر ، ترحم ، گیرندگی
patient	شکیبا ، صبور ، از روی بردباری ، پذیرش ، بیمار ، مریض
patina	زنگ مفرغ ، جرم سبز ، زنگار ، قاب
patine	زنگ مفرغ ، جرم سبز ، زنگار ، قاب
patois	لهجه ولایتی و شهرستانی ، لهجه محلی ، لهجه عوام
patriarch	پدرشاه ، رئیس خانواده ، ریش سفید قوم ، ایلخانی ، شیخ ، بزرگ خاندان ، پدرسالار
patrician	نجیب زاده ، اعیان زاده ، شریف ، اشرافی
patrimony	ارث پدری ، ثروت موروثی ، میراث
patriotism	میهن پرستی
patron	حافظ ، حامی ، نگهدار ، پشتیبان ، ولینعمت ، مشتری

patronize	رئیس وار رفتار کردن ، تشویق کردن ، نگهداری کردن ، مشتری شدن
patronymic	مشق از نام پدر ، پدری ، نام خانوادگی ، پدر نامی
patter	ذکر کردن ، بطور سریع وردخواندن ، تند تند حرف زدن ، لهجه محلی
pattern	بطور نمونه ساختن ، شکل ، الگو قالب ، انگاره ، نقش ، صفات فردی ، خصوصیات فردی ، خصوصیات ، بعنوان نمونه یا سرمشق بکار رفتن ، نظیربودن ، همتا بودن ، تقلید کردن ، نقشه ساختن ، طرح ساختن ، بعنوان الگو بکار بردن
paucity	عدد کم ، معدود ، اندک ، قلت ، کمی ، کمیابی ، ندرت
poultry	اشغال ، چیز اشغال و نا چیز ، جزئی
pauper	فقیر ، مفلس ، گدا ، بی نوا ، (حقوق) معسر یا عاجز از پرداخت
pauperism	گدایی ، بینوایی ، اعانه بگیری ، گروه گدایان
pause	توقف ، وقفه ، درنگ ، مکث کردن
pavilion	غرفه نمایشگاه ، عمارت کلاه فرنگی ، چادر صحرایی ، درکلاه خیمه زدن ، درکلاه فرنگی جا دادن
pay	جبران کردن ، غرامت دادن کارسازی کردن ، پرداخت کردن ، دستمزد ، پرداختن ، کار سازی داشتن ، بجا آوردن ، انجام دادن ، تلافی کردن ، پول دادن ، حقوق ماهیانه ، اجرت ، وابسته به پرداخت
payable	پرداختنی ، قابل پرداخت
pay-cheque	چک حقوقی
payee	گیرنده وجه ، ذینفع ، پرداخت شونده ، گیرنده ، دریافت کننده وجه
payment	کار سازی ، پرداخت ، تادیه ، پول ، وجه ، قسط
payroll	سیاهه پرداخت ، لیست حقوق ، صورت پرداخت
peace	صلح و صفا ، سلامتی ، اشتهی ، صلح ، آرامش
peaceable	اشتهی پذیر ، صلح دوست ، آرام
peaceful	صلح جو ، امن ، مسالمت امیز ، آرام ، صلح امیز
peak	راس (بادبان) ، نقطه ماکزیم ، راس ، کلاه نوک تیز ، (مجازی) منتهای درجه ، حداکثر ، کاکل ، فرق سر ، دزدیدن ، تیز شدن ، بصورت نوک تیز در آمدن ، به قله رسیدن ، به نقطه اوج رسیدن ، نحیف شدن
peart	گستاخ ، جسور ، سالم و باروح
peccable	جایز الخطا ، دستخوش خطا
peccadillo	لغزش ، اشتباه کوچک
peccant	گناهکار ، اشتباه کار ، غلط ، ناصحیح ، خطا ، (پزشکی) ناخوش ، فاسد
pectoral	سینه ای ، صدی ، درونی ، باطنی
peculate	اختلاس ، حیف ومیل ، دزدی
pecuniary	پولی ، نقدی ، مالی ، جریمه دار
pedagog	آموزگار ، معلم ، آموزگار علم فروش
pedagogics	فن آموزش وپرورش کودک ، للگی ، تربیت
pedagogue	آموزگار ، معلم ، آموزگار علم فروش
pedagogy	فن آموزش و پرورش کودک ، للگی ، تربیت

pedal	در دوچرخه و چرخ خیاطی و غیره) رکاب ، جاپایی ، پدال ، پایی ، وابسته به رکاب ، پازدن ، رکاب زدن
pedant	فضل فروش ، عالم نما ، کرم کتاب
pedantic	وابسته به عالم نمایی و فضل فروشی
pedantry	فضل فروشی
peddle	دوره گردی کردن ، طوافی کردن
peddler	دستفروش
pedestal	پاسنگ ، سکوی تیر (اصطلاح توپخانه) ، پایه ستون ، پایه مجسمه ، شالوده ، محور ، روی پایه قرار دادن ، بلند کردن ، ترفیع دادن
pedestrian	وابسته به پیاده روی ، مبتذل ، بیروح
pediatrician	پزشک متخصص اطفال ، ویژه گر بیماریهای کودکان
pediatrics	امراض کودکان ، طب اطفال ، پزشکی کودک
pedigree	شجره نامه ، نسب نامه ، دودمان ، تبار ، اشتقاق ، ریشه ، نژاد
peer	همتا ، جفت ، قرین ، همشان ، عضو مجلس اعیان ، صاحب لقب اشرافی ، رفیق ، برابر کردن ، هم درجه کردن ، بدرجه اشرافی (مثل کنت و غیره) رسیدن ، برابر بودن با ، بدقت نگریستن ، باریک شدن ، نمایان شدن ، بنظر رسیدن ، همال
peerage	طبقه لردها ، مقام سناتوری ، مقام اشرافی ، اعیانی
peerless	بی همتا
peevish	کج خلق ، زودرنج ، تند مزاج ، ناراضی ، عبوس ، پست
pejorative	تنزل دهنده ، تحقیر امیز ، واژه تحقیری
pell mell	بطور درهم برهم ، سراسیمه ، درهم برهم ، سراسیمگی
pellucid	شفاف ، حائل ماوراء ، بلورین ، روشن ، سلیس
penalty	از کف دادن نوبت (بیلیارد) ، امتیاز منفی خطای پرش (شمشیربازی) ، غرامت ، جزا ، کیفر ، مجازات ، تاوان ، جریمه
penance	حد ، توبه و طلب بخشایش ، پشیمانی ، ریاضت ، وادار به توبه کردن
penchant	میل شدید ، علاقه ، ذوق ، میل وافر ، امدگی
pendant	پننت ، طناب نگهدارنده ، معلق ، اوخته ، لنگه ، قرین ، شیب ، نامعلوم ، بی تکلیف ، ضمیمه شده ، اویز شده ، اویزه
pending	معوق ، معطل ، در طی ، در مدت ، تازمانی که ، امر معلق ، متکی
pendulous	نوسانی
pendulum	اونگ ، جسم اوخته ، پاندول ، نوسان ، تمایل
penetrable	سوراخ شدنی ، کاویدنی ، نفوذ پذیر ، رخنه پذیر
penetrate	رسوخ ، نفوذ کردن در ، بداخل سرایت کردن ، رخنه کردن
penetration	نفوذ در جبهه دشمن ، داخل شدن در صفوف دشمن ، رخنه کردن ، نفوذ ، حلول ، کاوش ، زیرکی ، کیاست ، فراست
peninsula	شبه جزیره ، پیشرفتگی خاک در اب
peninsular	شبه جزیره ای ، وابسته به شبه جزیره
penitence	طلب مغفرت ، پشیمانی ، ندامت ، توبه
penitent	توبه کار ، پشیمان ، تائب ، اندوهناک ، نادم

penitential	وابسته به طلب مغفرت و ندامت
pennant	پرچم سه گوش ، قلاب ، پرچم دم چلچله ای
penon	پرچم سه گوش ، قلاب ، پرچم دم چلچله ای
pension	جیره ، حقوق بازنشستگی ، حقوق بازنشستگی ، مقرری ، مزد ، حقوق ، مستمری گرفتن ، پانسیون شدن
pensive	اندیشناک ، متفکر ، افسرده ، پکر ، گرفتار غم ، محزون
pentad	دسته پنج تایی ، دوره پنجساله ، مدت پنج روزه
pentagon	پنج بر ، پنج پهلو ، پنج گوشه ، پنج ضلعی ، (مجازی) ارتش امریکا
pentagram	ستاره پنج راس ، (هندسه) شکل پنج ضلعی ، شکل پنج تایی
pentahedron	جسم جامد پنج وجهی ، شکل پنج وجهی
pentameter	شعر پنج بحر ، شعر پنج وتدی
pentathlon	یونان قدیم) ورزشهای پنجگانه
pentavalent	پنج ظرفیتی ، دارای پنج ظرفیت یا بنیان
penult	یکی به آخر مانده ، ماقبل آخر
penultimate	یکی به آخر مانده ، ماقبل آخر
penumbra	شبه ظل ، نیم سایه ، سایه روشن
penurious	تنگ چشم ، خسیس ، بی قوت ، فقیر
penury	احتیاج ، فقر ، تنگدستی ، نیازمندی زیاد ، خست
peon	فراش ، غلام ، پادو ، پیک ، قاصد ، پاسبان
people	مردم ، خلق ، مردمان ، قوم ، ملت ، آباد کردن ، پرجمعیت کردن ، ساکن شدن
pepper	فلفل کوبیده ، فلفلی ، باضربات پیاپی زدن ، فلفل پاشیدن ، فلفل زدن به ، تیرباران کردن
per	با ، توسط ، بوسیله ، در هر ، برای هر ، از میان ، از وسط ، برطبق
perambulate	بیمودن ، گردش کردن در ، دور زدن
perceive	درک کردن ، دریافتن ، مشاهده کردن ، دیدن ، ملاحظه کردن
percentage	برحسب درصد ، صدی چند ، قسمت ، مقدار
perceptible	قابل درک ، ادراک شدنی
perception	درک ، مشاهده قوه ادراک ، آگاهی ، دریافت ، احساس
perceptive	حساس و باهوش
perch	نشیمن گاه پرنده ، چوب زیر پای ، تیر ، میل ، جایگاه بلند ، جای امن ، نشستن ، قرار گرفتن ، فرود آمدن ، درجای بلند قرار دادن
percipience	دریافت ، درک ، فراست ، بینش و ادراک ، احساس ، حس تشخیص
percipient	ادراک کننده ، فریس ، مدرک ، وابسته به ادراک و بینش
percolate	تراوش کردن ، نفوذ کردن ، رد شدن ، صاف کردن
percolator	قهوه جوش
percussion	بهم خوردن ، عمل ضربتی ، ضربتی ، ضربت ، دق ، (موسیقی) اسباب های ضربی مثل طبل و دنیبک

perdition	تباهی ، فنا ، نیستی ، مرگ روحانی
peregrination	مسافرت دور ، جهان گردی ، دربدری
peremptory	قاطع ، غیر قابل انکار ، قطعی ، بی چون وچرا ، امرانه ، خود رای ، شتاب امیز
perennial	دیرپای ، بادوام ، همیشگی ، دائمی ، ابدی ، جاودانی ، پایا ، همه ساله
perfect	کامل ، درست ، بی عیب ، تمام عیار ، کاملاً رسیده ، تکمیل کردن ، عالی ساختن
perfectible	کمال پذیر
perfectly	کاملاً" ، بطور کامل ، بی عیب
perfidious	پیمان شکن ، خائن
perfidy	پیمان شکنی ، خیانت ، نقض عهد ، بی دینی
perforate	سوراخ کردن ، سفتن ، منگنه کردن ، رسوخ کردن
perform	انجام دادن ، بجا آوردن ، اجرا کردن ، بازی کردن ، نمایش دادن ، ایفاکردن
performance	ایفاء ، ساخت ، عمل کرد ، عملکرد ، سطح کارائی ، اجرا ، نمایش ، ایفا ، کاربرجسته ، شاهکار ، کارایی ، انجام
perfumery	عطر فروشی ، عطر سازی ، عطریات
perfunctory	باری بهر جهت ، سرسری ، بی مبالات
perhaps	گویا ، شاید ، ممکن است ، توان بود ، اتفاقاً
perigee	حضیض (نقطه ای از مدار سیاره که بزمین نزدیکتر باشد)
peril	مخاطره ، بیم زیان ، مسئولیت ، درخطر انداختن ، در خطر بودن
perilous	مخاطره امیز ، خطرناک
perimeter	میدان سنج بینایی ، (هندسه) پیرامون ، محیط ، فضای احاطه کننده
period	عادت ماهانه ، دوره تناوب ، زمان تناوب ، تناوب (چراغ) ، دوره (چراغ) ، لحظه ، مدت ، موقع ، گاه ، وقت ، روزگار ، عصر ، گردش ، نوبت ، ایست ، مکث ، نقطه پایان جمله ، جمله کامل ، قاعده زنان ، طمط ، حد ، پایان ، نتیجه غایی ، کمال ، منتهادرجه ، دوران مربوط به دوره بخصوصی ، نقطه
periodicity	نوبت ، دوری ، تناوب ، حالت تناوبی ، دوره
peripatetic	وابسته به فلسفه ارسطو ، راه رونده ، گردش کننده ، سالک ، دوره گرد ، پیاده رو
peripheral	دوره امادگی ، نورس ، جنبی ، پیرامونی ، دوره ای ، وابسته به محیط ، (مجازی) خارجی ، ثانوی
peripheral nervous system	دستگاه عصب جانبی
peripheral vision	دیدهای جناحی
periphery	پیرامون ، دوره ، محیط ، حدود ، جنب
perjure	قسم دروغ خوردن ، عهد شکستن ، سوگند دروغ خوردن ، گواهی دروغ دادن
perjury	شهادت کذب ، قسم دروغ ، نقض عهد ، سوگند شکنی ، گواهی دروغ
permanence	بقاء ، پایداری ، ثبات ، دوام ، بقا
permanent	پایا ، همیشگی ، دایمی ، پایدار ، ابدی ، ثابت ، ماندنی ، سیر دائمی

permeable	تراوا ، قابل نفوذ ، نشت پذیر ، نفوذ پذیر
permeate	نفوذ کردن ، سرایت کردن ، نشت کردن
permissible	مباح ، رخصت دادنی ، مجاز ، روا
permission	مجوز ، اجازه ، اذن ، رخصت ، دستور ، پروانه ، مرخصی
permit	اجازه دادن ، مجاز کردن ، روا کردن ، ندیده گرفتن ، پروانه ، جواز ، اجازه
permutation	تقدیم ، تبدیل ، قلب و تحریف ، استحاله ، جایگشت ، جایگردی
pernicious	زیان آور ، مضر ، کشنده ، نابود کننده ، مهلک
pernickety	وسواسی ، پرچانه ، بهانه گیر ، کار بسیار دقیق
peroration	نطق
perpendicular	عمودی ، ستونی ، ستون وار ، ایستاده
perpetrate	مرتکب شدن ، مرتکب کردن ، مقصر بودن
perpetrator	مباشر در جرم ، مرتکب
perpetual	پیوسته ، مکرر ، همیشگی ، دائمی ، ابدی
perpetuate	همیشگی کردن ، دائمی کردن ، جاودانی ساختن
perpetuity	دوام ، بقا ، جاودانی ، پایایی ، ابد
perplex	بهت زده کردن ، گیج کردن ، سردرگم کردن ، سرگشته کردن
perquisite	منافع ، فایده ، (حقوق) چیز اکتسابی ، عایدی اکتسابی ، حاصل ، زحمت و هنر شخصی ، عایدی اضافه بر حقوق
persecution	زجر ، شکنجه ، آزار ، اذیت
perseverance	پشتکار ، استقامت ، ثبات قدم ، مداومت ، اصرار
persevere	پشتکار داشتن ، استقامت بخرج دادن ، ثابت قدم ماندن
persiflage	شوخی کنایه دار ، دست انداختن کسی
persist	سماجت کردن ، پافشاری کردن ، اصرار کردن ، ایستادگی
persistence	اصرار ، ابرام ، پافشاری ، دوام ، ماندگاری ، سماجت
persistency	اصرار ، ابرام ، پافشاری ، دوام ، سماجت
persnickety	وسواسی ، پرچانه ، بهانه گیر ، کار بسیار دقیق
person	شخص ، نفر ، ادم ، کس ، وجود ، ذات ، هیکل
persona	شخصی ، اشخاص یک کتاب ، (در جمع) شخصیت ها
personable	خوش سیما ، جذاب ، با شخصیت ، شخصی
personage	شخص برجسته ، شخصیت ، بازیگران داستان
personal	منقول ، شخصی ، خصوصی ، حضوری ، مربوط به شخص
personality	شخصیت ، هویت ، وجود ، اخلاق و خصوصیات شخص ، صفت شخص
personally	اصالتاً ، بالنفسه ، شخصاً ، خود ، از طرف خود ، اصاله ، به شکل شخص
personnel	افراد ، پرسنل ، کارکنان ، مجموعه کارمندان یک اداره ، اداره کارگزینی ، کارگزینی

perspective	دورنمای سه بعدی ، سه بعد نمائی ، عمق نمایی ، دورنما ، بینایی ، منظره ، چشم انداز ، مناظر و مریا ، جنبه فکری ، لحاظ ، سعه نظر ، روشن بینی ، مال اندیشی ، تجسم شی ، خطور فکر ، دیدانداز
perspicacious	زیرک ، بینا ، تیزهوش
perspicacity	زیرکی ، فراست ، کیاست ، شخص تیزبین
perspicuity	روشنی ، وضوح ، صراحت ، شفافی ، روشن بینی ، روش فکری ، تیز بینی ، زیرکی ، عاقلی
perspicuous	واضح ، صریح ، روشن ، شفاف
perspiration	عرق بدن ، کارسخت ، عرق ریزی
perspire	تعریق ، عرق ریختن ، عرق کردن ، دفع کردن
persuadable	قابل تشویق ، وادار کردنی
persuade	وادار کردن ، بران داشتن ، ترغیب کردن
pert	بی پرده ، گستاخ ، پر رو ، جسور ، ماهر ، غنچه دار ، قشنگ ، سرحال ، سالم ، باروح
pertain	وابسته بودن ، مربوط بودن ، متعلق بودن ، مناسب
pertinacious	لجوج ، خودسر ، خیره سر ، کله شق ، سمج
pertinacity	لجبازی ، سماجت ، سرسختی ، لجاجت
pertinent	یکان لاحق ، وابسته به یکان مربوطه ، شایسته ، وابسته ، مربوط ، مقتضی
perturb	اشفتن ، ناراحت کردن ، مزاحم شدن
perturbation	اخلال (در نظریه خیر) ، اشفتگی ، تشویش ، انحراف ، اختلال
Peru	پرو
perusal	مطالعه ، مرور
peruse	بررسی کردن ، بدقت خواندن
Peruvian	پرویی
pervade	فراوان یا شایع بودن ، نفوذ کردن ، بداخل راه یافتن ، پخش شدن
pervasion	نفوذ ، سرایت ، انتشار
pervasive	فراگیر ، نافذ ، فراگیرنده
perverse	خلاف بد ، منحرف ، در خطا ، گمراه ، هرزه ، فاسد
perversion	بدراهی ، انحراف جنسی یا اخلاقی
perversity	منحرف بودن ، انحراف ، کژی ، بدراهی
pervert	منحرف کردن ، از راه راست بدرکردن ، گمراه شدن ، مرتد ، بدراه ، منحرف
pervious	راه دهنده ، نفوذ پذیر ، منفذ دار ، روشن بین
pessimism	صفت بد ، بدی مطلق ، فلسفه بدبینی
pessimist	بدبین ، شخص بدبین
pestilence	بیماری طاعون ، ناخوشی همه جاگیر ، افت
pestilent	کشنده ، مهلک ، طاعونی ، طاعون اور
pestilential	وابسته به طاعون یا افت

pestle	دسته هاون ، (در گویش) ران گوسفند ، ران خوک ، خرد کردن ، پودر ساختن
pet	حیوان اهلی منزل ، دست آموز ، عزیز ، سوگلی ، معشوقه ، نوازش کردن ، بنام پروردن
peter	کم آمدن ، به پایان رسیدن ، تمام شدن ، از پادامدن ، ته کشیدن ، از پا افتادن
petrify	سنگ کردن یا شدن ، متحجر کردن ، گیج کردن ، از کار انداختن
petrous	سنگی ، سخت
petty	جزئی ، خرد ، کوچک ، غیر قابل ملاحظه ، فرعی
petulance	بد اخلاقی ، زود رنجی ، کج خلقی ، تندى ، گستاخی
petulancy	بد اخلاقی ، زود رنجی ، کج خلقی ، تندى ، گستاخی
petulant	زودرنج ، شرم اور ، ادم جسور ، کج خلق ، ترشرو
phalanges	بندانگشت ، استخوان انگشت ، گروه
pharmacopoeia	کتاب دستور داروسازی ، دارونامه
pharmacy	داروخانه ، انباردارو ، داروسازی
phase	طبقه ، وضعیت ، وجه ، منظر ، وجهه ، صورت ، لحاظ ، پایه ، فاز ، دوره تحول و تغییر ، اهله قمر ، جنبه ، وضع ، مرحله ای کردن
phenomena	پدیده ها
phenomenal	پدیداری ، پدیده ای ، حادثه ای ، عارضی ، عرضی ، محسوس ، پیدا ، شگفت انگیز ، فوق العاده
phenomenon	پدیده ، حادثه ، عارضه ، نمود ، تجلی ، اثر طبیعی
philander	زن بازی کردن ، دنبال زن افتادن ، لاس زدن ، زن دوست بودن
philanderer	مرد لاس زن ، زن دنبال کن
philanthropic	نوع پرست ، بشردوست
philanthropist	بشر دوست ، خیرخواه بشر ، ادم نیک اندیش
philanthropy	نوع پرستی ، بشردوستی
philatelist	تمبر شناس
philately	تمبر شناسی ، تمبر جمع کنی ، جمع اوری تمبر
philharmonic	عاشق موسیقی ، ارکستر سمفونی ، فیل هارمونیک
philippic	سخنرانی تند و انتقادی
Philippine	فیلیپینی
Philippines	کشور فیلیپین
philistine	ادم هرزه ، ادم بی فرهنگ و بی ذوق و مادی
philogynist	زن دوست
philologist	استاد زبان شناسی ، زبان شناس ، واژه شناس ، ویژه گر در زبان شناسی تاریخی و تطبیقی
philology	علم زبان ، زبان شناسی تاریخی و تطبیقی واژه شناسی
philosophize	فلسوفانه دلیل آوردن ، فلسفی کردن
philosophy	فلسفه ، حکمت ، وارستگی ، بردباری ، تجرد



phlegmatic	بلغمی مزاج ، شخص خونسرد و بی رگ
Phnom Penh	شهر پنوم پن
phobia	هراس ، (روان شناسی) ترس بیخود ، بیم ، انزجار ، نفرت ، تشویش
phoenix	سپهر مرغ ، مرغ افسانه ای منحصر بفرد ، عنقا ، سمندر
phone	(پسونند) صوت ، اوا ، صدا ، تلفن زدن ، تلفن کردن
phonetic	اواپی ، مصوت ، صدا دار ، مربوط به ترکیب اصوات
phonic	وابسته به اوا و پژواک ، صدایی ، صوتی ، جسم صدا دار
phonogram	نشان صدا ، خط ضبط صدا
phonology	واج شناسی ، واجگان ، صدا شناسی ، دانش دگرگونی صدا در زبان
phosphorescence	تابندگی فسفری ، روشنایی ، شب تاب
photo	عکس برداشتن از ، عکسبرداری کردن
photoelectric	فتوالکتریک ، نوری و برقی
photograph	عکس ، عکس برداشتن از ، عکسبرداری کردن
photographer	عکاس ، عکس بردار
photometer	فتومتر ، روشنایی سنج ، نور سنج
photometry	نورسنجی
phrase	اصطلاح ، فراز ، عبارت سازی ، سخن موجز ، پند و امثال بعبارت درآوردن ، تعبیر درآوردن ، تعبیر کردن ، کلمه بندی کردن
phylon	نژاد ، قبیله ، اجداد ، سلسله ، دودمان ، راسته
phylum	نژاد ، قبیله ، اجداد ، سلسله ، دودمان ، راسته
physical	فیزیکی ، طبیعی ، مادی ، جسمانی ، بدنی
physical view	رویت فیزیکی
physical	فیزیکی ، طبیعی ، مادی ، جسمانی ، بدنی
physically	با قواعد طبیعی ، موافق علم فیزیک
physician	دکتر داروساز ، دکتر ، پزشک
physicist	فیزیک دان
physics	فیزیک
physiocracy	حکومت بحکم عوامل طبیعی ، عقیده باینکه زمین یگانه سرچشمه ثروت است
physiognomy	برون چهر ، سیما شناسی ، قیافه شناسی ، سیما ، چهره ، صورت
physiography	جغرافیای طبیعی ، مبحث آثار و پدیده های طبیعی
physiological	وابسته به علم وظایف اعضاء ، ساختمانی ، وابسته به علم فیزیولوژی ، تکریدی
physiology	تن کردشناسی ، علم وظایف اعضاء ، فیزیولوژی ، علم طبیعی
physique	هیكل ، سازمان بدن ، ترکیب ، هیئت ، ساختمان بدن
piano	(موسیقی) پیانو ، ارام بنوازید ، قطعه موسیقی اهسته و ارام
picaresque	شخص اوباش ، داستاینکه قهرمان ان رذل است

picayubnish	جزئی ، بی ارزش ، پست ، ناچیز
picayune	جزئی ، بی ارزش ، پست ، ناچیز
piccolo	(موسیقی) فلوت دارای صدای زیر
pick	کلنگ دو سر ، چیدن ، کندن ، کلنگ زدن و(به) ، باخلال پاک کردن ، خلال دندان بکار بردن ، نوک زدن به ، برگزیدن ، بازکردن(بقصد دزدی) ، ناخنک زدن ، عیججویی کردن ، دزدیدن ، کلنگ ، (موسیقی) زخمه ، مضراب ، خلال دندان، خلال گوش ، هر نوع الت نوک تیز ضربه زننده ، بانوک بردارنده ، ناخنک زن
picky	
picture	تصویر ، منظره ، سینما ، با عکس نشان دادن ، روشن ساختن ، نقاشی کردن ، تصور ، وصف ، مجسم کردن
pie	کلاغ زنگی ، کلاغ جاره ، ادم ناقلا ، جانور ابلق ، کلوجه گوشت پیچ ، کلوجه میوه دار پای ، چیز اشفته و نامرتب ، درهم ریختن پیسه ، ابلق ، دورنگ ، رنگارنگ ، ناجور ، خلنگ
piebald	
piece	طغرا ، سوار ، پاره ، قبضه توپ یا تفنگ ، قبضه ، دانه ، مهره ، پارچه ، فقره ، عدد ، سکه ، نمونه ، قطعه ادبی یا موسیقی ، نمایشنامه قسمت ، بخش ، یک تکه کردن ، وصله کردن ، ترکیب کردن ، جور شدن ، قدری ، کمی ، اسلحه گرم
piece de resistance	امر مهم ، فقره برجسته ، کار پر اهمیت ، خوراک اصلی
piecemeal	ذره ذره ، تکه تکه ، قسمت به قسمت ، کم کم ، بطور تدریجی ، به اجزاء ریز تقسیم کردن ، خردخرد ، تکه تکه ، بتدریج ، تدریجی ابلق ، گوناگون ، پرنده رنگارنگ
ped	
piety	تقوی ، پارسایی ، پرهیز گاری ، خداترسی ، تقوا
pigment	رنگینه ، رنگدانه ، پیگمان ، رنگ غیر محلول ، رنگیزه ، رنگ دانه ، ماده ملونه ، باماده رنگی رنگ کردن
pile	پیل ، شمع ، دستک ، کپه ، مقدار زیاد ، کرک ، یک تارموی ، خواب پارچه ، پارچه خزنا ، ستون لنگرگاه ، ستون پل ، سد ، موج شکن ، توده کردن ، کومه کردن ، اندوختن ، پرز قالی و غیره
pilfer	دله دزدی کردن ، کش رفتن
pillage	تاراج ، یغما ، غارت کردن
pillory	قاپوق ، نوعی الت شکنجه قدیمی که سر و دست مجرم را از سوراخ کوچک تخته سنگی گذارنده و فشار میدادند
pilot	زبان پایلوت ، راهنمای ناو ، راهنمایی کردن ، ناوبری کردن ، لیدر ، خلبان هواپیما ، راننده کشتی ، اسباب تنظیم و میزان کردن چیزی ، پیلوت ، چراغ راهنما ، رهبری کردن ، خلبانی کردن ، راندن ، آزمایشی
pimple	کورک ، عرق گز ، جوش درآوردن
pincers	گاز انبر ، ماشه ، گیره
pinch	فشار دادن ، محکم گرفتن بیش از حد گوی بولینگ کاستن سرعت اسب ، نیشگون گرفتن ، قاپیدن ، مضيقه ، تنگنا ، موقعیت باریک ، سربزنگاه ، نیشگون ، اندک ، جانشین
pinchers	گاز انبر ، ماشه ، گیره
pine	غم و اندوه ، از غم و حسرت نحیف شدن ، نگرانی ، رنج و عذاب دادن ، غصه خوردن ،

pinion	دنده هرزه گرد ، دنده پینیون ، دنده لایتناهی ، قسمت دوران مرکز بال پرنده ، چرخ دنده جناحی ، پر و بال پرنده را کندن ، دست کسی را بستن ، کفتر بند کردن
pinioned	کت بسته ، بال چیده
pink	رنگ صورتی ، سوراخ سوراخ کردن یا بریدن
pinnacle	اوج ، منتهی درجه ، قله نوک تیز ، راس ، برج
pioneer	مهندس استحکامات ، پیش قدم ، سرباز مهندس حفار ، بیلدار ، پیشگام ، پیشقدم شدن
pious	دیندار ، پرهیزگار ، زاهد ، متقی ، پارسا ، وارسته
pipe	پپ ، چپق ، (موسیقی) نی ، نای ، نی زنی ، لوله حمل موادنفثی ، ساقه توخالی گیاه ، نی زدن ، فلوت زدن ، با صدای تیز و زیر حرف زدن ، صفیر زدن ، لوله کشی کردن ، لوله
piquancy	تندوتیزی ، زندگی ، گوشه داری ، طعنه آمیزی
piquant	تند و بامزه ، گوشه دار ، گزنده ، هشیارکننده
pique	مشاجره ، رنجش ، انزجار ، تحریک کردن ، زخم زبان زدن ، پارچه ء راه راه نخی ، پیکه ، منبت کاری
piscatorial	وابسته به ماهیگیری ، وابسته به صید ماهی
Pitcairn Island	جزیره پیت کنن
pitch	گام سیم پیچی ، قیر اندود کردن ، زمین بازی ، زاویه سوراخهای گوی بولینگ ، بالا و پایین رفتن هواپیما یا قایق ، ته مانده تقطیر ، تفاله قطران ، زفت ، میل ، تن صدا ، خیمه زدن ، چادر زدن ، قیر ، ضربت باچوگان ، استقرار ، اوج پرواز ، اوج ، سرازیری ، جای شیب ، پلکان ، دانگ صدا ، زیرویمی صدا ، استوار کردن ، خیمه زدن ، برپا کردن ، نصب کردن ، (در بیسبال) توپ را به طرف چوگان زن پرتاب کردن ، توپ را زدن ، گام ، درجه ، پرتاب کردن
piteous	رقت بار ، دلسوز ، رقت انگیز ، جانگداز
pitfall	دام ، تله ، گودال سرپوشیده
pith	مغز تیره ، مغز حرام ، مغز میوه ، مخ استخوان ، اهمیت ، قوت ، پر معنی و عمیق
pithy	شدیده مغز ، پرمغز ، مختصر و مفید ، موثر
pitiable	رقت بار ، رقت انگیز ، قابل ترحم
pitiful	رقت انگیز
pitiless	بی ترحم ، بی رحم
pittance	مبلغ جزئی ، چندرقاز ، کمک هزینه مختصر
pivotal	گرداندنی ، لولایی ، محوری ، مداری ، مدار ، محور
placate	ارام کردن ، تسکین دادن ، اشتهی کردن
place	مقام ، جاخالی ، پاس به یار ازاد ، میدان شهری ، جایگاه ، میدان ، فضا ، مکان ، محل ، در محلی گذاردن ، گذاشتن ، قرار دادن ، گماردن ، جای دادن ، وهله ، مرتبه ، صندلی
placebo	دارونما (پلاسسیبو) ، (پزشکی) دوی مریض راضی کن ، داروی دل خوش کنک و بی اثر ، مایه تسکین
placid	ارام ، راحت ، متین
plagiarism	دزدی ادبی

plagiarist	اثار ادبی دیگران را سرقت کردن
plagiarize	اثار ادبی دیگران را سرقت کردن
plaintiff	حقوق) خواهان ، دادخواه ، عارض ، شاکی ، مدعی
plaintive	نالاه امیز ، محزون ، شکوه امیز ، سوزناک
plait	موی بافته ، پیچیدن گیسو ، گیس بافته ، تاه زدن ، چین دار کردن
plan	طرح کشیدن یا ریختن ، طرح ریزی کردن در نظر داشتن ، نقشه کف ، نقشه مسطحه ، برنگاره ، هامن ، طرح ریزی کردن ، طرح کردن ، برنامه ، تدبیر ، اندیشه ، خیال ، نقشه کشیدن ، طرح ریختن
plane	سطح صاف ، سطح هموار ، سطح مستوی ، رویه هموار ، افقی سطح افق ، هواپیما ، رنده کردن ، بارنده صاف کردن ، صاف کردن ، جهش شبیه پرواز ، سطح تراز ، هموار ، صاف ، مسطح ، صفحه ، سطح ، مستوی
planet	سیاره ، ستاره سیار ، ستاره بخت
plangent	(در مورد صدا) پیچنده و پر ارتعاش ، پر صدا
planisphere	جهان نمای سطح نما ، جهان نمای مسطح
planning	زمینه سازی ، طرح ریزی ، نقشه کشی ، برنامه ریزی ، طرح ریزی
plant	واحد صنعتی ، تجهیزات کارگاه ، محل کارخانه یا کارگاه ، کاشتن ، کشت و زرع کردن ، نهال زدن ، در زمین قرار دادن ، مستقر کردن ، گیاه ، نهال ، رستنی ، نبات ، ماشین آلات کارخانه ، دستگاه ، ماشین
plasm	پلازما ، قسمت ابکی خون ، خونابه
plasma	پلازما ، قسمت ابکی خون ، خونابه
plastic	شکل پذیر ، ناکشسان ، خمیری شکل ، قالب پذیر ، نرم ، تغییر پذیر ، قابل تحول و تغییر ، پلاستیک ، مجسمه سازی ، ماده پلاستیکی
plasticity	نرمینگی ، حالت خمیری ، شکل پذیری ، خاصیت شکل آفرینی ، خمیرائی ، خمیری ، اندام پذیری ، شکل پذیری ، قالب پذیری ، حالت پلاستیکی ، نرمی ، انعطاف
plate	شیشه ، کلیشه ، ورقه آهن ، ورقه تنک ، اب دادن ، زره پوش کردن ، روپوش دادن ، بشقاب ، صفحه فلزی ، ورقه ، صفحه ، قاب (مثل قاب ساعت) ، پلاک ، لوح ، لوحه ، بقدر یک بشقاب ، روکش فلزی کردن ، ایکاری فلزی کردن ، روکش کردن ، متورق کردن ، اندودن
platform	سکوی شیرجه ، سطحه ، کف راه ، پایه نصب ، سکو ، صحن ، مرام ، خط مشی ، سخن رانی کردن ، در جای بلند قرار دادن
platitude	بیمزگی ، بیاتی ، پیش پا افتادگی ، ابتذال
platonic	پیرو افلاطون ، افلاطونی
plaudit	هلهله شادی ، صدای آفرین ، تمجید ، دست زدن
plausible	باورکردنی ، پذیرفتنی ، قابل استماع ، محتمل
play	خلاصی داشتن ، حرکت آزاد داشتن ، خلاصی ، اداره مسابقه ، کیفیت یاسبک بازی ، شرکت در مسابقه انفرادی ، ضربه به توپ ، رقابت ، نواختن ساز و غیره ، سرگرمی مخصوص ، تفریح کردن ، ساز زدن ، الت موسیقی نواختن ، زدن ، رل بازی کردن ، روی صحنه و نمایش ظاهر شدن ، نمایش ، نمایشنامه
player	نوازنده ، هنرپیشه ، بازیکن ورزشی
playful	سربهواه ، اهل تفریح و بازی ، بازیگوش ، سرزنده و شوخ
playwright	پیس نویس ، نمایشنامه نویس

plea	پاسخ دعوی ، دادخواست ، منازعه ، مشاجره ، مدافعه ، عذر ، بهانه ، تقاضا ، استدعا ، پیشنهاد ، وعده مشروط ، ادعا
pleasant	خوش آیند ، دلپذیر ، خرم ، مطبوع ، پسندیده ، خوش مشرب
please	دلپذیر کردن ، خشنود ساختن ، کیف کردن ، سرگرم کردن ، لطف ، خواهشمند است
pleasurable	فرح بخش ، لذت بخش ، لذیذ ، مغتنم ، عیاش
pleasure	کیف ، خوشی ، عیش ، شهوترانی ، انبساط ، بخشیدن ، خوشایند بودن ، لذت بردن
pleb	ادم طبقه سوم ، خشن و رذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی
plebe	ادم طبقه سوم ، خشن و رذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی
plebeian	ادم طبقه سوم ، خشن و رذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی ، ( روم قدیم ) توده مردم ، طبقه سوم ، خشن ، بی ادب
plebeian	ادم طبقه سوم ، خشن و رذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی
pledgee	رهن گیرنده ، مرتهن ، گروگیر
pledgeor	دهنده ضمانت یا بیعانه یا قول
plenary	کامل ، جامع ، غیر مقید ، شامل تمام اعضاء
plenipotent	تام الاختیار ، دارای اختیار مطلق
plenipotentiary	تام الاختیار ، دارای اختیار مطلق
plenitude	کمال ، سرشاری ، وفور ، فراوانی
plenteous	وافر ، سرشار ، پر بار
plentitude	کمال ، سرشاری ، وفور ، فراوانی
plenty	فراوانی ، بسیاری ، کفایت ، بمقدار فراوان
plethora	ازدیاد خون در یک نقطه ، افراط ، ازدیاد
pliable	خم پذیر ، خم شو ، انحاء پذیر ، نرم شدنی ، قابل انعطاف
pliant	نرم ، خم شو ، زود راضی شو ، دمدمی مزاج ، تاشو
plight	متعهد کردن ، متعهد شدن ، تعهد دادن ، گرفتاری ، مخصه
plod	اهسته و محکم حرکت کردن ، صدای پا ، زحمت کشیدن ، با زحمت کاری را انجام دادن
plot	نمودار ، سنگ وسط چهارراه ، بردن نقاط روی طرح ، ثبت مسیر یا نقاط ، تعیین کردن محل هدف یا دشمن روی نقشه ، رسم کردن مسیر حرکت روی نقشه ، رسم نمودن ، موضوع اصلی ، دسیسه ، قطعه ، نقطه ، موقعیت ، نقشه کشیدن ، طرح ریزی کردن ، توطئه چیدن ، رسم کردن ، کشیدن
pluck	شهامت ، شجاعت ، تصمیم ، دل و جرات ، انقباض ، کندن ، چیدن ، بصدا درآوردن ، گلچین کردن ، لخت کردن ، ناگهان کشیدن
plumage	پرهای زینتی ، پر وبال ، پرشاهین
plumb	ژرف پیما ، شاقول عمودی ، گلوله سربی ، راست ، بطور عمودی ، عمودا ، درست ، عینا ، لوله کشی کردن ، ژرف یابی کردن ، عمق پیمودن ، عمودی قرار دادن ، با شاقول آزمودن ، باسرب مهر و موم کردن ، شاقولی افتادن ، عمود بودن ، سر
plummet	گلوله سربی ، وزنه شاقول ، شاقول ، ژرف پیما ، سرازیر شدن ، نازل شدن ، سرنگون وار افتادن
pluperfect	فعل ماضی بعید ، خیلی عالی

plural	صیغه جمع ، صورت جمع ، جمعی
pluralism	حالت تعدد، تعددحزبی، حکومت ائتلافی، جمع‌گرای، تعدد، وفور، چندگانگی
plurality	حالت تعدد، تعددحزبی، حکومت ائتلافی، جمع‌گرای، تعدد، وفور، چندگانگی
plus	بعلاوه، باضافه، افزودن به، مثبت، اضافی، امتیاز
plutocracy	حکومت دولتمندان، حکومت اغنیاء، حکومت توانگران، طبقه ثروتمند
pneumatic	پنوماتیکی، گازی، هوایی، هوادار، پرباد، کارکننده باهوای فشرده، دارای چرخ یا، لاستیک بادی
pneumatics	علم خواص هوا و گاز
pocket	محاصره شدن، کیسه یا جیبهای ۶ گانه میز بیلیارد، فرورفتگی، پیش رفتگی خط جبهه، کیسه هوایی، پاکت، تشکیل کیسه در بدن، کوچک، جیبی، نقدی، پولی، جیب دار، درجیب گذاردن، درجیب پنهان کردن، بجیب زدن
Podgorica	پودگوريسا
podium	سکوب، بالکن جایگاه مخصوص، لژ سلطنتی
poem	چامه، شعر، منظومه، چکامه، نظم
poesy	شعر، شاعری
poet	شاعر، چکامه سرا
poetaster	شاعرک، شعر باف
poetic	شاعرانه، شعری، نظمی، خیالی
poetical	حبس تعطیل
poetics	رساله ای درباره شعر و زیبایی شناسی، نظریه شاعرانه، فنون شاعری
poetry	چامه سرایی، شعر، اشعار، نظم، لطف شاعرانه، فن شاعری
poignancy	تیزی، زندگی، تلخی، ناگواری، حادی
poignant	تیز، تند و تلخ، زنده، نیشدار، گوشه دار
point	نقطه گذاری کردن، دماغه، دلالت کردن متوجه کردن، مقصود، محل، مرکز، جهت مرحله، باریک کردن (انتهای طناب)، راس، رسد، نوک، هدف گیری کردن، نشانه روی کردن، به سمت متوجه کردن، سر، نکته، ماده، اصل، موضوع، جهت، درجه، امتیاز بازی، نمره درس، پوان، هدف، مسیر، مرحله، قله، پایان، تیز کردن، گوشه دار کردن، نوکدار کردن، نوک گذاشتن (به)، خاطر نشان کردن، نشان دادن، متوجه ساختن، نقطه گذاری کردن، ممیز، اشاره کردن
poise	توازن، وضع، وقار، ثبات، نگاهداری، اونس یا وزنه ساعت، وزنه متحرک، بحالت موازنه درآوردن، ثابت واداشتن
Poland	لهستان
polar	مربوط به قطب، قطبی، وابسته به قطب شمال و جنوب، دارای قطب مغناطیسی یا الکتریکی، متقارن، متقابل، متضاد
polarize	قطبی کردن، قطبش دادن، دوقطبی ساختن، بصورت متضاد در آوردن، متقارن کردن
pole	نیزه پرش با نیزه، شمع، پایه، میله پرچم، دسته بلند چیزی، تیر چراغ برق، قطب دار کردن، تیردار کردن، با تیر یا دیرک محکم کردن، (با حرف بزرگ) لهستانی، قطب

polemic	جدلی ، اهل جدل ، بحث وجدل
polemical	جدلی ، مجادله امیز
polemicist	جدلی ، اهل بحث وجدل
police	اداره شهرداری ، پاسبان ، حفظ نظم و آرامش (کشور یا شهری را) کردن ، بوسیله پلیس اداره و کنترل کردن
policy	مسلك ، رویه ، سیاست ، خط مشی ، سیاستمداری ، مصلحت اندیشی ، قراردانی ، بیمه نامه ، ورقه بیمه ، سند معلق به انجام شرطی ، اداره یا حکومت کردن
Polish	لهستانی ، صیقل ، واکس زنی ، پرداخت ، آرایش ، مبادی ادابی ، تهذیب ، جلا دادن ، صیقل دادن ، منزه کردن ، واکس زدن ، براق کردن
politic	با تدبیر ، مصلحت دان ، مصلحت امیز ، دیپلوماسی ، آراسته ، مهذب ، با سیاست ، سیاسی ، نماینده سیاسی ، زندانی سیاسی
political	سیاسی
politically	از لحاظ سیاسی
politician	سیاست مدار ، سیاستمدار ، اهل سیاست ، وارد در سیاست
politics	سیاست مدون ، علم سیاست ، علم سیاسی ، امور سیاسی ، اصول سیاسی
polity	طرز حکومت ، طرز اداره ، سیاست
poll	رای شماری ، صورت آراء ، حائز شدن اکثریت سر ، کله ، حوزه رای گیری ، رای جویی ، پهنه ، اخذ رای دسته جمعی ، تعداد آراء ، اخذ آراء (معمولاً بصورت جمع) ، فهرست نامزدهای انتخاباتی ، مراجعه به آراء عمومی ، رای دادن ، رای آوردن ، راس کلاه ، رای گرفتن ، نمونه برداشتن ، سر شماری کردن
pollen	گرده ، گرده افشانی کردن ، دانه گرده
pollute	ناپاک کردن ، نجس کردن ، الودن ، ملوث کردن
pollution	لوث ، الودگی ، کثافت ، ناپاکی
poltroon	ادم جیون و سرگردان ، ادم ترسو ، بزدل
polyarchy	حکومت چند تنی
polycracy	حکومت چند تنی
polygamist	مرد چند زنه ، معتقد به تعدد زوجات ، چندگان
polygamy	چند همسری ، تعدد زوجات ، چند زن گیری ، چندگانی ، بس گانی
polyglot	چند زبانی ، متکلم بچند زبان
polygon	چند ضلعی ، کثیرالاضلاع ، (هندسه) بسیار پهلو ، چند گوشه ، کثیرالاضلاع
polyhedron	جسم چند وجهی ، (هندسه) کثیر الوجوه
polysyllable	کلمه چند هجایی ، لغت چند سیلابی ، چند هجایی
polytechnic	جامع الفنون ، چند رشته ای ، وابسته بتدریس هنرهای فنی مختلف ، وابسته به علوم عملی مختلف ، دانشکده صنعتی
polytheism	چند خدا پرستی ، پرستش خدایان متعدد
pommel	قاچ زین اسب ، جسم گلوله مانند ، گلوله ، قاش زین ، قریوس زین ، قبه شمشیر ، سر عصا ، محکم زدن
pomposity	دبدبه ، اب وتاب ، جلوه وشکوه
pompous	پر شکوه

ponder	سنجیدن ، اندیشه کردن ، تعمق کردن ، تفکر کردن ، سنجش
ponderous	وزین ، خیلی سنگین ، خیلی کودن
pontiff	کاهن بزرگ ، کشیش بزرگ ، پاپ
pontifical	وابسته به پاپ یا اسقف ، جامه اسقفی
pontificate	دوره یا مقام اسقفی یا پاپی یا کهنانت ، امامت ، اسقفی کردن ، فضل فروشی کردن
pool	دوره (شمشیر بازی) ، سوراخ کردن ، نقب زدن ، پارک موتوری ، تعمیرگاه ، قرقره ، استخر ، ابگیر ، حوض ، برکه ، چاله آب ، کولاب ، ائتلاف چند شرکت با یک دیگر ، عده کارمند آماده برای انجام امری ، دسته زبده و کار ازموده ، ائتلاف کردن ، سرمایه گذاری مشترک و مساوی کردن ، شریک شدن ، باهم اتحادکردن ، تصحیلات اشتراکی ، منبع ، مخزن
poor	لاغر ، بی قوت ، فقیر ، مسکین ، بینوا ، بی پول ، مستمند ، معدود ، ناچیز ، پست ، نامرغوب ، دون
pop	ضربه ، تیراندازی ، پاس کوتاه ، ضربت ناگهانی زدن ، بی مقدمه آوردن ، بی مقدمه فشار آوردن ، حمله کردن ، ترکاندن ، باصدا ترکیدن ، برهن گذاردن ، بسرعت عملی انجام دادن ، انفجار ، ترکیدن ، مشروبات گاز دار ، پراندن ، پریدن
populace	جمعیت ، (آمریکایی) توده مردم ، عوام الناس ، سکنه ، جمهور
popular	عمومی ، دارای وجهه ملی ، مردم پسند ، معروف ، محبوب ، وابسته بتوده مردم ، خلقی ، ملی ، توده پسند ، عوام
population	جمعیت ، نفوس ، تعداد مردم ، مردم ، سکنه
populous	پر جمعیت ، کثیرالجمعیت ، بیشمار ، زیاد ، پر
porch	پیشخان ، رواق ورودی ، هشتی ، سرپوشیده ، دالان ، ایوان ، رواق
pore	خلل و فرج ، سوراخ ریز ، منفذ ، روزنه ، خلل و فرج ، در دریای تفکر غوطه ور شدن ، (با over) بمطالعه دقیق پرداختن ، با دقت دیدن
porose	خلل و فرج دار ، متخلل ، پر منفذ
porous	خلل و فرج دار ، متخلل ، پر منفذ
port	باب ، مدخل ، دریچه ، تبدیل برنامه ، بزرگ کردن لوله آگزاست ، دماغه ، مجرای عبور روغن ، مجرا ، شیار هادی ، دهانه ، دروازه ، روزنه دید ، حمایت نگهداشتن تفنگ ، حمایت فنگ ، مزغل تیراندازی ، سمت چپ ناو ، بندرگاه ، لنگرگاه ، مامن ، مبدا مسافرت ، فرودگاه هواپیما ، بندر ورودی ، درب ، درگاه ، دروازه ، در رو ، مخرج ، شراب شیرین ، بارگیری کردن ، ببندر آوردن ، حمل کردن ، ترابردن
Port Louis	پورت لوئیس
Port Moresby	بندر مورسبی
Port of Spain	بندر اسپانیا
Port Vila	پورت ویلا
portability	قابلیت حمل و نقل ، قابلیت ترابری ، قابلیت حمل ، قابلیت انتقال ، سبکی
portable	قابل انتقال ، قابل حمل و نقل ، سفری ، سبک ، تراپذیر ، دستی
portal	باب ، سر در ، دروازه ، مدخل ، ایوان ، سیاهرگی
Port-au-Prince	پورت او پرنس
portend	از پیش خبر دادن ، پیشگویی کردن ، حاکی بودن



portent	نشانه ، فال بد ، خبر بد ، شگفتی ، بد یمن بودن
portentous	بدیمن ، دارای فال بد ، بد فرجام ، بدشگون
portfolio	دارایی ، سند دارائی ها ، کیف کاغذ ، کیف چرمی بزرگ ، مقام ، سهام
portion	جزئی ، بخشی ، بخش ، جزء ، تکه ، بهره ، برخه ، نصیب ، سرنوشت ، قسمت ، ارث ، تسهیم کردن ، سهم بندی کردن ، بخشیدن
portly	هیکل وار ، تنومند ، جثه دار ، با وقار
Porto-Novo	پورتو نوو
portrait	تصویر ، نقاشی ، عکس یا تصویر صورت ، تصویر کردن
portray	تصویر کشیدن ، توصیف کردن ، مجسم کردن
Portugal	کشور پرتغال
Portuguese	اهل کشور پرتقال ، زبان پرتغالی
pose	مطرح کردن ، گذاردن ، قرار دادن ، اقامه کردن ، ژست گرفتن ، وانمود شدن ، قیافه گرفتن ، وضع ، حالت ، ژست ، قیافه گیری برای عکسبرداری ، سوال پیچ کردن باسئوال گیر انداختن
poseur	وانمود کن ، ژستو ، قیافه گیر ، پرسش دشوار
posit	ادعا ، قرار دادن ، ثابت کردن ، فرض کردن ، فرض
position	شغل رسمی ، حالت ، محل سازمانی ، مقام شغل سازمانی ، مستقر شدن ، یاکردن ، قرار دادن امورات مربوط به وظایف ، شکل ، موقعیت ، وضعیت ، موضع ، نهش ، شغل ، مرتبه ، جایگاه ، مقام یافتن ، سمت ، منصب ، قرار دادن یا گرفتن
positive	مسلّم ، واقعی ، نسخه اصلی عکس ، قطب مثبت باطری الکتریسیته مثبت ، مثبت ، قطعی ، محقق ، یقین ، معین ، مطلق ، ساده
posse	ممکن ، نیروی اجتماعی ، قدرت قانونی ، دسته افراد پلیس ، جماعت ، قدرت ، امکان
possess	تصرف کردن ، دارا بودن ، متصرف بودن ، در تصرف داشتن ، دارا شدن ، متصرف شدن
possession	حیازت ، متصرفات ، مایملک ، تسخیر ، جن زدگی ، تصرف ، دارایی ، مالکیت ، ثروت ، ید تسلط
possessive	ملکی ، حالت اضافه ، حالت مضاف الیه
possessor	ذوالید ، متصرف ، مالک ، دارا
possibility	امکان ، احتمال ، چیز ممکن ، شق
possible	شدنی ، ممکن ، امکان پذیر ، میسر ، مقدور ، امکان
possibly	شاید ، تحمیل ، هیچ ، بهیچوجه ، اصلاً"
post	تیر یا میله در مسیر اسبوانی ، چوب تقویت ، جرز ، تیر عمودی ، پایگاه ، پادگان ، قرارگاه ، محل ماموریت ، موضع ، گماردن نگهبان ، قرار دادن ، چاپار ، نامه رسان ، پستچی ، مجموعه پستی ، بسته پستی ، سیستم پستی ، پستخانه ، صندوق پست ، تعجیل ، عجله ، ارسال سریع ، پست کردن ، تیر تلفن و غیره ، تیردگل کشتی و امثال آن ، پست نظامی ، پاسگاه ، مقام ، مسئولیت ، شغل ، آگهی کردن ، اعلان کردن ، بدیوار زدن
post date cheque	چک تاریخ دار
postdate	بتاریخ ماقبل نوشتن ، تاریخ ماقبل
posterior	پشتی ، عقبی ، پسی ، عقب تر ، دیرتر ، خلفی ، بعداز ، کفل

posterity	اولاد ، اعقاب ، زادگان ، اخلاف ، آیندگان
postgraduate	وابسته به تحصیلات فوق لیسانس ، دانش اموخته
posthumous	متولد شده پس از مرگ پدر (درمورد طفل) ، منتشر شده پس از مرگ نویسنده
postscript	ذیل نامه ، یادداشت الحاقی اخر نامه یا کتاب ، ضمیمه کتاب (مخفف ان P.S. است)
postulate	شرط اصلی ، لازمه ، اصل موضوع ، تقاضا ، درخواست ، ادعا ، بدیهی شمرده ، لازم دانستن ، قیاس منطقی کردن ، فرض نمودن ، انگاره ، پذیره ، مسلم فرض کردن
posture	وضع ، حالت ، پز ، چگونگی ، طرز ایستادن یا قرار گرفتن ، قرار دادن
posture	وضع ، حالت ، پز ، چگونگی ، طرز ایستادن یا قرار گرفتن ، قرار دادن
pot	دیگچه ، قوری ، کتری ، اب پاش ، هرچیز برجسته و دیگ مانند ، ماری جوانا وسایر مواد مخدره ، در گلدان گذاشتن ، در گلدان محفوظ داشتن ، در دیگ پختن
potable	اشامیدنی ، نوشیدنی ، قابل شرب
potato	سیب زمینی ، انواع سیب زمینی
potency	توان ، قدرت ، توانایی ، نیرومندی ، لیاقت
potent	قوی ، پرزور ، نیرومند
potentate	پادشاه ، سلطان ، شخص توانا ، فرمانروای مقتدر
potential	ولتاژ ، عامل بالقوه ، بالقوه ، عامل ، بالفعل ، ذخیره ای ، پنهانی ، دارای استعداد نهانی ، پتانسیل
potentially	بالقوه ، با داشتن استعداد ، نهانی
potion	جرعه ، دارو یا زهر ابکی ، شربت عشق دادن به
potpourri	محفظه عطر ، عطر گل ، تنوع ، مخلوط درهم و برهم
poultice	ضماد روی محل درد گذاشتن
pound	اغل حیوانات گمشده وضاله ، اغل ، بازداشتگاه بدهکاران وجنایتکاران ، استخر یا حوض اب ، واحد وزن (امروزه معادل ۶۹۲۴۳ و ۴۵۳ گرم میباشد) ، لیبره ، واحد مسکوک طلای انگلیسی ، ضربت ، کوبیدن ، اردکردن ، بصورت گرد در آوردن ، بامشت زدن
pour	جاری شدن یا ساختن ، تراوش بوسیله ریزش ، مقدار ریزپ چیزی ، ریزش بلا انقطاع ومسلسل ، ریختن ، روان ساختن ، پاشیدن ، افشاندن ، جاری شدن ، باریدن
poverty	تندگستی ، فقر ، فلاکت ، تهیدستی ، کمیابی ، بینوایی
powder	سائیدن ، ارد ، پودر صورت ، باروت ، دینامیت ، پودر زدن به ، گرد زدن به ، گرد مالیدن بصورت گرد در آوردن
power	رانندن ، انرژی ، توانایی ، شدت ، دولت ، قوه یا توان (ریاضیات) ، دستگاه برقی ، برقی ، درشت نمایی قدرت دوربین ، توان (در ریاضیات) ، برتری ، توان ، اقتدار ، سلطه نیروی برق ، قدرت دید زره بین ، نیرو بخشیدن به ، نیرومند کردن ، زور بکار بردن
powerful	نیرومند ، مقتدر
powerless	بی زور
practicable	عملی ، قابل اجرا ، صورت پذیر ، عبور کردنی
practical	قابل استفاده ، سودمند ، آزموده ، کارکن ، کابردی ، عملی ، بکار خور ، اهل عمل

practice	طرز کار ، تکنیک ، تجربه ، رویه پیشه ، عرف ، رویه ، معمول به ، پیشه ، طرز اجرا ، کاربندی ، عادت ، عمل کردن ، رسم ، ( practise ) مشق ، ورزش ، تکرار ، تمرین کردن ، ممارست کردن ، ( بکاری ) پرداختن ، برزیدن
practitioner	وکیل دست به کار ، وکیل کیف به دست وکیلی که کار اصلیش وکالت باشد وکیل حرفه ای ، دندان پزشک ، شاغل مقام طبابت یا وکالت
pragmatic	عملی ، فعال ، واقع بین ، فلسفه واقع بینی ، واقعیت گرایی ، کار بسته ، عمل گرا
pragmatics	عملی ، فعال ، واقع بین ، فلسفه واقع بینی ، واقعیت گرایی ، کاربست
pragmatist	پیرو فلسفه عملی ، مصلحت گرای
Prague	شهر پراگ
prank	شوخی امیخته با فریب ، شوخی خرکی ، مزاح ، شوخ طبعی ، شوخی زنده ، تزئین کردن
prate	هرزه درایی کردن ، پچ پچ ، ورور ، پرگویی ، یاوه گویی کردن ، وراجی کردن
prattle	پرگویی کردن ، حرف مفت زدن ، ورزیدن ، ورور
pray	دعا کردن ، نماز خواندن ، بدرگاه خدا استغاثه کردن ، خواستار شدن ، درخواست کردن
prayer	نماز ، دعا ، تقاضا
pre payment	پیش پرداخت
preamble	دیباجه ، سراغاز مقدمه کتاب ، مقدمه سند ، دیباجه ، مقدمه وراهنمای نظامنامه یا مقررات ، توضیحات ، مقدمه نوشتن
pre-assemble	پیش مونتاژ
precarious	عاریه ای بسته بمیل دیگری ، مشروط بشرايط معینی ، مشکوک ، مصر ، التماس کن ، پرمخاطره
precaution	پیشگیری ، ضربتی (ماسوره) ، در نظر گرفتن احتیاط و جنبه های تامینی ، پیش بینی ، حزم ، احتیاط کردن ، اقدام احتیاطی
precede	مقدم بودن ، جلو بودن ، قبل از ، پیش از ، قبل از ... قرار دادن
precedence	الویت ، ترتیب تقدم ، پیشی گرفتن ، پیشی ، اولویت ، حق تقدم ، امتیاز ، سابقه ، تقدم ، برتری
precedency	پیشی ، اولویت ، حق تقدم ، امتیاز ، سابقه
precedent	رویه قضایی ، سابقه داشتن ، مقدم بر ، مسبوق به ، سابقه ، ماقبل ، مقدم ، نمونه
precedential	سابقه شو ، سابقه درست کن
precept	دستور ، حکم ، فرمان ، امریه ، خطابه ، مقررات ، نظامنامه ، پند ، قاعده اخلاقی
precession	ساییدگی ، پیشروی ، سبقت ، تقدم ، تغییر جهت محور جسم گردند (مثل فرفره) ، انحراف مسیر
precinct	مرز ، محوطه ، بخش ، حوزه ، حدود
precipice	صخره پرتگاه ، پرتگاه ، سرایشی تند
precipitant	شتابزده ، جدا شدنی ، تعلیق ، شدنی ، باعجله ، عامل رسوب
precipitate	رسوب کردن ، بشدت پرتاپ کردن ، شتابانند ، بسرعت عمل کردن ، تسریع کردن ، سر اشیب تند داشتن ، ناگهان سقوط کردن ، غیر محلول و ته نشین شونده ، جسم تعلیق شونده یا متراسب ، خیلی سریع ، بسیار عجول ، ناگهانی ، رسوب شیمیایی
precipitately	از روی شتاب زدگی

precipitous	شتابناک ، از روی عجله ، بی مهابا
precis	خلاصه رئوس مطالب ، تلخیص ، چکیده مطلب ، خلاصه نوشتن
précis	خلاصه رئوس مطالب ، تلخیص ، چکیده مطلب ، خلاصه نوشتن
precise	دقیق کردن ، مختصر کردن ، مفید ، جامع ، صریح ، دقیق ، معین
precisely	بدقت ، صریحا" ، باصراحت
precision	رقم دقت ، دقت تیر ، دقت ، صراحت ، درستی ، صحت ، ظرافت ، دقیق
preclude	پیش گیری کردن ، مانع شدن ، مانع جلو راه ایجاد کردن ، مسدود کردن
precocious	زود رس ، پیش رس ، نابهنگام ، باهوش
precursor	پیشرو ، منادی ، ماده متشکله جسم جدید
predator	شکارگر ، درنده ، غارتگر ، یغماگر ، تغذیه کننده از شکار
predatorial	درنده ، غارتگر ، یغماگر ، تغذیه کننده از شکار
predatory	درنده ، غارتگر ، یغماگر ، تغذیه کننده از شکار
predecessor	اسبق ، سابق ، قبلی ، اجداد ، (در جمع) پیشینیان ، ماقبل ، سلف
predetermine	قبلا مقدر کردن ، قبلا تعیین کردن
predicament	مخمصه ، حالت ، وضع نامساعد ، وضع خطرناک
predicate	مسندی ، خبری ، خبر دادن ، اطلاق کردن ، بصورت مسند قرار دادن ، مبتنی کردن ، مستند کردن ، گزاره ، دلالت کردن
predict	پیشگویی کردن ، قبلا پیش بینی کردن
prediction	محاسبه ، پیش بینی ، پیشگویی
predilection	تمایل قبلی ، رجحان ، برگزیدگی ، جانبداری
predispose	مستعد کردن ، زمینه را مهیا ساختن
predominance	برتری ، علو ، رجحان ، تفوق
predominancy	برتری ، علو ، رجحان ، تفوق
predominant	غالب ، مسلط ، حکمفرما ، نافذ ، عمده ، برجسته
predominate	دارای نفوذ نجومی ، قاطع بودن ، نفوذ قاطع داشتن ، مسلط بودن ، چربیدن
preeminent	سرآمد ، مقدم ، برتر ، افضل
preempt	باحق شفعه خریدن ، حق تقدم پیدا کردن ، پیشدستی کردن ، قبضه کردن ، به انحصار درآوردن
preemption	حق شفعه ، پیشدستی
preen	سنباق سینه ، خود را اراستن ، با منقار و زبان خود را اراستن ، بخود بالیدن
preexist	قبلا وجود داشتن ، ازلی بودن ، قبلا موجود شدن
preexistence	تقدم وجود ، ازلیت ، موجودیت قبلی
preface	مقدمه ، سراغاز ، آغاز ، پیش گفتار ، دیباچه نوشتن
prefatorial	دیباچه ای ، پیش گفتاری
prefatory	دیباچه ای ، پیش گفتاری

prefer	طرح کردن ، ترجیح یافتن ، ترجیح دادن ، برتری دادن ، رجحان دادن ، برگزیدن
preferable	مرجح ، دارای رجحان ، قابل ترجیح ، برتر
preference	برتری ، رجحان ، ترفیع ، مزیت ، اولویت ، تقدم
preferential	امتیازی ، امتیاز دهنده ، مقدم ، ترجیحی ، ممتاز
preferment	ترفیع ، ارتقاء ، حق تقدم ، از پیش ، مقام افتخاری
prefix	پیشوندی
pregnancy	ابستنی ، بارداری
pregnant	حاملگی ، ابستن ، باردار
prehensile	گیرکننده ، گیرنده ، قابض ، مخصوص گرفتن و چیدن برگ ، دارای استعدادهنری ، درک کننده
prehension	قبض ، اخذ ، گرفتن ، تسلیم ، تحویل
prejudice	زیان ، لطمه ، پیشداوری ، تعصب ، غرض ورزی ، قضاوت تبعیض آمیز ، خسارت و ضرر ، تبعیض کردن ، پیش داوری
prelacy	مقام اسقفی ، مطرانی ، حکومت روحانی
prelate	مطران ، خلیفه ، اسقف اعظم ، کشیش ارشد
prelude	پیش درآمد ، مقدمه ، قسمت مقدماتی
premature	زودرس ، پیش از موعد ، پیشرس ، پیش رس ، قبل از موقع ، نابهنگام ، نارس
premeditate	قبلا فکر چیزی را کردن ، مطالعه قبلی کردن
premeditated	با قصد قبلی ، عمدی
premier	رئیس الوزرا ، مقدم ، برتر ، والاتر ، مهمتر ، رئیس ، رهبر ، نخست وزیر ، نخستین نمایش یک نمایشنامه ، هنرپیشه برجسته
preminence	برتری ، علو ، رجحان ، تفوق
premise	قضیه ثابت یا اثبات شده ، بنیاد و اساس بحث ، صغری و کبری قیاس منطقی ، فرض قبلی ، فرضیه مقدم ، فرض منطقی کردن
premium	اضافه ارزش ، اجرت ، عوض ، جایزه ، پاداش عمل ، پاداش نیکو ، صرف برات ، حق صرافی ، انعام ، مزایا ، وثیقه ، حق بیمه ، حق العمل ، اعلاء
premonition	تحدیر ، اخطار ، برحذر داشتن ، فکر قبلی
premonitory	اخطار کننده ، تحدیر کننده ، برحذر دارنده
preoccupation	اشغال قبلی ، کار مقدم ، تمایل ، شیفتگی ، اشتغال
preoccupy	از پیش اشغال یا تصرف کردن
preordain	قبلا مقرر داشتن ، قبلا وقوع امری را ترتیب دادن
preparation	تهیه (مصالح) ، آتش تهیه ، تهیه کردن آتش ، تیرتهیه اجرا کردن ، پیش بینی ، تدارک دیدن ، آماده کردن ، آمایش ، تمهید ، پستایش ، آمادش ، تدارک ، تهیه مقدمات ، اقدام مقدماتی ، آماده سازی ، آمادگی
preparatory	آماده کننده ، شیپور خبر ، تیراندازی مقدماتی ، پستایی ، مقدماتی ، مربوط به تهیه یا مقدمات ، آمایشی ، تدارکی
prepare	تهیه کردن ، آماده کردن ، تدارک دیدن ، پستاکردن ، مهیا ساختن ، مجهز کردن ، آماده شدن ، ساختن
preponderance	برتری ، مزیت ، فضیلت ، فزونی ، سنگین تری
preponderant	برتر ، مسلط ، دارای مزیت

preponderate	سنگین تر بودن ، چربیدن بر ، افزودن ، فزونی
prepossess	قبلاً بتصرف آوردن ، تحت تاثیر عقیده یا مسلکی قرار دادن ، قبلاً تبعیض فکری داشتن
prepossession	تصرف قبلی ، اشغال قبلی ، تمایل بیجهت ، تعصب
preposterous	نامعقول ، غیر طبیعی ، مهمل ، مضحک
prerogative	حق یا امتیاز ویژه ، دارای حق ویژه ، حق ویژه ، امتیاز مخصوص ، حق ارثی ، امتیاز
presage	نشانه ، نشان ، علامت ، فال نما ، شگون ، گواهی دادن بر ، خبر دادن از ، پیشگویی کردن
prescience	پیش دانی ، آگاهی از پیش ، علم غیب ، الهام
prescient	عالم به غیب یا آینده ، قبلاً آگاه
prescribe	تجویز کردن ، نسخه نوشتن ، تعیین کردن
prescript	دستور ، مقرر شده ، امر صادر شده ، تجویز شده ، امریه
prescriptible	قابل تجویز
prescription	مرور زمان ، حکم ، دستور العمل ، صدور فرمان ، امریه ، نسخه نویسی ، تجویز ، نسخه
prescriptive	وابسته به نسخه نویسی ، تجویزی
presence	وجود ، پیشگاه ، پیش ، در نظر مجسم کننده ، وقوع و تکرار ، حضور
present	کنونی ، پیشکش ، هدیه ، ره آورد ، پیشکشی ، زمان حاضر ، زمان حال ، اکنون ، موجود ، آماده ، مهیا ، حاضر ، معرفی کردن ، اهداء کردن ، ارائه دادن ، عرضه کردن
presentation	معرفی ، نمایش ، ارائه ، عرضه ، تقدیم
presentient	قبلاً متوجه ، گوش بزنگ ، آماده ، قبلاً مستعد ، در انتظار
presentiment	عقیده قبلی نسبت بچیزی ، احساس وقوع امری از پیش ، روشن بینی قبلی ، دلهره
presentment	اطلاع هیات منصفه دادگاه جنایی از وقوع جرم در صورتی که مبنی بر مشاهده یا آگاهی خود ایشان بوده ، بر مبنای کیفرخواست تنظیمی نباشد ، ارائه ، شرح ، بیان ، حضور ، طرز نمایش
preservation	حفاظت ، صیانت ، نگهداری ، حفظ ، محافظت ، جلوگیری ، حراست
preserve	قرق شکارگاه ، شکارگاه ، مربا ، کنسرومیوه ، نگاهداشتن ، حفظ کردن ، باقی نگاهداشتن
preside	کرسی ریاست را اشغال کردن ، ریاست کردن بر ، ریاست جلسه را بعهده داشتن ، اداره کردن هدایت کردن ، سرپرستی کردن
president	رئیس جمهور ، رئیس دانشگاه
presidential	وابسته به ریاست جمهور
press	فشار دادن ، له کردن ، عصاره گرفتن ، فشار آوردن ، تاکتیک دفاعی فشرده ، قاب راکت تنیس ، فشار روی دفاع ، عامل موثر (در نظریه موری) ، جمعیت ، ماشین چاپ ، مطبعه ، مطبوعات ، جراید ، وارد آوردن ، فشردن ، زور دادن ، ازدحام کردن ، اتوزدن ، دستگاه پرس ، چاپ فشار ، دادن ، ماشین فشار
pressure	فشار ، بار سنگین مصائب و سختیها ، مشقت ، فشردن ، مضیقه
prestige	شهرت ، وجهه ، حیثیت ، اعتبار ، ابرو ، نفوذ ، قدر و منزلت
prestigious	با اعتبار ، باحیثیت
presumption	ظن قوی ، قرینه ، فرض ، احتمال ، استنباط ، گستاخی ، جسارت

presumptuous	گستاخ ، جسور ، مغرور ، خود بین
pretend	دروغی اقامه کردن ، وانمود کردن ، بخود بستن ، دعوی کردن
pretension	وانمود ، ادعا ، دعوی ، خودفروشی ، تظاهر ، قصد
pretentious	پرمدها ، پر جلوه ، پر ادعا و متظاهر
preternatural	غیر عادی ، غیر طبیعی ، مافوق طبیعی
pretext	عذر ، دستاویز ، مستمسک ، بهانه آوردن
pretty	تاحدی ، شکیل ، خوش نما ، خوب ، بطور دلپذیر ، قشنگ کردن ، اراستن
prevail	چربیدن ، غالب آمدن ، مستولی شدن ، شایع شدن
prevalence	پخش ، نفوذ ، تفوق ، درجه شیوع ، رواج
prevalent	رایج ، شایع ، متداول ، فائق ، مرسوم ، برتر
prevaricate	دوپهلو حرف زدن ، زبان بازی کردن ، دروغ گفتن
prevent	جلوگیری کردن ، پیش گیری کردن ، بازداشتن ، مانع شدن ، ممانعت کردن
prevention	پیشگیری ، جلوگیری ، ممانعت
previous	پیشین ، قبلی ، سابق ، اسبقی ، جلوتر ، مقدم
previously	پیشتر ، قبلا ، سابقا
prey	شکار ، نخجیر ، قربانی ، صید کردن ، دستخوش ساختن ، طعمه کردن
price	نرخ ، ارزش ، بها قائل شدن ، قیمت گذاشتن
prickle	خراش کوچک ، خار تیغ ، خار نوک تیز ، تیر کشیدن ، نیش ، سک زدن
pride	بهترین ، سر بلندی ، برتنی ، فخر ، افاده ، غرور ، تکبر ، سبب مباحات ، تفاخر کردن
priest	کشیش ، مجتهد ، روحانی ، کشیشی کردن
prig	شخص منفور ، میخ کوچک ، ادم خودنما ، نکته گیر ، ایرادگیر ، کش رفتن ، دزدیدن ، التماس کردن ، دله دزد خودنما ، ایرادی ، سخت گیر
priggish	برگ نو ، یاسم ، نوار ابيض ، خیلی محتاط ، تمیز ، رسمی و خشک بودن ، خود را گرفتن ، اراستن
prim	عمده ، اول
prima	مقدمتا" ، اصولا"
primarily	اولیه ، ابتدایی ، مقدماتی ، نخستین ، عمده ، اصلی
primary	استر کردن ، مهمترین ، راه انداختن ، گرم کردن موتور ، اول ، نخست ، زبده ، درجه یک ، آغاز ، بهار جوانی ، کمال ، بهترین قسمت ، نخستین ، اولیه ، اصلی ، برجسته ، عمده ، بار کردن ، تفنگ را پر کردن ، بتونه کاری کردن ، قبلا تعلیم دادن ، آماده کردن ، مجهز ساختن ، تحریک کردن
primer	پیش قطار ، وسیله به کار اندازنده مشتعل کننده ، کتاب الفباء ، مبادی اولیه ، بتونه ، چاشنی ، وابسته بدوران بشر اولیه ، باستانی ، ابتدایی
primeval	پیشین ، اولیه ، بسیار کهن ، باستانی
primitive	نخستی ، پیشین ، قدیم ، بدوی ، انسان اولیه ، اولیه ، اصلی
primogeniture	نخست زادگی ، ارشدیت ، حق ارشدی

primordial	بسیار کهن ، خاستگاهی ، اصل نخستین ، عنصر نخستین ، اساسی ، اصلی
primp	مزمین ساختن ، اراستن ، مرتب و منظم ساختن
principal	دستور دهنده ، مضمون عنه ، امر ، مرتکب اصلی ، رئیس دانشکده یا دبیرستان ، رئیس موسسه ائانه ارثی ، اصل ، کارفرما ، موکل ، ارباب ، عمده ، رئیس ، مدیر ، مطلب مهم ، سرمایه اصلی ، مجرم اصلی
principality	شاهزادگی ، قلمرو شاهزاده
principle	مسلك ، مرام اخلاقی ، قانون علمی ، اصل علمی ، اصل اخلاقی ، اصل ، قاعده کلی ، مرام ، سرچشمه ، حقیقت ، مبادی و اصول ، (در جمع) معتقد با اصول و مبادی کردن ، اخلاقی کردن
print	دستگاه زیراکس ، باسمه ، عکس چاپی ، مواد چاپی ، چاپ کردن ، چاپ ، طبع ، منتشر کردن ، ماشین کردن
prior	اولی ، قبلی ، از پیش ، پیشین ، جلوی ، مقدم ، اسبق ، رئیس صومعه
priority	دارای ارجحیت ، اولویت ، حق تقدم ، برتری
priory	دیر یا خانقاه کوچکتر از صومعه
prison	محبس ، حبس ، وابسته به زندان ، زندان کردن
prisoner	زندانی ، اسیر
pristine	پیشین ، اولی ، طبیعی و دست نخورده ، تر و تازه
privacy	استقلال پیام ، خلوت ، تنهایی ، پوشیدگی ، پنهانی ، اختفاء
private	عادی ، غیر دولتی ، پوشیده ، شخصی ، اختصاصی ، خصوصی ، محرمانه ، مستور ، سرپاز ، (جمع) اعضاء تناسلی
privateer	کشتی تجارتي که هنگام جنگ توسط دولت مصادره و مسلح میشود ، فرمانده کشتی بازرسی ، درکشتی تجارتي مسلح کار کردن
privation	محرومیت ، محروم سازی ، تعلیق مقام ، سختی
privilege	برتری ، رجحان ، مزیت ، حق ویژه ، امتیاز مخصوصی اعطا کردن ، بخشیدن
privity	موضوع محرمانه ، امر خصوصی ، امر سری
privy	شریک ، سهیم ، خصوصی ، محرمانه ، صمیمی ، محرم اسرار ، اختصاصی ، دزدکی ، مستراح
prize	کشتی یا کالایی که به موجب حقوق جنگی در دریا به غنیمت برده شود ، انعام ، جایزه ، ممتاز ، غنیمت ، ارزش بسیار قائل شدن ، مغتنم شمردن
probably	محتملا ، شاید
probate	تصدیق صحت وصیتنامه ، رونوشت مصدق وصیتنامه ، رونوشت گواهی شده وصیت نامه ، گواهی حصر وراثت ، گواهی نمودن صحت وصیت نامه ، محاکمه کردن ، استنتاج کردن ، تحت آزمایش یا نظر قرار دادن
probation	آزمایش ، امتحان ، آزمایش حسن رفتار و آزمایش صلاحیت ، دوره آزمایش و کار آموزی ، ارائه مدرک و دلیل ، آزادی بقید التزام
probational	آزمایش ، امتحان ، آزمایش حسن رفتار و آزمایش صلاحیت ، دوره آزمایش و کار آموزی ، ارائه مدرک و دلیل ، آزادی بقید التزام
probe	میله بازرسی ، میله مدرج ، ستون ، جستجو ، تحقیق ، نیشتر ، رسیدگی ، اکتشاف جدید ، غور کردن ، بررسی کردن ، کاوش کردن ، تفحص کردن ، کاوشگر
probity	پاکدامنی ، راستی ، پیروی دقیق از اصول
problem	مساله ، مسئله ، مشکل ، چیستان ، معما ، موضوع



problematic	مسئله ای ، غامض ، گیج کننده ، حیرت اور
problematical	مسئله ای ، غامض ، گیج کننده ، حیرت اور
procedure	طرز کار ، طریقه فرایند ، اقدام ، ایین کار ، روش کار ، شیوه ، دستورالعمل ، روال ، رویه ، طرز عمل ، روش ، ایین دادرسی ، روند ، پردازش
proceed	پیش رفتن ، رهسپار شدن ، حرکت کردن ، اقدام کردن ، پرداختن به ، ناشی شدن از ، عایدات
process	عمل آوردن ، طریقه ، روش ، جریان کار در دادگاه ، جریان دعوی از مجرای قانون تعقیب کردن ، احضار کردن ، پویش ، فراگرد ، شیوه ، تحویل ، فرابرد ، پرورش دادن ، تقویم کردن ، تولید کردن ، جریان کار ، عملکرد ، زائده (در کالبدشناسی) ، مراحل مختلف چیزی ، پیشرفت تدریجی و مداوم ، جریان عمل ، مرحله ، دوره عمل ، طرز عمل ، تهیه کردن ، مراحلی را طی کردن ، بانجام رساندن ، تمام کردن ، فرا گرد ، فراشد ، روند ، فرایند ، پردازش کردن
proclamation	اعلام کردن ، اعلام ، آگهی دادن ، بیانیه دادن ، اعلان ، آگهی ، انتشار ، بیانیه ، اعلامیه ، ابلاغیه
proclivity	تمایل (بارتکاب بدی) ، تمایل طبیعی بچیز بد
procrastinate	بدفع الوقت گذراندن ، معوق گذاردن
procrastination	تفره ، تعویق
proctor	مباشتر ، نماینده ، وکیل مدافع ، وکیل قانونی ، بازرس دانشجویان ، متولی ، ناظر ، نایب ، ممتحن ، نظارت کردن ، بازرسی کردن
procure	تهیه و تحویل امداد ، به دست آوردن ، تهیه کردن ، فراهم کردن ، بدست آوردن ، تحصیل کردن ، جاکشی کردن
procurement	تهیه و انجام خدمات و امداد ، تدارک کردن وسایل ، تامین امداد ، بدست اوری ، تهیه
prod	سیخ زدن ، سک زدن ، برانگیختن ، ترغیب
prodigal	مبذر ، ولخرج ، مسرف ، اسراف اور ، متلف ، پر تجمل
prodigious	حیرت اور ، شگفت ، غیر عادی ، شگرف
prodigy	پرادجی ، چیز غیر عادی ، اعجوبه ، شگفتی ، بسیار زیرک
produce	اقامه کردن ، ساختن ، فرآوردن ، تولید کردن ، محصول ، ارائه دادن ، زاییدن ، عمل آوردن
producer	ژنراتور ، عمل آورنده ، فراورگر ، فراور ، تولید کننده ، مولد
product	کالا ، نتیجه کار ، محصول فرآورده ، تولید کردن ، فرآورده ، محصول ، حاصل ، حاصلضرب ، بسط دادن ، ایجاد کردن
production	ارائه ، اقامه ، تولید کردن ، فراوری ، تولید ، عمل اوری ، ساخت ، استخراج ، فرآورده ، محصول
productive	باراور ، تولیدی ، پر بار ، حاصلضرب ، فراور ، مولد ثروت ، تولید کننده ، مولد ، پر حاصل
profane	کفر امیز ، بدزبان ، بی حرمتی کردن
profess	ادعا یا اظهار کردن ، ادعا کردن ، اظهار کردن ، تدریس کردن ، ابراز ایمان کردن
profession	دعوی ، اظهار ، شغل ، اقرار ، اعتراف ، حرفه یی ، پیشگانی ، پیشه کار
professional	حرفه ای ، پیشه ای ، حرفه ور ، کسیکه رشته ای را پیشه رسمی ، خود قرار دهد
professor	استاد ، پرفسور ، معلم دبیرستان یا دانشکده
proffer	پیشنهاد کردن ، تقدیم داشتن ، عرضه داشتن

proficiency	خبرگی ، زبردستی ، چیرگی ، مهارت ، تخصص ، کارایی
proficient	خیره ، وارد به فن ، زبردست ، چیره ، ماهر ، حاذق ، متخصص
profile	شکل دادن ، فرم دادن ، شکل ، فرم ، پروفیل ، برش طولی ، نمودار خصوصیات ، نمایه ، مقطع عرضی ، برش عمودی ، نقشه برش نما ، عکس نیمرخ ، برجسته ، نمودار یا منحنی مخصوص نمایش چیزی
profit	نفع ، سود بردن ، مزیت ، برتری ، منفعت بردن ، فایده رساندن ، عایدی داشتن
profiteer	سودجو ، استفاده چی بودن ، اهل استفاده زیاد بودن
profligacy	هرزگی ، ولگردی ، ولخرجی
profligate	هرزه ، بی بند و بار ، فاسد الاخلاق ، ولخرج
profound	عمیق ، ژرف
profuse	فراوان ، وافر ، ساری ، لیریز ، سرشار ساختن
profusion	فراوانی ، بخشش ، اسراف ، سرشاری ، وفور
progenitor	نیا ، پدر بزرگ ، اجداد ، پیشرو ، نمونه
progeny	اولاد ، فرزند ، اخلاف ، سلاله ، دودمان
prognosis	پیش بینی مرض ، بهبودی از مرض در اثر پیش بینی جریان مرض ، پیش بینی ، مال اندیشی
prognosticate	پیش بینی کردن ، تشخیص دادن قبلی مرض
program	برنامه ، نقشه ، روش کار ، پروگرام ، دستور کار ، برنامه تهیه کردن ، برنامه دار کردن ، برنامه نوشتن
progress	پیشرفت کردن ، پیشرفت ، پیشروی ، حرکت ، ترقی ، جریان ، گردش ، سفر
progression	سری ، فرایازی ، تصاعد ، توالی ، تسلسل ، پیشرفت
prohibition	حرمت ، ممنوعیت ، نهی ، تحریم ، ممانعت ، قدغن ، صدور حکم منع
prohibitionist	طرفدار منع مسکرات
prohibitive	منعی ، گران ، جلوگیری کننده
prohibitory	منعی ، گران ، جلوگیری کننده
project	طرح یا پیشنهاد کردن ، تصور کردن تصویر کردن ، پیشنهاد کردن ، ارائه دادن ، بیرون زدن پیش آمدن ، ظاهر کردن ، نقشه کشیدن ، طرح ریزی کردن ، برجسته بودن ، پیش افکندن ، پیش افکند ، پرتاب کردن ، طرح ، نقشه ، پروژه افکندن
projectile	تصویرکننده ، گلوله ، جسم پرتاب شونده ، مرمی ، موشک ، پرتابه
projection	سیستم تصویر در تهیه نقشه ، پیش آمدگی ، پیش افکنی ، برآمدگی ، نقشه کشی ، پرتاب ، طرح ریزی ، تجسم ، پرتو افکنی ، نور افکنی ، اگراندیسمان ، پروژه ، افکنش ، تصویر
proletarian	عضو طبقه کارگر ، وابسته بکارگر ، کارگری
proletariat	طبقه زحمتکش ، طبقه رنجبر ، کارگر ورنجبر ، طبقه کارگر
proliferate	پر بار شدن ، زیاد شدن ، کثیر شدن ، بسط و توسعه یافتن
proliferation	تکثیر ، ازدیاد
prolific	پرزا ، حاصلخیز ، بارور ، نیرومند ، پرکار ، فراوان
prolix	طولانی ، خسته کننده ، روده دراز ، پرگو

prolixity	عبارت زاید ، دراز نویسی ، اطباب ، پرگویی ، روده درازی
prologue	پیش درامد ، سراغاز ، مقدمه ، پیش گفتار
prolong	طولانی کردن ، امتداد دادن ، دراز کردن ، امتداد یافتن ، بتاخیرانداختن ، طفره رفتن ، بطول انجامیدن
prolongate	طولانی کردن ، امتداد دادن ، دراز کردن ، امتداد یافتن ، بتاخیرانداختن ، طفره رفتن ، بطول انجامیدن
promenade	سیر ، گردشگاه ، تفرجگاه ، گردش رفتن ، تفرج کردن ، گردش کردن
prominence	برجستگی ، امتیاز ، پیشامدگی ، برتری
prominent	حساس ، برجسته ، والا
promiscuous	بیفاعده ، بیقید در امور جنسی
promise	عهد ، نوید ، انتظار وعده دادن ، قول دادن ، پیمان بستن
promissory	وعده اور ، وابسته به تعهد یا قول
promontory	دماغه بلند ، راس ، پرتگاه ، برآمدگی ، دماغه
promote	تاسیس کردن ، توسعه دادن ، بالا بردن ، ترفیع دادن ، ترقی دادن ، ترویج کردن
promoter	ترویج کننده فروش ، پیش برنده ، ترقی دهنده ، ترویج کننده
promotion	ترفیعات ، ترفیع رتبه ، ارتقاء ، توسعه ، ترفیع ، ترقی ، پیشرفت ، جلو اندازی ، ترویج
prompt	کارا کتر یا پیامی که توسط کامپیوتر ارائه می شود تا مشخص کند که آماده پذیرفتن ورودی صفحه کلید است ، اعلان ، فوری ، بیدرنگ ، سریع کردن ، بفعالیّت واداشتن ، برانگیختن ، سریع ، عاجل ، آماده ، چالاک ، سوفلوری کردن
promulgate	اعلام کردن ، انتشار دادن ، ترویج کردن
prone	حالت درازکش ، در معرض ، متمایل ، مستعد ، مهیا ، درازکش ، دمر
proof	برهان ، دلیل ، گواه ، نشانه ، مدرک ، اثبات ، مقیاس خلوص الكل ، محک ، چرکنویس
propaganda	تبلیغ ، تبلیغات ، پروپاگاندا
propagate	منتشر کردن ، قلمه کردن انتقال دادن ، گستردن ، (بوسیله تولید مثل) تکثیر کردن ، زیاد کردن ، پرورتن ، قلمه زدن ، منتشرکردن ، انتشار دادن ، پخش کردن ، پخش شدن ، رواج دادن
propel	بجلو راندن ، سوق دادن ، بردن ، حرکت دادن
propellant	عامل ، انگیزه محرك ، نیروی محرکه
propeller	پروانه هواپیما و کشتی و غیره
propensity	تمایل طبیعی ، میل باطنی ، رغبت ، گرایش
proper	درست ، مخصوص ، صحیح ، شایسته ، چنانکه شاید و باید ، مناسب ، مربوط ، بجا ، بموقع ، مطبوع
properly	درست ، بطور شایسته ، بطور صحیح
property	علاقه ، مایملک ، دارائی ، دارایی ، مال ، خاصیت ، صفت خاص ، استعداد ، ویژگی ، ملک
prophecy	غیبگویی ، نبوت ، پیغمبری ، پیشگویی ، رسالت ، ابلاغ
prophecy	غیبگویی یا پیشگویی کردن
prophetic	نبوتی ، مبنی بر پیشگویی

prophylactic	مانع بروز مرض ، پیشگیری کننده ، پیشگیر
propinquity	نزدیکی ، خویشی ، شباهت ، قرابت ، مجاورت
propitiate	خشم را فرو نشانیدن ، استمالت کردن ، تسکین دادن
propitious	خوش یمن ، میمون ، شفیع ، خیر خواه ، مساعد
proponent	استدلال کننده ، توضیح دهنده ، طرفدار
proportion	نسبت ، درجه ، سهم ، قسمت ، قیاس ، شباهت ، مقدار ، قرینه ، متناسب کردن ، متقارن کردن
proportionate	درخور ، فراخور ، متناسب کردن
proposal	طرح پیشنهادی ، اظهار ، ابراز
propose	پیشنهاد کردن ، پیشنهاد ازدواج کردن
propound	مطرح کردن ، پیشنهاد کردن ، ارائه دادن ، تقدیم کردن ، رواج دادن
proprietary	مالکانه ، اختصاصی ، متعلق به ملاک ، وابسته به مالک
propriety	تناسب ، قواعد متداول و مرسوم رفتار و اداب سخن ، مراعات اداب نزاکت ، برازندگی
propulsion	فشار به سمت جلو ، سوق ، نفوذ ، فشار بسوی جلو ، نیروی محرکه ، خروج ، دفع ، پیش راندن
propulsive	دافع ، بیرون ریزنده
prosaic	خالی از لطف ، کسل کننده ، وابسته به نثر ، نثری
proscenium	صحنه نمایش ، جلو صحنه ، پیشگاه ، پیش صحنه
proscribe	تبعید کردن ، ممنوع ساختن ، تحریم کردن ، نهی کردن ، بد دانستن ، بازداشتن از
proscription	ترک ، منع ، تخطئه ، تبعید ، محکومیت ، محرومیت
prose	سخن منثور ، به نثر درآوردن ، نثر نوشتن
prosecute	تعقیب قانونی کردن ، دنبال کردن پیگرد کردن
prosecution	پی گرد ، تعقیب قانونی ، پیگرد کننده ، تعقیب کننده
prosecutor	تعقیب قانونی ، پیگرد کننده ، تعقیب کننده
proselyte	جدید الایمان ، کسیکه تازه بدینی واردشود ، نو آموز مذهبی ، عضو تازه حزب ، بدین تازه ای وارد کردن ، تبلیغ کردن ، تبلیغ شدن
proselytize	بدین تازه ای وارد شدن یا کردن
prosody	علم عروض ، علم بدیع ، قواعد بدیعی و عروضی
prospect	نمود ، درنما ، معدن کاوی کردن ، دور نما ، چشم انداز ، انتظار ، پیش بینی ، جنبه ، منظره ، امید انجام چیزی ، اکتشاف کردن ، مساحی
prospector	اکتشاف کننده ، معدن یاب ، معدن کاو
prospectus	خلاصه آگهی ، آینده نامه ، اطلاع نامه ، شرح چاپی درباره شرکت یا معدنی که برای آن باید سرمایه جمع اوری شود
prosperity	شکوفائی ، رونق ، موفقیت ، کامیابی ، کامکاری
prostrate	بخاک افتاده (در حال عبادت یا خضوع) ، روی زمین خوابیده ، دمر خوابیده ، افتادن ، درمانده و بیچاره شدن
prostration	بخاک افتادن ، درماندگی ، دمر بودن
protagonist	بازیگر عمده ، پیشقدم ، پیش کسوت ، سرسته

protean	شبيهه Proteus ، متغير ، شكل پذير ، گوناگون ، متلون
protect	در پناه سنگر قرار دادن ، محافظت کردن ، حراست کردن ، نیکداشت کردن ، نگهداری کردن ، حفظ کردن ، حفاظت کردن ، حمایت کردن
protection	پشتیبانی ، تیمارداری ، حفاظت ، محافظت ، حراست ، حمایت ، حفظ ، نیکداشت ، تامین نامه
protective	محافظتی ، حفاظتی ، محافظ ، وابسته به حفظ یا حراست
protector	نگهدار ، پشتیبان ، حامی ، سرپرست ، قیم ، نیکدار
protege	تحت الحمایه ، حمایت شده ، شاگرد ، نوچه
proteide	پروتئین
protein	پروتئین
protest	اعتراض رسمی ، پروتست ، واخواست رسمی ، شکایت ، واخواست کردن ، اعتراض کردن
protestant	عضو فرقه مسیحیان پروتستان
proteus	خدای دریا که اشکال مختلف بخودمیگرفته ، پروتئوس
protocol	پروتکل ، صورت جلسه کنفرانس ، خلاصه مذاکرات معاهده و اتفاق ، نسخه اول و اصلی مقاوله نامه مقدماتی ، پیوند نامه ، موافقت مقدماتی ، پیش نویس سند ، (در فرانسه) آداب و رسوم ، تشریفات ، مقاوله نامه نوشتن
protomartyr	نخستین شهید ، سر سلسله شهدا
protoplasm	سفیده یاخته ، جرم زنده ، ماده اصلی جسم سلولی
prototype	نمونه آزمایشی ، مدل نمونه اولیه ، نخستین بشر ، اصل ماده ، نخستین افریده ، نمونه اصلی ، شکل اولیه ، مدل پیش الگو ، پیش گونه ، نمونه اولیه
protract	طول دادن ، دراز کردن ، امتداد دادن ، کش دادن
protrude	جلو بردن ، بیرون انداختن ، برآمدگی داشتن ، جلو آمده بودن ، تحمیل کردن
protrusion	پیش آمدگی ، پیش رفتگی ، جلو افتادگی ، تحمیل
protuberance	برآمدگی ، قنبریگی ، تورم ، بادکردگی
protuberancy	برآمدگی ، قنبریگی ، تورم ، بادکردگی
protuberant	برآمده ، متورم ، باد کرده
protuberate	برآمدن ، باد کردن ، غلنیه شدن ، ورغلییدن
proud	گرانسز ، برتن ، مغرور ، متکبر ، مفتخر ، سربلند
prove	استدلال کردن ، ثابت کردن ، در آمدن
provenance	زادگاه ، منشاء ، اصل ، حد ، منطقه قدرت یا درک
provender	علوفه ، خواربار ، انوقه ، غذا ، علیق دادن
proverb	ضرب المثل ، گفتار حکیمانه ، مثل زدن
proverbial	ضرب المثلی ، مشهور
provide	تهیه کردن ، آماده کردن ، تهیه دیدن ، وسیله فراهم کردن ، میسر ساختن ، تامین کردن ، توشه دادن ، تهیه کردن ، مقرر داشتن ، تدارک دیدن
provident	صرفه جو ، آینده نگر ، مال اندیش ، خوشبخت ، مشیتی

providential	صرفه جو ، اینده نگر ، مال اندیش ، خوشبخت ، مشیتی
provider	مهیا کننده ، بدست آورنده
province	استان ، ایالت ، ولایت
provincial	ولایتی ، استانی ، ایالت نشین ، کوتاه فکر ، ایالتی
provision	مقرر کردن ، فراهم کردن ، تهیه کردن ، انوکه ، توشه ، تهیه ، تدارک ، قید ، بند ، ماده ، قوانین ، سورات رساندن ، مقرر داشتن ، شرط کردن
provisional	موقت ، موقتی ، شرطی ، مشروط
proviso	قید ، بند ، جمله شرطی
provocation	تحریک (تهییج) ، برافروختگی ، تحریک
provocative	سبب ، محرک ، برانگیزنده ، عصبانی کننده
provoke	تحریک کردن ، دامن زدن ، برانگیختن ، برافروختن ، خشمگین کردن
prowess	دلاوری
proximately	مستقیماً ، تقریباً
proximity	نزدیکی ، مجاورت
proxy	نماینده صاحب سهم در مجمع عمومی صاحبان سهام ، وکیل ، نماینده ، وکالت ، وکالتنامه ، بنمابندگی دیگری رای دادن
prude	امل ، متظاهر ، کوتاه فکر
prudence	احتیاط ، حزم ، ملاحظه ، پروا
prudent	محتاط ، از روی احتیاط
prudential	محتاط ، از روی احتیاط
prudery	امل بودن ، تظاهر ، کوتاه فکری
prune	الو ، گوجه برقانی ، الوبخارا ، ارستن ، سرشاخه زدن ، هرس کردن
prurient	خارش دار ، کرمکی ، دارای فکر شهوانی ، هرزه
pry	بادقت نگاه کردن ، کاوش کردن ، فضولانه نگاه کردن ، با دیلم یا اهرم بلند کردن ، اهرم ، دیلم ، کنجکاو ، فضولی ، فضول
pseudonym	اسم مستعار ، تخلص
pseudonymity	مجبولیت ، جعلی بودن ، مستعاری
psyche	(افسانه یونان) شاهزاده زیبای که "کوپید" بدام عشقش گرفتار شد، روان، روح
psychiatrist	روانپزشک
psychiatry	معالجه ناخوشیهای دماغی ، پزشکی روانی ، طب روحی ، روانپزشکی
psychic	روانی ، ذهنی ، واسطه ، پدیده روحی
psychological	عملیات روانی ، مربوط به روانشناسی ، روانی
psychologist	روانشناس
psychology	روان شناسی ، معرفه النفس ، معرفه الروح
psychopathic	وابسته به ناخوشی دماغی
psychosis	روان پریشی ، بیماری روانی ، جنون
psychotherapy	درمان روانی ، تداوی روحی

pterodactyl	(دیرین شناسی) راسته ای از سوسماران بالدار عهد ژوراسیک سفلی تا عهد مسوزوئیک
public	ملت ، همگان ، عمومی ، همگانی ، ملی ، اجتماعی ، عموم ، عامه ، اشکار ، مردم
publication	انتشار ، طبع و نشر ، اشاعه ، نشریه
publicity	تبلیغ ، شهرت ، تبلیغات
publicly	در نظر عموم ، اشکارا
publish	چاپ کردن ، طبع و نشر کردن ، منتشر کردن
publisher	ناشر
publishing	عملکرد منتشر کردن
pudgy	خپله ، چاق ، گوشتالو
puerile	بچگانه، کودکانه، احمقانه
Puerto Rico	پورتوریکو
pugilist	مشت زن ، ستیزه گر ، ستیزه جو ، دعوایی
pugnacious	جنگجو ، ستیزه گر
pugnacity	ستیزه جویی
puissance	توان ، قدرت ، نیرو ، توانایی
puissant	توانا ، نیرومند
pulchritude	زیبایی ، خوش اندامی ، قشنگی
pull	بیرون کشیدن بازیگر ، ضربه زدن بطوری که گوی به سمت مخالف دست گلف باز برود ، حرکت بازوی شناگر در آب ، کشیدن دهنه اسب ، بطرف خود کشیدن ، کشش ، کشیدن دندان ، پشم کندن از ، چیدن
pullulation	تکثیر ، جوانه زنی
pulmonary	ریوی ، وابسته به ریه
pulsate	زدن (نبض) ، جهند کردن ، تپیدن (قلب) ، تکان دادن ، بضربان افتادن
pulse	ضربه ، پالس ، امواج ضربانی ، تپش ، ضربان ، نبض ، جهند زدن ، تپیدن
pulverize	سائیدن ، ساییدن ، نرم کردن ، پودر کردن ، نرم کوبیدن
pummel	کوبیدن ، زدن ، له کردن
punctilio	نکته دقیق در ایین رفتار ، دقت ، دقایق
punctilious	دقیق ، نکته سنج ، بسیار مبادی اداب
punctual	وقت شناس ، خوش قول ، بموقع ، ثابت در یک نقطه ، (مثل نقطه) لایتجزی ، نکته دار ، معنی دار ، نیشدار ، صریح ، معین ، مشروح ، باذکر جزئیات دقیق ، اداب دان
puncture	شکسته شدن ، رخنه ، سوراخ شدن ، پنچر شدن ماشین ، سوراخ کردن ، پنچر شدن
pundit	دانشمند ، واردبکار
pungency	زندگی ، تند
pungent	پر ادویه ، تند ، زنده ، گوشه دار ، نوک تیز ، سوزناک
punishment	جزاء ، عقاب ، عقوبت ، کیفر ، قصاص ، مجازات ، تنبیه ، گوشمالی ، سزا

punitive	کیفری ، تنبیهی
puny	ریزه اندام ، ضعیف ، درجه پست ، کوچک ، قد کوتاه
pupil	شاگرد ، دانش آموز ، مردمک چشم ، حدقه
pupilage	دوره شاگردی ، مرحله شاگردی ، تلمذ
pupillage	دوره شاگردی ، مرحله شاگردی ، تلمذ
purchase	اقتراء ، شراء ، خریدن ، ابتیاع ، خریداری کردن ، درآمد سالیانه زمین
pure	پاک ، تمیز ، محض ، ناب ، ژاو ، (نژاد) اصیل ، خالص کردن ، پالایش کردن ، بیغش
purgatory	بزرخ ، وسیله تطهیر ، تطهیری ، پالایشی ، در بزرخ قرار دادن
purge	پاک کردن ، تهی کردن ، خالی کردن ، زدودن ، پاکسازی کردن ، تنقیه کردن ، تطهیر کردن ، تیرئه کردن ، تطهیر ، پالایش ، سرشاخه زنی ، مسهل ، کارکن ، تصفیه حزب یا دولت از عناصر نادلخواه
purist	شخصیکه در استعمال کلمات صحیح وسواس دارد
curl	مشروب مالت ، ابجو دارای ادویه معطر ، گلابتون ، زری ، کوک برجسته وقلابی ، حاشیه ، حلقه دود یا بخار ، صدای شرشر ، زمزمه اب ، مثل فرفره چرخیدن ، واژگون شدن ، زردوزی کردن ، با شرشجاری شدن ، حلقه حلقه شدن
purloin	ربودن ، دزدیدن
purport	مفهوم ساختن ، فحوا ، مفاد ، فهماندن ، معنی دادن ، بنظر آمدن
purpose	مفاد ، مفهوم ، غرض ، عزم ، منظور ، هدف ، مقصود ، عمد ، در نظر داشتن ، قصد داشتن ، پیشنهادکردن ، نیت
purse	کیسه پول ، کیف پول ، دارایی ، وجوهات خزانه ، غنچه کردن ، جمع کردن ، پول دزدیدن ، جیب بری کردن
pursue	تعقیب کردن ، تعاقب کردن ، تحت تعقیب قانونی قرار دادن ، دنبال کردن ، اتخاذکردن ، پیگیری کردن ، پیگرد کردن
purveyor	اذوقه رسان
purview	مواد اساسی ، وسعت ، رسایی ، قلمرو اجراء ، چشم رس ، میدان دید ، موضوع مورد بحث ، حدود صلاحیت
push	جای دادن ، ضربه ، چیزی را زور دادن ، بازور جلو بردن ، هل دادن ، شاخ زدن ، یورش بردن ، زور ، فشار بجلو ، هل ، تته ، نشاندن ، فشار دادن
pusillanimous	ترسو ، ضعیف ، بزدل ، جیون
put	قرار دادن ، مطرح کردن ، ارائه یا توضیح دادن ، تحمیل کردن بر(با to) ، عذاب دادن ، تقدیم داشتن ، ارائه دادن ، دراصطلاح یا عبارت خاصی قرار دادن ، ترجمه کردن ، تعبیرکردن ، عازم کاری شدن ، بفعالیات پرداختن ، بکاربردن ، منصوب کردن واداشتن ، ترغیب کردن ، متصف کردن ، فرض کردن ، ثبت کردن ، تعویض کردن ، انداختن ، پرتاب ، سعی ، مستقر
put option	خیار فروشنده
putative	مشهور ، قلمداد شده ، مفروض ، مورد قبول عامه
putrefy	گندیدن ، متعفن شدن ، پوسیدن ، فاسد شدن ، چرک نشستن ، چرک کردن ، گندانندن
putrescent	گندیده ، فساد پذیر
putrescible	گندیده ، فساد پذیر
putrid	فاسد ، متعفن



pylon	شاه تیر ، پیل یا تیر برق ، راهرو ، در ، برج
Pyongyang	پیونگ یانگ
pyre	توده هیزم مخصوص آتش زدن جسد مرده
pyromania	جنون ایجاد حریق
pyromaniac	آتش افروز
pyrotechnic	مربوط به فن آتشبازی ، مربوط به استفاده از آتش در علم و هنر ، آتش بازی
pyrotechnical	وابسته به فن آتش بازی ، شورانگیز ، سرشار
pyx	جعبه قطب نما ، جعبه کوچک ، صندوقچه ، درجعبه گذاردن
Qatar	قطر
Qatari	قطری
quack	شارلاتان ، زبان باز ، چاخان ، دروغی ، ساختگی ، قات قات کردن ، صدای اردک کردن ، دواي قلابی دادن
quackery	حقه بازی ، شارلاتان بازی ، حلیه گری
quadrate	چهار یک ، چهار گوش ، عدد مربع ، مجذور
quadriceps	ماهیچه چهارسر
quadruped	چهار پا ، جانور چهار پا ، ستور
quadruple	چهار گانه ، چهار تایی ، چهار لا ، چهار برابر کردن
quaere	جستار ، سوال
quaff	زیاد نوشیدن ، سر کشیدن ، جرعه
quagmire	خلاب ، مرداب ، باتلاق ، در لجن انداختن
quail	بلدرچین ، وشم ، بدبده ، شانه خالی کردن ، از میدان در رفتن ، ترسیدن ، مردن ، پژمرده شدن ، لرزیدن ، بی اثر بودن ، دلمه شدن
quaint	خیلی ظریف ، از روی مهارت ، عجیب و جالب
qualification	تعدیل ، شایستگی ، مهارت فنی ، کسب مهارت ، صفت ، شرط ، قید ، وضعیت ، شرایط ، صلاحیت ، توصیف
qualified	واجد شرایط لازمه ، مقید ، واجد شرایط ، کارشناس ، لایق ، صلاحیت دار ، شایسته ، قابل ، دارای شرایط لازم ، مشروط
qualify	شایستگی پیدا کردن ، کسب مهارت ، محدود کردن ، تعیین کردن ، قدرت را توصیف کردن ، از بدی چیزی کاستن ، منظم کردن ، کنترل کردن ، صلاحیت داشتن ، واجد شرایط شدن ، توصیف کردن
qualitative	کیفی ، مقداری ، چونی
quality	وضعیت ، چونی ، کیفیت ، وجود ، خصوصیت ، طبیعت ، نوع ، ظرفیت ، تعریف ، صفت ، نهاد ، چگونگی
qualm	حالت تهوع ، عدم اطمینان ، بیم ، تردید ، ناخوشی همه جاگیر
quandary	سرگردانی ، گیجی ، تحیر ، حیرت ، معما
quantity	مقدار ، چندی ، کمیت ، قدر ، اندازه ، حد ، مبلغ
quarantine	قرنطینه ، محل قرنطینه ، قرنطینه کردن
quarrelsome	سنتیزه جو ، جنگار ، سنتیزگر
quarry	کان سنگ ، لاشه شکار ، صید ، توده انباشته ، شیشه الماسی چهارگوش ، اشکار کردن ، معدن سنگ

quarter	یک چهارم زمان مسابقه ، چهار یک ، کوی ، یک چهارم ، یک چارک ، چهارک ، ربع ، مدت سه ماه ، برزن ، اقامتگاه ، محله ، بخش ، ربعی ، به چهار قسمت مساوی تقسیم کردن ، پناه بردن به ، زنهار دادن ، زنهار
quarterback	(در فوتبال) بازیکن خط حمله ، کارفرمایی کردن
quarterly	چهار بار در سال ، سه ماه سه ماه ، سه ماهه
quartet	قطعه موسیقی مخصوص چهارتن خواننده یا نوازنده ، گروه چهارتنی که قطعه ای را بسرایند ، چهارقلو ، چهاربخشی
quarto	در کاغذ های یک ربعی چاپ شده ، ربع کاغذی
quash	نقض کردن ، باطل کردن ، الغا کردن ، با ضربه زدن ، له کردن ، فرو نشاندن
quasi	شبهه ، شبهه ، بصورت پیشوند نیز بکار رفته و بمعنی "شبهه" و "بظاهرشبهه" است
quasi-	بصورت پیشوند نیز بکار رفته و به معنی 'شبهه' و 'بظاهرشبهه' است
quaver	لرزش و تحریر صدا در آواز ، ارتعاش داشتن
quay	اسکه ، بندرگاه ، بارانداز ، اسکله ، دیوار ساحلی
queasy	تهوع اور ، لطیف مزاج ، وسواسی ، زیاد دقیق
queazy	تهوع اور ، لطیف مزاج ، وسواسی ، زیاد دقیق
quell	فرو نشاندن ، سرکوبی کردن ، تسکین دادن
quench	سخت کردن ، فرو نشاندن ، دفع کردن ، خاموش کردن ، اطفاء
querulous	کج خلق ، زود رنج ، گله مند ، ستیز جو ، شکوه گر
query	ایراد ، تحقیق و بازجویی کردن ، پرسیدن ، استنتاج کردن ، پرسش ، پرس و جو ، سوال ، تردید ، جستار ، استفسار
quest	تلاش ، جویش ، طلب ، بازجویی ، تحقیق ، جستجو کردن
question	تحقیق کردن از ، مورد تردید یا اعتراض قرار دادن ، سوال ، پرسش ، استفهام ، مسئله ، موضوع ، پرسیدن ، تحقیق کردن ، تردید کردن در
questionnaire	پرسشنامه
queue	صف اتوبوس و غیره ، صف بستن ، در صف گذاشتن ، در صف ایستادن
quibble	کنایه ، نیش کلام ، نیرنگ در سخن ، زبان بازی کردن ، ایهام گویی کردن ، محاجه کردن
quick	تند ، چابک ، فرز ، چست ، جلد ، سریع ، زنده
quickly	بسرعت ، تند
quid pro quo	در عوض ، بجای ، عوض ، جبران ، تعویض
quiescence	خموشی ، سکون ، بی حرکتی ، خاموشی ، جزم
quiescent	ساکن ، خاموش
quiet	خموش ، آرامش ، سکون ، رفاه ، ساکن ، خاموش ، بیصدا ، آرام کردن ، تسکین دادن ، ساکت کردن
quieten	آرام کردن ، تسکین دادن ، ساکت کردن
quietly	آهسته ، بیصدا
quietness	آرامش ، سکون
quietude	آرامش ، سکون

quietus	رهایی ، خلاصی ، تبرئه ، پاکی ، برائت ، مفاصا
quintessence	پنجمین و بالاترین عنصر وجود ، عنصر پنجم یعنی 'اثر اتر' ، جوهر ، اصل
quintet	قطعه موسیقی مخصوص ساز و آواز پنج نفری ، پنج نفری ، پنجگانه
quip	کنایه ، گوشه ، مزه ریختن ، بذله ، طنز ، لطیفه ، طعنه زدن ، ایهام گفتن
quirk	تزیینات یا خصوصیات خط نویسی شخص ، خصوصیات ، تغییر ناگهانی ، حیاط ، تغییر فکر ، دمدمی ، مزاجی ، تناقض گویی ، تغییر جهت دادن (بطور سریع)
quisling	حاکم دست نشانده اجنبی
quit	ترک کردن کار ، ترک ، متارکه ، رها سازی ، خلاصی ، ول کردن ، دست کشیدن از ، تسلیم شدن
quite	کاملا ، بکلی ، تماما ، سراسر ، واقعا
Quito	شهر کیتو
quiver	ترکش ، تیردان ، بهدف خوردن ، درتیر دان قرار گرفتن ، لرزیدن ، ارتعاش
quixotic	خیالپرست ، ارمان گرای ، وابسته به دان کیشوت
quizzical	عجیب و غریب ، شوخ ، میهوت ، مات
quorum	حد نصاب ، اکثریت لازم برای مذاکرات
quota	سهیمه بندی ، کمیت تعیین شده توسط دولت (جهت صادرات و واردات) ، سهمیه ، سهم ، بنیچه
quotation	سهیمه بندی ، نقل قول ، بیان ، ایراد ، اقتباس ، عبارت ، مظنه
quote	قیمت دادن ، نقل قول کردن ، ایراد کردن ، مظنه دادن ، نقل بیان کردن ، نشان نقل قول
quotidian	شبهانه روزی ، روزانه ، یومیه ، روزمره ، پیش پا افتاده
Rabat	رباط
rabid	بد اخلاق ، متعصب ، خشمگین ، وابسته به هاری
race	جدار ، قاب (یاتاقان) ، ابراهه ، جوی ، ریل لغزنده ، اسب دوانی ، سرسره ریل ، طوقه لغزنده ، گردش ، دوران ، مسیر ، دویدن ، مسابقه دادن ، سرعت رفتن ، نژاد ، نسل ، تبار ، طایفه ، قوم ، طبقه
racial	نژادی
raconteur	داستانسرا ، قصه گوی زبردست
racy	دارای طعم اصلی ، دارای صفات اصلی و نژادی ، تند ، بامزه ، با روح ، با نشاط ، مهیج ، جلف
radiance	شید ، تابندگی ، تشعشع ، درخشندگی ، پرتو
radiancy	شید ، تابندگی ، تشعشع ، درخشندگی ، پرتو
radiate	تابیدن ، پرتو افکندن ، شعاع افکندن ، متشعشع شدن
radical	بنیادی ، ریشه ، قسمت اصلی ، اصل ، سیاست مدار افراطی ، طرفدار اصلاحات اساسی ، بنیان ، بن رست ، ریشگی ، (ریاضی) علامت رادیکال
radio	بی سیم ، با رادیو مخابره کردن ، پیام رادیویی فرستادن
radius	زند بالا ، شعاع دایره ، زند زبرین ، نصف قطر ، برش دادن
radix	پایه (ریاضیات) ، ریشه (در کالبد شناسی) ، منشا ، سرچشمه اولیه ، پایه ، منبع اصلی ، مبنا

raffish	بی ارزش ، بد نام
ragamuffin	ژولیده ، ادم کثیف و بی سر و پا ، ژنده پوش
rail	دست انداز ، کمرکش در و پنجره ، الت میانی در و پنجره ، سرزنش ، سرکوفت ، طعنه ، ریل خط آهن ، خط آهن ، نرده کشیدن ، توبیخ کردن
rail way	راه آهن
raillery	شوخی ، استهزا ، سرزنش ، انتقاد ، توبیخ
raiment	جامه ، پوشاک ، ملبوس پوشاندن
rain	باران ، بارش ، بارندگی ، باریدن
raise	بالا بردن ، زیاد کردن ترقی دادن ، برپا داشتن ، بنا کردن زنده کردن ، برانگیختن ، تحریک کردن بعمل آوردن ، تحریک کردن ، افزایش ، بالا بردن ، بالا کشیدن ، بار آوردن ، رفیع کردن ، برپا کردن ، برافراشتن ، بیدار کردن ، تولید کردن ، پروراندن ، زیاد کردن ، از بین بردن ، دفع کردن ، ترفیع ، ترقی دادن ، اضافه حقوق
rakish	پست ، هرزه ، بدکار ، فاجر ، جلف و زننده
rally	اجتماع مجدد ، دوباره جمع شدن ، صف آرایی کردن ، دوباره جمع اوری کردن ، دوباره بکار انداختن ، نیروی تازه دادن به ، گرد آمدن ، سرو صورت تازه گرفتن ، پشتیبانی کردن ، تقویت کردن ، بالا بردن
Ramallah	قی مت رام الله
ramble	ولگردی ، سرگردانی ، پریشانی ، بی هدفی ، کردن ، پرسه زدن
ramification	انشعاب ، شاخه شاخگی
ramify	شاخه شاخه شدن ، منشعب شدن ، شاخه دادن ، شاخه بستن
ramose	پرشاخه
ramous	پرشاخه
ramp	سربالایی اتصال ، سینه کش اتصال فراز اتصال ، درب شیب دار ، رمپ ، محل توقف و پیاده سوار کردن هواپیما ، سکوی هواپیما ، سرازیر شدن ، خزیدن ، صعود کردن ، بالا بردن یا پایین آوردن ، سکوب سراسیمه ، سرازیر ، پله ء سراسیمه ، پیچ ، دست انداز ، پلکان ، سطح شیب دار
rampant	شایع ، منتشر شده ، فراوان ، حکمفرما
rampart	خاکریز ، دارای استحکامات کردن ، برج و بارو ساختن
ramshackle	متزلزل ، ناپایدار ، شل ، لکنتی ، بدخلق
rancid	ترشیده ، بو گرفته ، باد خورده ، فاسد ، نامطبوع ، متعفن
rancor	بدخواهی ، خصومت دیرین ، عداوت ، کینه
rancorous	معاند ، دارای عداوت و دشمنی دیرین
rancour	بدخواهی ، خصومت دیرین ، عداوت ، کینه
random	بی نظم ، بی مقصدی ، بی منظوری ، پیشامد اتفاقی همبظوری ، الله بختکی ، اتفاقی الکی ، بی ترتیب ، نامنظم ، بی هدف تصادفی ، کتره ای ، تصادف (نا) ، عدد شانسسی ، اتفاقی ، مسیر ناگهانی ، خط سیر اتفاقی ، فکر تصادفی ، غیر عمدی ، بختانه
range	حیطه ، ناحیه ، سلسله ردیف ، وسعت ، رشته کوه ، فاصله ، حد فاصل ، برد سلاح ، میدان تیر ، برد هدف ، مسافت ، حدود جزر و مد دریا ، دسته ، در طبقه قرار دادن ، به خط کردن ، ردیف ، به نظم و ترتیب

	وداشتن ، تنظیم تیرکردن یا قلق گیری کردن ، دامنه تغییرات ، دامه تغییرات ، رسایی ، چشم رس ، تیررس ، برد ، دسترسی ، محدوده ، حوزه ، تغییر کردن ، خط مبنا ، منحنی مبنا ، درصف آوردن ، اراستن ، مرتب کردن ، میزان کردن ، عبور کردن ، مسطح کردن ، سیر و حرکت کردن
rank	طبقه ، طبقات صفوف یکان ، مرتبه ، (در مورد جانور) طلب شده ، ترتیب ، شکل ، سلسله ، مقام ، صف ، ردیف ، قطار ، رشته ، شان ، اراستن ، منظم کردن ، درجه دادن ، دسته بندی کردن ، رتبه بندی کردن ، انبوه ، ترشیده ، جلف
rankle	چرک نشستن ، چرک جمع کردن ، جان گدازبودن ، جانسوزبودن ، عذاب دادن
rant	لفظی کردن ، یاوه سرایی کردن ، بیهوده گفتن ، سرزنش کردن ، یاوه سرایی ، بیهوده گویی
ranten	لفظی کردن ، یاوه سرایی کردن ، بیهوده گفتن ، سرزنش کردن ، یاوه سرایی ، بیهوده گویی
rapacious	درنده خو ، ژیان
rapacity	از ، غارتگری ، یغماگری ، درنده خوبی
rapid	تندرو ، سریع العمل ، چابک
rapidly	تند ، بسرعت
rapine	دستمزد ، دستبرد ، ربایش ، غصب ، غارت کردن
rapport	تفاهم ، نسبت ، ربط ، توافق ، مناسبت ، سازگاری
rapt	مسحور ، ربوده شده ، برده شده ، مجذوب
raptorail	شکاری ، رباینده ، وابسته به تیره ربایندگان یا مرغان
rapture	از خود بیخودی ، شعف و خلسه روحانی ، حالت جذب و انجذاب ، وجد روحانی ، ربایش ، جذب ، شور ، بوجد آوردن ، از خود بیخود کردن ، خلسه
rare	نادر ، کمیاب ، کم ، رقیق ، لطیف ، نیم پخته
rarefy	رقیق کردن ، منبسط کردن ، تصفیه کردن
rarely	بندرت ، بطور فوق العاده ، با استادی ویژه
rarely beautiful	دارای زیبایی ، استثنائی یا فوق العاده
rarify	رقیق کردن ، منبسط کردن ، تصفیه کردن
rash	تند ، عجل ، بی پروا ، بی احتیاط ، محل خارش یا تحریک روی پوست ، جوش ، دانه
rasp	چوبسای ، سوهان زدن ، تراش دادن ، با صدای سوهان گوش را ازردن ، صدای سوهان
raspy	دارای صدای گوش خراش
rate	سنجیدن ، قرار ، اندازه نسبت ، پایه ، تندی ، مشمول مالیات کردن ، سرعت کار ، میزان مهارت ، شدت تغییرات ، نواخت ، اهنگ حرکت ، سرعت حرکت ، درجه ، درچند ، روش ، طرز ، منوال ، میزان ، سرعت ، ارزیابی کردن ، نرخ بستن بر ، بها گذاشتن بر ، بر آوردن ، شمردن
rather	سریع تر ، بلکه ، تا یک اندازه ، نسبتا ، با میل بیشتری ، ترجیحا
ratify	تایید کردن ، قبول کردن ، بتصویب رساندن ، تصویب کردن

rating	سنجش توان ، توان نامی ، نرخ بندی ، تقویم ، میزان ، ریتینگ ، دسته بندی کردن ، طبقه بندی کردن درجه بندی ، سرزنش ، دسته بندی ، درجه ، رتبه ، نرخ
ratio	بهر ، نسبیّت ، نسبت معین و ثابت ، قسمت ، سهم
ratiocination	استدلال
ration	جیره غذایی ، (علوم نظامی) جیره ، مقدار جیره روزانه ، خارج قسمت ، سهمیه ، سهم دادن ، جیره بندی کردن
rationale	منطق ، دلیل ، توضیح اصول عقاید ، اس اساس ، بنیاد و پایه
rationalism	فلسفه اصالت عقل ، فلسفه عقلانی ، عقل گرایی
rationalize	عقلا توجیه کردن ، بااستدلال عقلی توجیه یا تفسیر کردن ، منطقی کردن
raucous	خشن ، زمخت ، ناهنجار ، خیلی نامرتب
ravage	ویران یا غارت کردن ، خرابی وارد آوردن ، یغما ، ویرانی ، ستمگری ، ویران کردن ، غارت کردن ، تاخت و تاز کردن ، بلا زده کردن
rave	دیوانه شدن ، جار و جنجال راه انداختن ، با بیحوصلگی حرف زدن ، دیوانگی ، غوغا
ravel	دریافتدگی) شانه مخصوص جداکردن تارهای نخ ، پیچ انداختن در ، گره دار کردن ، دام بلا ، چیز در هم پیچیده ، نخ گوریده ، گوریدگی ، از هم جدا کردن الیاف
ravenous	بسیار گرسنه ، پر ولع ، پر اشتیاق
ravine	فرکند ، ابکند ، دره تنگ و عمیق ، دارای دره تنگ کردن
raw	مرطوب ، اولیه ، نارس ، کال ، خام ، نپخته ، بی تجربه ، سرد ، جریحه دار کردن
raze	ویران کردن ، محو کردن ، تراشیدن
reach	دسترسی ، توانایی ، استطاعت ، وسعت حدود ، میدان ، هدف ، رسیدن به ، نائل شدن به ، کشش ، حصول ، رسایی ، برد
react	واکنش نشان دادن ، واکنش کردن ، عکس العمل نشان دادن ، تحت تاثیر واقع شدن
reaction	واکنش ، انفعال ، عکس العمل ، انعکاس ، واکنشی
reactional	واکنش ، عکس العمل ، انعکاس ، واکنشی
reactionary	مخالفت گرای بی منطق ، ارتجاعی ، استبدادی ، ادم مرتجع ، واکنشی
read	قرائت کردن ، باز خواندن ، تعبیر کردن
reader	مصصح چاپخانه ، خواننده ، غلط گیر ، کتاب قرائتی ، قاری
readily	بامیل ، به اسانی ، بسهولة
reading	تفسیر ، استنباط ، نظریه ، خواندن ، قرائت ، مطالعه
readjust	دوباره تعدیل
ready	حاضر به کار ، آماده کردن ، مهیا کردن ، حاضر کردن ، آماده
real	ارزش واقعی هر کالا یا خدمت در حالتی که با پول اندازه گیری شود ، راستین ، حقیقی ، واقعی ، موجود ، غیر مصنوعی ، طبیعی ، اصل ، بی خدشه ، صمیمی
realism	واقعیت گرایی ، راستین گرایی ، واقع بینی ، واقع گرایی ، رئالیسم ، تحقق گرایی
reality	حقیقت ، واقعیت ، هستی ، اصلیت ، اصالت وجود
realize	تصدیق کردن ، تبدیل به پول کردن ، واقعی کردن ، درک کردن ، فهمیدن ، دریافتن ، تحقق یافتن ، نقد کردن ، تحقق بخشیدن ، پی بردن

really	واقعا ، راستی
realm	کشور ، حدود ، حوزه ، قلمرو سلطان ، متصرفات ، مملکت ، ناحیه
reaper	درو گر ، ماشین درو
rearrange	بازاراستن ، بازچیدن
reason	دلیل ، سبب ، علت ، عقل ، خرد ، شعور ، استدلال کردن ، دلیل و برهان آوردن
reasonable	متعارف ، عقلانی ، منطقی ، قابل قبول ، معقول ، مستدل
reassure	دوباره اطمینان دادن ، دوباره قوت قلب دادن
rebate	فائق دار کردن ، کاستن ، کم کردن ، کند کردن ، بی ذوق کردن ، تخفیف ، کاهش
rebellious	سرکش ، متمرد
rebuff	جلوگیری کردن ، رد کردن ، منع ، رد ، دفع
rebuild	تجدید ساخت ، نوسازی کردن قطعات ، باز ساختن ، دوباره ساختمان کردن ، چیز دوباره ساخته شده
rebuke	سرزنش کردن ، سرزنش ، گوشمالی ، توبیخ کردن ، ملامت کردن ، ملامت ، زخم زبان
rebus	معمای مصور ، نشان دادن واژه ها بصورت مصور
rebut	رد کردن ، بر گرداندن ، جواب متقابل دادن ، پس زدن
rebuttal	رد ، تکذیب ، دفع ، عمل متقابل ، پس زنی
recalcitrant	متمرد ، سرسخت ، سرکش
recall	فراخوانی ، احضار کردن ، فرا خواندن ، به یاد آوردن ، بسیج کردن قوا ، بیاد آوردن ، فراخواندن ، معزول کردن
recant	حرف خود را رسماً پس گرفتن ، گفته خود را تکذیب کردن ، بخطای خود اعتراف کردن
recapitulate	رئوس مطالب را تکرار کردن ، (زیست شناسی) صفات ارثی را در طی چند نسل تکراری کردن
recapture	پس گرفتن ، دوباره تسخیر کردن ، پس گیری
recast	از نو ریختن ، از نو قالب کردن ، از نو طرح کردن
recede	کنار کشیدن ، عقب کشیدن ، خودداری کردن از ، دور شدن ، بعقب سرازیر شدن ، پس رفتن
receipt	قبض رسید ، رسید پیام ، دریافت ، رسید دادن ، اعلام وصول نمودن ، وصول کردن ، (م) بزهکاران را تحویل گرفتن
receivable	دریافت کردنی ، قابل وصول ، پذیرفتنی ، قابل قبول ، (در جمع) بروات وصولی
receivables	دریافتنی ها
receive	اخذ ، دریافت کردن ، رسیدن ، پذیرفتن ، پذیرایی کردن از ، جا دادن ، وصول کردن ، گرفتن
receiver	مدیر تصفیه ، ماموری که از طرف دادگاه اموال محکوم علیه را جهت اجرای حکم ضبط و اداره می کند ، مال خر ، خریدار اموال مسروقه ، گیرنده رادیویی ، دستگاه گیرنده بی سیم ، جعبه خوراک دهنده ، دستگاه خوراک دهنده ، دریافت کننده ، دستگاه گیرنده ، گوشی ، متصدی دریافت
recent	تازه ، اخیر ، متاخر ، جدید التاسیس
recently	بتازگی ، اخیراً

receptacle	ژاک رادیو ، سیم اتصال ، نهنج ، ظرف ، جا ، حاوی ، حفره درون سلولی گیاه
receptive	پذیرنده ، پذیرا ، شنوا ، حاضر بقبول
recession	رکود ، پس رفت ، بازگشت ، اعاده ، کساد ، بحران اقتصادی
recessive	مایل بباژگشت ، ارتجاعی ، باژگشتی ، پس رفتی
recidivism	تکرار (در جرم یا بیماری روانی) ، عود ، بازگشت ، باژگشت به ، تکرار جنایات
recidivist	تکرار کننده جرم ، عامل تکرار جرم ، تکرار کننده جرم
recipe	دستور العمل ، دستور خوراک پزی ، خوراک دستور
recipient	گیرنده ، دریافت کننده ، وصول کننده
reciprocal	مقدار عکس ، متقابل ، دو سویه ، تقابلی ، عکس (در اعداد) ، دو جانبه ، عمل متقابل ، معکوس ، دوجانبه ، دو طرفه
reciprocate	مقابل به مثل نمودن ، دادن و گرفتن ، تلافی کردن ، عمل متقابل کردن ، معامله بمثل کردن ، جبران کردن
reciprocity	معامله بمثل ، عمل متقابل
recitation	از بر خوانی ، از حفظ خوانی ، بازگو نمودن درس حفظی ، شرح ، ذکر ، بیان ، تعریف موضوع
reck	پروا داشتن ، بیم داشتن ، باک داشتن
reckless	بی پروا ، بی بیباک ، بی ملاحظه ، بی اعتنا
reclaim	احیاء کردن ، احیاء اراضی موات ، استرداد کردن ، اصلاح شدن ، مرمت کردن ، اصلاح کردن ، نجات دادن ، زمین بایر را دایر کردن
recline	برپشت خم شدن یا خوابیدن ، سرازیر کردن ، خم شدن ، تکیه کردن ، لمیدن
recluse	دور افتاده ، تنها ، منزوی ، گوشه نشین
reclusive	خلوت ، دنج
recognition	تصدیق ، تخصیص ، شناسایی ، به رسمیت شناختن ، تشخیص ، باز شناخت ، باز شناسی
recognizance	التزام نامه ، التزام ، تعهد نامه ، سپرده التزامی ، وجه الضمانه
recognize	به رسمیت شناختن ، تشخیص دادن ، برسمیت شناختن ، باز شناختن ، تصدیق کردن
recoil	برگشت ، پس زنی ، لگد زدن تفنگ ، عقب نشینی کردن توپ ، بحال خود برگشتن ، بحال نخستین برگشتن ، پس زدن ، عود کردن ، پس نشستن ، فزری بودن ، (با upon on) واکنش داشتن بر
recollect	دوباره جمع کردن ، بخاطر آوردن ، در بحر تفکر غوطه ور شدن ، مستغرق شدن در
recommend	پیشنهاد کردن ، سفارش کردن توصیه کردن ، توصیه شدن ، معرفی کردن
recommendation	توصیه ، نامه پیشنهاد ، نظریه
recommended	مستحب
recompense	پاداش ، (حقوق) غرامت ، جبران ، رفع خسارت ، عوض دادن ، غرامت پرداختن
reconcilable	قابل تلفیق
reconcile	صلح دادن ، اشتهی دادن ، تطبیق کردن ، راضی ساختن ، وفق دادن
reconciliation	اصلاح و تعدیلات



recondite	پوشیده ، نهان ، مرموز ، عمیق ، پیچیده
reconnaissance	شناسایی ، بازدید مقدماتی ، اکتشاف
reconnoiter	شناسایی کردن ، بازدید کردن ، عملیات اکتشافی کردن
reconnoitre	شناسایی کردن ، بازدید کردن ، عملیات اکتشافی کردن
reconsider	تجدیدنظر کردن ، مجددا در امری مطالعه کردن
reconstruct	تجدید بنا کردن ، نوسازی کردن ، از نوساختن ، احیا کردن
reconstruction	تجدید بنا ، نوسازی ، نمونه مطابق اصل ، مدل
record	یادداشت کردن ، ضبط کردن ضبط ، گواهی ثبت شده ، دفتر ، مدرک ، کتبی ، سجل بایگانی ، پرونده ، نگاشتن ، ضبط کردن ، ضبط شدن ، ثبت ، یادداشت ، نگارش ، تاریخچه ، صورت مذاکرات ، صورت جلسه ، پیشینه ، بایگانی ، ضبط ، رکورد ، حد نصاب مسابقه ، نوشته ، صفحه گرامافون ، نام نیک ، مدرک ، ثبت کردن
recording	ضبط ، ثبت ، نگارش ، صفحه گرامافون
recount	برشمردن ، یکایک گفتن ، تعریف کردن ، شمارش مجدد ، باز گفتن
recoup	دوباره بدست آوردن ، جبران کردن ، تلافی کردن
recourse	اعاده ، چاره ، وسیله ، پاتوق ، میعادگاه ، متوسل شدن به ، مراجعه کردن به
recover	جمع اوری یکان ، جمع اوری کردن ، به هوش آمدن بهبود یافتن از مرضی ، اخراجات کردن ، جمع اوری وسایل از کار افتاده یا بیماران ، اخراجات وسایل ، نجات دادن ، به حالت اول در آمدن ، دوباره بدست آوردن ، بازیافتن ، ترمیم شدن ، بهبود یافتن ، بهبودی یافتن ، بهوش آمدن ، دریافت کردن
recovery	سلامتی ، بازیابی ، برگشت ، ترمیم ، بهبودی ، بازیافت ، حصول ، تحصیل چیزی ، استرداد ، وصول ، جبران ، بخودایی ، بهوش آمدن
recreant	تسلیم شونده ، ترسو ، بی وفا ، ناسپاس ، خائن
recreate	تفریح کردن ، تفریح دادن ، وسیله تفریح را فراهم کردن ، تمدد اعصاب کردن ، از نو خلق کردن
recrimination	اتهام متقابل ، تهمت متقابل
recrudescence	برگشت ، عود ، ظهور مجدد ، برگشتگی ، تجدید
recrudescent	عود کننده
recruit	سرباز یا دانش آموز جدید ، استخدام کردن استخدام ، تازه سرباز ، کارمند تازه ، نو آموز استخدام کردن ، نیروی تازه گرفتن ، حال آمدن
rectify	تصحیح کردن ، برطرف کردن ، جبران کردن ، یکسو کردن ، اصلاح کردن
rectitude	راستگری ، راستی ، درستی ، درستکاری ، صحت عمل
recumbent	خوابیده ، خم ، بر زمین گستر
recuperate	بهبودی یافتن ، نیروی تازه یافتن ، حال آمدن
recur	عود کردن ، تکرار شدن ، دور زدن ، باز رخدادن
recurrent	برگردنده ، عود کننده ، راجعه ، بازگشت کننده ، باز رخدادگر
recusant	ممتنع ، متمرّد
recycle	بازسازی
red	بدهکار بودن حساب ، قرمز ، سرخ ، خونین ، انقلابی ، کمونیست

redeem	از رهن درآوردن ، فک کردن رهن ، باز خریدن ، از گرو در آوردن ، رهایی دادن
redemption	فک ، از گرو درآوردن ، معادل ransom ، بازخرید ، بازپرداخت ، باز خرید ، خریداری و ازاد سازی ، رستگاری
redolence	بو داشتن ، بو ، عطر ، خاطرات گذشته
redolent	معطر ، بودار ، حاکی
redoubtable	ترسناک ، موحش ، مستحکم ، سهمناک
redound	کمک کردن ، منجر شدن ، لبریز شدن
redress	جبران خسارت ، تصحیح ، التیام ، دوباره پوشیدن ، جبران کردن ، فریاد رسی
reduce	تبدیل کردن ، تحویل دادن ، کاهش دادن تنزل دادن ، استحاله یا احاله کردن ، کاهش یافتن ، کم کردن ، کاستن (از) ، تنزل دادن ، فتح کردن ، استحاله کردن ، مطیع کردن ، تقلیل دادن ، ساده کردن
reducible	تقلیل پذیر ، ساده شدنی
reduction	تخفیف ، تحویل ، استحاله کاهش ، احیاء ، کوچک کردن نقشه ، کم کردن ، اختصار ، تبدیل ، تقلیل ، کاهش ، ساده سازی ، احیا ، احاله
reductional	اختصار ، تبدیل ، کاهش ، تقلیل ، احیا ، احاله
redundance	زیادی ، حشووزوائد ، سخن زائد ، فراوانی
redundant	زائد ، اضافی ، دارای اطناب ، حشو ، افزونه
reek	بخار دهان ، بخار از دهان خارج کردن ، متصاعد شدن ، بوی بد دادن
reestablish	دوباره برقرار یا تاسیس کردن
refectory	سالن ناهار خوری (بویژه در صومعه)
refer	احاله کردن ، ارجاع کردن ، اشاره کردن ، نشان کردن ، نشانه روی به نقطه نشانی ، مراجعه کردن ، فرستادن ، بازگشت دادن ، رجوع کردن به ، منتسب کردن ، منسوب داشتن ، عطف کردن به
referable	مراجعه کردنی
referee	حکم ، دور ، حاکم ، میانجی ، داوری کردن ، داور مسابقات شدن
reference	اشاره ، مراجعه رجوع ، ارجاع امر به داوری ، توصیه ، مراجعه و رجوع کردن ، مدارک ، منبع ، ماخذ ، ارجاع ، مرجع ، مراجعه ، رجوع ، کتاب بس خوان ، بازگشت ، عطف ، کتاب مخصوص مراجعات علمی و ادبی و غیره
referendum	رفراندم ، مراجعه به آراء عمومی ، یادداشتی که از طرف سفیر به دولت متبوع وی ارسال می شود ، همه پرسی ، رفراندم ، مراجعه باراً عمومی ، کسب تکلیف
refinery	پالایش ، پالایشگاه ، تصفیه خانه
reflect	باز تابیدن ، منعکس شدن ، بازتاب دادن ، بازتاب یافتن ، بازتابیدن ، تامل کردن ، منعکس کردن ، برگرداندن ، فکر کردن ، منتج شدن به
reflection	بازتاب ، انعکس ، تامل (reflexion) انعکاس ، بازتاب ، اندیشه ، تفکر ، پژواک
reflector	آینه ، بازتابنده ، جسم منعکس کننده ، جسم صیقلی ، الت انعکاس
reflex	بازتاب ، واکنش ، عکس العمل غیرارادی
reflexible	انعکاس پذیر ، قابل انعکاس
reform	تجدید نظر ، بازساخت ، بهسازی کردن ، ترمیم کردن ، اصلاحات ، تجدید سازمان

reformer	طرفدار نهضت ، بهسازگر ، مصلح ، اصلاح طلب ، پیشوای جنبش
refract	منکسر کردن ، بر گرداندن ، شکستن ، انکسار
refraction	شکستگی ، قبض ، شکست ، انکسار ، تجزیه ، انحراف ، تخفیف
refractory	ناگداز ، سرکش ، گردنکش ، سرسخت ، جسم نسوز ، مقاوم
refrain	برگردان ، خود داری کردن ، منع کردن ، نگاه داشتن
refrangent	شککننده ، منکسر کننده ، منکسر شده
refuge	پناهگاه ، ملجا ، پناهندگی ، تحصن ، پناه دادن ، پناه بردن
refugee	مهاجر ، فراری ، پناهنده سیاسی ، اواره شدن
refulgent	نورافشان ، درخشنده ، متشعشع ، درخشان
refund	تادیه ، بازپرداخت ، پس پرداخت ، پس دادن ، مجددا پرداختن ، استرداد
refurbish	روشن و تازه کردن
refusal	امت ، سرپیچی ، روگردانی ، ابا ، امتناع ، استتکاف ، خود داری ، رد
refuse	پس مانده ، عدم پذیرش ، امتناع ، سرباز زدن ، رد کردن ، نپذیرفتن ، قبول نکردن ، مضایقه تفاله کردن ، فضولات ، اشغال ، ادم بیکاره
refute	رد کردن ، تکذیب کردن ، اشتباه کسی را اثبات کردن
regal	پادشاهی ، شاهوار
regale	خوراک لذیذ ، مهمانی ، سور دادن
regalia	امتیازات سلطنتی ، نشانها و علائم پادشاهی ، لباس شاهانه یا فاخر
regality	سلطنت ، قلمرو ، پادشاهی
regard	مبالات ، باب ، مراعات ، رعایت ، توجه ، درود ، سلام ، بابت ، باره ، نظر ، ملاحظه کردن ، اعتنا کردن به ، راجع بودن به ، وابسته بودن به ، نگر بستن ، نگاه کردن ، احترام
regarding	عطف به ، راجع به ، در موضوع
regardless	صرف نظر از ، با وجود علیرغم
regatta	مسابقه کرجی رانی ، پارچه نخی سفت بافت
regenerate	باز زادن ، باززاییدن ، احیاء کردن ، تهذیب کردن ، زندگی تازه و روحانی یافته ، دوباره خلق شدن یا کردن
regeneration	باززایی ، باز زاد ، نوزایش ، تهذیب اخلاق ، اصلاح ، احیاء
regent	نایب السلطنه ، نماینده پادشاه ، رئیس ، عضو شورا
regicide	شاه کشی ، شاه کش ، قتل شاه یا حکمروا
regime	رژیم ، روش حکومت پرهیز غذایی
regimen	پرهیز غذایی ، رده ، دسته ، حکومت
regiment	(علوم نظامی) هنگ ، گروه بسیار ، دسته دسته کردن ، تنظیم کردن
region	پهنه ، ناحیه نظامی ، منطقه ، بوم ، سرزمین ، ناحیه ، فضا ، محوطه بسیار وسیع و بی انتها
regional	ناحیه ای ، محلی ، منطقه ای ، منطقه ای
register	رجیستر ، نامنویسی ، ثبت تیر کردن ، اسم نویسی کردن ، کفگیرک نشانه روی ، ثبات ، دفتر ثبت ، ثبت امار ، دستگاه تعدیل گرما ، پیچ دانگ صدا ، لیست یا فهرست ، ثبت کردن ، نگاشتن ، در دفتر وارد کردن ، نشان دادن ، منطبق کردن

regnant	حاکم ، سلطنت کننده ، حکمفرما ، مسلط ، شایع
regress	پس رفتن ، پس رفت کردن ، برگشت ، پس روی ، سیر قهقرایی کردن
regression	پسروی ، بازگشت ، رگرسیون ، بسرفت ، برگشت ، عود ، سیر قهقرایی
regretful	پر تاسف ، پشیمان ، متاثر
regular	قانونی ، ارتش کادر ، پرسنل کادر ، منظم ، مرتب ، با قاعده ، معین ، مقرر ، عادی
regularly	مرتبا ، منظما
regulate	تعدیل کردن ، تنظیم کردن ، میزان کردن ، درست کردن
regulation	مقررات و نظامات نظام ، نظامنامه ، پهنه تنظیم ، تنظیم ، تعدیل ، قاعده ، دستور ، قانون ، ایین نامه ، مقررہ
regurgitate	برگشتن ، برگرداندن ، قی کردن
rehabilitate	اعاده اعتبار کردن ، نوتوان کردن ، توانبخشی کردن ، دارای امتیازات اولیه کردن ، تجدید اسکان کردن ، اعاده حیثیت کردن ، ترمیم کردن ، بحال نخست برگرداندن
reign	سلطنت کردن ، حکومت ، حکمفرمایی ، سلطنت یا حکمرانی کردن ، حکمفرما بودن
reimburse	مسترد کردن ، باز پرداخت کردن ، باز پرداختن ، جبران کردن ، هزینه کسی یا چیزی را پرداختن ، خرج چیزی را دادن
reimbursement	باز پرداخت وجه ، باز پرداخت
rein	زمام ، عنان ، افسار کردن ، کنترل ، ممانعت ، انجام زدن ، راندن ، مانع شدن
reinforce	تقویت یکانها ، مستحکم کردن ، تقویت کردن ، محکم کردن ، مدد کردن
reinstate	دوباره گماشتن ، دوباره برقرار کردن ، از نو به مقام اولیه خود رساندن ، تثبیت کردن
reiterate	تکرار کردن ، تصریح کردن
reject	پس زدن ، عقب زدن دشمن ، رد کردن ، نپذیرفتن
rejoin	پاسخ دفاعی دادن ، در پاسخ گفتن ، دوباره پیوستن به
rejoinder	پاسخ دفاعی ، جواب ، پاسخ دفاعی دادن
rejuvenate	دوباره جوان کردن ، جوانی از سر گرفتن
rejuvenescence	نوگشتگی ، تجدید جوانی ، تجدید حیات
relapse	بازگشت ، برگشت ، عودت ، مرتد ، بحال نخستین برگشتن ، عود کردن
relate	باز گو کردن ، گزارش دادن ، شرح دادن ، نقل کردن ، گفتن
relation	وابستگی ، رابطه ، خویش ، ارتباط ، شرح ، خویشاوند ، کارها ، نقل قول ، وابسته به نسبت یا خویشی
relational	وابستگی ، رابطه ای ، ارتباط ، شرح ، خویشاوند ، کارها ، نقل قول ، وابسته به نسبت یا خویشی
relationship	خویشاوندی ، نسب ، رابطه ، ارتباط ، خویشی ، وابستگی ، نسبت
relative	اضافی ، منسوب ، وابسته ، خودی ، نسبی ، خویشاوند ، راجع
relatively	نسبتا ، بالنسبه
relax	سست کردن یا شدن ، لینت دادن ، شل کردن ، کم کردن ، تمدد اعصاب کردن ، راحت کردن
release	کلید قطع کننده ، آزاد سازی ، خارج کردن ، بری شدن برائت از دین ، مفاصا ، ترک دعوی ابراء کسی از دین ، واگذار کردن ، اجازه صدور

	، اجازه ارسال پیام ، رهاکردن ، بخشودگی ، ترخیص کردن کالا ، برگ مرخصی ، رها کردن ، ازاد کردن ، مرخص کردن ، منتشر ساختن ، رهایی ، ازادی ، استخلاص ، ترخیص ، بخشش ، پخش
relegate	ارجاع کردن ، انداختن ، موکول کردن ، محول کردن ، واگذار کردن ، منتسب کردن
relent	نرم شدن ، رحم بدل آوردن ، پشیمان شدن
relevant	مربوط ، مناسب ، وابسته ، مطابق ، وارد
reliability	قابل اعتماد ، قابلیت اعتماد ، قابلیت اطمینان ، اعتبار
reliable	قابل اطمینان ، موثق ، معتبر ، قابل اتکا
reliance	اعتماد ، توکل ، تکیه ، اتکا ، دل گرمی
reliant	موثق ، متکی
relic	اثر ، آثار مقدس ، عتیقه ، یادگار ، باستانی
relief	کم کردن ، برجسته کاری ، معافیت ، رهایی ، مرخصی ، تعویض نگرهبانی عوارض زمین ، کاهش ، اسودگی ، راحتی ، فراغت ، ازادی ، اعانه ، کمک ، امداد ، رفع نگرانی ، تسکین ، حجاری برجسته ، خط بر جسته ، برجسته کاری ، تشفی ، ترمیم ، اسایش خاطر ، گره کشایی ، جبران ، جانشین ، تسکینی
religion	کیش ، ایین ، دین ، مذهب
religious	شرعی ، دینی ، مذهبی ، راهبه ، تارک دنیا ، روحانی ، دیندار
relinquish	ترک دعوی کردن ، اعراض از حق کردن ، ول کردن ، ترک کردن ، چشم پوشیدن
reliquary	جعبه اشیاء متبرکه ، ظرف مخصص نگهداری آثار مقدس یا باستانی ، محفظه عتیقه ، باقیمانده
relish	ذائقه ، طعم ، چاشنی ، ذوق ، اشتها ، مزه آوردن ، خوش مزه کردن ، با رغبت خوردن ، لذت بردن از
reluctance	بی میلی ، اکراه ، بیزاری ، مخالف ، مقاومت مغناطیسی
reluctant	بی میل
rely	اعتماد کردن ، تکیه کردن
remain	اقامت کردن ، اثر باقیمانده ، (درجمع) بقایا ، باقیماندن
remaining	باقی مانده
remand	بازداشت مجدد ، به بازداشتگاه برگرداندن ، احضار کردن ، اعاده دادن
remarkable	قابل توجه ، عالی ، جالب توجه
remarks	جزئیات ، توضیحات
remediable	درمان پذیر ، چاره پذیر ، قابل علاج ، گزیر پذیر
remedial	گزیری ، علاجی ، چاره ساز ، شفابخش ، مفید ، درمانی
remedy	گزیر ، علاج ، دارو ، میزان ، چاره ، اصلاح کردن ، جبران کردن ، درمان کردن
remember	بخاطر آوردن ، یاد آوردن ، بخاطر داشتن
remembrance	یاد اوری ، تذکر ، خاطر ، ذهن ، یادگاری
remind	یاد اوری کردن ، یادآور شدن ، بیاد آوردن
reminisce	یادآوری کردن ، بخاطر آوردن ، یاد کردن

reminiscence	خاطره پردازی ، خاطره ، یادداشت ، یاد بود ، یادآوری ، نشانه
reminiscent	یاد بود ، خاطره ، یادآور
remiss	بی مبالاات ، بی قید ، غفلت کار ، سست
remission	عذر گناه ، بخشودگی ، بخشش ، امرزش ، عفو ، گذشت ، تخفیف ، بهبودی بیماری
remit	تخفیف دادن ، فرستادن (وجه) ، بخشیدن ، امرزیدن ، معاف کردن ، فرو نشاندن ، پول رسانیدن ، وجه فرستادن ، ارسال وجه
remnant	باقی مانده ، بقیه ، اثر ، بقایا(در جمع) ، آثار
remodel	تغییر وضع دادن ، عوض کردن ، تعمیر کردن
remonstrance	سرزنش ، نکوهش ، تعرض ، اعتراض ، مخالفت
remonstrant	معارض
remonstrate	تعرض کردن ، با تعرض و نکوهش گفتن
remorse	پشیمانی ، افسوس ، ندامت ، پشیمانی ، غم
remote	کنترل از راه دور ، دور دست ، خارج از منطقه ، منطقه دور افتاده ، پرت ، دور دست ، جزئی ، کم ، بعید ، متحرک
remotely	ابداً ، دور افتاده
remove	دور کردن برطرف کردن ، جابجا کردن انتقال دادن ، بیرون آوردن ، از جا برداشتن ، بلند کردن ، رفع کردن ، دور کردن ، برطرف کردن ، بردن ، برچیدن ، زدودن ، برداشت کردن ، عزل کردن
remunerate	یاداش دادن به ، ترقی کردن ، تاوان دادن
remuneration	حق الزحمه ، غرامت ، اجرت ، اجر ، پاداش
remunerative	درامدزا ، پاداشی
renaissance	دوره تجدد ادبی و فرهنگی ، رنسانس
renascence	نوزایش ، تجدید حیات ، تولد مجدد ، زندگی مجدد
rend	پاره کردن ، چاک زدن ، دریدن ، کندن
render	استرداد ، تحویل دادن ، تسلیم داشتن ، منتقل کردن ، ارائه دادن ، ترجمه کردن ، در آوردن
rendezvous	امدگاه ، وعده گاه ، پاتوق ، میعاد ، قرار ملاقات گذاشتن
rendition	تسلیم ، بازگردانی ، پرداخت ، تحویل ، ترجمه ، تفسیر
renegade	از دین برگشته ، برگشته ، مرتد ، خائن
renege	انکار کردن ، دبه کردن ، ترک تابعیت کشور یا دین خود را کردن ، (در گویش) گول زدن
renounce	انکار کردن ، سرزنش یا متهم کردن
renovate	باز نوساختن ، نو کردن ، تعمیر کردن ، از سر گرفتن
renown	اوازه ، نام ، شهرت ، معروفیت ، اشتهار ، صیت ، مشهور کردن
rent	استیجار ، کرایه اجاره کردن یا دادن ، اجاره بها ، مال الاجاره ، منافع ، اجاره کردن ، کرایه کردن ، اجاره دادن
rent rebate	حق مسکن
rental	کرایه‌ای
renunciation	چشم پوشی ، ترک ، کناره گیری ، قطع علاقه

reorganize	تشکیلات مجدد ، دوباره متشکل کردن ، دوباره سازمان دادن
repair	درست کردن ، جبران کردن تعمیر ، تعمیر کردن ، تعمیر کردن ، جبران کردن ، دوباره دایر کردن ، مرمت کردن ، مرمت ، تعمیر ، اصلاح
reparable	قابل جبران ، اصلاح پذیر ، تعمیر پذیر
reparation	جبران غرامت ، تاوان ، تعمیر ، عوض ، اصلاح
repartee	حاضر جوابی ، جواب شوخی امیز
repast	خوراک ، ضیافت ، غذا خوردن ، وقت غذاخوری
repeal	لغو کردن ، احضار کردن ، احضار ، باز گردانی ، الغاء ، لغو ، فسخ
repeat	مکرر کردن ، تکرار کنید ، بازگو کنید ، دوباره گفتن ، تکرار کردن ، تکرار شدن ، دوباره انجام دادن ، دوباره ساختن ، تکرار ، تجدید ، باز گفتن ، بازگو کردن ، بازگو ، باز انجام
repeatedly	مکررا"
repel	دفع کردن ، رد کردن ، نپذیرفتن ، جلوگیری کردن از ، بیزار کردن ، مقابله کردن
repellent	زننده ، مانع ، دافع ، راننده ، بیزار کننده
repentance	توبه ، پشیمانی ، ندامت ، اصلاح مسیر زندگی
repentant	تائب
repercussion	بازگردانی ، پس زنی ، انعکاس ، برگشت ، عکس العمل ، واکنش ، (پزشکی)دفع یا پیشگیری
repertoire	موجودی ، مخزن ، فهرست نمایش های آماده برای نمایش دادن
repertory	فهرست ، مجموعه ، انبار ، مخزن ، کاتالوگ
repetition	باز انجام ، باز گویی ، باز گو ، تکرار ، تجدید ، اعاده
repine	ناراضی بودن ، شکایت کردن ، شکوه
replace	عوض کردن ، جانشین شدن یا کردن ، چیزی را تعویض کردن ، جابجا کردن ، جایگزین کردن
replacement	تعویض قطعه ، عوض کردن ، جانشین ، جایگزینی نفرات ، تعویض ، جایگزینی
replenish	پرکردن مجدد ، سرویس و سوختگیری هواپیماها تجدید سوخت ، تدارک مجدد ، تنظیم کردن روغن سلاحها ، دوباره پر کردن ، ذخیره تازه دادن ، باز پر کردن
replete	کاملا پر ، لبریز ، چاق ، تکمیل ، انباشته
replica	نسخه عین ، عین ، المثنی
replicate	تکرار کردن ، برگرداندن ، تازدن ، جوساختن
reply	پاسخ دادن ، جواب کتبی ، جواب شفاهی ، دفاعیه
report	شایعه ، اطلاع دادن ، خبردادن ، معرفی کردن خود ، گزارش دادن به ، صدای شلیک ، شهرت ، انتشار ، صدا ، گزارش دادن ، گزارش
reporter	گزارشگر ، خبرنگار
repose	گذارن ، ارمیدن ، دراز کشیدن ، غنودن ، سامان ، اسودگی ، استراحت
repository	انبار ، مخزن ، صندوق تابوت ، ظرف ، رازدار
reprehend	سرزنش کردن ، توبیخ کردن
reprehensible	سزاوار سرزنش ، سرزنش کردنی

reprehension	سرزنش ، ملامت
represent	نماینده‌گی داشتن ، نمایش دادن ، نمایاندن ، فهماندن ، نمایندگی کردن ، وانمود کردن ، بیان کردن ، نشان دادن ، نماینده بودن
representation	معرفی کردن ، نمایش ، نمایندگی ، تمثال ، نماینده ، ارائه
representative	معرف ، بیانگر ، نمایشگر ، نماینده ، حاکی از ، مشعربر
repress	باز فشردن ، باز کوفتن ، فرو نشاندن ، سرکوب کردن ، در خود کوفتن
reprieve	مجازات کسی را بتعویق انداختن ، رخصت
reprimand	سرزنش کردن ، سرزنش و توبیخ رسمی ، مجازات
reprisal	جبران ، انتقام ، تلافی کردن
reprise	بازکوب (شمشیربازی) ، وهله ، نوبت ، خسارت ، خرج ، تلافی کردن
reproach	سرزنش ، توبیخ ، رسوایی ، ننگ ، عیب جویی کردن از ، خوار کردن
reprobate	مردود ، فاسد ، بد اخلاق ، هرزه ، محرومیت
reproduce	دوباره عمل آوردن ، تکثیر کردن ، چاپ کردن ، دوباره ساختن ، دوباره تولید کردن ، باز عمل آوردن
reproduction	چاپ کردن ، تکثیر کردن ، تکثیر نشریات ، تولید مجدد ، هم اوری ، تکثیر ، توالد و تناسل ، تولید مثل
reproductive	مولد ، تناسلی
reproof	سرزنش ، نکوهش ، ملامت ، توبیخ ملایم
reprove	سرزنش کردن ، نکوهش کردن ، ملامت کردن
republican	جمهوریخواه ، جمهوری خواه ، جمهوری ، گروهی ، اجتماعی
repudiate	رد کردن ، انکار کردن ، منکر شدن
repugnance	مغایرت ، ناسازگاری ، تناقض ، مخالفت
repugnant	متناقض ، مخالف ، تنفرانگیز ، زننده
repulse	عقب زدن ، پس زدن دشمن ، پس زنی ، دفع کردن ، راندن
repulsion	دفع کردن ، دفع ، عدم پذیرش ، عقب زنی ، تنفر ، دشمنی
repulsive	متنفر کننده ، دافع ، زننده ، تنفرآور
reputable	قابل شهرت ، مشهور ، قابل اطمینان
reputation	شهرت ، اعتبار ، ابرو ، خوشنامی ، اشتهار ، اوازه
repute	اوازه داشتن ، شمردن ، فرض کردن ، شهرت داشتن ، اشتهار
reputed	مشهور
request	درخواست امداد کردن ، خواهش ، خواسته ، خواستار شدن ، تمنا کردن ، تقاضا کردن ، درخواست کردن
requiem	نماز وحشت ، نماز میت ، فاتحه
require	بایستن ، لازم داشتن ، خواستن ، مستلزم بودن ، نیاز داشتن ، لازم بودن ، لازم دانستن
requirement	لازمه ، دربایست ، نیازمندی ، تقاضا ، احتیاج ، الزام ، نیاز ، ایجاب ، التزام ، لازم ، مقرر
requisite	بایسته ، شرط لازم ، لازم ، احتیاج ، چیز ضروری



requisition	واست استرداد مجرم ، شرط لازم ، مقتضی ، تذکر و اخطار کتبی دادن ، درخواست کردن ، سخره ، چیز مورد تقاضا ، بازگرفتن ، صادره کردن ، درخواست رسمی کردن
requital	سزا ، تالان
requite	سزا دادن ، پاداش دادن ، توان دادن ، جبران کردن
rescind	باطل ساختن ، لغو کردن ، فسخ کردن
research	تحقیقات علمی ، جستجو ، تجسس ، تحقیق ، تتبع ، کاوش ، پژوهیدن ، پژوهش کردن
researcher	پژوهشگر ، محقق
reseat	دوباره نشانادن ، در جای دیگر نشانادن ، نشیمنگاه تازه دادن ، صندلی جدید دادن*
resemblance	شبهات ، تشابه ، همانندی ، همشکلی ، مقایسه
resemble	شبهات داشتن ، مانستن ، تشبیه کردن ، مانند بودن ، همانند کردن یا بودن
resent	منزجر شدن از ، رنجیدن از ، خشمگین شدن از ، اظهار تنفر کردن از ، اظهار رنجش کردن
resentment	رنجش ، خشم ، غیض
reservation	ذخیره ، رزرو کردن صندلی یا اتاق در مهمانخانه و غیره ، کتمان ، تقيه ، شرط ، قید ، استثناء ، احتیاط ، قطعه زمین اختصاصی (برای سرخ پوستان یا مدرسه و غیره)
reserve	نگهداشتن ، ذخیره کردن ، عضو علی البدل ، کتمان حقیقت ، مقدار وجهی که هر بانک باید جهت پرداخت دیون خود داشته باشد ، قید ، کنار گذاشتن ، پس نهاد کردن ، نگه داشتن ، اختصاص دادن ، اندوختن ، اندوخته ، ذخیره ، احتیاط ، یدکی ، (درمورد انسان) تودار بودن ، مدارا ، از پیش حفظ کردن ، رزرو کردن
reservoir	تانک ، خزانه ، سرباز احتیاط یا ذخیره ، اب انبار ، ذخیره ، مخزن اب
resident	ساکن ، مقیم ، مستقر
residue	باقیمانده ، پس مانده ، تفاله ، قسمت باقی مانده ، فاضل ، زیادتی ، ته نشین
resignation	تعوین ، استعفا ، واگذاری ، کناره گیری ، تفویض ، تسلیم
resigned	تن بقضا داده ، تن برضا (خدا) داده ، تسلیم پیشامد یا تقدیر ، مسلم
resilience	جهندگی ، حالت ارتجاعي
resiliency	جهندگی ، حالت ارتجاعي
resilient	عکس العمل ، نشان دهنده ، فنری
resist	مقاومت کردن ، پایداری کردن ، ایستادگی کردن ، استقامت کردن ، مانع شدن ، مخالفت کردن با
resistance	تاب ، دوام ، پایداری ، ایستادگی ، عایق مقاومت ، مقاومت ، سختی ، مخالفت ، استحکام
resistant	مقاوم ، پایدار
resistive	مقاومتی
resistless	عاری از نیروی مقاومت
resolute	صاحب عزم ، ثابت قدم ، پابرجا ، مصمم ، ثابت ، تصویب کردن
resolution	دقت ، اراده ، قرار ، تحلیل ، تجزیه ، حل ، نتیجه ، ثبات قدم ، عزم ، قصد ، نیت ، تصمیم ، تصویب ، تفکیک پذیری ، رفع

resolve	حل کردن یا شدن ، رفع کردن ، مقرر داشتن ، تصمیم گرفتن ، رای دادن
resonance	رزونانس ، تشدید صدا ، (درصوت) تشدید ، پیچش صدا ، ایجاد طنین
resonant	تشدید شده ، طنین دار
resonate	تشدید کردن ، پیچیدن ، طنین انداختن
resort	دسته بندی کردن ، جدا کردن ، ملجا ، پناهگاه ، پاتوق ، ملاقات مکرر ، رفت و آمد مکرر ، دوباره دسته بندی کردن ، متشبه شدن به ، متوسل شدن
resource	وسیله ، کاردانی ، منبع ، ممر ، مایه ، ابتکار
resources	مدارک ، منابع اماد
respect	حیثیت ، رعایت ، رابطه ، نسبت ، رجوع ، مراجعه ، ملاحظه ، احترام گذاشتن به ، محترم داشتن ، بزرگداشت ، بزرگداشتن
respiration	تنفس ، دم زنی
respite	مهلت ، فرجه ، فاصله ، استراحت ، نفس کشیدن
resplendent	پر جلوه ، درخشنده ، پر تلالو
respond	جواب دادن ، پاسخ دادن ، واکنش نشان دادن ، پاسخ
respondent	فرجام خواننده ، خواننده ، مدعی علیه ، مخاطب ، مطابق ، موافق ، جوابگو ، واکنش دار
response	جوابگویی ، پاسخ ، واکنش
responsibility	تکلیف ، مسئولیت ، عهده ، ضمانت ، جوابگویی
responsible	جوابگو ، مسئول ، عهده دار ، مسئولیت دار ، معتبر ، ابرومند
responsiveness	پاسخدهی
rest	سه پایه ، بالشتک ، مفر ، پایه ، تکیه گاه ، نشیمنگاه ، اسایش ، محل استراحت ، اسودن ، استراحت کردن ، ارمیدن ، تجدید قوا ، کردن ، تکیه دادن ، متکی بودن به ، الباقی ، نتیجه ، بقایا ، سایرین ، دیگران ، باقیمانده ، (علوم نظامی) راحت باش
restaurant	رستوران ، کافه
restitution	استرداد ، تبدیل مختصات نقاط از عکس یا نقشه ای به نقشه دیگر ، اعاده ، بازگردانی ، جبران ، تلافی ، ارتجاع
restive	کله شق ، رام نشو ، بیقرار ، سرکش ، چموش
restorative	تجدید یا مسترد کننده ، اعاده کننده
restore	پس دادن ، بحال اول بر گرداندن ، تعمیر کردن ، اعاده دادن ، اعاده کردن ، ترمیم کردن ، باز دادن
restraint	مانع ، بازداشت ، توقیف ، ضبط کردن ، محدودیت ، جلوگیری ، منع ، نگهداری ، خودداری
restriction	انحصار ، قید شرط ، محدود کردن ، منع کردن ، ممنوعیت ، تحدید ، تضییق ، جلوگیری ، منع ، محدودیت
result	برایند ، پی آمد ، دست آورد ، برآمد ، نتیجه دادن ، ناشی شدن ، نتیجه ، اثر ، حاصل ، منتج شدن
resumption	از سر گرفتن ، از سر گیری ، ادامه ، تجدید ، شروع ، باز یافت
resurge	زنده شدن ، دوباره برخاستن
resurgent	طغیان کننده ، بازخیزگر
resurrection	قیام عیسی از مردگان ، احیا ، رستاخیز کردن

resuscitate	زنده کردن ، احیا کردن ، بهوش آوردن
retailer	خرده فروش
retain	احراز کردن ، ابقاء کردن ، تمرکز دادن ، ابقا کردن ، نگهداشتن ، نگاه داشتن ، از دست ندادن ، حفظ کردن
retaliate	تلافی کردن ، تالوان دادن ، عین چیزی را بکسی برگرداندن
retaliation	تقاص ، قصاص ، انتقامجویی ، تلافی کردن ، مقابله کردن به مثل ، تلافی ، عمل متقابل
retch	اوغ زدن ، قی کردن
retention	حفظ ، حفاظت ، یادداری (در یادگیری) ، نگهداری ، نگاهداری ، ابقا ، ضبط ، حافظه
retentive	نگهدارنده ، حافظ ، ضبط کننده قابض
reticence	خاموشی ، سکوت ، کم گویی
reticency	خاموشی ، سکوت ، کم گویی
reticent	محتاط در سخن ، کم گو
retina	شبکیه چشم
retinue	همراهان ، خدم وحشم ، ملنزمین ، نگهداری ، حفظ
retire	کنار رفتن از مسابقه ، عقب رفتن ، کناره گیری کردن ، استراحتگاه ، استراحت کردن ، بازنشسته کردن یا شدن ، پس رفتن
retirement	عملیات عقب روی ، عقب نشینی اختیاری ، باز نشست شدن ، باز نشستگی
retiring	کناره گیر
retort	قرع ، انبیب ، برگرداندن ، پس دادن ، جواب متقابل دادن ، جواب متقابل ، تلافی
retouch	دستکاری کردن ، (در عکاسی) رتوشه کردن
retrace	ردپای چیزی را دوباره گرفتن
retract	تو بردن ، الغاء کردن ، منقبض کردن ، تو رفتن ، جمع شدن
retraction	استغفار ، تو کشیدن ، انقباض ، استرداد
retrench	قطع کردن ، حذف کردن ، دارای سنگر موقتی زیر زمینی کردن ، از نو خندق ساختن ، مستحکم کردن
retribution	جزا ، مجازات ، تلافی ، کیفری ، مجازاتی ، سزا
retrieve	باز یافتن ، دوباره بدست آوردن ، پس گرفتن ، جبران کردن ، اصلاح یا تهذیب کردن ، حصول مجدد
retroaction	پس کردار ، پس کنش ، عطف بگذشته ، عطف بماسبق ، عمل معکوس
retroactive	عطف به ماسبق ، معطوف به گذشته ، پس کنشی
retrograde	عقب روی ، عقب کشیدن ، برگشت دهنده ، انحطاط دهنده ، قفایی ، تنزل کننده ، قهقرایی ، بقهقرا رفتن ، پس رفتن
retrogress	بقهقرا رفتن ، پس رفتن ، برگشت ، ترقی معکوس کردن
retrogression	پس رفت ، برگشت ، پس روی ، حرکت قهقرایی ، قفاروی
retrospect	شامل گذشته ، عطف بماسبق کننده ، نگاه به گذشته ، مسیر قهقرایی ، پس نگری ، پس نگرانه
retrospective	عطف کننده بماسبق
return	عودت دادن ، پس فرستادن ، عملکرد ، گزارش رسمی مامور شهربانی یا سایر مامورین رسمی در جواب نامه ای که دادگاه به ایشان نوشته

	کیفیت پیگرد را در پرونده بخصوصی سوال می کند ، اعاده بازگشت ، عودت ، گزارش دادن ، گزارش رسمی ، بازده ، درآمد ، بازگشت ، برگشت ، برگرداندن ، مراجعت کردن ، رجعت ، اعاده
Reunion Island	جزیره رونیون
reunite	دوباره بهم پیوستن
reveal	اشکار کردن ، فاش کردن ، معلوم کردن
revel	شادی کردن ، عیاشی کردن ، لذت بردن ، کیف
revelation	فاش سازی ، اشکار سازی ، افشاء ، وحی ، الهام
revelry	عیاشی ، خوشگذرانی
revenue	عایدی ، منافع ، بازده ، درآمد ، سود سهام
reverberate	پیچیدن ، طنین انداختن ، ولوله انداختن
revere	حرمت کردن ، احترام گذارندن ، حرمت ، احترام
reverent	محترم
reverie	خیال واهی ، خیال خام
reversion	رجوع از هبه ، معکوس کردن ، معکوس ، برعکس کردن ، وارونه کردن ، برگرداندن ، بازگشت ، بازپیدایی (در وراثت) ، ترجمه مجدد ، برگشتگی بعقب ، عود ، رجوع
revert	عطف کردن ، برگشتن ، رجوع کردن ، اعاده دادن ، برگشت
revery	خیال واهی ، خیال خام
review	بررسی کردن ، بررسی ، تجدید نظر ، رژه ، نشریه ، مجله ، مرور کردن ، سان دیدن ، بازدید کردن ، انتقاد کردن ، مقالات انتقادی نوشتن ، بازبین ، دوره کردن
revile	ناسزا گفتن ، فحش دادن ناسزا
revisal	مرور ، تجدید نظر
revise	بازبینی ، تجدید نظر کردن ، اصلاح نمودن ، دوباره چاپ کردن ، حک و اصلاح کردن
revised	تجدید نظر شده
revocation	رجوع ، ابطال ، لغو ، الغا ، فسخ ، باطل سازی ، برگردانی
revoke	رجوع کردن ، الغاء کردن ، لغو کردن ، مانع شدن ، الغا ، فسخ ، ابطال
revolution	حرکت انتقالی ، یک دوره کامل ، سرعت دورانی ، واگشت ، شورش ، آشوب ، دوران کامل ، انقلاب ، حرکت انقلابی ، چرخش
revulsion	تنفیر شدید ، جابجا شدن درد ، ردع ، انحراف درد ، جابجا ساختن درد ، تغییر ناگهانی ، عمل کشیدن
rework	کار مجدد ، دوباره انجام دادن ، دوباره ورزیدن ، بازنویسی کردن ، دوباره روی متن کار کردن ، برای کاربرد مجدد آماده کردن
Reykjavik	ریکیاویک
rhapsodize	شعر حماسی سرودن
rhapsody	اشعار حماسی مخصوص نقالان و داستان گوین شعر رزمی ، قطعه موسیقی ممزوج و احساساتی
rhetoric	علم بدیع ، علم معانی بیان ، فصاحت و بلاغت ، لفاظی ، خطابت ، قدرت نطق و بیان ، وابسته بعلم بدیع یا معانی بیان
rhetorical	معانی بیانی ، بدیعی ، وابسته به فصاحت و بلاغت ، لفاظی

rhetorician	آموزگار معانی بیان ، عالم در علم بدیع
rhythm	وزن ، سجع ، میزان ، اهنگ موزون ، نواخت
rib	راه راه کردن ، میله دار کردن ، خط ، راه ، تویزه ، گچی لنگه ، تکه گوشت دنده دار ، دنده دار کردن ، گوشت دنده ، هر چیز شبیه دنده ، پشت بند زدن ، مرز گذاشتن ، نهر کندن ، شیار دار کردن
ribald	دون ، بددهن ، بد زبان ، ادم هرزه ، فاحشه
rice	برنج ، (در جمع) دانه های برنج ، بصورت رشته های برنج مانند در آوردن
rich	توانگر ، دولت مند ، گرانبها ، باشکوه ، غنی ، پر پشت ، (در مورد خوراک) زیاده چرب یا شیرین
rid	پاک کردن از ، رهانیدن از ، خلاص کردن
riddance	رهایی ، خلاصی
riddle	الک کردن ، غربال (با سوراخ مدور) ، سوراخ سوراخ کردن ، غربال کردن ، سرند ، چيستان ، لغز ، رمز ، جدول معما ، گیج و سردرگم کردن ، تفسیر یا بیان کردن
ride	مسلط شدن ، سواری ، گردش سواره ، سوار شدن
rider	الحاقی ، سوار کار ، الحاقیه
ridicule	استهزا ، ریشخند ، تمسخر کردن ، دست انداختن
ridiculous	مسخره امیز ، مضحک ، خنده دار
rife	شایع ، پر ، مملو ، فراوان ، عادی ، زیاد ، عمومی
rifle	توپ بدون عقب نشینی ، دزدیدن ، لخت کردن ، تفنگ ، عده تفنگدار
rift	ترک موبین ، خراش ، بریدگی ، شکاف دهنده ، دریدگی ، چاک دادن ، شکافتن ، بریدن ، برش دادن
rig	حیله ، برپا کردن ، نصب قطعات ، بادگل و بادبان اراستن ، مجهز کردن ، آماده شدن ، با خدعه و فریب درست کردن ، گول زدن ، دگل ارایبی ، وضع حاضر ، سر و وضع ، اسباب ، لوازم ، لباس ، جامه ، تجهیزات
Riga	شهر ریگا
right	شایسته ، خوب ذیحق ، به طور صحیح ، شرح ما وقع ، نمایندگان جناح راست ، مستقیم ، صحیح ، واقعی ، بجا ، عمودی ، قائمه ، درستکار ، در سمت راست ، درست کردن ، اصلاح کردن ، دفع ستم کردن از ، درست شدن ، قائم نگاهداشتن ، قائم ، ذیحق
righteousness	عدالت ، نیکوکاری
rightful	ذیحق ، محق ، مشروع ، حقیقی ، دارای استحقاق
rigid	سخت پا ، سخت ، سفت و محکم ، نرم نشو ، جدی ، جامد ، صلب
rigmarole	چرند ، جفنگ ، حرف بی ربط ، بی ربط ، بی معنی
rigor	سختی ، سختگیری ، خشونت ، تندى ، دقت زیاد
rigorous	شدید ، سخت
rigour	سختی ، سختگیری ، خشونت ، تندى ، دقت زیاد
rile	ازردن ، متغییر کردن ، مغشوش کردن ، هم زدن
ring	صدا کردن ، طنین انداختن صدای زنگ ، رینگ بوکس ، محفل ، گروه ، انگشتر ، میدان ، عرصه ، گود ، جسم حلقوی ، طوقه ، صحنه

	ورزش ، چرخ خوردن ، حلقه زدن ، گرد آمدن ، احاطه کردن ، زنگ اخبار ، صدای زنگ تلفن ، طنین ، ناقوس ، زنگ زدن انگشت انگشتر ، انگشت چهارم دست چپ
ring finger	
Rio de Janeiro	ریو دو ژانیرو
rise	خاتمه یافتن ، نمودار شدن ، ترقی کردن سرچشمه گرفتن ، بلندی ، افزایش ، طالع شدن ، بلند شدن ، از خواب برخاستن ، طغیان کردن ، بالا آمدن ، طلوع کردن ، سربالا رفتن ، صعود کردن ، ناشی شدن از ، سر زدن ، قیام ، برخاست ، صعود ، طلوع ، سربالایی ، پیشرفت ، ترقی کردن ، ترقی خیز
risible	خنده اور
risk	احتمال زیان یا خطر ، احتمال خطر ، ریسک کردن ، به خطر انداختن ، خطر کردن ، خطر احتمالی ، مخاطره ، ریسک ، احتمال زیان و ضرر ، گشاد بازی ، بخطر انداختن
river	فاصله سفید ، رودخانه
rivet	پرچ کردن ، پرچین کردن ، بامیخ پرچ محکم کردن ، بهم میخ زدن ، محکم کردن
riveting	پرچکاری
rivulet	جویبار ، جوی کوچک ، نهر کوچک
Riyadh	شهر ریاض
road	شارع ، بجاده ، معبر ، طریق ، خیابان ، راه آهن
robust	قوی هیکل ، تنومند ، سنبه ، هیکل دار
rock	تکان دادن ، جنبیدن ، تکان نوسانی دادن ، جنباندن ، نوسان کردن ، تخته سنگ یا صخره ، سنگ خاره ، صخره ، جنبش ، تکان
rococo	سبک هنری قرن ۱۸ میلادی ، عجیب و غریب ، منسوخ
rogue	ولگرد ، بیخانمان ، ادم دغل ، رند ، ناقلا ، بذله گو ، هرس کردن ، از علف هرزه پاک کردن ، حیوان عظیم الجثه سرکش ، اسب چموش ، گول زدن ، ردالت و پستی نشان دادن
roil	اشفته کردن ، مخلوط کردن ، سرگردان شدن ، دنبال هم دویدن ، باجیغ و داد و بازی کردن
role	بخش ، طومار ، رل ، وظیفه ، (بازی در تئاتر) نقش
roll	نورد کردن ، ناوش ، دوران حول محور طولی ، غلتش ناو ، غلطیدن ، ناو ، طومار ، لوله ، توپ (پارچه و غیره) ، صورت ، ثبت ، فهرست ، پیچیدن ، چیز پیچیده ، چرخش ، گردش ، نورد ، غلتاندن ، غلت دادن ، غل دادن ، غلتک زدن ، گرد کردن ، بدوران انداختن ، غلتیدن ، غلت خوردن ، گشتن ، تراندن ، تردادن ، تلاطم داشتن
Romania	رومانی
Romanian	زبان رومانی ، اهل رومانی
romantic	تصوری ، خیالی ، واهی ، غیر ممکن ، غریب
Rome	رم ، پایتخت ایتالیا
roof	پوشاندن ، پوشش سقف ، پوشش ، بام (م) خانه ، مسکن ، طاق زدن ، سقف دار کردن
rookery	زادگاه زاغ ها و پرندگان مشابه ، جای شلوغ
room	اتاق ، خانه ، فضا ، محل ، موقع ، مجال ، مسکن گزیدن ، منزل دادن به ، وسیع تر کردن

root	جذر ، بیخ ، ریشه ، بن ، اصل ، (در جمع) اصول ، بنیاد ، بنیان ، پایه ، اساس ، سرچشمه ، زمینه ، ریشه کن کردن ، داد زدن ، غریدن ، از عددی ریشه گرفتن ، ریشه دار کردن
rope	طناب رینگ بوکس ، رسن ، ریسمان ، باطناب بستن ، بشکل طناب در آمدن
rose	گل سرخ ، رنگ گلی ، سرخ کردن
roseate	گلگون ، گلی ، پر گل ، بشاش ، خوش بین
Roseau	روسو
roster	صورت نگهبانی ، فهرست ، وارد صورت کردن ، سیاهه نامه ها ، سیاهه وظایف
rostrum	منبر ، کرسی خطابه ، منقار ، پوزه ، تاج
rotary	گردان ، دورانی ، چرخشی ، دوار ، گردنده ، ماشین چرخنده
rotate	چرخاندن ، پیچاندن ، محوری ، چرخیدن ، برمحور خود گردیدن ، دوران کردن
rotation	حرکت وضعی ، چرخه ، تعویض یکانها ، گردش مشاغل ، تعویض نوبتی یکانها یا افراد ، تعویض محل ، گرداندن ، تعویض ، چرخش ، دوران ، گردش بدور
rotational	چرخش ، دوران ، گردش بدور ، چرخشی ، دورانی
rote	صدای موج ، کاری که از روی عادت بکنند ، عادتاً تکرار کردن
rotund	گوشتالو ، خپله ، تپل ، گلوله وار ، پر اب و تاب
rotunda	ساختمان مدور ، ساختمان گنبددار
rotundity	فربهی ، چاق و تپلی بودن
rough	دشوار ، سخت ، زبر ، خشن ، درشت ، ناهموار ، ناهنجار ، دست مالی کردن ، بهم زدن ، زمخت کردن
roughly	تقریباً ، بطور کلی
round	گرد بی خرده ، نوبت گرد کردن ، روند بوکس برابر ۳ دقیقه ، زمان مسابقه تکواندو ، گلوله ، فشنگ ، تعداد تیر ، تعداد شلیک دور ، بی خرده ، نوبت ، گرد کردن ، بی خرده کردن ، کامل کردن ، تکمیل کردن ، دور زدن ، مدور ، گردی ، منحنی ، دایره وار ، عدد صحیح ، مبلغ زیاد
rousing	بیدارکننده ، شاخدار ، نمایان ، رایج
rout	با پوزه کاویدن ، جمع ، گروه ، بی نظمی و اغتشاش ، بطور اشفته گریزانیدن ، کاملاً شکست دادن ، تار و مار کردن
route	کانال ، فرمان حرکت دادن ، به خاک نشانیدن تثبیت کردن ، به زمین نشانیدن ، مسیر چیزیرا تعیین کردن ، خط سیر ، جاده ، مسیر ، راه ، جریان معمولی
routine	جریان عادی و دایمی ، طریقه عادی ، امور غیر مهم ، روتین ، خط مشی جاری ، روال ، امر عادی ، روزمره ، کار عادی ، جریان عادی ، عادت جاری
routings	روشها
row	ردیف مین ، پارو زدن ، راندن ، سطر ، رج ، قطار ، راسته ، صف ، ردیف چند خانه ، ردیف کردن ، قرار دادن ، بخت کردن ، قیل و قال
rub	مالیدن ، سودن ، ساییدن ، پاک کردن ، اصطکاک پیدا کردن ، ساییده شدن
rubble	سنگ نتراشیده ، قلوه سنگ ، پاره اجر ، خرده سنگ ، ویران کردن
rubicund	رنگ مایل به قرمز ، سرخی ، رخ رو ، سرخ رنگ

rubric	عنوان ، سرفصل ، عنوانی که با حروف قرمز نوشته یا چاپ شده باشد ، خط قرمز ، روال
ruddy	شنجرفی ، قرمز رنگ ، گلگون ، گلچهره ، سرخ کردن
rudiment	(در جمع) مقدمات ، علوم مقدماتی ، چیز بدوی ، اولیه ، ابتدایی
rudimentary	ناقص ، اولیه ، بدوی ، ابتدایی
rue	پشیمان شدن ، افسوس خوردن ، دلسوزی کردن ، پشیمانی ، ناگواری ، غم ، غصه ، ندامت
ruffian	ادم بی شرف ، لوطی ، گردن کلفت ، وحشی
rugged	ثابت ، قوی ، ناهموار ، زمخت ، نیرومند ، تنومند ، بی تمدن ، سخت ، شدید
rule	سلطه ، نظامات حکمرانی یا حکومت کردن ، قاعده ، دستور ، برست ، قانون ، فرمانروایی ، حکومت کردن ، اداره کردن ، حکم کردن ، گونیا ، خط کش
rumble	صدای ریز و سنگین درآوردن ، غریدن ، چیز پرسر و صدا ، شکایت ، چغلی ، غرولند
ruminant	جانور پستاندار نشخوار کننده ، (مجازی) فکور
ruminant	نشخوار کردن ، اندیشه کردن ، دوباره جویدن
rummage	جستجو ، تحقیق ، کاوش ، بازرسی کشتی ، اغتشاش ، اشفتگی ، خاکروب ، کاویدن ، زیر و رو کردن ، بهم زدن ، خوب گشتن
run	کارکردن موتور ، به کار انداختن ، روشن کردن موتور ، دویدن ، پیمودن ، پخش شدن ، جاری شدن ، دوام یافتن ، ادامه دادن ، اداره کردن ، نشان دادن ، ردیف ، سلسله ، ترتیب ، محوطه ، سفر ، گردش ، ردپا ، حدود ، مسیر ، راندن ، رانش ، دایر بودن ، امتداد مرتد ، از دین برگشته
runagate	رمزی ، طلسمی
runic	در حرکت ، دونده ، مناسب برای مسابقه دو ، جاری ، مداوم
running	شکستگی ، تخریب کردن ، از بین بردن ، شکافتن و سوراخ کردن به طور دایره ای ، گسیختگی ، سکستگی ، جدایی ، گسیختن ، جدا کردن ، ترکیدن ، قطع کردن ، پارگی ، گسستن ، گسستگی
rupture	روستایی ، روستایی ، رعیتی
rural	حیله ، نیرنگ ، مکر ، خدعه
ruse	یورش کردن ، حمله کردن ، نی بوری ، بوری ، انواع گیاهان خانواده سم ، یک پر کاه ، جزئی ، حمله ، یورش ، حرکت شدید ، ازدحام مردم ، جوی ، جویبار ، هجوم بردن ، برسر چیزی پریدن ، کاری را با عجله و اشتیاق انجام دادن
rush	روسیه
Russia	روسی ، زبان روسی ، اهل روسیه
Russian	فدراسیون روسیه
Russian Federation	روستایی ، مربوط به دهکده ، دهاتی ، مسخره
rustic	ساکن ده شدن ، با اخراج تنبیه کردن
rusticate	رحم ، شفقت ، دلسوزی ، تاسف ، (با حرف بزرگ) اسم خاص مونث
ruth	بیباک ، ظالم
ruthless	



Rwanda	کشور رواندا
Rwandan	رواندایی
saboteur	خرابکار
sac	کیسه (در کالبدشناسی) ، عضو کیسه مانند جانور
saccharin	ساکهارین
saccharine	شکری ، شیرین ، قندی ، محتوی قند
sacred	مقدس ، روحانی ، خاص ، موقوف ، وقف شده
sacrifice	عقیقه ، از دست دادن ، قربانی برای شفاعت ، قربانی دادن ، فداکاری کردن ، قربانی کردن جانبازی
sacrificial	مستلزم فداکاری ، فداکارانه ، وابسته به قربانی
sacrilege	توهین به مقدسات ، سرقت اشیاء مقدسه ، تجاوز بمقدسات
sacrilegious	موهن بمقدسات ، مربوط به بیحرمتی به شعائر مذهبی
sacrosanct	مقدس ، قدوس ، منزّه
sacrum	استخوان خاجی ، عظم عجز
sad	غمگین ، اندوگین ، غمناک ، نژند ، محزون ، اندوهناک ، دلتنگ ، افسرده و ملول
sadist	سادیست ، کسیکه از زجر دیگران لذت میبرد
sadistic	سادیست ، کسیکه از زجر دیگران لذت میبرد
safe	گاو صندوق ، مطمئن ، ضامن ، ایمن ، سالم ، بی خطر ، صحیح ، اطمینان بخش ، صدمه نخورده ، امن ، محفوظ ، گاو صندوق
safeguard	نگهداری کردن ، حفاظت کردن ، مأمور حفاظت پرسنل و یا اموال ، حفاظ ، پناه ، حفظ کردن ، حراست کردن ، تامین کردن ، امن نگهداشتن
safety	برقرار کردن تامین ، به ضامن کردن ، ضامن ، نجات ، ایمنی ، سلامت ، امنیت ، محافظت ، بی خطری
saga	حماسه ، حماسه اسکاندویناوی
sagacious	دانا ، زیرک ، عاقل ، باهوش ، بافراست ، هوشمند
sagacity	هوشمندی ، فراست ، هوش ، دانایی ، عقل ، زیرکی ، ذکاوت
sage	عاقل ، دانا ، بصیر ، بافراست ، حکیم
Saint George's	سنت جورجس
Saint Kitts and Nevis	سنت کیتس و نویس
Saint Lucia	سنت لوسیا
Saint Petersburg	سنت پترزبورگ
Saint Vincent and the Grenadines	سنت وینسنت و تون گرنادین
sake	دلیل ، خاطر ، جهت ، برای ، بمنظور
salacious	شهوتران ، شهوانی ، شهوت پرست ، هرزه
salad	سالاد
salary	دستمزد ، شهریه ، مواجب ، حقوق دادن

salary administration	مدیریت حقوق و دستمزد
sale	بیع ، بازار فروش ، قابل فروش ، حراج
sales	برای فروش ، حراجی ، جنس فروشی ، مربوط به فروش
salesman	فروشنده
saliency	برجستگی ، چابکی درجست و خیز ، جلو آمدگی ، برتری ، نکته برجسته ، موضوع برجسته
saliency	برجستگی ، چابکی درجست و خیز ، جلو آمدگی ، برتری ، نکته برجسته ، موضوع برجسته
salient	برجسته ، نمایان
saline	محلول نمک ، درجه شوری ، نمک دار ، نمکین ، شور
saliva	بزاق ، اب دهان
salivate	بزاق ترشح کردن ، بزاق ایجاد کردن ، خدو آوردن
sallow	درخت بید ، رنگ خاکستری مایل به زرد و سبز ، زرد رنگ (مثل مریض) ، زرد رنگ کردن
salt	نمک طعام ، نمک میوه ، نمک های طبی ، نمکدان ، نمکزار ، نمک زده ن به ، نمک پاشیدن ، شور کردن
salt marsh	باتلاق نمکزار ، نمکزار
saltshaker	نمکدان ، میکروفون
salubrious	سازگار ، گوارا ، سالم ، صحت بخش ، سودمند
salutary	سالم و مغذی ، سلامت بخش ، سودمند ، درودی
salutation	درود ، تهنیت ، تعارف ، سلام اول نامه
salutatory	درودی ، تهنیتی
Salvadorean	اهل السالوادور
salvage	مآزاد ، نجات کشتی از خطر یا حقوقی که بابت آن گرفته می شود ، کالای بازیافتی ، کشتی یا محموله را از خطر نجات دادن ، بازیابی ، اوراق کردن وسایل ، اوراقی ، بازیافتی ، پیاده کردن کامل قطعات ، وسایل اسقاطی ، حراج کردن ، نجات مال یا جان کسی ، نجات کسی از خطر ، از خطر نابودی نجات دادن ، مصرف مجدد اشغال و زائد هر چیز
salve	مرهم تسکین دهنده ، (مجازی) داروی تسکین دهنده ، ضماد گذاشتن ، تسکین دادن
salvo	رگبار ، شلیک توپ برای ادای احترام ، توپ سلام ، اظهار احساسات شدید ، شلیک کردن
same	همان چیز ، همان کار ، همان شخص ، یکسان ، یکنواخت ، همان چیز ، همان جور ، بهمان اندازه
Samoa	ساموآ
sample	نمونه برداری کردن ، مسطوره ، الگو ، ازمون ، واحد نمونه ، نمونه گرفتن ، نمونه برداشتن ، نمونه نشان دادن ، خوردن
San Francisco	سان فرانسیسکو
San Jose	سن خوزه
San Marino	کشور سان مارینو
San Salvador	سن سالوادور

Sana'a	صنعا
sanatarium	اسایشگاه ، بیمارستان مسلولین
sanctimonious	مقدس نما ، مقدس
sanctimony	مقدس نمایی ، تقدس
sanction	جریمه ضمانت اجرا ، تصدیق ، مجازات اقتصادی ، تصویب کردن ، فرمان ، فتوای کلیسایی ، سوگند ، تصویب ، جواز ، تأیید رسمی ، دارای مجوز قانونی دانستن ، ضمانت اجرایی معین کردن ، ضمانت اجرایی قانون
sanctity	تقدس ، پرهیز کاری ، حرمت ، علو مقام
sanctuary	بسط ، منطقه بی خطر عقب جبهه ، جایگاه مقدس ، حرم مطهر ، بستگاه ، مخفیگاه ، پناهگاه ، تحصین ، حق بست نشینی
sand	شن ریختن ، ماسه ریختن ، ماسه ، ریگ ، شن کرانه دریا ، شن پاشیدن ، سنباده زدن ، شن مال یا ریگمال کردن
sangfroid	خون سردی
sanguinary	خونی ، دموی ، امیدوار
sanguine	خونی ، دموی ، سرخ ، قرمز ، برنگ خون
sanguineous	خون مانند ، قرمز ، خونی ، دموی ، امیدوار
sanitorium	اسایشگاه ، بیمارستان مسلولین
Santiago	شهر سانتیاگو
Santo Domingo	شهر سانتادومینگو
São Paulo	سائوپائولو
Sao Tome and Principe	سائوتومه و پرنسیپه
sap	شیره گیاهی ، عصاره ، خون ، شیره کشیده از ، ضعیف کردن
sapid	خوش مزه ، بامزه ، مطبوع
sapience	عقل ، معرفت ، دانایی
sapient	دانا ، دانشمند ، خردمند
sapiential	حکمتی ، کتابهای حکمتی عتیق
saponaceous	صابونی ، صابون دار ، لیز (مثل صابون)
Sarajevo	شهر سارایوو
sarcasm	زهر خنده ، ریشخند ، سرزنش ، سخن طعنه امیز
sarcophagus	تابوت سنگ اهکی ، تابوت ، گوشتخوار
sardonic	طعنه امیز ، کنایه امیز ، وابسته به زهر خنده
sarge	گروهبان
sartorial	مربوط به خیاطی ، مربوط بلباس مردانه
sartorius	عضله خیاطه
sate	سیر کردن ، راضی کردن ، فرونشاندن
satellite	قمر مصنوعی ، پیرو ، انگل ، ماه ، ماهواره ، قمر مصنوعی

satiate	سیر کردن ، فروشنانیدن ، اشباع شدن ، اقناع شدن
satire	هجویه ، طنز ، هجونامه ، طعنه ، سخریه ، هزلیات
satiric	هزلی
satirical	هزلی
satirize	هجو کردن ، مسخره کردن
satisfaction	جبران ، ایفا ، ادا ، خوشنودی ، خرسندی ، رضامندی ، رضایت ، ارضاء
satisfy	ایفا یا ادا کردن ، خرسند کردن ، راضی کردن ، خشنود کردن ، قانع کردن
saturate	اشباع شدن ، اشباع کردن ، سیر کردن ، اغستن
saturnine	سنگین ، شوم ، افسرده ، دلتنگ ، سربی
satyr	موجود نیمه انسان و نیمه بز ، ادم شهوانی ، وابسته به ساتیر
sauce	سوس ، اب خورش ، جاشنی غذا ، رب ، چاشنی زدن به ، خوشمزه کردن ، نم زدن
Saudi Arabia	عربستان سعودی
Saudi Arabian or Saudi	عربستان سعودی یا سعودی
saunter	ولگردی کردن ، پرسه زدن ، گردش
savage	سبع ، رام نشده ، غیر اهلی ، وحشی شدن ، وحشی کردن
savant	دانشمند ، دانا
save	ذخیره کردن ، نگهداشتن ، حفظ کردن ، نجارت دادن ، رهایی بخشیدن ، نگاه داشتن ، اندوختن ، پس انداز کردن ، فقط بجز ، بجز اینکه
saving	نجات دهنده ، رستگار کننده ، پس انداز
savor	حس ذائقه ، طعم ، بو ، مزه کردن ، فهمیدن ، دوست داشتن
savory	خوش طعم ، مطبوع طبع ، مورد پسند
savour	حس ذائقه ، طعم ، بو ، مزه کردن ، فهمیدن ، دوست داشتن
savoury	خوش طعم ، مطبوع طبع ، مورد پسند
say	اظهار داشتن ، بیان کردن ، سخن گفتن ، صحبت کردن سخن ، اظهار ، نوبت حرف زدن ، مثلاً
scabbard	نیام ، غلاف شمشیر ، حفاظ ، غلاف کردن
scaffold	پل بستن ، چوب بست ، داربست ، سکوب یا چهار چوب ، تخته بندی کردن ، سکوب زدن ، بدار اویختن
scalable	بالارفتنی ، پوست کنندی
scale	مقیاس کردن ، حرکت تعادلی ژیمناستیک ، قیاس ، خطکش ، طبلیک درجه ، طبلیه ، میزان مقیاس درجه ، شاخص ، ستون درجه ، رسوب جدار داخلی دیگ بخار ناو ، جدول ، درجه
scalp	پوست فرق سر ، پوست سر با مو ، جمجمه ، فرق سر ، الک ، غربال ، پوست کندن از سر
scamp	دزد سرگردنه ، راهزن (سواره) ، ادم رذل ، بچه بد ذات و شیطان ، عبور اچیزی را لمس کردن ، پرسه زدن ، ور رفتن
scandal	بد گویی ، شایعات ننگین ، رسوایی ، افتضاح ، ننگ ، تهمت زدن
scanty	کم ، اندک قلیل ، غیر کافی

scapegoat	بز طلیعه ، کسیکه قربانی دیگران شود ، کسی را قربانی دیگران کردن
scapula	شانه ، استخوان کتف ، کمر بند شانه ای
scarcity	کمیابی
scare	ترساندن ، چشم زهره گرفتن ، هراسانده ، گریزانیدن ، ترسیدن ، هراس کردن ، بیم ، خوف ، رمیدگی ، رم ، هیبت ، محل هراسناک
scathing	سوزان ، داغدار
scavenge	تنظیف کردن ، سپوری کردن ، تمیز کردن ، در اشغال کاوش کردن
scenario	متن یا نمایشنامه فیلم سینمایی ، (در جمع) دستور نوشته ورود و خروج بازیگران نمایش ، زمینه یا طرح راهنمای فیلم صامت
scene	منظره ، چشم انداز ، مجلس ، پرده جزء صحنه نمایش ، صحنه ، جای وقوع ، مرحله
schedule	برنامه زمان بندی ، برنامه اجرایی ، فرمانما ، جدول ، فهرست ، در برنامه گذاردن ، صورت یا فهرستی ضمیمه کردن ، برنامه ریزی کردن ، برنامه زمانی ، زمان بندی کردن
schematic	الگووار ، قیاسی ، نموداری ، الگو وار ، طرح کلی
scheme	پروژه (پیش افکند) ، برنامه ، ترتیب ، رویه ، تدبیر ، تمهید ، نقشه طرح کردن ، توطئه چین
schism	جدایی ، شقاق ، انفصال ، ایجاد جدایی ، اختلاف و تفرقه در کلیسا
schismatism	جدایی ، شقاق ، انفصال ، ایجاد جدایی ، اختلاف و تفرقه در کلیسا
scholar	پژوهشگر ، دانشور ، دانش پژوه ، محقق ، اهل تتبع ، ادیب ، شاگرد ممتاز
scholarly	فاضل ، پژوهشگر ، دانشمندانه
scholarship	پژوهشگری ، دانشوری ، تحقیق ، دانش ، کمک هزینه دانشجویی ، فضل و کمال
scholastic	مدرسه ای ، آموزشگاهی ، استادانه ، دقیق
scholastical	مدرسه ای ، آموزشگاهی ، استادانه ، دقیق
school	پیروان یک مکتب ، تادیب یا تربیت کردن ، دانشکده ، آموزشگاه ، دبستان ، دبیرستان ، تحصیل در مدرسه ، تدریس در مدرسه ، مکتب علمی یا فلسفی ، جماعت همفکر ، جماعت ، دسته ماهی ، گروه پرندگان ، تربیب کردن ، بمدرسه فرستادن ، درس دادن
science	علم طبیعی ، علم ، دانش ، (جمع) علوم
scientific	وابسته بعلم ، طالب علم ، علمی
scientist	عالم ، دانشمند
scintilla	جرقه ، اثر
scintillant	جرقه زننده ، بارقه دار
scintillate	جرقه زدن ، برق زدن ، ساطع شدن ، درخشیدن
scintillating	جرقه زننده ، بارقه دار
scoff	طنز ، طعنه ، ریشخند ، استهزاء ، اهانت وارد آوردن ، تمسخر کردن
scope	حدود ، طول زنجیر ارتفاع سنج ناو ، هدف عملیات ، میدان دید ، حیثه عمل ، وسیله دیدبانی یا بینایی ، چشم انداز ، گستره ، دامنه ، هدف ، نقطه توجه ، طرح نهایی ، فحوا ، منظور ، مفاد ، مطمح نظر ، میدان دید ، ازادی عمل ، میدان ، قلمرو ، حوزه ، وسعت ، نوسان نما
score	خط زدن ، پیروزی ، فاصله از نقطه آغاز تا خط امتیاز گویازی ، شیار (قرقره) ، بریدگی ، معدل ، رتبه تیر بخال زدن ، رتبه بندی کردن ،

	نشان ، مارک ، نمره امتحان ، باچوب خط حساب کردن ، علامت گذاردن ، حساب کردن ، بحساب آوردن ، تحقیر کردن ، ثبت کردن ، (در مسابقه) پوان آوردن ، امتیاز گرفتن ، حساب امتیازات
scorn	تمسخر ، تحقیر ، بی‌اعتنایی ، حقارت ، خوار شمردن ، اهانت کردن ، استهزاء کردن ، خردانگاری ، خردانگاشتن
scotch	ویسکی اسکاتلندی ، (با حرف بزرگ) اسکاتلندی ، خراش ، زخم ، چاک دادن ، زخمی کردن ، له کردن ، مسدود کردن ، مانع غلتیدن شدن ، مردد بودن ، نوار چسب اسکاچ
scoundrel	ارقه ، لات ، رذل
scourge	شلاق ، بلا ، وسیله تنبیه ، غضب خداوند ، گوشمالی ، تازیانه زدن ، تنبیه کردن
scream	جیغ زدن ، ناگهانی گفتن ، جیغ
screen	جدا کردن ، سد کردن ، ایجاد سد ، پاسیوری کردن ، اشغالگیر ، تیغه ، جدار ، پرده چتر ، پرده پوشش ، پوشش تجسسی دریایی پوشاندن ، دیدبانی و شناسایی کردن پوشش کردن منطقه ، شبکه پوششی استتار کردن ، صفحه تلویزیون ، دیوار ، تخته حفاظ ، پنجره توری دار ، الک کردن ، غربال کردن ، تور سیمی نصب کردن (به در و پنجره) ، روی پرده سینمایا تلویزیون نمایش دادن ، روی پرده افکندن
scribble	باشتاب نوشتن ، بد نوشتن ، خط بد ، خط ناخوانا
scribe	کاتب نسخه های خطی ، منشی ، کتابت کردن ، حکاکی کردن
script	متن سند ، دستخط ، حروف الفبا ، بصورت متن نمایشنامه درآوردن
scriptural	مطابق متن کتاب مقدس
scruple	اندک ، ذره ، واحد سنجش چیز جزئی ، بیم ، محذور اخلاقی ، نهی اخلاقی ، وسواس باک ، تردید داشتن ، دو دل بودن ، وسواس داشتن
scrupulous	محتاط ، وسواسی ، ناشی از وسواس یا دقت زیاد
scrutinize	موشکافی کردن ، مورد مذاقه قرار دادن ، بدقت بررسی کردن
scuffle	نزاع ، غوغا ، جنجال ، مشاجره ، کشمکش کردن ، دست بپقه شدن با
scurrile	فحاش ، بد دهن ، ناسزا گو
scurrilous	فحاش ، بد دهن ، ناسزا گو
scurry	حرکت تند و سریع ، حرکت از روی دست پاچگی ، مسابقه کوتاه ، سراسیمگی ، بسرعت حرکت دادن
scurvy	پوشیده از شوره ، پست ، منفور ، کمبود ویتامین C
scuttle	حبله ، غرق کردن اضطراری ناو ، سطل ذغال ، جا ذغالی ، کج بیل ، گام تند ، گریز ، عقب نشینی ، روزنه ، دریچه ، سوراخ کردن ، بسرعت دویدن ، در رفتن
scythe	با داس بردن ، درو کردن
sea	موج ، دریا
seaman	دریانورد ، ملاح ، ملوان ، جاشو (کلمه مخالف landman)
seamy	درزدار
seance	نشست ، جلسه احضار ارواح و غیره
sear	چخماق ، پایه آتش ، علامت داغ ، خشکیده ، از کار افتاده ، خسته ، خشکاندن ، سوزاندن ، داغ کردن پژمرده کردن یا شدن
search	تجسس کردن ، تفتیش کردن واری کردن ، واری ، تلاش ، بررسی و شناسایی زمین ، مراقبت کردن از زمین ، کاوش کردن زمین ، شناسایی

	کردن ، تجسس ، تکاپو ، کاوش ، جستجو کردن ، گشتن ، بازرسی کردن
season	فصل مسابقه ها ، فصل ، فرصت ، هنگام ، دوران ، چاشنی زدن ، ادویه زدن ، معتدل کردن ، خو دادن
seat	قسمت میانی زمین اسب ، حرکت تعادلی ، پایه ، صندلی ، نیمکت ، نشیمنگاه ، مسند ، سرین ، کفل ، مرکز ، مقر ، محل اقامت ، جایگاه ، نشاندن ، جایگزین ساختن
sebaceous	چربی دار ، چرب
secant	قطع کننده ، خط قاطع ، متقاطع
secede	کناره گیری کردن ، از عضویت خارج شدن ، منتزع شدن ، جدا رفتن
secession	تفکیک ، جدا روی ، تجزیه طلبی ، انشعاب حزبی ، انفصال ، انتزاع
seclude	جدا کردن ، مجزا کردن ، منزوی کردن ، گوشه انزوا اختیار کردن ، منزوی شدن
seclusion	جدایی ، انزوا ، گوشه نشینی
second	تالی ، مددکار بوکسور ، نفر بعد از سر گروه ، دومی ، ثانی ، دومین بار ، ثانوی ، مجدد ، ثانیه ، پشتیبان ، کمک ، لحظه ، درجه دوم بودن ، دوم شدن ، پشتیبانی کردن ، تایید کردن
secondary	ثانویه ، یدکی ، فرعی ، کمکی ، حاکی از زمان گذشته ، ثانوی
secondly	دوم آنکه ، ثانیاً
second-rate	درجه دو ، وسط ، جنس پست
secrecy	پنهانی بودن ، رازداری ، راز پوشی ، پوشیدگی ، سری بودن ، اختفا ، نهانکاری ، محرمانه بودن
secret	مخفیانه ، اطلاعات سری ، نهان ، نهانی ، راز ، مجهول ، رمز ، مخفی ، دستگاه سری ، محرمانه ، اسرار امیز ، پوشیده
secretariat	دبیرخانه ، هیئت دبیران و کارمندان دفتری
secretary	دبیر ، منشی ، راز دار ، محرر اسرار
secrete	ترشح کردن ، تراوش کردن ، پنهان کردن
secretive	ترشچی ، تراوشی ، سری ، پنهان کار ، مرموز
sect	فرقه ، مسلک ، حزب ، دسته مذهبی ، مکتب فلسفی ، بخش ، بریدن ، قسمت کردن
sectarian	فرقه ای ، تیره ای ، فرقه ای ، حزبی ، فرقه گرای ، کونه بین
section	نیمرخ ، جوخه ، رسد دریایی یا هوایی (دو هواپیما یا نصف یک ناو قسمت) ، قبضه توپ ، رسد توپخانه ، شعبه ، قسمت (در سازمان) ، مقطع ، برشگاه ، بخش ، قطعه ، دسته ، گروه ، دایره ، قسمت قسمت کردن ، برش دادن
sector	منطقه عمل ، منطقه مسئولیت ، منطقه واگذاری ، منطقه ماموریت ، (هندسه) قطاع دایره ، قسمتی از جبهه ، خط کش ریاضی ، ناحیه ، محله ، جزء ، تقسیم کردن ، قطاع ، بخش
secular	قرنی ، مدت دار ، دوره ای ، وابسته بدنیا ، دنیوی ، غیر روحانی ، عامی
secure	محکم نگهداشتن ، به دست آوردن ، خاطر جمع مطمئن ، تامین شده ، تصرف کردن ، گرفتن هدف ، تامین کردن هدف ، ایمن ، بی خطر ، مطمئن ، استوار ، محکم ، درامان ، حفظ کردن ، محفوظ داشتن ، تامین کردن ، امن
security	سهام قرضه دولتی ، حفاظت ، اقدامات تامینی نیروی تامینی ، ایمنی ، امان ، امنیت ، اسایش خاطر ، اطمینان ، تامین ، مصونیت ، وثیقه ، گرو ، تضمین ، ضامن

sedate	ارام ، ملایم ، متین ، موقر ، جدی ، تسکین دهنده
sedentary	بی حرکت ، نشسته ، غیر مهاجر ، مقیم در یک جا ، غیر متحرک
sediment	نهشت ، ته نشین ، ته نشست ، لای ، درده ، رسوب کردن
sedition	اشوب ، فاسد ، شورش ، اغتشاش ، فتنه جویی
seditious	فتنه جویانه ، فتنه گر
seduce	اغوا کردن ، گمراه کردن ، از راه بدر کردن ، فریفتن
sedulous	کوشا ، ساعی
see	دیدن ، مشاهده کردن ، نگاه کردن ، فهمیدن ، مقر یا حوزه اسقفی ، بنگر
seed	بنیاد ، جستجو کردن ، پیگرد ، طلب کردن ، حبه ، بذر ، دانه ، ذریه ، اولاد ، تخم اوری ، تخم ریختن ، کاشتن
seedy	تخمی ، تخم دار ، بتخم افتاده ، مندرس ، از کار افتاده
seek	گشتن ، جستجو کردن ، جوییدن ، طلبیدن ، پوییدن ، طلب کردن ، پیگردی کردن
seem	بنظر آمدن ، نمودن ، مناسب بودن ، وانمود شدن ، وانمود کردن ، ظاهر شدن
seemly	شایسته ، زیبایی ، خوش منظر ، بطور دلپذیر
seep	تراوش طبیعی ، رسوخ ، تراوش کردن ، از میان سوراخهای ریز نفوذ کردن ، چکه کردن
seer	بیننده ، پیش بینی کننده ، غیبگو ، پیغمبر
seethe	غلیان ، جوش و خروش ، تلاطم ، جوشیدن ، جوشاندن
segment	بخش ، قسمت ، حلقه ، بند ، مقطع ، قطعه قطعه کردن ، به بخشهای مختلف تقسیم کردن
segregate	سوا کردن ، سوا ، تک ، جدا سازی ، تفکیک ، جدا کردن ، تبعیض نژادی قائل شدن
seignior	اقا ، ارباب ، صاحب تیول
seine	تور بزرگ ماهی گیری ، با تور ماهی گرفتن
seismic	وابسته به زمین لرزه ، مرتعش ، متزلزل
seismograph	لرزه نگار ، لرزه نگار ، لرزه نگار ، زلزله سنج
seize	ضبط کردن ، ربودن ، ضبط یا توقیف یا تصرف کردن ، گیر کردن ، پیستون بعلت حرارت زیاد ، تصرف کردن ، گرفتن ، نچ پیچ کردن ، طناب ، اشغال هدف ، بتصرف آوردن ، ربون ، قاپیدن ، توقیف کردن ، دچار حمله (مرض و غیره) شدن ، درک کردن
select	برگزیدن ، سوا کردن ، برگزیده ، ممتاز منتخب ، سوا کرده ، گزیدن ، جدا کردن ، انتخاب کردن
selection	گزین ، انتخاب ، گزینش
selective	برگزیننده ، بهگزین ، گزیننده ، گزیده ، انتخابی ، گزینشی ، انتخاب کننده ، مبنی بر انتخاب ، دارای حسن انتخاب گلچین کننده
self	خویش ، خویشتن ، نفس خود ، عین ، شخصیت ، جنبه ، حالت ، حال ، وضع ، لقاح کردن
self-respect	احترام بخود ، شرافت نفس ، مناعت طبع ، عزت نفس
sell	فروش و معامله ، فروختن ، بفروش رفتن
semaphore	راهنما ، مخابره بوسیله پرچم ، بوسیله پرچم مخابره کردن
semblance	صورت ظاهر ، شباهت ، قیافه ، ظن قوی ، تظاهر



semiannual	شش ماه یکبار ، دارای دوام شش ماهه ، شش ماهه ، نصف سالی
semicircle	نیمدایره ، نیم دایره تشکیل دادن
semicivilized	نیمه متمدن
semiconscious	نیمه هوشیار ، نیمه آگاه ، نیمه بیهوش
seminal	وابسته به منی ، نطفه ای ، بدوی ، اصلی
seminar	سمینار ، جلسه بحث و تحقیق در اطراف موضوعی
seminary	مدرسه علوم دینی ، رستن گاه
Senate	مجلس سنا
senator	عضو مجلس سنا ، نماینده مجلس سنا ، سناتور
send	ایفاد کردن ، فرستادن ، روانه کردن ، گسیل داشتن ، اعزام داشتن ، ارسال داشتن ، مرخص کردن
sender	فرستنده
Senegal	کشور سنگال
Senegalese	سنگالی
senile	مربوط به پیری ، سالخورده ، پیر مرد ، وابسته به پیری ، خرف
senility	کبر ، مسن ، اختلالهای پیری ، پیری ، کهولت ، سالخوردگی ، خرف بودن
senior	تنیس باز سالمند ، مسابقه گلف برای بازیگران بالاتراز سن معین بازیگر سالمند ، بزرگتر ، مهتر ، ارشد ، بالاتر ، بالارته ، قدیمی
sensation	احساس ، حس ، شور ، تاثیر ، (م) ظاهر
sense	ادراک ، معنی مفاد ، مدلول ، مصداق ، حواس پنجگانه ، هوش ، شعور ، معنی ، مفاد ، حس تشخیص ، مفهوم ، احساس کردن ، پی بردن ، حس کردن ، دریافتن ، جهت
sensibility	حس تشخیص ، حساسیت ، احساس ودرک ، هش
sensitive	مهم ، حساس ، نفوذ پذیر ، دارای حساسیت
sensitization	حساس کردن ، حساس سازی
sensitize	حساس کردن ، حساس شدن
sensorium	مرکز احساس ، مرکز حواس ، اعضای حس
sensory	وابسته به مرکز احساس ، حساس ، حسی
sensory neuron	نورون حسی
sensual	هوس ران ، شهوانی ، جسمانی ، خوش گذران ، نفسانی
sensuous	وابسته به حواس یا احساسات ، مبنی بر لذات جسمانی ، پیرو محسوسات ولذات نفسانی
sentence	ادراک ، جمله ، حکم ، فتوی ، قضاوت ، گفته ، رای دادن ، محکوم کردن
sententious	پر مغز ، اغراق آمیز ، نصیحت آمیز ، اندرز آمیز
sentience	توانایی حسی ، دریافت ، ادراک ، درک ، زندگی فکری ، مبنای حس و حساسیت ، حساسیت جسمانی
sentient	درک کننده ، با ادراک ، حساس ، دستخوش احساسات
sentimental	احساساتی ، حساس ، عاطفی ، مبنی بر احساسات یا عقیده

sentinel	دیده ور ، نگهبان ، قراول ، دیده بان ، کشیک ، نگهبانی کردن
Seoul	شهر سئول
separable	جدا شدنی ، جدا کردنی ، قابل تفکیک ، تفکیک پذیر ، مجزا
separate	مجزا کردن ، سوا کردن تجزیه کردن ، جدایی ، تجزیه ، مفارقت ، یکان مستقل ، مجزا ، جدا جدا کردن ، جداگانه ، علیحده ، اختصاصی ، جدا کردن ، سوا کردن ، تفکیک کردن ، متارکه ، انفصال
separatist	جدا گرای ، تجزیه طلب
septennial	هفت سال یکبار ، هفت ساله
septic	وابسته به گندیدگی ، جسم عفونی ، ماده عفونی ، گندیده ، الوده ، چرکی
sepulcher	گور ، مزار ، مقبره ، قبر ساختن ، دفن کردن
sepulchral	ارامگاهی ، گوری ، مقبره ای ، دفنی ، حزن انگیز
sepulchre	گور ، مزار ، مقبره ، قبر ساختن ، دفن کردن
sequacious	مقلد ، پیرو ، مرید ، اهل تقلید ، تابع ، نرم ، چکش خور ، لوله شو ، نصیحت پذیر
sequel	پی آیند ، دنباله ، عقبه ، نتیجه ، پایان ، انجام ، خاتمه
sequence	مراحل ، سلسله مراتب ، پی رفت ، توالی ، مترادف ، تسلسل ، تابعیت ، رشته ، به ترتیب مرتب کردن ، دنباله ، ترتیب دادن
sequent	پیرو ، تابع ، پی در پی ، منتج ، ناشی ، نتیجه
sequester	جدایی ، تفرقه ، توقیف کردن ، جدا کردن ، مصادره کردن
sequestrate	توقیف کردن ، جدا کردن ، تجزیه کردن ، مصادره
sequitur	نتیجه ، استنباط
seraphic	وابسته به فرشتگان سرافین
Serb or Serbian	صرب ، زبان صربستانی
Serbia	صربستان
sere	تغییر و سیر تکاملی محیط زیست گیاهان و جانوران ، خشک ، خشکیده ، پژمرده
serendipity	خوشبختی ، تحصیل نعمت غیر مترقبه ، نعمت غیر مترقبه
serene	ارام ، ساکت ، باز ، روشن ، بی سر و صدا ، متین ، آسمان صاف ، متانت ، صافی ، صاف کردن
serenity	ارامش ، بی سر و صدایی ، صافی ، صفا ، وقار
sergeant	سرگروهبان یکان ، گروهبان موشک زمین به زمین سارجنت ، گروهبان ، مامور اجرا
sergeant-at-arms	مامور اجرا ، فراش (انجمن ها و مجالس)
sergeant-major	(علوم نظامی) گروهبان یکم
series	یک دوره مسابقه ، ۴تماس پی در پی با زمین که باعث گرفتن امتیاز ۱۱ یارد پیشروی میشود (فوتبال امریکایی) ، دنباله ، سری ، رشته ، سلسله ، ردیف ، صف ، مجموعه ، رده
serious	جدی ، مهم ، خطیر ، سخت ، خطرناک ، وخیم
seriously	به طور جدی ، به طور خطرناک ، جدا ، رسماً ، موقرانه
serjeant	گروهبان
serpentine	سنگ مار ، شکل مارپیچ ، مارمانند

serrated	دندانه دار
serve	خدمت کردن به ، رفع کردن ، بر آوردن احتیاج ، کفایت کردن ، گذراندن به سر بردن ، سودمند بودن برای ، سرو ، نخ پیچی کردن ، نخ پیچی ، توزیع کردن تقسیم کردن ، خدمت نظام کردن ، در خدمت بودن ، خدمت کردن ، خدمت انجام دادن ، بکار رفتن ، بدرد خوردن ، (در بازی) توپ را زدن
service	منفعه توجه و حفظ کردن ، خدمات دولتی و عمومی وظیفه مامور دولت ، اطاعت و فرمانبرداری عبادت و نماز ، شعائر ، نظامی ، قسمت یکان ، اداره ، استخدام ، نوکری ، یاری ، عبادت ، تشریفات ، کمک ، بنگاه ، یکدست ظروف ، اثاثه ، لوازم ، نظام وظیفه
serviceable	سودمند ، بدرد خور ، قابل استفاده ، روبراه شدنی ، تعمیر پذیر
servile	پست ، دون ، شایسته نوکران ، چاپلوس
servitude	بندگی ، بردگی ، خدمت اجباری ، رعیتی
session	دوره انعقاد ، جلسه ، نشست ، مجلس ، دوره تحصیلی
set	گروه ، نصب کردن ، وادر کردن ، آماده ، وسیله حاضر بکار ، تنظیم شده ، بستن درجه به سلاح تنظیم کردن ، امایه ، مجموعه (در ریاضیات) ، دستگاه ، دسته ، یکدست (ظروف وغیره) ، دوره ، مجموعه ، جهت ، سمت ، قرار گرفته ، واقع شده ، لجوج ، دقیق ، روشن ، مصمم ، قرار دادن ، گذاردن ، نهادن ، مرتب کردن ، چیدن ، نشاندن ، کار گذاشتن ، سوار کردن ، جانداختن ، آغاز کردن ، مستقر شدن
setting	کلاف ، خود گیری ، گیرش ، صحنه پردازی ، اهنک ، مقام ، جای نگین ، قرارگاه ، کار گذاری ، وضع ظاهر ، محیط ، زمینه ، نشاندن
settle	نشاندن ، قرار دادن ، تصفیه کردن ، فرو کردن ، تسویه ، جا دادن ، ماندن ، مقیم کردن ، ساکن کردن ، واریز کردن ، تصفیه کردن ، معین کردن ، ته نشین شدن ، تصفیه حساب کردن ، نشست کردن
settlement	حل و فصل ، توافق بنگاه ، مشکن ، واریز ، تصفیه ، تسویه ، پرداخت ، توافق ، ته نشینی ، مسکن ، کلنی ، زیست گاه
seven	هفتمین ، یک هفتم ، هفت چیز
sever	جدا کردن ، بریدن ، منفصل کردن
several	جداگانه ، مجزا ، انفرادی مربوط به خود ، چند تن ، بعضی ، چندین ، برخی از ، جدا ، مختلف ، متعدد
severance	قطع ، جدا سازی ، تفکیک ، جدایی ، مجزایی ، تجزیه
severe	سختگیرانه ، سخت گیر ، طاقت فرسا ، شاق ، شدید
severely	شدیدا"
severity	سختی ، شدت ، سخت گیری ، دقت ، خشونت
sex	جنسیت ، جنس (مذکر یا مونث) ، تذکیر وتانیث ، احساسات جنسی ، روابط جنسی ، جنسی ، سکس ، سکسی کردن
sextant	وسیله اندازه گیری ارتفاع ستارگان مسافت سنج دریایی ، یک ششم دایره ، زاویه یا قوس دارای 16 درجه ، (نجوم) الت زاویه یاب ، ذات السدس
sextet	(موسیقی) نغمه شش سازه یا شش اوازه ، شش بیت اخر غزل ، شش گانه ، شش قلو ، شش بخشی
sextette	(موسیقی) نغمه شش سازه یا شش اوازه ، شش بیت اخر غزل ، شش گانه ، شش قلو ، شش بخشی
sextuple	شش چندان ، (موسیقی) دارای شش ضربه ، شش گانه ، شش لا ، شش برابر کردن

sexual	جنسی ، وابسته به الت تناسلی و جماع
Seychelles	سیشل
Seychellois	اهل سیشل
shackle	شکل ، دستبند ، قید ، مانع ، پابند زدن
shade	سایه انداختن ، سایبان ، حباب چراغ یا فانوس ، ابژور ، سایه بان ، جای سایه دار ، اختلاف جزئی ، سایه رنگ ، سایه دار کردن ، سایه افکندن ، تیره کردن ، کم کردن ، زیر ویم کردن
shadow	چسبیدن به حریف ، شدو ، هواپیمای یدک کش ، شبیح ، سایه (در نظریه یونگ) ، ظل ، سایه افکندن بر ، رد پای کسی را گرفتن ، پنهان کردن
shady	سایه دار ، سایه افکن ، مشکوک ، مرموز
shake	لرزاندن ، نوسان ، ارتعاش ، لرزش ، تزلزل ، تکان دادن ، جنباندن ، اشفتن ، لرزیدن
shall	باید ، بایست ، بایستی ، فعل معین
sham	قلابی ، ساختگی ، دروغی ، ریاکاری ، وانمود کردن ، بخود بستن ، تظاهر کردن
shamble	بصورت جمع) کشتارگاه ، (مجازی) قتلگاه ، تلوتلو خوردن ، سلاخی کردن ، کشتار کردن
shambles	کشتارگاه ، (مجازی) قتلگاه ، صحنه کشتار
Shanghai	شانگهای ، ادم دزدی ، ربودن ملوان ( بقصد اخاذی و غیره)
shape	درست کردن ، قالب کردن ، طرح کردن به شکلی درآوردن ، ترکیب ، صورت ، قواره ، اندام ، تجسم ، ریخت ، شکل دادن به ، سرشتن
shard	خرده ریز ، پاره سفال ، صدف ، سفال ، کوزه شکسته ، شکستن و بصورت قطعات ریز درآوردن
share	فرض ، تقسیم کردن ، شرکت داشتن در ، حصه ، بهره ، قسمت ، بخش کردن ، تسهیم کردن ، سهم بردن ، قیچی کردن
sharing	اشتراک ، تسهیم
sharp	نوک دار ، تند ، زننده ، زیرک ، تیز کردن ، هوشیار ، دیز
shaving	تراشه ، چیز تراشیده ، اصلاح ، صورت تراشی
she	او ، آن دختر یا زن ، جانور ماده
sheaf	بغل ، دسته یابافه گندم ، دسته گل یا گیاه ، بافه ردن ، دسته کردن
shear	کوتاه کردن ، قیچی اهن بر ، چیدن مو ، چیدن پشم گوسفند و غیره ، بریدن ، شکاف دادن ، قیچی کردن ، اسباب برش قیچی ، ماشین برش
sheathe	نیام ، جلد ، پوش ، غلافدار کردن ، پوشاندن ، کند کردن ، غلاف کردن
sheer	صرف ، محض ، خالص ، تند ، مطلق ، بطور عمود ، یک راست ، پاک ، بکلی ، مستقیماً ، پارچه ظریف ، حریری ، برگشتن ، انحراف حاصل کردن ، کنار رفتن ، کنار زدن
sheet	پوشاندن ، ورقه ورقه کردن ، طناب تنظیم بادبان ناو ، صفحه ، تخته ، پهنه ، سطح ، متورق ، ورقه ورقه ، ورق شده ، ملافه کردن ، ورقه کردن
shelf	طاقچه ، تپه دریایی ، قفسه ، سرآشیب عمق دریا ، رف ، فلات قاره ، هر چیز تاچه مانند ، در تاچه گذاشتن ، کنار گذاشتن
shell	برنامه واسطه ، لایه ، زرهی ، قایق دراز و باریک مخصوص مسابقه با پارو ژاکت سبک ضد باران ، جعبه حاوی باروت ، بدنه پوکه فشنگ ، گلوله باران کردن پوسته ، صدف حلزون ، کاسه یا لاک محافظ جانور (مثل کاسه لاک پشت) ، عامل محافظ حفاظ ، جلد ، پوست فندق و غیره ،

	کالبد ، بدنه ساختمان ، گلوله توپ ، پوکه فشنگ ، قشر زمین ، سبوس گیری کردن ، پوست کندن از ، مغز میوه را درآوردن (از پوست)
shell system	سیستم پوسته‌ای
shelter	پناهانده شدن ، پناه گرفتن ، سرپناه ، حفاظ ، پناه بردن ، پناه دادن ، جانپناه ، پناهگاه ، جان پناه ، حمایت ، محافظت کردن ، پناه دادن
sherbet	بستنی میوه ، لیموناد
shibboleth	ازمون ، محک ، امتحان ، اصطلاح پیش پا افتاده و مرسوم ، بیان رایج ، اسم رمز
shift	کلید مبدل ، تغییر دادن ، گروه‌کار ، نوبت‌کار ، تغییر محل شعاعی ، جابجایی شعاعی ، شیفت کار ، انتقال دادن آتش ، تغییر مکان دادن آتشها و یا یکانها ، حرکت دادن ، جابجائی ، تغییر جهت ، بوش ، تناوب ، نوبتی ، استعداد ، ابتکار ، تعبیه ، نقشه‌خائانه ، حقه ، توطئه ، پخش کردن ، تعویض کردن ، تغییر مکان دادن ، انتقال دادن ، تغییر مسیر دادن ، تغییر مکان ، نوبت کار ، مبدله ، تغییر دادن
shiftless	بی‌دست و پا ، بی وسیله ، بی چاره
shimmer	سوسو زدن ، روشن و خاموش شدن ، روشنایی لرزان داشتن ، دارای تصویر یا شکل لرزان و مرتعش بودن ، تموج داشتن ، موج زدن
shin	پباده و با سرعت رفتن ، ساق پا ، قلم پای خوک ، گوشت قلم پا
shine	تابیدن ، درخشیدن ، نور افشاندن ، براق کردن ، روشن شدن ، روشنی ، فروغ ، تابش ، درخشش
ship	حمل و نقل کردن ، جهاز ، کشتی هوایی ، هواپیما ، با کشتی حمل کردن ، فرستادن ، سوار کشتی شدن ، سفینه ، ناو
shipment	مال التجاره ، محموله ، کالای حمل شده با کشتی
shirk	شانه خالی کردن از ، از زیر کاری در رفتن ، روی گرداندن از ، طفره زدن ، اجتناب ، طفره رو
shirt	پیراهن ، پیراهن پوشیدن
shit	ریدن ، گه ، آن ، عن
shoal	پایاب ، تنگ ، کم جای ، تپه زیرآبی ، گروه ، دسته شدن ، کم ژرفا ، کم عمق شدن
shock	شوک ، حمله عصبی ، ضربه ، ضربت زدن ضربت ، عمل غافلگیری ، صدمه ، هراس ناگهانی ، لطمه ، تصادم ، تلاطم ، تشنج سخت ، توده کردن ، خرمن کردن ، هول و هراس پیدا کردن ، ضربت سخت زدن ، تکان سخت خوردن ، دچار هراس سخت شدن ، سراسیمه کردن ، تکان دادن ، ترساندن
shoddy	پارچه پست ، پست ، بد ساخت ، جازده ، جنس بنجل ، کالای تقلبی
shoe	لاستیک چرخ ، پاشنه کیل ناو ، پایه ، نعل اسب ، کفش پوشیدن ، دارای کفش کردن ، نعل زدن به
shoot	هدف گرفتن شکار ، زخمی کردن یا کشتن شکار هدف تیراندازی ، تیراندازی کردن ، زدن با تیر ، پرتاب کردن اندازه گیری کردن ارتفاع خورشید ، رصد کردن خورشید یاستارگان با ارتفاع سنج ، تیرباران کردن ، پرتاب کردن گلوله ، در کردن (گلوله و غیره) ، رها کردن (از کمان و غیره) ، پرتاب کردن ، گلوله زدن ، رها شدن ، امپول زدن ، فیلمبرداری کردن ، عکسبرداری کردن ، درد کردن ، سوزش داشتن ، جوانه زدن ، انشعاب ، رویش انشعابی ، رویش شاخه ، درد ، حرکت تند و چابک ، رگه معدن
shooting	رمایه ، شوت بسوی دروازه ، شکار با تفنگ ، تیراندازی در میدان تیر تیرباران کردن ، تیراندازی ، جوانه (زنی) ، تیر
shop	کارخانه ، محل ساخت ، دکان ، کارگاه ، تعمیرگاه ، فروشگاه ، خرید کردن ، مغازه گردی کردن ، دکه

shopping	خرید
shore	شمع ، ساحل دریا ، کنار دریا ، لب (دریا) ، کرانه ، بساحل رفتن ، فرود آمدن ، ترساندن
short	توپ بی هدف ، مدار قطع شده ، اتصال مدار ، تک تیر ، کسری داشتن ، کوتاه خوردن گلوله ، مختصر ، قاصر ، کوچک ، باقی دار ، کسردار ، کمتر ، غیر کافی ، خلاصه ، شلوار کوتاه ، تنگه ، یکمرتبه ، بی مقدمه ، پیش از وقت ، ندرتا ، کوتاه کردن ، (برق) اتصالی پیدا کردن
shortage	نقصان ، کسری ، کمبود
shortly	بزودی ، زود ، مختصرا ، بدرستی ، کمی ، اندکی
shot	ضربه ، شوت ، گلوله سربی ، تیرانداز ماهر ، ساچمه وزنه برای مردان ۲۶/۷ کیلوگرم و برای زنان ۲۵/۴ کیلوگرم (پرتاب وزنه) ، تیرزدن ، امپول ، تیر پرتاب شده ، تیراندازی شده ، تیرخورده ، گلوله ، تیر ، ساچمه ، رسایی ، پرتابه ، تزریق ، جرعه ، یک گیلان مشروب ، فرصت ، ضربت توپ بازی ، منظره فیلمبرداری شده ، عکس ، رها شده ، اصابت کرده ، جوانه زده
should	زمان ماضی واسم مفعول فعل معین shall
shoulder	دوشی ، فاصله بین گلوله و باروت (در فشنگ) ، دوش ، کتف ، هرچیزی شبیه شانه ، جناح ، باشانه زور دادن ، هل دادن
shout	فغان ، فریاد زدن ، جیغ زدن ، داد زدن
show	نشان دادن ، نمودن ، ابراز کردن ، فهماندن ، نشان ، ارائه ، نمایش ، جلوه ، اثبات
shower	رگبار ، درشت باران ، باریدن ، دوش گرفتن
shrew	زن غرغرو ، زن ستیزه جو ، پتیاره ، سلیطه
shrewd	زیرک ، ناقلا ، باهوش ، حيله گر ، مودی ، زرنگ
shriek	جیغ زدن (مثل بعضی از پرندگان) ، فریاد دلخراش زدن ، جیغ ، فریاد
shrinkage	افت حجمی ، افت ، وابست ، جمع شدگی ، انقباض بتن ، کاهش ، انقباض ، چروک خوردگی ، اب رفتگی
shrivel	چروک شدن ، چین خوردن ، خشک شدن
shroud	پوشش ، لفافه ، طناب اتصال بادبان بنوک عرشه کشتی ، پوشاندن ، در زیر حجاب نگاه داشتن ، کفن کردن
shrug	شانه را بالا انداختن ، منقبض کردن ، بالا انداختن شانه ، مطلبی را فهماندن
shuffle	برزدن ، بهم امیختن ، بهم مخلوط کردن ، این سو وان سو حرکت کردن ، بیقرار بودن
shun	دوری و اجتناب ، پرهیز کردن ، اجتناب کردن از ، گریختن
shunt	به خط دیگر انداختن ، تغییر جهت دادن کنار گذاشتن ، شنت کردن ، موازی کردن بستن ، بسته شدن ، شنت ، ترن را بخط دیگری انداختن ، منحرف کردن ، تغییر جهت دادن ، از میان بردن ، کنار گذاشتن ، مقاومت موازی
shut	بستن ، برهم نهادن ، جوش دادن ، بسته شدن ، تعطیل شدن ، تعطیل کردن ، پایین آوردن ، بسته ، مسدود
shyster	کسیکه در قانون و سیاست فاقد اصول اخلاقی است ، بی همه چیز ، بی مرام ، دغل کاری کردن
sibilance	صدای سوت ، صفیر
sibilant	حرف صفیری ، صدای هیس
sibilate	هیس کردن ، سوت زدن ، مانند حرف 'س' تلفظ کردن

sibling	هم نیا ، هم نژاد ، برادر یا خواهر
sibylline	الهامی
sic	بمعنی عمدا چنین نوشته شده، چنین، جستجوکردن ، علامت چاپی بمعنی عمدا چنین نوشته شده (= such)
sick	مریضی ، ناخوش ، بیمار ، ناساز ، ناتندرست ، مریض شدن ، (سگ را) کیش کردن ، جستجوکردن ، علامت چاپی بمعنی عمدا چنین نوشته شده ، برانگیختن
side	جهت ، پهلو کناره ، طرف ، سمت ، پهلو ، جنب ، جانب ، ضلع ، کناره ، طرفداری کردن از ، در یکسو قرار دادن
side effect	اثر جانبی ، اثر فرعی (دارو) ، اثر زیان آور ، واکنش ثانوی ، اثر جانبی ، نتیجه جانبی
sidelong	یکوری ، کج ، بطور اریب ، در کنار ، جانبی
sidereal	ستاره ای ، وابسته به ثوابت ، نجومی
siege	حصار ، احاطه ، محاصره کردن
Sierra Leone	سیرالئون
Sierra Leonian	اهل سیرالئون
sigh	اه کشیدن ، افسوس خوردن ، اه حسرت کشیدن
sight	وسیله تنظیم دید روی کمان ، دیداری ، سوراخ روشنی رسان ، سوراخ دید ، رصد کردن ستارگان ، میدان دید ، دوربین دیدن ، دوربین نشانه روی ، زاویه یاب توپ ، بینایی ، بینش ، باصره ، منظره ، تماشا ، الت نشانه روی ، جلوه ، قیافه ، جنبه ، چشم ، قدرت دید ، دیدگاه ، هدف ، دیدن ، دید زدن ، نشان کردن ، بازرسی کردن ، رویت کردن
sign	اماره امضا کردن ، تخته اعلانات ، نشانی ، علامت دادن ، درجه نظامی ، نشانه ، علامت ، اثر ، صورت ، ایت ، تابلو ، اعلان ، امضاء کردن ، امضاء ، نشان گذاشتن ، اشاره کردن
sign off	اتمام- تایید نهایی
signal	پیام ، هرچیز حامل اطلاعات ، علایم مخابراتی ، مخابره کردن ، رسته مخابرات ، علامت راهنمای خودرو ، سیگنال ، نشان ، راهنما ، اخطار ، اشکار ، مشخص ، با علامت ابلاغ کردن ، با اشاره رساندن ، خبر دادن ، علامت دادن
signatory	امضا کننده ، امضاء کننده ، صاحب امضاء ، امضایی
signature	اثر ، دستینه ، صحه ، توشیح ، امضاء کردن
significance	معناداری (در امار) ، بامعنی ، مفید ، معنی ، مقصود ، مفاد ، مفهوم ، اهمیت ، قدر
significant	پر معنی ، مهم ، قابل توجه ، حاکی از ، عمده ، معنی دار
signification	معنی ، مفهوم ، مفاد ، تعیین ، اظهار ، ابلاغ
silence	ایست بی حرکت ، خاموشی ، خاموشی ، سکوت ، آرامش ، فروگذاری ، ساکت کردن ، آرام کردن ، خاموش شدن
silent	خاموش ، خاموش ، ساکت ، بیصدا ، آرام ، صامت ، بیحرف
silt	لای ، گل ، کف ، درده ، ته مانده ، لجن گرفتن ، لیمون
silver	سیم ، نقره پوش کردن ، نقره فام شدن
simian	همگونه ، بوزینه ، شبیه میمون ، میمون مانند
similar	تالی ، شبیه ، مطابق ، همسان ، همانند ، مشابه ، یکسان

similarly	بهمین نحو ، بطور مشابه ، همینطور ، به همین نحو ، به طور متشابه ، یکسان
simile	صنعت تشبیه ، استعاره ، تشابه ، شبیه
similitude	شباهت صورت ، بیرون ، ظاهر ، تشبیه ، تمثیل
simper	بیجا خندیدن ، سفیهانه خندیدن ، خنده زورکی کردن ، پوزخند زدن ، سوسو زدن (نور)
simple	اسان ، بسیط ، بی تکلف ، ساده دل ، خام ، نازآمده ، نادان ، ساده کردن
simplify	ساده کردن ، اسان تر کردن ، مختصر کردن
simplistic	ساده طبع ، ساده
simply	بسادگی ، واقعا ، حقیقتا
simulate	وانمود سازی کردن ، صوری ، وانمود کردن ، بخود بستن ، مانند بودن ، تقلید کردن ، شباهت داشتن به شبیه سازی کردن ، شبیه سازی کردن ، تشبیه کردن
simultaneous	همبود ، باهم واقع شونده ، همزمان
sin	اثم ، ذنب ، عصیان ، بزه ، گناه ورزیدن ، معصیت کردن ، خطا کردن
since	بعد از ، پس از ، از وقتی که ، چون که ، نظر باینکه ، ازاینرو ، چون ، از انجایی که
sinecure	هر شغلی که متضمن مسئولیت مهمی نباشد ، جیره خور ولگرد ، وظیفه گرفتن وول گشتن ، مفت خوری وولگردی
sinewy	پی دار ، سخت پی ، باسطقس ، نیرومند
sing	سرودن ، تصنیف ، آواز خواندن ، سرود خواندن ، سرابیدن
Singapore	شهر سنگاپور ، جزیره ی سنگاپور ، کشور سنگاپور ، تنگه ی سنگاپور
Singaporean	سنگاپور
singe	سوختگی سطحی ، بودادن ، بطور سطحی سوختن ، داغ کردن ، فر زدن
singer	خواننده ، آواز خوان ، سراینده ، نغمه سرا
single	عزب ، مسابقه یکنفره ، واحد ، منفرد ، تک ، فرد ، تنها ، یک نفری ، انفرادی ، مجرد ، (معمولا با) جدا کردن ، برگزیدن ، انتخاب کردن
singular	تک ، تکین ، منفرد ، فرید ، فوق العاده ، خارق العاده ، غریب ، (دستور زبان) واژه مفرد ، صیغه مفرد ، غرابت ، شگفتی ، یکتایی ، منحصر بفردی
sinister	گمراه کننده ، بدخواه ، کج ، نادرست ، خطا ، فاسد ، بدبین ، بدشگون ، نامیمون ، شیطانی
sink	کشیدن ، دست شویی اشپزخانه ، وان دستشویی ، چاهک ، فروبردن ، فرو رفتن ، رسوخ ، ته نشینی ، حفره یاگودال ، نزول کردن ، غرق شدن ، ته رفتن ، نشست کردن ، گود افتادن
sinuosity	موج ، شیارموجی ، انحراف اخلاقی ، حرکت موجی
sinuous	دارای شیارهای موجی ، مارپیچی ، غیرمستقیم ، گمراه کننده
sinus	درون حفره های پیشانی وگونه ها ، معصره ، ناسور ، گودال ، کیسه ، حفره ، مغ ، جیب
sir	اقا ، شخص محترم ، لرد ، شخص و الامقام
siren	حوری دریایی ، زن دلفریب ، سوت کارخانه ، آژیر ، حوری مانند
sirenic	حوری دریایی ، زن دلفریب ، سوت کارخانه ، آژیر ، حوری مانند



sirocco	بادسام ، بادگرم وگردباد مانند ، گرم باد
sister	همشیره ، پرستار ، دخترتارک دنیا ، خواهری کردن
sisterhood	خواهری ، انجمن خیریه مذهبی نسوان
sit	نشستن ، جلوس کردن ، قرار گرفتن
site	موقعیت ، زمین ساختمانی ، محل احداث بنا ، قرار داشتن ، موضع ، پایه ، محل دستگاه تراز ، پایگاه ، جا ، محل ، مقر ، مکان ، زمین زیر ساختمان
situation	موقعیت ، وضعیت ، جایگزینی ، وضع ، حالت ، حال ، جا ، محل ، موقع ، شغل
six	شماره شش ، شش ، ششمین
size	چسب زدن ، اهار زدن ، به اندازه کردن ، بزرگی ، مقدار ، قالب ، سائز ، ساختن یارده بندی کردن برحسب اندازه ، چسب زنی ، اهارزدن ، بر آورد کردن
skeletal muscles	عضلات مخطط
skeletal	اسکلتی ، وابسته به استخوان بندی ، کالبدی
skeleton	کالبد ، اسکلت ، استخوان بندی ، ساختمان ، شالوده ، طرح ریزی
skeptic	ادم شکاک در دین و عقاید مذهبی ، شک گرای ، مشکوک
skepticism	شک گرایی ، فلسفه شکاکی و بدبینی ، تردید ، شک ، انتقاد مضر واز روی بدبینی
ski	چوب اسکی ، اسکی کردن ، اسکی بازی کردن
skiff	کرجی پارویی کوچک ، قایق سریع السیر ، قایقرانی کردن
skill	حرفه ، چیره دستی ، ورزیدگی ، تردستی ، استادی ، زیر دستی ، هنرمندی ، کاردانی ، مهارت عملی داشتن ، کاردان بودن ، فهمیدن
skimp	غیر کافی ، نحیف ، کم دادن ، خسیسانه دادن
skin	پوسته ریخته گی ، چرم ، جلد ، پوست کندن ، با پوست پوشاندن ، لخت کردن
skinflint	جوکی ، ادم دندان گرد ، ادم ممسک ، خسیس
skirmish	کشمکش ، جنگ جزئی ، زد و خورد کردن
skittish	چموش ، رم کننده ، لاسی ، اهل حال ، تغییر پذیر ، ترسو
Skopje	شهر اسکوپیه ، اسکوپیا
skulduggery	رفتار زیر جلگی و خائنانه ، تقلب
skulk	در مورد روباه) دسته ، گروه ، دزدکی حرکت کردن ، از زیر مسئولیت فرار کردن ، ادم بی بند و بار
skull	حرکت دادن پارو یا دست در اب ، حرکت دادن قایق بجلو یا عقب ،
sky	سپهر ، آسمان ، فلک ، در مقام منیعی قرار دادن ، زیاد بالا بردن ، توپ هوایی زدن ، اب و هوا
slacken	باز کردن پیچ ، سست کردن ، شل کردن یا شدن ، اهنسته کردن ، کند کردن ، کم شدن ، نحیف کردن
slag	سرباره گرفتن ، کفه گرفتن ، شلاکه گرفتن ، سرباره ، شلاکه ، کفه ، تفاله آهنگدازی ، تفاله کوره های بلند ، کف ، چرک ، درده ، خاکستر ، گداز آتشفشانی ، فلز نیم سوخته ، مزخرف ، اشغال ، تفاله گرفتن از
slake	فرونشاندن ، کشتن ، فروکشی ، تخفیف ، فرونشستن ، معتدل شدن ، کاهش یافتن ، ابدیده کردن
slander	افتراء ، افترا زدن ، سعایت ، تهمت یا افترا ، تهمت زدن

slapdash	عجول و بی دقت ، بی پروا ، ناگهان ، غفلتا ، عینا ، کاری که سرسری یا از روی بی پروایی انجام دهند ، پوشش تگرگی
slave	غلام ، بنده ، برده ، زرخزید ، اسیر ، غلامی کردن ، سخت کار کردن
sleazy	سست ، شل
sleep	خوابیدن ، خواب رفتن ، خفتن
sleeper	خواب رونده ، خوابیده ، واگن تختخواب دار ، اهن زیر ساختمان
sleight	زبردستی ، زرنگی ، حيله ، تردستی
slew	مقدار زیاد ، گروه ، محل باتلاقی ، دریاچه
slice	ضریب محاسبات لجستیکی ، برش ، تکه ، باریکه ، باریک ، گوه ، سهم ، قسمت ، تیغه گوشت بری ، قاش کردن ، قاچ کردن ، بریدن
slide	حرکت از پهلو ، لیز خوردن از پهلو (با کنترل راننده) ، اسلاید (شفاف) ، سرسره گهواره توپ ، صفحه لغزنده ، چهارچوب ، ریل لغزنده ، خط کش ، طوقه لغزنده ، لغزش ، سرازیری ، سرآشویی ، ریزش ، سرسره ، کشو ، اسباب لغزنده ، سورتمه ، تبدیل تلفظ حرفی به حرف دیگری ، لغزنده ، سرخونده ، پس و پیش رونده ، لغزیدن ، سریدن ، سراندن
slight	مقدار ناچیز ، شخص بی اهمیت ، ناچیز شماری ، بی اعتنایی ، تحقیر ، صیقلی ، لاغر ، نحیف ، باریک اندام ، پست ، حقیر ، فروتن ، کودن ، قلیل ، اندک ، کم ، ناچیز شمردن ، تراز کردن
slightly	کمی ، اندکی
slip	یادداشت ، صورت ، سریدن ، جدا شدن لنگر از زمین ، سرخوردن منحرف شدن از مسیر ، لغزش ، خطا ، لیزی ، گمراهی ، قلمه ، سرخوری ، تکه کاغذ ، زیر پیراهنی ، ملافه ، روکش ، متکا ، نهال ، اولاد ، نسل ، لغزیدن ، لیز خوردن ، گریختن ، سهو کردن ، اشتباه کردن ، از قلم انداختن
slipshod	پاشنه خوابیده ، لا ابالی ، لا قید ، شلخته
slither	لغزش ، غلت ، اشغال ، سنگریزه ، تراشه ، شکاف ، سریدن ، خزیدن ، غلتیدن
sloth	تنبلی ، سستی ، بیکاری ، کاهلی ، تنبل بودن
slothful	تنبل ، سست ، کاهل ، دیرپای ، عقب افتاده ، بی حال
slough	لجن زار ، باتلاق ، نهر ، انحطاط ، در لجن گیر افتادن ، پوست ریخته شده مار ، پوست مار ، پوسته خارجی ، سیوس ، پوست دله زخم ، پوسته پوسته شدگی ، پوست انداختن ، ضربه سنگین زدن
Slovak	اسلواک ، نژاد اسلواک ساکن قسمت مرکزی چکوسلواکی
Slovakia (Slovak Republic)	اسلواکی (جمهوری اسلواکی)
Slovene or Slovenian	اسلونیایی
Slovenia	جمهوری اسلونی
slovenly	شلخته ، هر دمیل ، نامرتب ، ژولیده ، لا ابالی
slow	مسیر خیس ، کند ، تدریجی ، کودن ، تنبل ، یواش ، اهسته کردن یا شدن
slowly	اهسته
sluggard	ادم تنبل ، تنبل و کند
sluggish	گرانجان ، تنبل ، لث ، کند ، بطی ، اهسته رو ، کساد

sluice	ابگیر ، بند سیل گیر ، سد ، دریچه تخلیه ، انبار ، بندگذاشتن ، از بندیا دریچه جاری شدن ، خیس کردن ، (معدن) سنگ شویی کردن
slur	نشان ، اشاره ، پیوند ، خطاحاد ، لکه ننگ ، تهمت ، لکه بدنامی ، مطلب را نادیده گرفتن ورد شدن ، باعجله کاری را انجام دادن ، مطلبی را حذف کردن ، طاس گرفتن (برای قلب درنرد) ، قلب
small	جزیی ، خرده ، ریز ، محقر ، خفیف ، پست ، غیر مهم ، جزئی ، کم ، دون ، کوچک شدن یا کردن
small intestine	روده کوچک ، معاء دقاق ، روده باریک
smallpox	ابله ، مرض ابله ، جای ابله
smart	زرنگ ، زیرک ، ناتو ، باهوش ، شیک ، جلوه گر ، تیر کشیدن (از درد) ، سوزش داشتن
smattering	دانش سطحی ، معلومات دست و پا شکسته
smell	بویایی ، شامه ، عطر ، استشمام ، بوگشی ، بوییدن ، بوکردن ، بودادن ، رایحه داشتن ، حاکی بودن از
smelt	گداختن ، تصفیه کردن ، گداخته شدن
smile	لبخند ، تبسم ، لبخند زدن
smirk	پوزخند ، لبخند مغرورانه زدن ، پوزخند زدن
smoke	دودی رنگ ، دود کردن ، مه غلیظ ، استعمال دود ، استعمال دخانیات ، دودکردن ، دود دادن ، سیگار کشیدن
smolder	سوختن و دود کردن ، بی آتش سوختن ، خاموش کردن ، خفه کردن
smooth	روان سلیس ، سطح صاف ، قسمت صاف هر چیز ، نرم ، سلیس ، بی تکان ، بی مو ، صیقلی ، دلنواز ، روان کردن ، آرام کردن ، تسکین دادن ، صاف شدن ، ملایم شدن ، صاف کردن ، بدون اشکال بودن ، صافکاری کردن ، هموار کردن
smooth muscle	ماهیچه صاف
smorgasbord	میز غذاهای متنوع که شخص از آن انتخاب میکند
smug	خود بین ، از خود راضی ، کوتاه نظر ، ابرومند ، تمیز کردن سر و صورت دادن به
snap	ربودن ، باخشونت حکمی را دادن (با out) ، بی خبر ، بی مقدمه ، روش بازگرداندن توپ به بازی از تجمع ، گرفتن عکس فوری ، شکستن ، بشکن ، گسیختن ، گاز ناگهانی سگ ، قزن قفلی ، گیره فنری ، لقمه ، یک گاز ، مهر زنی ، قالب زنی ، چفت ، قفل کیف و غیره ، عجله ، شتابزدگی ، ناگهانی ، بی مقدمه ، گاز گرفتن ، قاپیدن ، چسبیدن به ، قاپ زدن ، سخن نیش دار گفتن ، عوعو کردن
snicker	پوزخند زدن ، نیشخند زدن ، با صدا خندیدن ، شیهه کشیدن نیشخند ، پوزخند
snide	ادم عوام فریب ، حقه باز ، زرنگ ، کنایه امیز ، (حرف) نیشدار
snivel	فین ، زکام ، نزله ، از بینی جاری شدن ، اب بینی را با صدا بالا کشیدن ، دماغ گرفتن
snob	قلمبه ، برجستگی ، مغرور ، افاده ای ، با بغض شدید گریستن
snore	خرناس ، خروپف کردن ، خر خر کردن
snow	برف باریدن ، برف آمدن
so	چنین ، اینقدر ، اینطور ، همچو ، بقدری ، انقدر ، چندان ، همینطور ، همچنان ، همینقدر ، پس ، بنابراین ، از انرو ، خیلی ، باین زیادی
sobriety	هشیاری (در برابر مستی) ، متانت ، اعتدال
sobriquet	کنیه ، لقب خیالی

so-called	اصطلاحا ، به اصطلاح ، باصطلاح ، که چنین نامیده شده ، کذابی
soccer	فوتبال (بین دو تیم ۱۱ نفره) ، بازی فوتبال
sociable	قابل معاشرت ، خوش معاشرت ، خوش مشرب ، انس گیر ، دوستانه ، جامعه پذیر
social	انسی ، دسته جمعی ، وابسته بجامعه ، اجتماعی ، گروه دوست ، معاشرتی ، جمعیت دوست ، تفریحی
socialism	جامعه داری اقتصاد سوسیالیستی ، سوسیالیسم ، سوسیالیزم ، جامعه گرایی
socialist	جامعه گرای ، سوسیالیست ، طرفدار توزیع و تعدیل ثروت
society	انجمن ، مجمع ، جامعه ، اجتماع ، معاشرت ، شرکت ، حشر و نشر ، نظام اجتماعی ، گروه ، جمعیت ، اشتراک مساعی ، انسگان
sociology	جامعه شناسی ، انسگان شناسی
sodden	جوشانده ، چروکیده و پژمرده ، (در اثر جوشاندن) بی مصرف ، نیم پخته ، اشباع شده ، خیس شدن ، گیج و کند ذهن
Sofia	صوفیه
soft	نیمبند ، نرم ، ملایم ، مهربان ، نازک ، عسلی ، نیم بند ، سبک ، شیرین ، گوارا ، (در مورد هوا) لطیف
software	نرم افزار
soil	الودن ، کثیف کردن ، لکه دار کردن ، چرک شدن ، کشور ، سرزمین ، مملکت پوشاندن باخاک ، خاکی کردن
sojourn	اقامت موقتی ، اقامت موقتی ، موقتا"
sol	زر ، طلا ، الهه خورشید
solace	تسلیت خاطر ، مایه تسلی ، آرامش ، تسکین ، آرام کردن ، تسلی دادن ، تسلیت گفتن
solar	شمسی ، وابسته بخورشید ، خورشیدی
solder	کفشیر ، وسیله التیام و اتصال ، لحیم کردن ، جوش دادن ، التیام دادن
soldier	سپاهی ، سربازی کردن ، نظامی شدن
sole	انحصاری ، مجرد ، ازدواج نکرده ، کف پا ، تخت کفش ، زیر ، قسمت ته هر چیز ، شالوده ، تنها ، یگانه ، منحصر بفرد ، (بکفش) تخت زدن
solecism	غلط دستوری ، غلط اصطلاحی ، بی ترتیبی
solemn	رسمی ، جدی ، گرفته ، موقرانه ، باتشریفات
solemnity	هیبت ، وقار ، ایین تشریفات ، مراسم سنگین
solicit	درخواست کردن ، التماس کردن ، خواستن ، تقاضا کردن ، جلب کردن ، تشجیع کردن ، خواستار بودن ، بیرون کشیدن ، وسوسه کردن
solicitor	(حقوق) وکیل ، کسی که اسناد و مدارک عرضحال را تهیه میکند
solicitous	مشتاق ، ارزومند ، مایل ، نگران ، دلواپس
solicitude	نگرانی ، پروا ، اندیشه ، اشتیاق ، دقت زیاد
solid	ثابت ، سخت پا ، دج ، یکپارچه ، یکسان ، ز جسم ، ماده جامد ، سفت ، محکم ، استوار ، قوی ، خالص ، ناب ، بسته ، منجمد ، سخت ، یک پارچه ، مکعب ، حجمی ، سه بعدی ، توپر ، نیرومند ، قابل اطمینان
soliloquy	تک گویی ، گفتگو با خود ، نمایش یا مقاله یا سخنرانی یکنفری
solitude	تنهایی ، انفراد ، جای خلوت
Solomon Islands	جزایر سلیمان

solstice	انقلاب ، تحویل ، نقطه انقلاب ، تحول
solubility	حل شدنی ، قابلیت حل
soluble	انحلال پذیر ، حل پذیر ، قابل حل ، حل شدنی ، محلول
solution	چاره سازی ، شولش ، محلول ، راه حل ، تادیه ، تسویه
solve	حل کردن ، رفع کردن ، گشادن ، باز کردن
solvent	گدازنده ، اب کننده ، ملی ، حلال ، مایع محلل ، قادر به پرداخت قروض
Somali	سومالیایی
Somalia	کشور سومالی
somatic	بدنی ، تنی ، جسمی
somber	سایه دار ، تاریک ، غم انگیز ، محزون
sombre	سایه دار ، تاریک ، غم انگیز ، محزون
some	برخی ، بعضی ، بعض ، ب رخی از ، اندکی ، چندتا ، قدری ، کمی از ، تعدادی ، غالبا ، تقریبا ، کم و بیش ، کسی ، شخص یا چیز معینی
somebody	یک کسی ، کسی ، یک شخص ، شخصی
somehow	بطریقی ، بیک نوعی ، هر جور هست ، هر جور
someone	یک کسی ، کسی ، یک شخص ، شخصی
something	یک چیزی ، تا اندازه ای ، قدری
sometimes	بعضی اوقات ، بعضی مواقع ، گاه بگاهی
somewhat	قدری ، مقدار نامعلومی ، تا حدی ، مختصری
somewhere	یک جایی ، در یک محلی ، در مکانی
somewheres	یک جایی ، در یک محلی ، در مکانی
somnambulist	کسیکه در خواب راه میرود ، وابسته به راهروی در خواب ، خواب گرد
somnambulistic	کسیکه در خواب راه میرود ، وابسته به راهروی در خواب ، خواب گرد
somniferous	خواب اور
somnolence	حالت خواب الودی ، حالت خواب و بیداری
somnolency	حالت خواب الودی ، حالت خواب و بیداری
somnolent	خواب الود ، در حالت خواب و بیدار
son	فرزند ، فرزند ذکور ، پسر ، ولد ، زاد ، مولود
sonata	(موسیقی) سوناتا
song	نغمه ، آواز ، سرود روحانی ، تصنیف ، ترانه ، شعر
sonnet	غزل یا قطعه شعر ۱۴ سطری
sonorous	صدا دار ، طنین انداز ، قلنبه ، بلند ، پر صدا
soon	بزودی ، زود ، عنقریب ، قریبا ، طولی نکشید
soothsayer	فال بین ، فال بینی ، ( ج ) طالع بین
soothsaying	فال بین ، فال بینی
sophism	سفسطه ، مغالطه

sophist	سفسطه گر ، سفسطایی ، مغالطه کن ، زبان باز ، سفسطه باز
sophisticate	پیچیده ، خبره و پیشرفته کردن ، سفسطه کردن ، رنگ و اب فریبنده زدن به ، از اصالت و سادگی انداختن ، فریبنده
sophisticated	خبره و ماهر ، مشکل و پیچیده ، در سطح بالا ، مصنوعی ، غیر طبیعی ، تصنعی ، سفسطایی
sophistry	سفسطه ، مغالطه ، زبان بازی ، برهان تراشی ، فریب
sophomoric	نارس ، کم عمق
soporific	خواب الود ، کرخت ، داروی خواب اور
soprano	(موسیقی) صدای زیر ، ششدانگ ، صدای بلند
sorcery	جادوگری ، افسونگری
sordid	پست ، خسیس ، چرک ، کثیف ، دون ، شلخته ، هرزه
sorry	متاثر ، متاسف ، غمگین ، ناجور ، بدبخت
sort	جور کردن ، دسته کردن طبقه بندی کردن ، قسم ، نوع ، گونه ، طور ، طبقه ، رقم ، جورکردن ، سوا کردن ، دسته دسته کردن ، جور درآوردن ، پیوستن ، دمساز شدن
sorting	طبقه بندی
soubriquet	لقب ، کنیه ، لقب خیالی
soul	روح ، (زمان ماضی و اسم مفعول فعل seek )
sound	موج صوتی ، طنین ، عمق یابی کردن ، صوت ، اوا ، سالم ، درست ، بی عیب ، استوار ، بی خطر ، دقیق ، مفهوم ، صدا دادن ، صداکردن ، به نظر رسیدن ، بگوش خوردن ، بصدا درآوردن ، نواختن ، بطور ژرف ، کاملا ، ژرفاسنجی کردن ، گمانه زدن
soup	اشامه ، ابگوشت ، سوپ
source	سرچشمه ، منبع ، منشاء ، مایه مبداء ، ماخذ
south	جنوبی ، بسوی جنوب ، نیم روز
South Africa	آفریقای جنوبی
South African	آفریقایی
South Korea	کره جنوبی
South Sudan	سودان جنوبی
southern	جنوبی ، اهل جنوب ، جنوبا ، بطرف جنوب
souvenir	یادگار ، سوغات ، یادبود ، خاطره ، ره آورد
sovereign	مطلق ، فرمانروا ، رئیس کشور ، تسلط ، حاکم مسلط ، هیات رئیسه ، دولت مستقل و دارای اعتبار ، والامرئیه ، شاهانه ، صاحب سیادت ، عالی و موثر
Soviet	هیئت حاکمه اتحاد جماهیر شوروی ، شوروی
space	محوطه ، فاصله مدت ، مکان ، میدان ، وسعت ، مساحت ، مهلت ، فرصت ، مدت معین ، زمان کوتاه ، دوره ، درفضا جا دادن ، فاصله دادن ، فاصله داشتن ، فاصله گذاشتن
Spain	کشور اسپانیا
spangle	پولک و سنگهای بدلی زینت لباس ، منجوق ، هر چیز زرق و برق دار ، درخشش ، باپولک مزین کردن
Spanish	اسپانیولی ، اسپانیایی

sparkling	جرقه دار ، برق زن
sparse	کم پشت ، پراکنده ، تنک ، گشاد گشاد
spartan	اسپارتی ، ادم دلیر و با انضباط ، بی تجمل
spasmodic	تشنجی ، بگیر و ول کن ، همراه با انقباضات
spat	به سیخ کشید ، تف کرد ، سوراخ کرد ، حلزون خوراکی خیلی کوچک ، بچه حلزون ، مراغه ، کشمش کردن ، سیلی ، سیلی زدن
spate	طنبغان رود ، سیلاب ، رگبار ، تعداد خیلی زیاد ، هجوم بی مقدمه ، سیل کلمات
spatial	فضایی ، فاصله ای
spatula	کفگیر ، (پزشکی) مرهم کش ، کاردک مخصوص پهن کردن و مالیدن مرهم روی پارچه و زخم و غیره
spawn	تشنجی ، بگیر و ول کن ، همراه با انقباضات
speak	درآیدن ، سخن گفتن ، حرف زدن ، صحبت کردن ، تکلم کردن ، گفتگو کردن ، سخنرانی کردن
speaker	گوینده ، حرف زن ، متکلم ، سخن ران ، سخنگو ، ناطق ، رئیس مجلس شورا
special	ویژه ، مخصوص ، خاص ، استثنایی ، مخصوصا
specialist	متخصص ، ویژه گر ، ویژه کار
speciality	کالای ویژه ، داروی ویژه یا اختصاصی ، اسپسیالیته ، اختصاص ، کیفیت ویژه ، تخصص ، رشته اختصاصی ، ویژه گری
specialize	ویژه گری ، ویژه کاری کردن ، متخصص شدن ، تخصص یافتن ، اختصاصی کردن
specially	ویژه ، مخصوص ، خاص ، استثنایی ، مخصوصا
specialty	کالای ویژه ، داروی ویژه یا اختصاصی ، اسپسیالیته ، اختصاص ، کیفیت ویژه ، تخصص ، رشته اختصاصی ، ویژه گری
specie	سکه (بخصوص سکه طلا و نقره) ، پول ، وابسته بسکه
species	نوع ، گونه ، قسم ، بشر ، انواع
specific	ثابت ، ویژه ، مخصوص ، بخصوص ، خاص ، معین ، مشخص ، مشخص ، اخص
specifically	بویژه ، مخصوصا" ، صریحا"
specimen	نمونه ، اسطوره ، فرد ، شخص
specious	خوش منظر و بدنهاده ، دارای ظاهر زیبا و فریبنده ، ظاهرا صحیح ، بطور سطحی درست ، ظاهر منطقی و درست ولی واقعا عکس ان
speckled	خال دار ، خالدار ، لکه دار
spectator	تماشاگر ، ماشاچی ، بیننده ، ناظر
specter	شیخ ، روح ، خیال و فکر ، تخیل ، وهم
spectral	روح مانند ، روحی ، خیالی ، طیفی ، بینایی
spectrum	بیناب ، قالب ، بینایی ، خیال ، منظر ، شیخ ، رنگ های مریی در طیف بین
speculate	سوداگری کردن ، انتظار سود و زیاد داشتن ، اندیشیدن ، تفکر کردن ، معاملات قماری کردن ، احتکار کردن ، سفته بازی کردن
speculator	محتکر ، سفته باز ، زمین خوار
speech	سخن ، حرف ، گفتار ، صحبت ، نطق ، گویایی ، قوه ناطقه ، سخنرانی

speed	سرعت حرکت ، عجله ، کامیابی ، میزان شتاب ، درجه تنیدی ، وضع ، حالت ، شانس خوب داشتن ، کامیاب بودن ، باسرعت راندن ، سریع کارکردن ، تسریع کردن
spelunker	علاقمند به اکتشاف غار ، کاشف غار
spend	مصرف کردن ، صرف کردن ، پرداخت کردن ، خرج کردن ، تحلیل رفتن قوا ، تمام شدن ، صرف شدن
spending	مخارج
spendthrift	ولخرج ، مسرف ، خراج ، دست ودلپاز
sphericity	کروییت ، حالت کروی
spheroid	بیضوی دوار ، شبیه کره ، کروی ، کره مانند ، مستدیر
spherometer	منحنی سنج ، کره سنج
sphinx	مجسمه ابوالهول ، موجود عجیب ، مرد مرموز ، موجود افسانه ای دارای بدن شیر و سر و سینه زن
spin	فشردن فلز ، فشردن سرد ، اسپین ، چرخش توپ ، فرفره ، چرخش (بدور خود) ، (دور خود) چرخیدن ، ریسیدن ، رشتن ، تنیدن ، به دراز کشاندن ، چرخاندن
spinal cord	مغز تیره ، مغز حرام ، نخاع شوکی
spine	تیره پشت ، ستون فقرات ، مهره های پشت ، تیغ یا برآمدگی های بدن موجوداتی مثل جوجه تیغی
spinous	خارمانند ، پراز خار ، نامطلوب
spinster	دختر خانه مانده ، دختر ترشیده
spirit	جوهر ، حمیت قسمتی ، حمیت ، غرور ، جان ، روان ، رمق ، روحیه ، جرات ، روح دادن ، بسرخلق آوردن
spiritual	روحانی ، معنوی ، روحی ، غیر مادی ، بطور روحانی
spiritually	روحانی ، معنوی ، روحی ، غیر مادی ، بطور روحانی
spleen	طحال ، اسپرز ، جسارت ، خشمناک کردن
splenetic	کج خلق ، ترشرو ، عبوس ، ناراضی نما ، اسپرزی ، داروی اسپرز
splice	گره زدن سیم ، تعمیر سیم ، بهم تابیدن ، باهم متصل کردن ، پیوند کردن
split	دو نیم کردن ، میله های باقیمانده ، یک پا جلو و یک پا به عقب ، از جبهه دور افتادن ، ترک ، انشعاب ، دو بخشی ، شکافتن ، دو نیم کردن ، از هم جدا کردن ، شکاف ، نفاق ، چاک
spokesman	سخنران ، ناطق ، سخنگو
spontaneity	خودبخودی ، ناگهانی ، بی سابقگی ، فوریت
spontaneous	خود به خودی ، خود بخود ، خود انگیز ، بی اختیار ، فوری
spoonerism	اشتباه در تلفظ حروف ، تعویض حروف در تلفظ برحسب تصادف ، لقلقه
sporadic	تک و توک ، تک تک ، پراکنده ، انفرادی ، گاه و بیگاه ، گاه بگاه
sport	سرگرمی ، شوخی ، شکار و ماهیگیری و امثال آن ، الت بازی ، بازیچه ، سرگرم کردن ، نمایش تفریحی ، بازی کردن ، پوشیدن و برخ دیگران کشیدن ورزش و تفریح کردن
sportive	سرگرم تفریح و ورزش ، ورزشی ، تفریحی
spot	تشخیص دادن ، کشف کردن ، دیدن ، مشاهده کردن گلوله ها ، پیدا کردن محل نقاط با دیدبانی ، دیدبانی کردن ، در محل ، در جا ، تنظیم تیر کردن ، نقطه ، مکان ، محل ، لک ، موضع ، زمان مختصر ، لحظه ،



	لکه دار کردن ، لکه دار شدن ، باخال تزئین کردن ، درنظرگرفتن ، کشف کردن ، آماده پرداخت ، فوری ، بجا آوردن
sprain	رگ به رگ کردن یاشدن ، بدرد آوردن ، رگ برگ شدگی ، پیچ خوردن
sprawl	پهن نشستن ، گشاد نشستن ، هرزه روییدن ، بی پروا دراز کشیدن یا نشستن ، بطور غیر منظم پخش شدن ، پراکندگی
spread	منتشر کردن یا شدن ، منتشر کردن ، فاصله زیاد بین مدافعان ، توسعه دادن ، پخش شدن ، پخش کردن ، گستردن ، فرش کردن ، گسترش یافتن ، منتشر شدن ، بسط وتوسعه یافتن ، گسترش ، وسعت ، شیوع ، پهن کردن ، پهن شدن
sprightly	خوشحال ، با نشاط ، سرزنده ، چالاک ، شنگول
spring	جستن ، بهار ، سرچشمه ، انبرک ، جست وخیز ، حالت ارتجاعی فنر ، پریدن ، جهش کردن ، جهیدن ، قابل ارتجاع بودن ، حالت فنری داشتن ، ظاهر شدن
spruce	آراسته ، پاکیزه ، قشنگ ، انواع کاج میلاد ، صنوبر
spry	چابک ، چالاک ، زرنگ ، فرز ، باهوش ، دانا
spurious	ساختگی ، قلب ، بدلی ، بدل ، جعلی ، قلابی ، الکی ، نادرست ، حرامزاده
spurn	لگد زدن ، پشت پا زدن ، رد کردن
squabble	جرو و بحث کردن ، داد و بیداد ، نزا مختصر ، ستیزه کردن
squalid	چرک ، ناپاک ، کثیف ، بدنما ، زننده ، بد ظاهر
squalor	درهم وبرهمی وکثافت ، الودگی ، کثافت کاری ، ژولیدگی
squander	برباد دادن ، تلف کردن ، ولخرجی ، اسراف
square	مساوی ، تیغه پارو از حالت افقی به حالت عمودی برای دخول در اب ، چهار گوش ، چارگوش ، گوشه دار ، جذر ، میدان ، منصف ، منظم ، حسابی ، عادلانه ، برابر ، راست حسینی ، چهارگوش کردن ، مربع کردن ، بتوان دوم بردن ، مجذور کردن ، وفق دادن ، جور درآوردن ، واریز کردن
squat	وزنه برداری یکضرب المانی ، چمباتمه زدن ، قوز کردن ، محل چمباتمه زنی ، چاق وخیل
squatter	چمباتمه زن ، قوزکن ، اقامت گزین درزمین غیر معمو
squeal	جیغ ممتد ، داد ، دعوا ، نزاع ، فریاد ، جیغ کشیدن (مثل خوک) ، فاش کردن
squeamish	استفراغی ، بی میل ، سخت گیر ، نازک نارنجی ، باحیا
squeeze	سد کردن مدافع حریف با دو نفر (فوتبال امریکایی) ، فشردن ، له کردن ، چلانیدن ، فشار دادن ، اب میوه گرفتن ، بزورجا دادن ، زور آوردن ، فشار ، فشرده ، چپاندن
Sri Jayawardenepura Kotte	جایاواردنپورا کوته
Sri Lanka	کشور سریلانکا
Sri Lankan	سریلانکایی
stability	دوام ، شدت ، مقاومت ، امنیت داخلی ، ثبات سیاسی ، ثبات داخلی ، به حال تعادل در آوردن ، عملیات آرام سازی (ضد شورش) ، استواری ، استحکام ، ثبات ، پایایی ، پایداری

stable	اتومبیل‌های مسابقه (زیر نظر یک سازمان) ، محکم ، پایا ، پایدار ، پابرجا ، باثبات ، مداوم ، محک کردن ، ثابت کردن ، استوار شدن ، اصطبل ، در طویله بستن ، جا دادن
stablensness	استواری ، استحکام ، ثبات ، پایداری
staccato	(موسیقی) قطع شده ، منقطع ، بطور فشرده ، بطور بریده بریده ادا کردن
staff	قسمت ستاد ، پرسنل ستاد ، ستادی ، مربوط به ستاد ، چوب بلند ، تیر ، چوب پرچم ، ستاد ارتش ، کارمندان ، کارکنان ، پرسنل ، افسران ، صاحب منصبان ، اعضاء ، هیئت ، با کارمند مجهز کردن ، با کارمند مجهز شدن
staffing	قابل دسترس ساختن افراد برای سازمانها
stage	چوب بست ، سوار کردن پرسنل و وسایل در خودرو یا هواپیما یا کشتی ، اسکان دادن ، سکو ، درجه ، صحنه نمایش ، پرده گاه ، منزل ، پایه ، وهله ، طبقه ، در صحنه ظاهر شدن ، مرحله دار شدن ، اشکوب بدون حرکت ، راکد ، ایستا ، کساد
stagnant	راکد شدن ، از جنبش ایستادن ، بیروح شدن ، خوابیدن ، کساد شدن
stagnate	انحطاط ، رکود ، کساد ، ایستایی
stagnation	درخور نمایشگاه ، نمایشی ، صحنه ای ، مناسب نمایش ، پر جلوه
stagy	متین ، موقر ، آرام ، ثابت ، سنگین
staid	نردبان ، پله کان ، مرتبه ، درجه
stair	میخ چوبی ، دستک ، تیرک ، ستون چوبی یا سنگی تزئینی ، میخ چوبی ، گرو ، شرط بندی مسابقه با پول روی میز در قمار ، بچوب یا بمیخ بستن ، قائم کردن ، محکم کردن ، شرط بندی کردن ، شهرت خود را بخطر انداختن ، پول در قمار گذاشتن
stake	بن بست ، (در شطرنج) پات ، پات کردن یا شدن
stalemate	نریان ، اسب نر ، معشوقه ، فاحشه
stallion	ستبر ، تنومند ، قوی ، بی باک ، مصمم ، شدید
stalwart	بنیه ، نیروی حیاتی ، طاقت ، استقامت ، پرچم
stamina	باسمه ، چاپ ، جنس ، نوع ، پابزمین کوبیدن ، مهر زدن ، نشان دار کردن ، کایشه زدن ، نقش بستن ، منقوش کردن ، منگنه کردن ، تمبرزدن ، تمبر پست الصاق کردن
stamp	وفادار ، پایدار ، دو اتشه ، بند آوردن ، جلو خونریزی را گرفتن ، خاموش کردن ، ساکت شدن ، ساکن شدن ، فرونشاندن
stanch	پایه (ی سیم محافظ) ، استانچی ، میله های عمودی ناو ، پایه ، میل ، شمع ، حائل ، نگهدار ، سایبان یا چادر جلو مغازه ، مهار یا محدود کردن ، تیر دار کردن
stanchion	بست های فولادی کوره ای بلند ، قسما ساکن دستگاه ، دفاع مداوم ، طرز یا محل ایستادن کمانگیر ، دوره سکون اب دریا ، مقر ، تکیه گاه ، سطح معمولی اب دریا ، علامت یادبود ، موقعیت ، شهرت ، مقام ، میز کوچک ، سه پایه ، دکه ، دکان ، بساط ، ایستگاه ، توقفگاه ، جایگاه گواه در دادگاه ، سکوب تماشاچیان مسابقات ، تحمل کردن ایست ، ایستادن ، ایست کردن ، توقف کردن ، توقف ، مکث ، موضع ، وضع ، ماندن ، راست شدن ، قرار گرفتن ، واقع بودن ، واداشتن ، عهده دار شدن
stand	سنجه ، همسان ، همشکل ، یکنواخت یکجور ، یکسان ، نورم ، مقیاس ، نمونه قانونی ، عیار قانونی ، استاندارد مقرر ، دو میله عمودی پرش با نیزه یا پرش ارتفاع میله عمودی تکیه گاه وزنه (وزنه برداری) ، مطابق نمونه ، مطابق معیار عمومی ، معمولی ، کالای جانشین رزمی ، اقلام
standard	

	مورد نیازی که جانشین کالای نظامی می شوند، متعارف، معیار، استاندارد، همگون، الگو، قالب، مقرر، قانونی، نمونه قبول شده، معین، متعارفی، نشان، پرچم، متداول، مرسوم
standing	روش جاری، ایستاده، راکد، همیشگی، دائمی، سرپا، وضع، مقام، اعتبار، دوام، شهرت، مدت، ارتش ثابت، اعیان، اعیانی
stanza	بخشی از بازی، بند شعر، قطعه بندگردان، تهلل
star	ستاره، نشان ستاره، اختر، کوکب، نجم، باستاره زینت کردن، (در تاتر) ستاره نمایش و سینماشدن، درخشیدن
stare	خیره نگاه کردن، رک نگاه کردن، از روی تعجب و یا ترس نگاه کردن، خیره شدن
stark	خشن، زبر، شجاع، خشک و سرد (در مورد زمین)، شاق، قوی، کامل، سراسر، رک، صرف، مطلق، حساس، سفت، سرسخت، پاک، تماما
start	روشن کردن، راه انداختن، شروع کردن، عزیمت کردن، از جا پریدن، رم کردن، شروع، مبداء، مقدمه، ابتدا، فرصت، فرجه، آغازیدن، دایرکردن، عازم شدن
state	سیاسی، رسمی وضع، مقام و رتبه، ابهت، اظهار کردن و تصریح کردن، توضیح دادن، جزء به جزء شرح دادن، اظهار داشتن، اظهار کردن، تعیین کردن، حال، چگونگی، کیفیت، دولت، استان، ملت، جمهوری، ایالت، کشوری، دولتی، حالت
statecraft	سیاستمداری، کشور داری، ملک داری
stately	با وقار، مجلل، باشکوه
statement	عبارت، ادعاء، تصریح، ابلاغ، کشف، صورتحساب، صورتمجلس، صورت حساب، اظهاریه، اعلام کردن، بیان کردن توضیح دادن، تاکید کردن، بیان وضعیت، اظهار، بیان، حکم، گفته، بیانیه، تقریر، اعلامیه، شرح، توضیح
static	فشار ثابت هوا، نیروی ثابت، الکتروسیته ساکن، ایستاده، وابسته به اجسام ساکن
statics	علم استاتیک، ایست شناسی، دانش پایداری نیروها، سکون شناسی، ایستاشناسی، مبحث اجسام ساکن، مبحث اجسام ایستا
station	پاسگاه، محل ماموریت، مستقر کردن، استقرار یافتن، جایگاه، مرکز، جا، درحال سکون، وقفه، سکون، پاتوق، ایستگاه اتوبوس و غیره، توقفگاه نظامیان و امثال آن، موقعیت اجتماعی، وضع، رتبه، مقام، مستقرکردن، درپست معینی گذاردن
stationary	ساکن، بی حرکت، لایتنیغیر، ایستاده، بی تغییر، ایستا
statistic	اماری، احصایی، سرشماری، اماره، رقم
statistician	امارشناس، امار شناس، امارگر، متخصص فن احصائیه
statistics	ارقام، احصائیه، فن امارگری، امارشناسی
statuesque	تندیس وار، خوش هیكل، مجسمه وار، شبیه مجسمه، سبک مجسمه
statuette	تندیس ریزه اندام، مجسمه کوچک، تندیسک
stature	قامت، رفعت، مقام، قدر و قیمت، ارتفاع طبیعی بدن حیوان
status	پایگاه، وضع، وضعیت، حالت، حال، پایه، مقام، شان
statute	قانون مدون، احکام قانونی، فریضه، قانونی، قانون موضوعه، قانون، حکم، اساسنامه
statutory	حقوق مدون، قانون مدون، طبق قانون موضوعه، قانونی، مقرر، طبق قانون
staunch	وفادار، ثابت قدم، بی منفذ

stay	سیر ، ماندن ، توقف کردن ، نگاه داشتن ، بازداشتن ، توقف ، مکث ، ایست ، سکون ، مانع ، عصاء ، نقطه اتکاء ، تکیه ، مهار ، حائل ، توقفگاه
steadfast	ثابت قدم ، استوار ، پایرجای ، خیره
steady	راه ، پا برجای ، مسیر ثابت ، فرمان مسیر را ثابت نگهدارید ، روی مسیر ، پرپشت ، ثابت ، پی در پی ، مداوم ، پیوسته و یکنواخت کردن ، استوار یا محکم کردن ، ساکن شدن
steal	توپ دزدی ، دستبرد زدن ، دزدیدن ، بسرقت بردن ، ربودن ، بلند کردن چیزی
stealth	نهان ، خفا ، خفیه کاری ، حرکت دزدکی
steel	پولادین ، شمشیر ، پولادی کردن ، استوار ، اب فولادادن ، مانند فولاد محکم کردن
steep	دارای شیب عمیق ، سرازیری ، سرازیر ، تند ، سراسیمه ، گزاف ، فرو کردن (در مایع) ، اشباع کردن ، شیب دادن ، مایع (جهت خیساندن)
stellar	اختری ، ستاره وار ، شبیه ستاره ، درخشان ، پر ستاره
stem	راه باریک ، محور ، سپر ناو ، شاخک ، تنه (در ماده های از موم) ، ستاک ، تنه ، میله ، گردنه ، دنباله ، دسته ، اصل ، دودمان ، ریشه لغت قطع کردن ، ساقه دار کردن ، بند آوردن
stentorian	خیلی بلند (در مورد صدا) ، صدا بلند ، رسا
step	گام برداشتن ، با گام پیمودن ، پاشنه کفش ، کف پله ، قرار دادن دکل در حفره مخصوص ، گام ، مرحله ، صدای پا ، پله ، رکاب ، پلکان ، رتبه ، درجه ، قدم برداشتن ، قدم زدن
steppe	پهن دشت ، جلگه وسیع بی درخت
stereoscopic vision	دید سه بعدی
stereotype	کلیشه کردن ، با کلیشه چاپ کردن ، یک نواخت کردن ، رفتار قالبی داشتن
sterling	دارای عهیار قانونی ، تمام عیار ، ظاهر و باطن یکی ، واقعی ، لیره استرلینگ
sternum	استرنم ، جناغ سینه ، استخوان جناغ
stevedore	متصدی یانظر بارگیری و بار اندازی ، بارگیری و بار اندازی کردن ، کارگر بار انداز
stick	چوب بازی هاکی ، هریک از سه میله عمودی کریکت چوبدست اسکی ، چوب بازی ، تخته موج سواری ، یک گروه چترباز که از یک دریا یک قسمت هواپیما به بیرون می برند ، چسبیدن ، فرورفتن ، گیر کردن ، گیر افتادن ، سوراخ کردن ، نصب کردن ، الصاق کردن ، چوب ، عصا ، چماق ، وضع ، چسبندگی ، چسبناک ، الصاق ، تاخیر ، پیچ درکار ، تحمل کردن ، چسباندن ، تردید کردن ، وقفه
stickler	سخت گیر ، جدی ، لجوج ، سمج ، خیلی دقیق ، مصر ، گیج کننده
stifle	خفه کردن ، خاموش کردن ، فرونشاندن
stigma	کلاله ، داغ ننگ ، لکه ننگ ، برآمدگی ، خال
stigmatize	داغ ننگ زدن بر ، نشان دار کردن ، لکه دار کردن
stiletto	کارد ، دشنه زدن
still	ساکن ، بی جوش ، بی کف ، آرام ، بی حرکت ، راکد ، همیشه ، باز هم ، هنوز هم معذک ، آرام کردن ، ساکت کردن ، خاموش شدن ، دستگاه تقطیر ، عرق گرفتن از ، سکوت ، خاموشی

still	ارام ، بی حرکت ، راکد ، همیشه ، باز هم ، هنوز هم معذک ، ساکن ، بی جوش ، بی کف ، آرام کردن ، ساکت کردن ، خاموش شدن ، دستگاه تقطیر ، عرق گرفتن از ، سکوت ، خاموشی
stilted	دارای چوب پا ، با اب و تاب ، (مجازی) باشکوه ، قلنبه
stimulant	محرک ، مهیج ، مشروب الکلی ، انگیزه ، انگیزتگر
stimulate	تحریک کردن ، تهییج کردن ، انگیزتن
stimulating	مهیج ، محرک
stimulus	انگیزتار ، محرک ، انگیزه ، وسیله تحریک ، تحریک
stingy	گران کیسه ، خسیس ، تنک چشم ، لئیم ، ناشی از خست
stint	محدود کردن ، از روی لئامت دادن ، مضایقه کردن ، کم دادن ، بقناعت واداشتن
stipend	مواجب ، حقوق ، جیره ، دستمزد
stipple	با نقطه سایه زدن یا نقشی ایجاد کردن ، لکه دار کردن ، منقوط کردن ، ترسیم با نقطه
stipulate	میثاق بستن ، پیمان بستن ، قید کردن ، قرار گذاشتن ، تصریح کردن
stir	فعالیت ، جم خوردن ، تکان دادن ، به جنبش درآوردن ، حرکت دادن ، بهم زدن ، بجوش آوردن ، تحریک کردن یا شدن
stock	موجودی انبار ، دسته حدیده ، بدنه رنده ، ماده اولیه ، مال التجاره ، عرضه کردن کالا برای فروش سرسلسله ، دودمان ، جوراب ساق بلند ، ازاد کردن ماهی پرورشی در آب ، میله عرضی لنگر ، امداد ذخیره ، ذخیره کردن ، قبضه جنگ افزار ، سهم ، انباشته ، مایه ، موجودی کالا ، کنده ، تنه ، ته ساقه ، قنطاق تفنگ ، پایه ، دسته ریشه ، نیا ، سهام ، سرمایه ، مواشی ، پیوند گیر
stockade	جزء موجودی نگهداشتن ، موجودی انبار ، دودکش ، بازوی لنگر کشتی ، سد چوبی ، سنگر چوبی ، ایجاد مانع ، انسداد ، مسدود ساختن ، حصار بندی
Stockholm	شهر استکهلم
stodgy	گردن کلفت ، انباشته ، سنگین و کندرو ، سنگین ، لخت ، قلنبه
stoic	رواقی ، پیرو فلسفه رواقیون
stoicism	فلسفه رواقیون
stoke	اتش کردن ، تابیدن ، سوخت ریختن در
stolid	بی عاطفه ، بلغمی ، بی حس ، بی حال ، فاقد احساس
stomach	یمینه ، معده ، میل ، اشتها ، تحمل کردن
stone	سنگ میوه ، سنگی ، سنگ قیمتی ، سنگسار کردن ، هسته در آوردن از ، تحجیر کردن
stoner	انبار - انبار کردن
stop	قطع کردن ، متوقف کردن ایستگاه ، مکث ، ناک دان ، برخورد ، ورجستن (در شمعکوبی زیر پی) ، متوقف کننده ، ایست ، ایستادن ، ایستادن ، توقف کردن ، از کار افتادن ، مانع شدن ، نگاه داشتن ، سد کردن ، تعطیل کردن ، خواباندن ، بند آوردن ، منع ، توقف ، منزلگاه بین راه ، ایستگاه ، نقطه
storage	نگهداری ، خزانه ، ذخیره کردن ، انبار کردن ، انبار ، انبارش ، ذخیره سازی ، انبار کالا ، مخزن

store	انباره کردن ، ذخیره کردن ، انبار کردن اندوخته ، مغازه بزرگ ، انباره ، مخزن ، اندوخته ، موجودی ، مغازه ، دکان ، فروشگاه ، اندوختن ، انبار کردن ، ذخیره کردن
storing	انبارداری، ذخیره
storm	کولاک ، توفان ، تغییر ناگهانی هوا ، توفانی شدن ، باحمله گرفتن ، یورش آوردن
story	حکایت ، نقل ، روایت ، گزارش ، شرح ، طبقه ، اشکوب ، داستان گفتن ، بصورت داستان در آوردن
stout	ستبر ، نیرومند ، قوی بنیه ، محکم ، نوعی ارجو
straight	قسمت مستقیم ، مستقیم ، درست ، رک ، صریح ، بی پرده ، راحت ، مرتب ، عمودی ، افقی ، بطورسراست ، مستقیما
strait	تنگ ، باریک ، دشوار ، باب ، بغاز ، تنگه ، در مضیقه ، در تنگنا ، تنگنا
strait-laced	لایه ، چینه ، پایه ، رتبه ، طبقه نسج سلولی ، قشر
strange	ناشناس ، بیگانه ، خارجی ، غریبه ، عجیب ، غیر متجانس
stranger	شخص ثالث ، غریبه ، غریب ، بیگانه کردن
stratagem	حیله جنگی ، تدبیر جنگی ، لشکر ارایی ، تمجید
strategic	مربوط به امور سوق الجیشی ، سوق الجیشی ، وابسته به رزم ارایی
strategy	فن اداره جنگ ، فن فرماندهی ، فن جنگ ، فنون سوق الجیشی ، راهبرد ، خط مشی ، حیله ، رزم ارایی ، استراتژی ، فن تدابیر جنگی ، فن لشکرکشی
stratify	چینه چینه کردن ، طبقه طبقه کردن
stratum	لایه ، چینه ، پایه ، رتبه ، طبقه نسج سلولی ، قشر
stream	روانه ، جریان اب ابیاری ، جویبار ، جوب ، رودخانه ، نوعی روش تیرانداز خودکار و اجرای رگبار در تیراندازیها ، مسیل ، جریان ، نهر ، رود ، جوی ، جماعت ، جاری شدن ، ساطع کردن ، بطورکامل افراشتن (پرچم)
streamlet	جویبار ، نهر کوچک
street	راه ، خیابان ، کوچه ، خیابانی ، جاده ، مسیر
strength	شدت ، استعداد رزمی ، توان رزمی ، تعداد نفرات ، قدرت رزمی ، مقاومت ، نیرو ، زور ، قوت ، قوه ، توانایی ، دوام ، استحکام
strengthen	محکم کردن ، نیرو بخشیدن ، نیرومند کردن ، قوی کردن ، تقویت دادن ، تقویت یافتن ، تحکیم کردن
strenuous	باجرات ، مصر ، بلیغ ، فوق العاده ، فعال ، شدید
stress	تنش ، تلاش ، فشار روانی (استرس) ، فشار ، تقلا ، قوت ، اهمیت ، مضیقه ، سختی ، پریشان کردن ، مالیات زیاد بستن ، تاکید کردن
stretch	کشش ، دراز کردن ، کشیدن ، امتداددادن ، بسط دادن ، منبسط کردن ، کش آمدن ، کش آوردن ، کش دادن ، گشاد شدن ، بسط ، ارتجاع ، قطعه(زمین) ، اتساع ، کوشش ، خط ممتد ، دوره ، مدت
strew	ریختن ، پاشیدن ، پخش کردن
striated	خط دار ، شیاردار ، خیاره دار
stricture	خسونت ، سخت گیری ، باریک بینی ، جراحت ، تنگی ، ضیق
stridency	گوشخراشی
strident	گوش خراش ، دارای صدای مزاحم

strike	تصادف و نصادم کردن ، فرو بردن پارو در آغاز هر حرکت در اب به قلاب افتادن ماهی ، تک هوایی ، تصادم ، تک ناگهانی ، چادر را از جا کندن ، یورش ، حمله کردن ، حمله ، ضربه زدن ، ضربت زدن ، خوردن به ، بخاطر خطور کردن ، سکه ضرب کردن ، اصابت ، اعتصاب کردن ، اعتصاب ، ضربه ، برخورد
string	مربی خم کردن کمان و بستن زه ، یک سری پیام که از یک ایستگاه به ایستگاه دیگر ارسال می شود ، سری پیام ، زه ، زهی ، ریسمان ، سیم ، ردیف ، سلسله ، قطار ، رشته کردن ، نخ کردن (باسوزن و غیره) ، زه انداختن به ، ریش ریش ، نخ مانند ، ریشه ای ، چسبناک ، دراز ، به نخ کشیدن (مثل دانه های تسبیح) ، بصف کردن ، زه دار کردن
stringency	شدت ، کسادی ، سختگیری ، تندوتیزی
stringent	سخت ، دقیق ، غیر قابل کشش ، کاسد ، تند و تیز ، سختگیر ، خسیس ، محکم بسته شده
strip	کشیدن یا انداختن توپ از دست حریف ، (فوتبال امریکایی) ، سطح پیست شمشیربازی ، بند ، پاک کردن ، تخلیه مواد خطرناک یا قابل انفجار ، نوار سردوشی ، نوار مین گذاری ، باند فرود موقتی ، قطعه باریک ، برهنه کردن ، محروم کردن از ، لخت کردن ، چاک دادن ، تهی کردن ، باریکه ، نوار
stripling	نورسته ، نوجوان
stroke	ضربه مهار شده ، ضربه با کنترل ، زمان ، مرحله ، سخته ، ضربه ، ضربت ، لطمه ، ضرب ، حرکت ، تکان ، لمس کردن ، دست کشیدن روی ، نوازش کردن ، زدن ، سرکش گذاردن (مثل سرکش روی حرف کاف)
stroll	قدم زنی ، گردش ، پرسه زنی ، قدم زدن
strong	نیرومند ، قوی ، پر زور ، محکم ، سخت
strongly	شدیدا ، قویا ، جدا
structure	سازه ، استخوان بندی ، سازمان دادن ، بنیان ، ساخت ، ساختمان ، ترکیب ، سبک ، سازمان ، بنا ، تشکیلات دادن ، پی ریزی کردن ، ساختار
struggle	نبرد ، تلاش کردن ، مبارزه کردن ، ستیز ، کشاکش ، تقلا کردن ، کوشش کردن ، دست و پا کردن ، منازعه ، کشمکش ، تنازع
strut	تیر ، شمع پشتبند ، پایه در پل ، پستوان ، ریل نگهدارنده یا ضامن پایه آتش ، ستون ، خرامیدن ، خرامش ، قدم زنی با تبختر
student	دانشجو ، دانش آموز ، شاگرد ، اهل تحقیق
studied	از روی مطالعه ، دانسته ، عمدی ، تعمدی ، از پیش آماده شده
studio	اطاق مطالعه ، استودیو ، پیشه گاه ، اتاق کار ، کارخانه ، هنرکده ، کارگاه هنری
studious	زحمتکش ، ساعی ، کوشا ، درس خوان ، کتاب خوان ، مشتاق ، خواهان ، پرزحمت ، بلیغ ، جاهد
study	غور ، موضوع تحصیلی ، اتاق مطالعه ، تحصیل کردن ، مطالعه کردن ، درس خواندن ، خوانش ، بررسی کردن
stuff	چرخش توپ ، پر کردن ، چیز ، ماده ، کالا ، جنس ، مصالح ، پارچه ، چرند ، پرکردن ، تپاندن ، چپاندن ، انباشتن
stultify	خنثی کردن ، احمق کردن ، خرف کردن
stupefy	بهت زده کردن ، گیج کردن ، بیهوش کردن ، تخدیر کردن ، کودن کردن ، خرف کردن ، متحیر کردن یا شدن
stupendous	بهت آور ، شگفت انگیز ، شگفت ، حیرت آور ، عجیب ، گزاف
stupid	کند ذهن ، نفهم ، گیج ، احمق ، خنگ ، دبنگ

stupor	خرفتی ، بی حسی ، کند ذهنی ، گیجی ، بلاهت ، بهت
stuttering	لکنت زبان
stygian	وابسته برودخانه استیکس (Styx) ، تاریک
style	شیوه ، روش ، خامه ، سبک نگارش ، سلیقه ، سبک متداول ، قلم ، میله ، متداول شدن ، معمول کردن ، مد کردن ، نامیدن
stymie	قرار گرفتن ، توپ گلف یک بازیکن در جلو توپ بازیکن دیگر ، مانع شدن ، گیر کردن
suasion	اغواء ، تحریک ، ترغیب
suave	فهمیده و با ادب ، نرم ، ملایم ، مودب ، خوش خوراک ، شیک
suavity	نرمی ، ملایمت ، نزاکت ، فهمیده و مودب بودن
subacid	میخوش ، ملس ، ترش و شیرین
subaltern	تابع ، زیردست ، افسر جزء ، مادون ، فرعی
subaquatic	نیمه ابزی ، واقع در زیر آب ، نسبتاً ابزی
subconscious	ناخود آگاه ، نیمه هشیار ، نیمه آگاه ، درحالت ناخودآگاهی
subdue	مطیع کردن ، مقهور ساختن ، رام کردن
subjacent	واقع در زیر ، مادون
subject	تابع ، اتباع ، تبعه ، رعایا ، مضمون ، ازمودنی ، نهاد ، فاعل ، مبتدا ، شیی ، فرد ، شخص ، مبحث ، موضوع مطالعه ، مطلب ، زیرموضوع ، موکول به ، مادون ، تحت تسلط ، در خطر ، مطیع کردن ، تحت کنترل درآوردن ، در معرض بودن ، در معرض قرار دادن
subjection	انقیاد ، استیلا ، پیروی
subjective	فلسفه مبتنی بر اعتقاد به اصالت ادراکات ذهنی و محدودیت آگاهی انسان ، صرفاً "به همین ادراکات ، درون گرایی ، درونی ، ذهنی ، معقول ، وابسته بطرز تفکر شخص ، فاعلی ، خصوصی ، فردی
subjugate	تحت انقیاد در آوردن ، مطیع کردن ، منکوب کردن
sublimate	تصفیه کردن ، پاک کردن ، تصعیدکردن ، متعال کردن ، بالابردن ، متصاعدکردن ، منزه ، متعال
sublime	برین ، والا ، رفیع ، بلند پایه ، عرشی
subliminal	غیر کافی برای ایجاد تحریک عصبی یا احساس ، خارج از مرحله آگاهی ، نیمه خودآگاه
sublingual	زیر زبانی ، واقع در زیر زبان
submarine	مانور مدافع بصورت گریز از زیر سد مهاجم ، خزیدن یا شیرجه رفتن از زیر دست حریف مهاجم (فوتبال امریکایی) ، تحت البحری ، زیر دریا حرکت کردن ، با زیر دریایی حمله کردن
submerge	دراب فرو بردن ، زیر آب کردن ، غوطه ورساختن ، پوشاندن ، مخفی کردن
submergence	شناوری ، فروبری (در آب) ، مخفی سازی
submers	دراب فرو بردن ، زیر آب کردن ، غوطه ورساختن ، پوشاندن ، مخفی کردن
submersible	قابل غوطه وری ، قابل شناوری ، غوطه ور شناور ، قابل فرورفتن یا فرو بردن در زیر آب
submersion	فرو رفتگی در زیر آب
submission	نظریه ، تکمیل ، مطیع ، تابع ، تسلیم ، واگذاری ، تقویض ، فرمانبرداری ، اظهاراطاعت ، انقیاد



submissive	مطیع ، فروتن ، حلیم ، خاضع ، خاشع ، سربزیر
submit	تسلیم کردن ، تسلیم شدن ، تقدیم داشتن ، ارائه دادن ، پیشنهادکردن ، گردن نهادن ، مطیع شدن
subordinate	تبعی ، زیرامر ، تحت امر ، یگانهای تابعه ، مادون ، وابسته ، فرعی ، پایین تر ، مرئوس ، تابع قراردادن ، زیر دست یا مطیع کردن ، فرمانبردار
suborn	دزدکی و محرمانه چیزی کسب کردن ، کسی را بکاربرد اغواء کردن
subpoena	خواست برگ ، احضاریه ، حکم احضار
subscription	آبونمان اشتراک
subsequent	پیروی ، پس آیند ، بعدی ، پسین ، لاحق ، مابعد ، دیرتر ، متعاقب
subservience	سودمندی ، کمک ، چاپلوسی ، تملق ، زیر زآوری
subserviency	سودمندی ، کمک ، چاپلوسی ، تملق ، زیر زآوری
subservient	چاپلوس ، پست ، تابع ، مادون ، سودمند ، متملق
subside	(درد و غیره) واگذاشتن ، نشست کردن ، فرو نشستن ، فروکش کردن
subsidiary	تابعه ، تقویتی ، تقویت کننده ، عمق دهنده به انفجار ، کمکی ، معین ، موید ، متمم ، فرعی ، تابع
subsidiaries	کمکهای مالی
subsidy	مالیات فوق العاده ای که در مواقع اضطرار و برای امور مهم و غیر مترقبه مملکتی اخذ می شود ، کمک بلاعوض دولت ، اعانه ، کمک هزینه ، کمک مالی
subsist	زیست کردن ، ماندن ، گذران کردن
subsistence	وسایل زیست ، مربوط به زیست ، زیستی ، حق معاش ، اعاشه ، زیست ، گذران ، خرجی ، وسیله معیشت ، امرار معاش ، دوام ، نگاهداری
substance	جسم ، شی ، جنس ، ماده اصلی ، ذات ، جوهر ، مفاد ، مفهوم ، استحکام ، دوام ، مسند
substantial	ذاتی ، جسمی ، اساسی ، مهم ، محکم ، قابل توجه
substantiate	ماهیت جسمانی دادن به ، شکل مادی بخشیدن به ، با دلیل ومدرك اثبات کردن
substantive	قائم بذات ، متکی بخود ، مقدار زیاد ، دارای ماهیت واقعی ، حقیقی ، شبيه اسم ، دارای خواص اسم
substitution	تعویض ، جانشینی ، علی البدلی ، کفالت ، جانشانی
substitutionary	تعویض ، جانشینی ، علی البدلی ، کفالت
subsume	رده بندی کردن ، شامل کردن ، استقراء کردن ، استنتاج کردن
subsystem	زیرسیستم
subtend	در زیر چیزی بسط یافتن ، شامل بودن
subterfuge	حيله ، گریز ، طفره زنی ، اختفاء ، عذر ، بهانه
subterranean	زیرزمینی ، نهانی
subtle	زیرک ، محیل ، ماهرانه ، دقیق ، لطیف ، تیز و نافذ
subtlety	باریک بینی ، موشکافی ، زیرکی ، لطافت ، تیزبینی ومهارت
subtrahend	ریاضی) کاسته ، عددی که از عدد دیگر کسر میشود ، مفروق
subversion	سرنگون کردن حکومت ، سیستم براندازی ، برانداختن ، از بین بردن ، نابود کردن ، درون واژگونی ، انهدام ، تخریب ، وابسته به خرابکاری

subversive	عملیات براندازی ، براندازنده ، شورشی ، مربوط به براندازی حکومتها از نظر سیاسی ، اقتصادی ، روانی ، واژگون ، ویران ، توطئه گر ، خرابکارانه
subvert	واژگون ساختن ، برانداختن ، موقوف کردن ، خرابکاری کردن ، درون واژگون سازی کردن
succeed	کامیاب شدن ، موفق شدن ، نتیجه بخشیدن ، بدنبال آمدن ، بطور توالی قرار گرفتن
success	کامیابی ، موفقیت ، پیروزی ، نتیجه ، توفیق ، کامروایی
successful	کامیاب ، موفق ، پیروز ، نیک انجام ، عاقبت بخیر
successfully	با موفقیت ، باکامیابی
successive	پی در پی ، پی در پی ، پیایی ، متوالی ، مسلسل ، توارثی
successor	جانشین ، خلف ، اخلاف ، مابعد ، قائم مقام
succinct	موجز ، کوتاه ، مختصر ، مجمل ، فشرده ، چکیده
succor	یاری ، کمک برای رهایی از پریشانی ، موجب کمک ، یاری کردن
succour	یاری ، کمک برای رهایی از پریشانی ، موجب کمک ، یاری کردن
succulent	ابدار ، شاداب ، پرطراوت
succumb	از پا در آمدن (کشتی) ، از پای در آمدن ، تسلیم شدن ، سرفرود آوردن
such	یک چنین ، این قبیل ، این جور ، این طور
Sudan	کشور سودان ، صحرای سودان
Sudanese	سودانی ، وابسته به سودان
sudden	ناگهانی ، ناگهان ، بی خبر ، بی مقدمه ، فوری ، تند ، بطور غافلگیر ، غیر منتظره ، سریع
suddenly	بطور ناگهانی ، ناگهان ، ناگاه
sue	تعقیب کردن ، عرضحال دادن ، عارض شدن ، دادخواست دادن ، تقاضا کردن ، تعقیب قانونی کردن ، دعوی کردن
suffer	اجازه دادن ، زحمت ، زیان دیدن ، تحمل کردن ، کشیدن ، تن در دادن به ، رنج بردن
sufferance	رضایت ضمنی ، سکوت موجب رضا ، انقیاد ، طاقت ، شکیبایی
suffice	بس بودن ، کفایت کردن ، کافی بودن ، بسنده بودن
sufficiency	کفایت ، شایستگی ، قابلیت ، مقدار کافی ، بسندگی
sufficient	مکفی ، بس ، بسنده ، کافی ، شایسته ، صلاحیت دار ، قانع
suffrage	حق انتخاب ، کمک ، همراهی قبول ، حق رای و شرکت در انتخابات ، رای
suffragist	خواه دهن حق رای یا حق انتخاب به نسوان
suffuse	پرکردن ، فرا گرفتن ، پوشاندن ، اشباع کردن
sugar	شیرینی ، ماده قندی ، با شکر مخلوط کردن ، تبدیل به شکر کردن ، شیرین کردن ، متبلور شدن
suggest	اشاره کردن بر ، ب فکر خطور دادن ، اظهار کردن ، پیشنهاد کردن ، تلقین کردن
suggestible	اشاره کردنی ، پیشنهاد کردنی
suggestion	نظریه ، اشاره ، تلقین ، اظهار عقیده ، پیشنهاد ، الهام
suggestive	اشاره کننده ، دلالت کننده و سوسه امیز

suicide	انتحار ، خودکشی کردن ، وابسته به خود کشی
suit	خواستگاری دعوی ، انطباق ، منطبق کردن ، درخواست ، تقاضا ، دادخواست ، عرضحال ، مرافعه ، یکدست لباس ، پیروان ، خدمتگزاران ، ملتزمین ، توالی ، تسلسل ، نوع ، مناسب بودن ، وفق دادن ، جور کردن ، خواست دادن ، تعقیب کردن ، خواستگاری کردن ، جامه ، لباس دادن به
sully	لوده شدن ، لکه دار کردن ، کثافت ، الودگی
sultry	شرجی ، خیلی گرم و مرطوب ، سخت ، داغ ، خفه
sum	مبلغ ، حاصل جمع ، روی هم ، حساب کردن ، باهم جمع کردن ، جمع کردن ، مجموع ، مختصر کردن ، موجز کردن ، خلاصه نمودن
summarize	خلاصه کردن
summary	خلاصه وضعیت ، خلاصه ، مختصر ، موجز ، اختصاری ، ملخص ، انجام شده بدون تاخیر ، باشتاب
summation	مجموع یابی ، مجموع ، جمع زنی ، افزایش ، جمع ، مقامی ، خلاصه
summer	تابستانی ، چراندن ، تابستان را بسر بردن ، بیلاق
summit	قله در نیمرخ طولی ، ستیغ ، حداکثر ارتفاع قله مسیر ، قله ، نوک ، اوج ، ذروه ، اعلی درجه
sumptuous	مجلل ، پرخرج ، گران ، و عالی
sun	خورشید ، در معرض افتاب قرار دادن ، تابیدن
sunburn	افتاب سوخته کردن ، افتاب زدگی
sunder	(در اصطلاح شاعرانه) جدا کردن ، بریدن
sundry	اقلام متفرقه ، گوناگون ، متفرقه ، مخلفات
super	اعلی ، بسیار خوب ، بزرگ اندازه ، عالی ، خوب ، پیشوندی است بمعنی مربوط بیالا - واقع در نوک چیزی - بالایی - فوق - برتر - مافوق - ارجح - بیشتر و ابر
superabundance	وفور
superadd	بیش از حد لزوم اضافه کردن ، سربار کردن ، باز افزایش
superannuate	متروکه دانستن ، بازنشسته دانستن یا شدن ، کهنه شدن ، از مد افتادن ، سالخورده شدن
superannuated	بازنشسته ، متقاعد ، از کار افتاده ، زیاد کهنه
superb	عالی ، بسیار خوب ، باشکوه ، باوقار
supercilious	مغرور ، خود فروش ، از روی خود خواهی
supererogatory	وابسته به بس پردازی ، غیر ضروری ، زیاد ، نافله ، زائد ، بیش از حد لزوم
superficial	صوری ، سطحی ، سرسری ، ظاهری
superfluity	زیادی ، افراط ، فراوانی بیش از حد
superfluous	زائد ، زیادی ، غیر ضروری ، اطناب امیز
superheat	زیاده از حد گرم کردن ، دو اتشه کردن ، بسیار گرم
superimpose	روی چیزی قرار گرفتن ، اضافه شدن بر
superintend	ریاست یا نظارت کردن بر ، ریاست کردن ، نظارت کردن بر ، سرپرستی کردن
superintendence	ریاست ، مدیریت ، نظارت ، مباشرت ، سرپرستی

superintendency	ریاست ، مدیریت ، نظارت ، مباشرت ، سرپرستی
superintendent	مدیر ، رئیس ، سرپرست ، ناظر ، مباشر
superlative	بالاترین ، بیشترین ، درجه عالی ، (دستور زبان) صفت عالی ، افضل ، مبالغه آمیز
supernatural	ماوراء طبیعی ، فوق العاده
supernumerary	زیاده ، بیش از اندازه عادی ، فوق عددی ، اضافی
supersede	لغو کردن ، جانشین شدن ، جایگزین چیز دیگری شدن
supervene	ناگهان رخ دادن ، اتفاقا آمدن ، سرزده وارد شدن ، تصادفی روی دادن ، غیرمترقبه بودن
supervisor	برنگر ، مباشر ، ناظر ، سرپرست
supine	برپشت خوابیدن ، تاق باز ، بیحال ، سست
supplant	از ریشه کندن ، جای چیزی را گرفتن ، جابجا شدن ، جابجا کردن ، تعویض کردن
supple	قابل ارتجاع ، کش دار ، تغییر پذیر ، نرم شدن ، راضی شدن ، انعطاف پذیر
supplementary	موضع تکمیلی ، اضافی ، متمم ، مکمل ، تکمیلی ، پس آورده ، هم آورده
suppliant	استدعا کننده ، مستدعی ، ملتمس ، متقاضی
supplicant	ملتمس ، درخواست کننده تضرع کننده
supplicate	درخواست کردن ، التماس کردن ، استدعا کردن
supplication	التماس ، تضرع ، استدعا
supplier	فروشنده ، تهیه کننده ، رساننده ، کارپرداز ، متصدی ملزومات
supply	تحویل دادن تغذیه کردن ، فرستادن تدارک دیدن ، ارسال کردن ، تحویل دادن ، تکمیل کردن موجودی ، بدل ، تامین موجودی ، تدارکات ، ذخیره ، آماده کردن ، تدارک کردن ، فرآورده ، تهیه کردن ، رساندن ، دادن به ، عرضه داشتن ، تدارک دیدن ، تولید کردن ، موجودی ، لزوم ، اذوقه ، منبع ، تامین کردن
support	حمایت یا تقویت کردن تحمل کردن ، اثبات کردن ، تایید کردن نگهداری ، تکفل کردن ، تایید کردن پایه ، نگهداری کردن ، نگهدارنده ، تکیه گاه ، تصدیق کردن ، تکیه گاه ، تایید کردن ، تحمل کردن ، حمایت کردن ، متکفل بودن ، نگاهداری ، تقویت ، تایید ، کمک ، پشتیبان زیر برد ، زیر بری ، پشتیبانی کردن
supporter	حامی ، پشتیبان ، نگهدار
suppose	انگاشتن ، فرض کردن ، گمان کردن ، پنداشتن ، فرض کنید
supposed	فرضی ، تصور شده
supposition	فرض ، تصور ، احتمال ، گمان ، پندار ، انگاشت ، فرضی ، انگاشتی
supposititious	تقلبی ، جازده ، قلب
suppress	خنثی کردن آتش ، سرکوب کردن آتش یا فعالیت یک یکان ، موقوف کردن ، توقیف کردن ، فرو نشاندن ، خواباندن ، پایمال کردن ، مانع شدن ، تحت فشار قرار دادن ، منکوب کردن
suppressible	متوقف کردنی
suppression	سرکوب کردن ، خنثی کردن یک یکان از نظر آتش یا فعالیت سرکوبی آتش ، منع ، جلوگیری ، توقیف ، موقوف سازی ، فرونشانی
supramundane	مافوق این جهان ، ماورای مراتب دنیوی ، اسمانی ، علوی

supreme	عالی ، اعلی ، بزرگترین ، منتهی ، افضل ، انتها
surcharge	اضافه بار ، هزینه حمل اضافی که بابت معطلی کشتی در بندر دریافت می شود ، بعنوان جریمه گرفتن ، مبلغ جریمه ، هزینه اضافی ، سربار ، زیاد ستاندن ، زیاد بار کردن ، تحمیل کردن زیاد پر کردن ، اضافه کردن ، نرخ اضافی مالیات اضافی ، جریمه ، اضافه بها
sure	خاطر جمع ، مطمئن ، از روی یقین ، قطعی ، مسلم ، محقق ، استوار ، راسخ یقینا
surely	یقینا ، محققا ، مسلما ، بطور حتم
surety	پابندان ، ضامن ، پابندان ، کفیل ، گرو ، وثیقه ، اطمینان
surface	صاف کردن ، نما دادن ، رواندن ، پوشش شوسه ، رویه دادن ، رویه ، بیرون ، نما ، ظاهری ، سطحی ، جلادادن ، تسطیح کردن ، بالامدن (به سطح اب)
surfeit	پر خوردن ، زیاده روی ، امتلاء
surgery	اتاق جراحی ، عمل جراحی ، تشریح
Suriname	کشور سورینام
Surinamese	سرینامی
surly	تندخو وگستاخ ، ناهنجار ، با ترشروبی
surmise	حدس زدن ، گمان بردن ، حدس ، گمان ، تخمین ، ظن
surmount	بالا قرار گرفتن ، غالب آمدن بر ، برطرف کردن ، از میان برداشتن ، فائق آمدن
surpass	پیش افتادن از ، بهتر بودن از ، تفوق جستن
surplus	مازاد کالاهای اقتصادی ، زیادتی ، مازاد ، زائد ، باقی مانده ، اضافه ، زیادی
surprise	تعجب ، شگفت ، حیرت ، متعجب ساختن ، غافلگیر کردن
surprising	شگفت انگیز ، حیرت اور
surprisingly	بطور شگفت اور
surprize	تعجب ، شگفت ، حیرت ، متعجب ساختن ، غافلگیر کردن
surreptitious	نهانی ، زیرجلی ، پنهان ، محرمانه
surrogate	نماینده ، عوض ، جایگیر ، جانشین شدن ، قائم مقام شدن ، وکیل شدن
surround	احاطه کردن ، فرا گرفتن ، محاصره کردن ، احاطه شدن ، احاطه
surtax	اضافه مالیات ، جریمه مالیاتی
surveillance	تجسس ، بررسی کردن ، زیر نظر داشتن ، کاوش کردن ، جستجو کردن ، پایش (نظارت) ، نظارت ، مراقبت ، پاییدن ، مبصری
survey	برآورد کردن ، نقشه برداری کردن از ، مساحی کردن پیمودن ، زمین پیمایی مساحی ، بازرسی کردن ، ارزیابی کردن ، نقشه برداری زمینی ، اب نگاری دریایی ، بررسی کردن ، تحقیق کردن ، کاوش منطقه ، تحقیق ، نمونه گیری ، پیمایش ، زمینه یابی ، بازدید کردن ، ممیزی کردن ، مساحی کردن ، پیمودن ، بررسی کردن ، بازدید ، ممیزی ، برآورد ، نقشه برداری ، بررسی ، مطالعه مجمل ، بردید
surveyor	ممیز ، ارزیاب ، برآوردکننده ، زمین پیمای ، مساح ، نقشه بردار ، بازبین ، مبصر کلاس ، پیمایشگر
survival	رهایی از انهدام ، باز زیستی ، ابقاء ، بقا ، برزیستی

survive	زنده ماندن در رزم ، باززیستی ، جان بدر بردن از خطر ، ممانعت از تلف شدن ، نجات از مرگ ، زنده ماندن ، باقی بودن ، بیشتر زنده بودن از ، گذراندن ، سپری کردن ، طی کردن برزیستن
survivor	شخص زنده ، باقیمانده ، بازمانده
susceptibility	در معرض خطر بودن ، در معرض آسیب بودن ، مستعد بودن (در بیماری) ، استعداد ، آمادگی ، قابلیت ، حساسیت ، فروگیری
susceptible	در معرض ، آماده ، فروگیر ، حساس ، مستعد پذیرش
suspect	بدگمان شدن از ، ظنین بودن از ، گمان کردن ، شک داشتن ، مظنون بودن ، مظنون ، موردشک
suspense	در حال تعویق ، معلق ، درحال تعلیق ، مردد ، اندروایی ، اویزانی
suspension	اتصال ، اویزان کردن ، معلق کردن ، تعلیق دستگاه تعلیق ، توقف ، وقفه ، تعطیل ، ایست ، تعلیق ، بی تکلیفی ، اویزان ، اویزانی ، اونگان ، اندروایی ، اویزش
suspicious	بدگمان ، ظنین ، حاکی از بدگمانی ، مشکوک
sustain	ثابت ، تند ، پایدار نگهداشتن ، نگهداشتن ، متحمل شدن ، تحمل کردن ، تقویت کردن ، حمایت کردن از
sustenance	نگهداری ، تغذیه ، معاش ، اعانت
suture	بخیه (در پزشکی) ، درز ، بخیه ، شکاف ، چاک ، دوختن
Suva	سوا
swagger	خود فروشانه گام زدن ، با تکبر راه رفتن ، کبر فروشی ، خودستایی ، مغرور ، (انگلیس) شیک
swallow	شیار قرقره تاکل ، پرستو ، چلچله ، مری ، عمل بلع ، فورت دادن ، فرو بردن ، بلعیدن
swarm	گروه ، دسته زیاد ، گروه زنبوران ، ازدحام ، ازدحام کردن ، هجوم آوردن
swarthy	سیاه چهره ، سبزه تند ، تیره روی
swath	ردپا ، ردیف باریک ، راه باریک ، اثر ماشین چمن زنی ، پیچیدن ، قنناق کردن ، نوار
swathe	ردپا ، ردیف باریک ، راه باریک ، اثر ماشین چمن زنی ، پیچیدن ، قنناق کردن ، نوار
Swazi	اهل سوازیلند
Swaziland	کشور سوازیلند
swear	قسم خوردن ، سوگند خوردن ، قسم دادن ، فحش ، ناسزا گفتن
sweat	خوی ، عرق کردن ، عرق ریزی ، مشقت کشیدن
Sweden	کشور سوئد
Swedish	سوئدی ، اهل سوئد
sweep	تاب ، بردن توپ از کنار خط به کمک سدکنندگان راه باز کن (فوتبال امریکایی) ، جارو کردن ، تجسس منطقه با رادار مین رویی کردن ، پاک کردن منطقه عملیات پاک سازی ، روفتن ، روییدن ، رفت و برگشت ، جاروب کردن ، زدودن ، از این سو بان سو حرکت دادن ، بسرعت گذشتن از ، وسعت میدان دید ، جارو
sweet	شیرین ، خوش ، مطبوع ، نوشین
swelter	از گرما بیحال شدن ، خیش شدن ، هوای گرم
swerve	منحرف شدن ، عدول کردن ، طفره زدن ، کج شدن ، منحرف کردن
swill	سرکشیدن ، زود خوردن ، خیس کردن ، اشغال

swim	شناکردن ، شناور شدن ، شناوری
swindler	محتال ، گول زن ، گوش بر ، قاچاق ، متقلب ، کلاه گذار ، کلاه بردار
swing	نوسان کردن ، دور زدن چرخیدن ، تاب دادن ، جنبانیدن ، چرخ دادن چرخ ، جنبش ، ضربه محکم با راکت یا چوب ، هم گارد ، هم فوروارد ، اونگان شدن یا کردن ، تاب خوردن ، چرخیدن ، تاب ، نوسان ، اهتزاز ، اونگ ، نوعی رقص و اهنگ آن
Swiss	سوئسی
switch	راه گزین ، وصل کردن برق ، روشن کردن برق بخت دیگر انداختن قطار ، تعویض جا ، کلید ، تغییر جهت دادن ، ترکه ، چوب زدن ، سویچ برق ، سویچ زدن ، جریان را عوض کردن ، تعویض ، گزین ، راه گزین ، راه گزیدن
Switzerland	سوئیس
swivel joint	مفصل گردان
sybarite	ساکن شهر سیباریس ، عیاش ، خوشگذران
sycophant	ادم چاپلوس ، متملق ، انگل
Sydney	اسم خاص منکر ، بندر سیدنی
syllabic	هجایی ، دارای هجاهای شمرده ، هجا نما
syllabication	تتجیه هجایی ، هجا بندی
syllable	هجا ، سیلاب ، جزء کلمه ، مقطع کلمه ، هجابندی کردن
syllabus	خلاصه مفید ، رئوس مطالب ، برنامه
syllogism	قیاس منطقی ، قضیه منطقی ، صغری و کبری
sylph	روح یا موجود ساکن در هوا ، جن هوایی
sylvan	ساکن جنگل ، جنگلی ، پردرخت
symbiosis	همزیستی (در زیست شناسی) ، همزیگری ، زندگی تعاونی ، همزیستی و تجانس دو موجود مختلف یا دو گروه مختلف باهم
symbol	نشانه ، اشاره شاخص ، علامت اختصاری علامت تجسمی ، علامت ترسیمی ، نشان ، علامت ، نماد ، رمز ، اشاره ، رقم ، بصورت سمبل درآوردن ، مظهر
symmetrical	متقارن
symmetry	قرینه سازی ، همسنجی ، هم اراستگی ، هم جور ، قرینه ، تناسب ، تقارن ، مراعات نظیر ، تشابه ، همسازی
sympathetic	همدرد ، دلسوز ، شفیق ، غمخوار ، موافق
sympathize	همدردی یا همفکری کردن ، جانبداری کردن
symphonic	هم اهنگ ، هم نوا ، موزون ، شبیه سمفونی
symphonious	متوافق ، موزون ، هم اهنگ ، هم اوا ، هم نوا
symphony	سمفونی ، قطعه طولانی موسیقی ، هم نوایی
symptom	نشانه (در بیماری) ، هم افت ، نشان ، نشانه ، اثر ، دلیل ، علائم مرض ، علامت
symptomatic	مطابق نشانه بیماری ، نماینده ، حاکی از علائم مرض ، (پزشکی) نشانه بیماری
synapse	سیناپس (پیوندگاه) ، (فیزیولوژی) محل تماس دو عصب
synchronism	همگامی ، هم وقتی ، ایجاد همزمانی ، انطباق

synchronize	همزمان سازی
synchronous	هماهنگ ، همزمان ، همگام ، هم زمان ، همگام ، واقع شونده بطور هم زمان
syndicate	اتحادیه صنفی ، سندیکا ، تشکیل اتحادیه دادن
syndrome	مجموعه علائم بدنی وذهنی مرض ، علائم مشخصه مرض ، همرفت
syneresis	اتحاد دو حرف ، همگرفت
synergy	عمل مشترک ، هم کوشی (در نظریه کاتل) ، هم نیروزایی ، کار توام ، اشتراک مساعی ، همکاری ، یاری
synod	شورای کلیسایی ، مجلس مناظره مذهبی
synonym	واژه مترادف ، لفظ مترادف ، کلمه مترادف ، کلمه هم معنی
synopsis	خلاصه ، مجمل ، اجمال ، مختصر
synoptic	مختصر ، کوتاه ، خلاصه ، اجمال ، هم نظیر
syntax	گرامر ، علم نحو ، ترکیب ، هم اهنگی قسمتهای مختلف
synthesis	ساخت ، سنتر ، نتیجه گیری ، استنتاج ، هم نهاد ، صنع ، ترکیب ، تلفیق ، (شیمی) امتزاج ، پیوند ، هم گذاری ، اختلاط
synthetic	ترکیبی ، مرکب از مواد مصنوعی ، همگذاشت
Syria	سوریه
Syria, Syrian Arab Republic	سوریه، جمهوری عربی سوریه
Syrian	اهل سوریه ، سوریه ای
system	طرز روش ، ترتیب ، اصول وجود ، مجموعه ، سازمان ، تشکیلات ، روش اصول ، سیستم ، همست ، همستاد ، روش ، طریقه ، سلسله ، رشته ، دستگاه ، جهاز ، طرز ، اسلوب ، قاعده رویه ، نظم ، منظومه ، نظام
systematic	سیستماتیک ، بانظام ، مرتب ، خودکار ، نظامدار ، منظم ، نظم دار ، روش دار ، اصولی ، قاعده دار ، با همست ، همست دار
systemic	همستی ، بدنی ، جهازی
table	به جدولی انتقال دادن ، جدول (جدول محاسبات) ، سفره ، خوان ، لوح ، جدول ، لیست ، (در مجلس) از دستور خارج کردن ، معوق گذاردن ، روی میز گذاشتن ، در فهرست نوشتن ، کوهمیز ، مطرح کردن
tableau	پرده نقاشی ، تابلو ، دور نمای نقاشی ، جدول
tablespoon	قاشق سوپخوری
tacit	ضمنی ، ضمنا ، مفهوم ، مقدر ، خاموش ، بارامی وسکوت
taciturn	کم حرف ، کم گفتار ، کم سخن ، خاموش ، آرام
tack	تغییر سمت قایق در حرکت ، گوشه جلویی بادبان ، سمت حرکت قایق نسبت به باد ، تک ، میخ سرپهن کوچک ، رویه ، مشی ، خوراک ، میخ زدن ، پونز زدن ، ضمیمه کردن
tact	حضور ذهن ، عقل ، ملاحظه ، نزاکت ، کاردانی ، مهارت ، سلیقه ، درایت
tactic	تدابیر جنگی ، روش جنگیدن در میدان جنگ ، جنگ فن ، جنگ فنی ، وابسته به رزم شیوه ، ماهر در فنون جنگی ، تاکتیک یا رزم ارایی
tactician	متخصص کار بردن یکانها ، متخصص تدابیر جنگی ، جنگن گر ، رزم ارا ، با تدبیر ، متخصص فنون جنگی



tactics	کاردانی ، تاکتیک ، نظم و ترتیب ، دانش فرماندهی در صحنه جنگ ، طرق و وسائل و طرحهای ماهرانه ای که جهت وصول به هدف به کار گرفته می شود رویه ماهرانه ، تاکتیکها ، جنگ فن ، تدابیر جنگی ، جنگ دانی ، رزم ارایی ، فنون
tactile	بساوشی (لمسی) ، لمس کردنی ، وابسته بحس بساواپی ، لامسه ای
tail	قسمت عقب اسکی ، ته (قرقره) ، دم ، دنباله ، عقب ، تعقیب کردن
taint	لکه دار کردن ، رنگ کردن ، الوده شدن ، لکه ، ملوث کردن ، فاسد کردن ، عیب تایپه
Taipei	
Taiwan	جزیره ی تایوان
Taiwan (Republic of China)	تایوان (جمهوری چین)
Taiwanese	تایوانی
Tajik	تاجیک
Tajikistan	تاجیکستان
take	تعبیر یا تفسیر کردن حمل کردن بر ، اتخاذ کردن ، پیروزی ، خاک کردن ، گرفتن ، ستاندن ، لمس کردن ، بردن ، برداشتن ، خوردن ، پنداشتن
tale	افسانه ، داستان ، قصه ، حکایت ، شرح ، چغلی ، خبرکشی ، جمع ، حساب
talent	استعداد ، نعمت خدا داده ، درون داشت
talented	استعداد ، نعمت خدا داده ، درون داشت
talisman	طلسم ، تعویذ ، جادوگرانه
talk	مبادله ، صحبت کردن ، گفتگو ، صحبت ، مذاکره ، حرف زدن
tall	بلند ، قد بلند ، بلند بالا ، بلند قد ، اغراق آمیز ، گزاف ، شاق ، آدم یا چیز بلند قد
Tallinn	شهر تالین
talon	چنگال ، ناخن ، پنجه ، پاشنه پا ، پاشنه
tamp	سوراخی را با شن وغیره پر کردن ، بوسیله ضربات متوالی بالا یا پایین راندن
tangency	تلاقی ، برخورد ، حالت مماس ، حالت جیبی
tangent	تماس ، خط مماس ، جیب ، تانژانت
tangential	مماسی ، ظلی
tangible	قابل لمس ، محسوس ، پر ماس پذیر ، لمس کردنی
tank	باخت عمدی ، تانکر حمل سوخت ، تانکر ، حوض مخزن ، باک ماشین ، حوض ، درتانک جای دادن ، در مخزن جای دادن
tanner	(زبان عامیانه) شش پنس ، دباغ ، پوست پیرا
tannery	دباغی ، دباغ خانه
tantalize	امیدوار ، و سپس محروم کردن ، کسی را دست انداختن ، سردواندن ، ازار دادن
tantamount	برابر ، معادل ، هم کف ، همپایه ، بمتاباه
tantrum	کج خلقی ، اوقات تلخی ، خشم ، غیظ ، قهر

Tanzania	تانزانیا
Tanzania; officially the United Republic of Tanzania	تانزانیا؛ به طور رسمی جمهوری متحده جمهوری تانزانیا
Tanzanian	تانزانیایی
tap	اهسته زدن ، قلاویز ، ضربت اهسته ، ضربات اهسته و پیوسته زدن ، شیر اب زدن به ، از شیر اب جاری کردن ، بهره برداری کردن از ، سوراخ چیز را بند آوردن
tape	تابیت ، تپت ، نوار خط پایان ، بانوار بستن ، نوار ضبط صوت ، نوار چسب ، نوار زدن ، ضبط کردن
taper	شمع مومی ، باریک شونده ، نوک تیز ، باریک شدن ، مخروطی شدن
tapestry	پرده منقوش ، پارچه پرده ای ، پرده قالیچه نما ، پرده نقش دار ، ملیله دوزی
tarantula	رطیل
tardy	دارای تاخیر ، دیر آینده ، کندرو ، تنبل ، سست
target	تخته هدف ، سیبل ، گل ، هدف فرود هدف شمشیرباز ، هدف مشخص (اماج) ، نشانگاه ، نشان ، هدف گیری کردن ، تیر نشانه
tariff	نرخ ، عوارض ، تعرفه گمرکی ، تعرفه بندی کردن
tarnish	تیره کردن ، کدر کردن ، لکه دار کردن
tarry	قیری ، قیراندود ، درنگ کردن ، تاخیر کردن
tarsal	وابسته بقوزک پا ، مچ پایی ، استخوان قوزک پا
Tashkent	شهر تاشکند
task	ماموریت ، تکلیف ، امر مهم ، وظیفه ، زیاد خسته کردن ، بکاری گماشتن ، تهمت زدن ، تحمیل کردن
taste	چشایی ، چشیدن ، لب زدن ، مزه کردن ، مزه دادن ، مزه ، طعم ، چشایی ، ذوق ، سلیقه
taste buds	جوانه چشایی
taunt	دست انداختن و متلک گفتن ، سرزنش کردن ، شماتت کردن ، طعنه زدن ، طعنه
taut	سفت ، شق ، محکم کشیدن ، کشیده ، مات کردن ، درهم پیچیدن ، محکم بسته شده (مثل طناب دور یک بسته)
tautological	حشو و زوائدی
tautology	تکرار ، زائد ، حشوقبیح ، درستنما
tawdry	زرق و برق دار ، جلف ، مزخرف
tax	عوارض ، باج ، خراج ، تحمیل ، تقاضای سنگین ، ملامت ، تهمت ، سخت گیری ، مالیات بستن ، مالیات گرفتن از ، متهم کردن ، فشار آوردن بر
taxation	وضع مالیات ، مالیات بندی ، مالیات
taxidermy	پرکردن پوست حیوانات با گاه و غیره ، پوست ارایی
taxonomist	متخصص طبقه بندی
taxpayer	مودی مالیاتی ، مالیات پرداز ، مالیات دهنده
Tbilisi	شهر تفلیس

tea	چای، رنگ چای
teach	اموختن ، تعلیم دادن ، درس دادن ، مشق دادن ، معلمی یا تدریس کردن
teacher	اموختار ، آموزگار ، معلم ، مربی ، مدرس ، دبیر
teaching	تدریس ، اصول
team	گروهان تقویت شده ، گروه ، گروهه ، دست ، جفت ، یک دستگاه ، دسته درست کردن ، بصورت دسته یاتیم در آمدن
tear	در اندن ، گسیختن ، گسستن ، پارگی ، پاره کردن ، دریدن ، چاک دادن ، اشک ، سرشک ، گریه
teaspoon	قاشق چای خوری
technic	فن ، اصطلاحات و قواعد فنی ، فنی ، صنعت ، شیوه
technical	صنعتی ، اختصاصی ، اصولی ، اجرایی ، متغیر ، دگرگون شونده ، کم اهمیت ، فن ، اصطلاحات و قواعد فنی ، فنی ، صنعت
technicality	رموز فنی ، اصطلاحات فنی ، نکته فنی
technique	اسلوب کار ، روش یا فن اجرای کار ، اسلوب ، شگرد ، فن ، اصول مهارت ، روش فنی ، تکنیک ، شیوه
technology	تخصص شناسی ، صنعت شناسی ، حرفه شناسی شناخت دانشی ، ابزار شناسی ، دانش فنی ، اشنایی باصوول فنی ، فن شناسی ، تکنولوژی ، فنون ، شگرد شناسی
tedious	ملالت اور ، خسته کننده ، کسل کننده ، کج خلق ، ناراضی
tedium	یکنواختی ، ملالت ، خستگی ، دلنتگی ، بیزاری ، طاقت فرسایی
teem	پر بودن ، فراوان بودن ، بارور بودن ، زاییدن
teen	اسبیب ، غصه ، رنج ، درد ، اندوه ، خشم ، تنفر ، سنین ۱۳ الی ۱۹ سالگی
teenager	نوجوان (از ده تا ۱۹ ساله)
teener	نوجوان (از ده تا ۱۹ ساله)
teeny	ریز ، ریزه ، کوچک ، ناچیز
teeth	دندانها ، جمع کلمه tooth
teetotalism	پیروی از اصل منع استعمال مسکرات
Tegucigalpa	تگوسیگالپا
Tehran	تهران
telepathy	اندیشه خوانی ، ارتباط افکار با یکدیگر ، دوهم اندیشی
telephone	دورگو ، تلفن زدن ، تلفن کردن
telephony	علم تلفن
telescope	دوربین نجومی ، تلسکوپ ، تلسکوپ بکار بردن
television	دور نشان ، تلویزیون
telex	تلکس
tell	گفتن ، بیان کردن ، نقل کردن ، فاش کردن ، تشخیص دادن ، فرق گذاردن ، فهمیدن
teller	گوینده ، قائل ، رای شمار ، تحویلدار ، ناقل
telltale	سخن چین ، خبرکشی کردن

temerity	بی پروایی ، تهور ، بیبایی ، جسارت
temper	ترکردن ، مرطوب کردن ، بازپختن ملایم کردن ، سخت کردن ، درجه سختی طبیعی ، حالت سختی بازپخت ، آب دادن (فلز) ، درست ساختن ، درست خمیر کردن ، ملایم کردن ، معتدل کردن ، میزان کردن ، مخلوط کردن ، مزاج ، حالت ، خو ، خلق ، قلق ، خشم ، غضب
temperament	خلق و خو ، مزاج ، حالت ، طبیعت ، خلق ، فطرت ، سرشت
temperate	معتدل ، ملایم ، میانه رو
temperature	درجه گرما ، درجه حرارت ، دما
tempestuous	توفانی ، تند ، پرتوپ و تشر
template	شابلون ، الگو ، قالب
tempo	تمپو ، تمپ (موسیقی) وقت ، زمان ، گام ، میزان سرعت
temporal	گیجگاهی ، دنیوی ، غیر روحانی ، جسمانی ، زمانی ، وابسته بگیجگاه ، شقیقه ای ، موقتی ، زودگذر فانی
temporary	زودگذر ، موقت ، موقتی ، انی ، زود گذر ، سپنج ، سپنجی
temporize	بدفع الوقت گذراندن ، وقت گذراندن
tempt	اغوا کردن ، فریفتن ، دچار و سوسه کردن
tempter	وسوسه گر ، فریبنده ، اغوا کننده ، شیطان
ten	ده ، شماره ۱۰ ، (درجمع) چندین ، خیلی
tenable	نگاه داشتنی ، قابل مدافعه ، قابل تصرف
tenacious	سرسخت ، محکم ، چسبنده ، سفت ، مستحکم ، استوار
tenacity	سفتی ، چسبندگی ، اصرار ، سرسختی
tenant	کرایه نشین متصرف ، کرایه نشین ، مستاجر ، اجاره دار ، اجاره کردن ، متصرف بودن
tend	نگهداری کردن از ، وجه کردن ، پرستاری کردن ، مواظب بودن ، متمایل بودن به ، گرایش داشتن ، گراییدن ، میل کردن
tendency	گرایش ، تمایل ، میل ، توجه ، استعداد ، زمینه ، علاقه مختصر
tendentious	دارای گرایش ویژه و عمدی ، متمایل ، متوجه ، رسیدگی کننده
tender	پیشنهاد در مزایده یا مناقصه ، پیشنهاد ادای دین ، درخواست ، دقیق ، ترد و نازک ، باریک ، محبت آمیز ، باملاحظه ، حساس بودن ، ترد کردن ، لطیف کردن ، انبار ، ارائه دادن ، تقدیم کردن ، پول رایج ، مناقصه ، مزایده ، پیشنهاد دادن
tendon	درگوشه (پوره) (تش) پی، وتر، زردپی، (درجمع) اوتار
tenet	انگاشته ، انگاره ، عقیده ، اصول ، مرام ، متعقدات مذهبی ، پایه تفکر
tennis	تنیس
tenor	فحوا و مفاد و مدلول سند ، بازار سلف ، فحوا ، مفاد ، نیت ، رویه ، تمایل ، صدای زیر مردانه
tense	عصب یا طناب کشیده ، عصبی و هیجان زده ، تصریف زمان فعل ، سفت ، سخت ، ناراحت ، وخیم شدن ، تشدید یافتن
tensile	قابل انبساط ، کش دار
tension	قوره کشش ، زور ، کشش ، امتداد ، تمدد ، قوه انبساط ، سفتی ، بحران ، تحت فشار قرار دادن ، تنش ، کشمکش
tent	چادر ، خیمه زدن ، توجه کردن ، اموختن ، نوعی شراب شیرین اسپانیولی

tentative	به طور آزمایشی ، ابتدائی ، آزمایشی ، امتحانی ، عمل تجربی
tenuous	رفیق ، نازک ، باریک ، لطیف ، دقیق ، بدون نقطه اتکاء
tenure	حق تصدی ، تصرف ، نگهداری ، اشغال ، اجاره داری ، تصدی
tepid	نیم گرم ، ولرم ، سست
tercentenary	سیصد سالگی ، سه قرن ، سیصد ساله
tercentennial	(جشن) سیصد سالگی ، سه قرن ، سیصد ساله
term	جمله طیفی ، اجل ، مدت استمرار تصرف مال غیر منقول مدت تمتع از منافع ، مدت محدودی که یک دادگاه جهت طرح و فصل دعاوی تشکیل داده است ، واژه ، عبارت (در ریاضی) ، مدت ، دوره انتصاب ، جمله ، عبارت ، نیمسال ، سمستر ، ثلث تحصیلی ، شرایط ، روابط ، فصل ، موقع ، هنگام ، نامیدن ، لفظ ، اصطلاح ، دوره ، شرط
termagant	پرجنجال ، داد و بیداد کن ، پتیاره ، سلیطه
terminal	کلم ، محل اتصال ، ترمینال ، سکوی نظامی ، بارانداز نظامی انتهایی ، آخری ، انتهائی ، نهایی ، واقع در نوک ، پایان ، انتها ، آخر خط راه آهن یا هواپیما ، پایانه ، پایانی
terminate	تمام شدن ، پایان رساندن ، خاتمه دادن ، منتهی ، منقضی کردن ، فسخ کردن ، محدود کردن ، خاتمه یافتن ، پایان دادن ، پایان یافتن
termination	انقضاء ، خاتمه ، انتها ، فسخ ، ختم ، پایان یابی ، پایان دهی
terminology	لغات ، اصطلاحات علمی یافنی ، کلمات فنی ، واژگان ، لفظ گذاری ، مجموعه اصطلاحات
terminus	ایستگاه نهایی ، پایانه
terms	شرایط ، ضوابط
terrestrial	وضعیت زمینی ، زمینی ، خاکی ، این جهانی ، دنیوی
terrible	وحشتناک ، وحشت اور ، ترسناک ، هولناک ، بسیار بد ، سهمناک
terrify	وحشت زده کردن
territorial	زمینی ، ارضی ، داخلی ، محلی ، منطقه ای
territory	منطقه ، سرزمین ، خاک ، خطه ، زمین ، ملک ، کشور ، قلمرو
terror	ترور ، دهشت ، ترس زیاد ، وحشت ، بلا ، بچه شیطان
terrorism	تروریسم ، ارعابگری ، ایجاد ترس و وحشت در مردم
terrorist	ارعابگر ، طرفدار ارعاب و تهدید
terroristic	ارعابگر ، طرفدار ارعاب و تهدید
terse	موجز ، بی شاخ و برگ ، مختصر و مفید ، مختصر
tertiary	سومین ، ثالث ، قسمت سوم ، دوران سوم
tessellate	بصورت سنگهای چهارگوش کوچک در آوردن ، باموزاییک زینت دادن ، با موزاییک فرش کردن
test	معاینه کردن ، تست کردن ، آزمایش کردن ، شهادت گواهی ، ازمون ، آزمایش ، معیار ، امتحان کردن ، محک زدن ، آزمودن کردن
testament	پیمان ، تدوین وصیت نامه ، عهد
testator	موصی ، وصیت کننده ، شاهد ، میراث گذار
testify	تصدیق کردن ، گواهی دادن ، شهادت دادن ، تصدیق کردن

testimonial	گواهی نامه ، شهادت ، تصدیق نامه ، سفارش و توصیه ، رضایت نامه ، شاهد ، پاداش ، جایزه
testimony	گواهی ، شهادت ، تصدیق ، مدرک ، دلیل ، اظهار
testing	ازمایش
testy	زود رنج ، کج خلق
tetchy	زود رنج ، تند مزاج ، ناراضی نما ، کج خلق
tether	کمند ، حدود ، وسعت ، افسار کردن
text	نوشته ، متن ، نص ، موضوع ، کتاب درسی ، مفاد
textile	پارچه بافته ، در (جمع) منسوجات
Thai	اهل کشور تایلند ، زبان رسمی تایلند
Thailand	کشور تایلند
than	نسبت به ، تا اینکه ، بجز ، غیر از
thank	سپاس ، اظهار تشکر ، تقدیر ، سپاسگزاری کردن ، تشکر کردن
thanks	سپاسگزاری ، اظهار امتنان ، در سایه ، در نتیجه
that	اشاره بدور ، آن یکی ، برای آنکه
the	حرف تعیین برای چیز و شخص معین
The Bahamas	باهاما
The Czech Republic	جمهوری چک
The Hague	لااه
the Philippines	فیلیپین
thearchy	حکومت خدایان ، سلسله مراتب خدایان
theater	تئاتر ، تماشاخانه ، بازیگر خانه ، تالار سخنرانی
theatre	تئاتر ، تماشاخانه ، بازیگر خانه ، تالار سخنرانی
their	خودشان ، مال ایشان ، مال آنها
theism	اعتقاد بخدا ، خدا شناسی ، توحید ، یزدان گرایی
them	ایشان را ، بایشان ، بانها
thematic	فرهستی ، ریشه ای ، مربوط بموضوع ، موضوعی ، مطلبی ، مقاله ای
theme	موضوع ، مطلب ، مقاله ، فرهنگت ، انشاء ، ریشه ، زمینه ، مدار ، نت ، شاهد
themselves	خودشان ، خودشان را
then	سپس ، پس (از ان) ، بعد ، انگاه ، دران هنگام ، در انوقت ، انوقتی ، متعلق بان زمان
theocracy	حکومت مذهب ، یزدان سالاری ، حکومت خدا ، حکومت روحانیون
theologian	متخصص الهیات ، حکیم الهی ، خداشناس
theological	وابسته بعلم الهی
theology	یزدان شناسی ، علم دین ، الهیات ، حکمت الهی ، خدا شناسی

theoretical	نظری
theorist	متخصص علوم نظری ، نگرشگر ، طرفدار استدلال نظری
theorize	نگرشگری کردن ، استدلال نظری کردن ، تحقیقات نظری کردن ، فرضیه بوجود آوردن ، فرضیه ای بنیاد نهادن
theory	فرضیه علمی تعلیم ، تئوری ، اصول نظری ، علم نظری ، اصل کلی ، فرض علمی ، تحقیقات نظری ، نگرش ، نظریه ، نگره ، فرضیه
therabout	در همان نزدیکی (یا حوالی) ، دران حدود (چیزی کمتر یا بیشتر)
therapeutic	درمانی ، وابسته به درمان شناسی ، معالج
therapy	درمان ، معالجه ، مداوا ، تداوی
there	در انجا ، به انجا ، بدانجا ، در این جا ، در این موضوع ، انجا ، آن مکان
thereabout	دران حدود ، در همان نزدیکی ، تقریبا
therefor	برای ان
therefore	برای ان (منظور) ، از اینرو ، بنابراین ، بدلیل ان ، سپس
thermal	دمایی ، گرمایی ، حرارتی ، گرم
thermoelectric	وابسته به رابطه برق وحرارت ، دما برقی
thermoelectricity	ایجاد جریان برق در اثر حرارت ، دما برق
these	اینها ، اینان
thesis	نهاده ، تز ، کار تحقیقی ، پایان نامه ، رساله دکتری ، قضیه ، فرض ، (موسیقی) ضرب قوی
thespian	وابسته به تسپیس شاعر یونانی ، هنرپیشه
they	انها ، ایشان ، آنان
thick	کلفت ، ستبر ، ضخیم ، غلیظ ، سفت ، انبوه ، گل الود ، تیره ، ابری ، گرفته ، زیاد ، پرپشت
thigh	ران
Thimphu	تیمفو ، پایتخت بوتان
thin	تیم متوسط ، باریک ، نزار ، کم چربی ، کم مایه ، سبک ، رقیق و ابکی ، کم جمعیت ، بطور رقیق ، نازک کردن ، کم کردن ، رقیق کردن ، لاغر کردن ، نازک شدن ، کم پشت کردن
thing	چیز ، شیء ، کار ، اسباب ، دارایی ، اشیاء ، جامه ، لباس ، موجود
think	اندیشیدن ، فکر کردن ، خیال کردن ، گمان کردن
thinking	فکرکننده ، باشعور
third	سومی ، ثالث ، یک سوم ، ثلث ، به سه بخش تقسیم کردن
thirty	سی ، عدد سی
this	این
thoroughbred	اصیل ، خوش جنس ، باتجربه ، کار دیده
thoroughfare	راه عبور ، شارع عام ، شاهراه ، معبر
those	انها ، آنان
though	بهرحال ، باوجود ان ، بهرجهت ، اگرچه ، گرچه ، هرچند با اینکه ، باوجوداینکه ، ولو ، ولی

thought	گمان ، اندیشه ، افکار ، خیال ، عقیده ، نظر ، قصد ، سر ، مطلب ، چیز فکری ، استدلال ، تفکر
thousand	هزار
thrall	غلام ، بندگی ، بنده کردن
threadbare	(در مورد پارچه) نخ نما ، مندرس
threat	خطر ، خصم ، دشمن ، تهدید کردن ، ترساندن
threaten	تهدید کردن ترساندن ، خبر دادن از
three	سه
threshold	استانه در ، سرحد ، استانه مانند ، استانه ای
thrifty	خانه دار ، صرفه جو ، مقتصد
thrive	پیشرفت کردن ، رونق یافتن ، کامیاب شدن
throat	گلو (ی بادبان) ، گلوگاه ، نای ، دهانه ، (مجازی) صدا ، دهان ، از گلو ادا کردن
throe	تیر کشیدن (درد) ، زایمان ، رنج ، گیرودار
throng	گروه ، جمعیت ، هجوم ، ازدحام کردن
throttle	ساسات کشیدن ، پت پت کردن عبور کم کم روغن یا مایع ، دریچه کنترل بخار یا بنزین ، خفه کردن ، گلو را فشردن ، جلو را گرفتن ، جریان بنزین را کنترل کردن
through	از میان ، از وسط ، از توی ، بخاطر ، سرتاسر ، از آغاز تا انتها ، کاملاً ، تمام شده ، تمام ، از طریق ، بواسطه ، در ظرف
throughout	سراسر ، تماماً ، از درون و بیرون ، بکلی
throw	پاس ، باخت عمدی ، ناگه وازا پرتاب وزنه ، پرتاب ، انداختن ، پرت کردن ، افکندن ، ویران کردن
thru	از میان ، از وسط ، از توی ، بخاطر ، بواسطه ، سرتاسر ، از آغاز تا انتها ، کاملاً ، تمام شده ، تمام
thumb	جای شست ، شستی اسلحه ، باشست لمس کردن یا ساییدن
thus	بدین گونه ، بدینسان ، از این قرار ، اینطور ، چنین ، مثلاً ، بدین معنی که ، پس ، بنابر این
thwart	نیمکت (پاروزن) ، بی نتیجه گذاردن ، خنثی کردن ، حائل کردن ، عقیم گذاردن ، مخالفت کردن با ، انسداداریب ، کج ، در سرتاسر (چیزی) ادامه دادن یا کشیدن
Tibet	تبت
tibia	درشت نی ، قصبه کبری
ticket	ورقه ، آگهی ، برچسب زدن به ، بلیط منتشر کردن ، بلیط دار کردن
tickle	غلغلك دادن ، غلغلك ، خاریدن
tie	متصل کردن ، مهار کردن مهار ، ملزم کردن ، مساوی ، کش ، بند ، پارچه ای جلیقه نجات ، اتحاد ، دستمال گردن ، کراوات ، بند ، قید ، الزام ، علاقه ، رابطه ، برابری ، تساوی بستن ، گره زدن ، زدن
tier	لایه ، زنجیر لنگر ، ردیف صندلی ، رده ، صف ، ردیف کردن ، ردیف شدن
tight	سفت ، محکم ، تنگ ، کیپ ، مانع دخول هوا یا اب یا چیز دیگر ، خسیس ، کساد
tightwad	شخص خسیس



tiller	دسته سکان ، کشاورز ، زارع ، کشتکار ، اهرم سکان کشتی ، جوانه زدن
tilth	زمین کشت شده ، زمین مزروعی
timbre	دایره زنگی
timbrel	دایره زنگی
time	وقت قرار دادن برای ، به موقع انجام دادن وقت نگاهداشتن ، تعیین کردن ، تنظیم کردن زمان بندی کردن ، موقع ، تایم ، گاه ، فرصت ، مجال ، هنگام ، زمانه ، ایام ، روزگار ، مدر روز ، عهد ، مدت ، وقت معین کردن ، متقارن ساختن ، مرور زمان را ثبت کردن ، زمانی ، موقعی ، ساعتی
timidity	حجب ، کمروبی ، ترسویی ، بزدلی ، جبن
timing	زمان سنجی ، تنظیم زمان احتراق موتور ، زمان عمل کردن ، تنظیم سرعت چیزی ، تنظیم وقت ، زمان گیری
Timor-Leste (East Timor)	تیمور لست (تیمور شرقی)
timorous	بزدل ، ترسو ، جبون
tincture	تنتور ، طعم جزیی ، اثر جزیی ، رنگ جزیی ، ته رنگ ، رنگ زدن ، الودن
tinge	رنگ کم ، رنگ جزیی ، سایه رنگ ، کمی رنگ زدن
tiny	ریز ، ریزه ، ناچیز ، خرد ، بچه کوچولو ، بسیار کوچک
tip	یک بر کردن ، خالی کردن ، سرازیر کردن نوک ، ضربه آرام به توپ ، پول چای ، اطلاع منحرفانه ، ضربت اهسته ، نوک گذاشتن ، نوک دار کردن ، کج کردن ، سرازیر کردن ، یک ورشدن ، انعام دادن ، محرمانه رساندن ، سرقلم ، راس ، تیزی نوک چیزی
tipple	دائم الخمر بودن ، میگساری کردن ، همیشه نوشیدن ، مست کردن ، مشروب ، نوشابه
tipsy	لول شدن ، مست ، تلوتلو خور
tirade	سخنرانی دراز و شدید اللحن
Tirana	شهر تیرانا
tire	خسته کردن ، خسته ، از پا در آمدن ، فرسودن ، لاستیک چرخ ، لاستیک زدن به
tired	خسته ، سیر ، بیزار ، باخستگی
tiredly	خسته ، سیر ، بیزار ، خستگی ، باخستگی
tireless	بی لاستیک ، خستگی ناپذیر ، نافر سودنی
tiresome	خسته کننده ، مزاحم ، طاقت فرسا
tiro	نوجه ، نواموز ، تازه کار ، مبتدی ، کاراموز
tissue	بافت ، نسج ، رشته ، پارچه و بافته
titanic	باحرف بزرگ ( غول آسا ، خیلی کلان ، وابسته به عنصر تیتانیوم
tithe	ده يك ، عشر ، عشریه ، ده يك گرفتن از
titillate	غلغلك دادن ، غلغلك شدن ، ( مجازی ) بطور لذت بخشی تحریک کردن

title	مستند ، مالکیت ، حق یا ادعا ، باب ، فصل ، عیار ، عوض ، مقابل ، دارنده عنوان قهرمانی ، کنیه ، سمت ، اسم ، مقام ، حق ، استحقاق ، سند ، صفحه عنوان کتاب ، عنوان نوشتن ، واگذار کردن ، عنوان دادن به ، لقب دادن ، نام نهادن
titter	خنده تو دزدیده ، پوزخند زدن ، تریتر خندیدن
titular	لقبی ، ناشی از لقب رسمی ، افتخاری ، لقب دار ، صاحب لقب ، متصدی ، دارای عنوانی
to	بسوی ، سوی ، رو بطرف ، پیش ، نزد ، تا نسبت به ، در برابر ، برحسب ، مطابق ، بنا بر ، علامت مصدر انگلیسی است
toady	چاپلوس ، متملق ، کاسه لیس ، مداهنه کردن
tobacco	تنباکو ، توتون ، دخانیات
today	امروز
toe	پنجه ، انگشت پای مهره داران ، جای پا ، با انگشت پا زدن یا راه رفتن
toenail	ناخن انگشت پا
toga	جبه ، ردای بی استین ، لباس رسمی قضات
together	باهم ، بایکدیگر ، متفقا ، با همدیگر ، بضمیمه ، باضافه
Togo	کشور توگو
Togolese	توگویی
toilsome	پرزحمت
Tokelau	توکلو
Tokyo	شهر توکیو
tolerable	تحمل پذیر ، قابل تحمل ، نسبتا خوب ، میانه ، متوسط ، قابل قبول ، مدارا پذیر
tolerance	خورد ، دامنه تغییرات ، حد تغییرات ، تفاوت مجاز ، حدود قابل تحمل ، مرز گذشت ، رواداری ، تاب ، مدارا ، سعه نظر ، اغماض ، بردباری ، (پزشکی) قدرت تحمل نسبت بدارو یا زهر
tolerant	بامدارا ، مدارا امیز ، ازادمنش ، ازاده ، دارای سعه نظر ، شکیبا ، اغماض کننده ، برد بار ، شخص متحمل
tolerate	تحمل کردن ، برخورد هموار کردن ، طاقت داشتن ، مدارا کردن ، تاب آوردن
toleration	مدارا ، بردباری ، تحمل ، ازادی ، ازادگی ، ازادمنشی
tomato	گوجه فرنگی
tome	جلد بزرگ ، مجلد ، دفتر ، کتاب قطور
tomorrow	فردا ، روز بعد
tone	به رنگ مطلوب در آوردن ، رنگ ، سایه روشن ، صوت ، نت ، تونوس ، درجه صدا ، دانگ ، لحن ، اهنگ داشتن ، باهنگ در آوردن ، سفت کردن ، نوا
Tonga	تانگا در کشور هند
tongue	زبانه فنی کوچک ، شاهین ترازو ، بر زبان آوردن ، (با it) گفتن ، دارای زبانه کردن
tonic	نیروبخش ، مقوی ، صدایی ، اهنگی
tonicity	تونوس ، صدا ، اهنگ ، نیروبخشی ، نیروی ارتجاعی

tonight	امشب
tonnage	حقوق گمرکی که از کشتیها به نسبت بارشان دریافت می شود ، براساس تن ، تناژ بار ، گنجایش کشتی برحسب تن ، تن شماری ، برحسب شماره تن ، بارگیر
tonsure	فرق سر را تراشیدن ، سر تراشیده ، قسمت تراشیده سر کشیش
too	زیاد ، بیش از حد لزوم ، بحد افراط ، همچنین ، هم ، بعلاوه ، نیز
tool	قلم تراش ، افزار ، اسباب ، الت دست ، دارای ابزار کردن ، بصورت ابزار درآوردن ، شکل دادن ، مجهز کردن
tooth	دندان، دندان‌ه، نیش، دارای دندان کردن، دندان‌ه دار کردن، مضرس کردن
toothpick	خلال دندان ، دندان کاو
top	نوک دار کردن ، نوک چیزی را زدن ، بلندتر بودن از ، خوب انجام دادن ، بخش اول بازی ، نوک ، فرق ، قله ، اوج ، راس ، روپوش ، کروش ، رویه ، عالی ، درجه یک ، فوقانی ، کج کردن ، سرازیر شدن
topic	موضوع ، مبحث ، عنوان ، سرفصل ، ضابطه
topography	برجسته نگاری ، نگارش عوارض زمین نشان دادن عوارض زمین ، نقشه برداری ، مکان نگاری ، مساحی
torment	شکنجه ، آزار ، زحمت ، عذاب دادن ، زجر دادن
Toronto	تورنتو
torpid	خوابیده ، سست ، بیحال ، بی حس
torpor	بی حال ، خدر
torque	گشتاور نیرو ، نیروی پیچشی ، نیروی گردنده درقسمتی از دستگاه ماشین ، نیروی گشتاوری ، چنبره ، طوق ، طوقه
torrent	تنداب ، تندرود ، سیل رود ، جریان شدید ، سیل وار
torrid	حاره ، زیاد گرم ، حاد ، سوزاننده ، سوزان ، محترق ، بسیار مشتاق
torso	پیکره نیمتنه ، پیچ یا تاب خوردن ، خاصیت تاب گشت
tortious	خطا ، تقصیر ، (حقوق) وابسته به شبه جرم ، زیان اور ، مضر ، موذی
tortuous	درشکن ، پیچاپیچ ، غیر مستقیم ، پیچ و خم دار ، فریبکار
torturous	زجر دار ، متضمن زجر و شکنجه ، طاقت فرسا
toss	ضربه بلند ، بالا انداختن ، پرت کردن ، انداختن ، دستخوش اواج شدن ، متلاطم شدن ، پرتاب ، تلاطم
total	کلی ، تام ، مطلق ، جمع کل ، کامل ، مجموع ، جمله ، حاصل جمع ، سرجمع کردن
totally	سربسر ، جمعا ، بطور سرجمع ، رویهمرفته ، کاملا ، کلا
totter	تردید کردن ، پس و پیش رفتن ، تلو تلو خوردن ، متزلزل شدن
touch	خوردن به تماس یافتن با ، برخورد شمشیر به بدن ، بساواپی ، دست زدن به ، لمس کردن ، پرماسیدن ، زدن ، رسیدن به ، متاثر کردن ، متاثر شدن ، لمس دست زنی ، پرماس ، حس لامسه
touchstone	سنگ محک ، معیار
touchy	زود رنج ، نازک نارنجی ، حساس ، دل نازک
tough	پی مانند ، سفت ، محکم ، شق ، با اسطقس ، خشن ، شدید ، زمخت ، بادوام ، سخت ، دشوار

toughen	سخت شدن ، سفت شدن ، مثل پی شدن ، سفت کردن
tour	یک دوره مسابقه ، سفر ، مسافرت ، ماموریت ، نوبت ، گشت کردن ، سیاحت کردن
tourist	گشتگر ، جهانگرد ، سیاح ، جهانگردی کردن
tournament	مسابقات قهرمانی ، تشکیل مسابقات ، مسابقه
tourniquet	شریان بند
tout	خریدار پیدا کردن ، مشتری جلب کردن ، صدای نکره ایجاد کردن ، بلند جار زدن ، باصدای بلند انتشار دادن
toward	اینده ، روی ، بسوی ، بطرف ، نسبت به ، درباره ، نزدیک به ، مقارن ، در راه ، برای
towards	بسوی ، نسبت به ، درباره ، مقارن ، نزدیک ، به جهت ، به سمت
tower	قلعه (مثل برج) بلند بودن
town	شهرک ، شهر کوچک ، قصبه حومه شهر ، شهر
toxic	مسموم ، زهرالود ، زهری ، سمی ، ناشی از زهر آگینی ، زهرآگین
toy	اسباب بازی ، سرگرمی ، بازیچه ، عروسک ، بازی کردن ، وورفتن
trace	طرح کردن ، ردیابی کردن ، تعقیب کردن ، نشان ، ردیابی کردن ، رد پا ، جای پا ، مقدار ناچیز ، رسم کردن ، ترسیم کردن ، ضبط کردن ، کشیدن ، اثر گذاشتن ، دنبال کردن ، پی کردن ، پی بردن به
trachea	قصبه الریه ، نای
tracing	ردیابی
track	پیدا کردن ، با طناب کشیدن ، رد (اثر) ، زمین بازیهای میدانی ، ادامه گوی در مسیر بولینگ ، ایز راه ، آثار ، مسیر طی شده ، ردیابی کردن ، تعقیب مسیر کردن ، تعقیب کردن ، شیار ، لبه ، باریکه ، پیگردی کردن ، رد پا ، اثر ، خط آهن ، جاده ، راه ، نشان ، مسابقه دویدن ، تسلسل ، توالی ، ردپار گرفتن ، پی کردن ، دنبال کردن
tract	دسته تار عصبی ، مجرا ، مدت ، مرور ، کشش ، حد ، وسعت ، اندازه ، داستان یانمایشنامه ویاحوادث مسلسل ، نشان ، اثر ، رد پیا ، رشته ، قطعه ، مقاله ، رساله ، نشریه
tractable	رام شو ، رام کردنی ، سربراه ، نرم ، سست مهار
trade	داد و ستد کردن ، مبادله یا معاوضه کردن ، صنعت ، سوداگری ، بازرگانی ، کسب ، پیشه وری ، کاسبی ، مسیر ، شغل ، پیشه ، حرفه ، مبادله کردن ، امد ورفت ، سفر ، ازار ، مزاحمت ، مبادله کالا ، تجارت کردن با ، داد و ستد کردن
tradition	رسم ، سنت ، عقیده موروثی ، عرف ، روایت متداول ، عقیده رایج ، سنن ملی
traditional	مبنی بر حدیث یا خیر ، باستانی ، اجدادی ، سنتی ، متداول
traduce	افترا زدن به ، بهتان زدن به ، بدنام کردن ، رسوا کردن ، لکه دار کردن ، تعریف کردن
traffic	عبور و مرور ، تجارت ، مبادله کالا ، حرکت ، سیر ، گذشتن ، نقل ، انتقال ، دریانوردی ، امد و شد ، رفت و امد وسایل نقلیه ، رفت و امد ، ترافیک ، امد و رفت ، شد و امد ، رفت و امد ، عبو و مرور ، وسائط نقلیه ، داد و ستد ارتباط ، کسب ، کالا ، مخابره ، امد و شد کردن ، تردد کردن
traffick	شد و امد ، رفت و امد ، عبو و مرور ، وسائط نقلیه ، داد و ستد ارتباط ، کسب ، کالا ، مخابره ، امد و شد کردن ، تردد کردن
tragedy	مصیبت ، فاجعه ، نمایش حزن انگیز ، سوگ نمایش

trail	پشت سر یکدیگر قرار گرفتن ، هدف را تعقیب کنید ، بدنبال کشیدن ، بدنبال حرکت کردن ، طفیلی بودن ، دنباله دار بودن ، دنباله داشتن ، اثر پا باقی گذاردن ، پیشقدم ، پیشرو ، دنباله
train	یک رشته موج ، آماده کردن اسب ، پیش قطار ، بنه یکان ، عقبه یکان ، ترن ، مسیر جریان کار ، کاروان ، بنه دریایی ، بنه اماد ، آموزش دادن ، قطار ، دنباله ، دم ، ازار ، رشته ، متلزمین ، نظم ، ترتیب ، سلسله وقایع توالی ، حیلہ جنگی ، حیلہ ، تلہ ، فریب اغفال ، تربیت کردن ، پروردن ، ورزیدن ، فرهیختن ، ورزش کردن ، نشانه رفتن
trainer	وسیلہ آموزش دهنده ، مربی (در گروه درمانی) ، فرهیختار
training	آموزش ، پرورش ، تعلیم ، ورزش ، کارآموزی
trait	ویژگی ، نشان ویژه ، نشان اختصاصی ، خصیصه
trajectory	منحنی مسیر گلوله ، خط سیر ، گذرگاه ، ورا افکن ، مسیر گلوله
trammel	یکجور دام یا تور ، پابند ، کملاف ، الت ترسیم بیضی ، تعدیل کردن ، بدام افتادن ، محدود ساختن
tranquil	ارام ، اسوده ، بی جنبش ، در حال سکون
tranquility	ارامش ، اسودگی ، اسایش خاطر ، راحت
tranquilize	ارام کردن ، اسوده کردن ، فرونشاندن
tranquillity	ارامش ، اسودگی ، اسایش خاطر ، راحت
transact	معامله کردن ، داد و ستد کردن
transaction	داد و ستد ، ترکنش ، معامله ، سودا ، انجام
transalpine	واقع در آنسوی الپ ، ساکن ماورای الپ
transatlantic	انطرف اقیانوس اطلس
transcend	ورارفتن ، برتری یافتن ، سبقت جستن ، بالاتر بودن
transcendent	برتر ، فائق ، افضل ، مافوق ، ماورای مقولات ، دهگانه ، خارج از جهان مادی
transcontinental	عبور کننده از سرتاسر قاره
transcribe	استنساخ کردن رونوشت برداشتن ، اوانویسی کردن ، رونویس کردن ، رونوشت برداشتن ، نقل کردن ، رونویسی کردن
transcript	سواد ، نسخه رونوشت
transfer	احاله ، نقل کردن انتقال ، تغییر سمت دادن لوله ، انتقال (در یادگیری) ، ورابری ، ورابردن ، انتقال دادن ، واگذار کردن ، منتقل کردن ، واگذاری ، تحویل ، نقل ، سند انتقال ، انتقالی
transfer in	انتقال به داخل
transfer out	انتقال به خارج
transferable	انتقال پذیر ، قابل واگذاری ، قابل انتقال ، قابل ورابری
transferee	انتقال گیرنده ، تحویل گیرنده ، منتقل الیه ، متصالح
transference	انتقال (در روانکاو) ، انتقال ، واگذاری ، نقل ، تحویل ، حواله ، ورابری
transferrer	انتقال دهنده
transfigure	تغییر صورت دادن ، تغییر شکل یافتن ، تغییر شکل دادن ، تجلی کردن ، نورانی کردن ، دگر سیما کردن
transform	تغییر شکل یافتن ، تغییر شکل دادن ، دگرگون کردن ، نسخ کردن ، تبدیل کردن

transformation	تغییر و تبدیل، زاویه‌ی دوران تبدیل همدیس، تبدیل اندازه پذیر پایستار، ترادسی، دگرگونی، گردش، تغییر شکل، انتقال
transfusable	قابل تزریق در جسم دیگری
transfuse	از یک ظرف بطرف دیگر ریختن، چیزی را نقل و انتقال دادن، رسوخ یافتن در، تزریق کردن در
transfusible	قابل تزریق در جسم دیگری
transfusion	نقل و انتقال، رسوخ، تزریق خون
transgress	تجاوز کردن از، تخلف کردن از، تخطی کردن از، سرپیچی کردن از
transgression	پیش روی (در زمین شناسی)، سرپیچی، تخلف، تجاوز، خطا، گناه، فراروی
transience	فراگذری، ناپایداری، زود گذری، بی ثباتی، کوتاهی
transient	زودگذر، ناویا کشتی یا هواپیمای در حال نقل و انتقال، در حال انتقال، گذرا، زود گذر، ناپایدار، فانی، کوتاه، تند، فراگذر
transit	عبوری، ترانزیت، کنترل عبور و مرور کشتیها، گذر، راه عبور، حق العبور، عبور کردن
transition	گذار، تحول، انتقال، عبور، تغییر از یک حالت بحالت دیگر، مرحله تغییر، برزخ، انتقالی
transitive	تراگذر، انتقالی، متغیر، (منطق) رابطه مجازی، رابطه غیر مستقیم، (فعل) متعدی
transitory	انتقالی، زود گذر، سپنج، ناپایدار، فانی، زودگذر، بی بقا
translate	ترجمه کردن، معنی کردن، تفسیر کردن، برگرداندن
translation	برگردان، ترجمه، پچواک، تفسیر، انقال، حرکت انتقالی
translator	پچواک گر، مترجم، برگرداننده، ترجمان، دیلماج
transliterate	عین کلمه یا عبارتی را از زبانی بزبان دیگر نقل کردن، حرف بحرف نقل کردن، نویسه گردانی کردن، حرف بحرف نوشتن
translucence	فراتابی، نیم شفافی، ماتی شفافی، حالت زجاجی
translucency	فراتابی، نیم شفافی، ماتی شفافی، حالت زجاجی
translucent	نیم شفاف، فراتاب، مات
transmissible	فرافرستادنی، فرستادنی، انتقال پذیر، قابل سرایت، مسری
transmission	ارسال پیام، ارسال کردن، مخابره کردن، جعبه دنده، انتقال، عبور، مخابره، مخابرات، ارسال، سرایت، اسبابی که بوسیله ان نیروی موتور اتومبیل بچرخها منتقل میشود، فرا فرستی، فرا فرستادن، سخن پراکنی
transmit	رد کردن، فرا فرستادن، پراکندن، انتقال دادن، رساندن، عبور دادن، سرایت کردن، مخابره کردن، فرستادن
transmutation	تبدیل هسته ای، تغییر شکل، قلب ماهیت، تکامل، استحاله، تبدیل عنصری بعنصر دیگری
transmute	تبدیل کردن، تغییر شکل دادن قلب ماهیت کردن، کیمیاگری کردن، تغییر هیئت دادن
transparent	روشن، شفاف (کاغذ شفاف)، پشت نما، شفاف، ناپیدا، نور گذران، فرانما
transpire	رویدادن، بیرون آمدن، نشرکردن، نفوذ کردن، بخار پس دادن، فاش شدن، رخنه کردن، فرا تراویدن
transplant	نشاگردن، در جای دیگری نشاندن، مهاجرت کردن، کوچ دادن، نشاء زدن، (جراحی) پیوند زدن، عضو پیوند شده، فرا کاشتن

transport	نقل و انتقال ، حمل و نقل ، ترابری کردن ، بردن ، حمل کردن ، نقل و انتقال دادن ، نفی بلد کردن ، از خود بیخودشدن ، از جا در رفتن ، بارکش ، حمل و نقل ، وسیله نقلیه ، ترابری ، حامل
transportation	حمل و نقل ، ترابری ، حمل و نقل ، بارکشی ، تبعید ، انتقال
transposition	ترانهش ، پس و پیشی ، پس و پیش سازی ، تقدم و تاخر ، جابجاشدگی ، (ریاضی) انتقال اعداد معلوم بیکسو و مجولات بطرف دیگر معادله ، فراگذاری
transverse	اریب ، متقاطع ، خط قاطع ،
trapezius	عضله نودنقه
trapping	تله انداختن ، اختلاف در امواج رادار ، یراق ، تجملات و تزئینات ، بدام اندازی ، تله گذاری ، در تله اندازی
trappings	یراغ تجملی ، تجملات
traumatic	وابسته به روان زخم ، زخمی ، جراحی ، ضربه ای
travail	مشقت ، درد زایمان ، رنج بردن ، رنج زحمت ، درد شکیدن
travel	راه ، مسیر ، در نرویدن ، سفر کردن مسافرت کردن ، رهسپار شدن ، مسافرت ، سفر ، حرکت ، جنبش ، گردش ، جهانگردی
travel agent	آژانس مسافرتی
traverse	گردش ، حرکت نمایشی اسب ، حرکت دادن لوله در سمت ، رد شدن ، حرکت در سمت ، پیمایش کردن ، حرکت سمتی ، خاکریز ، جان پناه ، خط متقاطع ، اشکال ، مانع حائل ، درب تاشو ، حجاب حاجز ، عبورجاده ، مسیر ، معبر ، پیمودن ، عرضی ، متقاطع ، طی کردن ، گذشتن از ، عبور کردن ، قطع کردن
travesty	تعبیر هجو امیز ، تقلید مسخره امیز کردن
treacherous	خیانت امیز ، خائنانه ، خیانتکار ، خائن
treachery	نارو ، خیانت ، غدیر ، بی وفایی
treacle	شیره قند ، تریاق
treasonable	خیانت امیز ، قابل ارتکاب خیانت ، خائنانه
treasonous	خیانت امیز ، قابل ارتکاب خیانت ، خائنانه
treat	رفتار کردن با ، رفتار کردن ، تلقی کردن ، مورد عمل قرار دادن ، بحث کردن ، سروکار داشتن با ، مربوط بودن به ، مهمان کردن ، عمل آوردن ، درمان کردن ، درمان شدن ، خوراک رایگان ، چیز لذت بخش
treatise	رساله ، مقاله ، شرح ، دانش نویسه ، توضیح
treatment	تفسیر ، تیمار ، تعبیر ، بررسی ، بحث ، طرز عمل ، رفتار ، تفسیر
treaty	قرارداد ، عهدنامه ، معاهده ، قرار داد ، پیمان نامه ، عهد نامه
treble	سه لا کردن ، سه برابر کردن ، (موسیقی) صدای زیر در آوردن ، سه برابر ، صدای زیر
trebly	بطور سه برابر ، سه گانه ، سه لا
tree	درخت ، شجر ، قالب کفش ، چوبه دار ، شجره النسب ، درخت کاشتن ، بدرخت پناه بردن ، بشکل درخت شدن ، درتنگنا قرار دادن
trek	سفر ، کوچ مسافرت باگاری ، بازحمت حرکت کردن ، باسختی واهستگی مسافرت کردن
tremble	لرزیدن ، مرتعش شدن ، لرزه ، ارتعاش ، ترساندن ، لرزانیدن ، مرتعش ساختن ، رعشه
tremendous	مقدار زیاد ، شگرف ، ترسناک ، مهیب ، فاحش ، عجیب ، عظیم

tremor	لرزش ، تکان ، جنبش ، تپش ، رعشه ، لرزه
tremour	لرزش ، تکان ، جنبش ، تپش ، رعشه ، لرزه
tremulous	لرزنده ، تحریر دار ، لرزش دار ، مرتعش ، بیمناک
trenchant	برنده ، تیز ، بران ، نافذ ، قاطع ، قطعی ، سخت
trend	نظام ، رویداد ، مسیر انجام کار ، سیر وقایع ، حرفه ، روند کار ، روند ، الودگی لوزه و حلق و گلو باسیل ، گرایش ، تمایل
trepidation	بیم و هراس ، اشتفگی ، لرزش ، رعشه ، وحشت
trespass	تجاوز یا تعدی یا تخطی کردن ، خطا کردن ، تعدی ، تخطی ، خطا ، خلاف ، تجاوز کردن ، تخلف کردن
trestle	سه پایه ، ستون را روی پایه قرار دادن
triad	مجموع سه چیز ، تثلیث ، سه تایی ، ثلاثی ، مجموعه سه تایی
trial	امتحان کردن ، آزمایش کردن ، آزمایشی ، کوشش (در آزمایش) ، محاکمه ، دادرسی ، آزمایش ، امتحان ، رنج ، کوشش ، سعی
trial balance	بیان آزمایش-تراز آزمایشی
tribe	تبار ، قبیله ، طایفه ، ایل ، عشیره ، (در جمع) قبایل
tribulation	محنت ، رنج ، آزمایش سخت ، عذاب ، اختلال
tribunal	دادگاه محکمه ، دیوان محاکمات
tribune	حامی ملت ، سکوب سخنرانی ، کرسی یامیز خطابه ، منبر ، تریبون
tribute	باج ، خراج ، احترام ، ستایش ، تکریم
triceps	ماهیچه سه سر
trick	خطوط ، درجه بندی عدسی دوربین ، نوبت نگهبانی ، نیرنگ ، خدعه ، شعبده بازی ، لم ، رمز ، فوت و فن ، حيله زدن ، حقه بازی کردن ، شوخی کردن
trickery	حيله گری ، حيله بازی ، گول زنی ، نیرنگ
tricolor	پرچم ملی سه رنگ فرانسه ، سه رنگ
tricycle	سه چرخه ، دارای سه چرخ
tricyclic	سه چرخه ، دارای سه چرخ
trident	نیزه سه شاخه ، عصای سه دندان ، سه دندان ای
tridentate	نیزه سه شاخه ، عصای سه دندان ، سه دندان ای
triennial	سه ساله ، هر سه سال یکبار
trifling	جزئی ، ناچیز
trigger	مدار رهاساز ، برانگیزنده ، پاشنه ، پرتاب کردن فشنگ ، ماشه اسلحه ، گیره ، سنگ زیر چرخ ، چرخ نگهدار ، ماشه (چیزی را) کشیدن ، رها کردن ، راه انداختن
trilogy	سه نمایش تراژدی ، گروه سه تایی
trimness	اراستگی ، زیبایی
Trinidad and Tobago	ترینیداد و توباگو



Trinidadian Tobagan Tobagonian	اهل ترینیداد و توباگو
trinity	سه گانگی ، (در مسیحیت) معتقد بوجود سه اقسام در خدای واحد
trinket	گول زنک ، چیز کم خرج ، جواهر بدلی ، دزدکی وزیر جلی کار کردن
trio	سه نفر خواننده ، قطعه موسیقی مخصوص نواختن یا خواندن سه نفر ، سه نفری ، سه تایی
trip	فت پا (کشتی) ، چکانیدن ماشه ، در کردن تیر ، اشتباه ، مسافرت کردن ، رفتن یا برگشتن فتر ، پرواز (در داروهای توهم زا) ، سبک رفتن ، پشت پا خوردن یا زدن ، لغزش خوردن ، سکندری خوردن ، سفر کردن ، گردش کردن ، گردش ، سفر ، لغزش ، سکندری
triple	سه گانه ، سه جزئی ، سه گروهی ، سه برابر کردن ، سه برابر چیزی بودن
triplicate	سه نسخه ای ، سه برابر ، سه برابر کردن ، در سه نسخه تهیه کردن
triplication	سه نسخه سای ، تثلیث ، تهیه در سه نسخه
triplicity	سه نسخه سای ، تثلیث ، تهیه در سه نسخه
tripod	سه رکنی ، چیزی که سه پایه داشته
Tripoli	طرابلس ، تریپولی
trisect	بسه بخش مساوی تقسیم کردن ، سه بخش کردن ، تقسیم بسه قسمت
trite	پیش پا افتاده ، کهنه ، مبتذل
triumvir	عضو اتحاد سه گانه
trivial	جزئی ، ناقابل ، کم مایه ، بدیهی ، ناچیز ، مبتذل
troop	افراد ، گروه ، عده سربازان ، استواران ، گرد آوردن ، فراهم آمدن ، دسته دسته شدن ، رژه رفتن
troth	وفاداری ، پیمان ، (م) نامزد کردن ، براستی ، از روی ایمان ، نامزدی
troubadour	شاعر بزمی و نوازنده دوره گرد قرون ۱۱ الی ۱۳ فرانسه ، نغمه سرای سیار
trouble	آزار دادن ، رنجه کردن ، زحمت دادن ، دچار کردن ، آشفتن ، مصدع شدن ، مزاحمت ، زحمت ، رنجه
troublesome	پر زحمت ، سخت ، دردسردهنده ، مصدع ، رنج آور
trough	طشتک ، طغار ابخور اسبان ، نشیب موج ، ابشخور ، سنگاب ، تغار
truant	از آموزشگاه گریز زدن ، شاگرد یا ادم طفره رو ، مکتب گریز
truck	خودرو نظامی ، معامله کردن ، سروکار داشتن با ، مبادله ، معامله خرده ریز ، بارکش ، کامیون ، واگن روباز ، چرخ باربری
trucking	کامیون بارکش
truckle	چاپلوسی کردن ، با چرخ کوچک مخصوص غلتاندن ، چرخ
truculence	وحشیگری ، سبعیت ، خشونت
truculent	وحشی ، خشن ، بی رحم ، قصی القلب ، سبع
truism	چیزی که پر واضح است ، ابتدال
truly	صادقانه ، باشرافت ، موافق باحقیق ، بدرستی ، بطور قانونی ، بخوبی
truncate	بی سر کردن ، شاخه زدن ، ناقص کردن ، بریدن ، کوتاه کردن

trunk	سیم اصلی ، خط اصلی ، تلگراف یا تلفن ، تنه لاشه ، مدار ترانک ، الوار کنده چوب ، بشکه ، تنه ، کنده درخت ، خرطوم بینی انسان ، چمدان بزرگ ، صندوق ، بدنه ستون ، شاه سیم
trust	امانت گذاشتن ، ودیعه گذاشتن ، تراست ، ایمان ، توکل ، اطمینان ، امید ، اعتقاد ، اعتبار ، مسئولیت ، امانت ، ودیعه ، اتحادیه شرکتها ، ائتلاف ، اعتماد داشتن ، مطمئن بودن ، پشت گرمی داشتن به
truth	راستی ، صدق ، حقیقت ، درستی ، صداقت
truthful	راستگو ، صادق ، راست ، از روی صدق و صفا
truthfully	راستگو ، صادق ، راست ، از روی صدق و صفا
try	رسیدگی کردن ، ، کوشش کردن ، سعی کردن ، کوشیدن ، آزمودن ، محاکمه کردن ، جدا کردن ، سنجیدن ، آزمایش ، امتحان ، آزمون ، کوشش
tryst	میعادگاه ، نامزدی ، قرار ملاقات گذاشتن
tube	لامپ بی سیم ، تونل ، مجرا ، دودکش ، نای ، نی ، لوله خمیرریش و غیره ، ناودان ، لامپ ، لاستیک تویی اتومبیل و دوچرخه و غیره ، لوله دار کردن ، از لوله رد کردن
tuberculosis	مرض سل
tumid	بادکرده ، اماس کرده ، اماسیده ، ورم کرده ، متورم ، ورفلنبدیده ، پراب و تاب ، مطنطن
tumult	هنگامه ، مهممه ، غوغا ، شلوغ ، آشوب ، التهاب ، اغتشاش کردن ، جنجال راه انداختن
tundra	تندرا ، دشت های بی درخت پوشیده از گلسنگ نواحی قطبی
Tunis	شهر تونس
Tunisia	کشور تونس
Tunisian	تونسی
tunnel	فاصله بین مهاجمان دو تیم در جمع (رگبی) ، دالان زیرزمینی ، سوراخ کوه ، نقب زدن ، تونل ساختن ، نقب راه
turbid	گل الود ، تیره ، کدر ، درهم و برهم ، مه الود
turbulence	اشفتگی ، اغتشاش ، آشوب ، گردنکشی ، تلاطم
tureen	ظرف سوپ خوری ، قدح سوپ خوری
turgid	بادکرده ، اماس دار ، متورم ، متسع ، پر طمطراق
Turkey	کشور ترکیه ، بوقلمون ، شکست خورده ، واخورده
Turkish	ترکی ، ترک
Turkmen or Turkoman	ترکمن ، ترکمنی
Turkmenistan	ترکمنستان
Turks and Caicos Islands	جزایر ترکس و کایکوس
turmoil	غوغا ، ناراحتی ، پریشانی ، بهم خوردگی ، اشفتگی
turn	تراشیدن ، دور زدن ، پیچ مسیر ، تاباندن ، پیچ تغییر سمت ناگهانی اسکیت ، نوبت ، چرخش ، گردش (بدور محور یا مرکزی) ، چرخ ، گشت ماشین تراش ، پیچ خوردگی ، قرقره ، استعداد ، میل ، تمایل ،

	تغییر جهت ، تاه زدن ، برگرداندن ، بیچاندن ، گشتن ، چرخیدن ، گرداندن ، وارونه کردن ، تبدیل کردن ، تغییر دادن ، دگرگون ساختن کسی که تغییر مسلک بدهد
turncoat	
turnover	مبلغ فروش ، گردش معاملات ، برگرداندن ، تجدید دوران ، دست بدست شدن ، جایجا شدن ، برگشت ، حجم معاملات ، تغییر و تبدیل
turpitude	فساد ، پستی ، دلواپسی ، دنائت ذاتی
tutelage	لگگی ، قیمومت ، سرپرستی ، تعلیم سرخانه
tutelar	سرپرست
tutelary	دارای قیم یا سرپرست ، دارای محافظ وحامی ، وابسته بقیمومت ، وابسته بسرپرست ، قیمومتی
tutorship	لگگی ، معلمی ، قیمومیت
Tuvalu	توالو
Tuvaluan	اهل توالو
TV	تلویزیون
twelve	دوازده ، دوازدهگانه ، يك دوجین
twenty	عدد بیست
twice	دو بار ، دو برابر ، دو مرتبه ، دو دفعه
twin	ماکت (در زمین شناسی) ، (در جمع) جوزا ، هم شکمان ، زوج ، دوتا ، دوقلو ، توام کردن ، توام ، همزاد ، جفت کردن
twinge	دور زدن ، پیچیدن ، درد کشیدن ، تیر کشیدن ، نیش ، سوزش ، سرزنش وجدان ، دردشدیدوناگهانی
two	عدد دو
tycoon	بازرگان مهم ، سرمایه گذار مهم ، سرمایه دار خیلی مهم ، ادم بانفوذ و پولدار
type	مدل ، ساختمان ، نمونه ، سنخ ، قسم ، رقم ، گونه ، الگو ، قبیل ، حروف چاپی ، حروف چاپ ، کلیشه ، باسمه ، ماشین تحریر ، ماشین کردن ، طبقه بندی کردن ، با ماشین تحریر نوشتن ، نوع خون را معلوم کردن
typhoon	توفان همراه با باران ، توفان سخت دریای چین ، گردباد
typhous	تیفوس ، تیفوسی ، حصبه ای
typhus	تیفوس ، تیفوسی ، حصبه ای
typical	نمونه نوعی ، نوعی
typically	به طور نمونه یا رمز
typify	نمونه دادن ، بانمونه مشخص کردن ، نمونه بودن ، نماینده نوعی از گیاه یا جانور بودن
typography	فن چاپ ، فن بیان و تعریف چیزی بصورت علائم و نشانه های رمزی
tyrannical	ستمگرانه ، وابسته بفرمانروای ظالم ، ظالمانه
tyranny	حکومت ستمگرانه ، حکومت استبدادی ، ستمگری ، جور (jovr) ، ظلم و ستم
tyro	نوجه ، نوآموز ، تازه کار ، مبتدی ، کارآموز
UAE or Emirates or Emirati	اماراتی

ubiquitous	حاضر ، همه جا حاضر ، موجود در همه جا
Uganda	اوگاندا
Ugandan	اوگاندایی
ugly	زشت ، بد گل ، کریه
Ukraine	اوکراین، کشور اوکراینی، جمهوری اوکراین
Ukrainian	اهل اوکراینی در کشور شوروی
Ulaanbaatar	اولانباتور
ulna	زند اسفل ، زند زیرین
ulterior	بعدی ، انطرف ، در درجه دوم اهمیت ، نهان
ultimate	واپسین ، غائی ، نهایی ، اجل ، آخر ، غایی ، بازپسین ، دورترین
ultimately	نهایتاً، سرانجام، نهایی، غایی، بالاخره، دوترین، مآلاً
ultimatum	اولتیماتوم ، حد نهایی ، هدف نهایی ، اتمام حجت ، آخرین پیشنهاد ، قطعی ، غایی ، نهایی
ultra	فرا ، ماورای ، افراطی ، خیلی متعصب
ultramontane	وابسته به کشورها و مردمی که در انطرف کوه ها و ارتفاعات هستند ، تفوق مطلق پاپ
ultramundane	فراج جهانی ، ماورا جهان ، ماوراگیتی ، ماورا منظومه شمسی
umbrage	تاری ، تاریکی ، سایه شاخ و برگ ، اثر ، شباهت سایه وار ، سوظن ، نگرانی ، رنجش
umlaut	ادغام حرف صدادار درحرف صدادار بعدی ، ادغام کردن
unable	عاجز ، ناتوان
unaccountable	توضیح ناپذیر ، غیر مسئول ، غیر قابل توصیف ، عریب ، مرموز
unaffected	بی پیرایه ، ساده ، بی تکلیف ، صمیمی ، بی‌ریا
unalloyed	بدون الیاژ ، غیر مخلوط ، خالص ، ناب
unanimity	اتفاق ارا هم آوازی ، هم رایی ، یکدلی
unanimous	هم رای ، متفق القول ، یکدل و یک زبان ، اجماعاً
unassailable	یورش ناپذیر ، بی تردید ، غیر قابل بحث ، غیر قابل حمله
unassuming	فروتن ، بی ادعا ، افتاده ، بی تصنع ، بی تکلف ، ساده
unauthorized	غیر مجاز ، فضولی ، بدون عذر موجه ، غیرمجاز
unavoidable	اجتناب ناپذیر ، غیر قابل اجتناب ، چاره ناپذیر
unbearable	تحمل ناپذیر ، غیر قابل تحمل ، تاب ناپذیر
unbecoming	ناشایسته ، نازیبا ، ناخوشایند
unbelief	بی اعتقادی ، بی ایمانی
unbiased	ناسوگیرانه ، ناسودار ، بی پیشقدر ، بیغرض ، عاری از تعصب ، بدون تبعیض ، تحت تاثیر واقع نشده
unbridled	ول ، بی لجام ، خودسر
unbundling	جدا کردن اجزا مربوط به یک محصول می‌باشد
uncanny	غیر طبیعی ، غریب ، وهمی ، جدی ، زیرک

uncle	شوهر عمه ، عمو ، دایی ، عم
uncommon	غیر عادی ، غیر متداول ، غیر معمول ، نادر ، کمیاب
unconscionable	غیر معقول ، گزاف ، خلاف وجدان ، بی وجدان
unconscious	بی هوش ، ناهشیار ، بیهوش ، غش کرده ، از خود بیخود ، بی خبر ، عاری از هوش ، ضمیر ناخودآگاه ، ضمیر ناخود
uncouth	زشت ، ناهنجار ، ناسترده ، ژولیده ، نامربوط
unction	روغن مالی ، مرهم گذاری ، تدهین ، روغن ، مرهم ، مداهنه ، چرب زبانی ، حظ ، تلذذ ، نرمی ، لینت
unctuous	روغنی ، چرب و نرم ، مداهنه امیز
undeceive	میرا از فریب و تزویر کردن ، از فریب آگاهانیدن
under	در زیر ، پایین تر از ، کمتر از ، تحت تسلط ، مخفی در زیر ، کسری دار ، کسر ، زیرین
undercharge	کم حساب کردن ، کم مطالبه کردن از ، کم خرج گذاشتن در (تفنگ)
underexpose	کمتر از حد لزوم در معرض (نور و غیره) قرار دادن
undergarment	زیر پوش ، لباس زیر ، زیر جامه
undergo	تحمل کردن ، دستخوش (چیزی) شدن ، متحمل چیزی شدن
underlie	در زیر چیزی لایه قرار دادن ، زمینه چیزی بودن
underling	ادم زیر دست ، ادم پست و حقیر ، دون پایه
underlying	در زیر قرار گرفته ، اصولی یا اساسی ، متضمن
undermine	تحلیل بردن ، از زیر خراب کردن ، نقب زدن
underpinning	زیربند
underrate	چیزی را کمتر از قیمت واقعی نرخ گذاشتن ، ناچیز شمردن ، دست کم گرفتن
underscore	خط یا علامتی زیرچیزی کشیدن ، تاکید ، زیرین خط
undersell	ارزان تر فروختن ، روی دست کسی رفتن
undersized	کوچکتر از معمول ، کوچکتر از اندازه معمولی
understand	فهمیدن ، ملتفت شدن ، دریافتن ، درک کردن ، رساندن
understanding	فهم ، ادراک ، توافق ، نظر ، موافقت ، باهوش ، مطلع ، ماهر ، فهمیده
understate	حقیقت را اظهار نکردن ، دست کم گرفتن
undertake	عهده دار شدن بر عهده گرفتن ، تعهد کردن ، متعهد شدن ، عهده دار شدن ، بعهده گرفتن ، قول دادن ، متقبل شدن ، تقبل کردن
undervalue	کمتر از ارزش واقعی تخمین زدن
underworld	عالم اموات ، دنیای تبه کاران و اراذل ، زیرین جهان
underwrite	خرید ، در زیر سندی نوشتن ، امضا کردن ، تعهد کردن
undue	زاید ، بدون مداخله ، زیادی ، غیر ضروری ، ناروا ، بی مورد
undulate	موج دار کردن ، تموج داشتن ، موجدار بودن ، نوسان داشتن
undulating	مواج
undulation	جنبش نوسانی ، زبری (معمولا در مورد جاده هائی که دست انداز دارد بکار میرود) ، تموج ، نوسان ، حرکت موجی ، زیرویم

undulous	مواج
unduly	اضافی ، ناروا ، بی جهت ، بی خود
unearth	از زیرخاک در آوردن ، افتابی کردن ، از لانه بیرون کردن ، از زیردرآوردن ، حفاری کردن
unearthly	عجیب و غریب ، غیرزمینی
unemployed	بیکار ، بی مصرف ، عاطل ، بکار بیفتاده
unemployment	بیکاری ، عدم اشتغال
unequivocal	روشن ، غیر مبهم ، صریح ، اشتباه نشدنی ، بدون ابهام
unerringly	خطا ناپذیر ، اشتباه نشدنی ، غیر قابل لغزش ، بی تردید
unexceptionable	استثناء ناپذیر ، بی عیب ، انتقاد ناپذیر
unfathomable	ژرف ، غیر قابل عمق سنجی
unfavorable	نامساعد ، مخالف ، برعکس ، زشت ، بد قیافه ، نامطلوب
unfeigned	واقعی ، حقیقی ، تقلبی ، بدون تصنع ، اصیل
unfetter	از قید رها شدن ، از زنجیر آزاد شدن
unfettered	از قید رها شدن ، از زنجیر آزاد شدن
unfledged	خام دست ، پر در نیاورده ، کاملاً رشد نکرده ، نابالغ ، نارسا
unflinching	ثابت قدم ، پایدار ، مصمم
unfortunately	متاسفانه ، بدبختانه
unfounded	بی اساس ، بی پایه ، بی اصل
unfrock	خلع لباس کردن ، از کسوت روحانی خارج شدن
ungainly	زمخت و غیر جذاب ، زشت ، بی لطف ، نالزموه ، بیحاصل ، بدون سود
unguent	روغن ، خمیر ، مرهم
unicellular	تک یاخته ، یک سلولی
unicellular	تک یاخته ، یک سلولی
unicellularity	تک یاخته ، یک سلولی
unification	تکسازی ، یکی سازی ، یگانگی ، یک شکلی ، وحدت
unified	متحد شده ، متحد ، یکپارچه شده
uniform	لباس فرم ، اونیفرم ، لباس متحدالشکل لباس نظامی ، متحدالشکل ، اونیفرم ، یک ریخت ، یک شکل ، یکسان ، متحد الشکل ، یکنواخت کردن
unify	متحد کردن ، یکی کردن ، یکی شدن ، تک ساختن
unilateral	یک طرفه ، یک ضلعی ، یکطرفه ، یک جانبه ، تک سویه ، یک سویه
unimpeachable	غیر قابل سرزنش ، بری از اتهام
unintelligible	غیر مفهوم ، غامض ، پیچیده ، غیر صریح
unintentional	خطئی ، غیر عمد ، من غیر قصد ، غیر عمدی

union	مهره ماسوره ، سازش ، پیوند اتحادیه ، اتصالی ، اتحاد و اتفاق ، یگانگی ، وحدت ، اتصال ، پیوستگی ، پیوند ، وصلت ، اجتماع ، اتحادیه ، الحاق ، اشتراک منافع
unique	منحصر بفرد ، بی مانند ، بی‌تا ، بی‌همتا ، بیمانند ، بی‌نظیر ، یکتا ، یگانه ، منحصر به فرد
unison	هماوایی ، هم‌آهنگی ، هم‌صدایی ، یک‌صدایی ، اتحاد ، اتفاق
unisonant	هم‌آهنگ ، هم‌صدا ، هم‌نوا ، متحدالقول ، یک‌نوا
unisonous	هم‌آهنگ ، هم‌صدا ، هم‌نوا ، متحدالقول ، یک‌نوا
unit	یکان ، قسمت ، دستگاه قسمتی از یک دستگاه ، واحد ، یکه ، میزان ، یگان ، شمار ، یک دستگاه ، نفر ، عدد فردی
unitarian	موحد ، پیرو توحید ، یکتاپرست ، توحید‌گرای
United	متحد ، متفق
United Arab Emirates (UAE)	امارات متحده عربی
United Kingdom	کشور متحده پادشاهی
United States	ایالات متحده
United States of America (USA)	ایالات متحده آمریکا
unity	اتفاق ، سازش ، سازگاری ، شراکت موافقت ، اتحاد ، یگانگی ، پیوستگی ، وحدت ، شرکت ، اشتراک ، شماره یک ، واحد
universal	یونیورسال ، اونیورسال ، همه‌سمت‌گرد ، همه‌منظوره ، جهانی‌دنیایی ، با چرخش آزاد ، کلی ، عمومی ، عالمگیر ، جامع ، جهانی ، همگانی ، فراگیر
universe	جامعه (در امار) ، عالم وجود ، گیتی ، جهان ، کیهان ، کائنات ، کون و مکان ، دهر ، عالم ، دنیا
university	دانشگاه
univocal	متحدالکلمه ، یک‌صدا ، یکنوا ، هم‌ذوق ، همخو
unkempt	شانه‌نکرده ، ژولیده ، نامرتب ، ناهنجار ، خشن ، ناسترده
unknown	ناشناخته ، مجهول ، ناشناس ، گمنام ، بی‌شهرت ، نامعلوم
unlawful	نامشروع ، خلاف شرع ، حرام ، غیرقانونی
unless	مگر اینکه ، جز اینکه ، مگر
unlike	مختلف ، متفاوت ، نابرابر ، غیر مساوی ، بی‌شباهت ، برخلاف
unlikely	غیر محتمل ، غیر جذاب ، قابل اعتراض ، بعید
unlimited	نامحدود ، نامعلوم ، نامشخص ، نامعین ، بی‌حد
unload	بی‌بار ، تخلیه کردن ، بار خالی کردن
unmitigated	کامل ، کاسته نشده ، تخفیف نیافته
unnatural	غیر طبیعی ، بر خلاف اصول طبیعت ، ناسرشت
unnecessary	نالازم ، غیر ضروری ، غیر واجب ، بیش از حد لزوم
unobtrusive	محبوب ، فاقد جسارت
unofficial	غیر رسمی

unprecedented	بی سابقه ، بی مانند ، جدید ، بی نظیر
unpretentious	نامتظاهر ، فروتن ، محقر ، خالی از جلال و ابهت ، بی تکلف
unproductive	بیحاصل
unprofitable	بی فایده ، بی سود ، غیرقابل استفاده ، بی ثمر
unravel	از هم باز کردن ، از گیر در آوردن ، حل کردن
unregenerate	دوباره ساخته نشده ، دوباره حیات نیافته ، دوباره بناننده ، دوباره تولید نشده ، گناهکار (unregenerated)
unremitting	مدام ، مداوم ، پشتکار دار ، مصر درکار ، بی امان
unrequited	بدون تلافی یا عمل متقابل
unruly	سرکش ، یاغی ، متمرّد ، مضطرب ، متلاطم
unsavory	بی مزه ، بدبو ، بد مزه ، ناگوار ، ناخوش آیند
unscathed	صدمه ندیده ، خسارت ندیده ، زخمی نشده
unscrupulous	بی توجه به نیک و بد ، بی مرام ، بی پروا
unseemly	ناشایسته ، بدمنظر ، بعید ، بطور نازیبا
unsettle	برهم زدن ، ناراحت کردن ، مغشوش کردن
unsightly	ناخوشایند ، بدمنظر ، کریه ، بدنما
unsophisticated	بی حيله ، ساده ، بی تزویر ، جانزده
unspeakable	ناگفتنی ، توصیف ناپذیر ، غیرقابل بیان
unstable	نااستوار ، بی ثبات ، بی پایه ، لرزان ، متزلزل ، ناپایا ، ناپایدار
untenable	غیرقابل دفاع ، اشغال نشدنی ، غیر قابل اشغال
until	تا ، تا اینکه ، وقتی که ، تا وقتی که
untimely	نابهنگام ، بيموقع ، نامعقول ، غیر منتظره ، بیگاه
untoward	تبه کار ، فاسد ، خود سر - نامساعد ، بدامد ، نامناسب
unusual	غیر عادی ، غیر معمول ، غریب ، مخالف عادت
unutterable	نگفتنی ، زائدالوصف ، غیر قابل توصیف
unwarranted	غیر قابل ضمانت ، توجیه نکردنی ، بیجا
unwieldy	سنگین ، گنده ، بدهیكل ، دیر جنب ، صعب
unwise	نادان ، جاهل ، غیر عاقلانه
unwitting	بی خبر ، بی اطلاع ، بی توجه ، بی هوش ، غیر عمدی
unwonted	غیر معتاد ، غیر عادی
unwrap	واپسیندن ، باز کردن (بسته و غیره) ، ازاد کردن ، صاف کردن
unyoke	از زیر یوغ ازاد کردن ، ازاد کردن
up	رو به بالا ، سوار بر اسب سر پا (کشتی) ، بالا (در تصحیحات دیدبان توپخانه) ، روی ، بالای ، دربانندی ، جلو ، برفراز ، سپری شده ، سربالایی ، برخاستن ، بالا رفتن ، صعود کردن ، ترقی کردن ، بالا بردن ، ترقی دادن ، در حال کار
up to date	به روز در آوردن- به هنگام کردن



upbraid	سرزنش کردن ، متهم کردن ، ملامت کردن
upcast	بالا اندازی ، تاه کش
upheaval	تغییر فاحش ، تحول ، انقلاب ، (زیست شناسی) برخاست ، بالا آمدن
upheave	از زیر چیزی را بلند کردن ، بلند شدن
upon	بر روی ، فوق ، بر فراز ، بمحض ، بمجرد
upper	بالائی ، بالایی ، زبرین ، فوقانی ، بالا رتبه ، بالاتر ، رویه
uppermost	بالاترین ، از بالا ، رو ، از آغاز ، از ابتدا
upright	قائم ، راست ، عمودی ، درست ، درستکار ، نیکو کار ، راد
uproarious	پر غوغا ، پر صدا ، پر همهمه ، پرسروصدا
uproot	برکندن ، ریشه کن کردن ، از ریشه کندن ، ازین در آوردن
upshot	نتیجه ، حاصل ، خلاصه ، آخرین شماره ، سرانجام
upstart	نوکیسه ، تازه بدوران رسیده ، ادم متکبر ، یکه خوردن ، روشن کردن (موتور ماشین و غیره)
upturn	چرخش بیالا ، برگشت (بوضع بهتر) ، تبدیل به احسن ، تغییر وضع ، روبترقی
ural	آدرس اینترنتی
urban	شهرنشینی ، شهری ، مدنی ، اهل شهر ، شهر نشین
urbane	مودب ، خلیق ، مقرون به ادب ، مودبانه
urbanism	شهر نشینی ، شهر سازی ، اعتیاد بزندگی شهری
urbanity	شهر نشینی ، شهر سازی ، اعتیاد بزندگی شهری
urchin	بچه بد ذات ، بچه شیطان ، جوجه تیغی ، جن
urethra	مجرای پیشاب
urge	میل ، اصرار کردن ، با اصرار وادار کردن ، انگیزتن ، تسریع شدن ، ابرام کردن ، انگیزش
urgency	فوریت ، ضرورت ، نیاز شدید
urgent	فوری ، ضروری ، مبرم ، اصرار کننده
Ursa Minor	خرس کوچک ، دب اصغر
ursine	خرس مانند ، شبیه خرس
Uruguay	کشور اوروگوئه
Uruguayan	اروگوئه ای
US	آمریکایی
usable	قابل استفاده ، مصرف کردنی ، بکار بردنی
usage	نحوه استعمال ، استفاده مورد استفاده بودن ، عادت ، رسم ، معمول ، عرف ، استعمال ، استفاده ، کاربرد
usance	مهلت – پرداخت مدت دار
use	استفاده کردن ، استعمال کردن ، بکار بردن ، مصرف کردن ، بکار انداختن ، کاربرد ، استعمال ، مصرف ، فایده ، سودمندی ، استفاده ، تمرین ، تکرار ، ممارست
useable	قابل استفاده ، مصرف کردنی ، بکار بردنی

used	اشنا ، معتاد ، مستعمل
useful	سودمند ، مفید ، بافایده
useful life	عمر مفید
user	مصرف کننده ، بکار برنده ، استعمال کننده ، کاربر ، استفاده کننده
usual	همیشگی ، معمول ، عادی ، مرسوم ، متداول
usually	معمولا
usurious	ربا خوار ، تنزیل خوار ، مبنی بررباخواری
usurp	غصب کردن ، بزور گرفتن ، ربودن
usurpation	غصب ، تصرف عدوانی
usury	رباخواری ، تنزیل خواری ، حرام خواری
utilitarian	سودگرا ، مطلوبیت چیزی بخاطر سودمندی آن ، معتقد باصل اخلاقی سودمند گرایی ، سودمندگرا
utilitarianism	مکتب انتقاعی ، فلسفه سود جویی ، سودمند گرایی ، کاربرد گرایی ، اعتقاد باینکه نیکی ، بدی هر چیزی بسته بدرجه سودمندی آن برای عامه مردم است
utility	نفع ، منفعت ، مفید بودن ، باری ، بارکش ، تاسیسات و وسایل رفاهی کارهای عمومی یا خدماتی ، سودمندی ، مفیدیت ، سود ، فایده ، صنایع همگانی (مثل برق و تلفن) ، کاربرد پذیری
utmost	بیشترین ، منتهای کوشش ، حداکثر ، دورترین
utopia	دنیای فرضی که در آن همه چیز در حد اعلی نیکو است ، وهم و خیال ، خیالی و تصویری ، ناکجا اباد ، دولت یا کشور کامل و ایده الی ، مدینه فاضله
uxorious	زن پرست ، عیال پرست ، بنده و مطیع عیال خود
Uzbek	ازبک ، ازبکی
Uzbekistan	ازبکستان
vacate	تعطیل کردن ، خالی کردن ، تهی کردن ، تخلیه کردن
vacation	استراحت ، بیکاری ، مهلت ، اسودگی ، مرخصی گرفتن ، به تعطیل رفتن
vaccinate	واکسن زدن به ، برضد بیماری تلقیح شدن
vaccination	واکسن زنی ، تلقیح ، ابله کوبی
vacillate	دودل بودن ، دل دل کردن ، تردید داشتن ، مردد بودن ، نوسان کردن ، جنبیدن ، تلوتلو خوردن
vacuous	تهی ، خالی ، بی مفهوم ، پوچ ، کم عقل ، بی معنی
vacuum	خلا ، فضای تهی ، ظرف یا جای بی هوا ، باجاروی برقی تمیز کردن
vagabond	ولگردی کردن ، دربدر ، خانه بدوش ، بیکاره
vagary	خیالپرستی ، تخیلات ، هوی و هوس ، بوالهوسی
vagrant	ادم اواره و ولگرد ، دربدر ، اوباش
vainglorious	لافزن ، از روی خودستایی
vainglory	لاف ، گزاف ، خودستایی ، غرور ، فیس
vale	دره ، مجرای کوچک (درشعرو مذهب) جهان ، دنیا ، زمین ، جهان خاکی ، خدانگهدار

valediction	خداحافظی ، وداع ، بدورد ، خطابه تودיעی
valedictorian	دانشجوی ممتاز فارغ التحصیل که خطابه جشن فارغ التحصیلی را میخواند
valedictory	تودיעی ، وداعی ، مربوط به خداحافظی
valiant	دلاور ، شجاع ، نیرومند ، بهادر ، دلیرانه ، تهمتن
valianty	دلیرانه ، شجاعانه
valid	نافذ ، قابل قبول ، قوی ، سالم ، معتبر ، قانونی ، درست ، صحیح ، دارای اعتبار ، موثر
validate	معتبر ساختن ، تایید اعتبار ، قانونی کردن ، قانونی شناختن ، نافذ شمردن ، تنفیذ کردن
Valetta	شهر والتا
valley	دره ، وادی ، میانکوه ، گودی ، شیار
valor	دلیری ، شجاعت ، دلآوری ، ارزش شخصی و اجتماعی ، ارزش مادی ، اهمیت
valorous	شجاع ، دلاور ، باارزش ، دلیرانه
valuable	ثمین ، باارزش ، پربها ، گرانبها ، قیمتی ، نفیس
valuation	ارزش گذاری ، ارزشیابی ، ارزیابی ، تقویم ، ارزشگذاری ، بها
value	مقدار (در ریاضیات) ، ارزش ، بها ، ارج ، مقدار ، قیمت کردن ، قدردانی کردن ، گرمی داشتن
valve	لوله ، شیر ، لامپ ، سرپوش ، بشکل دریچه یا سوپاپ
vamp	جوراب کوتاه ، رویه ، تعمیر کردن ، وصله کردن ، سرهم بندی کردن ، تمهید کردن ، گام زدن بر روی ، قدم زدن ، ساز تنها زدن (همراه بااواز یا رقص) ، با لبداهه گفتن و یا ساختن ، وسوسه و از راه بدر کردن
vampire	روح تبه کاران و جادوگران که شب هنگام از قبر بیرون آمده و خون اشخاص رامیکند ، خون اشام
vanguard	پیشگام ، پیشقراول ، طلایه دار یکان سرجلودار ، پرچم دار یکان ، جلو دار ، پیش لشکر ، پیشتاز ، پیشقرال
vantage	مناسب ، تناسب ، سرکوب ، برتری ، بهتری ، مزیت ، تفوق ، فرصت
Vanuatu	وانواتو
Vanuatuan	اهل وانواتو
vapid	بیمزه ، خنک ، مرده ، بیروح ، بی حس ، بی حرکت
vaporize	بخار شدن ، تبخیر کردن ، تبخیر شدن
vaporizer	بخار کننده ، بخار ساز ، بصورت پودر یا ذرات ریز درآورنده
variable	تغییر پذیر ، متغیر ، بی قرار ، بی ثبات
variance	انحراف ، پراکنش ، واریانس ، اختلاف ، مغایرت ، عدم توافق ، ناسازگاری
variant	قابل تغییر ، مغایر ، نوع دیگر ، گوناگون ، مختلف ، متغیر
variation	نوسان ، متناوب پراکندگی ، واریاسیون ، گونه ها ، اختلاف سمت یا محل ترکش گلوله تغییرات سمتی ، اختلاف ، ناپایداری ، بی ثباتی ، تغییرپذیری ، وابسته به تغییر و دگرگونی
variegate	رنگارنگ کردن ، خال خال کردن ، جورواجور کردن ، متنوع کردن
variety	ورده ، واریته ، نمایشی که مرکب از چند قطعه متنوع باشد ، گوناگونی ، متنوع ، جورواجور

various	گونگون ، مختلف ، چندتا ، چندین ، جورواجو
vary	نوسان کردن ، تغییر دادن ، تغییر کردن ، تغییر داد ، تغییردادن ، عوض کردن ، دگرگون کردن ، متنوع ساختن ، تنوع دادن به ، فرق داشتن
vassal	نوکر ، تابع ، پیرو ، (حق - قدیم انگلیس) خراجگزار ، هم بیعت بالرد ، تبعه ، بنده ، غلام ، رعیت
vast	پهنوار ، وسیع ، بزرگ ، زیاد ، عظیم ، بیکران
vastly	زیاد ، بطور وسیع
Vatican City	شهر واتیکان
vaudeville	نمایش متنوع ، واریته ، درام دارای رقص و آواز
vaulting	طاقسازی
vaunt	خودستایی کردن ، لاف زدن ، خودنمایی
veer	پس دادن ، تغییر جهت دادن ، تغییر عقیده دادن ، برگشت ، گشت ، انحراف ، تغییر مسیر
vegetable	گیاهی ، گیاه ، علف ، سبزه ، نبات ، رستنی ، سبزی
vegetal	نباتی ، گیاهی ، بی حس
vegetarian	گیاه خوار ، گیاهخواری
vegetarianism	گیاه خوار ، گیاهخواری
vegetate	روبیندن ، مثل گیاه زندگی کردن
vegetation	زندگی گیاهی ، نشو و نمای نباتی ، نموپاهی
vegetative	گیاهی ، روینده ، رویش کننده ، گیاه پرور
vegetive	گیاهی ، روینده ، رویش کننده ، گیاه پرور
vehemence	شدت ، حرارت ، تند ، غیظ و غضب ، غضب شدید
vehement	تند ، شدید ، با حرارت زیاد ، غضبناک
vehemently	تند ، شدید ، با حرارت زیاد ، غضبناک
vehicle	خودرو ، وسیله حمل ، وسیله نقلیه ، ناقل ، حامل ، رسانه ، برندگر ، رسانگر
vein	ورید ، سیاهرگ ، حالت ، تمایل ، روش ، رگ دار کردن ، رگه دار شدن
velocity	سرعت اولیه ، سرعت سیر ، شتاب ، تند برحسب زمان
velvety	مخملی ، مخمل نما ، نرم
venal	پولی ، پول بگیر ، پست ، فروتن ، رشوه خوار
vendable	قابل فروش ، جنس قابل فروش ، پولکی ، فاسد
vender	فروشنده ، بایع ، طواف ، دستفروش
vendetta	دشمنی خونی خانوادگی ، انتقام گیری
vendible	قابل فروش ، جنس قابل فروش ، پولکی ، فاسد
vendition	فروش ، اعلان فروش
vendor	کمپانی فروش وسایل جانبی کامپیوتر فروشنده ، فروشنده کالاهای نظامی ، دستفروش ، فروشنده

veneer	روکش کردن ، چوب مخصوص روکش مبل و غیره ، لایه نازک چوب ، جلا ، روکش زدن به
venerable	محترم ، معزز ، قابل احترام ، ارجمند ، مقدس
venerate	سنایش و احترام کردن ، تکریم کردن
veneration	سنایش ، تکریم ، احترام ، نیایش ، تقدیس
venereal	مقاربتی ، زهر روی ، امیزشی
Venezuela	ونزوئلا
Venezuelan	ونزوئلایی
vengeance	انتقام ، کینه ، خونخواهی
venial	قابل عفو ، قابل اغماض ، بخشیدنی ، گناه صغیر
Venice	ونیز
venison	گوشت گوزن ، گوشت اهو ، شکارگوزن و اهو
venom	سم ، زهر مار و عقرب و غیره ، کینه ، مسموم کردن ، مسموم شدن
venomous	زهر الود ، زهر دار ، سمی ، کینه توز
venose	وریدی ، دارای رگهای متعددی بر آمده ، پراز رگ و ورید ، پر عروق
venous	سیاهرگی ، وریدی ، پر از ورید ، دارای وریدهای برآمده
vent	مجرای به اتمسفر ، هواکش ، روزنه ، باد خور گذاردن برای ، بیرون ریختن ، بیرون دادن ، خالی کردن ، مخرج ، منفذ ، دریچه
ventral	بطنی ، پیشین (قدامی) ، شکمی ، واقع بر روی شکم
ventriloquist	در خمیه شب بازی و غیره) کسیکه بجای عروسک یا جانوری تکلم کند
ventriloquistic	در خمیه شب بازی و غیره) کسیکه بجای عروسک یا جانوری تکلم کند
venture	مشارکت ، فعالیت اقتصادی ، ابتکار ، سوداگری ، تصدی ، جرات ، جسارت ، معامله قماری ، اقدام بکار مخاطره آمیز ، ریسک ، اقدام یا مبادرت کردن
venturesome	مخاطره آمیز ، با تهور ، خطرناک ، پرمخاطره
venue	محل رسیدگی به جرم ، آمدن ، آغاز ، حمله ، محل وقوع جرم یا دعوی ، محل دادرسی ، حوزه صلاحیت دادگاه
veracious	راستگو ، درست ، حقیقی ، واقعی
veracity	راستگویی ، صداقت ، راستی ، صحت
verbalize	تبدیل به فعل کردن ، وراچی کردن ، بصورت شفاهی بیان کردن ، لفاظی کردن
verbatim	لفظ بلفظ ، کلمه بکلمه ، تحت اللفظی
verbiage	اطناب ، لفاظی ، درازگویی ، سخن پردازی
verbose	مطول ، دراز نویس ، درازگو ، پرگو
verbosity	اطناب گویی ، دراز نویسی ، پرگویی ، گزافگویی
verdant	سبز رنگ ، پوشیده از سبزه ، بی تجربه
verdigris	زنگار مس ، زنگ مس (استات مس)
verge	مقدار نامعینی از زمین ، حریم شاهراه یا راه ، شانته تحکیم نشده ، شانته تثبیت نشده ، شانته راه ، کنار ، لبه ، نزدیکی ، حدود ، حاشیه ، نزدیک شدن ، مشرف بودن بر

verification	وارسی ، تأیید شدن ، بازبینی ، رسیدگی ، تحقیق ، ممیزی ، تصدیق ، تایید
verify	وارسی کردن ، مقایسه کردن با اصل پیام ، بازبینی کردن ، رسیدگی کردن ، صحت و سقم امری را معلوم کردن ، ممیزی کردن ، تحقیق کردن
verily	هراینه ، امین ، براستی ، حقیقتا ، واقعا
verisimilar	محتمل ، بظاهر درست و حقیقی ، دارای ظاهر حقیقی
verisimilitude	راست نمایی ، احتمال ، شباهت به واقعیت
veritable	واقعی ، بتحقیق ، بحقیقت ، قابل اثبات حقیقت
verity	واقعیت ، صدق ، راستی ، صحت ، حقیقت ، سخن راست ، چیز واقعی
vermin	جانوران موذی ، جانور افت ، حشرات موذی
vernacular	زبان مادری (زبان محلی) ، محلی ، کشوری ، زبان بومی ، زبان مادری
vernal	بهاری ، ربیعی ، شبیه بهار ، باطراوت چون بهار
versatile	فراگیرنده ، دارای استعداد و ذوق ، روان ، سلیس ، گردان ، متحرک ، متنوع و مختلط ، چندسو گرد ، تطبیق پذیر ، همه کاره
version	مدل ، روش ، شرح ویژه ، ترجمه ، تفسیر ، نسخه ، متن
versus	رویاروی ، در مقابل ، در برابر ، بر ضد ، بر حسب ، مقابل
vertebrae	مهره ها
vertex	اوج ، تارک (در زاویه های) ، نوک ، سر ، تارک ، فرق ، قله ، راس
vertical	قائم ، عمودی ، شاقولی ، تارکی ، راسی ، واقع در نوک
vertigo	سرگیجه ، دوران ، دوار سر ، چرخش بدور
verve	ذوق ، حرارت ، استعداد ، زنده دلی ، سبک روحی
very	بسیار ، خیلی ، بسی ، چندان ، فراوان ، زیاد ، حتمی ، واقعی ، فعلی ، خودان ، همان ، عینا
vespertinal	شامگاهی ، شب بازشو ، پروازکننده در شب ، شب پره ، مربوط به شب ، شبانه ، عشایی
vespertine	شامگاهی ، شب بازشو ، پروازکننده در شب ، شب پره ، مربوط به شب ، شبانه ، عشایی
vessel	مخزن ، شناور ، ناو گشتی ، سفینه ، اوند ، گشتی ، رگ ، بشقاب ، ظرف ، هر نوع مجرا یا لوله
vest	سپردن ، جلیقه ، زیرپوش کشفاف ، لباس ، واگذار کردن ، اعطا کردن ، محول کردن ، ملبس شدن
vestige	نشان ، اثر ، جای پا ، ردیا ، ذره ، خرده ، بقایا
vestigial	نشان ، اثر ، جای پا ، ردیا ، ذره ، خرده ، بقایا
vestment	لباس رسمی (کشیش) ، لباس رسمی اسقف ، لباس
veteran	کهنه سرباز ، سرباز قدیمی یا سرباز شرکت کننده در جنگهای گذشته ، ثابت استوار ، کهنه کار ، کهنه سرباز ، سرباز سابق ، کار آزموده
veto	حق رد ، رد ، منع ، نشانه مخالفت ، رای مخالف ، رد کردن ، قدغن کردن ، رای مخالف دادن
vex	ازردن ، رنجاندن ، رنجه دادن ، خشمگین کردن
vexation	ازردگی ، رنجش ، ازار ، تغییر ، حالت تحریک
vexatious	دل ازار ، رنجش امیز ، اشفته ، مضطرب

via	از راه ، از طریق ، میان راه ، توسط ، بوسیله
viable	زنده ماندنی ، زیست پذیر ، ماندنی ، قابل دوام ، مناسب رشد و ترقی
viand	غذا ، خواربار ، خوراک ، ماکولات ، گوشت
vicarious	جانشینی ، نیابتی ، به نیابت قبول کردن ، جانشین
vice-president	نایب رئیس جمهور ، نایب رئیس ، نیابت ریاست
viceroy	نایب السلطنه ، فرمانفرمای کل
vicissitude	تحول ، دگرگونی ، تغییر ، فراز و نشیب زندگی
victim	حریف ضعیف (کشتی) ، قربانی ، طعمه ، دستخوش ، شکار ، هدف ، تلفات
Victoria	ویکتوریا
victory	پیشروی ، پیروزی ، فیروزی ، نصرت ، فتح و ظفر ، غلبه
victuals	خوراک ، غذا ، خوار و بار ، ادوکه
video	ویدئو ، تصویری ، تلویزیونی ، تلویزیون
vie	رقابت کردن ، هم چشمی کردن ، رقیب شدن
Vienna	وین
Vientiane	شهر وین تیان
Vietnam	کشور ویتنام
Vietnamese	اهل ویتنام ، ویتنامی
view	منظور ، نیمرخ ، دیدگاه ، نما ، منظره ، نظریه ، عقیده ، چشم انداز ، قضاوت ، دیدن ، از نظر گذراندن
viewer	ناظر ، بیننده ، تماشاگر
vigilance	بیداری و هشیاری ، ترصد ، مراقبت ، مواظبت ، شب زنده داری ، کتیک ، امدگی ، چالاکی ، احتیاط ، گوش بزنگی
vigilant	مراقب ، هوشیار ، گوش بزنگ ، بیدار ، حساس
vignette	عکس ، تصویر ، شکل
vigor	قدرت ، نیرومندی ، زور ، نیرو ، انرژی ، توان
vigour	قدرت ، نیرومندی ، زور ، نیرو ، انرژی ، توان
vilification	بدگویی ، بهتان ، فحش ، سخن زشت و رکیک
vilify	بدنام کردن ، بدگویی کردن ، بهتان زدن
village	دهکده ، روستا ، ده ، قریه
villain	رعیت ، ناکس ، ادم پست ، تبه کار ، شریر ، بدذات ، پست
villi	نا فرمان ، سرکش ، رام نشدنی ، تعلیم نا پذیر ، سبع ، وحشی ، رام نشده ، غیر اهلی ، وحشی شدن ، وحشی کردن ، غیر قابل جلوگیری ، کنترل ناپذیر ، غیر قابل نظارت ، غیر قابل کنترل ، غیر قابل اداره ، وحشی ، لجام گسیخته ، وحشی ، جنگلی ، خود رو ، شیفته و دیوانه
Vilnius	شهر ویلنیوس
vincible	شکست خوردنی
vindicate	استیفای حقوق کردن ، حمایت کردن از ، پشتیبانی کردن از ، دفاع کردن از ، محقق کردن ، اثبات بیگناهی کردن ، توجیه کردن

vindication	حمایت ، دفاع ، اثبات بیگناهی ، توجیه ، خونخواهی
vindicative	حمایت امیز ، دفاعی ، دفاع کننده ، مربوط به توجیه
vindictory	وابسته به توجیه ، مربوط به دفاع و حمایت ، ثابت کردنی
vindictive	کینه جو ، انتقامی ، تلافی کننده ، انتقام ، تلافی
vinery	تاکستان ، گرمخانه ، مو ، موستان ، تاکها
vintner	عمده فروش شراب
viol	ویولن ۵ یا ۶ سیمه ، قدیمی
viola	ویولن بزرگ ، بنفشه عطری
violate	تخلف کردن از ، تجاوز کردن به ، شکستن ، نقض کردن ، هتک احترام کردن ، بی حرمت ساختن ، مختل کردن
violation	خطا ، تجاوز ، تخلف ، تخطی ، پیمان شکنی ، نقض عهد
violator	غاصب ، ناقص ، متجاوز
violence	عنف ، بیحرمتی ، فشار ، خشونت ، تند ، سختی ، شدت ، زور ، غصب ، اشتالم ، بی حرمتی
violent	جابرانه ، تند ، سخت ، شدید ، جابر ، قاهرانه
violoncello	ویولن سل
viper	افعی ، تیره مار ، تیرمار ، ادم خائن و بد نهاد ، شریر
virago	زن مرد صفت ، زن شرور ، زن پتیاره ، شیرزن
Virgin Islands	جزایر ویرجین (بریتانیایی)
Virgin Islands	جزایر ویرجین (ایالات متحده)
virile	مردانه ، دارای نیروی مردی ، دارای رجولیت
virtu	ذوق ، عشق و هنر ، اثر هنری ، فضیلت
virtual	واقعی ، معنوی ، موجود بالقوه ، تقدیری ، مجازی
virtually	واقعا ، معنا"
virtue	فضیلت ، مزیت ، تقوا ، پرهیزکاری ، پاکدامنی ، عفت ، خاصیت
virtuoso	هنرشناس ، خوش قریحه ، دارای ذوق هنری ، هنرمند
virulence	زهرآگینی ، خصومت ، تلخی ، تند ، واگیری
virulent	زهرآگین ، سم دار ، تلخ ، تند ، کینه جو ، بدخیم
virus	زهر ، ویروس ، عامل نقل و انتقال امراض
visa	روادید ، ویزا ، روادید گذرنامه ، ویزا دادن
visage	رخسار ، رخ ، چهره ، رو ، صورت ، لقا ، سیما ، منظر ، نما
visceral	احشایی
viscid	چسبناک ، چسبنده ، غلیظ و شیره مانند
viscosity	و شکسانی ، ویسکوزیته ، دوسناکی ، لزوجت ، کند روانی ، دوسگنی ، چسبندگی ، کشواری ، نوچی ، لزجی ، چسبانی ، شیره داری ، قوام ، گران روی ، دوسندگی ، لزجت ، ناروانی ، چسبناکی
viscount	وایکاننت (لقب اشرافی)



viscous	لزج ، چسبناک
vise	گیره نجاری ، گیره آهنگری ، در پرس قراردادن
visible	اشکار ، مرئی ، مشهود ، پیدا ، پدیدار ، مریی ، نمایان ، قابل رویت ، دیده شدنی
vision	بینایی ، خیال ، تصور ، دیدن ، یا نشان دادن (در رویا) ، منظره ، وحی ، الهام ، بصیرت
visionary	رویایی ، خیالی ، تصور غیر عملی ، وابسته بدلائل نظری ، رویابین ، الهامی ، رویا گرای
visit	مسافرت ، معاینه ، کشف ، بررسی ، تفتیش ، دیدن کردن از ، ملاقات کردن ، زیارت کردن ، عیادت کردن ، سرکشی کردن ، دید و بازدید کردن ، ملاقات ، عیادت ، بازدید ، دیدار
visiter	دیدار گر ، دیدن کننده ، مهمان ، عیادت کننده
visitor	دیدارگر ، دیدن کننده ، مهمان ، عیادت کننده
vista	منظره مشهود از مسافت دور ، چشم انداز ، دورنما
visual	با چشم ، دیداری ، بصری ، دیدنی ، وابسته به دید ، دیدی
visualize	در پیش چشم نمودار کردن ، متصور ساختن ، تجسم کردن ، تصور کردن
vital	حیاتی ، وابسته بزنگی ، واجب ، اساسی
vitality	سرزندگی ، قدرت یا خاصیت حیاتی ، انرژی و زنده دلی
vitalize	زندگی دادن ، زندگی بخشیدن ، حیات بخشیدن ، زنده کردن ، تحریک کردن
vitiate	فاسد کردن ، تباه کردن ، معیوب ساختن ، خراب کردن ، ناپاک ساختن ، فاسد شدن ، تباه شدن ، بلااثر کردن
vitreous	شیشه ای ، شیشه ای ، زجاجی ، شیشه شیشه ، زرق و برق
vitriol	نمک جوهرگوگرد ، زاج ، توتیا ، سخن تند ، جوهر گوگرد (اسیدسولفوریک) زدن به ، تند و سوزنده
vitriolic	نمک جوهرگوگرد ، زاج ، توتیا ، سخن تند ، جوهر رگوگرد (اسید سولفوریک) زدن به ، تند و سوزنده
vituperate	توبیخ کردن ، بد گفتن ، ناسزا گفتن ، سرزنش کردن ، عیب جویی کردن
vituperative	بدزبان ، فحاش ، وابسته به ناسزاگویی
vivacious	با نشاط ، سرزنده ، مسرور ، دارای سرور و نشاط
vivacity	سرزندگی ، چالاکی ، نشاط ، نیروی حیاتی ، زور
vivify	زنده کردن ، احیا کردن ، روح دادن
vivisection	زنده شکافی ، تشریح جانور زنده ، کالبد شکافی موجود زنده
vivisectional	زنده شکافی ، تشریح جانور زنده ، کالبد شکافی موجود زنده
vixen	روباه ماده ، (مجازی) زن شرور ، زن پتیاره
vocable	اسم ، لفظ ، کلمه صوتی ، واحد اوایی
vocal cords	تارهای صوتی ، رشته های صوتی یا اوایی
vocation	کار ، شغل ، کسب ، صدا ، احضار ، پیشه ای ، حرفه ای ، هنرستانی
vocative	ندایی ، اوایی ، خطاب ، ایی
vociferance	سروصدا ، فریاد و نعره ، زوزه ، داد و بیداد

vociferate	با صدای بلند ادا کردن ، بلند صدا کردن
vociferous	پر صدا ، بلند ، پر سروصدا
vogue	رسم معمول ، رواج ، عادت ، مرسوم ، مد ، متداول ، عمومی و رایج
voice	آواز ، شفاهی ، صوتی ، واک ، صوت ، آوا ، باصدا بیان کردن ، ادا کردن
void	باطل- بی‌اثر- بی اعتبار
volant	پرواز کننده ، پرنده ، چابک ، سبک روح ، جاری
volatile	حافظه داده پرداز الکترونیکی که با قطع توان الکتریکی پاک میشود ، فرار ، بخارشدنی ، سبک ، لطیف
volition	خواست ، از روی قصد و رضا ، از روی اراده
volitive	دستور زبان) حالت افعال ارادی
volubility	روانی ، چرب زبانی ، فرزی ، چرخندگی ، تحرک
voluble	پر حرف ، روان ، سلیس ، چرب و نرم ، خوش زبان
volume	گشایش ، ظرفیت ، قدرت دستگاه مخابراتی ، تعداد میزان ، مقدار ، (راديو و غيره) درجه صدا ، دفتر ، توده ، کتاب ، برحجم افزودن ، بزرگ شدن (حجم) ، بصورت مجلد در آوردن
voluminous	حجیم ، بزرگ ، جسیم ، متراکم ، انبوه ، مفصل
voluntary	عمدی ، ارادی ، اختیاری ، داوطلبانه ، به خواست
volunteer	سرباز داوطلب ، خواستار ، داوطلب شدن
voluptuous	شهوتران ، شهوت پرست ، شهوت انگیز ، شهوانی
voracious	سبع ، پرخور ، حریص ، پرولع ، خیلی گرسنه
vortex	گردابی ، گرداب ، حلقه ، پیچ ، گردبادی
votary	هوا خواه ، طرفدار ، پارسا ، عابد ، زاهد ، شاگرد
vote	اخذ رای ، دعا ، رای دادن
voter	رای دهنده، کسی که رای میدهد
votive	نذری ، نذر شده
vouchsafe	تفویض کردن ، لطفاً حاضر شدن ، پذیرفتن ، تسلیم شدن ، عطا کردن ، بخشیدن ، اعطا کردن
voyage	سفر دریا کردن
voyeur	نگاه کننده ، فضول ، اطفاً کننده شهوت بانگاه
vulgarism	اصطلاح عوامانه ، عوامیت ، پستی ، وحشیگری
vulgarity	اصطلاح عوامانه ، عوامیت ، پستی ، وحشیگری
vulnerable	زخم خور ، زخم پذیر ، آسیب پذیر ، قابل حمله
vulpine	روباہ صفت ، محیل ، نیرنگ باز ، حیله گر
waffle	کلوچه یا نان پخته شده در قالب های دو پارچه آهنی
waft	سبک بردن ، روی هوایا اب شناور ساختن ، وزش نسیم ، بهواراندن ، حرکت در آوردن
wag	جنباندن ، تکان دادن ، تکان خوردن ، جنبیدن ، تکان

wage	کار مزد ، دستمزد ، اجرت ، کار مزد ، دسترنج ، حمل کردن ، جنگ بر پا کردن ، اجیر کردن ، اجر
waggish	شوخ و شنگ ، شوخ ، بذله گو ، خنده دار ، مهمل ، الواط
waif	مال بی صاحب (در دریا) ، مال متروکه ، بچه بی صاحب ، ادم در بدر ، بچه سر راهی
waist	میانان ناو ، دور کمر ، کمر لباس ، کمر بند ، میان تنه
waistcoat	جلیقه ، لباس زیر شبیه جلیقه ، نیم تنه یا ژلیت
wait	صبر کردن ، چشم براه بودن ، منتظر شدن ، انتظار کشیدن ، معطل شدن ، پیشخدمتی کردن
waiting list	لیست انتظار
waive	صرف نظر کردن از ، اسقاط کردن ، صرف نظر کردن ، چشم پوشی کردن ، چشم پوشیدن از ، از قانون مستثنی کردن
waiver	اسقاط حق ، بار قابل پرتاب به خارج از هواپیما ، ابطال ، لغو ، فسخ ، صرف نظر ، چشم پوشی
wake	شیار ، رد ناو ، بیداری ، شب زنده داری ، شب نشینی ، احیاء ، شب زنده داری کردن ، از خواب بیدار کردن ، رد پا ، دنباله کش تی
walk	مسابقه راهپیمایی ، راه پیما ، گردش کننده ، راه رونده ، راه رو ، راه رفتن ، گام زدن ، گردش کردن ، پیاده رفتن ، گردش پیاده ، گردشگاه ، پیاده رو
wall	نیغه کشیدن ، مانع یکپارچه در پرش اسب مرکب از جعبه های روی هم ، جدار ، محصور کردن ، حصار دار کردن ، دیوار کشیدن ، دیواری جزایر والیس و فونتانانا
Wallis and Futuna Islands	
wallow	غلطیدن ، در گل و لای غوطه خوردن
wampum	صدف براق و زیبایی که سرخ پوستان امریکایی بجای پول مصرف میکردند ، (زبان عامیانه) پول
wampumpeag	صدف براق و زیبایی که سرخ پوستان امریکایی بجای پول مصرف میکردند ، (زبان عامیانه) پول
wan	رنگ پریده ، کم خون ، زرد ، کم رنگ ، رنگ پریده شدن یا کردن
wand	دستگاه ورودی خواندن برچسب های رمزی شمش نوری به وسیله حس کردن الگوهای نوری فضاهای تیره و روشن ، دستگاه نوری دستی که می تواند برچسب های کدگذاری شده کدهای میله ای و کاراکتر را خوانده و معرفی کند ، عصا ، گرز ، چوب میزانه ، چوب گمانه ، ترکه
wander	سرگردان بودن ، سرگردان بودن ، اواره بودن ، منحرف شدن
wanderlust	(آلمانی) علاقه مند به سیاحت ، سفر دوستی
wane	جنگ ، دشمن ، نزاع ، رو بکاهش گذاشتن ، نقصان یافتن ، کم شدن ، افول ، کم و کاستی ، وارفتن ، به اخر رسیدن
wangle	تلولو خوردن ، به حيله متوسل شدن ، لرزاندن
want	خواست ، خواسته ، خواستن ، لازم داشتن ، نیازمند بودن به ، کم داشتن ، فاقد بودن ، محتاج بودن ، کسر داشتن ، فقدان ، نداشتن ، عدم ، نقصان ، نیاز ، ناداری
want ads	آگهی استخدام
wanton	سرکش ، حرف نشنو ، بازیگوش ، خوشحال ، عیاش ، جسور ، شرور شدن ، گستاخ شدن ، بی ترتیب کردن ، شهوترانی کردن ، افراط کردن
wantonness	بازیگوشی ، لاقیدی
war	حرب ، رزم ، محاربه ، نزاع ، جنگ کردن ، دشمنی کردن ، کشمکش کردن

warble	سرآیدن ، چهچه زدن ، سرود ، چهچه
warehouse	انبار کردن ، مخزن ، انبار گمرک ، انبار کالا ، بار خانه
warily	از روی احتیاط ، محتاطانه ، احتیاط کار ، با احتیاط
wariness	از روی احتیاط ، محتاطانه ، احتیاط کار ، با احتیاط
warlike	نظامی ، جنگجو ، ستیز گر ، آماده جنگ ، جنگ دوست ، جنگی ، رزمجو
warm	با حرارت ، غیور ، خونگرم ، صمیمی ، گرم کردن ، گرم شدن
warn	هشدار دادن ، آگاه کردن ، اخطار کردن به ، تذکر دادن
warning	آگهی ، خبر ، اخطار ، تحذیر ، اشاره ، زنگ خطر ، اعلام خطر ، عبرت ، آژیر ، هشدار
warp	تاب دادن ، پیچ دادن ، منحرف کردن تاب برداشتن ، طناب ، تار (در مقابل بود) ، ریسمان ، پیچ و تاب ، تاب دار کردن ، منحرف کردن ، تاب برداشتن
warrant	اختیار ، مجوز ، اجازه قانونی ، اجازه کتبی ، حکم قانونی تعهد کردن ، ضمانت کردن کسی ، سند عندالمطالبه ، گواهی کردن ، تضمین کردن ، گواهی ، حکم
warranty	التزام ، ضامن ، گرو ، وثیقه ، تعهد نامه ، ضمانت نامه ، تعهدنامه ، متعهد ، تعهد کننده ، پابندان ، گارانتی ، ضمانت ، امر مورد تعهد یا تضمین ، تضمین ، تعهد
warren	جای نگاهداری خرگوش و جانوران دیگر
Warsaw	شهر ورشو پایتخت لهستان ، (مجازی) دولت لهستان
wary	بسیار محتاط ، با ملاحظه ، هشیار
wash	شستن ، شستشو دادن ، پاک کردن ، شستشو ، غسل ، رختشویی
Washington	واشنگتن
wastage	تفریط کاری ، کاهش ، ضایعات ، تضييع ، اتلاف
waste	هدر ، افت ، قراضه ، تضييع کردن ، تفریط ، اشغال ، ضایع کردن ، صرف کردن ، زباله ، هرزدادن ، حرام کردن ، بیهوده تلف کردن ، نیازمند کردن ، بی نیرو و قوت کردن ، از بین رفتن ، باطله ، زائد ، اتلاف
wastrel	ادم ولخرج ، متلف ، ادم بی معنی
watch	نگهبانی ، پاس ، نگهبان ، مراقبت کردن مواظبت کردن ، پاییدن ، دیدبان ، مدت کشیک ، ساعت جیبی و مچی ، ساعت ، مراقبت کردن ، مواظب بودن ، بر کسی نظارت کردن ، پاسداری کردن
water	ابگونه ، پیشاب ، مایع ، اب دادن
watershed	اب پخشان ، منطقه ای که اب دریا یا رودخانه را پخش و تقسیم میکند
wave	هیجان ، موج رادیویی ، خیزاب ، فر موی سر ، دست تکان دادن ، موجی بودن ، موج زدن
wavelet	موج ضربه ای کوچک
waver	متزلزل شدن ، فتور پیدا کردن ، دو دل بودن ، تردید پیدا کردن ، تبصره قانون ، نوسان کردن
wax	واکس اسکی ، موم ، مومی شکل ، شمع مومی ، رشد کردن ، زیاد شدن ، (در مورد ماه) رو به بدر رفتن ، استحاله یافتن
way	مسیر ، راه عبور ، راه ، جاده ، طریق ، سبک ، طرز ، طریقه
waylay	درکمین کسی نشستن ، کمین کردن ، خف کردن

wayward	خودسر ، خود رای ، نافرمان ، متمرد
we	ما ، ضمیر اول شخص جمع
weak	کم مقاومت ، سست ، کم دوام ، ضعیف ، کم بنیه ، کم زور ، کم رو
weak-kneed	سست زانو ، بی اراده ، سست عنصر ، بی تصمیم
weal	خیر ، سعادت ، اسایش ، ثروت ، دارایی
wealth	توانگری ، دارایی ، ثروت ، مال ، تمول ، وفور ، زیادی
wealthy	دارا ، توانگر ، دولتمند ، ثروتمند ، چیز دار ، غنی
wean	از پستان گرفتن ، از شیر مادر گرفتن
weapon	جنگ افزار ، سلاح ، اسلحه ، حربه ، مسلح کردن
wear	سائیدن ، سایش ، پوشیدگی ، فرسوده شدن ، پوشیدن ، در بر کردن ، بر سر گذاشتن ، پاکردن (کفش و غیره) ، عینک یا کراوات زدن ، فرسودن ، دوام کردن ، پوشاک
wearisome	خسته کننده
weather	جوی ، هواشناسی ، تغییر فصل ، اب و هوا ، باد دادن ، در معرض هوا گذاشتن ، تحمل یا برگزار کردن
web	جان تیر ، بافت یا نسج ، تار ، منسوج ، بافته ، تنیدن
wedding	جشن عروسی ، عروسی
wee	کوچولو ، ریز ، یکی کمی ، اندکی ، لحظه ای
week	هفته ، هفت روز
weekend	آخر هفته ، تعطیل آخر هفته را گذراندن
weekly	هفتگی ، هفته ای یکبار ، هفته به هفته
weigh	کشیدن ، سنجیدن ، وزن کردن ، وزن داشتن
weight	فشار ، قطعه سرب در کیف زین برای جبران کمبود وزن اسب ، بالا کشیدن لنگر ، گرانی ، وزن ، نزن ، سنگینی ، سنگ وزنه ، چیز سنگین ، سنگین کردن ، بار کردن
weighty	سنگین ، وزین ، موثر ، سنجیده ، با نفوذ ، پربار
welcome	خوشامد ، خوشامد گفتن ، پذیرایی کردن ، خوشایند
welfare	رفاهیت ، کمک ، توجه کردن ، رعایت کردن خدمات اجتماعی ، اسایش ، رفاه ، سعادت ، خیریه ، شادکامی
well	چشمه ، جوهردان ، دوات ، ببالا فوران کردن ، رومدن اب و مایع ، در سطح آمدن و جاری شدن ، خوب ، تندرست ، سالم ، راحت ، بسیار خوب ، به چشم ، تماما ، تمام وکمال ، بدون اشکال ، اوه ، خیلی خوب
well-bred	با تربیت ، تربیت شده
well-doer	ادم نیکو کار
Wellington	ولینگتون ، چکمه دهان گشاد ، نوعی بازی گنجفه
well-to-do	اسوده ، خوشبخت
welt	حاشیه چرمی دور چیزی ، مغزی گذاشتن ، شلاق زدن ، لبه ، نوار باریک ، نوار ، ورم ، تاول
welter	اختلاط ، درهم و برهمی ، خشکی ، پژمردگی ، اغشتن ، غلت زدن
wend	پیمودن ، منتقل کردن

west	باختر ، غرب ، مغرب زمین
western	باختری ، غربی ، وابسته به مغرب یا باختر
Western Sahara	صحرای غربی
westerner	باختری ، غربی ، وابسته به مغرب یا باختر
wet	مرطوب ساختن ، خیس ، بارانی ، اشکیار ، تری ، رطوبت ، تر کردن ، مرطوب کردن ، نمناک کردن
what	علامت استفهام ، حرف ربط ، کدام ، چقدر ، هرچه ، آنچه ، چه اندازه ، چه مقدار
whatever	بدون توجه به ، اگر ، هر چه باشد ، هر چه ، هر آنچه ، اصلاً ، هر ، دلخواه ، هر قدر
wheedle	ریشخند کردن ، گول زدن ، خر کردن
wheel	اتحادیه ورزشی ، گردش ناو ، چرخ ، دور ، چرخش ، رل ماشین ، چرخیدن ، گرداندن
whelp	توله سگ ، بچه هر نوع حیوان گوشتخوار ، توله زاییدن
when	کی ، چه وقت ، وقتیکه ، موقعی که ، در موقع
whenever	هر وقت که ، هر زمان که ، هرگاه ، هنگامیکه
where	هرکجا ، در کجا ، در کدام محل ، در چه موقعیتی ، در کدام قسمت ، از کجا ، از چه منبعی ، اینجا ، در جایی که
whereabout	محل تقریبی ، حدود تقریبی ، مکان ، محل
whereabouts	کجا ، در چه حدود ، جای تقریبی
whereas	از انجاییکه ، بادر نظر گرفتن اینکه ، نظر به اینکه ، چون ، در حالیکه ، در حقیقت
whereof	از که ، از چه چیز ، از انجاییکه
whereupon	که در نتیجه آن ، که بر روی آن ، روی چه
wherever	هرجاکه ، هرکجا که ، جایی که ، انجا که
wherewith	که با آن ، با چه ، بچه چیز ، بچه وسیله
whet	برانگیختن ، تهییج کردن ، صاف کن ، ابجرا ، عمل تیز کردن بوسیله مالش
whether	آیا ، چه ، خواه
which	که ، کدام ، به طوری که
whiff	دروغ گفتن ، دروغ در چیزی گفتن ، چاخان ، باد ، نفخه ، بو ، دود ، وزش ، پرچم ، با صدای پف حرکت دادن ، وزیدن ، وزاندن
while	در صورتیکه ، هنگامیکه ، حال آنکه ، مادامیکه ، در حین ، تاموقعی که ، سپری کردن ، گذراندن
whim	هوی و هوس ، تلون مزاج ، وسواس ، خیال ، وهم ، تغییر ناگهانی
whimsical	بوالهوس ، وسواسی ، دهن بین ، غریب ، خیالباف
whimsicallity	بوالهوس ، وسواسی ، دهن بین ، غریب ، خیالباف
whine	نالیدن ، ناله کردن ، با ناله گفتن ، ناله ، فغان
whinny	شبهه اسب ، صدایی شبیه شیهه ، شیهه کشیدن
whisper	بیخ گوش ، نجواکردن ، پچ پچ کردن
whit	ذره ، خرده ، تکه ، هیچ ، ادا ، اندک

white	سفیدی ، سپیده ، سفید شدن ، سفید کردن
whittle	ساطور ، بریدن ، پیوسته کم کردن ، با چاقو تیز کردن و تراشیدن
who	کی ، که ، چه شخصی ، چه اشخاصی ، چه کسی
whole	کل ، درست ، دست نخورده ، کامل ، بی خرده ، همه ، سراسر ، تمام ، سالم
wholesome	خوش مزاج ، سرحال ، سالم و بی خطر
wholesomeness	خوش مزاج ، سرحال ، سالم و بی خطر
wholly	کاملا ، بطور اکمل ، تمام و کمال ، جمعا ، رویهم ، تماما
whom	چه کسی را ، به چه کسی ، چه کسی ، کسیکه ، آن کسی که
whorl	فراهم ، مارپیچی ، حلقه یا پیچ خوردن
whose	مال او ، مال چه کسی ، مال کی
why	چرا ، برای چه ، بچه جهت
wide	توپ خارج از خط کناری ، توپ اوت شده پرتاب دوران میله های کریکت و دوران دسترس توپزن ، خط کناری والیبالی ، پهن ، عریض ، گشاد ، فراخ ، پهناور ، زیاد ، پرت ، کاملاً باز ، عمومی ، نامحدود ، وسیع
widely	زیاد ، در بسیاری موارد
widespread	شایع ، همه جا منتشر ، گسترده
widespreading	شایع ، همه جا منتشر ، گسترده
wield	گرداندن ، گردانیدن ، اداره کردن ، خوب بکار بردن
wife	اهل ، خانواده ، همسر ، زن ، زوجه ، عیال ، خانم
wild	ریسکی ، وحشی ، جنگلی ، خود رو ، شیفته و دیوانه
wile	حیله ، فریب ، خدعه ، تزویر ، مکر ، تلبیس ، بطمع انداختن ، فریفتن ، اغوا کردن
wilful	خودسر ، مشتاق ، مایل
will	مشیت ، اختیار ، رضا ، وصایا ، با وصیت و اگذار کردن خواستن ، خواست ، خواهش ، ارزو ، نیت ، قصد ، وصیت نامه ، خواستن ، اراده کردن ، وصیت کردن ، میل کردن ، فعل کمکی 'خواهم'
willful	خودسر ، مشتاق ، مایل
willing	مایل ، راضی ، حاضر ، خواهان ، راغب
wily	پر حیله ، پر مکر ، مکار ، پر تزویر
win	بردن ، پیروز شدن ، فاتح شدن ، غلبه یافتن بر ، بدست آوردن ، تحصیل کردن ، فتح ، پیروزی ، برد
wince	خود را عقب کشیدن ، رمیدن ، (از شدت درد) خود را لرزاندن و تکان دادن ، لگد پرانی
wind	قدرت تنفس کامل ، نفخ ، بادخورده کردن ، در معرض بادگذاردن ، از نفس انداختن ، خسته کردن یا شدن ، از نفس افتادن
windfall	سود غیرمترقبه ، میوه باد انداخته ، ثروت باد آورده
Windhoek	ویندهوک
window	روزنه ، وینترین ، دریچه ، پنجره دار کردن
windpipe	نای ، قصبه الریه ، (م) لوله هوا

wine	باده ، می ، شراب نوشیدن
wing	بال شبیه به بال هواپیما وصل به اتومبیل برای کشش بیشتر ، گوش زمین ، گروه هوایی ، تیپ هوایی ، قسمتی از یک بخش یا ناحیه ، (علوم نظامی) گروه هوایی ، هر چیزی که هوا را برهم میزند(مثل بال) ، بال مانند ، زائده حبایی ، جناح ، زائده پره دار ، طرف ، شاخه ، شعبه ، دسته حزبی ، پرواز ، پرش ، بالدار کردن ، پرداز کردن ، پیمودن
winner	برنده بازی ، برنده ، فاتح
winnow	بوجاری کردن ، باد افشان کردن ، باد دادن ، افشاندن ، پاک کردن ، غربال کردن ، بجنیش در آوردن
winsome	با مسرت و خوشی ، مناسب ، خوش آیند ، پیروز
winter	زمستان ، شتا ، قشلاق کردن ، زمستان را بر گذار کردن ، زمستانی
wintery	زمستانی ، سرد ، بیمزه ، مناسب زمستان
wintry	زمستانی ، سرد ، بیمزه ، مناسب زمستان
wipe	خشک کردن ، بوسیله مالش پاک کردن ، از میان بردن ، زدودن
wire	سیم کشی کردن ، ارتباط با سیم ، تلگراف کردن ، مفتول ، سیم تلگراف ، سیم کشی کردن ، مخابره کردن
wiry	سیمی ، سفت ، کج شو ، قابل انحاء ، پرتاقت
wisdom	فرزانگی ، خرد ، حکمت ، عقل ، دانایی ، دانش ، معرفت
wise	کلمه پسوندیست به معنی 'راه و روش و طریقه و جنبه 'و 'عاقل ' ، خردمند ، دانا ، عاقل ، عاقلانه ، معقول ، فرزانه
wish	خواستن ، میل داشتن ، آرزو داشتن ، آرزو کردن ، آرزو ، خواهش ، خواسته ، مراد ، حاجت ، کام ، خواست ، دلخواه
wistful	مشتاق ، متوجه ، آرزومند ، دقیق ، منتظر ، در انتظار
witchcraft	جادو گری ، افسونگری ، نیرنگ
with	با ، بوسیله ، مخالف ، بعوض ، در ازاء ، برخلاف ، بطرف ، درجهت
with reference to	عطف به
withdraw	مسترد کردن ، ترک کردن ، اعراض کردن ، صرفنظر کردن ، برداشت کردن ، کناره گیری کردن
withdrawn	پس گرفتن ، باز گرفتن ، صرفنظر کردن ، بازگیری
wither	پژولیدن ، پژمرده کردن یا شدن ، پلاسیده شدن
withhold	محدود کردن استفاده از جنگ افزار اتمی محدودیت اجرای آتش ، ممانعت ، دریغ داشتن ، مضایقه داشتن ، خودداری کردن ، منع کردن ، نگاهداشتن
within	در داخل ، در توی ، در حدود ، مطابق ، باندازه ، در ظرف ، در مدت ، در حصار
without	بیرون ، بیرون از ، از بیرون ، بطرف خارج ، انطرف ، فاقد ، بدون
withstand	تاب آوردن ، مقاومت کردن با ، ایستادگی کردن در برابر ، تحمل کردن ، مخالفت کردن ، استقامت ورزیدن
witless	بیهوش ، نفهم ، بی شعور ، بی معنی ، نادان ، کودن ، دیر فهم ، بی خیر
witling	ادم بی شعور و کم عقل ، کودن ، فضل فروش
witness	شاهد شهادت دادن ، گواهی دادن ، گواهی ، شاهد ، مدرک ، شهادت دادن ، دیدن ، گواه بودن بر
witticism	بذله گویی ، شوخی ، لطیفه گویی ، مسخره



wittingly	عمداً ، تعمداً"
witty	بذله گو ، لطیفه گو ، شوخ ، لطیفه دار ، کنایه دار
wizardry	جادوگری ، جادویی ، سحر ، افسونگری
wizen	خشکیده ، چروک ، لاغر ، پژمرده یا پلاسیده
wizened	پژولیده ، پلاسیده ، پژمرده ، خشکیده ، چروک خورده (از خشکی)
woe	وای بر ، اه ، علامت اندوه و غم ، غصه ، پریشانی
woman	زنانگی ، کلفت ، رفیقه (نا مشروع) ، زن صفت ، ماده ، مونث ، جنس زن
wonder	تعجب ، اعجوبه ، درشگفت شدن ، حیرت انگیز ، غریب
wonderful	شگرف ، شگفت اور ، شگفت انگیز ، شگفت ، عجیب
wont	اموخته ، معتاد به ، خو گرفته ، عادت ، رسم ، خو گرفتن یا خو دادن
wood	درختزار ، چوب ، هیزم ، بیشه ، جنگل ، چوبی ، درختکاری کردن ، الوار انباشتن
wooden	چوبی ، از چوب ساخته شده ، خشن ، شق ، راست ، سیخ
word	کلمه ، لغت ، لفظ ، گفتار ، واژه ، سخن ، حرف ، عبارت ، پیغام ، خبر ، قول ، عهد ، فرمان ، لغات را بکار بردن ، با لغات بیان کردن
work	عملی شدن کار ، شغل ، وظیفه ، زیست ، عملکرد ، نوشتجات ، آثار ادبی یا هنری ، (در جمع) کارخانه ، استحکامات ، کار کردن ، موثر واقع شدن ، عملی شدن ، عمل کردن
workaday	روزانه ، هر روز ، معمولی ، عادی
worker	عمله ، کارگر ، ایجاد کننده ، از کار در آمده
working	کار کننده ، مشغول کار ، کارگر ، طرز کار . کارکن ، طرز کار ، دایر
working-man	کارگر ، افزارمند
workmanlike	شایسته کارگر خوب ، استادانه ، ماهرانه ، ماهر
workmanship	طرز کار ، مهارت ، استادی ، طرز کار ، کار ، ساخت
works	کارخانه ، عملیات ، آثار ، عمل کردن
workshop	اتاق کار ، کارگاه
world	جهان ، دنیا ، گیتی ، عالم ، روزگار
worldly	این جهانی ، دنیوی ، جسمانی ، مادی ، خاکی
worried	ناراحت
worry	اندیشناکی ، اندیشناک کردن یا بودن ، نگران کردن ، اذیت کردن ، بستوه آوردن ، اندیشه ، نگرانی ، اضطراب ، دلواپسی
worth	ارزش ، قیمت ، بها ، سزاوار ، ثروت ، با ارزش
would	تمایل ، خواسته ، ایکاش ، میخواستم ، میخواستند
wound	جرح ، پیچیده شدن ، زخمی کردن ، پیچانده ، پیچ خورده ، کوک شده ، رزوه شده ، زخم ، جراحت ، جریحه ، مجروح کردن ، زخم زدن
wraith	خیال ، منظر ، شبح ، روح مرده کمی قبل یا پس از مرگ
wrangle	داد و بیداد کردن ، مشاجره کردن ، نزاع کردن ، داد و بیداد ، مشاجره ، نزاع ، گرد آوری و راندن احشام
wrap	پیچیدن ، قنطاق کردن ، پوشانیدن ، لفافه دار کردن ، پنهان کردن ، بسته بندی کردن ، پتو ، خفا ، پنهانسازی

wrath	خشم ، غضب ، غیظ ، اوقات تلخی زیاد ، قهر
wreak	کینه یا خشم خود را) اشکار کردن ، انتقام گرفتن
wrench	اچار پیچکشی ،(م) نقشه فریبنده ، عمل تند و وحشیانه ، اچار فرانسسه ، تند ، چرخش ، پیچ دادن ، پیچ خوردن
wrest	گرداندن ، پیچاندن ، چلانیدن (پارچه) ، زور آوردن ، فشار آوردن ، واداشتن ، بزور قاپیدن و غصب کردن ، چرخش ، پیچش ، گردش
wretched	رنجور ، بدبخت ، بیچاره ، ضعیف الحال ، پست ، تاسف اور
wretchedness	بدبختی
wrist	مچ ، مچ دست ، قسمتی لباس یا دستکش که مچ دست را می پوشاند
writ	قرار دادگاه ، دستور دادگاه ، حکم ، نوشته ، ورقه ، سند
write	شرح چیزی را نوشتن ، با اب و تاب شرح دادن حذف ، کسر کردن ، سوخت شده ، محسوب کردن رای کتبی ، رای دادن به کسی که نامش در لیست کاندیدهای حزبی نیست نوشتن ، تالیف کردن ، انشا کردن ، تحریر کردن ، بعنوان یاد داشت و برای ثبت نوشتن ، درج کردن ، ثبت نویسنده ، مولف ، مصنف ، راقم ، نگارنده
writer	از شدت درد یا شرم) بخود پیچیدن ، پیچ و تاب خوردن ، ازرده شدن
writhe	دستخط ، نوشته ، نوشتجات ، نویسندگی ، میز تحریر
writing	مخالف اخلاق یا قانون ، ناهق ، پیام صحیح نیست ، خطا ، اشتباه ، تقصیر و جرم غلط ، ناصحیح ، غیر منصفانه رفتار کردن ، بی احترامی کردن به ، سهو
wrong	کج ، معوج شده ، کنایه امیز ، چرخیدن ، پیچ خوردن ، خم کردن ، دهن کجی کردن ، به اطراف چرخاندن ، اریب شدن
wry	نمودار x
x chart	محور ایکس
x-axis	اخراج بیگانگان
xenelasia	دشمن بیگانه ، بیگانه ترس
xenophobe	بیگانه ترسی ، بیم از بیگانه
xenophobia	فرستنده – خاموش
x-off	فرستنده- روشن
x-on	پرتوهای مجهول
x-rays	نسخه برداری با عکس
x-xerography	یائونده
Yaoundé	لایه ، بازوی افقی دکل ناو ، یارد ۳۶ (اینچ یا ۳ فوت) ، محوطه یا میدان ، محصور کردن ، انبار کردن(در حیاط) ، واحد مقیاس طول انگلیسی معادل/ ۹۱۴۴۱ متر
yard	آری ، بلی ، آره
yeah	سال ، سنه ، سال نجومی
year	ادم یکساله ، گیاه یک ساله
yearling	سالپانه ، همه سال ، سال بسال
yearly	ارزو کردن ، اشتیاق داشتن ، مشتاق بودن
yearn	فریاد زدن ، نعره کشیدن ، صدا ، نعره ، هلهله
yell	

yellow	اصفر ، ترسو ، زردی
Yemen	یمن
Yemeni	یمنی
yen	واحد پول ژاپن ، اصرار ، تمایل ، رغبت شدید
yeoman	خرده مالک ، کشاورز ، مالک جزء
Yerevan	ایروان
yes	بله ، اری ، بلی گفتن
yesterday	دیروز ، روز پیش ، زمان گذشته
yet	هنوز ، تا ان زمان ، تا کنون ، تا انوقت ، تاحال ، باز هم ، بالینحال ، ولی ، درعین حال
yield	بار ، قیمت بازار ، بازده انفجار ، قدرت انفجار گلوله تسلیم شدن ، پس دادن ، بازدهی ، ثمر دادن ، واگذار کردن ، ارزانی داشتن ، بازده ، محصول ، حاصل ، تسلیم کردن یا شدن
yielding	تسلیم شدن
yoke	یوغ ، میله عریض ، سلطه یوغ ، اسارت ، بندگی عبودیت ، در زیر یوغ آوردن ، جفت کردن ، وصل کردن (yolk) زرده تخم مرغ ، (زیست شناسی) محتویات نطفه
yokel	روستایی ، برزگر ، دهاتی ، نادان
yore	در زمانی بسیار دور ، در گذشته ، در قدیم
you	شما ، شما را
young	جوان ، تازه ، نوین ، نوباوه ، نورسته ، برنا
your	مال شما ، مربوط به شما ، متعلق به شما
yours	مال شما ، مال خود شما
yourself	خود شما ، شخص شما
youth	نوباوگان ، جوانی ، شباب ، شخص جوان ، جوانمرد ، جوانان
Zagreb	زاگرب
Zambia	زامبیا
Zambian	زامبیایی
zany	لوده ، مسخره ، ادم ابله ، مقلد ، میمون صفت ، ادم انگل
zeal	وطن پرستی ، جانفشانی ، شوق ، ذوق ، حرارت ، غیرت ، حمیت ، گرمی ، خیر خواهی ، غیور ، متعصب
zealot	غیور ، ادم متعصب یا هواخواه ، مجاهد ، جانفشان
zealous	فدایی ، مجاهد ، غیور ، با غیرت ، هواخواه
zeitgeist	روحیه یا طرز فکر یک عصر یا دوره ، زمان ، روال
zenith	سمت الراس ، نقطه قائم بر ناظر ، راس القدم ، اوج محور قائم بر افق نقاط ، بالاترین نقطه آسمان ، قله ، اوج
zephyr	باختر باد ، باد صبا ، نسیم باد مغرب
Zimbabwe	کشور زیمبابوه
Zimbabwean	زیمبابوه ای

zip code	کد پستی
zodiac	زودیاک ، منطقه البروج ، دایره البروج
zodiacal	زودیاک ، منطقه البروج ، دایره البروج
zone	نوار ، حیطة ، دفاع منطقه ای ، منطقه عمل ، محوطه ، بخش ، قلمرو ، (در جمع) مدارات ، کمر بند ، منطقه ، محات کردن ، جزو حوزه ای به حساب آوردن ، ناحیه ای شدن
zoning	منطقه بندی- ناحیه بندی